

فرهنگ گنج اده. آذینیت

دانشمندان
و
سخن سرا بیان فارس

کتابفروشی خیام

[illegible]

400/5 vol
B. S.
SOMMER

0164

12501

157
5

S. no. - 2482 Phan
Bn.

Phan
1215102

[illegible]

دانشمندان و سخن سرایان فارس

جلد چهارم

قسمت دوم

تالیف :

محمد حسین رکنزاده — آدمیت

عضو پیوسته انجمن ادبی فرهنگستان ایران

از موقر بوشهری تا یوسفی شیرازی

بانتظام ذیل کتاب و فهرست اعلام

چاپ اول

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

طهران آبان ماه ۱۳۴۰ شمسی

ناشر: کتابفروشی خیام

«چاپ اسلامی»

شرح حال وزند گانی این مرد دانشمند و رنجها و زحماتی را که در راه ترویج علم و معرفت متحمل شده خیلی مفصل است ، و شر ذمه‌ای از آن در سالنامه فرهنگ مسجد سلیمان که در سال ۱۳۲۹ شمسی چاپ شده آمده است . و من در اینجا بطریق ایجاز آورده ام و افتخار این را دارم که در اسفند ماه ۱۳۳۸ پس از پنجاه سال بار دیگر در طهران بزیارت استاد ارجمند خود نائل آمدم

اماتالیفات او که اغلب کلاسیک است و در بمبئی چاپ شده بشرح ذیل است :

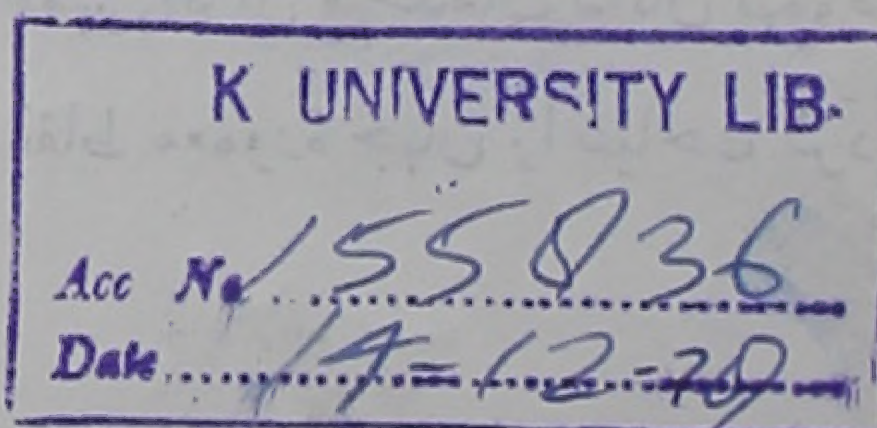
- ۱ - انتقاد التواریخ ۲ صرف ونحو (در بمبئی چاپ شده) ۳ - کتاب درسی قراءت فارسی (در بمبئی چاپ شده) ۴ - آئین سخن (تا کنون چاپ نشده)
- ۵ - اصول الدین وفروع الدین (در بمبئی چاپ شده) ۶ - اصول عقائد و بعثت و هجرت نبوی (چاپ نشده) .

با کمال تأسف صاحب ترجمه در سال هزار و سیصد و سی و نه شمسی برحمت ایزدی پیوست .



مرحوم خسرو مؤدب

8198



1483

موقر بوشهری = متولد در حدود ۱۳۲۰

آقای مجید موقر بوشهری، فرزند مرحوم میرزا حسین موقر الملك فرزند حاج ناخدا علی فرزند ناخدا غلام.

از نویسندگان دانشمند معاصر و مدیر مجله ادبی و تاریخی «مهر» و صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «مهر ایران» و از همشاگردان و یاران قدیم نگارنده این اوراق است -

جد او ناخدا علی از اهالی بندر کنگان و مالک چند کشتی بزرگ بادی بوده است که بین بنادر خلیج فارس و زنگبار آمد و شد میکرده، و اجناس ایرانی را به بنادر افریقا و از آن افریقا را به ایران میآورد، و از این راه در ترویج صادرات ایران میکوشیده است - آقای موقر در حدود سال ۱۳۲۰ در بوشهر متولد شد، و دوره شش ساله ابتدائی را در مدرسه سعادت بوشهر بپایان رسانید آنگاه برای تکمیل تحصیلاتش به بندر کراچی رفت و دوره متوسطه را در مدرسه سند مدرسه الاسلام بخواند و زبان انگلیسی را نیک آموخت، چندی در خدمت پدر در خرّمشهر بسر برد، و مانند پدرش در تجارتخانه مرحوم حاج رئیس التجار بهبهانی بکار انشاء و تدریس زبان انگلیسی بفرزندان حاج محمد کور پرداخت و زبان عربی را آموخت پس بطهران رفت، و در کالج امریکائی بتحصیلات خود ادامه داد، و در آنجا رحل اقامت افکند و سه دوره از طرف اهالی خوزستان بنمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد و برای موکلین خود خدماتی انجام داد - پدرش مرحوم میرزا حسین موقر الملك نیز چند دوره نمایندگی اهالی خرّمشهر را در مجلس شورای ملی داشت.

موقر از فضلاء و نویسندگان زبردست و معارف پژوهان پرشور است، که سالهای دراز در راه نشر علم و معرفت کوشیده و بوسیله نشر مجله بسیار سودمند «مهر» و روزنامه «مهر ایران» خدمات شایان به موطنان خود کرده است. وی بیشتر نقاط معموره جهان را سیاحت کرده، و از این راه تجارب فراوان

آموخته است مردی تیزهوش و نوع دوست و درویش مسلک است ، و مدتیست که در انجمن تسلیحات اخلاقی وارد شده و در راه تزکیه نفس میکوشد .
قبل از آنهم در راه تصوف قدم گذاشته و بمرحوم شمس العرفاء سرسپرده بود .
وقتی از او شرح حال دقیق و تصویرش را خواستم ، قول داد که مرقوم دارد و بدهد ، اما میدانم که بعلت کثرت مشغله از یاد برده است ، ناچار منهم آنچه را بخاطر داشتم راجع بایشان نوشتم ، و کتاب خود را بنامش زینت دادم اگر ناقص باشد چون قصور از من نبوده است لابد بدیده اغماض در آن خواهد نگریست .

مولی شیرازی = متوفی ۱۳۰۷

مرحوم سید علی اکبر مولی متخلص به «مولوی»
از علماء و شعراء قرن سیزدهم هجری است ، فرصت در آثار عجم او را ستوده است و مینویسد: کان فاضلاً عالماً عابداً زاهداً فقیهاً شاعراً لغویاً قاریاً ، علم قرائت را باعلی درجه کمال رسانیده بود در سنه یک هزار و سیصد و هفت وفات نمود (کذا) و در تکیه حافظیه در جوار مرحوم حاجی شیخ مهدی اعلی الله مقامهما مدفون آمده ، جناب سید نورالدین ولد مذکور مشارالیه قطعه ای در تاریخ فوتش سروده ، که شعر آخرش اینست :

قال ابنه الشعشعی فی عام رحلته
لهفاً لموت علی اکبر الشّان

(۱۳۰۷)

با کمال تأسف مرحوم فرصت نمونه اشعار صاحب ترجمه را نیاورده است که در اینجا نقل کنیم -

مولوی اوزی = متولد در حدود ۱۲۷۵ متوفی ۱۳۴۸

مرحوم حاج محمد اوزی شافعی متخلص به «مواوی» فرزند حاج عبدالرحمن از شعراء و نویسندگان و وعاظ معاصر است - در حدود سال ۱۲۷۵ در اوز

متولد شد، در بدو شباب برای اشتغال بکسب و کار به بندرعباس رفت، و در آنجا رحل اقامت افکند - و در ضمن اشتغال بیازرگانی و مسافرت به هندوستان - عراق عرب - مصر - حجاز بتحصیل علوم متداوله عصر خود پرداخت و در هندوستان باو لقب «مولوی» (که بعلماء دینی مسلمانان هند اختصاص دارد) دادند -

در سال ۱۳۰۴ بمنظور تجارت بکرمان رفت و در آنجا با فرقه بابیه و بهائیه محاجّه کرد و این مباحثه و محاجّه منجر بمکاتبه او با عباس افندی عبدالبهاء رئیس فرقه بهائی مقیم عکا شد - نیز کتابی بنام «اصلاح القومین و ابطال القولین» در ردّ بهائیهها نوشت -

مولوی در علوم صرف - نحو - کلام - تفسیر - وعظ و خطابه ید طولی داشت، و زبان عربی را بسیار خوب میدانست و با این زبان میخواند و مینوشت و نطق میکرد و شعر میگفت - و بزبان اردو هم آشنا بود در وعظ نیز مشار بالبنان بود و اهالی هند و عراق در ماه رمضان برای موعظه از او دعوت میکردند -

در اواخر عمر از نعمت شنوائی و بینائی محروم گشت چنانکه در یکی از اشعار خود میگوید :

یاد ایامی که ما را نور چشم و گوش بود

با وجود کوری و کوری از موعظه و ارشاد ناس دست نکشید تیاروز هفتم جمادی الاولی سال هزار و سیصد و چهل و هشت که در بندرعباس دل از دنیا بر کند و دارفانی را بدرود گفت -

تألیفاتش : ۱ - اصلاح القومین و ابطال القولین ۲ - بشارة المومنین ۳ - الجوابات للمولویه (هرسه در هندوستان چاپ شده است) ۴ - دیوان اشعار عربی و فارسی -

غیر از اینها هم تألیفاتی داشته است که چاپ نشده و ظاهراً از میان رفته است - از اوست :

غزلیات :

ما را بهیچ صلاحتی استخاره نیست
دست ادب بدامن هر کس زدم بفکر
از علم مستفید هماره است روح پاک
نوشیروان بنام نکو زنده تا ابد
دیوانه وار بادیه پیم است بی ادب
افتاده دریمی که مراورا کناره نیست

بیکاره نیست فکر و تدابیر مولوی

گر دست و پا و هیكل او هیچکاره نیست

شرق و غرب جان من آباد از اوست
داد او را قابلیت شرط نیست
اینهمه افغانها در زیر چرخ
پیش عارف رنج و غم شادی بود
زنده در تحصیل دنیا زنده نیست
با ادیبان کینه ورزی از فلك
عارف از نیرنگهای روزگار
فیض اطمینان دل از یاد اوست
بلکه شرط قابلیت داد اوست
از دهان این و آن فریاد اوست
شاد باد آنکو که دائم شاد اوست
زندگی بی یاد او بر باد اوست
عادت دیرینه و معتاد اوست
لا ابالی باشد و آزاد اوست

شکوه از گردون ندارد مولوی

کاین همه بازیچه‌ها ز استاد اوست

فلك ز مام مرادش بدست نادانست

باهل معرفتش کینه‌ها فراوانست

نهل تربیتش در ثمر موافق نیست

بروزگار مگر گردش نه یکسانست

بدون توشه منه گام در ره ای درویش

که پیش روی بسی سهمگین بیابانست

هر آن که صبح وصالش بیاد او ندمد
 ز خوابگاه چو بیدار شد پشیمانست
 مدام ابروی او تیر در کمان دارد
 همیشه طره مشکین او پریشانست
 گمان مبر که در این باغ عندلیبی نیست
 فراز شاخ گلی صد هزار دستانست
 برو بد از خس و خاشاک غیر حجره دل
 کسی که یار عزیزیش چون تو مهمانست
 نی وجود بآواز سوز می گوید
 که سوز من همه از یاد او نیستانست
 اشارت از طرف یار، ماهروست که چنگ
 بکفر زلف زدن پیشه مسلمانست
 بشکر و صبر ورا ناله سر مکن چو درای
 که بار قافله سالار جود و احسانست
 سفر طویل، مسافر علیل، توشه قلیل
 هلاک اگر نشوم ز التفات یزدانست
 دلیر باش و مترس از سیاهی شب تار
 نصیب خضر بطاسمات آب حیوانست
 اگر بزعم عوام است مولوی دانا
 بنزد اهل خرد کودک دبستانست
 روز عیش و طرب و ساز و دف و چنگ آمد
 دور جوش گل و نوش می گلرنگ آمد
 با حریفان دوسه روزی بچمن باز آیم
 دلم از خانه نشینی چکنم، تنگ آمد

هر كه بيگانه ز تنهاست ، بود ديوانه
 از در و بام ملامت بسرش سنگ آمد
 تا بود جوش گل و نوش مل از كف ندهم
 دامن هوش اگر نادره در چنگ آمد
 گر ز اهل نظری از دو جهانانت بهتر
 نظری بر صنمی شوخ و خوش و شنگ آمد
 فلک از چیست که صلحست بنادان دائم ؟
 همه بیا اهل دل و معرفتش چنگ آمد ؛
 خنگ ادراك درین باب بمیدان خیال
 قدمش رفت بسوراخ فرو - لنگ آمد
 عندلیبان چمن وقت خزان خاموشند
 بوم و زاغ از سر هر شاخ به آهنگ آمد
 مولوی عشق جوانی بجوانان زیبد
 عشق ازهمچو توپیری بجهان ننگ آمد
 عمر بگذشت و جوانی بسر آمد ، افسوس
 قاصد رفتن ما بی خبر آمد ، افسوس
 دوستان بار فراقم همه بر دوش نهید
 که مرا از همه ، وقت سفر آمد افسوس
 از دل و جان بنوازید حلالم سازید
 که همه نیک و بدم در گذر آمد افسوس
 گل امید دگر نشکفتد از غنچه دل
 گلبن عمر ز گلشن بدر آمد افسوس
 به چه روئی بر مولای خود آید فردا
 بنده ای کو گنهدش بیشمر آمد افسوس

رفتن و روح سپردن همه سهلست ولی

راه صعوبست و بسی پر خطر آمد افسوس

مولوی رفت و بخود حاصلی از عمر نبرد

پیش ارباب هنر بیهنر آمد افسوس

نه از دنیا مرا حظی نه در دین خدمتی دارم

نه از طاعت مرا فیضی نه مال و دولتی دارم

ز عقل ای دل تهی دستم ، ز هر موجود بگسستم

بعشق دوست پیوستم ، که هر جا شهرتی دارم

مرا نی چشم و نی گوش و نی هوش و نی نوشی

عجب بختی درین دنیا ، عجائب فطرتی دارم

تنی از پیری آزرده ، روانم از غم افسرده

جگر خونین و پژمرده ، دل پر حسرتی دارم

نه علمی ، نی عمل تا زاد راه آخرت سازم

نه جلوت انتباهی ، نی بخلوت عبرتی دارم

نه در فکر پشیمانی ، ز فعل نفس امّاره

نه از کردار شیطانی ، بتوبت رجعتی دارم

مرا از چرخ گردون شکوهی نبود گه می گردد

بکام سفله ، لیکن زین مدارش حیرتی دارم

بیا ساقی بجای تلخ شیرین کام ما گردان

که سر شد نوبت فرهاد و منم نوبتی دارم

نیم پروانه تاسوزم بیکدم مولوی خود را

گدازم همچو شمع از عشق او تا قدرتی دارم

بمشام آیدم امروز مرا بوی کسی

مژده ام میدهد از مقدم عیسی نفسی

ره کوی حرم دوست نه اینست ای دوست
 ترسم از رفتن این ره که بمنزل نرسی
 هیچکس جایگاه قافله سالار نیافت
 هر کس افتاده بدنیهاله بانگ جرسی
 غم و اندوه من افزود ، خدایا نظری
 ناله مرغ گرفتار - درون قفسی
 قصد صید دل من کرد ، نگارین و عجب
 شاهبازی بدر آید بشکار مگسی
 خویش رنجور مکن در غم بیهوده که من
 دیده ام در غم بیهوده خوری مرده بسی
 آه و فریاد شب هجر تو بیفایده نیست
 صبح امید دمد ، میرسدت داد رسی
 خر عیسی بحرم ماند اگر سالی چند
 خر بود چونکه پس آید نشود خر فرسی
 حزم پیش آر ، چو میخانه روی نیمه شب
 تا مبادا که ملاقات کنی ، بعاسی
 آتش وادی ایمن ز همه سوتا بد
 مولوی جهد کن آخر که بیابی قبسی
 چنانکه گفته شد در سال هزار و سیصد و چهل و هشت در بندر عباس وفات یافت.

مؤمن شیرازی = متولد در حدود ۱۰۷۴ متوفی در حدود ۱۱۱۸

مولانا محمد مومن بن حاج محمد قاسم بن حاج محمد ناصر بن حاج محمد جزایری
 شیرازی -

از فضلاء و شعراء و دانشمندان نامور قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم

هجری است ،

ترجمه حالش را در کتاب خزانة الخیال و « طیف الخیال » شخصاً آورده

است و ما هم از این دو کتاب نقل میکنیم

مؤمن سال تولد خود را ضبط نکرده است و صاحب « هدیه العارفین » سال تولدش را در حدود ۱۱۷۴ و سال فوتش را ۱۱۱۸ نوشته است ، و بدیهی است که سال ۱۱۷۴ غلط چاپی است و قطعاً مقصود مولف ۱۰۷۴ بوده است چون محال است که کسی در ۱۱۷۴ متولد و در ۱۱۱۸ یعنی ۵۷ سال قبل از تولدش بمیرد ! اما سال فوتش حتماً در حدود سال ۱۱۱۸ بوده است ، زیرا که در نسخه خوشخطی از کتاب « طیف الخیال فی مناظرة العلم والمال » که در کتابخانه مجلس شورای ملی ذیل شماره ۲۹۰ موجود است و در ۱۱۱۶ بخط نسخ خوش بقلم حافظ یعقوب ملتانی کتابت شده در پشت صفحه اول آن خط و مهر مولف دیده میشود ، و بنا بر این مولف در ۱۱۱۶ زنده بوده است - (۱)

بالجمله میتوانیم حدس بزنیم که مترجم در حدود سال ۱۰۷۴ در شیراز

متولد شده و در حدود سال ۱۱۱۸ وفات یافته است -

خودش تصریح کرده است که نحو - صرف - معانی - بیان - بدیع - عروض و قسمتی از تفسیر و حدیث را در محضر درس سید محمد قاسم بن سید خیر الله حسینی حسینی و شیخ علی بن محمد تمامی و شیخ صالح بحرانی خوانده است و لغت و فروع فقه و اصول را در خدمت امیر زین العابدین جابری انصاری آموخته ، علم کلام و حکمت الهی و طبیعی و تفسیر و علوم ریاضی و منطق را از مولانا مسیح الزمان بن محمد اسمعیل فسوی فرا گرفته و باز علم حدیث و تفسیر و حکمت

۱- يك نسخه از کتاب «خزانة الخیال» او بخط نسخ خوب که تاریخ کتابتش ۱۲۰۲

و کتابش عبدالله بن محمد شوشتری است در کتابخانه مجلس شورای ملی ذیل شماره

و هیئات و مجسطی و موسیقی را از مولانا شاه محمد بن محمد اصطهباناتی و رمل را از مولانا لطفاً ، آموخته است .

سایر اساتیدش نصیر الدین محمد بیضاوی و مولانا محمد حسین مازندرانی و معلم طبش حکیم محمد هادی طبیب بوده اند .

پس از تکمیل تحصیلات خود و تبحر در ادبیات فارسی و عربی به هندوستان رفت و در سال ۱۱۱۶ کتاب طیف الخیال را در آنجا تالیف کرد و این کتاب در مقامه است و بسیار مطلوب اهل فضل و دانش واقع شده و دارای ده فصل است فسائی در فارسنامه ناصری آورده است : « از شیراز به هندوستان رفت ، و چون در آنجا استفاده مالی نکرد از حیث معیشت در سستی افتاد ، و برای تسلی خاطر کتاب « طیف الخیال » را نوشت و در سال ۱۱۱۶ بانجام رسانید و در آخر کتاب نوشته است سنین عمرم میانه ثلثین و اربعین (بین ۳۰ و ۴۰) است »

چون مرحوم فسائی فضل و دانش این مرد را سر سری گرفته و چنانکه باید او را معرفی نکرده است - ما برای نشان دادن اسلوب کتاب مقامه اش و بیان مقام شامخ علمی او چند جمله آخر آن را که حماسه مانند در طیف الخیال آورده است در اینجا مینویسیم :

اما علوم القرآن العزیز - و تفاسیره من البسط و الوجیز - فقد احرز نکاتها و حازها - و عرف حقائقها و مجازها - و علم اطنابها و ایجازها -

و اما الحدیث فقد مدّ فیہ باعاً طویلاً - و ذلل صعاب معانیہ تذلیلاً - و شعشع القول فیہ و رّوقه - و مدّ فی میدان الاعجاز مطلقه - حتی صار نصب عینیہ عیاناً - و جعل للمسالکین فی طرقه تبیاناً -

و اما القراءة ، فقد بهر بفصاحتها العرباء - و لا یعد امر و القیس عند سماعها منه من البلغاء - و انه قد حفظ القرآن - فی اقصر مدّة من الزمان -

و اما علم النجوم : فهو قطب مداره - و مشرق شموسه و اقماره - و کانه هوی نجم سعوده فی داره -

و اما النحو و الصرف و العروض و نحوها : فقد احيى رسمها - و اعلى اسمها حتى كانه مصدر تصاريفها - و واضع تصانيفها -

و اما الهيئة والهندسة و الحساب و الرمل والاصطرلاب : - فقد مهر فيها و زاد عليها قواعد شتى بغير حساب -

و اما الطب : فهو سقراط دهره - و بقراط عصره - و جواد حدس لا يکبو حسام خدق لا ینبو - و ذكى طبع لا ینخبو -

و اما العلم السلوك و الاخلاق و التصوف : فان له فيه تصرفا كاملا ای تصرف الخ

تالیقاتش : ۱- بیان الآداب ۲- بقرة العین ۳- تحفة الاخوان ۴- تحفة الغریب و نخبة الطبیب (شرح قانونچه در طب) ۵- تمیمة الفواد من الم البعاد (در لطائف اشعار و نوادر عشاق) ۶- تحفة الاخوان فی تحقیق الادیان (۱) ۷- تحفة الاحباء (کشکول مانند است) ۸- ثمر الفواد (دیوان شعار او) ۹- ثمرة الحیات و ذخیره الممات (شرح چهل حدیث) ۱۰- جامع المسائل النحویة (شرح صمدیه) ۱۱- خزانه الخیال ۱۲- درالمنشور (حاشیه بر جامع المسائل) ۱۳- رساله جنات عدن ۱۴- زینة المجالس ۱۵- طرب المجالس ۱۶- طیف الخیال فی مناظره العلم و المال ۱۷- مجالس الاخبار (این کتاب در هفت جلد بزرگ است ، که هر جلد آن نام مخصوص دارد باین شرح : ۱- بحر المعارف ۲- تحفة الابرار ۳- روح الجنان ۴- ربیع الانوار ۵- زهرة الحیوة الدنیا ۶- لطائف الظرائف ۷- معارج القدس) ۱۸- مادة الحیوة ۱۹- مدینة العلم ۲۰- مصباح المبتدین ۲۱- مشکوه العقول ۲۲- منیة الفواد ۲۳- مشرق السعدین (کتاب مبسوطی است در تاویل آیات مشکله قرآن مجید) ۲۴- وسیلة الغریب

چنانکه گفته شد مترجم شاعر هم بوده است و دیوان شعر مرتب دارد-

ازاوست :

ووجه الارض منبسط فسیح
و اما ان اموت فاستریح

اسیر الی بلاد الله سعياً
فاما ان افوز بخفض عیش

مومن شیرازی = متولد...

شیخ صوفی مومن شیرازی

از عرفاء متقدم است - در هفت اقلیم آمده است ، عارف باری خواجه عبدالله انصاری از اسمعیل دماس نقل کرده که در حینی که احرام طواف کعبه بسته بودم بشیراز وارد شدم ، شیخ مومن را دیدم که در مسجد نشسته وردی میکرد ، از من پرسید که چه نیت داری ؟ گفتم نیت حج را دارم ، گفت : مادر داری ؛ گفتم دارم ، گفت : در پیش مادر شو ، چون دید که مرا از آن خوش نیامد گفت : چه می پیچی ؟ من پنجاه حج کرده ام سر برهنه و پا برهنه بیزاد و همراه آن جمله بتو دادم تو شادی دل مادر را بمن ده -
سال فوتش معلوم نشد -

مؤمنان نیریزی متوفی...

مؤمنان نیریزی مشهور به « مومن کلو » (۱)

نصر آبادی مینویسد : از ولایت نیریز فارس است ، مدت ها در جرگه بلبلان اصفهان بوده ، شعر بسیاری گفته اما هموار است ، اراده هند نموده ، در خدمت جعفر خان و دانشمند خان ربطی بهمرسانیده ، باعتبار رعایت ایشان خوشوقت باصفهان آمده ، از آنجا بزیارت کعبه رفته ، باز بتحریر حرس از اصفهان روانه هند شده ، در آنجا وفات یافت ، و اسبابش که قرب به هزار تومان بود باصفهان آوردند و برادرش از نیریز آمده با سایر ورثه که در اصفهان بودند قسمت کرده

۱ - کلو . بکسر کاف عربی در اصطلاح فارسیان بمعنی دیوانه بی آزار است -

عشر خود را گرفته رفت - از اوست :

بر هر ورقی که وصف آنموست
چون کاغذ مشک بسته خوشبوست

☆ *

گاهی که بمن آن لب پر خنده رحیمست

اشکم همه چون پسته خندان بدو نیمست

☆ *

در آستین من امروز شور بلبل بود
مگر فتیله داغ ز غنچه گل بود

☆ *

خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بود

ترك ما چیزی که کم دارد مسلمانی بود !

*

در رگ سنبل و در ریشه ریحان رفتم
کس ندیدم که بخط تو گرفتار نبود

✽ ✽

عشق بهر خاطری که راه ندارد
هست بلادی که پادشاه ندارد

✽ ✽

جان عزیز است ولیکن بسخن جان نرسد

و ای بر جان سخن، گر بسخندان نرسد

☆ *

مجنون خال و ابروی آن نازنین شدم
چون آفتاب صاحب تاج و نگین شدم

سال فوتش بدست نیامد -

مونس شیرازی = متولد ۱۲۵۲ متوفی ۱۳۳۲ شمسی

مرحوم حاج میرزا عبدالحسین شیرازی متخلص به «مونس» و ملقب به مونسعلی

شاه و ذوالریاستین نعمة اللهی فرزند مرحوم میرزا علی آقا ملقب به وفا علی شاه فرزند

حاج آقا محمد ملقب به «منور علیشاه» - مدیر روزنامه «احیا»
 از پیشوایان سلسله نعمة اللهی رحمتعلی شاهی و از آزادیخواهان و شعراء معاصر
 است، نگارنده مکرر در شیراز بزیارتش موفق شده و از محضرش استفاده کرده
 است، گروهی از فقراء پیر و رحمتعلی شاه شیرازی (که ترجمه اش گذشت)
 معتقدند که مرحوم مونس پس از پدرش وفا علیشاه و وفا علیشاه پس از منور علیشاه
 و منور علی شاه پس از رحمتعلی شاه قطب سلسله بوده اند و جمعی منکر این معنی
 هستند، و جای نهایت تأثر و تأسف است که بین سلاسل فقر اینگونه اختلافات
 پیدا شده - بهر حال مونس در سیزدهم ربیع اول سال ۱۲۹۰ (۱۲۵۲ شمسی)
 در شیراز متولد شد و در خدمت پدرش مقدمات و ادبیات فارسی و تازی و
 و راه و رسم عرفان را بیاموخت و در وعظ و خطابه و ارشاد و تطولی بهمرسانید و در
 خدمت پدر بحج رفت و زیارت قبور ائمه اطهار او را نصیب شد و بشیراز برگشت
 و چون جنگ بین الملل اول پیش آمد بامر پدر ارجمند لباس سر بازی پوشید و
 برای دفاع از وطن فن تیر اندازی و مشق نظام بیاموخت و در حزب دمکرات فارس
 وارد و جزء هیأت مرکزی حزب شد، و تا آخر جنگ بین الملل اول و بعد از
 آن نیز همواره دوش بدوش آزادیخواهان معاصر و حافظین استقلال ایران پیش رفت
 و بحسن نیت و پاکدلی و پاکبازی شهرتی بسزا یافت
 در ایام عاشورا در خانه خود بمنبر میرفت و مستمعین را مستفیض میکرد،
 و محبوب خلق بود و مدرسه «مسعودیه» را تاسیس کرد و در ۱۳۳۹ امتیاز روزنامه
 «احیاء» گرفت و چند شماره نشر داد و سالی چند پیش از فوتش بطهران رفت، و در
 آنجا باصرار مریدانش خانقاهی ترتیب داد و سالی چند بار شاد مشغول بود تا در سال
 ۱۳۳۲ شمسی که وفات یافت و چون در سال ۱۳۵۶ (۱۳۱۶ شمسی) پیروانش در
 کرمانشاه خانقاهی بنیاد کرده بودند لهذا بر حسب وصیت خودش جسدش را بدان
 شهر برده دفن کردند - رحمة الله علیه -

تألیفاتش

- ۱ - انیس المهاجرین و مونس المسافرين ۲ - برهان السالکین ۳ - تاریخ
حب الوطن (منظوم) ۴ - تعلیقات بر مثنوی ۵ - دلیل السالکین ۶ - مرآة
الحق ۷ - رساله مونس السالکین (مختصر دلیل السالکین است) از اوست
(ترحیم بند در توحید و عرفان)

بند اول

ای ز مهر رخت جهان روشن	گل روی تو زینت گلشن
مهر و مه بر رخ تو مقتبس اند	خوشه چین وار گرد آن خرمن
شور عشقت ز سر نخواهد رفت	هم اگر جان برون رود از تن
دل چو خون گشت مهر روی ترا	دهم اندر سرای جان مسکن
دوش پیر طریقت از ره لطف	سر بگوشم نهاد و گفت سخن

دل بدنیا میند و مردم او

که همه فانیند و باقی هو

بند دوم

هر که باشد عارفانه آگه عشق	سر قدم سازد او بدر گه عشق
بنده ام آنکه را که از ره لطف	ره نمائی کند بگمره عشق
عارف کامل آن بود که نمود	سره جاروب کوچه ره عشق
گر کند عشق بر صماخ اثر	می شود شیر شرزه روبه عشق

دل بدنیا میند و مردم او

که همه فانیند و باقی هو

(بند سوم)

ای تو دانای عالم اسرار	وی تو آگه ز سر لیل و نهار
هر دو مشغول ذکر و فکر تواند	طائف کعبه صاحب زنتار
بامدادی بفصل فروردین	پا نهام بجانب گلزار
همه مرغیان باغ میگفتند	ایین سخن فاش بر سر اشجار

دل بدنیا مبند و مردم او
که همه فانیند و باقی هو

(بند چهارم)

ای وجود تو باعث ایجان
گرچه پنهانی از نظر لیکن
قد چون سروخویشرا بنمای
من در این فکر تا چه خواهد شد
ناگهان عارفیم از سر پند
غم عشق تو قوت دلشاد
عشق رویت نمیروود از یاد
تاز قید غم کنی آزاد
کارم اندر جهان بی بنیاد
کرد این نغمه شعر را انشاد

دل بدنیا مبند و مردم او
که همه فانیند و باقی هو

(بند پنجم)

ساقی از جای خویشتن برخیز
تا ز مرآت دل زدایم زنگ
مطر با پرده های خوش بنواز
هر که در دام عشق پای نهاد
هاتفی دوش در هوا میگفت
می روشن مرا بساغر ریز
شویم از باده جامه پرهیز
راست با نغمه عراق و حجاز
نیستش هیچ روی راه گریز
این کلام متین مهر انگیز

دل بدنیا مبند و مردم او
که همه فانیند و باقی هو

غزلیات :

استقبال از غزل شیخ سعدی « بخت جوان دارد آنکه با تو قرین است »

زلف تو مشکین و لعل تو نمکین است
کاین همه خونابه میچکد شب و روزش
آتش هجران زدی بخرمن جانها
مهر تو از لوح دل فرو نتوان شست
زخم دلم بیعلاج از آن واز این است
سوز وی آواز ساز عرش برین است
شعله زدل تا با آسمان و زمین است
حک نشود خط دل که نقش نگین است

جوهر فرد دهانت از لب خندان
عشق تو دین ودلست و رویت از آنرو
فرق من وزاهد این بسست که دارم
در پی ابروی وی گشود دلم چشم
نکته آن موی به زنگهت عنبر
ابرو و چشمت همان هلال و سپیلند
گوشه چشم تواز خدنگ نگاهت
هیچکس آه و بدین کمان و بدین تیر
نقطه موهوم را دلیل و یقین است
دارد اشارت که قبله دل و دین است
داغ تو بر جان و او بداغ جبین است
راه کجش بین که رو بسحر مبین است
بوی تو خوشبوی تر ز نافه چین است
بر رخ مهری که مهر و ماه قرین است
آفت ایمان و عقل گوشه نشین است
دیده که صید است و صید را بکمین است

جز تو بگیتی نخواست مونس و برخواست

از سر عالم که ذره مهر گزین است

در حلقه ما غمزدگان شور و شری هست

و بن شور و شر از جذبه شوریده سری هست

بخشید اثر ناله مستانه ام آخر

البته که در ناله مستان اثری هست

جان چیست بتیغ غمش ایمرگی شتابی

کو را بسر کشته اش آخر گذری هست

از اینکه دگر هیچ ندارم خبر از خود

با بیخبران گوی که بیشک خبری هست

ای سالک اگر از نظر خلق فتادی

غم نیست خدا را بتو شاید نظری هست

خود در دل این سرد دلان از چه شرر نیست

چون در دل هر سنگ بیابان شرری هست

ترك سر خود گیر و بدین مرحله رو کن
 ای راهرو آهسته ، درین ره خطری هست
 از تیغ تو اندیشه روا نیست ، که ما را
 از سینه زره هست ، ز سرخود سپری هست
 پرهیز کن از آه سحر گاهی مونس
 کاو را بخدا راهی و هم چشم تری هست
 کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکی است
 کعبه و بتکده و سبجه و ز نار یکی است
 اگر از دیده تحقیق بعالم نگری
 عشق و معشوقه و عاشق - دل و دلدار یکی است
 گر چه ذرات جهان جمله انا الحق گویند
 لیک از آن جمله گرفتار سردار یکی است
 ما همه چون نی و تو خود همه دم نائی ما
 چون حقیقت نگری اینهمه گفتار یکی است
 آفتاب رخ او تافت بهر آینه‌ای
 مختلف گر چه نماید همه انوار یکی است
 با همه خلق جهان صلح و اندر بر من
 جور اغیار و سر مرحمت یار یکی است
 پیش نا اهل نهان کن سخن حق مونس
 که بر او خرف و گوهر شهوار یکی است
 از ازل مهر تو اندر گلام آمیخته بود
 دل من بر سر زلفین تو آویخته بود
 وه که افتاد بزنجیر سر زلف تو باز
 دل دیوانه که از دام تو بگریخته بود

دوش در می‌کده حسن تو دیدم مستی
 کاخ‌تیار از کفش از عشق تو بگسیخته بود
 بینوائی مگرش سیم دل از کف گم شد
 کاین همه خاک سر کوی ترا بیخته بود
 چشم مستش پی غارتگری کشور دل
 جادوئی بود که صد فتنه بر انگیزته بود
 نه به تنها دل مونس بر بوده است نگار
 طرح دل بردن خلقی زازل ریخته بود



مرحوم میرزا عبدالحسین مونسعلی شاه
 ذوالریاستین

مهدی فتح آبادی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا مهدی خان فتح آبادی متخلص به «مهدی»
 از شعراء و عرفاء قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است - فرصت

مینویسد: از خوانین فتح آباد مرو دشت (۱) است و از عارقان نیکو نهاد
از اوست:

گر طالب عرفانی اید ز صفا دهرن
هستی بکناری نه ، لاف من و ما کم زن
گر صعوه نه‌ای چنگال در چنگل شاهین بر
ور رو به نه‌ای پنجه در پنجه ضیغم زن
ور نفس چو روئین تن آید بنبرد تو
با چوب گزین تیرش بر دیده چو رستم زن
هنگام پریشانی جمعیت خاطر جوی
با وجد و طرب دستی در طره پر خم زن
با درد و غمش میساز صد طعنه بدربان گوی
با زخم غمش خو کن صد خنده بمرهم زن
بر مزرع دل آبی از اشک پیایی ریز
بر خرمن جان آتش از آه دمام زن
فوتش بعد از سال هزار وسیصد و سیزده واقع شده است -

(۱) در فارس ده دهستان بنام فتح آباد هست ، فتح آباد کوار - داراب - خفر
نی ریز - بنا رویه بخش جویم - شاپور کازرون - ارسنجان - رستاق - عرب - مرو دشت
و در اینجا مقصود فتح آباد مرو دشت بخش زرقان شهرستان شیراز است ، که
در ۲۶ کیلو متری شمال زرقان و شش کیلو متری راه شوسه شیراز - باصفهان واقع
شده است .

هوایش معتدل و مالاریائیست و سکنه اش ۱۵۵۵ نفر شیعی مذهب و فارسی زبان
هستند .

آبش از رودخانه سیوند و محصولش : غله - چغندر - برنج - حبوب است .
شغل مردمش : زراعت ، وقالی بافی می باشد - و راهش چهارپارو است .

مهدی شیرازی = متوفی ۱۲۹۳

حاج شیخ مهدی مجتهد شیرازی کجوری الاصل -

از علماء و فقهاء قرن سیزدهم هجری است ، ظاهراً از مازندران بعراق عرب رفته است و پس از سالها تحصیل در خدمت شیخ محمد حسن اصفهانی صاحب جواهر - الکلام (متوفی ۱۲۶۶) و شیخ مرتضی انصاری و رسیدن بدرجه اجتهاد در سال ۱۲۵۷ از نجف بشیراز رفته است ، و سی و هفت سال بقیه عمر را در شیراز بتدریس و افاضه گذرانیده است -

تا بسال هزار و دویست و نود و سه که در آن شهر وفات یافته و در صحن حافظیه مدفون شده است -

فسائی یکی از شاگردان او بوده ، و در فارسنامه ناصری ذیل اعیان محله « درب شاهزاده » جلد دوم صفحه ۵۴ مینویسد :

« و از اجله علمای این محله است جناب مستطاب فخرالافاضل ، فارق میان حق و باطل ، حلال مشکلات و کشاف معضلات ، ناظم قوانین فروع و اصول صاحب قواعد معقول و منقول حجة الاسلام فی زمانه حاجی شیخ مهدی مجتهد کجوری مازندرانی - در سال ۱۲۵۷ از عتبات عالیات و نجف اشرف بشیراز آمده در این محله توطن فرمود و مادام زندگانی در شیراز هر روزه اهل علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهر مند میفرمود ، و نگارنده این فارسنامه ناصری سالها از خدمتش مستفیض گشته ، علوم شرعیه و مقاصد کتابهای ریاضیه مانند فارسی هیأت و شرح چغمینی و شرح بیست باب اسطرلاب ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی و کتاب تحریر اقلیدس را از آن جناب بیاموختم و در سال ۱۲۹۳ در شیراز برحمت ایزدی پیوست - و در صحن تکیه خواجه حافظ مدفون گردید - و قبرش زیارتگاه مسلمانانست »

تالیفاتش : ۱ - حاشیه بر قوانین الاصول ۲ - حاشیه بر کتاب فرائد الاصول

موسوم به رسائل تالیف شیخ مرتضی انصاری ۳ - شرح نتایج الاصول

مهدی شیرازی = متوفی ۰۰۰

میرزا مهدی فرزند حاج میرزا صادق فرزند میرزا ابوطالب کلانتر شیرازی -
از شعراء و نویسندگان قرن سیزدهم هجری است ، نواب در تذکره دلگشا
اشعار ذیل را که در مدح خودش است بنام او ثبت کرده است :
- قطعه -

دوش گفتم با خودم امروز کیست	کو باهل فضل و دانش سرورست
هم بشهر جود و احسان پادشاست	هم بچرخ علم رخشان اخترست
رشحه مهرش بکام دوستان	از لطافت رشك آب کوثرست
آتش قهرش بجان دشمنان	اخگر است و سخت سوزان اخگرست
گفت : آنرا کوهی جوئی زمن	در جهان امروز حاجی اکبرست
ایکه در ملك سخن از نظم تو	انوری را در دل از غم آذرست
مهربانا آوخ از این زال دهر	کش بهر ساعت هزاران شوهرست
روز و شب در کنج غم از جور او	دیده‌ام پر آب و دل پر آذر است
آه سوزانم انیس و همدست	اشك گلاگونم بجای زیورست
بر تنم هر موی همچون خنجر است	هر مژه در دیده‌ام چون نشترست

حنظل و زهرم فرو ریزد بکام

پس بگوید نوش کن کاین شکرست !

سال فوتش معلوم نشد -

مذهب شیرازی = متولد ۱۳۰۱ متوفی ۱۳۷۶

مرحوم حاج میرزا سید احمد مذهب ملقب به مذهب الدوله فرزند مرحوم
حاج میرزا حسن حسنی فسائی فرزند میرزا حسن فرزند میرزا مجد الدین محمد
فرزند میرزا سید علیخان کبیر فرزند نظام الدین احمد دشتکی شیرازی.

از فصلاء و نویسندگان معاصر است ، در سال هزار و سیصد و یک در شیراز متولد شد ، و در مدرسه منصوریه که از بناهای اجداد اوست تحصیل علم و کمال و تهذیب اخلاق کرد ، آنگاه مدّرس مدرسه مزبور شد و چند سال در آن مدرسه بتدریس فقه و اصول مشغول بود ، ضمناً در خارج از مدرسه بتحصیل علوم جدید و تالیف میپرداخت و در راه آزادی و تاسیس مشروطه ایران متحمل زحمات و صدماتی شد و با آنکه از فقهاء و علماء دینی بشمار میرفت تعلیم و تربیت زنان ایران را در حدود احکام دین مبین اسلام لازم میدانست و در این راه گامهائی برداشت و با خرافات مبارزه کرد در سال ۱۳۱۶ شمسی بنمایندگی مجلس شورای ملی از طرف اهالی شیراز انتخاب شد و بطهران رفت ضمناً در دانشکده معقول و منقول طهران بتدریس مشغول گشت ، ولی شغل اصلی او زراعت بود و در آبادی املاک خود و رفاه حال زارعین همی کوشید : نگارنده نسبت بآن مرحوم ارادت کامل داشت ، و در شیراز و طهران همواره در کتابخانه آدمیت بزیارتش نوبت می یافت و از محضرش مستفیض می شد ، مردی درویش مسلک و خوشرو و نوع دوست و حقیقه‌مذهب بود و اسمی بامسمی داشت -

وقتی میخواست متمم کتاب فارسنامه ناصری تالیف پدرش را از سال ۱۳۰۰ تا این زمان بنویسد و از بنده هم یاد داشتهائی گرفت ولی ندانستم که به اینکار موفق شد یا نه ؟

تالیفاتش : ۱ - امروز مسلمین (چاپ شده) ۲ - زن جدید (در دو جلد ترجمه المرأة الجديدة از عربی ترجمه شده) ۳ - زن و آزادی (چاپ شده) ۴ - عالم نوع اسلام (در دو جلد چاپ شده) در ماه ذیحجه سال هزار و سیصد و هفتاد و شش (تیر ماه ۱۳۳۶ شمسی) در هفتاد و شش سالگی در طهران وفات یافت و از خود چند فرزند باقی گذاشت که همگی تحصیل کرده و اهل علم و دانشند - رحمه الله علیه .

مهر شیرازی = متولده ۱۳۱۳ شمسی

بانو قدسیه سعدی نژاد متخلص به «مهر» -

از شاعرات و نویسندگان جوان معاصر است، در سال ۱۳۱۳ شمسی در شیراز بدنیا آمده است و ششماهه بوده که پدرش در راه انجام وظیفه سربازی و خدمت بوطن شهید شده و تحت سرپرستی عمش که نماینده فرهنگ لار بوده به تحصیل علم و دانش مشغول شده و دیپلم دانشسرا گرفته است، و پس اخذ دیپلم به شغل شریف آموزگاری مشغول گشته و تا کنون در اینکار است و در انجام وظیفه سعی وافی مبذول میدارد - ضمناً در اداره رادیوی شیراز از بدو تاسیس گوینده بوده است - چند سال است که با آقای بیژن کمالی ازدواج کرده است و از او پسری بنام «شهنام» دارد و او را بنظم و نثر تألیفاتی است -

۱ - ترانه‌های جانسوز ۲ - شکوفه‌های بهاری ۳ - نغمه‌های روح - و غیر اینها
از اوست :

بدام عشق تو افتان‌هام چه چاره کنم	چگونه رشته امید خویش پاره کنم
تو ماهی و دل من جایگاه جلوه تو است	تو قبله گاه منی - من کرا نظاره کنم؟
تو پر جفائی و سنگین دل و ستم پیشه	شبیه ایندل سنگت بسنگ خاره کنم
چون نیست حاصلم از عشق جز جفای فراق	ز بزم عشق و طرب خوشتر از کناره کنم
ببردی از بر من دل بدادیم در عشق	بگوش ترا به که گوشواره کنم
دگر بس است که خاموش و زار بنشینم	حدیث عشق ترا زین پس آشکاره کنم

ز درد عشق همه شب نخفت دیده مهر

نظر بیاد تو بر ماه و بر ستاره کنم

بغم عشق تو جانا چو گرفتار شدم	ز جهان و ز جهانی همه بیزار شدم
بولای تو که از هر دو جهان بگسستم	تا که دل بسته آن طره طرار شدم
بستر حسرت و غم جای من بیدل شد	تا که بیمار از آن نر کس بیمار شدم

بوی گل- نکهت باد سحر و گریه ابر
تا که زد شمع رخ دوست شرر در دل من
غرقه در موج غم نیست مرا دادرسی
شعله عشق تو زد آتش غم بر جانم
همه از یاد برفتم چو ترا یار شدم
همچو پروانه مجزون دل افکار شدم
بسکه از عشق تو از دیده گهر بار شدم
که چنین زار و پریشان و گرفتار شدم

(مهر) چون بلبل بیدل بقفس بدخاموش

روی زیبای تو دیدم که بگفتار شدم

نقل از شماره ۲۱۰ مورخ ۱۷ اسفند ۲۸ روزنامه کوروش

مزن ز ناوک مژگان تو تیر بر جانم
بجستجوی تو در باغ و راغ می گشتم
در انتظار تو بودم بگوشه عزلت
ز بعد تیره شب و فصل غم فزای خزان
بصحن گلشن امید نو گلی دیدم
گلی شکفته و خندان کنار خود دیدم
بگرد شمع رخت می برم سحر گاهان
شرار عشق تو ای شمع شام تیره من
بزیر سایه لطافت مراست در گه عشق
مریز خون مرا کز غمت پریشانم
هزار خسته دلم - از غمت غزل خوانم
نبود گلشن سر سبز غیر ویرانم !
رسید فصل گل و دوره گلستانم
کز آن بچرخ رسد ناله ها و افغانم
از آن چو بلبل بیدل حزین و نالانم
که تا رقیب نداند ز عشق سوزانم
بسوخت خرمن هستی و بیخ و بنیانم
مران مرا و بلطف و صفا فرا خوانم

کنون که مهر بچاه غمت فتاده اسیر

نیم پریش که مقرون بآب حیوانم

چرا ای دلبر زیبا تو ترك آشنا کردی

بدرد حسرت و غم قلب زارم مبتلی کردی

بریدی رشته الفت گسستی تار وحدت را

چرا تار محبت را ز پود دل تو وا کردی ؟

مرا امیدها بودی که طی گردد شب هجران
 دلم خوش داشتی ای جان و امروز صبا (۱) کردی
 مرا با دانه مهرت فگندی در کمند آخر
 پس آنگه رشته مهر و عطوفت را رها کردی
 بدم عشق تو افتاد مرغ بینوای دل
 چرا این مرغ محزون را گرفتار بلا کردی
 فروغ لطف تو تابید اندر آسمان دل
 چه شد جانا بجای آن بمن جور و جفا کردی
 دو صد شور و شر افگندی بقلب ناتوان من
 از آن شور قیامت در دل زارم بپا کردی
 گلستان امیدم از گل مهر تو شد خرم
 چرا از جور خود آنرا توبی و برگ و نوا کردی؟
 منم مهر دل افسرده که بیدل گشتم از جورت
 جفا کردی تو محبوبم که ترک آشنا کردی
 ایدل من تو چرا اینهمه فریاد کنی
 ناله تا کی ز جفا کاری صیاد کنی
 کرد صیدت بدو صد مکر و فسون بار دگر
 کی توانی خود از این مهلکه آزاد کنی
 اندر این دام چو افتادی و پابند شدی
 نیست روی رهائی - ز چه رو - داد کنی
 ریشه عمر مرا تیشه بیداد تو کنند
 ای ستم پیشه چرا اینهمه بیداد کنی

(۱) صبا: مخفف «صبح» عربی است و صبح به معنی بامداد و فردا میباشد

هنر این نیست که ویران کنی آبادی را
 هنر اینست که ویرانه‌ای آباد کنی
 هیچ شك نیست که دلخسته و افسرده شوی
 اگر از حال دل خسته من یاد کنی
 چه شود گر ز ره مهر و محبت روزی
 خاطر مهر حزین را بویفا شاد کنی؟

میر کازرونی = متولد ۱۲۹۲ شمسی

آقای دکتر محمد تقی کازرونی متخلص به «میر» فرزند مرحوم میر ابوطالب تاجر کازرونی .
 از اطباء حاذق و شاعران ماهر معاصر است . بسال هزار و دویست و نود و دو شمسی در کازرون متولد شد . و چون پدرش در شیراز تجارتخانه داشت و چهل سال با خوشنامی و حسن عمل میزیست و محصولات ایرانی را بخارج میفرستاد و از اینراه بوطن خود خدمت میکرد لهذا دکتر میر هم تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در شیراز بپایان رسانید و برای ادامه تحصیل بطهران رفت ، و در دانشگاه تهران در رشته طبابت تحصیل کرد و در سال ۱۳۱۷ بدرجه دکتری در طب رسید و در ۱۳۲۴ در قسمت جراحی تخصص یافت و از دانشگاه تهران تصدیق گرفت .
 آنگاه برای تکمیل فنون جراحی به اروپا و امریکا (اتازونی) رفت و چندی در آنجا مشغول مطالعه و عمل بود و به ایران برگشت - فعلا سمت استادی کرسی جراحی دانشگاه شیراز را دارد ، ومانند او در فارس نادر بل معدوم است - و بیماران خطه جنوب اعم از بحرین و دبی و قطر و بنادر خلیج فارس برای انجام اعمال مشکله جراحی باو مراجعه میکنند و در بیمارستان خصوصی وی بستری میشوند و تحت عمل قرار میگیرند .
 دکتر میر در ساعات فراغت از کارهای خسته کننده و دقیق علمی و عملی

خویشتن را با مطالعه کتب ادبی و فلسفی و سرودن اشعار نغز مشغول میدارد.

تالیفاتش : ۱ - کتاب پزشکی عملی ۲ - کتاب جراحی عمومی - هر دو چاپ شده و از کتابهای درسی دانشکده پزشکی میباشد .

نگارنده مکرر او را در شیراز ملاقات کرده است ، مخصوصاً روزهای چهارشنبه که در کانون دانش حضور مییافت و با خواندن اشعار خود شنوندگان را محظوظ میداشت ، طبیعی مذهب و خوش خلق و نوع دوست مینمود - خدایش حافظ باشد - و هذاعاءاللمبرية شامل از اوست

میرسد بر گوش دل هر لحظه ام آوازه‌ها
کی اسیر نفس نمایند بر تو رازها
گر هوای وصل داری - از سر جان در گذر
پای مردی بایدت آموخت - از سربازها
تا نسوزی بال و پر - پروانه‌سان - در پیش شمع
عشق نماید بتو - رسم وره پروازها
پر تو حسنش بهر جا جلوه گر باشد ولی
نیست ظاهر جز بچشم دیده دل بازها
عقل کوتاه بین کجا و درك این معنی کجا
راز این معنی کجا یا بند حیل سازها
میر چون نیکو نگه کردم ندیدم در جهان
يك ز خود بگذشته زینقوم بخود پردازها
ما پایه بر سریر ثریا نهاده ایم
رندانه پای بر سر دنیا نهاده ایم
مارا بکس نیاز نباشد که پای ناز
بر ماورای گنبد مینا نهاده ایم

با ما حدیث ممکن و واجب چه میکند؟

کز ممکنات پای بیالا نهاده ایم !

از دوزخ و بهشت نباشد امید و بیم
ما را که پای بر سر طوبی نهاده ایم

گفتند صد سخن پی اثبات ذات و ما
دنبال هر سخن رقم لا نهاده ایم !

محویم در وجود خداوند و آن بود

دنبال لا اله - گر الا نهاده ایم

میخلد در پای دل هر لحظه خاری از غمی

ای دریغا نیست آسایش درین دنیا دمی !

عمر ما تر کیمی از غمهای گونا گون ماست

شادی ما لحظه ای کین دل بسازد با غمی

یادها و قصه های درد ما - در ذهن ما

رنگها گیرد که تا گردد نشاط مبهمی

در حقیقت جلوه ای از کار کرد ذهن ماست

آنچه آید بر سر ما بیفزونی و کمی

شادمانی سازگاری بابد و نیک است میر

این حقیقت گفت در گوش دل من ملهمی

دل بغم خو کردگان را ترك غم گفتن خطاست

عالمی دارم کمون با غم - چه نیکو عالمی

میرزا شیرازی - متوفی ۱۱۶۰

میرزا ابوالحسن شیرازی متخلص به «میرزا»

صاحب شمع انجمن مینویسد: بعهد بهادر شاه خطاب «قابل خان» یافت،

و با آفرین لاهوری ربط داشت، و در عهد جهاندار شاه و محمد شاه ممتاز ماند. ملاقاتش با
میرزا مظهر جان جانان بود، در عشره سادس مائه ثانی عشر در گذشت -
از اوست :

در گریه فغان کردنم از بسکه هوس بود
هر قطره که از چشم ترم ریخت جرس بود
☆ ☆

مرا هم باغبان محتاج سیر باغ میداند نمیداند که سامان چمن در آستین دارم
در سال هزار و صد و شصت فوت شده است -

میرزا آقا جهرمی زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا آقا حکیم و طبیب جهرمی فرزند مهدی طبیب فرزند
مولی کاظم -

از حکماء و اطباء معاصر است، فرصت در آثار عجم مینویسد: « حکیمی
است بلند پایه و طبیبی گرانمایه، جامع کمالات صوری و معنوی است، حاوی
حکمت علمی و عملی، و در این اوقات (یعنی حدود سال ۱۳۱۳) در دارالعلم
شیراز بتدریس و تحقیق علم الهیه مشغول است. و از کلمات حکمت آیاتش جماعتی
مفتخر، و از استفاده کمالاتش خلقی بهره‌ورند »

فسائی مینویسد: سالهادر شیراز و طهران تحصیل علم کرده و در شیراز بافاده
و افاضه اشتغال داشت -

وفاتش بعد از سال هزار و سیصد و سیزده بوده است -

میرزا آقا شیرازی = متوفی ۱۳۴۶

مرحوم میرزا آقا بن احمد مستوفی بن محمود حسینی شیرازی -
از فقهاء معاصر است - وی برادر زاده و داماد حاج میرزا محمد حسن مجتهد

شیرازی بود، و در حجر او تربیت شد و پرورش یافت، پس از فوت پدرش در حدود سال ۱۲۷۵ بنجف رفت و خدمت عم گرامیش رسید و چهار سال در محضر درس او و شیخ مرتضی انصاری حضور پیدا کرد و مستفیض شد، و از قول شیخ انصاری نقل میکرد که گفته است: من برای سه نفر درس میگویم: میرزا محمد حسن شیرازی میرزا حبیب الله رشتی و آقا حسن طهرانی، همچنین حکایت میکرد که انصاری بهنگام رحلت از دنیا توصیه کرد که بحاج میرزا محمد حسن شیرازی «مجدد» رجوع کنند -

بالجمله صاحب ترجمه تمام عمر خود را در تهذیب نفس و عبادات و اعراض از دنیا و مافیها گذرانید - تا روز ششم جمادی الثانی سال هزار و سیصد و شش که لبیک حق را اجابت گفت و در مقبره عمش در نجف مدفون شد - و او را پسری بنام سید عبدالصاحب بود که در حیات پدر در ایام شباب در حدود سال ۱۳۳۰ فوت شد ولی پسر بزرگش آقای میرزا هادی زنده است (۱)

میر علی شیرازی = زنده در ۱۲۸۲

ابوالمعالی میر علی شیرازی ملقب به «شمس الادباء» از خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است، که خط نسخ تعلیق را بسیار خوش مینوشته، و ندونه خط او دیوان رشید الدین و طواط (محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری بلخی) است که در سال ۱۲۸۲ در شهر همدان برای عبدالصمد میرزا عزالدوله نوشته است و ذیل شماره ۹۸۵ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است، این دیوان بخط بسیار خوش نسخ تعلیق نوشته شده، و دارای تذهیب و سرلوح زیبا و جلد روغنی اعلی میباشد - و در پشت جلد طرف راست عکس میر علی که بلباس روحانیون ملبس است و عمامه بزرگی بسر دارد با یک نفر معمم و یک نفر کلاه بسر دیده میشود، و در پشت جلد طرف چپ نیز عکس انفرادی میر علی میباشد -

و در آخر کتاب اشعار ذیل که محتمل است از خود میر علی باشد نوشته شده:
بعهد دولت میمون ناصرالدین شاه

که باد تا به ابد عهد دولتش جاوید!
بحکم محکم شهراده عزّ دوله راه

که چرخ پیر جوانی بدین کمال ندید
ز نوک کلك گهر سلك شمس شیرازی

گرفت زیب و بها شعرهای نغز رشید
بسال دو صد و هشتاد و یک ز بعد هزار

بفرخی و سعادت باختتام رسید

از پس این ابیات نوشته است من که میر علی شیرازی و ملقب به شمس
الادباء و مکنی به ابوالمعالی هستم در همدان این دیوان رشید و طواط را برای
عبدالصمد میرزا عزّ الدوله در ماه شوال سال ۱۲۸۲ نوشتم -

از احوال صاحب ترجمه جز این معلوم نشد - و سال فوتش بدست نیامد ،
و بدیهی است که بعد از سال ۱۲۸۲ بوده است -

میرك شیرازی = متوفی ...

در مجالس النفائس آمده : مولانا میرك هم از شیراز ست و بخراسان برسم
سیر آمده ، و باز بعد از چند وقت بوطن مالوف معاودت نمود ، خرد سال و خام طمع
بود ، اگر مشق بسیار کند طبعش لطافت تمام پیدا میکند - اینم مطلع از اوست :
جانا مباش در پی آزار و کین همه
کاین عالم خراب نیرزد بدین همه
سال فوتش معلوم نشد -

مینا شیرازی = متولده ...

بانو مینا امامی شیرازی متخلص بمینا -

از شاعرات معاصر است -

صاحب کتاب زنان شاعر معاصر مینویسد : ساکن شیراز ست و بسبک
نو شعر میسراید - يك اثر از او تحت عنوان « بعد از دو سال » دیده شد که زیلا
درج میشود :

در چشم گهر فشاندهات باز
امشب شده غرق دیده من
بعد از دو سال قهر و نسیان
آنچشم زیاد رفته ریزد

آتش بدل رمیده من

رخسار پریده رنگت آنروز
در تاب و تب نیاز میسوخت
چشم تو در آنغروب غمناک
همرنگ شراب و مست اندوه

در شعله اشک و راز میسوخت

در شکوه ز بیوفائی ورنج
در چشم و دل تو حرفها بود
پیمان شکنی نداشت باور
آنهم زدل کسی که در شهر

معنای مجسم و فابود

طوفان زده بود و آتش افروز
آنلحظه نگاد بی شکایت (۱)
در اشک فشرده تو دیدم
رنگ دگر و غمی دگر داشت

چشمان سیاه پرفریبت

در خاطره گذشته ای دور
دیدم دلتنگ بیگناهی
این سینه غم پرست من بود
کز عشق تو بیقرار میسوخت

در خلوت خویش دیر گاهی

مجنون تو بد دلی که اکنون
آرام گرفته در بر من

۱ - نگارنده معنی نگاه بی شکایت طوفان زده (!) را ندانستم و اصولاً به اینگونه
تلفیقات که نام آنرا « شعر نو » گذشته اند و فاقد وزن و قافیه و گاه عاری از معنی
است . اعتقاد ندارم ، و آنرا شعر بمعنی حقیقی نمیدانم ولی چه باید کرد که از مشارالیهها
جز این ابیات بدست نیامد - امید است که اشعار خوب هم سروده باشد -

ایعشق زیاد رفته - آری از نام تو بود اگر شبی بود

آتش بکتاب و دفتر من

در سوز و گداز غم ندیدم یکروز ز عشق خود تنم را

از کوی تو - مست پر کشیدم روزیکه چنان گرفته بودی

با دست نیاز - دامنم را

بگذار کنون ز دل بشوید یاد تو - سرشک دیده من

بعد از دوسه سال قهر و نسیان ایچشم سیه - دگر چه خواهی

از قلب بخون طپیده من؟!

مینا شیرازی = متوفی ۱۳۰۲

مرحوم سلطان علیخان زندی شیرازی متخلص به «مینا» -

از شعراء قرن سیزدهم هجری است -

شعاع مینویسد: اصلش از طائفه زند است، و پایه شعرش نه بغایت کوتاه و نه بنهایت بلند، دیوان غیر مرتب مغشوشی از او حاضر است، و نگارنده بر آن ناظر، اگرچه طبعش روانست، اما بیشتر از اشعارش شایگان است - یکی دو قصیده بطرز قصائد مصنوعه سید ذوالفقار و سلمان و اهلی دارد - ای کاش چنان اشعاری نگفته بود، و در مقابل آن دُرهای دری چنین خزفی نسفته بود - در اواخر عمر دارالخلافة (طهران) را مسکن ساخت و پس از زمانی قلیل در سنه هزار و سیصد و دو بدارالقرار تاخت.

فرصت در آثار عجم مینویسد: مرحوم سلطانعلی خان از طائفه زند است و دیوان اشعارش دلپسند، فوتش در طهران سال ۱۳۰۲ بوده، دیوانی مرتب ساخته و مذهب نموده بدست ولدان اوست چندانکه خواستم تا منتخبی از آن بنویسم نا اهلی کرده مضایقه نمودند! از اوست:

در عشق فنا شو که فنائی به از این نیست

خوندل خود خور - که غذائی به از این نیست

جا گوشه میخانه کن و پای خم می

بگذار سر خویش که جائی به از این نیست

ای ترک ختائی بنما ترك خطا را

در وعده وفا کن که وفائی به از این نیست

خضر ار بچشد قطره از آب دهانت

گوید بجهان آب بقائی به از این نیست

جز باختن جان بسم نیست هوائی

در کوی تو البته هوائی به از این نیست

مینا بدل خویش جز از عشق بنائی

مگذار بگیتی که بنائی به از این نیست

از چه ای شوخ بچشم تو حیائی نبود

هیچ اندر دل تو مهر و وفائی نبود

بکمان ابروی خود تیر مژه داری و دل

نیک داند که در آن تیر خطائی نبود

از می وصل بتا ساغر مینا پر کن

که در این گنبد مینای بقائی نبود

ربودی صبر و آرام ز دل ای شوخ سنگین دل

نمودی از نگاهی پای دل را ناگهان در گل

نهادی در کمان ابروان تیری ز مژگانت

فگندی در برم آن تیر و آمد از قضا در دل

دلم صید تو شد از کف مده زان رو که صیادان

ز کف ندهند صیدی را که شد از تیرشان بسم

پریشان تر نمودی کارم از زلف پریشانت

ز مجموع پریشانی بود کارم چنین مشکل

بکویت هر زمان آیم بامیدی که مینا را

ز لطف خویشتن بدهی برسگهای خود منزل

جان روی گشایت دهم ادرخ بگشائی

یکبوسه ز لعل لببت امروز عطا کن

هر روز بمن گوئی کآیم ببر تو

صد روز فزونتر شد و یکروز نیائی

مینا ز روان چاکر درگاه تو باشد

رحمی زچه برچا کردیرین نزمائی؟!

مینو شیرازی = متولد ۱۲۷۴ متوفی ۱۳۳۴

مرحوم میرزا احمد شیرازی متخلص به «مینو» فرزند محمد صادق -

شعاع گوید: اسمش میرزا احمد است، ویاورش داورسرمه، سابقاً از اجزاء

پستخانه بود، ومنتهی سیرش از آنجا تا بخانه، چندیست عطاری کند، و آب معاش

را از این چشمه جاری، گاهی عرفان بافد و بدین شعر لافد:

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

فرصت نویسد: میرزا احمد جوانی است فرزانه و از اجزاء پستخانه،

دانشی اندوخته و علم عربیت از فقیر آموخته -

نگارنده گوید مینو را دیوانی است که اکنون در تصرف فرزندش آقای

عبدالکریم مینو مدیر تجارتخانه آقای مهدی نمازی در طهران است و برای انتخاب

اشعارش یکی دو روز بمن داد که پاره ای از آن نقل می شود.

مرا بصبر و شکیب آن صنم اشارت کرد

خبر نداشت که خود هرچه بود غارت کرد

بشاه حسن تو نازم که عالمی تسخیر
بدون لشکر و بی منت وزارت کرد

خراب از تو نه چندان شده است خانه دل
که قرنهای بتوان دیگرش عمارت کرد

متاع عشق تو را کرد دل بجان سودا
چه سودها که ز سودای این تجارت کرد

برین باد ز مینا بساغر مینو

که نوبهارچمن را ز نو نضارت کرد

بسر هر آنکه هوای تو سیمبر دارد
ز اشتیاق چه پروای جان و تن دارد

کمان ابروی تو هر که دید از دل و جان
نخست سینه بر ناوک سپر دارد

شب وصال تو سوزم چو شمع و نیست عجب
از آنکه خاطرم اندیشه سحر دارد

بهستی دو جهان پشت پا تواند زد
کسی که با تو شبی دست در کمر دارد

هر آنکه با خبر از سر عشق شد مینو

نه عاشق است گر از خویشتن خبر دارد

گر ببینم بدیده یکبارش

چون ندارم بر آستانش دست

عقل کان زیر بار عشق نرفت

دفتر حسن او ندید کسی

ننوان چشم عافیت ای دل

داشت از آن دو چشم بیمارش

بیاد لعل تو خونین دلم چو جام کنون
 بیا و بر لب من سای آن لب میگون
 مقام وصل ترا رفعت آنچنان باشد
 که از تصور اوهام ما بود بیرون
 بر آن سرم که بدیوانگی بر آرم سر
 که ماند پای توانائیم ز صبر و سکون
 تو رخ نهفته چو خورشید و چهر زرد مر است
 ز خون دیده چو رخساره شفق گلگون
 اسیر عشق تو از سرزنش چه غم دارد
 که شمع شعله اش از سر زدن شود افزون
 بیا و خیمه بوادی عشق زن مینو
 که نیست منزل دیوانگان بجز هامون
 چه میداند بیایان برده روزی را بهجرانی ؟
 که چونست آنکه هجرانش بسر نامد بدورانی
 تو گوئی چند نالی - چون تنالم ز آنکه حال من
 کسی داند که او را همچومن بوده است جانانی
 ز دست آنکه در راهش بهستی دامن افشاند
 بین دارم پر از خون جگر - در دست دامانی
 یقین دارم که از عشقش نخواهم برد جان لیکن
 نشاید دست از جانان کشیدن از پی جانی
 تو گر گوئی بقدر نخل و برخ من شعله طورم
 زهی دعوی که روشن ترز رویت نیست برهانی
 کنون وقت است در بستان که بخرامند چون مستان
 بزیر سایه هر سرو و یک سرو خرامانی

نمیگنجد زشوق روی گل در پوست آن بلبل

چو غنچه چاک میکردی گرش بودی گریبانی

من این «ختی زجان خود نمیبردم گمان مینو

که عمری بر سر آرم با جفای سست پیمانی

رباعیات :

با غنچه خندان تو دلتنگی نیست
کز حسن تو بر خویشتمش ننگی نیست

جز ناله عشاق تو آهنگی نیست
در روی زمین نگار یکرنگی نیست



شاید که بعافیت رسد این بیمار
ز آنچشم که عافیت از او جسته کنار

گفتم نظری کن بدل خسته زار
گفتا که تو چشم عافیت هیچ مدار



در روی نهفتن چو پری معذوری
با خوردن وی از چه دگر مستوری ؟

ای آنکه بخوبی و لطافت حوری
گویند که می - امی بدر پرده شرم

در سال هزار و سیصد و سی و چهار در شیراز وفات یافت .

مینو شیرازی = متولد ۱۲۹۹ شمسی

آقای علی اکبر مینو فرزند مرحوم علی شیرازی مدیر روزنامه «مشعل فارس» از نویسندگان و دانشمندان معاصر است - در سال هزار و دویست و نود و نه در شیراز متولد شد - و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آن شهر بپایان رسانید . سپس بطهران رفت، و در رشته فلسفه و علوم تربیتی دانشسرای عالی نام نوشت و بتحصیل ادامه داد و به اخذ درجه لیسانس توفیق یافت - آنگاه وارد خدمت وزارت فرهنگ شد و بشیراز رفت ، و از بدو خدمت مشاغل و مناصب مهمی را از قبیل : ریاست فرهنگ شهرستان آباده، و ریاست اداره کارگزینی فرهنگ فارس، و ریاست هنرستان بصران شیراز، و ریاست اداره آموزش حرفه ای فرهنگ فارس را عهده دار شد و هم

اکنون رئیس دبیرستان نمازی شیراز است که از جمله دبیرستانهای خوب شیراز شمرده می شود. كذلك ریاست اداره آموزش فرهنگ فارس را دارد.

خدمات سیاسی واجتماعی صاحب ترجمه از سال ۱۳۳۰ شمسی آغاز شد، و در این سال امتیاز نشر روزنامه «مشعل فارس» را گرفت و سه سال در شیراز نشر داد و در ردیف روزنامه های سودمند شیراز بود.

مینو از نویسندگان فاضل معاصر می باشد، و بعلاوه حسن خلق و مردم داری که دارد مورد توجه اهالی شیراز بویژه فرهنگیانست و اخیراً در موقع انتخاب شورای فرهنگ فارس با اتفاق آراء از طرف فرهنگیان بعضویت شورای مزبور برگزیده شد

تالیفاتش : ۱ - اخلاق مخصوص دانشسرا و کلاس ششم ادبی ۲ - تاریخ و جغرافی و تعلیمات مدنی گیتی مخصوص دبیرستان که بشرکت هیأت مؤلفان فارس نوشته است - ۳ - روانشناسی پرورشی مخصوص دانشسرا و کلاسهای تربیت معلم -

در سال ۱۳۲۷ شمسی ازدواج کرده و فعلاً دارای دو پسر و یک دختر می باشد.



آقای علی اکبر مینو

مینو شیرازی = متولده ۱۳۱۰ شمسی

بانو فروغ مینو شیرازی

از بانوان فاضله معاصر است - در سال هزار و سیصد و ده شمسی متولد شد ،
و پس از طی ایام کودکی دوره ابتدائی و متوسطه را در دبستان علویه شیراز و
دبیرستان های آذر و نور بخش طهران طی کرد و در سال ۱۳۲۹ (۱) دیپلم رشته
طبیعی را بدست آورد ، آنگاه در دانشسرای عالی نام نوشت ، و دانشنامه لیسانس
در یافت کرد ، پس سه سال در دبیرستانهای بهمنیار و عبرت با سمت دبیری تدریس
کرد و در نتیجه قبول شدن در امتحانی که ترتیب داده شده بود ، بمنظور
مطالعه در شیوه تدریس زبانهای خارجی رهسپار دول متحد امریکا شد و دو سال در دانشگاه
کلمبیا نیویورک مشغول تکمیل تحصیلات خود بود ، و در سال اول تحصیل رشته
فوق لیسانس را گذراند ، و در سال دوم در یکی از کالجهای اتازونی سرپرستی
آزمایشگاه زبان را بعهده گرفت ، سپس به طهران برگشت و بر بابت قسمت
کتابخانه و اسناد تربیتی مرکز اطلاعات تحقیقات تربیتی وزارت فرهنگ منصوب
گشت ، در مهر ماه ۱۳۳۹ بنمایندگی کشور ایران در « سمینار کتابداری یونسکو »
به دهلی نو رفت ، و این امر در سمینار موجب شگفتی نمایندگان سایر کشورهای
آسیائی (که عموماً مرد بودند) شد (۲) نگارنده رجاء واثق دارد که این بانوی
دانشمند همواره در کارهای عام المنفعه خود موید و موفق باشد بمنه و توفیق

مینو شیرازی = متولده ۱۲۸۰ شمسی

بانو بی بی آغا متخلص به مینو فرزند مرحوم میرزا احمد فرزند محمد

۱ - در اصل ۱۳۳۹ و معلوم است که اشتباه چاپی رویداده ،

۲ - نقل باختصار از شماره ۵۱ مورخ ۷ آذرماه ۱۳۳۹ مجله « اطلاعات بانوان »

صادق شیرازی -

در سال هزار و دویست و هشتادشمسی در شیراز بدنیا آمده و دوره ابتدائی و سیکل اول متوسطه را بپایان رسانیده است و بزبان انگلیسی آشناست ، چند پسر دارد که همه را نیک تربیت کرده و دبیر و دکترا هستند -

گاهگاه شعر میگوید و همان تخلص پدر را که « مینو » است و فعلاً نام خانوادگی آنها میباشد اختیار کرده است اشعارش مدون است و دیوانش از نظر نگارنده گذشته - از اوست:

رسید نامه محبوب و دیده روشن شد	غم زمانه ز سر رفت و قلب گلشن شد
گرفتمش بدو دست و نهادمش بدو چشم	بجسم خسته من همچو جزر و جوشن شد
ز هوش رفتم و بیهوش بخواب افتادم	بخواب دیدم و بر من همی مبرهن شد
که هست در برم آنکو چو آفتاب عیان	بچشم من بدو حالی برون زرو زن شد
شدم چو شبیره گردان بدو رشمع رخس	که رنج و غصه هجران برونم از تن شد
ز شوق گریه نمودم چنان که گریه من	چو سیل گشت سرازیر و سوی دامن شد
هر آنچه خواستمی راز دل به او گویم	زبان ز قدرت گفتن فتاد و الکن شد
بسان ماه هلالی که رؤیتش بکنند	برویتی غم هجرانش زائل از من شد
خدای کاش نه بیدار میشدم امشب	که مونس دل من در سرای ایمن شد
دریغ و درد که در خواب بودم و دیدم	جمال چون قمرش را چون نیک و احسن شد

کجا روم که بجویم نشانی از شب دوش

برفت خواب شب - و باز روز روشن شد

ناتوان شیرازی - متولد ۱۳۰۷ شمسی

آقای رحمة الله شیرازی متخلص به « ناتوان » -

از شعراء و نویسندگان معاصر است ، و مرا صاحببتش در شیراز دست داده -

و ترجمه‌اش را برای من فرستاده است که عیناً نگاشته میشود :

« در سال ۱۳۰۷ (شمسی) متولد شدم ، پدرم که خود اهل دانش و نسبتاً متمکن بود در نظر داشت مرا برای تحصیل بخارج از ایران بفرستد ولی هنگامیکه شش ساله بودم در حالیکه بین تمام فرزندانم فقط مرا احضار کرد تا برای آخرین بار تجسم آرزو های خود را در سیمایم ببیند ، دیده از جهان فرو بست - تحصیلات خود را در شیراز شروع کرده هم آهنگ با انجام تکالیف مدرسه از کلاس سوم ابتدائی مطالعات خارج خود را آغاز نمودم ، نصاب الصیان و چند کتاب دیگر را در محضر مرحوم سید محمد مدرس یزدی که از علماء عمیق و دانشمند بود خواندم و از آن پس خود در خط مطالعه افتادم بطوریکه هنوز کلاس هشتم بودم که دوره ناسخ التواریخ و تاریخ ایران باستان پیرنیا را تمام کردم ، در مطالعات خود گرچه راهنمایی که بر رموز این فن تسلط داشته باشد نداشتم ، ولی کتب جدید و قدیم از شرق و غرب را با لذت از نظر میگذرانیدم ، هنوز وارد دبیرستان نشده بودم که قطعاتی در روزنامه های محلی درج مینمودم و در سال ۱۳۲۷ شمسی نیز مجموعه ای از آثار منظوم و منثور خود را در کتاب « گلپای محبت » منتشر ساختم - ضمناً با جرائد شیراز روابط منظم تری برقرار نمودم ، در مدت دوران تحصیل اغلب شاگرد اول بودم ، از همان هنگام که مطالعات ادبی خود را آغاز کردم متوجه شدم که ادیب واقعی باید کلیاتی از تمام علوم بدانند بهمین جهت در تحقق این امر کوشیدم ، در کار ادبی خود نیز معتقدم که از گنجینه فرهنگ جهان باید مایه گرفت ، از سنتهای ادبی گذشته ایران الهام گرفته در راه ابتکار تلاش نمود -

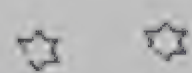
از سال ۱۳۲۹ که وارد خدمت فرهنگ شدم ، با بعضی مطبوعات مهم تهران نیز همکاری نموده مقالات یا ترجمه هائی در زمینه های مختلف در آنها درج میکردم ، عشق بتحقیق در رشته زبان شناسی و تاریخ موجب شد که با کار شبانه - روزی در زبان اوستائی و خط میخی مطالعاتی بنمایم ، و با وجودیکه در شیراز کسی با این رشته آشنا نبود از يك فرصت کوتاه استفاده نموده سپس بخود آموزی

پرداختم ، بالاخره باتوسعه اداره باستان شناسی از مهر ۱۳۳۶ از تدریس کناره -
گیری نموده مستقیماً در اداره آثار باستان فارس در کوران علم و عمل قرار گرفتم ،
و مقالات تحقیقی که طی این مدت برشته تحریر در آورده ام قرار است در مجلد چهارم
گزارشهای باستان شناسی چاپ گردد .

آقای ناتوان شعر را بسبك جدید میسرآید ، ولی اشعارش مانند بعضی از
« نوپردازان » خالی از معنی و عاری از وزن نیست - برای نمونه بیتی چند از
پرداخته هایش را میآوریم :

(بزم)

در آستان معبد شوق آمدم برقص انگشت کیست زخمه این پرده های ساز ؟
زین نغمه گشته جمیع ما گرم و شعله خیز لیکن هنوز خفته وی اندر حریم ناز !



لرزد لبان داغ و تب آلود اهل بزم در آرزوی بوسه آن جرعه ریز جام
موج لطیف و گرم هوسهای آتشین غوغا فکنده در دل جویندگان کام



پیچد بدور گردن و بازوی یکدیگر دست گناهکار حریفان کامجو
دل کامران و دیده هوس بیز و پا برقص با جان گرم و مست خیالات مشکبو



این پیکروی است چنین جلو می کند ؟ یا صورت بهشتی تندیس آرزو
آلوده شراب لبان خموش وی مجذوب رقص - دیده زاهد فریب او



اندر میان هلهله مستی نشاط نا که برآمد از لب خادوش او خروش
زیر افتاد از کف او ساغر و شکست چشمان بزمیان همه مبهوت و لب خموش



آقای رحمت الله ناتوان

نادر شیرازی متوفی ...

از شعراء قرن یازدهم هجری و از معاصرین نصر آبادی است و او مینویسد: اصلش از شیراز است، جامع کلمات ظاهر و باطن و محبوب هر خاطر، و در فن سیاق آگاه است، چنانچه رساله جامعهای در این باب نوشته، مدتی قبل از این در لباس فقر و فنا باصفهان آمده بقصد زیارت عتبات عالیات روانه شده. در کرمانشاه نواب شیخعلی خان او را نگاهداشت، مدتی در خدمت ایشان بود از آنجا دلگیر شده بمشهد مقدس رفت، و از آنجا بهرات رفته باز باصفهان آمد شور فقر و فنا بر سرش افتاده بکلاه نمد رشك فرمای صاحبان افسر شده، اکثر اوقات بمسجد لنبان آمده از صحبت او فیض وافر میبردیم، تا عالی حضرت عباسقلی بیگ خلف نواب شیخعلی خان داروغه قزوین شده مشارالیه را همراه برده با مروت خود سرافرازی بخشید، و الیوم در خدمت ایشان است و چیزی که بخاطرش نمیرسد درویشی و درویشانست! از آنجا دو کتابت مشتاقانه درویشانه بفقیر نوشته «نگارنده گوید: اگر درویش و درویشی را از خاطر برده بود چگونه نامه «مشتاقانه

درویشان « بنصر آبادی درویش مینوشت؟

بهر حال سال فوت این مرد درویش یا نادریش معلوم نشد ظاهراً وفاتش در
اواخر قرن یازدهم هجری بوده است - از اوست:
ساغر صافیدلان از باده هر گز پر نشد
روشن است این معنی سر بسته از جام حباب

✱

گزندی از ستمگاران نباشد خاکساران را

ز نا هموار سایه بر زمین هموار میافتد

✱

چو مرکز در خط پرگار از ننگ هم آغوشی

کمند و حدتم از چار جانب مانده دور از من

✱

بهر چه دست زنی دامن عنایت اوست
زهردری که در آئی گدای این کوئی

نادری کازرونی = متوفی ۱۲۵۸ یا ۱۲۶۰

حاج میرزا ابراهیم کازرونی متخلص به « نادری » -

از شعراء و فضلاء و اطباء قرن سیزدهم هجری است، هدایت در مجمع
الفصحا آورده است که مردی فاضل حکیم صوفی مشرب شیعی مذهب خلیق شفیق
بود، مثنویهای متعدد دارد از قبیل: گلستان خلیل - مشرق الاشراف - انفس و آفاق -
منهج العشاق - شائق و مشتاق و چهل صباح - فرصت در آثار عجم مینویسد: اسمش
حاج میرزا ابراهیم حکیمی است واقف و سالکی عارف در علم طب جنابش با صداقت
و در فن شعر زبانش با طلاقت چند کتاب مثنوی دارد - بعض از آنها را
فقیر در کازرون دیدم - دیوان اشعاری نیز جمع نموده در سنه یک هزار و دو بیست و
و پنجاه و هشت وفات نموده -

فسائی در ترجمه اش مینویسد: از بزرگ زادگان است، در اوائل عمر بشیر از

آمده تحصیل کمالات علمیه کرد ، و از علوم عقلیه و نقلیه و فنون طب و هیئات و حساب و هندسه بهره‌ای وافر و نصیبی متکثر برده عالمی معروف و طیبی مشهور گردید ، در سال ۱۲۱۸ بمصاحبت محمد نبی خان شیرازی سفیر ایران در هندوستان بد آن کشور رفت ، و اموالی فراوان از نقد و جنس اندوخته عود بوطن مالوف کرد ، و از هشتاد سال بیشتر زندگانی کرد - و در سال هزار و دویست و شصت رخت بعالم آخرت بربست - از اوست :

در موعظه فرماید :

ای دل چنانکه بیخبران چند در هوس
کامل زگاه ناموری کی کشیده دست
عفریت دهر کش نبود شغل جز ستم
فرزانه خوان کسی که فزونست زان نظر
شو غرقه محیط هوتت کورت هواست
راهی که ما سوی همه زانب شوندشو
بر نقش خویش زیبده از نقش معرفت
زهد است دفع علت اسقام آثمین
از عـز عزتت برسد دولت ابد
نه دیده در ره طلب و چشم دل ببند
چار شرط بود شرط انعکاس صور
یکی تقابل و ثانی صفا سیم ظلمت
از این چهار یکی گر قصور یافت نگشت
چو شد ضمیر تو جای تجلی انوار
چرا بصیقل نام خدا صفا ندهی
بکش ز قید علائق چو رادمردان دست
که تا بمنزل اقصی رسی بری ز خطر

ای جان طفیل بیخبران چند در هوا
عقل براه بیخردی کی نهاده پا
فر توت چرخ کش نبود کار جز جفا
دیوانه دان خسی که فرو جست زان وفا
گردی ز بند قید هوی و هوس رها
در عالمی که نیست در آن راه ماسوا
بر نفس خویش بهره‌ده از نفس از کیا
تقوی است زیب وزینت اندام اتقیا
و ز فر فقر رود هدت فر اولیا
زین دامگه که دانه او نیست جز بلا
سزای ناظر مرآت در بر دانا
چهارمین عدم قرب و بعد حین لقیا
که مشاهده عکسش رخ شهود نما
چو گشت باطن تو طهر آتش موسی
دلت که آمده مرآت شاهد اسما
بنه براه هدی از پی هدایت پا
که تا بمقصد اصلی رسی عری ز خطا

غزل :

در همه ذرات جز خورشید روی یار نیست

لیک چشم احولان شایسته دیدار نیست

بی حضورت از حضورت نیستم یکدم جدا

کز حضورت با غیاب و با حضورم کار نیست

رباعیات :

دلبر بسیار و دل نگه دار کم است

گر اهل دلی تو دل بدلداری ده

وز همدمی جمله جهان رنج و غم است

کو همدم هر دم تو و عین دم است

☆ ☆

ای از تو همه پر و تو خالی ز همه

تو عین خیال و از خیال اینهمه را

بنموده جمال تو مثالی ز همه

آری و بر آوری خیالی ز همه

☆ ☆

ما بود نماینده نمودیم همه

مرآت جمال غیب مطلق گشته

نا بود نمودار ز بودیم همه

آئینه شاهد شهودیم همه

از مثنوی مشرق الاشراف او :

اول هر نامه سزد نام عشق

معنی کل صورت کل ذات او

نقش نگارنده نقش وجود

در رخ که در رخ خوب بشر

گوهر یکتا گهر آرا شده

ای همه تووی همه دور از جوار

نار مرا و اله نورت نما

احمد مرسل شه آخر زمان

دیده بحق دیده آن دیده ور

اول و آخر همه الهام عشق

معنی و صورت همه آیات او

پرده گشاینده ز غیب از شهود

از پی چه؟ جلب قلوب بشر

معنی مطلق صور آرا شده

از تو فروزنده بود نور و نار

جان مرا محو حضورت نما

اول و آخر گهرش ترجمان

شاهد معنی ز ظلال صور

سرخفی را ز جلی بو تراب
برده و دو باد هزار اسلام
رو بصفات آر که ذات خداست

عین دلار است ولی بو تراب
برده و دو معنی حق شد تمام
ذات خدا عین صفات خداست

- الخ -

از مثنوی چهل صباح او :

جمالش هویدا ز بالا و پست
بهر ذره خورشیدی اندوخته
واز آن جمله محمود محبوب تر
برایشان عیان سر افلاک و خاک
ده و دو سزد تاجدار جهان
بجو این عدد را ز فرد صمد
ز هر ذره بی پرده دیدار بین

بنام پدید آور هر چه هست
جمالش ز هر ذره افروخته
ز یکسر امم انبیا خوبتر
رسول و علی هر دو یک نور پاک
چو شد از ده و دو مدار جهان
چو زیر وزیر نیست جز این عدد
عیان در عیان جلوه یار بین

نادم دشتی = متوفی ۱۰۰۰

از احوالش جز این ندانم که از شعراء قرن سیزدهم هجری و باناصرالدین
شاه قاجار و فائز دشتی معاصر بوده است و دو بیتی های ذیل که از السنه و افواه اهالی دشتی
شنیده ام و در جنگی یاد داشت کرده ام از اوست :-

غزالی از ختا سوی ختن رفت (۱) بهمراهش دل و جانم ز تن رفت

۱ - ختا : قطعه ای از خاک چین واقع در جنوب رود «هوانگپو» و محدود است
ب ساحل شرقی دریای چین و اکنون استعمال این لفظ در میان علمای جغرافیا متروک
است و فقط جغرافی دانان روس این لفظ را استعمال کرده و میکنند
ختن : ترکستان و تاتارستان و ولایت مشک خیز از تاتارستان - و با اصطلاح جغرافیای
جدید یکی از شهرهای ترکستان چین را گویند که واقع است در جنوب شرقی یارقند
و امروز در بعضی از نقشه های جغرافیا موسوم است بایلچی - جلد دوم فرهنگ نفیسی
مصرع فوق باین شکل هم میتوان نوشت و خواند : غزالی از خطا سوی ختن رفت -
یعنی معشوق غزال صفتی از راه ناصواب بترکستان چین رفت -

سپند آسا در آتش سوخت نادم

که یارم کوچ کرد و از وطن رفت

☆ ☆

فراق یار همچون نار نمرود

مرا در منجنیق عشق بنمود

خلیل آسا در آتش رفت نادم

خدایا نار کونی برد فرمود

☆ ☆

دو معنی بر من آمد صعب و دشوار

در اول پیری آخر فرقت یار

اگر پیدا شود نادم پرستی

جوانی را کجا آرمد گر بار؟

☆ ☆

بیاد آن لب لعل شکر ریز

نمیخواهد يك آنی چشم شبخیز

همه شب دل در آویزد بزلفت

بنالم همچو مرغان شب آویز

☆ ☆

نه هر مرغی بود مرغ شباویز

نه هر اسبی بود همتای شبدیز

نه هر معشوقه دلدارست نادم

نه هر عاشق بود همتای پرویز

☆ ☆

غزالی سیمتن اندر چراگاه

خیالاتم چو تازی در کمینگاه

سگ پیر هوای نفس نادم

نگیرد آهوائی بروجه دلخواه

سال فوتش بدست نیامد -

ناصر شیرازی = متولد ۱۳۰۷ شمسی

آقای ناصر مکارم شیرازی متخلص به « ناصر »

از نویسندگان دانشمند و خطباء فاضل و شعراء نامور معاصر است - در سال

هزار و سیصد و هفت در شیراز متولد شد - و هم اکنون با آنکه ایام شباب راطی

میکند و سی و سه سال بیش از عمرش نگذشته بیرق فضل و دانش و معوش و بینش

بر فراز مهر و ماه بر افراشته است وصیت شهرتش از اکناف جهان گذشته -

مقدمات فارسی و تازی و ریاضیات عالیّه و علوم طبیعی را در مدارس جدیدّه شیراز آموخت و آنگاه با اشاره آقای حاج محمد علی موحد (که ترجمه اش ذیل عنوان حکیم شیرازی در مجلد دوم کتاب آمده است) در مدارس قدیمه فقه و اصول و سطوح عالیّه را خوانده و ملبس بلباس روحانیان شد -

در سال ۱۳۶۵ بمنظور تکمیل تحصیلات خود رهسپار شهر قم شد ، و سالی چند از محضر درس حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی مجتهد اعلم و مرجع تقلید معاصر قدس سره (۱) و سید محمد حجت و سید کاظم شریعتمداری و سید محمد داماد و حاج سید محمد حسین طباطبائی (از اساتید حکمت و فلسفه) علوم منقوله را تکمیل کرده و میکند - در ۱۳۶۹ بقصد زیارت به عتبات عالیات مشرف و چند ماه از محضر درس آقایان حکیم و خوئی که از مجتهدین معروف نزیل عراق عرب هستند بهره مند شد ، ضمناً از مرحومین شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و سید ابراهیم مجتهد اصطهباناتی معروف به « میرزا آقا » علیه الرحمه بدر یافت اجازه اجتهاد نائل آمد -

پس بقم برگشت ، و تا کنون در این شهر بسر میبرد و در ضمن استفاده از مجاضر علماء بتدریس سطوح عالیّه و رسائل و مکاسب و سایر کتب فقهیه

۱ - با کمال تأسف در حین نگارش این سطور در روز پنجشنبه دهم فروردین ماه ۱۳۴۰ در قم برحمت ایزدی پیوست ، مختصر ترجمه آن مرحوم در حاشیه صفحه ۶۸۰ جلد سوم این کتاب بنقل از نامه دانشمند معاصر آقای علی دوانی آورده ام ولی چون آقای دوانی نامه را بعجله و از حافظه نوشته اند در آن اشتباهاتی رویداده است باین معنی که سال تولد ایشان ۱۲۹۲ هجری قمری بوده و اشتباهاً ۱۲۹۳ چاپ شده و سال رفتن آن مرحوم به نجف اشرف ۱۳۱۸ بوده که ۱۳۲۰ نوشته شده ، و سال آمدنشان بتهران ۱۳۶۳ است که ۱۳۶۴ طبع شده - از خوانندگان کتاب متمنی است تصحیح فرمایند - ضمناً برای آگاهی بر شرح حال این پیشوای بزرگ اسلام بکتاب « زندگانی حضرت آیه الله بروجردی » چاپ ۱۳۴۰ شمسی قم مراجعه کنند .

اشتغال دارد -

مکرم جامع المعقول والمنقول است و استعداد شگفت انگیز در تحصیل علوم قدیمه و جدیده دارد و از این حیث در حوزه علمیه قم کم نظیر بل بی نظیر میباشد -

در سال ۱۳۳۷ شمسی با معاضدت جمعی از افاضل جوان حوزه علمیه مجله ای بنام «مکتب اسلام» تاسیس کرده است که تا کنون مرتباً نشر میشود و شخصاً از اعضاء موثر هیئات تحریریه این مجله بشمار میرود - نیز دو سال است که حوزه بحث و درسی برای تدریس علم کلام جدید تشکیل داده است ، و شبهای پنجشنبه باحضور قرب پانصد نفر از شاگردان تیز هوش حوزه علمیه عقائد و مذاهب مختلفه را با مراعات مقتضیات عصر مورد تحقیق و تدقیق قرار میدهد ، و مزیت دین مبین اسلام را بر سایر ادیان و مذهب شیعه امامیه را بر دیگر مذاهب اسلامی بادلایل کافی بثبوت میرساند - و ماحصل این مباحث ذیل عنوان «عقائد و مذاهب» در مجله «مکتب اسلام» هر ماه نشر مییابد - و بعداً بصورت کتاب در میآید -

تالیفاتش : ۱ - ترجمه تفسیر المیزان (در دو مجلد - چاپ شده)

۲ - تقریرات و اصول اساتید بزرگی ۳ - جاوه حق (چاپ شده) ۴ - رساله لاضرر ۵ - فیلسوف نماها (این کتاب که در رد مادیون است تا کنون سه بار چاپ شده و در ۱۳۳۳ شمسی برنده جایزه سلطنتی و بهترین کتاب سال مزبور تشخیص داده شده است) ۶ - وحی یا شعور مرموز (چاپ شده)

صاحب ترجمه بسرودن اشعار نغز قادر است ، و در این فن ظریف ماهر -

و اینك برای نمونه یکی از قصائد او را در اینجا میآوریم :

زاهدی کز خم ایمان جام دل سر شار داشت

خلوتی بهر عبادت در بر کهسار داشت

از همه غوغای عالم رفته بودی بر کنار

خلوتی خوش خالی از بیگانه و اغیار داشت

بامدادان تا بشب اندر رکوع و در سجود
 شب که میشد دیده ای از خوف حق خونبار داشت
 از عبادت قامت او منحنی همچون کمان
 پیکری لرزان چو بید اندر لب جو بار داشت
 قلب او در آتش غم سوختی هر شب چوشمع
 آرزوی جلوه نادیده دادار داشت
 اندر این سودا صباحش تیره همچون شام بود
 ناله‌هایی بس حزین اندر دم اسحار داشت
 شامگاهی از تعب چشمان او در خواب رفت
 دیده‌هایی کز پرشکش سیل بر رخسار داشت
 ناگهان شد عالمی در پیش چشم او عیان
 عالمی کز جلوه‌اش اوراق غم طومار داشت
 يك جهانى كان سراسر گلشن و گلزار بود
 هر طرف از کوه و صحرا سبزه و اشجار داشت
 جویهایش نقره بودی ریگهایش از درر
 آب‌هایی چون عسل جاری در آن انهار داشت
 شاخ گل در گردن از نیلوفرش قلاده بود
 همچو ترسا دختری کان در گلو زنار داشت
 بر سر هر شاخساری بلبل‌ی شوریده بود
 نغمه‌هایی بس عجب در گردن منقار داشت
 ليك ذکر جملگی تسبیحه و تهلیل بود
 نغمه‌هاشان سر بسر آهنگ استغفار داشت
 غرش هر جویباری ذکر یا قدوس بود
 برگها بر شاخساران بانگ یا ستار داشت

هر زمان کز غنچه بشکفتی دهان بر گلبنی
 یا دو صد شور و شغف فریاد یاغفار داشت
 ریگها در جویباران مرغها اندر چمن
 هر یکی از بهر خود این شیوه و رفتار داشت
 زاهد اندر این میان انگشت حیرت بر دهان
 گفتگوها زیر لب با خالق مختار داشت
 کای شهنشاه دو عالم گر چه پنهانی ز چشم
 ز آنکه رویت برقع لاتدرك الابصار داشت
 لیک نزد قلب دانا آشکاری آشکار
 صحن دل را جلوۀ روی تو بر انوار داشت
 خاکیان افلاکیان اندر تکاپو روز و شب
 جمله از عشق رخت سر گشته چون پرگار داشت
 ناصر از این داستان دارد امید لطف تو
 گر چه او را بار عصیان پشت سنگین بار داشت



آقای ناصر مکارم شیرازی

ناصرالدین شیرازی - متوفی ۰۰۰

شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد کبری -
از مشاهیر علماء و مشایخ عرفاء قرن هشتم هجری است ، دست ارادت به
شیخ نجم الدین خوارزمی ملقب بکبری داد ، و تمام شهرهای ایران را سیاحت
کرد ، و شیخ برهان الدین احمد بن سیف الدین ابوالمعالی سعید بن مطهر باخرزی
(متوفی ۶۹۶) را در کرمان ملاقات کرد و بدست او خرقه فقر پوشید ، و بعداً
نیز بدست شیخ ظهیرالدین عبدالرحمن (متوفی ۷۱۶) خرقه پوشیده و بدستور
او بدستگیری خلق همت گماشته است ، و در جامع عتیق شیراز چندین سال بکار
وعظ و خطابه میپرداخته است -

ناصرالدین در علم تفسیر استاد بود و چون شیخ برهان الدین صاغرچی سغدی
سمرقندی بشیراز آمد پیش از حرکت از شیراز ناصرالدین را اجازه وعظ و ارشاد
داد و باو منبر و سریر عطا فرمود -

کرامات زیاد بناصر الدین نسبت داده اند - من جمله صاحب شد الازار که از
مریدان او بوده از قول حاج شیخ عمادالدین امشاطی نقل میکند که «من در عنقوان
شباب بیسواد صرف بودم و خواندن و نوشتن را نمیدانستم و از شیخ ناصرالدین در
خواست کردم که باب علم و کتابت را بروی من بگشاید ، فرمود بخلوت برو و
مشغول شو تا مرادت حاصل شود ، گفتم : فرمانبردارم - گفت : در مسجد زیر منبر
بنشین و از فرمان من سر میپیچ ، منم چنین کردم ، و روزها را روزه میگرفتم
و بهنگام افطار برای من غذا میفرستاد ، تا اینکه ده روز گذشت ، و روزی نزد
من آمد و گفت : امشب مراقب باش که مقصودت باندازه همتت بر آورده میشود
پس آنشب را مراقب بودم ناگاه انواری دیدم که سراسر مسجد را فرا گرفته بود
و صداهائی شنیده میشد و کتابی که بر منبر بود برداشتم و دیدم میتوانم بخوانم

آنگاه هر چه کتاب در مسجد بود خواندم و بامدادان شیخ بدیدنم آمد و گفت : آنچه را میخواستی حقتعالی بوسیله من بتو داد ، بنا بر این دیگر از اینجا برو ، و از آنروز خواندن و نوشتن را بیاموختم - (۱)
سال فوتش بدست نیامد -

ناصرالدین شیرازی - متوفی ۷۵۶

شیخ ناصرالدین ابواسحق عبدالرحیم بن طاهر شیرازی -
از شعراء و مدرّسین عالی مقام و جامع المعقول و المنقول قرن هشتم هجری است ، او را مریدان و شاگردان زیادی بوده است من جمله معین الدین جنید شیرازی مولف کتاب شدالازار که شاگرد او بوده و می نویسد : اغلب کتابهای مورد احتیاج را بدست خود نوشته بود و يك جلد کتاب حاوی (از کتابهای فقه شافعی) داشت که آنرا مطالعه کرده و بر آن حواشی نوشته بود و مفقود شد يك نسخه دیگر از آنرا از حفظ نوشت و این از اعجاب عجائب است .

ناصرالدین مردم تهی دست را دوست میداشت ، و از پادشاهان و متمکنین دوری می جست ، کثیر الذکر و دائم الفکر و راضی بقضای الهی میبود ، و در خدمت مولانا قطب الدین محمد بن ابی الخیر فالی (متوفی ۷۲۷) تحصیل علم کرده بود -
« کتاب المنظومة فی المنطق » از تالیفات اوست غیر از اینهم تالیفاتی داشته است -

در توصیف شیراز و شیرازیان گفته است :

اذا كنت من شیراز فی راس فرسخ
شممت نسیم الجود من باب دارهم
فواهاً لمن اضحی جوار حریمهم
و طوبی لمن امسی قریب دیارهم

در روز عید فطر سال هفتصد و پنجاه و شش در شیراز وفات یافت (۲)

۱ - شدالازار چاپ طهران

۲ - شدالازار چاپ طهران -

ناصری شیرازی = متولد ۱۲۶۰ شمسی

آقای احمد وصال متخلص به «ناصری» فرزند علاء الدین متخلص به «همت» فرزند میرزا احمد متخلص به «وقار» فرزند میرزا محمد شفیع وصال شیرازی از شعراء معاصر و اولین فرزند همت است، در سال ۱۲۶۰ شمسی متولد شد، و مقدمات علوم ادبی و خط شکسته را آموخت، و برای فرا گرفتن زبان انگلیسی با برادرانش اسمعیل وصال و یوسف وصال به بمبئی رفت - پس از بازگشت بشیراز در دفتر فرمانداری شیراز مستخدم شد، و چون در سال ۱۳۳۶ پدرش همت فوت شد، افسردگی بر او چیره گشت و شیراز را ترك گفت و در شهرهای دیگر ایران بخدمت پرداخت، در سال ۱۳۱۹ شمسی که کتاب «گلشن وصال» چاپ شده زنده بوده و در خراسان در اداره راه انجام وظیفه میکرده امید است که هنوز در قید حیات باشد - از اوست :

ز کبر و ناز نگارم نگه بکس نکند	که اعتنا گل سوری بخار و خس نکند
جمال دلبر من دلگشا است همچو بهشت	ولی دریغ که از روی پرده پس نکند
اگر بیاك نفس او غمگسار من گردد	غم جهان بدلم راه يك نفس نکند
کسی که معدن شیرینی است و کان شکر	رو نباشد اگر رحم بر مگس نکند
همای جان که بزندان تن گرفتار است	ز شوق تست که پرواز از قفس نکند
بسی جفا بمن خسته پیش از این بنمود	امیدوار چنانم کز این سپس نکند

بملك و مال جهان ناصری ندارد چشم

بغير دیدن زویت دلش هوس نکند

هر که با زلف سیاهش سر و کاری دارد

تو مپندار که آرام و قراری دارد

داغدار است و پر از خون دل اولاله صفت

هر که چون من صنم لاله عذاری دارد

هر كرا ماهرخی هست بکاشانه او
 نتوان گفت بعالم شب تاری دارد
 جست باید پس از این از دل دیوانه کنار
 که ز خوبان هوس بوس و کناری دارد
 با کم از کشته شدن نیست چوبینم که نگار
 بر کف از خون من خسته نگاری دارد
 روز رخسار نهان کرده بزیر شب زلف
 یار من بین که چه خوش لیل و نهاری دارد
 جادوی طره او شعبده بازی عجب است
 که بسی شیفته دل بسته بتاری دارد
 ساقیا خیز و دلم را بمی صاف بشوی
 که ز غم آئینه سینه غباری دارد
 میکند شیخ به بدنامی ناصر اصرار
 بگمانش که از این مساله عاری دارد
 نسیم عشق همانا ز کوی یار آید
 که روح پرور و جانبخش و مشکبار آید
 از آن کناره گرفتم ز خلق در همه عمر
 که دوست يك شبم از مهر در کنار آید
 نباشدم هوس سیر سنبل و سوری
 بیاد چون رخ و آنزلف تابدار آید
 نثار مقدم او جان نمایم از روزی
 بپیشم از پس يك عمر انتظار آید
 مرا مهی است که از چهره منور خویش
 نقاب اگر فگند مهر شرمسار آید

گدائی در او را چو بر گزید ستم
 ز تخت سلطنت روزگار عار آید
 چو تیر غمزه کمان ابروان کنندرها
 چه باك اگر هدفش این دل فگار آید
 بسی ز خوردن می توبه میکند ناصر
 دو باره میشکند توبه چون بهار آید

ناصری شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا ناصر شیرازی متخلص به «ناصری» فرزند میرزا صادق -
 از منشیان و نویسندگان بوده ، از اوست :

آرزو میکند دلم چندی	با سر زلف دوست پیوندی
چه شود کم ز حسنت ار برسد	بـوصـال تو آرزومندی
یا چه گردد که تلخ کامی را	عیش خوش سازی از شکر خندی
نه بچین است چون خط مشکی	نه بمصر است چون لب قندی
دل بیمار را نخواهد بود	به ز روی و لب تو گدقندی
چشم خو کرده ننگرد جائی	گوش دل داده نشنود پندی

کی تواند گریختن مسکین

که بیای دلش بود بندی (۱)

سال فوتش معلوم نشد در ۱۳۱۳ زنده بوده -

ناصری شیرازی - متولد ۱۲۸۶ شمسی

آقای محمدرضا ناصری مدیر نامه هفتگی «مرد شیراز»

از شعراء و نویسندگان معاصر است ، تحصیلات ابتدائی را در شیراز پایان

رسانیده و در خرداد ماه ۱۳۳۰ در امتحان دفتریاری و سردفتری باخذ گواهی نامه نائل شده است، و هم از آنسال امتیاز نامه هفتگی «مرد شیراز» را گرفته و چند شماره نشر داده است - (۱) دسترسی باشعارش نیافتم -

ناصری فسائی = متولد ۱۲۴۵ متوفی ۱۲۹۹

حاج میرزا مهدی فسائی متخلص به «ناصری» فرزند میرزا داود فرزند میرزا ابوالقاسم فرزند حاج میرزا غیاث الدین فرزند میرزا مجید الدین محمد فسائی -

از شعراء و ادباء قرن سیزدهم هجری است، فسائی در فارسنامه مینویسد:-

در سال ۱۲۴۵ در فسا متولد شده و در هزار و دویست و نود و نه در کربلا وفات یافته است - از اوست :

آن پری زاده که دیوانه بنی آدم از اوست

سخت بر پای دلم سلسله محکم از اوست

بیشتر زین نتوان گفت که ایندل چکند

با غم فرقت ایدوست که عالم کم از اوست

راستی شکوه ز ابروی تو از کج فهمیست

گو بزن زخم که بر زخم دلم مرهم از اوست

نه همینست غم کو ز غم بیخبر است

کشتم اینغم که رقیب از غم من خرم از اوست

باز کن لب بسخن گر همه دشنام دهی

در دم آخرم ایدوست غنیمت دم از اوست

چشم‌دل خیره ز خورشید رخس بود و ندید
راه از چاه و بیفتاد بچاه ذقش

ناطق زرقانی = متولد ۱۲۵۵ متوفی ۱۳۱۴ شمسی

مرحوم حاج بابا زرقانی متخلص به «ناطق»

از شعراء معاصر است ، در سال ۱۲۵۵ شمسی در قصبه زرقان متولد و هنوز
طفل بود که پدرش فوت شد - و برای او ثروت بالنسبه زیادی گذاشت ، اما چون
ناطق طبعاً درویش مسلک و بی‌اعتنا بمال دنیا بود در اندک زمان میراث پدری را از
کف داد ، و جلای وطن کرده مدتی بگردش و سیاحت شهر های ایران خود را
مشغول داشت ، و عاقبت بسال ۱۲۸۷ شمسی بشیراز رفت و در بازار نو شیراز دکه
عطاری باز کرد ، و در ضمن اشعاری عارفانه میسرود ، و نسخه آنها را بدرویشان
دوره گرد شیراز میداد - و آنها میخواندند - دیوانش متجاوز از چهار هزار بیت
است - از اوست :

آن نه خالست مگر هندوی کافر کیشست ؟

که بلای دل هر گوشه نشین درویشست !

دین و دل در ره آن یار نهادم چکنم ؟

چونکه دین و دل من در کف آن بدکیشست

سوزش شمع نگر شورش پروانه بین

تا غم و محنت این هردو کدامین بیشست

میروم بر سر کوی مه خود ، تا چه شود

گرچه بس راه خطرناک و بدل تشویشست

دل ز جورش هدف تیر رقیبان گردید

آنچنان سوخت که گوئی بدلم صدریشست

بیرخ دلبر خود زنده چرائی ناطق ؟

نوش در هجر بتان صعبتر از هر نیشست

در سال هزار و سیصد و چهارده شمسی بسن شصت در شیراز بمرض زما تیسیم

قلبی جهان فانی را بدرود گفت -



حاج بابا ناطق زرقانی

ناطق شیرازی = متوفی ...

مسیح شیرازی متخلص به « ناطق » فرزند مولی نویدی -

از شعراء و خوشنویسان قرن یازدهم هجری است -

نصر آبادی مینویسد: فی الجمله تحصیل کرده خالی از کمالات ظاهری نیست،

خط نسخ تعلیق را بسیار خوش مینویسد و شعرش هم لطیف است ، اما روزگار با او

ناسازگاری نموده و در کمال تنگدستی بسر میبرد ، اما هرگز از دور چرخ گله

نداشت ورنج فقر را با شکیبائی و گشاده روئی متحمل میشد - از اوست :

بد عمل یافته پیش از عمل خویش جزا

سرمه را روسیه از دشمنی آوازست -

ز جوش گریه دو چشم حباب سوخته است

کباب وار سرشک من آب سوخته است!

☆ ☆

دست کوتاه غنی شاهد مرگش باشد

مرغ را بچه شود جمع چو پرواز کند

☆ ☆

نسازد آشتی گرد کدورت پاک از دلها

کند به زخم را مرهم - ولی ظاهر بودجایش

☆ ☆

قدم کمان شده و از تنم توان رفته

عصا بود بگفتم تیر از کمان رفته

سال فونش معلوم نشد -

ناطق شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم شیخ محمد شیرازی متخلص به « ناطق » فرزند مرحوم میرزا محمدعلی

مجتهد فرزند میرزا محمدعلی مجتهد -

از شعراء معاصر و نواده برادر حکیم قانعی است ، فرصت در آثار عجم مینویسد

در علوم ظاهری نصیبی برده و در شیوه شاعری عمّ پدري را وارث گردیده ، در

قصیده سرائی قادر و بمسّمط گوئی ماهر است ، از اوست .

آنروز که آشفته برخ موی تو کردند صد سلسله دل بسته گیسوی تو کردند

شاید که دگر نعمت فردوس نخواهند آنان که اقامت بسر کوی تو کردند

صاحب نظران بهر قضا گشتن حاجات محراب دعا قبله ابروی تو کردند

هرفته که برخاست بعهد تو در آفاق بنیان وی از نر گس جادوی تو کردند

دیوانه بزنجیر شود عاقل و ما را

دیوانه از آن زلف سمن بوی تو کردند

سال فوتش بدست نیامد - در ۱۳۱۳ زنده بوده است -

ناطقى شیرازی = متولد ۱۲۵۴ متوفى ۱۳۵۴

مرحوم میرزا محمد على منشى شیرازی متخلص به «ناطقى» فرزند میرزا عباس مستوفى -

از شعراء و نویسندگان معاصر است ، شعاع در تذکـره شعاعیه مینویسد :
نامش میرزا محمد على و مرآت دلش از نور ریاضات صیقلی - باندازه لزوم کسب
علوم متداوله کرده و بقدر ظرفیت از هر يك بهره برده ، وقتى ملاقاتش کردم ،
ریاضت میکشید ، و از بحار کرامت ساغر افاضت میپچشید ، اکنون بقلیل مواجب
نویسندگی عراده معاش راه اندازد و پس از تلاش نان و آتش بشکر قادر کار ساز پردازد
بیشتر اشعارش در موعظه و نصیحت است و مدح ائمه اطهار و ذکر مصیبت
از اوست :

غزل :

هر که را دیده بتو ای بت فرخار افتد

گر بود گل بمثل با همه فر - خار افتد

روز محشر طلبد روی تو خود عذر گناه

هر که او عاشق روی تو سبکبار افتد

تو بدین زلف پریشان که دل و دین بیـری

زاهد صومعه را کار بزئار افتد

دست بر حلقه زلفت بفسون نتوان کرد

بیم آنست که اندر دهن مار افتد

کاروان مشک نیارد دگر از ملک تبار
 گر نسیم سر زلف تو بتاتار افتد
 کیفر زلف تو این بس پی آزدن خلق
 که چو هند و برخت در شرر نار افتد
 نیشکر پیش لب دم زحلاوت نزنند
 بشکر خنده چو اندر پی گفتار افتد
 گر بوصلت برسم دامن از کف ندهم
 همچنان سیم که دردست طلبکار افتد
 استقبال از غرل شیخ اجل سعدی شیرازی
 سوختم ز آتش عشق تو بهحران تا چند؟
 طاقتم رفت ز کف دست و گریبان تا چند؟
 تیغ ابرو کشی از خشم بقتلم تا کی؟
 بر دل ریش من آن ناوک مژگان تا چند
 من براه طلبت مانده و از مقصد دور
 محرم کعبه کوی تو رقیبان تا چند
 نافه موی تو و مدعیان را بمشام
 دل پر خون من و حال پریشان تا چند
 نوش لعل لب تو آب حیات است چه سود؟
 من و محرومی از چشمه حیوان تا چند
 گل نا چیده مرا خار ملامت بر پای
 دست من کوتاه از آن سیب زنخدان تا چند
 شعر سعدی ز زبان تو شنیدن خوشتر
 گفته ناطقی از مثل تو پنهان تا چند

مگر آسمان در آمشب بودش سرعتابى
 نگذشت نیمی از شب که نتافت ماهتابى
 ره ماه بسته امشب مگر از هجوم آهم
 که بتیرگی عیانست بر آسمان حجابى
 تو بیا چو صبح روشن ز جمال پرده بگشا
 بخلاف عادت امشب بنمای آفتابى
 برهت دو دیده بر در که تو با جمال انور
 ز در آئى و گشائی بمن از بهشت بابى
 همه شب چو مرغ شبخوان دل من بآه و افغان
 بسرشك همچو باران که بریزد از سحابى
 ره سیل اشك نتوان ز غمت بدیده بستن
 که ز سیل بشکند پل چو بر و فزود آبى
 چو پری نهان مکن روی که بی تو در عذابم
 بحضور کشته بهتر که بن بستن عذابى



مرحوم میرزا محمد علی ناطقى

گذری چو برفتم از برفکنی بجامم آذر
ببرم نشین و بگذر که چو عمر در شتابی
ناطقی درست یکصد سال عمر کرده و در سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار
دارفانی را بدرود گفته است -

ناظر کازرونی = متوفی قبل از ۱۳۱۳

مرحوم میرزا عبدالحسین کازرونی متخلص به «ناظر»
مرد، مرتاض و گوشه نشین بود، و در شیراز سکونت داشت - فسائی مینویسد
از مشایخ سلسله نور بخشیه بوده است - از اوست :
من ندانستم از اول که چنین کاری هست
پای رفتن نه و بر دوش گران باری هست

یکچند چو ممسکان فشردم ره حلق یکچند چو مفلسان زدم وصله بدلق
نگشود ز کار دل باینها گرهی بستم کمری تنگ پی خدمت خلق
فوتش قبل از سال ۱۳۱۳ واقع شده است -

ناظم براز جانی = متوفی ۰۰۰

مرحوم مولی حسن براز جانی متخلص به «ناظم» فرزند مرحوم مولی علی
متخلص به «واصف» فرزند مولی محمد متخلص به «ساعی» -
از فضلاء و شعراء معاصر است، و در اقسام شعر خاصه مسمط و دوبیتی دست
داشته است -

صاحب «تاریخ و جغرافیای براز جان» مینویسد :

شاعری سخن پرداز و طبعش در نهایت روانی بوده، دارای فضائل و صاحب
ادراک نیز بوده است، دیوان اشعارش هنوز چاپ نشده است - اورا از غزلیست

بسکه لعل جان فزایش در سخن شیرین بود
 گوئیا مامش بجای شیر شکر ریخته
 خلق و خویش جمله عالم را کشاند سوی خود
 عاشقانش سربسر چون حلقه بر در ریخته
 ناظما اوصاف او اندر بیان ناید مگر
 گوهر بحر معانی روی دنتر ریخته
 دوبیتی :

شکنج زلف گرد چهره یار تو گوئی خفته بر گنجی سیه مار
 حذر کن ناظما زین زلف مشکین که هر تاری از آن ماریست خونخوار

☆ ☆

بتا تا دل بدنبال تو گشته دل خون گشته پامال تو گشته
 مگر در وقت کشتن خون ناظم ترشح کرده و خال تو گشته ؟

☆

دهان تنگ شور انگیز داری لبان لعل شکر ریز داری
 بت ناظم تو شیرینی ولیکن دو چشمان فتنه چنگیز داری
 سال فوتش معلوم نشد - و آقای فراشنبدی ننوشته است -

ناظم شیرازی = زنده در ۱۳۰۵ شمسی

مرحوم میرزամهدی ملقب به نقیب الممالک و متخلص به «ناظم» فرزند حاج
 میرزا احمد نقیب شیرازی -

از شعراء و اطباء و آزادیخواهان معاصر است، و دکتري بازار گاد سالف الترجمة
 را جد بزرگوار - در طريقه فقراء سلطانعلی شاهي نعمة اللهی سائر و سالک بود،
 مردی دانشمند و بی آزار و کم گفتار و نوع دوست بود و در شیراز بشغل شریف
 طبابت اشتغال و اشتها داشت، خطب اعیاد و اوقات سلام ایالتی را میخواند و نگارنده

افتخار ملاقات او را یافته است -

فرصت در آثار عجم مینویسد : عالمی آگاه و فاضلی ذیجاه ، حکیمی است
محقق ، و طبیبی ، مدقق در الهیات ماه-رست ، در طبیعیات قادر ، در این صاحب
مقامات عالیه است و در آن دارای درجات متعالیه ، وقتی این فقیر قانونچه طب را
بخدمتش استفاضه مینمودم - الخ

ابیات ذیل از اوست که در سلام حاج معتمدالدوله فرهاد می-رزا سروده و
خوانده است و از تذکره شعاعیه نقل میشود :

عید قربان شد دلا مردانه کن ذبحی عظیم
جان فدا کن در منای شوق با قلبی سلیم
میزند جانان صلاهی امتحان ای جان بکوش
تا شوی قربان جانان ذلك الفوز العظيم

صبحدم رمی جمار از سبحه و تهلیل کن
تا بنام ای-زده نیامد میزد بدل دیو رحیم

بهر قربان پاک کن ز آرایش تن جان و دل
فارجمی یا نفس ان الله توّاب رحیم

خویش را عارف کند قربان حق نی میش را
میش را قربان جان خویش میسازد لئیم

تن حجابست و حصار جان بیا ویران کنش
تا که جان جانان شود وی را نه جنات النعیم

در حریم عشق عریان شو، مشو خود بین که گشت

خرقه و آئینه-بر محرم حرام اند در حریم

بستگی تا چند - چندی رسته شو ، تا کی کنی؟

سیم صرف زندگانی ، زندگانی صرف سیم !

مقصد از قربانی حق نیست الا ترک خویش

بر مراد خود گزینی حکم دادار علی-م؟
هر که ممّن کان لله است ، کان لله له

با محمد در مقام لی مع الله شد مقیم
همچنان کاندر حکومت حکم عم شهریار

هم طریق مستوی شد هم صراط مستقیم
معتمد شبل الخواقین حاج فرهاد مهین
الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم
(الخ)

غزلیات :

یار من کرد تجلّی چو در اطوار وجود دو جهان گشت زانوار جمالش موجود
خال بزچهره او عکس سویدای دلست یا سویدای دل از خال وی آمد بوجود
بشنو این نکته که دل در خم زلف جانان گاه در قوس نزول است و گاهی قوس صعود

یار نزدیکتر از مردم چشمست بمن
نیست از بی بصری چشم مرانور شهود

شها بخاک مریز آبروی درویشان

گناه نیت نگاهی بسوی درویشان
به تخت و تاج شهان پا زند ز استغنا

کسی که خاک نشین شد بکوی درویشان
درست در خم چوگان معرفت دیدم

که هست گنبد گردنده گوی درویشان
هوای سلطنتم هست در سرای ساقی

بیار یکدوسه جام از سبوی درویشان
میان خلق در افتادهای وهوی و نیافت
دل کسی خبر از سر هوی درویشان

سال فوتش بدست نیاوردم در ۱۳۰۵ شمسی حیات داشته است

ناظم شیرازی = متوفی ۰۰۰

ناظم شیرازی معروف به « نظاما » ، از شعراء قرن یازدهم هجری است و در سلك بنایان بود ، نصر آبادی مینویسد : چندی « سالم » تخلص میکرد و بعد « ناظم » اختیار کرد ، وبا ناظم شاعر یزدی بر سر تخلص کشمکش داشت ، عاقبت قرار شد که غزلی طرح کرده بسازند و هر که نیکوتر ساخت تخلص ناظم او را باشد

نظاما غزل را بسیار خوب پرداخت و چون بخواند ناظم یزدی غزل خود را ناخوانده گذاشت و گذشت از اوست .

عرض هنر از پاك ضمیران نتر اود
كس قیمت در ازلب دریا نشنیدست



خرامش گرچه درهر گام صیدی در کمین دارد
نگاهش چون رمیدن تو سنی درزیر زین دارد

سال فوتش بدست نیامد

ناظم کازرونی = متولد ۱۲۸۵ متوفی ۱۳۴۳

مرحوم میرزا لطف الله ملقب به « شیخ الادبا » وادیب کازرونی و متخلص به « ناظم »

از شعراء وادباء و خوشنویسان معاصر است ، ویکی از اساتید این بنده نگارنده در چهاردهم جمادی الاولی سال ۱۲۸۵ در کازرون متولد شد و مقدمات و علوم ادبیه عربی را در خدمت مرحوم سید علی مجتهد در مدرسه صالحیه کازرون تحصیل کرد ، پس بشیراز رفت و در مدارس قدیمه آنشهر تحصیلات خود را تکمیل کرده

و منطق و حکمت الهی را در خدمت مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا معروف به شیخالرئیس که در آن اوقات در شیراز بود آموخت، و آنگاه به شهر رفت و چندین سال در مدرسه سعادت بوشهر معلم عربی و فارسی بود، در سال ۱۳۳۴ دبستان تربیت را تاسیس کرد و چند سال مدیر آن مدرسه بود و هم‌اکنون نام آن به «دبستان فردوسی» تبدیل یافته است.

ناظم خط نسخ تعلیق و نسخ و شکسته و سایر خطوط را خوش مینوشت و یکی از هنرهای او نوشتن خط نسخ تعلیق با ناخن روی کاغذ بود که روی کاغذ ضخیم خط مقعر بوسیله ناخن در نهایت زیبایی و ظرافت نقش میکرد و در اقسام شعر مخصوصاً قصیده بد طولی داشت، و او را رسم چنین بود که در روز عید غدیر در خانه مرحوم حاج سید محمد رضا تاجر کازرونی حضور مییافت و قصیده‌ای را که در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) سروده بود میخواند.

اشعار زیاد داشته است، که از میان رفته، و در اینجا یکی دو قصیده او که یکی از آن در روزنامه بهار ایران چاپ شده و دیگری را دوشیزه بدری حسام‌الدینی قبول زحمت کرده و از آقای محمد حسن ادیبی (برادر صاحب ترجمه که مقیم کازرون است) دریافت و برای من فرستاده است میآورم و بدینوسیله از این دوشیزه ادب دوست که از سبک کلام او معلوم است دارای معلومات کافی و ذوق ادبی است سپاسگزاری میکنم.

ناظم در پانزدهم رجب سال هزار و سیصد و چهل و سه در بوشهر دارفانی را بدرود گفت. از اوست:

در تهنیت میلاد حضرت علی (ع)

چه نور است آنکه اشراقش مشعشع در دو عالم شد؟

چه زیبا طلعتی زد سر کز او آفاق خرم شد؟

چه صبح است، آنکه ناگاه نکتش چون درم شام آمد

مشیمه مام دهر از نفخه‌اش همتای مریم شد

چه عیسی آشکارا از گریبان شهود آمد
 که با دستش کلیم آسا ید بیضا دمام شد
 تواند کی کلیم الله ید بیضا که از نورش
 برون صد چشمه خورشید نورافشان مجسم شد
 تامل چند ، بگذر زین نعل بی تعقل گو
 بعالم آشکارا مظهر خلاق عالم شد
 قدم در عرصه امکان نهاد آن واجبی کورا
 مراین محرومه هستی قوام از وی مسلم شد
 علی عالی آن مرآت ذات ذوالجلال حق
 که او بر ما سوی الله ارفع واعلی واقدم شد
 درون خانه حق شد ظهورش ، لاجرم نبود
 عجب گر خانه زاد از سر صاحبخانه محرم شد
 فرود آمد بفرش خاک بخ بخ پاک مولودی
 که عرش از بهر تعظیمش چو عازم گشت اعظم شد
 عدویت را بس است از حق همین علت که از ذلت
 بکنجی شرمسار افتاد و آخرس گشت و ابکم شد
 در این شیوا بیان از خامه ام چون دلپذیر افتد
 بیاراید جرائد را صحائف زان مکرّم شد
 برون از کذب ، عاری از تکلف ، خالی از بهتان
 بطور تازه اندر سلك حق گوئی منظم شد
 نقل از شماره ۴۴۷ مورخ ۲۲ آبان ۱۳۲۵ روزنامه « بهار ایران » منطبعه

شیراز .

عید است بیا ساقی مهوش ببر امروز
 از بهاده فکن در غم دیرین شرر امروز

در بیت شرف مهر صفت روی همی آر
 در راه وفا راهسپر شو بسر امروز
 آن بزمك دیرینه که هر ساله بیاراست
 با شوق و شغف سید والا گهر امروز (۱)
 آن محفل قدسی مده از دست که دین را
 واقعی است بدان محفل با فال و فر^۳ امروز
 بر کوری آندوره فرتوت ضلالت
 اسلام گرفته است جوانی ز سر امروز
 بر باد شد آن طنطنه کفر و علم گشت
 ز آیات امارت حق از بحر و بر امروز
 آن نور نخستین که ز انوار ظهورش
 حق گشت عیان گشت عیان در نظر امروز
 آن شیر هنر پیشه که در پیشه ایجاد
 حق داشت ز سر پنجه بمورش هنر امروز
 آن میر ظفر مند -- عدو بند ز نو شد
 بر جن و بشر وارث خیرالبشر امروز
 جبریل امین از پی اعلام ظهورش
 زد در دو جهان نوبت فتح و ظفر امروز
 در خم غدیر آمد وز جانب حق داد
 این مژده بدارای رسالت خبر امروز
 زین قصه بدانگاه شد آگه چو پیمبر
 بست از پی تصمیم اطاعت کمر امروز

(۱) اشاره بمرحوم حاج سید محمدرضا تاجر کازرونی مقیم بوشهر که هر سال
 عید غدیر خم را جشن میگرفت و مدعوین راناهار میداد

منبر ز جهاز شتر افکند و بر آن شد

با بن عم خود - اب شبیر و شبر امروز

بگرفت بکف دست وی آنگاه صلا زد

بر هر که در آنعرصه بُد از خیر و شر امروز

بر مرد و زن و پیر و جوان گفت که ای قوم

آورده مرا پیک حق از دادگر امروز

فرمان که علی را دهم از هر که در آفاق

بر مسند اورنگ خلافت مقرر امروز

مولاست بفرمان من آنگونه که مولا

می بودم و هستم بشما سر بسر امروز

هم خصم کسی هست که او هست مرا خصم

هم راهبر آنکه منش راهبر امروز

با دشمن او دشمن و با یار ویم یار

اینست و بر این است سخن مختصر امروز

اینست و جز این نیست کسی کامده از حق

در هر دو سرا داور جن و بشر امروز

اینست و جز این نیست کسی کز هنر اوست

تأیید بتغییر قضا و قدر امروز

اینست و جز او نیست که بر سبط کرامش

مر سید الحاج بود با خبر امروز

آن پاک سریرت سمی حجت هشتم

کز نام نکو در همه جا مشتهر امروز

بر سفره احسان وی از فرط کرامت

از مائده خلد شود ما حضر امروز

در هاضمه بنده ز جودش عجب نیست
 پیدا شود ار علت جوع البقر امروز
 گوید خردم هر نفس آهسته قدم نه
 کاین جا فکند شیر پی و مرغ پر امروز
 در حجه ماضی بچنین روز بطرزی
 مدح تو سرودیم و بطرز دگر امروز
 آندانه که در پار بکشتیم غمی نیست
 چون صبر نمودیم شود بارور امروز
 قدر من و امثال من اکنون بدهد فرق
 در هر که کند لطف کلام اثر امروز
 جز نقص نبیند بجهان حاسد از اینروی
 میباش تو صراف خرف با گهر امروز
 ناظم بچه توقیر و محل حسد تو میبود
 کآئی بسخن در صف اهل هنر امروز



مرحوم میرزا لطف الله ناظم

ناظم الحکماء کازرونی = متوفی ۱۳۰۷ شمسی

مرحوم حاج میرزا محمد جواد ناظم الحکماء کازرونی متخلص به «حکیم»

فرزند حکیم علیمحمد -

از دانشمندان و شعراء و اطباء و آزادیخواهان معاصر است - از کازرون به بوشهر و از آنجا بعراق عرب رفت ، و در محضر درس مرحوم حاج میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی و سایر علماء دینی سامره و نجف تحصیل کرد ، طب قدیم و جدید نیز در ایران و هندوستان آموخت ، و در بیمارستانهای بمبئی طبابت کرد ، از هند به بوشهر رفت و صحبت سید جمال الدین اسدآبادی افغانی را درک کرد .
زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه را بحد کمال میدانست ، و در ادبیات فارسی و نویسندگی ید طولی داشت و از علوم غریبه رمل و اسطرلاب و جفر و مانه تیسم و از این قبیل آگاه بود ، مردی درویش مسلک ، وارسته ، و طبیعی حاذق و آزادیخواهی ساده دل و بی ریا بود ، و در اوائل مشروطه ایران در بوشهر (با مساعدت و معاضدت برادر مهترش مرحوم میرزا محمد حسین شیخ الحکماء (سالف الترجمه) علیه محمد علی میرزا قاجار قیام کرد و انجمن «اتحاد اسلام» تاسیس کردند و رهبری مشروطه خواهان را بعهده گرفتند - و در استبداد صغیر و غلبه موقتی مستبدین بر آزادیخواهان هر دو از بوشهر به بنادر کوچک خلیج فارس مهاجرت کردند و چندی در جزیره هنگام متواری شدند و از آنجا نیز محرمانه با احرار بوشهر و شیراز مکاتبه داشتند -

ناظم الحکماء چند کتاب و رساله و دیوان شعر داشته است که همه از میان رفته ، و از آثار منظوم و منثور او چیزی در دست نیست ، در آخر اردیبهشت ماه سال هزار و سیصد و هفت شمسی در بوشهر بمرض سرطان معده در گذشت ، و یکی از شعراء معاصر در تاریخ فوتش سرود :

گفت: بدرود ناظم الحکماء

سال فوت حکیم خواست ادیب

(۱۳۰۷)



مرحومین حاج میرزا محمد جواد ناظم الحکماء و برادرش میرزا محمد حسین شیخا لحکماء در حال دعا برای فتح مشروطه خواهان

ناظم الشریعه اصطهباناتی = متولد ۱۲۵۰ متوفی ۱۳۲۶

مرحوم حاج سید ابوالحسن ناظم الشریعه اصطهباناتی فرزند مرحوم سید علی نیری فرزند حاج سید میر غیاث الدین طباطبائی یزدی. از فقهاء و خوشنویسان معاصر است و مرحوم سید اسد الله حکیمباشی سالف الترحمه را پدر ارجمند. خطوط نسخ و نسخ تعلیق و شکسته و ثلث را خوش مینوشت - و از جوانی شروع بنوشتن قرآن مجید کرد و بیهای خوب هدیه میکرد و از این راه سر مایه ای بهم رسانید و مشغول داد و ستد شد، در تجارت نیز سود فراوان برد و دارائیش رو بقزونی گذاشت و علاوه بر مقام قضاوت و حکومت شرعی که داشت نیز از متهولین و ملاکین

بزرگ محسوب و دارای خدم و حشم و چند باب خانه بیرونی و اندرونی و محکمه و مدرس و باع و اصطبل و سایر زخارف دنیوی شد و در تمام اقطار اصطهبانات اعم از خیر - ایج - رو نیز همچنین در نیریز صاحب عقار و آب و زمین بود - ولی این اموال و املاک فراوان او را از نشر و تدریس علوم اسلامی و صدور احکام شرعی و دستگیری از فقرا و رسیدگی بحال درماندگان باز نداشته بود، و با زهد و تقوی و سرافرازی زندگی میکرد تا بسال هزار و سیصد و شش که بسن هشتاد و شش بعالم باقی شتافت -

او را چهار فرزند ذکور بنامهای: سید اسدالله حکیمباشی - و سید مرتضی قوام الاسلام ناظمی - و سید علی ضیاء الاسلام ناظمی - و حاج سید محمد بهاء الاسلام ناظمی منتصری - بوده است که همگی تحصیل کرده و طبیب درلباس اهل علم و فقاہت بوده و اکنون برحمت ایزدی پیوسته اند (۱)

نامی فتوئی = متولد در حدود ۱۲۳۰ متوفی در حدود ۱۲۷۰

محمد فتوئی (۲) متخلص به « نامی »

از شعراء قرن سیزدهم هجری است - از احوالش چیزی معلوم نشد - جز اینکه در حدود سال ۱۲۳۰ متولد و در حدود ۱۲۷۰ وفات یافته است، و از مضامین اشعارش معلوم است که مرد فاضل عارف مشربی بوده، از اوست:

بیتی چند از مثنوی عارفانه او: این مثنوی شصت و هفت بیت است:

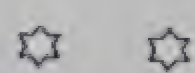
(۱) اقتباس و نقل بمعنی از سالنامه فرهنگ اصطهبانات سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ شمسی

(۲) فتویه: Fatuye نام دهی است از دهستان گوده بخش بستک شهرستان لار

که در ۲۴ کیلومتری شمال بستک کنار راه شوسه لار بستک واقع شده

هوایش معتدل و مالاریائیست و آبش از چشمه و باران - محصولش: غله و خرما عده سکنه اش هفتصد و سی و هفت (۷۳۷) نفر و مذهبشان سنت و جماعت و زبانشان فارسی است.

بسم خداوند کریم و رحیم
 همچو نی از ناله بجوش آمدم
 سر ازل خواندم و پیغام شوق
 حد عدم گرچه بود لا وجود
 شاهد صورت رخ معنی نمود
 بیخبر از خویشی و بیگانگی
 چهره ام از آینه مهر تافت
 سر قضا شد ز قدر رهنمون
 سابقه شد طوطی بلبل نوا
 هیچ نماند از تن و من جان شدم
 هر که بدستا رودم داستان
 بسکه شنفتم صفت عقل کل
 در ره مقصود بیا حسنت وزه
 قلب من از نقد دهان شد روان
 دستخوش بی سر و پائی شدم
 روح من از لذت روحانیست
 چون زهدت خاک تعلق بیاد



نیست تمنی ز خدا جز خدا
 زیر ترقی و تنزل ممان
 اول و آخر چو تو داری اثر
 روی تو از هفت فلک باج خواست
 تا اینکه میگوید :

تو خزفی یا گهر روح غیب

باز گشودم در امید و بیم
 نی بخود از خود بخروش آمدم
 کام ابد یافتم از جام ذوق
 فرض کن از علم عدم را وجود
 عشق کف خود بکف حسن بود
 حلقه زدم بر در دیوانگی
 آه که جز شعله ای در نیافت
 ماند زمین گشت فلک بیسکون
 ناطقه شد انطقنا الله سرا
 لایق نظاره جانان شدم
 راست نشیند بدل راستان
 ز احسن تقویم شکفتم چو گل
 قافله سالار شدم ده بده
 یافت بسوداش جهان در جهان
 از پی شاهی بگدائی شدم !
 عجز من از قوت جسمانیست
 گه سخن از موت کنی گه فساد

بیخبر از خویشتنی ، با خود آ
 تا دهد از اوج حضیضت نشان
 باز ده از کثرت وحدت خبر
 نسبت تو همچو صدف در نماست

حیف که دامان شناسی ز جیب

خالق اجرام و طبایع یکیست غیر یکی فاعل سختار کیست؟

نظم دو عالم ز تو دارد نظام

حاصل کونین توئی والسلام

غزلیات او :

زهی عقیدب موی تو حلّ مشکل ما	رخ تو مشعل افروز دیده و دل ما
دلیل وادی قربت وجود حضرت تست	جز آستان قبولت مباد منزل ما
کنم ادای درود تو از ملک بفلک	برند تحفه کروبیان ز محفل ما
کجا رسیم ببحر قدم بدر وجود	که در وجود عدم غرقه است ساحل ما
بدست شوق ده ایساربان عمر زمام	که سوی کوی حبیب است روی محمل ما
ز خاک تربت ما بردم شماه فضل	که عطر مهر تو آمیخته است در گل ما

سبک بذوق بمیرم گرم بفرمائی

که هست نامی از آن چاکران مقبل ما

مرا چو مرغ بکوی تو آشیانه بسست	زاشک دیده گریانم آب ودانه بسست
دلیل مقصد گم گشتگان وادی شوق	نیاز صبحدم و ناله شبانه بسست
بروضه حرم آسای حضرتت چورسم	مقام سجده من خاک آستانه بسست
کرا مجال که بی پرده تربت بیند	مرا نظر بادب در جوار خانه بسست
ز رشک لذت عکاشه وحدیث قصاص	نشاط و حزن من از فکر تازیانه بسست
کجاست مفتی اقبال تا بتوفیقم	رهی زند که مرادوق این ترانه بسست

ز آه گرم تو نامی بسوخت شمع زبان

فروغ مهر تو اش شعله ور زبانه بسست

مگر از غلغله ناله نی داشت خبر	که نفس میزندش شعله بسوراخ جگر
درد من به نشود ای اجل از بهر خدای	کو طبیب از پی بیماری من رنج مبر
ز آتش غیرت عشاق بترس ای زاهد	برق آه سحری میجهد آنجا مگذر
من افسرده دل و تاب تجلّی هیئات	چکنم گر بیکی جان نخرم نیم نظر

بامیدی که برای تو بمیرم روزی هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر
گفته‌امش عمر منی خوش مگذر گفت خموش عمر هر چند که خوشتر گذرد شیرین تر
کوه را چون دلت از سنگ کمرهاست ولی در میان تو که موئیسست چه حاجت بکمر
بتمنای تو در ترك دو عالم نامیست
که از این ترك نهد تاج سعادت بر سر

بیک کرشمه ساقی چنین ز دست شدیم

ندیده ساغر و می ناچشیده مست شدیم !

تو نیز سابقه از شیخ هوشیار بپرس

که ما ز روز ازل رند می پرست شدیم

نکرده جلوه در اعیان بجز ظهور کمال

اگر بحسب مظاهر بلند و پست شدیم

مراست بال و فروهشته در نشیمن انس

نه مرغ دانه و دام که پای بست شدیم

بیای عجز سپردم طریق راهروان

کنون بوادی حیرت پی نشست شدیم

عدم کجاست بگو- غیر از او وجودی نیست

چو هست و نیست یکی شد ز غیر هست شدیم

ز من رموز معارف سؤال کن نامی

که در جواب بلی واقف الست شدیم

با یاد تو پیوستم ، و از حادثه رستم

سر رشته امید ز غیر تو گسستم

چون حاصل کونین توئی با تو نشستم

بر خاستم اول ز سرفکر خرد و غیر

بل تازه شد از دعوت تو عهدالستم

صدقم با جابت دم لبیک بلی زد

چون توبه درستان بت عصیان بشکستم

توفیق مدد کرد بیازوی انابت

الحق چه شبی بود که در خواب جمالت

چون باز گشودم نظر و روی تو دیدم

دیر است که شب تا سحر از شوق تمنا

میدیدم و در نور خدا مینگرستم

دل در شکن طره گیسوی تو بستم

بیدارم و در خوابم و هشیارم و مستم

جاده بحریم حریم ز آنکه چو نامی

در راه تو مرغ قفس و ماهی شستم

گرفت راه نفس زاله گلو گیرم

کنون که دم نتوان زد، خموش میمیرم

تو در کرشمه و من منتظر، بگو سخنی

که لال گشت ز غیرت زبان تقریرم

درخت عمر شود بارور ز باغ امید

چو شاخ نوبر اگر قامت ببر گیرم

خیال در تو رسیدن کجا و من ز کجا

که بار عشق تو بشکست پشت تدبیرم

وصال چون تو گلی نوجوان و من هیپات

فسوس میدهد افسوس عالم پیرم !

بدین گنه که بمیرم چرا ز لذت وصل

اجل حواله هجر تو کرد تقدیرم

حدیث گیسوی لیلی که میکند تکرار

که کشته گرد چو مجنون بیاد زنجیرم

کجاست وادی گمگشتگان بگونامی

که بوی پیرهن آید ز باد شبگیرم

ناهید شیرازی = متولده ...

بانو دکترس مریم میرهادی شیرازی فرزند مرحوم سید علی اکبر امیر-
تومان ملقب به «رفعت نظام»
از زنان فاضله و شاعره معاصراست، و در فن جراحی دندان درجه دکترا
دارد، پدرش تفرشی است ولی خودش در شیراز بدنیا آمده و مادرش هم شیرازی
واز خانواده «بشیر الملک» میباشد.

در کودکی مقدمات را در خدمت پدر آموخت، و در هفت سالگی بطهران
رفت و در مدرسه آمریکائیها مشغول تحصیل شد. در نه سالگی او مادر و پدرش فوت
شدند. و عمویش سرهنگ سید ابوالقاسم میرهادی از شیراز بطهران آمد و او را
با دو خواهر و یک برادر تحت سرپرستی خود گرفت، و ناهید زیر توجهات او به
تحصیلات خود ادامه داد. در سال ۱۳۱۰ شمسی اولین دوشیزه‌ای بود که داوطلب
تحصیل در دارالمعلمین شد و پس از دادن امتحان شعبه ادبی با نمره خوب امتحان
داده پذیرفته شد.

در اواخر ۱۳۱۰ برای تحصیل ادبیات زبان فرانسه پیاریس رفت و در دانشگاه
سوربن مشغول تحصیل شد و دوره ادبیات را بپایان رسانیده با برادرش به ایران
برگشت.

در ۱۳۱۳ وارد مدرسه عالی طب شد، در ۱۳۱۶ دوشیزه منحصر بفردی بود
که در میان یکعده پسرهای دانشجو درجه لیسانس گرفت و در ۱۳۱۹ دوره دانشگاه
طهران را بپایان رسانید. در ۱۳۲۰ تز دکترای خود را با درجه عالی تحت عنوان
«سفلیس دهان» گذراند.

ناهید از سال ۱۳۱۵ وارد خدمت وزارت فرهنگ شد، در ضمن کتابی بنام
«اورام لثه» تالیف کرد، در ۱۳۲۶ امتیاز روزنامه‌ای بنام «ندای زنان» گرفت

و چند شماره نشر داد

در ۱۳۳۱ از طرف سندیکای دندان پزشکان ایران در یازدهمین کنگره دندان پزشکان جهانی که در لندن تشکیل یافته بود شرکت کرد -

در ۱۳۳۴ بخرج وزارت فرهنگ پاریس و لندن رفت و مدت دو سال در دانشگاه پاریس در قسمت « بیماریهای دهان و دندان » و در دانشگاه لندن در رشته تخصصی امراض کودکان تحصیل کرد -

مشارالیهها عضو کنگره انجمن سلطنتی بهداشت لندن است ، و در ۱۳۳۶ بنا بدعوت قبلی در آن کنگره شرکت کرد -

بزبانهای عربی - انگلیسی - فرانسه - ترکی آشناست و انجمن ادبی ناهید را تاسیس کرده که در خانه اش هفته ای یکبار تشکیل میشود و او را تالیفاتی بشرح ذیل میباشد :

۱ - التهاب لثه ۲ - نامه هفتگی ندای زنان ۳ - سفلیس دهان ۴ - زندگی زن ۵ - خاطرات لندن یا مشاهدات ناهید ۶ - بهداشت دهان و دندان ۷ - سرطان فك ۸ - دیوان اشعار ۹ - تاریخ نویسندگان پارس (در آبان ماه ۱۳۳۹ شمسی در طهران چاپ شده) از اوست :

در آن دیار که خشنودی و رضایت نیست	یقین که پند حکیمان را اطاعت نیست
فدای مردم پا کیزه خوی نیک نهاد	که در طبیعتشان کینه و حسادت نیست
مباش طالب صورت ره حقیقت پوی	که جز طهارت دل معنی طهارت نیست
برو بمنزل مسکین و لیک با زر و سیم	که سیم و زر نبود گر، بجز خجالت نیست
توان بلطف و کرم خوش نمود هر دل را	چو بنگری ز حقیقت جز این عبادت نیست
حقیر در بر خاک در بزرگان باش!	که این طریق بزرگی بود حقارت نیست
فراغتی است دلم راز عشق در دو جهان	ولیکن از غم جانان مرا فراغت نیست

چو روزگار نگردد بکام کس ناهید

رهی بشادی و راحت بجز قناعت نیست

حیات کوتاه ما منزل سعادت نیست
 مرو بفکر جوانی و عشق نا فرجام
 فقط عدالت با خلق کن دثار خودت
 درین جهان کهن جای استقامت نیست
 برو سعادت خود را ز کعبه دل خواه
 چون این دوروزه گر جای استراحت نیست
 بهر روش که پسندی خدای را بشناس
 که زندگانی انسان به از عدالت نیست
 فقط ز فیض خدا شخص را توانائیست
 که نزد مردم دوران ره سعادت نیست
 بغیر لطف خودش صحت و سلامت نیست

بروز گار تو ناهید حق پرستی کن

در این جهان دنی عمر با فراغت نیست

آگاه نیست یار من از حال زار من
 کی با خیر شود زغم من نگار من
 تا کی بگوشه ای بنشینم بدرد غم
 آخر ترحمی بدل بیقرار من
 افسرده گشته جان فگارم ز دوریت
 ای لاله رخ بین چو دل داغدار من
 دیدم براه کشور اگر چند رنجها
 نومید نیست این دل امیدوار من
 مدیون خدمتم که بمیهن ادا کنم
 عشق وطن ربوده ز کف اختیار من
 آخر کجا روم بکه گویم غم درون
 کز دست خلق گشته سیه روزگار من

چشم سپید گشت چو ناهید مهوشا

وزحد گذشت در ره یار انتظار من

داروی جوانی چیست؟ ای دکتر مینو خو

از راه کرم در ده گرداری از آن دارو

می خور که بفروردین زیباییت افزاید

در شادی جان میکوش ای دلبر زیبا رو

يك نای نیم خوشتر از دولت قارونی

مینای میم بهتر از نعمت صد مینو

هر سودل مردم را در دام کشد زلفت

این سلسله را هشتند نام از چه بتاگیسو؟

چشم تو رمد از مابا یکنظر ایمه وش
زینروی بدو گفتند ارباب ادب آهو

گفنی که بری قسمت از خوان وصال من
گر هست وفا جانا در وعدهات آخر کو؟

ناهید هنر پرور در راه ادب هر دم

از فکر نماید سحر و زطبع کند جادو

از زهر لبالب بود گرداد جهان جامی

صیاد جهان گسترده در رهگذرم دمی

«بسیار سفر باید تا پخته شود خامی»

چون مرغ پریدم من از لانه بهر بامی

در راه امید و بیم هر لحظه زدم گامی

در دا که بدرد غم بگذشت چه ایامی

بسیار ستم دیدم هر صبحی و هر شامی

در دو غم بی پایان در راه سفر دیدم

از بحر به بر رفتم گشتم همه گیتی را

آن یار جفا گستر ز دبر پروبالم سنگ

طی کرده مرا حل را بس دیده مصائب را

که ناله کنم از چرخ گداز بدی طالع

با اینهمه سختیها ناهید موفق شد

در سایه رنج و درد پیدا شودش نامی

ناهید شیرازی = متوفی ۱۳۷۴

مرحوم میرزا ابراهیم ناهید شیرازی مدیر روزنامه «ناهید» منطبعه طهران از نویسندگان معاصر است، امتیاز روزنامه اجتماعی و مصور ناهید را در سال ۱۳۰۰ شمسی گرفت و تا سال ۱۳۰۶ جمعیاً سیصد و یک شماره نشر داد، روزنامه او کاملاً ملی و انتقادی و اجتماعی و مطلوب عامه و زبان ملت ایران بود و هر که سواد داشت آنرا با میل و رغبت میخواند و چون مرتب از اعمال و کردار هیئات حاکمه ایران و دولتهای وقت انتقاد میکرد مکرراً از طرف دولتهای مختلف آن زمان توقیف شد، وقتی هم اداره اش را آتش زدند و چنان شهرت یافت که اینکار بتحریر یک مرحوم عبدالحسین تیمور تاش وزیر دربار وقت بوده است -

روزنامه ناهید چنانکه گفته شد در سال ۱۳۰۶ توقیف شد و در سال ۱۳۱۲ مجدداً چند شماره نشر یافت و تعطیل شد تا سال ۱۳۲۰ که باز چند شماره نشر شد و از آن پس مرحوم ناهید گوشه گیری اختیار کرد تا سال ۱۳۷۴ (مطابق ۱۳۳۳ شمسی) که در طهران دارفانی را بدرود گفت.

از برخی دوستان شنیدم که ناهید شاعر هم بوده و گاهگاه شعر می گفته است، اما از اشعارش چیزی بدست نیامد، در روزنامه اش هم بنام خودش شعری ندیدم مگر اینکه پاره ای اشعار در روزنامه اش دیده میشود که بنام و تخلص کسی نیست اینست که احتمال میرود اینگونه ابیات از خودش باشد -

پس از فوتش شعراء برای او مرثیاتی سرودند که از آنجمله ابیات ذیل است که آقای ربانی و کیل داد گستری مشهد گفته و در نامه پارس شیراز طبع شده است

دو صد افسوس ناهید از جهان رفت چنان صاحب قلم آه از میان رفت
زمهد خواجه ابراهیم ناهید هویدا شد، پس از چندی عیان رفت
چراغ بزم دانش بود، صد آه بتندی از کنار همگان رفت
ببزم جمع شمعی بود روشن ز بستان ادب آن باغبان رفت
لباس هستی از پیکر برون کرد بشادی آخر از این خاکدان رفت

همه افسرده ایم از اینکه ناهید

ز بزم دوستان زی آسمان رفت

نثار شیرازی = متولد ۱۲۶۲ زنده در ۱۳۱۵

مرحوم میرزا محمد شیرازی متخلص به «نثار» فرزند مولی علی بابا فرزند مولی حسینعلی فرزند مولی صید علی قشقائی

از شعراء مشهور قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است - در سال ۱۲۶۲ متولد شد - و در شیراز تحصیل علم کرد، و بهندوستان رفت و ندیم بعضی از نوابان هند شد - مخصوصاً مدت زمانی ندیم و مصاحب کلبعلی خان نواب «رامپور» بود -

پس از چندی اقامت درهند بشیراز برگشت ، و از آنجا بطهران رفت ، و در طهران خدمت نویسندہ توانا میرزا محمد تقی لسان الملک متخلص بہ « سپهر » مؤلف و دوره « ناسخ التواریخ » رسید ، و ایامی چند با او مصاحب بود و از معلومات آن مرد دانشمند استفادہ کرد ، و فیض مادی و معنوی برد ، آنگاه بشیراز برگشت ، و بار دیگر بہند شتافت و دیوان اشعار خود را بسال ۱۳۰۷ ب سرمایہ مرحوم حاج میرزا حسینخان انصاری جنرال قنصل ایران در بمبئی بطبع رسانید -

نثار : آسودہ - وقار - ناصرالدین شاہ قاجار - فرہاد میرزا معتمدالدولہ - سلطان اویس میرزا - یحیی خان مشیرالدولہ - کلبعلی خان والی رامپور - مظفرالدین شاہ قاجار - وظل السلطان مسعود میرزا پسر ناصرالدین شاہ را مدح گفتہ است !
و بطور کلی کار او مداحی بودہ و از این راہ اعاشہ میکرده است - و چون در اینگونہ اشعار سودی متصور نیست از آوردن آنها در اینجا صرف نظر میکنیم و طالبین آنرا بہ دیوان مطبوعش احوالہ میدہیم - و پارہای از اشعار بالنسبہ مفید اورا در اینجا میآوریم -

سال فوتش معلوم نشد - اما چون در عکس جمع ادباء و شعراء شیراز کہ در سال ۱۳۱۵ گرفتہ اند (وما آنرا در پایان ترجمہ ایزدی کازرونی در جلد اول کتاب خود چاپ کردہ ایم) نثار ہم حضور دارد بنابراین وفاتش بعد از ہزار و سیصد و پانزدہ خواہد بود -

قصیدہ

چند سرائی سخن ز حشمت دارا	باما از می سخن ببايد و مينا
بادہ کشانرا چہ زین کہ کیست سکندر	یا کہ فلاطون کدام بود و ارسطا
جرعہ جامیست بہ ز مکنت جمشید	گوشہ امنی است بہ ز ملکوت دارا
حاصل دنیا همان بود کہ گساری	از خم توحید جام ساغر و صہبا
میخور ورندي نما کہ هیچ نیرزد	خواجگی بی ثبات تودہ غبرا
نعمت دنیای دون ندارد آنقدر	تا تو شوی در هواش والہ و شیدا
گیرم قارون شدی بثروت و مکنت	یا کہ چو قارن ببازوان توانا

آخر اثر از تو باز می نگذارد
این دو دم عاریت که در تو نهادند
آخر روزی بیابد از پس امشب
اینهمه ادوار چرخ و جنبش انجم
از پی آن نیست تا توجهد نمائی
مال و بالست و جاه چاه و تو از جهد

گردش این گرد گرد کنبد میخا
صرف مسازش چنین بغفلت و بیجا
آخر شامی بیاید از پی فردا
وینهمه اشکال نغز و صورت زیبا
در طلب جاه چار روزه دنیا
در بن چاهی چنین بماندی عمدا

☆

☆

گرد سجستان علم و فضلی باید
دعوی زهد و ورع مکن بعث زانک
گوئی من اشرفم ز جمله مخلوق
فخر تو اینست گآدمی و ندانی
سگ به از آن آدمیست کر پی زانی
گشت ز پنجه فرونت عمر و ز تقلید
این قصیده هشتاد و سه بیت است -

تا ز چه آرد بروننت بیژن آسا
مجرم را میتوان شناخت ز سیما
ای همه مخلوق در شرف ز تووالا
کز تو بنگ اندرند آدم و حوا
روی بخلق آورد ز خالق اشیا
خود را خوانی دو هفت ساله و بُرنا

غزلیات :

ما راز دهر در دل پیمانه دیده ایم
با ما سخن ز گوشه میخانه گوی و بس
زاهد نبرد راه بمقصد ولیک ما
بر صفحه رخ از مژه خونفشان خویش
ما را بخلد وعده دهد شیخ و ما بنقد
در زیر تیغ ناز توای ترک فتنه جوی
خال تو دانه ایست که ما طائران قدس
تا در کمند طرّه تو بسته ایم دل

از بانگ چنگ نغمه و حدت شنیده ایم
کاین گوشه را زهر دو جهان بر گزیده ایم
از فیض جام باده بمقصد رسیده ایم
منصوروار نقش انا الحق کشیده ایم
با یاد روی دوست بخلد آرمیده ایم
چون مرغ بسملیم که در خون طپیده ایم
از جان گذشته ایم و بیادش پریده ایم
از قید دهر و دام علائق رمیده ایم

دل بود این که کرد بما دشمنی نثار

ما را ببین که دشمن خود پروریده ایم

با تو بیرحم مدارا چه کنم گر نکنم؟
 دل ز رو سینه ز خارا چکنم گر نکنم؟
 ز اشك خونین برخ از خامهٔ مژگان شب و روز
 شرح هجران تو انشا چکنم گر نکنم
 چون تو ترسا بچه بردی ز کف من دل و دین
 از حرم رو بکلیسا چکنم گر نکنم
 عشق زد بر در دل حلقه از آن رشته زلف
 عقل را سلسله دریا چکنم گر نکنم
 جز جنون نیست مرا حاصلی از عشق بتان
 رو از این درد بصحرا چکنم گر نکنم
 شب وصل از خط و خال و لب و چشم ورخ دوست
 بوسه‌ای چند تمنا چکنم گر نکنم
 ای که گفתי ز رخس دیده بپوشان هیئات
 سر و جان صرف تماشا چکنم گر نکنم
 دامن و دیده ز هجر صنم سرو قدی
 غیرت دجله و دریا چکنم گر نکنم
 از غم دوری آن ترک پریچهره نثار
 خویش را واله و شیدا چکنم گر نکنم

رباعیات :

افتاد مرا دوش بمیخانه گذار
 پیری دیدم میان مستان هشیار
 فریاد همی کرد که ای باده کشان
 زنده‌ار از این جهان فانی زنده‌ار

☆ ☆

با شاهد سرو قامت سلسله موی
 درپای گل و کنار کشت و لب جوی
 گر هیچ میسرت شود میخوردن
 دیگر ز بهشت و حورعین قصه مگوی

گفتم بچه ماند لب تو گفت بقند
گفتم دل من در خم زلفت چونست ؟

☆ ☆

گفتم خم زلف سیهت گفت کمند
گفتا چو اسیر یست که افتاده ببند

☆ ☆

از باده وضو کن که بصد گونه خضوع
سجاده بمی ده که بجز این فردا

در قبله جام شد صراحی بر کوع
هر عذر که آوری بود نامسموع

تا چند ببايد غم فردا بخوریم
ز آن پیش که خاک خون مارا بخورد

ان به که بجای غصه صہبا بخوریم
ما خون وی از گردن مینا بخوریم

نجات کوه گیلوئی = متوفی ...

سید عبدالمعالی کوه گیلوئی متخلص به « نجات » و معروف بمیر نجات -
از فضلاء و شعراء قرن دوازدهم هجری است و باشیخ محمدعلی حزین معاصر
و دوست بود ، حزین در تذکره خود مینویسد : انجمن دوستان را گل همیشه بهار
و عالم از نکہت خلقش گلزار از کمال اشتهار و ظهور آثار از شرح احوال اطوار
مستغنی است ، انیسی بی سہیم و ندیمی عدیم النظیر بود و در انشاء ماهر و بغایت نیکو
مینوشت ، شعرش از جودت و لطافت و اسلوبش از غرابت افسانہ روزگار است شبی
در انجمنی این خاکسار کہ آن سید سخن گزار ہم از حضار بود گویندہ غزلی
از گفتار او خواند و این پردہ نیوش در بدیہہ این دو بیتی بگوش حاضران
رساند .

مطرب غزلی سرود چون آب حیات

از نادرہ سنج بی بدل میر نجات

در شکر سماع طرب افزا گفتم :

قد انزل ربنا علینا برکات

با آنکہ عمرش از ہشتاد متراقی شدہ ، طبع جوانش شکفتہ تر از گلزار و

طرب افزا تر از خنده بهار بود ، با این اقل الا نام الفتی تمام و معاشرتی بر دوام داشت ، تا آنکه نوای سفر آخرت بر افراشت و در حظیره علامی آقا حسین خوانساری بالین راحت گذاشت اللهم احشره مع اولیاءه الا برار والاطهار -

کلیاتش قریب بده هزار بیت بوده باشد ، نواب وحیدالزمان بر آن دیباجه شایسته رقمی ساخته این چند بیت که ذخیره خاطر بود از آن سفینه است:

کوه و صحرا پرست از نامت	بسکه فریاد کرده ایم ترا
انقدر ها که یاد ما نکنی	آنقدر یاد کرده ایم ترا
من غلام کسی که گفت نجات	ما کی آزاد کرده ایم ترا



بوی گل گفته ایم رنگ ترا	خلق عاشق دهان تنگ ترا
خم ابروی تست محرابم	قبله دانم رخ فرنگ ترا
بسکه پرورده ام در آغوشش	رگ جان کرده ام خدنگ ترا



بند بندم گر جدا سازی بجرم معصیت
از ندامت کی مرا از لب شود دندان جدا



سحر که از تف دل آتشم بجان میسوخت
ز قصه المم شمع را زبان میسوخت
نجات قصه باغ خلیل نو میشد
اگر دلش بمن آنشوخ سرگران میسوخت



امشب که حسنش آینه اهل دید بود
دل گلشن همیشه بهار امید بود
از گریه های مستیم آخر گشود دل
سیلاب - قفل خانه ما را کلید بود

روزی که خط بندگی از ما گرفت عشق

این لوح از نگارش هستی سفید بود

منعش مکن به پیری ز اخلاص کودکان

اینقوم را نجات بطفلی مرید بود

☆ ☆

خوشا شمعی که سوزش شعله باد تو می باشد

هجوم گریه اش تسبیح اوراد تو می باشد

بمزد یاد خود باغ بهشتی وعده فرمودی

مگر باغ بهشتی بهتر از یاد تو می باشد ؟

☆ ☆ ☆

شب از فغان همه خلق راز خواب بر آرم برای آنکه ترا هیچکس بخواب نه بیند

☆

در باغ جلو ده قد محشر خرام خویش کز پیچ و تاب حلقه کند سرو نام خویش

☆

آسوده جان شدم زدم واپسین نجات آخر کشیدم آن نفسی را که خواست دل

☆

ز گرمیهای یار خود من دل ریش میسوزم چو شمع انجمن از نور چشم خویش میسوزم

☆ ☆

ای زهد سالهاست که شرمنده توام گر عاشقی امان بدهد بنده توام

☆ ☆

در موج شعله خال لب یار را ببین این کافر مخلد در نار را ببین

یکشب سری بخانه ما بیکسان بکش گریان بروز ما ، در و دیوار را ببین

☆

شد باعث غفلت مرا آگاهی از آمرزشت

بر دست خواب راحتتم ، از سایه دیوار تو

حاشا که ترك عشق كنم از جفای تو
گر كشته‌ای مرا ، كه هلاكم برای تو



در كمین لشكری از گریه دلا داشته‌ای
خوش لوای دگر از آه بر افراشته‌ای !
لاله خاكستری از خاك برون می‌آید
بسكه در هر قدمی سوخته‌ای كاشته‌ای !



جان مست نشاطست كجائی می‌غم - های
آسوده دلی رفت ز حد ذوق الم - های
محنت طلبان های كجائید بیائید
افتاده متاع الم بر سر هم - های
سیراب شود كشت من از تابش برقی
از من بتغافل مگذر ابر كرم - های
خونابه دل اندك و خ-رج مژه بسیار
پر درد و سرم میدهد این باده كم - های
بار عجبی میکشم از زندگی خویش
باز آ كه ضرورست وجود تو و غم - های
از شرم در آینه بخود رام نبودی
هم بزم رقیبان شده‌ای های ستم-های
سال فوتش را در جائی ندیدم -

نجاتی شیرازی = متوفی ۰۰۰

صاحب «صبح گلشن» مینویسد: خامهٔ زبان و زبان خامه‌اش در جادو طرازیست و صاحب هفت اقلیم مینویسد - کم سخن و نیکو اطوار بوده - از اوست

رباعی:

تا کار دل شکسته سامان ندهم من درد ترا بهیچ درمان ندهم
القصه که تا از غم تو جان ندهم دامن ترا ز دست آسان ندهم
معلوم نشد در کدام قرن میزیسته و در چه سال وفات یافته است -

نجم الدین شیرازی = متوفی در حدود ۶۹۰

فقیه نجم الدین محمود بن امام صائن الدین طبیب شیرازی:
از شعراء و اطباء حاذق و از دانشمندان نامور قرن هفتم هجری است، مردی
خوش سیرت بوده و نسبت بمریضان بی بضاعت نهایت مساعدت را بجای می آورده
است و بهای داروی مورد نیاز آنها را میپرداخته، او را تألیفات در طب است
بشرح ذیل:

۱ - الحاء فی علم التداوی یا الحاوی فی الطب (۱) ۲ - اسرار النکاح

۳ - التشریح ۴ - الرسالة الثلجیه ۵ - الرشیدیة ۶ - الاغذیه و الاشربه

۷ - شرح الفصول لبقرطاس (۲)

سال فوتش بدست نیامد - صاحب فارسنامه ناصری در حدود ششصد و نود

(۱) نسخه‌ای از این کتاب در موزه بریتانیا در لندن، یک نسخه هم در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، و یکی در کتابخانه لیدن هلند و یکی در آلمان موجود است - حاشیه شدالازار - همچنین نسخه‌ای از آن که تاریخ کتابتش ۱۲۸۴ میباشند در کتابخانه مجلس ذیل شماره ۱۵۳۶ موجود است

(۲) شدالازار .

واند ضبط کرده است ولی در صحت آن تردید است و بیت ذیل از اوست :

تردد انفس المحب دلائل علی کنه ما اخفاه من الم الحب
اذا خطر ات الحب خامرن قلبه تنفس حتی ظل منصدع القلب

نجیب شیرازی = متوفی ...

نصر آبادی آورده است : از شیراز به اصفهان رفت و در خدمت آخوند ملا ابو الحسن مشغول شد ، اهل ذوق مراعاتش میکردند ، و باو در امر معاش مدد میرسایندند و مشیت زری بهم رسانید ، اما اجلش مهلت نداد و مانند زرش در دل خاک پنهان کرد ، و نقدینه اش نصیب دیگران شد
از او است :
با دوستیت دوستی غیر محال است
بیکس شود آن کس که ترا داشته باشد



در کنار لاله رخساران گلشن زاد و مرد
تا قیامت رشک بر احوال شبنم میبرم
زخم تیغت خط آزادیست در روز جزا
این شهادت نامه را با خود ز عالم میبرم
سال فوتش معلوم نشد .

نجیب الدین شیرازی = متوفی ...

شیخ نجیب الدین علی بن مرعش صوفی شیرازی
پدرش در سلك امناء و صلحاء بخارا انتظام داشت ، شبی در خواب حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام را دید که او را بیسری بشادت داد ، چون آن فرزند بوجود
آمد ، وی را علی نامید و ملقب به نجیب الدین کرد ، چون بسن رشد رسید هر چند
پدر برای او لباسهای فاخر ساختی و طعامهای لذیذ پختی بد آنها التفات ننمودی

و گفتی : من جامه زنان و نازکان نخواهم ، چون بزرگ شد وداعیه طلبوی قوت یافت بجانب حجاز روان گشت و بنا بر خوابی که دیده بود همینکه خدمت شیخ شهاب الدین رسید او را بشناخت و سالها در خدمتش بسر برد تا در آخر که بارشاد او بشیراز شد و بارشاد طالبان مشغول گشت .

روزی ویرا گفتند که سر توحید را بمثالی روشن کن ، گفت : « دو آئینه و سیبی » یکی از فضلاء حاضر بود اینمعنی بنظم درآورد :

شیخ کامل نجیب دین پیر کهن
گفتا که ز وحدت ارمثالی خواهی
این حرف نو آورد بصحرای سخن
سیبی و دو آئینه تصور میکن (۱)
سال فوتش بدست نیامد :

نجیب زاده شیرازی = متولد ۱۳۱۹ شمسی

آقای احمد نجیب زاده شیرازی

از شعراء جوان معاصر است ، در آبان ماه ۱۳۱۹ شمسی در شیراز متولد شده است و اکنون بیست و یک سال دارد و مشغول تحصیل است ، باوجود صغر سن شعر را بدنمیگوید و بنا بگفته خودش نمایشنامه هم مینویسد « سخنوری » هم میکند . خدایش حفظ کند که بتواند در آتیه بوطن و هموطنانش خدمت کند .

بیتی چند از يك تغزل او :

يك امشبى کنار دل اى دلربا بیا	سنگین دلی بس است - برای خدا بیا
بالله زفرط انده هجران دلم شکست	بهر خدا کنار دل اى دلربا بیا
تا ناگهان مقابل با خویش بینمت	پیغام هم نداده بباد صبا بیا
بنگر که آشنای تو بیگانه شد بخلق	رحمی نما و ای بت دیر آشنا بیا
در چنگ غم اسیرم و تا ای گل امید	از چنگ غم مرا بنمائی رها بیا

يك لحظه هم کنار من مبتلی بیا

بالله که مبتلای تو ام کم ستم نما



یعنی که بار بسته ز عشق و صفا بیا

لختی روان خسته ما را صفا ببخش

خاک سترم نداده بیاد فنا بیا

من سوختم چو عود و تو تا گرد باد هجر

تقدیم بنسل جوان ایران :

پیش آ بسوی وادی فردا

بازو بمن سپار و بپیش آ

فردای دلپذیر دلا را

فردای داربای - دلاویز

فردای همچو پرده رؤیا

فردای رنگ دامن مهتاب

فردای چون امید فریبا

فردای چون شکوفه خندان

فردا که شام نیست هویدا

فردا که مهر تا بدو رخشد

خورشید ناز با رخ رخشا

روزی که چون پگاه بتابد

خورشید عشق و زندگی ما

همراه آن نشان بدهد رخ



آقای احمد نجیب زاده

ای دخترک - برای من و تو است فردا بآن شکوه طرب را
فردا و آن سعادت جاوید (الخ) فردا و آن سپیده زیبا -

ندیم شیرازی = متوفی ...

میرزا اکبر شیرازی متخلص به « ندیم » فرزند میرزا محمد علی شیرازی
متخلص به « گلشن »

از شعراء قرن سیزدهم هجری است - و برادر حکیم قآآنی و پسر سوم
گلشن ، مردی دانشمند و شاعری شوخ طبع و لایابالی و متجاهر بنسق بود و بیشتر
اشعارش مطایبه و هزل است - و از میان رفته -

فسائی در فارسنامه ناصری پس از تمجید و تحسین او ابیات ذیل را بنامش
ضبط کرده است :

ساربانان بشتاب از چه بری محمل را ؟
می نبینی مگر این خسته پا در گل را ؟
کاروان بار سفر بست و از آن میترسم
که کنم گریه و سیلاب برد محمل را
ایکه گفתי ز رخس دیده بگیرم - گیرم
بر گرفتم ز رخس دیده - چه سازم دل را ؟
شیخ منعم نتواند کند از شیدائی

زانکه دیوانه چسان پند دهد عاقل را

نگذارم که کسی جز تو کند جا بدلم

زانکه بهر تو صفا داده‌ام این منزل را

خاطرت از قید غم آزاده کن وجه می‌خلّری آماده کن

ساغر بلّور پر از باده کن شیر غمان را همه قلاده کن

خویش رفیق بتکی ساده کن
 ماهرخ و سرو قد و گلعدار
 خیز و تماشا بلب جوی کن
 چشم سوی لاله خود روی کن
 روی از این سوی بدانسوی کن
 باده بخور - های کن و هوای کن
 ها - همه با آن بت دلجوی کن
 کآخر مستی به نبینی خمار
 سال فوتش را درجائی ندیدم -

نسیم شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا علیه محمد شیرازی متخلص به « نسیم » فرزند حاج محمد علی
 حكاك متخلص به « شمیم »
 فرصت در آثار عجم مینویسد : چون صاحب طبعش دیدم نسیمش تخلص دادم -
 از اوست :

دلَم از کوچه عشق تو بدر می نرود
 عمرها رفته و این راه بسر می نرود
 خود گرفتم نظر از روی تو بر تابم من
 چکنم روی تو از پیش نظر می نرود
 سال فوتش بدست نیامد - در سال ۱۳۱۳ زنده بوده -

نسیمی شیرازی = مقتول ۸۴۷

سید عمادالدین شیرازی متخلص به « نسیمی »
 از فضلاء و شعراء و عرفاء قرن نهم هجری است ، دست ارادت بسید شاه فضل
 متخلص به « نعیمی » داده بود ، معلوم نیست بکدام گناه بفتوای فقهاء در سال هشتصد
 و سی هفت در قصبه زرقان او را بدار آویخته کشتند !
 محمد مظفر حسین متخلص به « صبا » در تذکره روز روشن (مؤلفه ۱۲۹۵) مینویسد :
 نسیمی از سادات والا قدر شیراز ، صوفی مشرب مستغرق بحار توحید بود و کلمات

خلاف ظاهر از زبانش سرمیزد، بنا بر این بفتوای ملایان شیراز در سنهٔ سبع و ثلاثین و ثمان
مائه بردار کشیدند و مسلوخ نمودند!! میرفرخی گیلانی در بیت ذیل بر این معنی
اشارت کرده است و گوید:

نسیمی چون وزید از جانب دوست نسیمی را برون آورد از پوست (۱)
هدایت مینویسد: دیوانش دیده شد سه هزار بیت بود - از اوست:

کی تواند شدن از سر انا الحق واقف هر که اورا غم آنست که بردار کنند
درمندان ز تو هر لحظه دلی می طلبند تا بدرد غم عشق تو گرفتار کنند
☆ ☆

ای خسته‌ای که بیخبر از درد دوستی بیدرد! خود بگو که ترا چون دوا کنند؟
☆ ☆

حق بین نظری باید تا روی ترا بیند چشمی که بود خود بین کی نور خدا بیند
از مشرق دیدارش آنرا که بود دیده انوار تجلی را پیوسته چو ما بیند
ای چشم نسیمی را از روی تو بینائی آنوا که تو منظوری غیر از تو کرا بیند؟
☆ ☆

گر سعادت نظری بر من زار اندازد بر سرم سایهٔ سرو قد یار اندازد
من که باشم که شوم کشته تیغش مگراو از کرم سایه برین صید نزار اندازد
☆ ☆

من گنج لامکانم اندر مکان نگنجم بر ترز جسم و جانم در جسم و جان نگنجم

(۱) نگارنده گوید: بظن قوی این همان عمادالدین نسیمی شیرازی است که در بغداد

متولد شده و دست ارادت به فضل الله فرزند ابو محمد تبریزی یا استرآبادی مؤسس مذهب
«نقطوی» یا «حروفیان» داده است و بهمین علت او را کشته اند - فضل الله نیز بامر
امیرانشاه فرزند تیمور گورکانی در یکی از سالهای ۷۹۶ تا ۸۰۴ بقتل رسیده است -
چون در اینجا مجال بحث در این خصوص نیست خوانندگان را به «لفت نامه دهخدا» ذیل
کلمه «حروفیان» احاله میدهیم - در آنجا شرح مسبوطی راجع باین مذهب و پیروانش
نوشته شده .

وهم و خیال انسان روی روی من ندارد دروهم از آن نیایم- در عقل از این ننگنجم

☆ ☆

ماه نو چون دیدم ابروی توام آمد بباد
وصف باغ خلد می کردند بزم زهدان
چون نظر کردم گل روی توام آمد بباد
جنت آباد سر کوی توام آمد بباد
میزد انفاس نسیمی دم ز انفاس مسیح
گفته جان بخش دلجوی توام آمد بباد

☆ ☆

باطن صافی ندارد صوفی پشمینه پوش

دست زن در دامن دردی کشان جرعه نوش

چند میگوئی بیپوش از روی خوبان دیده را

هیچ شرم از روی خوبانت نمیاید؟ خموش

زاهدت نام است و داری در میان خرقه بت

رو بسوی خود کن ای گندم نمایی جو فروش

☆ ☆

بر گل از عنبر تر نقطه سودا زده ای
ترك چشم سیهت هر که ببیند داند
آتش اندر جگر لاله حمرا زده ای
که بسی راه دل عاشق سودا زده ای
پای بردیده ما گر چه نهادی بخیال
باشد از لعل لببت روح فزائی ظاهر
با خیر شو که قدم بر سردریا زده ای
طعنهای بر لب جان بخش مسیحازده ای

رباعیات :

در دائره وجود موجود علی است
گر خانه اعتقاد ویران نشدی
و ندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
من فاش بگفتمی که معبود علی است

☆ ☆

من مظهر نطق و نطق حق ذات منست
از صبح ازل هر آنچه تا شام ابد
و ندر دو جهان صدای اصوات منست
آید بوجود و هست ذرات منست

☆☆☆

خواهی که شوی کسی زهستی کم کن
ناخورده شراب وصل مستی کم کن

با زلف بتان دراز دستی کم کن بت را چه گنه تو بت برستی کم کن

گر کنی قبله جان روی نگاری باری وربری عمر بسر در غم یاری باری
زلف او محشر جانهاست دلا سعی بکن که در آن حلقه در آئی بشماری باری

نصر شیرازی = متولد ۱۲۹۴ شمسی

آقای محمد باقر شیرازی متخلص به «نصر»

از شعراء معاصر است، صاحب «شهر شیراز» مینویسد: از جوانان با ذوق
و قریحه شیراز است که شعر را روان میسراید و در اشعار «نصر» تخلص میکند
غزل ذیل از اوست:

چشم دلم ز دیدن روی تو روشنست
وز روی روشنست دل و جانم چو گلشنست
شبها اگر ماه نتابد مرا چه غم
ز آن روی ماه، محفل عشاق روشنست
آتش زدی بخرمن جانم ز عشق خویش
غافل که شعله خانه بر انداز خرمنست
با شعله نگاه بسازش چو موم نرم
بینی اگر دلی بمثل همچو آهنست
تنها نه من ز جان گذرم هر که دیده‌ام
از بهر دوستی تو با خویش دشمنست
ابراز راز دل نکند تا که زنده‌ام
بهر نگاه‌داری راز تو مخزنست
آیا شود شبی که ببینیم تا بصبح
لب بر لب تو، دست تو بر گردن منست

آلوده هوس نبود نصر دامنش
چون روی گل که شسته شود پا کدامست

نصر الله شیرازی = متوفی ۰۰۰

نصر الله بن عبد الحمید منشی شیرازی -

از نویسندگان و شعراء فاضل قرن ششم هجری است، صاحب هفت اقلیم مینویسد:
در سلك وزراء خسرو ملك بن بهرام شاه (۵۵۵ - ۵۸۲) انتظام داشته است و در
فصاحت صاحب (۱) و ابن العمید (۲) را در میدان بیان باز گذاشته بود، و در
فنون فضائل رایت افتخار بر اوج فلك اثیر بر افراشته، نظم و نشر تصرف قلم او
را گردن نهاده و دقائق و حقائق در پیش خاطر او ایستاده، ترجمه کلیله و دمنه
که ساخته اوست دستمایه جمله کتاب و اصحاب صنعت است، هیچکس انگشت
بر آن نهاده و آنرا قدح نکرده، و از منشآت پارسیان هیچ تالیف آن اقبال ندید
و آن قبول نیافت اما با اینهمه فضل وزیر کی ایام با او نساخت و حق فضل او را
نشاخت و بسعایت حاسدان و سعی ساعیان بخت از او برگشت و اختر اقبالش در
وبال افتاده از جور زمانه مقید و محبوس شد، و در حبس این رباعی گفته نزد
خسرو فرستاد

(۱) مراد ابو القاسم = اسمعیل بن عباد بن عباس بن عباد بن احمد بن ادریس دیلمی قزوینی
طالقانی یا استخری ملقب به کافی الکفاة و معروف به صاحب بن عباد و ابن عباد و وزیر فخرالدوله و
موید الدوله دیلمی متولد ۳۲۴ و متوفی ۳۸۵ یا ۳۸۷ است گروهی از مورخین او را
طالقانی و عده ای وی را از اهل استخر فارس دانسته اند ولی چون طالقانی بودن او
مشهور است و فارسی بودنش مشکوک لهذا ترجمه اش را در این کتاب نیاورده ایم -
(۲) مراد ابو الفضل محمد بن حسین عمید معروف به ابن العمید شاعر و منشی بزرگ
قرن چهارم هجری و وزیر رکن الدوله دیلمی است که در سال ۳۶۰ در بغداد
وفات یافته است

ایشاه مکن آنچه بپرسند از تو روزیکه بدانی که نترسند از تو
 خرسند نه‌ای بملک و دولت ز خدای من چون باشم ببند خرسند از تو
 آن شفاعت موثر نیفتاده او را حکم قتل کردند ، و در حینی که او را هلاک
 می‌ساختند این رباعی را انشاء کرد
 از مسند عز اگر چه ناگه رفتیم حمد الله که نیک آگه رفتیم
 رفتند و شدند و نیز آیند و شوند ما نیز تو کلت علی الله رفتیم
 این رباعی نیز از اوست :

طبعم که زلشکر هنر دارد خیل یاقوت بمن بخشد و بیجاده بکیل
 دُرسخنم که جان بدو دارد میل پرورده دریاست نه آورده سیل

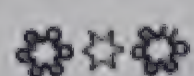
نصیر شیرازی = متوفی ...

مولی ابراهیم شیرازی متخلص به « نصیر » فرزند مولی کمال قاری -
 از شعراء قرن یازدهم هجریست -

نصر آبادی مینویسد : در خدمت نجفقلی خان پسر امامقلی خان بود ،
 قصائد بسیار دارد که همه در مدح ائمه اطهار است مدح کسی نمیکند - از اوست
 اگر خواهی که ازدل برفشانی گرد کلفت را

منّور ساز در فانوس جان شمع محبت را
 بچنگال هما نگذاشت مشّت استخوان من
 سگ کویش بجا آورد رسم آدمیت را
 بزیر تیغ بیدادش مده تغییر رنگ ایدل

مبادا بر سر رحم آوری آن بیمروت را



در مصاف عاشقی فرهاد مزدور نیست بیستون سنگ برافزاده زورمنست

تا گل زخمش نخندد بر رخ هر بلهوس
خاربستی کرده‌ام از بخیه بر بالای هم
سال فوتش بدست نیامد -

نصیر الاسلام دارابی = متولد ۱۲۷۹ مقبول ۱۳۳۱

مرحوم حاج شیخ زکریا انصاری نودایجان دارابی ملقب به «نصیر الاسلام»
و معروف به «شیخ بزرگ» فرزند حاج شیخ عبد الرحمن زاهد -
از فضلا و آزادیخواهان معاصر است - در سال هزار و دویست و هفتاد و
نه در نودایجان سرکوه (۱) از محال داراب متولد شد - و پس از تحصیل علوم
متداوله عصر خود بمأموریت از جانب مرحومان آخوند مولی محمد کاظم خراسانی
و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین طهرانی و حاج سید عبدالحسین لاری
(که همگی از مجتهدین حامی مشروطه و ماحی جور و استبداد بودند) در شهرستانهای
داراب و فسا و لارونی ریز علیه مستبدین قیام مسلحانه کرد و بنشر افکار آزادیخواهی
و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید و وقتی هم در رکاب مرحوم حاج سید عبدالحسین
لاری بشیر از رفت و در آنجا هم بمبارزه پرداخت و در این راه سعی وافیه بجای
آورد - و در نتیجه فداکاری وی مرحوم آخوند مولی محمد کاظم خراسانی از نجف اشرف
یک حلقه انگشتی فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را
در اجازه نامه « نصیر الاسلام » خواند -
اینست که نصیر الاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل

(۱) نودایجان: NUDAYJAN دهی است از دهستان کوهستان بخش داراب شهرستان
فسا، که در ۶۸ کیلو متری جنوب خاوری داراب واقع شده هواش کوهستانی و معتدل و
سکنه اش ۱۲۸۳ نفر شیعه دوازده امامی و زبانشان فارسی است - آبش از سرچشمه -
محصولش: بادام - انگور - گل سرخ و مویز است - شغل اهالیش: باغبانی - قالی بافی
است - دبستان دارد - راهش چهارپارو میباشد .

ستم پیشگان بی آرم و فرقه بهائی که در شهر نیریز جمعیت و نفوذی داشتند بیش از پیش کوشید، و آنها هم در پی انتهاز فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همینکه فرصت بدست آوردند دو نفر از تفنگچیان او را که یوسف و جعفر قلی نام داشتند بوسیله تطمیع و تحمیق وادار بقتل او کردند، و در ماه رجب سال هزار و سیصد و سی و یک پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه لای گردو (۱) که از دهستانهای خوش آب و هوای سر کوه دارابست، بوسیله شلیک سه تیر تفنگ شهیدش کردند، و در آنوقت پنجاه و دو سال داشت - ساعتی چند زنده بود و پس از املاء و انهاء وصیت و بردن نام قاتلان خود بر حمت ایزدی پیوست، جنازه اش را از لای گردو به نودایجان بردند و در مقبره مشایخ انصاری بخاکش سپردند و مزارش که دارای گنبدیست تا کنون باقی و مورد توجه اهالی محل میباشد رحمت حق بر روان او باد (۲)

نصیرالدوله شیرازی = متولد ۱۲۴۸ متوفی ۱۳۰۹ شمسی

مرحوم میرزا احمد خان بدر ملقب به نصیرالدوله فرزند میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله فرزند میرزا جعفر خان جبه دار باشی فرزند بدر خان از فضلاء و دانشمندان و رجال معاصر است، و پسر آصف الدوله است که ترجمه اش را در صفحه ۳۵ و ۳۶ جلد اول این کتاب آورده ایم - در سال هزار و دویست و چهل و هشت شمسی (مطابق ۱۲۸۷ قمری) در موقعیکه پدرش حکمران

(۱) لای گردو LAY-GERDU دهی است از دهستان کوهستان بخش داراب شهرستان فسا - که در ۸۴ کیلومتری خاور داراب در کوهستان واقع شده است هوایش معتدل - عدد سکنه اش هشتصد نفر - مذهب اهالی تشیع است و زبانشان فارسی - آبش از چشمه - محصولش : بادام - انجیر - مویز - گردو - گل سرخ شغل اهالی : باغداری - قالی بافی راعش چهارپارو و پایگاه ژاندارمری دارد .

(۲) نقل بمعنی از ترجمه ای که آقای شیخ یحیی انصاری دارابی متخلص به

«اشراق» نواده صاحب ترجمه برای نگارنده فرستاده است

گیلان بوده در شهر رشت متولد شده است ، و برای تحصیل بطهران رفته ، پس از آموختن مقدمات و ادبیات فارسی بتحصیل فقه و اصول و حکمت الهی مشغول شده نیز زبان فرانسه و علوم ریاضی و طبیعی را آموخته است -

این مرد دانشمند عشق و علاقه فراوان بکتاب داشت - در سال ۱۳۱۰ شمسی (پس از فوتش) بر حسب درخواست کوچکترین پسرش آقای غلامحسین بدر برای تعیین بهای کتابهایش بخانه آن مرحوم رفتم و دیدم که کتابخانه مفصل و کتابهای نفیسی دارد و تعیین ارزش کتابهای او پنج روز بطول انجامید -

بهر حال مترجم علاوه بر عشق وافر بکتاب و مطالعه دائمی اغلب اوقات خود را با اهل علم و دانش مانند مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حکیم اصفهانی و میرزا محمود خان مشاور المالک منجم و ریاضی دان مشهور بسر میبرد و با آنها بحث علمی و حکمی داشت -

در سال ۱۳۰۲ منشی حضور ناصرالدین شاه قاجار شد و تا ۱۳۱۲ (سال قتل ناصرالدین شاه) این شغل را داشت در ۱۳۱۴ وارد خدمت وزارت امور خارجه گشت و مدتی سمت عضو مشار آ نوزارت را بعهده داشت - در ۱۳۲۲ از طرف دولت بسمت وزیر مختاری بروکسل اعزام اروپا شد و سالی چند در کشور بلژیک بود در ۱۳۲۸ بایران برگشت و سمت مستشاری دیوای عالی تمیز و بعداً ریاست دیوان عالی و سپس کفالت وزارت عدلیه یافت - در ۱۳۳۴ نخست معاون و بعد کفیل وزارت امور خارجه شد - و از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۹ شمسی (قرب دو سال) وزارت معارف و اوقاف را بعهده داشت ، و در این مدت کم خدمات گرانبھائی بمعارف ایران کرد و اولین وزیری بود که مدارس دولتی مجانی در طهران و سایر نقاط ایران تاسیس کرد -

در ۱۳۰۲ شمسی والی ایالت آذربایجان شد ولی قبول نکرد و بدانجا نرفت در خرداد ۱۳۰۵ شمسی در کابینه مرحوم میرزا حسن خان مستوفی المالک مجدداً وزیر معارف شد - در دوره ششم تقنینیه مجلس شورای ملی از طرف اهالی

سیرجان بنمایندگی مجلس برگزیده شد و بمجلس رفت - و تا آخر دوره مزبور در مجلس بود -

خدماتش بفرهنگ ایران : تاسیس چهل باب مدرسه ابتدائی مجانی در طهران و دویست باب در شهرستانها - تشکیل دارالمعلمین و دارالمعلمات ، تاسیس شش باب دبیرستان و مدرسه مهندسی و کلاس اکابر شبانه در طهران - تقدیم لائحہ قانون تعلیمات عمومی مجانی بمجلس شورای ملی - و شرکت در کمیسیون معارف و نشر کتب مفیده کلاسیک -

وی دارای نشانهای علمی و دولتی زیادی بود که شرح آنها در اینجا لزوم ندارد -

تالیفاتش : ۱ - رساله در خواص اعداد ۲ - رساله در هندسه ۳ - تاریخ نادر شاه افشار ۴ - تاریخ ارتباط دولت ایران با انگلیس تا ۱۳۰۰ قمری (این کتاب نا تمام مانده ، و قسمتی از آنرا آقای سید جلال الدین طهرانی تهیه و جمع آوری کرده است) ۵ - شرح حال حسین بن منصور حلاج - ۶ - کتاب زمین (معرفة الارض)

در شب چهارم بهمن ماه هزار و سیصد و نه بعارضه سگته دارفانی را بدرود گفت ، و از او پنج پسر باقی ماند که اغلب در خدمت دولت هستند و نام آنها بترتیب سن ازاینقرار است ، مرحوم عبدالوهاب بدر - آقای محمود بدر - آقای محمد بدر - آقای دکتر ابوالقاسم بدر - آقای غلام حسین بدر - از اینجمله - آقای محمود بدر بمقام وزارت رسیده و چندی وزیر دارائی بوده است - (۱)

نصیرالدین استخری = متوفی ۶۸۰ یا ۶۹۲

قاضی نصیرالدین استخری فرزند قاضی امام بدرالدین عمر بن فخر - الدین علی -

از دانشمندان قرن هفتم هجری است ، صاحب هفت اقلیم مینویسد نسبش
 بده واسطه بحجة الاسلام ابی حامد غزالی می پیوندد - او را تألیفات زیادی است
 که اسامی بعضی از آن را ذیلاً مینگاریم :

- ۱ - تفسیر قرآن مجید ۲ - شرح تنبیه ۳ - شرح بحث ۴ - شرح محصول
- ۵ - شرح مصابیح ۶ - طالع ۷ - مطالع ۸ - مصباح (این سه جلد در کلام
 و اصول فقه است) ۹ - غایة القصوی ۱۰ منهاج و غیر اینها -
- در سال ششصد و هشتاد یا ششصد و نود دو وفات یافت -

نصیرالدین جهرمی = متوفی ۱۱۹۱

میرزا محمد نصیرالدین جهرمی فرزند میرزا عبدالله طبیب

از حکماء و اطباء و شعراء و ادباء قرن دوازدهم هجری و جـداءلای
 نصیرالدین فرصه الدوله بوده است -
 پدرش از اهل جهرم بوده - و مادرش چنانکه آذر (که معاصر و دوست او
 بوده است) در آتشکده مینویسد از احفاد میرزا سید علی حسینی خفّاف اصفهانی
 بوده - خودش در جهرم متولد شده و در جهرم و شیراز و اصفهان تحصیل علم و
 کمال کرده است -

در تمام علوم عقلی و نقلی مخصوصاً در حکمت الهی و طبیعی و ریاضیات
 و طب استاد عصر خود بوده است - در سرودن اشعار فارسی و تازی نیز ید طولی داشته
 مثنوی بهاریه او که بنام « پیر و جوان » شهرت دارد بسیار نغز و پر مغز است ،
 بویژه اگر با آواز دشتی خوانده شود دل از دست پیر و جوان بر باید و شیخ و برنا
 را بعالم دیگر برد و حزنی دلنشین بر خواننده و شنونده مستولی سازد - من بنده
 نگارنده را باین بهاریه چندان علاقه بود که در جوانی تمام آنرا حفظ کرده و
 از بر میخواندم و خوش آوازان شیراز را بخواندش تشویق میکردم ، هم اکنونهم

که بعلت کهولت وضعف حافظه که عارض شده بازنیمی از آنرا بخاطر دارم -
فرصت در مقدمه بهاریه جدش از قول حکیم عبدالرزاق دمبلی در ترجمه
میرزا نصیر مینویسد :-

« میرزا نصیر الدین محمد که در حقیقت خواجه نصیر الدین ثانی بود و اساس
حکمت را بانی و در اقسام حکمت ریاضی و هیئات و هندسه و طب جسمانی
و روحانی از الهی و مشاء و اشراق طاق و مانند هلال مشار الیه سیاه اهل آفاق ،
هو عالم عارف فیلسوف حاذق سید اید صدیق شفیق موفق المشتهر فی الشرق والغرب
یضرب الیه اکباد الابل و له افاده وافاضة فی تقریر العلوم و کشف الغموض و
تصحیح الکوم کفیض السحاب الهائل و انقاس المسیح البازل »
داور زند (مقصود کریمخان زند است) بواسطه کمال مهارت اودر علم طب
که جزوی از کلیه علوم و نهری از بحر و عیضی از فیض معلوم و مفهومش بود ،
او را از دارالسلطنه اصفهان چون دُر از صدف و لعل از کان و گل از بوستان
جدا کرده بشیر از جنت طراز آورد - مطمح نظر اصابت اثر ارسطوی ثانی پایه
بلند وزارت بود ، نه ایستادن در جرگه اطباء و ملاحظه نبض و قاروره مرضی ، و
استنباط برودت و حرارت از غلبه بلغم و صفرا ، بدینوسیله همواره در مخزن سینه
محزون بجواهر زواهر علوم مکنون و مخزون نظر نمودی و بانواع کمالات خود
متفطن شده متالم بودی ، ذیل افتخار بطیلسان مشتری و عطارد سودی و بعلت بی
تمیزی سلطان عصر و عدم مساعدت دهر و نرسیدن ابنای زمان بدقائق کمالات نفسانی
او چنانکه دانی معانی تلطف و تاسف و حرمان از اوطان و اخوان و نارسائی بخت
بیسامان را غالباً در لغت عربی و فارسی بطرزی بدیع در لطافت و روایی شعری
چون آب زندگانی بیان فرمودی ، و حق با او بودی -

بالجمله مولد آنجناب جهرم فارس بوده در اول شباب باصفهان شتافته و اقامت
نموده ، و مدت ها تحصیل فرموده لهذا معروف باصفهانی گردیده -

محمود میرزادر سفینه محمود مینویسد: در حکمت الهی از اکثر حکمای

عصر بهتر بوده و در مراتب طب که دون مرتبه اوست دم مسیحائی داشته ، و خط شکسته را خوب مینوشته همچنین تعلیق را -

در شیراز بعهد کریمخان زند عمری بمفت باطل کرد ، روزی کریمخان بمرضی مبتلی بود و آن ارسطو نظیر را خوانده از مرض خود بیان نمود ، معالج فرمود خیار بر زمین انداز تا نگرم ، آن هیچمدان گفت : کف دست خود را باز کن تا در آن افکنم ، همان روز از آمد و شد استعفا فرموده و ترك او را کرد تالیفاتش : ۱ - اساس الصحه (بعربی در طب) ۲ - جام گیتی نما (در حکمت الهی بفارسی) ۳ - حل التقویم (در نجوم بفارسی) ۴ - رساله در کلمات مشکله شیخ الرئيس ابو علی سینا ۵ - شفاء الاسقام (در طب) ۶ - مرآة الحقیقه - (در حکمت الهی بعربی) ۷ - دیوان اشعار عربی و فارسی

اینك قسمتي از بهاریه او : جواب دادن جوان پیر را :

بر آورد آنجوان با خاطر تنگ	خروش دلخراش از سینه چون چنگ
بگفت ایمرشد دانای اسرار	بهر گوشي نوائی شد سزاوار
بر بلبل ز گل افسانه نیکوست	حدیث شمع با پروانه نیکوست
بیاران قصه یاران خوش آید	بمستان نقل میخواران خوش آید
کسی کاندر سرش سودای لیلیست	ز سلمی یا سعادت کی تسلیست
بشیرین هر که را پیوند جانست	وصال شکرش بر دل گرانست
نداند گلشنی جز سینه ریش	نجوید نو گلی جز گلبن خویش
بمن غم مهربان یارست بگذار	مرا با غم سر و کارست بگذار
بگلشن خاطری رغبت نماید	که از سیر گل و سروش خوش آید
بمحفل خوشدلی آرام گیرد	که شاد از دست ساقی جام گیرد
فسون با من کم از میخانه میگو	اگر میگوئی از ویرانه میگو !
اگر چه گفته یونا نیانست	که می جان پرور روحانیانست
نشاط آموز دلهای نرندست	پسند طبع هر مشکل پسندست

دماغ عارفان ز آن عنبر ین بوست
 از او کوی مغان عنبر فشانست
 حکیمان جمله کز دانشورانند
 خلل در کار عقل از باده نقلست
 چنان آئینه جان میزداید
 غم دیرینه گر در سینه داری
 که جام باده کز جم یادگارست
 دو چیز آرد پس از پیری جوانی
 دو چیز انده برد از خاطر تنگ
 ولی گر نغمه نی در بهارست
 اگر جانان نباشد جان نباشد
 مبادا عیش بی یاران جانی
 جفاکش - چون وفا کیشان نباشند
 چو خالی گشت بزم از میگساران
 ز صافی مشربان کس نیست باقی
 کنون تار طرب بگسسته بهتر
 بهاران گو پس از یاران نیاید
 بهاران ابر گرد از گل نشوید
 چو آیم سوی باغ از منزل تنگ؟
 نه خندان غنچه نه سرو از غم آزاد
 فلک راجور بی اندازه گشته است
 هزار امروز هم آواز زاغست
 بنالد سر و از پثر مرد گیها
 مبارك فال مرغان جغد شومست

صفای صوفیان از صافی اوست
 وز او روی بتان رشک چنانست
 علاج جهل را جز می ندانند
 که می هر قطره اش دریای عقلست
 که در وی عکس جانان مینداید
 چه غم گر باده دیرینه داری
 مزاج اهل غم را سازگارست
 رخ گلرنگ و راح ارغوانی
 نی خوش نغمه و مرغ خوش آهنگ
 نباشد خوش چو دور از روی یارست
 چسود از جان اگر جانان نباشد؟
 که بی یاران غم آرد شادمانی
 پریشان باش - اگر ایشان نباشند
 حریفان جملگی رفتند و یاران
 نه مینا ماند و نه صهبا نه ساقی
 نی مطرب چو دل بشکسته بهتر
 سحر گل نشکفتد باران نیاید
 غزل در عشق گل بلبل نگوید
 چه بینم کز غم آساید دل تنگ؟
 نه گل خرم نه بلبل خاطرش شاد
 جهان رارسم و آئین تازه گشته است
 گل از بیرونقیها خار باغست
 بنالد قمری از افسرد گیها
 همایون پر هما هم بال بومست

بمهرش دعوی صاحب ضیائیست
صفا خارا بگوهر میفروشد
بهایش قیمت مشتی خرف نیست!
فروزان شمع دانش بیفروغست
زیاری نام وز یاران نشان نیست
بغم ماندیم ما و کاروان رفت!

کنون در هیچ سو بانگ جرس نیست
در این وادی کسی فریاد رس نیست!

بیتی چند از قصیده عربی او:

علاج مریض العشق لیس التدّوِیا
و وعد احبّبا العراق شفاءِیا
اذا جاوزت فی السیر تلك النّواحیا
علی بریّاهم عن الهمّ بالیا
فبلّغ الیهم ثم بلّغ سلامیا
یکون عن الاحباب و الاهل نائیا

الا یاطیب النّاس دعی و دائیا
نسیم نواحی اصفهان دوائیا
ایا حارسی شیر از خلّوا عن الصّبا
لعل الصّبا تجلّوا ذا ما تنسمت
برید الحمی ان کنت تاتی دیارهم
سلام اشتیاق من اسیر مهاجر

رباعیات:

با من که رخم شکسته رنگ آمده است

هفت اختر و شش جهت بجنگ آمده است

بر مرغ دلم کز آشیان دگر است

این نه قفس فراخ تنگ آمده است

☆☆

گل آید و در چمن قراری گیرد
در پای گلی دست نگاری گیرد

وقتست دی از میان کناری گیرد
خوشوقت قدح کشی که مستانه بباغ

☆

اشک سرخم بچهره زرد نگر

ایدوست بدست دشمنم فردنگر

حالم تبه از طالع نامرد نگر روزم سیه از اختر شبگرد نگر

☆ ☆

برداشته شد نقاب از دختر رز در پرده شد آفتاب از دختر رز
شهریست پر انقلاب از دختر رز زیبا پسران خراب از دختر رز

☆ ☆

آینه دوست روی نیکوست بین
عکسی که درین آینه ز آن روست بین
چشمی بگشا عکس که و آینه کیست

عکس اوست ، بین آینه هم اوست بین

☆ ☆

آن ماه که مه حجاب میدارد از او وز شرم برخ نقاب میدارد از او
ساقیست بیزم امشب وهیناش بکف ابریست که آفتاب میبارد از او

☆ ☆

آمد سیه بهار وشد لشکردی برشاخ نگر شکوفه چون افسر کی
ز آن پیش که خیلادی رسد بازپی در پای گل از دست مده ساغر می

در هزار و صد و نود و یک وفات یافت -

نصیرالدین شیرازی = متوفی ۱۰۲۳

میرزا نصیرالدین حسین بن میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی -

از فضلاء و مجتهدین قرن یازدهم هجری است -

میرزا سید علی خان کبیر در کتاب « سلوة الغریب » مینویسد : امیرحسین

نصیرالدین مجتهد و فاضل و در ادبیات عرب متبحر بود ، و از طرف ما در نسبش

بشاه اسمعیل صفوی میرسد ، باین معنی که مادرش دختر ابراهیم میرزا نواده شاه

اسمعیل بوده است -

از شیراز بمکه معظمه رفت و در آنجا متوطن شد ، و در سال هزار و بیست و

سه در طائف فوت شد و جنازه اش را بمکه بردند -

نصیرالدین شیرازی = متوفی ...

مولانا نصیرالدین طبیب شیرازی معروف بحکیم -

از اطباء مشهور و حاذق قرن نهم هجری است ، بهندوستان رفت و در دربار
علاءالدین حسن بهمنی راه یافت و درد کن سکونت اختیار کرد و در شهر « گبر گه »
بکار طبابت و تدریس علم طب مشغول شد - (۱)
سال فوتش معلوم نشد -

نصیری شیرازی = متوفی ...

صاحب تذکره « صبح گلشن » آورده است که « از قدماء شعراست و مسلم
الثبوت فصحا و بلغا قاضی محمد صادق خان اختر نوشته که تذکره نویسان ذکرش
ننوشته ، مگر دیوانش از نظر من گذشته » - از اوست :
ایقوم جفا جو که وفا را شناسید ویران شده گنج بقا را شناسید
هجران نکشیدید غم هجر چه دانید ؟ تا درد نبینید ، دوا را شناسید
ای اهل عبادت همه در عشق بکوشید کز سبحه و تسبیح خدا را شناسید

☆ ☆

چون زارخواهی کشتنم از کوی خود دورم مران

من بلبل بیطاقتم بیرون ز گلزارم مکش

❀

اگر دور از رخت نا که کشد خاطر بگلزارم

خیالت را بفرما تا کشد درپای گلزارم

مرا تشویش جان بهر تماشای تو میباشد

و گرنه با چنین عمری چه جای زیستن دارم

نصیری بیش از این طاقت نمیآورد جدائی را
بدشنامی عزیزم دار چون کردهای خوادم

سال فوتش معلوم نشد -

نظام شیرازی = متوفی ۱۰۳۹

میرزا نظام الدین دستغیب شیرازی متخلص به «نظام» و ملقب به «نظام الملک» -
از شعراء خوش قریحه و بلند همت قرن یازدهم هجری است ، صاحب تذکره
خیرالبیان در ترجمه اش مینویسد : « میر نظام الملک از اجلّه سادات دستغیب شیرازی
است ، باوجود صغر سن بزیور کمال و حلیه فضل آراسته ، و از علم حکمت بهره کلی
یافته ، میل تمام بسخنوری دارد و الحق شعرش کمال رتبه دارد ، درحین رفتن بمکه
معظمه راقم را باجناب موم الیه ملاقات و مقالات دست داده ، از صحبت فیاض آن
سلاله از نقباء عظام محظوظ گردید - بیت چندی از واردات طبع شریف جهت فقیر
در رشته تسوید کشید » -

شاعر و ادیب معاصر آقای گلچین معانی راجع بصاحب ترجمه در شماره
۱۸۵۷ مورخ بیست و یکم تیرماه ۱۳۳۵ شمسی روزنامه «پارس» شرحی مفید و مشبع
نگاشته است آنرا عینا در اینجا میآوریم :

مینویسد : در سال گذشته نسخه پاکیزه ای از دیوان نظام دستغیب شیرازی
بدستم افتاد ، و درضمن مطالعه مقداری از آثار آن شاعر پرشور شیرین کار را با
کسب اجازه از صاحب کتاب انتخاب کردم ، و بهتر دیدم که نتیجه این صرف وقت
را بهمشهریان عزیزش تقدیم بدارم -

ترجمه احوال این شاعر بنقل از سه تذکره معتبر و مشهور بشرح ذیل :

۱ - تذکره « عرفات العاشقین » تألیف تقی الدین اوحدی بلیانی اصفهانی :

میرزا نظام دستغیب شیرازی از تازه بعصره آمدگان میدان سخن است ، بنده او را
ندیده ام ، بعد از عبور بهند شنیدم که ترقی نموده و قدم در دایره اهل کمال گذاشته

الحق اشعار خوب از او سرمیزند ، بغایت عالی فطرت است -

۲- تذکره میرزا طاهر نصرآبادی اصفهانی : میرزا نظام از سادات دستغیب شیرازست ، شهرت ایشان به دستغیب سببش آنستکه شخصی از عناد شجره نامه از ایشان طلبید ، پس از غیب دستی پیدا شده شجره نامه ایشان را آورد - مجملاً میرزا نظام در کمال علو فطرت بوده و نهایت ملایمت داشته است ، دیوان مشارالیه قریب سه هزار بیت بنظر رسید سخنش خالی از نمکی نیست - در اوائل سن که سی سال داشته در سنه هزار و سی و نه فوت شده ، و در جوار مزار حافظیه مدفون است مشهور است که نعش او را بحافظیه بردند ، متولی مانع شد ، قرار باین میدهند که از دیوان حافظ تفأل کنند ، اینغزل آمد :

رواق منظر چشم من آشیانه تست

کرم نماو فرود آ که خانه خانه تست

این بیت خواجه ، در باب دفن اهلی شیرازی هم شهرت دارد -

۳- تذکره علیقلی خان واله داغستانی اصفهانی : میرزا نظام دستغیب شیرازی ، در عهد شاه عباس اول بوده ، از سخنوران مشهور است دیوانش بسه هزار بیت میرسد ، در سنه یک هزار و سی و نه وفات یافته ، در پهلوی خواجه حافظ شیرازی قدس سره مدفون شد -

میرزا نظام چنانکه از مقاطع غزلهای وی برمیآید در شاعری - غروری داشته

و این سه بیت خود اندکی از بسیارست :

لاف شعر آنکس تواند زد که مانند نظام

گرد لفظ کس نگشت و معنی کس بر نداشت



نظام اینجا ندارد گوهر شعرم بهای خود

مگر از بی تمیزان دیار خود جدا افتم !

غیر خجالت نبرد هیچ ، بعهد تو نظام

هر که از جای دگر ، شعر بایران آرد

آقای گلچین معانی پاره‌ای از اشعار او را از تذکره نصر آبادی و تذکره‌های دیگر

نقل کرده است که ما ابیات مزبور را با نضمام سایر ابیاتش که در تذکره خیرالبیان

و جنگ خطی محمد رضا فیروز آبادی (تاریخ کتابت ۱۰۶۴) دیده‌ایم از روی ترتیب

حروف تهجی ابتهی می‌آوریم :

از اوست :

ذوق مصیبتی کو ، تا سرکنم فغان را

ویران کنم بآهی بنیاد آسمان را (۱)

از بس مرا تعلق با خاک این چمن بود

صد جا نهادم از ذوق بنیاد آشیان را

☆

پر مکش در کار غیر آن غمزه خونریز را

کی کشد هر گز کسی بر سنگ ، تیغ تیز را

گر فلک بامن هم آغوشش نماید دور نیست

باغبان بر چوب بنده گلبن نوخیز را

چشم چون پر عشوه کرد ، اول بسوی خویش دید

پاره‌ای خود خورد ساقی باده لبریز را

☆

بی بوی گلی نیست صبا ، لیک چه حاصل

کز طالع بد ، رخنه ندارد قفس ما

۱ - در « خیرالبیان » چنین است ، اما در جنگ فیروز آبادی باین شکل آمده

ویران کتم بناله بنیاد آسمان را

ذوق محبتی کوتا سر کنم فغان را

روزگار سفله عاجز بود ، در آزار من

شاد شد ، چون دید در دستت گریبان مرا



خط بر آورد ز خال لب جانانه ما

مگر این طور فلک سبز کند دانه ما

تیره بختیم بنوعی که حریفان در روز

شمع همراه خود آرند بکاشانه ما

رخ برافروخته باز آی که بیروی تو می

اشک حسرت شده در دیده پیمانه ما



دگر خوش کرده چون تنگی دلم کنج دهانی را

چو مژگان در نظر جا داده ام موی میانی را

برشکی قاصد آرد نامه یار از بغل بیرون

که پنداری کشد از پهلوی خود استخوانی را



نسیم از سر زلف تو تاب بیرون کرد بدو روی توهم زلف میشود بیتاب



دل دوش خبر ز چشم مست تو گرفت

جان نشاء ز لعل می پرست تو گرفت

میخواستی از لطف بریزی خونم

آزرده ام از حنا ، که دست تو گرفت



ما اسیران بلا را شادمانی مشکل است

عیش ما کوتاه چون پرواز مرغ بسم است

بر دل ما لاله گویا در غمش دستی نهاد
 کانچه او را بر کف دستت مارا بر دلت
 ☆

دل که افسرده شد از سینه برون باید کرد
 مرده هر چند عزیز است نگه نتوان داشت
 ☆

نیست اهل درد را ربطی بهم تا رفته‌ام
 همچو آن فردی که از جزو کتاب افتاده است
 ☆ ☆

گلرخ من ز چمن چون پی رفتن برخاست
 سرو آهی شد و از سینه گلشن برخاست
 ☆

چرا مرهم نهم بر روی داغی
 که در روزم گل و در شب چراغست
 ☆ ☆

شب بیرخ تو ناله‌ام از آسمان گذشت
 عمرم چو نی همیشه بآه و فغان گذشت
 شادم که غیر جای پهلوی من نداشت
 امشب که تیر غمزه اش از استخوان گذشت
 ☆ ☆

من وجدائی وزین پس خیال او کردن
 از آنوصال چه خیزد، که تاب دیدن نیست
 ☆ ☆

شمع دوشینه اشارت بر رخس کرد ز دور
 غیرت عشق همان لحظه سرانگشتش سوخت
 ☆ ☆

هم سیه پوشید بی او، هم بخاک ره نشست
 ماتم آتش، کسی بهتر ز خاکستر نداشت

بسکه شوق او صبا را گرم رفتن کرده بود

از چمن چون سویش آمد، برگ سبزی بر نداشت

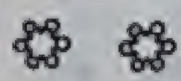
لاف شعر آنکس تواند زد که مانند نظام

گرد لفظ کس نگشت و معنی کس بر نداشت



در کوی او که جای نگه نیست از هجوم

هر کس چو آفتاب، سحر رفت، جا گرفت



هر گز شب فراق نباشد چنین دراز

گویا بجای اختر من، آفتاب سوخت



قطعه ذیل را بمیرزا ابوالحسن گفته است :

گر از کتاب، دعوی دانش کنی بسی

صندوق را رسد که زند تخته بر سرت

دود چراغ خوردن، اگر دانش آورد

باید چرا غدان، بنشیند برابرت



هزار جلوه کند بیش وقد یار بکیست

الف بشکل هزارست و در شمار یکیست



درین دم تیغ عاشق آبدار ست

چو آن گلها که بر روی مزارست

بنال ایدل که چشمم اشکبارست

بود در سینه دل مردگان داغ



هر چه باما دردش باشد- نصیبش آنشود

من نمیگویم نصیب مدعی هجران شود

در عهد تو کس غیر دل تنگ ندارد
 جز ساغر می چهره کس رنگ ندارد
 نه عکس تو در دیده و نه در جگر خون
 معذورم اگر گریه من رنگ ندارد
 دلتنگی عالم فلک آرد بدل ما
 از همت ما غنچه دل تنگ ندارد
 ☆

بیار رشته‌ای از حال دل رقم نشود
 که سوز حرف نخست آفت قلم نشود
 نرفت تیرگی از بخت ما بصدخورشید
 کبودی لب ساغر، زباده کم نشود
 ☆

اگر چه پرده برخسار از حجاب رساند
 نگاه لذت خود یافت، تا نقاب رساند
 بآن رسید که خاک از میان کناره کند
 ز بسکه چشم ترم آب بآب رساند
 ☆

هیچکس با تو و با ذات تو بیگانه نبود
 در هر کس که زدم، غیر درین خانه نبود
 یاد زلفت همه شب گرد دلم میگردید
 غیر زنجیر کسی واقف دیوانه نبود
 ☆

شب که دل در سینه‌ام از شوق آتشبار بود
 سینه‌ام از گرمی دل بستر بیمار بود
 گر نشاندی روبروی غیر در بزم چه پاک
 دائم از جور تو ما را روی بر دیوار بود

چون غارتگر دلها ز شادی رو بگلشن کرد

صبا اول دوید و بلبلان را منع شیون کرد

☆ ☆

دیده را تر کنم از اشک چو رفتی ز برم

در قفای سفری ، آب بآینه زنند

☆ ☆

دلم اشک وفا در بزم آن بیگانه میریزد

چو صیادی که پیش صید وحشی دانه میریزد

☆ ☆

گداختم چو برویش عرق روان دیدم که آفتاب چرا جلوه گاه شبنم شد ؟

☆ ☆

صبح چون باد صبا دفتر گل وا میکرد

بلبل از دور ، بهر صفحه تماشا میکرد

❁

نی همین از ناز بر ویرانه ما نگذرد

هر کجا روزی مرا دیده است ، آنجا نگذرد !

گر نمیخواهی که از دست فراق جان دهم

با خیال خود بگو ، تا در دل ما نگذرد

* *

از کوی تو روزی که رهم در چمن افتد

گل سجده کنان آید و در پای من افتد

بی جنبش بادی رود از رشک به بیرون

خاکستر پروانه چو در انجمن افتد

❁ ❁

بی روی اونگاه سراپمه گشته است همچون کسی که راه بجائی نمیبرد

غیر گر مانع وصل تو بود نیست عجب بیشتر باعث کم چیدن گل خار شود

☆ ☆

چو زاهدان که باده ز مردم نهان خورند

چشمان نیم مست تو خونم چنان خورند

☆ ☆

شعله حسن تو آنروز که در جان افتاد

دست را الفت دیگر بگریبان افتاد

از گریبان خجلم ، بسکه دریدم از شوق

بعد ازین کار میان من و دامان افتاد

بر گرفتاری پروانه مگر میخندید

بلبل آنروز که راهش بگلستان افتاد

❁ ❁

دلم را عشق گرداند بگرد چشم پر کارش

چو آن مرغی که گرداند کسی بر گرد بیمارش

☆ ☆

تا کی ز خمار می سر افکنده شویم کومی ؟ که چو آفتاب تابنده شویم

پیمانه هر که پر شود میمیرد پیمانه ما چو پر شود ، زنده شویم

❁ ❁

راضی شدم بقیه و ره صد هوس زدم

آتش بهر چه بود بغیر از قفس زدم

جز دامن تو بهر تمنای قتل خویش

باور مکن که دست بدامان کس زدم

دادار بر سرم بدم واپسین رسید

آخر بر غبت دل خود بکنفس زدم

جان با نفس ز سینه بر آمد چو یار رفت
شرمنده ام که بیرخ او یکنفس زدم

☆

مرا بیخانمان گویند بیدردان ، نمیدانند
که در هر کوچه از سنگ طفلان خانه ای دارم!

☆ ☆

نیست آزرده دلی چند ، که مانند حباب
گاهگاهی گرهی از دل هم بگشائیم

❀

چرا خورم غم فرزند ، چون بهمت اشک
نشسته اند جگر گوشگان بدامانم

☆ ☆

چون خانه ویران شده در رهگذر سیل
تا طالع ما رفته ، که آباد نگردیم !

☆

بدین شادم که عاشق شد ستمگاری که من دارم
که معلومش شود در عشق، آزاری که من دارم

نباشد بی تبسم یکنفس ، لعل گهر بارش
ندارد غنچه نشکفته ، گلزاری که من دارم

☆

من آن مرغم که باشد آشیانم سایه برگ
تواند جنبش بادی مرا بیخانمان کردن

❀

چو عندلیب بر آنم که خوش کنم چمنی
بناله هر طرفی گرم سازم انجمنی

بیزم ملتفت حرف کس نشد که مباد

در آنمیان ز من نیز بشنود سخنی

مگر بهمرهی دیگری بیدام افتم

و گر نه کس نکند قصد صید چو منی

مرا که بیرخ یوسف دمی قرار نبود

چگونه شاد کنم دل بیوی پیرهنی

رباعیات

هر چند حسد برند ، از من بجلند

آنانکه ز رشك شعر من تنگ دلند

و آنها چو برادران یوسف خجلند

فرداست که تخت مصر معنی زمینست



هجوش نکنم که نیک اندیشه بود

آن میر که خبث هر دمش پیشه بود

مانده عقربی که در شیشه بود

پیداست ز چشم سبز او عکس سبیل



ابلیس ز طبع تو کند کسب گناه

ای کرده ز خبث نامه خویش تباه

چشم تو سفید باد و روی تو سیاه

چون با همه کس میل دورنگی داری



پر شد ز دعای صحتش مسجد و دیر

آنشوخ که گردیده تبش مانع سیر

روز از دل من گذشت، و شب از دل غیر

شب لرزد و روز گرم گردد، گویا



چنانکه گفته شد در سال هزاروسی و نه در شیراز وفات یافت و در جوارمزار

خافظ مدفون شد -

نظام الدین شیرازی - متوفی ۰۰۰

نظام الدین هیبة الله شیرازی ملقب به « قوام الملک »

صاحب هفت اقلیم مینویسد : وزیر سلطان رضی ابراهیم بوده است ، گاهگاه

شعر میگفته - دو بیت ذیل را به هنگام وداع جهان سروده است :

دریغا گوهر فظلم که در ضد و بال آمد

بچشم حاسدان فظلم همه سنگ و سفال آمد

چو کلام اندر بنان من بدیدی خاطر نحوی

مراتب را خبر دادی که هان عزوجل آمد

سال فوتش بدست نیامد

نظام الدین شیرازی = متوفی ۷۱۸

حاج نظام الدین شیرازی

از فضلاء قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است ، بهندوستان رفت و

تابع طریقه شیخ نظام الدین محمد بدایونی شد و مدتی در ملازمت او بود بفضل و صلاح

و وجد و حالت شهرت داشت سفری بمکه معظمه رفت و بهند بر گشت ، عاقبت در

سال هفتصد و هجده در شهر دهلی وفات یافت (۱)

نظیر شیرازی = متوفی ۰۰۰

امان الله رنگنه شیرازی متخلص به « نظیر »

از شعرائیست که نامش در صبح گلشن آمده از اوست :

کز چمن رائحه مشک ختن میآید

که هنوز از لب تو بوی لبن میآید

مگر آنسر و چمان سوی چمن میآید

شوخ عاشق کش من اینهمه بیباک مباش

سال فوتش معلوم نشد -

نعمت فسائی متولد ۱۲۷۱ زنده در ۱۳۳۶

مرحوم میرزا محمود خان فسائی متخلص به «نعمت» فرزند میرزا زین العابدین فرزند میرزا تقی فرزند میرزا محمد حسین معروف بمیرزا جانی فسائی از ادباء و شعرا معاصر است، و از سادات فسا بود، و نسبش باسی و هفت واسطه بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میرسد، با حاج میرزا حسن فسائی مؤلف «فارسنامه ناصری» خویشی داشت، پدر و اجدادش همه اهل فضل و دانش بوده اند، و خود نیز از دانشمندان و خوشنویسان و شعرا بود، و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت، مخصوصاً در ساختن ماده تاریخ بدطولی داشت سفری بارو پارفت و در آن قاره سیاحت کرد و بشیر از برگشت و بطهران رفت و در آنجا اقامت گزید دیوان اشعارش قریب سه هزار بیت است - و او را کتابی است منظوم بنام «بدیع التواریخ» که در آن کلیه تواریخ قوت معاصرین خود را که ۵۸۵ قطعه است در طهران بنظم در آورده و نسخه ای از آن در کتابخانه آقای فخرالدین نصیری موجود است و چند روزی در اختیار بنده گذاشتند، و من از اشعار آن آنچه را مربوط بفارسیان و مشاهیر شهرهای دیگر ایران بود استنساخ کردم و چون بسیار مفید است و بعداً مورد استفاده مورخین و تذکره نویسان واقع خواهد شد همه را در اینجا نقل میکنم - تاریخ کتاب این نسخه محرم ۱۳۳۹ میباشد

سال فوتش معلوم نشد، و لی چون در تذکره «مدینه الادب» تألیف عبرت نائیتی نوشته هائی بخط او دیده میشود که تاریخ یکی از آنها سال ۱۳۲۶ میباشد لذا تاریخ فوتش بعد از سال مزبور خواهد بود (۱) فرصت او را در فسا ملاقات کرده است و در آثار عجم مینویسد: شخصی است خوش اخلاق، کثیر الوفاق، صاحب مقامات عالیه، دارای کمالات صوریه و معنویه، اباً عن حد حکمران شهر

۱ - عجب آنکه عبرت در مدینه الادب شرح مبسوطی راجع باجداد او نوشته است و چون بترجمه خودش رسیده چند برك سفید گذاشته و جز سال تولدش مطلبی ندارد -

فسا و مضافات آنرا داشته‌اند، و سلسله نسبشان بمرحوم سیدعلیخان میرسدنهایت از صحبتشان مستفیض بودم، دیوان اشعاری تربیت داده‌اند ملاحظه کرده محظوظ شدم - از اوست :

غزلیات :

کیم من بنده پیر خرابات
من از زهد ریائی زارم ایشیخ!
مر اپندونصیحت چند گوئی؟
بیاد نیستی دادم دل و دین
بده ساقی برغم زاهدم می
گذشته از سر ذکر و مناجات
بجام و باده‌ام باشد مباحات
که ترک می کنم هیپات، هیپات
بشستم دفتر کشف و کرامات
که نعمت کرد ترک زهد و طامات

چو عمر بیوفا تعجیل دارد

بده جامی که فی التاخیر آفات

ما نهادیم بار عشق تو بر دل
رفتی و صبر و قرار شد ز برم لیک
پیش تو پروانه جان دهم از شوق
بدر شب افروز شد هلال ز اندوه
هر که بود لطف دوست شامل حالش
از کرم ای بحر مکرمت برسانی
ناظر روی تواند، عارف و عامی
آنکه نه مردود تو است قابل و لائق
شکر که آخر رسید بار بمنزل
عشق تو در سر بماند و مهر تو در دل
گر شبی آئی مرا چو شمع بمحفل
با رخ رخشان تو چو گشت مقابل
طالع و بختش سعید باشد و مقبل
کشتی طوفانی شکسته بساحل
قاصد کوی تواند عالم و جاهل
و آنچه نه مقبول توست ضائع و باطل

کشته یارست نعمت وز سر شوق

بوسه دهد خود بدست و خنجر قاتل

حربا صفت آفتاب رخشان
در وصف دهان نوشخندت
بوسیدن پایت از دهد دست
در روی تو واله است و حیران
تنگست مجال بر سخندان
سهلست گذشتن از سر جان

کی قدر وصال داند آنکو
در کیش منست زنده آنکس
خود دجله و گرچه سود دارد
با آنهمه کوشش سکندر
بیشی مطلب که رفت بر باد
در باغ به آه و ناله میگفت:
خوش بود زمان صحبت گل
هرگز نکشیده بار هجران
کاندر رء دوست گشته قربان
چون تشنه بمرد در بیابان
شد بهره خضر آب حیوان!
تخت جم و مسند سلیمان
با باد صبا هزارستان
دردا که بقا نداشت چندان

با درد بساز نعمت آخر

چون دست نمیرسد بدرمان

رباعیات:

ای ترک پریوش ای بت حور نژاد!

يك لحظه مرا ز بند غم كن آزاد

ز آن آب چو آتش قدحی ده لبریز

کاین چرخ دهد خاک من و تو بر باد

☆ ☆

وز فیض وجود او عدم یافت وجود

در هر دو جهان عاقبتش شد محمود

☆

در حلقه بند گیت خلق دو جهان

ای مایه آفرینش کون و مکن

از بهر علی گشت دو عالم موجود

بردامنش آنکه زد چومن دست امید

ای خاک درت تاج سر پادشهان

مقدور بشر نیست، که مدح تو کند

☆

گیرم که جهان شدت بکام، آخر چه؟

شد سکه دولتت بنام، آخر چه؟

گیرم که ترا توسن اقبال فلک

گردید بجان مطیع و رام، آخر چه؟

اکنون میپردازیم بتواریخ و معلوم است که تمام آنها سالهای هجری قمری است :

تاریخ وفات وصال شیرازی (۱۲۶۲) که در آن نام فرزندان و نواده های او را ذکر کرده است .

وصال پاک با فرهنگ و دانش رفت از دنیا

وزین غم دیده مردم ز سیل اشک شد دریا

دریغا کان حکیم راد با عز و وقار آخر

چو گنج زر نهان گردید اندر توده غبرا

چو بودی ز اهل توحید ، آن فلک قدر ملک سیرت

شد از این خاکدان پست سوی عالم بالا

چو لطف دآوری و فضل یزدانی بود بارش

بهشت جاودان باشد مکان و مسکنش فردا

وصال دوست را مایل بجان شد وز سر همت

کنون دامن همی افشاند بر دنیا و مافیها

محمد چون شفیع وی بود ، اندر صف محشر

چه پاک و بیم از روز جزا باشد دگر او را

بدوران آن همای کوهسار عزت و دوات

گرفتی گوشه از خلق جهان پیوسته چون عنقا

بپوشید از علائق وز خلایق دیده حق بین

از آنکه بود او را دیده دل روشن و بینا

اگر با دیده تحقیق کس بیند در اینعالم

نخواهد کرد مانندش بعلم و معرفت پیدا

چو نیکو بنگری الحق که اندر حکمت و عرفان

بسی برتر بدی از بایزید و بوعلی سینا

دمی از وصل جانان را خریدار او بجان آمد

بکیش عاشقان بس برد نفع و سود از این سودا

رقم زد خامه نعمت کنون از بهر تاریخش

وصال بيمثال با کمال اينک شد از دنيا

تاریخ وفات میرزا احمد وقار شیرازی (۱۲۹۸)

دریغ و درد که از جور چرخ کج رفتار وداع گفت جهان را وقار دانشور

وحید عصر شد آن پاکدین روشندل قرید دهر بد آن خوش خصال نیک سیر

کسی ندید نظیرش بخط شعر و ادب یکی نیافت عدیلش بعلم و فضل و هنر

هزار حیف که آن سالک طریق نجات از این جهان بجهان دگر نمود سفر

در این مصیبت جانکاه و ماتم دلسوز تمام طوائفه کردند ، خاک غم بر سر

معین و ناصر او چونکه احمد پاک است چه باک باشدش از هول و هیبت محشر

نگاشت نعمت غمدیده بهر تاریخش

روان بسوی جنان شد وقار پاک گهر

تاریخ وفات میرزا محمود حکیم فرزند وصال (۱۲۷۴)

حکیم محمود نام که روح او شاد باد کنون ز دنیای دوز بسوی جنت شتافت

چو بر سر کوی دوست خواست نشیمن کند از سر همت دگر از این جهان روبرفتافت

از پی تاریخ او نعمت غمدیده گفت :

حکیم پر علم و حلم مقام محمود یافت

تاریخ فوت حاج آقا محمد منور علیشاء (۱۳۰۱)

منور علیشاء پیر طریقت که دیگر نظیرش نیاید بدوران

دریغا که از جور چرخ جفا جو وداع جهان گفت، آن پاک ایمان

چو بر سر هوای در دوست بودش براو تنگ گردید دنیا چو زندان

بملك بقا چون نظر بود او را بر این دار فانی بیفشاند دامن

از این قصه دردناک غم انگیز بود خاطر جمعی اکنون پریشان

مريدان خاص و محبوبان خالص
نباشد عجب گر در اين سوك و ماتم
همه پاره كردند زين غم گريبان
بتن بردند اهل دل جامه جان

كنون نعمت از بهر تاريخ گفتا :

منور عيشه جنان مامنش دان

- ۱۳۰۱ -

تاريخ فوت علاء الدين همت فرزند احمد وقار (۱۳۳۳)

همت با دين و دانش رفت از اين دار فاني

و ز غمش دارند قومي دمبدم آه و فغانا

در عزا و ماتم آن نيك ذات پاك طينت

چشم مردم روز و شب شد اشكبار و خون فشانان

با دو صد شوق از خراب آباد دنيا رفت و اکنون

منزل و ماواي او باشد بهشت جاودان

كلك نعمت بهر تاريخ وفات او رقم زد

همت عالي گهر سوي جنان شد از جهانان

- ۱۳۳۳ -

تاريخ فوت حاج ميرزا ابوالحسن جلوه حكيم اصفهاني (۱۳۱۴)

چو رفت ابوالحسن جلوه نا گهان ز جهان
تو گفتي از تن دانشوران برون شد جان

بعلم و حكمت همسنگ بود باسقراط
بزهد و تقوي همدوش بود با سلمان

دريغ و درد كه آن آفتاب برج كمال
بزير ابر اجل گشت عاقبت پنهان

نگاشت نعمت غمديده بهر تاريخش

ابوالحسن ز جهان گشت جلوه گر بجنان

تاريخ وفات ميرزا محمد حسين خان فروغي ذكاء الملك (۱۳۲۵)

ذكاء الملك را بادا روان شاد
كه شد ملك هنراز كلكش آباد

بدین ظلمت سرای و حشت انگیز
که روشن گشت بزم علم و حکمت
بنظم جانقزا و نثر دلکش
بدانائی چو آن فرزانه فرزند
ولی دردا که با آن فضل و دانش
اجل دادش اساس عمر بر باد

بسال فوت او نعمت چنین گفت

ذکاء الملك را مسکن جنان باد

- ۱۳۲۵ -

تاریخ فوت میرزا محمد داوری فرزند وصال (۱۲۸۳)

از جفای چرخ پر کینه ز دنیا داوری شد

آن نکو کاری که پیوسته بگورش نوربارد

همچو آن فرزند نیکوکار اهل فضل و دانش

مادر گیتی نه پندارم که خود دیگر بیارد

بهر تاریخ وفاتش نعمت محزون رقم زد

داوری راد ایدل با محمد حشر دارد

- ۱۲۸۳ -

تاریخ فوت میرزا اسمعیل توحید فرزند وصال (۱۲۸۶)

ز جور چرخ اسمعیل توحید ملک سیرت

کنون زین نشأه رو بنهاد سوی نشأه اخری

بفضل و حکمت او را بود شان و رتبه عالی

بعلم و معرفت بودش مقام و منزلت اعلی

خط جانبخش و شعر دلکش آن پر هنر الحق

ز خط و شعر استادان بسی اجلی بد و احلی

چو با مهر علی رحلت نمود ، از عالم فانی
 بهشت جاودانی گشت او را منزل و ماوی
 ندارد هیچ از روز قیامت وحشت و دهشت
 چو یار و یاورش اندر صف محشر بود مولی
 دگر از آفتاب روز حشر او را چه غم باشد ؟
 که دارد مامن و مسکن بزیر سایه طوبی
 رقم زد خامه نعمت چنین از بهر تاریخش
 شد اسمعیل با توحید از دثنی سوی عقبی
 - ۱۲۸۶ -

تاریخ فوت میرزا ابوالقاسم فرهنگ فرزند وصال (۱۳۰۹)
 فرهنگ فرشته خوی چون شد ز جهان
 گفتی که برفت از تن یکسلسله جان
 تاریخ وفات او کنون نعمت گفت :
 فرهنگ ادیب راست مسکن بجنان
 - ۱۳۰۹ -

تاریخ فوت میرزا عبدالوهاب یزدانی فرزند وصال (۱۳۲۸)
 حضرت یزدانی آن نیک اختر والا گهر
 ناگهان سوی جنان زین دارفانی زده قدم
 شرح اخلاق نکویش را بصفحه روزگار
 کاتب دیوان دوران کرده سر تا پا رقم
 گفتی اندر شعر جان افزا و خط دلربای
 میرسید او را مدد پیوسته از لوح و قلم
 بهر تاریخ وفاتش نعمت دلخسته گفت :
 دید از وهاب یزدانی همه فیض و کرم
 - ۱۳۲۸ -

تاریخ وفات حاج زین العابدین نایب الصدر رحمتعلی شاه نعمۃ اللہی (۱۲۷۸)
 چو رحمتعلی شاه پاک از جهان شد بخامان در گاه حق گشت ملحق
 چو آن عارف کامل با کرامت تہ بیند دگر دیدہ دھر الحق
 بتاریخ آن کلمک نعمت رقم زد
 عطا دید رحمتعلی شاه از حق
 - ۱۲۷۸ -

تا ریخ فوت میزای عنقا (۱۳۳۳)
 چوپرواز از جهان شہبا ز جان پاک عنقا کرد
 دگر تاب و تحمل از دل خلقی بیغما رفت
 پی تاریخ فوتش نعمت افسردہ دل گفتا:
 بزیر سایہ طوبی ہمای جان عنقا رفت
 - ۱۳۳۳ -

تاریخ فوت محمود خان ملک الشعراء کاشانی (۱۳۱۱)
 چو از دنیا رفت محمود ادیب نکتہ دان
 در عزایش چشمہ خون شد ز چشم ما روان
 آن ملک روی فرشتہ خلق روحانی صفت
 بود بیشبہ ونظیر الحق درین دور زمان
 نیک اگر بینی بعلم و حکمت و شعر و ادب
 بود برتر از حکیمان و ادیبان جهان
 الحق آندر وصف آن دانشور صاحب ہنر

عاجز و قاصر بسی باشد مرا نطق و بیان
 چونکہ بر سر اوفتاد او را ہوای کوی دوست
 شادوخرم دامن افشان گشت بر این خاکدان

ایدریغ و درد ، کان سیمرغ قاف معرفت

همچو عنقا شد کنون از دیده مردم نهان

بهر تاریخ وفاتش نعمت غمدیده گفت :

منزل وماوای محمود است، جنت جاودان

-۱۳۱۱-

تاریخ فوت حاج عبدالغفار نجم الدوله اصفهانی (۱۲۲۶)

آسمان مجد نجم الدوله چون رفت از جهان

خلقی اندر سوك او گشتند محزون و ملول

استادان در ریاضی و اندر احکام نجوم

داشتند آن نیک اختر را باستادی قبول

قول بودش صدق در تاثیر کواکب سر بسر

گفته او گوئیا از آسمان کردی نزول

هاله بودی بجد و جهد در سیر وسلوک

عاقبت از لطف حق پیش آمدش راه وصول

بود بی پروا چو پروانه پی شمع جمال

تا که اندر کوی جانان یافت پروانه دخول

چون مسیح از دارفانی شد مجرّد بر فلک

آنکه در وصف کمالش بدی حیران عقول

بهر تاریخ وفاتش نعمت غمدیده گفت،

آفتاب عمر نجم الدوله را آمد افول

- ۱۳۲۶ -

تاریخ فوت حاج میرزا حسن فساائی مؤلف فارسنامه ناصری (۱۳۱۶)

که باران رحمت بگورت بیارد

کجا مادر دهر دیگر بیارد

بزرگ قبیلہ حسن شد ز دنیا

چون آن پاک فرزند با علم و دانش

کنون نعمت از بهر تاریخ گفتا

حسن با پیمبر دگر حشر دارد

- ۱۳۱۶ -

تاریخ فوت حاج شیخ هادی نجم آبادی مجتهد معروف (۱۳۲۰)

چون هادی دین از اینجهان رفت جان تازه شدش بیوی فردوس

نعمت بسرود بهر تاریخ

شدهادی شرع سوی فردوس

- ۱۳۲۰ -

تاریخ فوت شیخ غلامعلی حکیم شیرازی (۱۳۳۵)

رفت از این جهان غلامعلی که بود ناصرش علی ولی

آن ادیب سخنسرای حکیم عارفی بود علمی و عملی

گفت نعمت برای تاریخش :

باد زاهل جنان غلامعلی

- ۱۳۳۵ -

تاریخ فوت میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی شیرازی (۱۳۳۶)

چو ابراهیم با فتوای عادل که بد رایش متین و حکم متقن

بسوی روضه رضوان خرامید بر این دنیای دون افشاند دامن

خلایق را از این سوک جگرسوز چو شب تاریک آمد روز روشن

پی تاریخ آن نعمت رقم زد

بجنت یافت ابراهیم مامن

- ۱۳۳۶ -

تاریخ فوت میرزا علی آقا وفا علیشاه فرزند حاج آقا محمد منور علیشاه (۱۳۳۶)

عارف روشن ضمیر و فا علیشاه راد آه که از دور چرخ رفت زدار جهان

چو در دل آن پاکجان مهر علی داشتی نمرده است و دگر زنده بود جاودان

ز روی مهر و وفا چو بود غمخوار خلق
یافت ز سیر و سلوک نعمت کشف و مشهود
گر چه تن پاک او رفت بزیر زمین
الحق از وصف آن پیر طریق نجات
شامل حالش بود در حمت حق اینزبان
واقف و آگاه گشت نیک زراز نهان
لیک ز دانش صعود کرد سوی آسمان
عاجز و قاصر بسی مر است کلام و بنان
نعمت محزون کنون از پی تاریخ گفت :

وفا علی شه بین مکانش اندر جنان

- ۱۳۳۶ -

تاریخ آغاز جنگ بین الملل اول

آه و افسوس که یکباره سوخت
کوه و دریا و درودشت همه
جنگجویان بدو صد شور و شغب
این زند گردن آن با شمشیر
ز آتش جنگ جهانسوز فرنگ
گشته از خون دلیران گلرنگ
خود میان بسته بخونریزی تنگ
آن تن این کند از دار آونگ
مردم بیطرف با فرهنگ
کاندر این کار روانیست درنگ
آشتی خواه شدند بشتاب

بهر تاریخ کنون نعمت گفت :

او فتاده بجهان آتش جنگ

- ۱۳۳۲ -

تاریخ استقرار مشروطه ایران (۱۳۲۴)

شهنشاه مظفر فر که در عهدش
رعیت را زرافت داد مشروطه
نیارد نام کس از عدل نوشروان
چو دیدند این عنایت ز آنشه عادل
که یابد ملک و دین ز آنر و سروسامان
بجان و دل شدندش بنده فرمان

چو خوش نعمت پی تاریخ آن گفتا

بفال نیک مشروطه شده ایران

- ۱۳۲۴ -



مرحوم میرزا محمود خان نعمت فسائی

نعمه الله ایجی = متولد ۷۳۱ متوفی ۸۴۴

نعمه اندین عبدالله بن محمد سید نورالدین الشرف بن الشمس حسینی
شافعی ایجی -

از علماء قرن هشتم و نهم هجری است - در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول
سال ۷۳۱ متولد شد - و عقائد نسفی را در خدمت طاووس آموخت و تصنیفات خود
را از نظر او گذرانید و از او اجازه گرفت

صاحب ترجمه عمری دراز داشته است (بیش از صد سال) و صحبت عضدویافعی
و ابوالفتح طاووسی و مبارکشاه و امثالهم را دریافته است -

در ماه رجب سال هشتصد و سی و چهار وفات یافت (۱)

نعمة الله فالی = متولد ۸۲۰ متوفی ۸۸۲

نعمة الله بن عبد الکریم بن محمد بن یحیی بن ابی المجد الکرمال شافعی فالی -
از علماء قرن نهم هجری است - در سال ۸۲۰ متولد شد - و در خدمت عموی
پدرش جمال الحق بن یحیی فالی فقه و اصول آموخت - و پس از آن در محضر
العز ابراهیم بن مکرم تلمذ کرد - و متصدی فتوی و تدریس فقه و اصول و عربی
و سایر علوم عصر شد -

در غره ماه رمضان سال هشتصد و هشتاد و دو وفات یافت - (۱)

نعمیما شیرازی = متوفی . . .

از شعراء قرن یازدهم هجری است - و شغلش خیاطی بود ، نصر آبادی مینویسد:
دز اواخر عمر در کارخانه امامقلی خان خیاطی میکرد ، طبعش بغزل سرائی مایل
بود و گاهگاه رباعی هم میسرود از اوست:

در محبت سر حرف گله و انتوان کرد

صد سخن بر لب و یک حرف ادا نتوان کرد

گله هجر ز امروز کنم سر که مباد

این حکایت همه در روز جزا نتوان کرد

☆ ☆

یکچند بقید ننگ و نام افتادم

چندی بزبان خاص و عام افتادم

۱ - ملخص مندرجات جلد دهم الضوء اللامع

(۲) ترجمه ملخص از جلد دهم الضوء اللامع

بد نامان را طشت بیفتاد از بام
طشتم چو نبود خود ز بام افتادم
سال فوتش معلوم نشد -

نقاش شیرازی = متولد ...

آقای ابراهیم خلیلی شیرازی متخلص به « نقاش » فرزند آقای محمدخلیل
خلیلی بازرگان -

از شعراء معاصر است ، شعر خوب میگوید و بسیاری از زادگان طبعش در
روزنامه « پارس » چاپ شده است -

صاحب کتاب « شیراز امروز » درباره او مینویسد :

« شاعر و هنرمند جوان آقای ابراهیم خلیلی را اگرچه از ثروتمندان
حساب مینمایند، ولی خودش را بیول نفروخته و مکتب ذوق و فکری مخصوص دارد
که باایمان و خداشناسی آمیخته است و اثر دارد ، او در عین شاعری بفلسفه مثبت
سعی و عمل معتقد است و میگوید باید کار کرد و زیبایی را هم در نظر داشت ،
ایمانی راسخ به « یدالله فوق ایدیهم » دارد در جواب ما که شرح حال ایشان را با
نمونه از افکارشان خواستیم نامه ای نوشتند که - اینک از نظر خوانندگان محترم
میگذرد « الخ »

در صفحه بعد آقای خلیلی ترجمه حال خود را نوشته است که قسمتی از آن

نقل میشود :

« پدرم در اوان جوانی بهندوستان رفت ، و چهل سال زحمت کشید تا حاصلی
اندوخت و برای اینکه یکتا پسرش در ایران نشو و نما کند و ایرانی بیاید
مادرم را با خانواده بایران فرستاد ، دوران کودکی و اوایل جوانی من یعنی همان
ایام فراموش نشدنی که انسان ممکن است در راه مدرسه دلش تکان بخورد در شیراز
گذشت و بعد در مدرسه کشاورزی کرج زمزمه محبت را در کلاس معلم وارسته ام

نظام وفا شنیدم ، وقتی از مدرسه کشاورزی بیرون آمدم و پدرم ملاحظه فرمود که گله کار خوبی نیستم از فرط دلسوزی مرا بهندوستان برد ، تا مگر تاجر خوبی شوم ، و شش سال در هند بودم و بجای تجارت سفر کردم به بتخانه و مسجد رفتم ، کتاب خواندم ، و مقدر بود که با یکی از بستگانم ازدواج کنم بهر حال بهشت کشمیر و سیه چشمان کشمیری همه زیبا بودند ، ولی یاد ایران هر روز دیوانه ترم میکرد تا بهمین خود باز گشتم و بکشاورزی پرداختم ، حال بعد از چند سال سفر در هند و بعد از آنکه پدر دو بچه هستم تازه میفهمم که زیباپرستی و شاعری چه درد بی درمانیست - پدرم عاشق گل است ، ولی من این بدبختی را دارم که دلم از گل راضی نمیشود ، با آنکه هر ورقش دفتر است ، بازهم گلی را دوست میدارم که در گلزار نیست - الخ »

اکنون میپردازیم بنقل منتخبی از اشعار او :

غزلیات :

مرغ چمن امشب بتو حال دل من گفت

امشب بتو حال دل من مرغ چمن گفت

سودای نهان دل و اسرار محبت

نشنید کسی چشم سیاه تو بمن گفت

آهوی ختن هر که ترا خواند خطا کرد

بسیار خطا کرد که آهوی ختن گفت

آهوی ختن شیر نگیرد بنگاهی

آهوی ترا شیر دلم شیر فگن گفت

سودای دلم قصه صد ساله سخن بود

صد ساله سخن یار ، بیک چشم زدن گفت

نقاش سخن گشتم و آنهم سخن عشق

تا با دل من چشم سیاه تو سخن گفت

در وصف اصفهان ونعت آقای نوا شاعر معاصر اصفهانی گفته است :

نواي ما ز شهر اصفهانست	جهان لطف در نصف جهانست
چه حاجت از بيان من كه او كيست	تو او را در سخن دیدی، عیانست
بكلك يار، اندر نامه پارس	پیامی از نواي اصفهانست
پیامی از دل او جسته گرمی	پیامش از وفای او نشانست
نواهایش زده بر تار دل چنگ	اگر مرغ دل من نغمه خوانست
زبان شهر حافظ شعرو عشقست	پیام اهل دل با این زبانست
لب چون غنچه‌ای خوش ز دشکر خند	در اینجا طبع شاعر گل فشانست

کسی جهان را نبیند ليك نقاش
نوا را در سخن بیند كه جانست

خطاب به آقای رهی معیری شاعر معاصر طهرانی

ایسیه چشم بما هم نگهی باید کرد	گر گناهیست نگاه تو، گهی باید کرد
گفته‌ای اول عشقست و زمن پوشی چشم	آخر ایدوست ز اول نگهی باید کرد
گر نباشد گنه ما، کرم دوست کجاست؟	بتولای تو جانا، گنهی باید کرد
دردل خویش یقین مهر مہی باید داشت	نظر از عشق بر خسار مہی باید کرد
خواهی ایدوست که جوئی تو دل گمشده را	شانه بر حلقه زلف سیهی باید کرد
بسکه دل میبرد آن زلف خم اندر خم یار	بر سر زلف تو فکر کلهی باید کرد

چون رهی گمشده نقاش بین در ره عشق

اندرین راه یقین رو برهی باید کرد

چو افکندی نقاب از روی دلیر	فکندی در دل نقاش اخگر
رخت افکنده گل، از آتش دل	ز روی آتشینت دل پر آذر
فراز سینهات، دیدم گلو بند	بدل گفتم سعادت مند زرگر
ربودی نیمی از دل با نگاهی	نگاه دیگری، یکبار دیگر

دل نقاش را گفتم بدست آر

ولی ایندل بود، مشکن چو ساغر

خطاب بنواب جعفر علیخان متخلص به « اثر » وزیر فرهنگ کشمیر در

هندوستان گفته است :

از اثر لطف دوست ، آمدهام بیخبر تا دهم روشنی ، طلعت روی « اثر »
گر شناسی مرا ، هموطن حافظم از ره دور آمدم وز سفری پر خطر
حال مرا لحظه ای وقت مقرر نما چونکه منم پیک دوست، زانکه منم خوش خبر
نیست مرا خواهشی، نیست مرا مطلبی آمدهام از پی دیدن صاحب نظر
گر نه اجازت دهی بهر ملاقات خویش میگذرم از برت ، همچو نسیم سحر
یا بدروم بخوان ، یا ز بروم بران

زانکه کنون مدتیست ، منتظرم پشت در

ز هجر روی تو گردیده اشک باریده بیوستان نظر کن که غنچه خندیده
مرو، مرو، که بهر جاروی نه چون اینجاست بیا ، بیا ، که در اینجا دلست و هم دیده
بین بدیده صاحب نظر بدیده دل بین که حالت دل را چه خوب فهمیده
بجان من و تو گر مانعی ز راه رسید نبسته راه سخن با نگاه دزدیده
هنوز در سر نقاش شوری از عشقست

اگرچه از دل محزون خویش رنجیده

نگاهی باشد از بر ما گناهی خوشست ایدوست گاهی هم نگاهی
کمانداران ابرو در کمینند نمیخواهم دیگر جان پناهی
گناه ما دل دیوانه ماست دلی کو بسته با تیر نگاهی
نگاهی را مکرر کردن از شوق بروی دوست نبود اشتباهی
درین وادی کسی را رحمتی نیست اگر بینند یوسف را بچاهی
نگاهی آمد و دل برد و آورد بجای خالیش اشکی و آهی

بیاری دل مده نقاش کز مهر
کند دلداری از دل گاهگاهی

سنبل مو بر گل رو چون نقاب انداختی
ماهر و یا آفتاب اندر حجاب انداختی
با کمند زلف خود پیچیده ای رخسار را
کی کمند اندر هوای آفتاب انداختی
با نگاهی عاشقم کردی، ربودی دل ز من
این دل سرگشته را در اضطراب انداختی
مست بودی یا غضب کردی نمیدانم کدام؟
دست بر دستم زدی جام شراب انداختی
ماه من شوخی کنان افکنندیم در جوی آب
این چکاری بود، آتش را در آب انداختی
شعله های دل بود در این کتاب شعر من
ایدل من، آتش اندر این کتاب انداختی
حالت نقاش پرسیدی چو از سلطان عشق
گفت حافظ چون نظر بر آنجناب انداختی
« گنج عشق خود نهادی در دل ویران ما »
« سایه دولت بر این گنج خراب انداختی »

نقشبندی گوهجی = متولد ۱۳۱۸

آقای شیخ عبدالله بن شیخ حسن بن شیخ عبدالله بن حاج شیخ احمد نقشبندی

گوهجی -

از مفتیان فاضل و نویسندگان باذل معاصر است، پدر و اجدادش همگی از

مفتیان و دانشمندان سنت و جماعت جهانگیریه فارس بوده اند - چنانکه جدش

مرحوم حاج شیخ احمد کوهجی (۱) معروف به «کبیر» و فرزندانش شیخ حسن بن عبدالله هرمی ثم کوهجی و اولاد او مرحوم شیخ احمد و شیخ محمد نقشبندی کوهجی و صاحب ترجمه هر کدام مدارج علم و دانش و زهد و تقوی و حسن خلق راطی کرده و بمقامات عالییه دانش رسیده اند -

مترجم در سال هزار و سیصد و هجده در کوهج از توابع جهانگیریه متولد شد - و مقدمات را در خدمت برادران خود شیخ احمد و شیخ محمد فرا گرفت و آنگاه به جزیره العرب رفت و در مکه معظمه نزد اساتید علوم دینیّه منجمله استاد محمد حبیب الله و شیخ محمد الخضر مغربی و شیخ عبدالله الزواوی و شیخ احمد بن علی النجار و مولوی اصغر هندی و مشتاق احمد کانپوری به تکمیل معلومات پرداخت و از چهارده تن علماء معروف حجاز اجازه فتوی و تدریس گرفت و بوطن خویش اعنی جهانگیریه برگشت و هم اکنون مورد اعتقاد و اعتماد اغلب ساکنین جنوب عربستانست و در مدرسه دینی کوهج بتدریس و افاده عموم مشغول
تالیفاتش : ۱ - الجواهر السنیه (در قواعد حدیث) ۲ - سلّم الواعظین (در دو مجلد) ۳ - الفوائد الحلّیه (در میراث) ۴ - مزیل العنا (در علم نحو) ۵ - تحفة الخّلان (در شعر فارسی)
به استثناء تحفة الخّلان بقیه که پنج مجلد است چاپ و نشر شده -

نقیب شیرازی = متولد ۱۲۳۸ متوفی ۱۳۰۲

مرحوم حاج میرزا احمد شیرازی ملقب به نقیب الممالک و متخلص به «نقیب»

۱ - کوهج : Kuhej دهی است از دهستان حومه بستک شهرستان لار - که در ۲۴ کیلومتری باختر بستک و جنوب کوه گاوبست واقع شده - گرمسیر و مالاریا نیست و عده سکنه آن ۱۱۳۶ نفر سنی مذهب و فارسی زبان (فارسی محلی) هستند - آبش از چاه و باران - محصولاتش : غله - خرما - صیفی کاری - شغل اهالیش : زراعت - راه فرعی به بستک دارد

فرزند درویش حسن -

از فضلاء و شعراء قرن سیزدهم هجری است - و از ندماء ناصرالدین شاه قاجار و آقای دکتر بازارگاد را جَد اعلی .

مردی ادیب و بذله گو بوده و اشعار زیاد از شعراء متقدم و متأخر از حفظ داشته است -

اورا مثنوی بنام « ده دفتر » است که در آن از اخلاق معاصرین خود انتقاد کرده ، يك نسخه ناتمام از دیوان اشعارش بخط نسخ خوب که شامل چهار هزار بیت و ۳۰۶ صحیفه است در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۱۰۸۲ موجود است - و اگرچه کاتب نام خود و سال کتابت را قید نکرده است ولی از قرائن و متن دیباچه و بعضی از حواشی بنظر میرسد که در حیات ناظم نوشته شده است - چنانکه کاتب مینویسد :

« نقیب الممالک و سالک المسالك هو العالم الکامل الادیب و جامع الفاضل اللیب الملقب والمتخلص بالنقیب ، گنجی عجیب و سخن سنجی غریب و دانشمندی ادیبست ، که اشعار دلفریبش باحسن تقریر مجلس علماء و بارگاه سلاطین را مایه رونق و زیب ابیات دلپسند و مضامین بلندش بمناسبت هر موقع و مقام باقریحه ارباب دانش و ذوق مانوس و قریب - در دارالعلم شیرازش مسکن و ماواست ، و از همان خاک پاکش مولد و منشاء ، نام نامیش از این مصرع جناب مولی که میفرماید :

نام احمد نام جمله انبیاست چونکه صد آمد نودهم نزدماست

ظاهر و هویدا، در بستن اشعار و جستن مضامین دستی توانا دارد، و از صفای حافظه در ضبط اشعار و حفظ ابکار استاد آن ماتقدم از عرب و عجم بلکه فصیحی ترک و دیلم ید بیضا مینماید ، چنانکه زیاده بر بیست هزار بیت مستحکم متین از اشعار متقدمین و متأخرین و معاصرین در ذهن صافی بودیعه دارد و بقوت حافظه داند و تواند که در هر جا و هر گاه خواهد بر فور فروخواند الخ -

اکنون پاره‌ای از اشعار او را میآوریم:

در توحید :

سپاس ما نشد شایستهٔ شان تو یا ربّ

سپاسی خود بشان خویشتن بر خویشتن فرما

نه پنهانی نه پیدائی نه با تنها نه بتنهایی

ز پیدائی شدی پنهان و با تنها شدی تنها

گهی در ذره پنهانی گهی خورشید رخشانی

عیان چون ماه تابانی ز هر هیکل بهر سیما

چو در تنها نظر کردم عیان گشتی بتنهایی

بتنها چون ترا دیدم عیان دیدم بسی تنها

تو ای خورشید روز افزون درین ظلمات گوناگون

گهی در پرده پیدائی گهی بی پرده ناپیدا

نکوئی خویشتن بینم، ترا در خویشتن دیدم

تو مارا کرده ای بیخود چو خود را دیده بی ما

نقیبها در ادای قدرت و علم کمال حق

بگیر اندازه از نادانی و عجز و قصور ما

غزلیات :

دل بر اورنگ تجرّد تاج دارائی گرفت

گشت بیهمتا نخست آنگاه یکتائی گرفت

تاخت با تنها در اقلیم بدن تا ملک جهان

ترك تنها کرد و ملک جان بتنهایی گرفت

بر سر تخت قناعت بی مناعت رخت بست

با ندارائی کلید گنج دارائی گرفت

شد ز بی کبر و ریائی در حریم کبریا

ترك خودرائی نمود آنگه خود آرائی گرفت

دید در کثرت چو وحدت یافت در امکان وجوب

بر گلیم فقر اکیل شهنشاهی گرفت

چون کمیت فضل جولان داد در میدان عقل

با کمال نا توانی بس توانائی گرفت

سلم عقل از دو جانب بعدها بی منتهی

عشق بی سلم ببال قرب بالائی گرفت

بر دقایق خویش نادان کرد دانائی نمود

بر حقایق گشت نا بینا و بینائی گرفت

دید یکجائی تنافی بحر و بر صیان عشق

دام در دریا فگند و صید صحرائی گرفت

بندگی شایسته باشد ای نقیب اما کجا ؟

پیش مولائی کز و هر بنده مولائی گرفت

آمد بهار باده و يك باده خوار نیست	بی باده گر بهار بیاید بهار نیست
ما میکشان بادیه را بین که در میان	جز ترك چشم یار یکی میگسار نیست
تنها نیم پیاده که تنهای میکشان	یکسر پیاده مانده و یکتا سوار نیست
مطرب خموش باش که ساقی شکست جام	این گلشن فسرده مقام هزار نیست
بر جای تار چنگ من و تار زلف یار	مارا بغیر ازین هوس چنگ و تار نیست
مسنست میر مجلس ما از شراب شوق	بشکن قدح که مجلسیال را بکار نیست

بر لب حدیث باده چه میرانی ای نقیب

تلخست باده چون نفسی بیخمار نیست

زاهد قیامت تو نه غوغای عام ماست	غوغای عام سر و قیامت قیام ماست
این قامتی که هر دمش از نو قیامت است	بالا مگو بلای دل خاص و عام ماست
ایمدعی بوصل دو روز اعتماد نیست	وصل مدام حاصل عشق مدام ماست
امروز اگر بکام تو گردن نهاد دوست	فردا مگو که خواجه گردون غلام ماست

روزی بکام دشمن و روزی بکام دوست

امروز اگر بکام تو فردا بکام ماست

اگر از دانش و دین زلف توبیگانه نبود
آشنا با دل سر گشته دیوانه نبود
کرد تا سلسله جعد تو دیوانه طلب
در همه شهر یکی عاقل و فرزانه نبود
تو نپندار که بفریبدم آن خال سیاه
من بدام آمدم آنروز که این دانه نبود
گر نه این بود که خورشید بویران میتافت
جای جانانه ما در دل ویرانه نبود
خواست تا شیوه یاری بتو آموزد شمع
ورنه او را هوس کشتن پروانه نبود
همه پیمانه شکستند و تو پیمان بخدا
مست بودی تو و این عربده مستانه نبود
دل شود ریش در آن زلف پریشان ایدوست
کاش کاشانه دل در گذر شانه نبود
یاد کاشانه کند هر که شد آواره - مرا
غیر کویت ز ازل منزل و کاشانه نبود
با ادب باش نقیبا که شهنشاه ترا

کی ستورد از همه نظم تو ادیبانه نبود

نقیب را هفت بند شعر در انتقاد از طبقات مردم است و هر بند را نامی
جدا گانه از این قرار، بند اصولیه - بند شبستانی - بند شیخیه - بند مطربیه - بند قماریه
بند خماریه - بند شکاریه - بند ذیل اصولیه است :

ساقیا فصل زمستان آمد و ماه صیام
باده در این فصل واجب گشت و در این ماه حرام
امر دایر شد میان حرمت و حکم و وجوب
خیز که استفتا کنیم از حضرت شیخ الانام
شد محرم واجب و واجب محرم چاره چیست
مجمع شد امر و نهی آخر چه ترجیح از کدام؟
گفت از می خرقا جماع مر کب لایجوز
از دو کار آخر یکی باید تأمل فی المقام
یا بفتوای عمر خیّوم و حکم بونواس
گشت باید معتکف در پای خم هر صبح و شام
یا طریق احوط و رأی من و دستور شیخ
هر شب احیا از می و هر روز اغما از صیام!
گر شود می داروی شرک و ریا و حرص و آز
نوش جاننش باد هر شب شیخنا چون شیرام
ور بنوشدی ز مال رشوه و ایتم و وقف
تا ابد بادش حرام اندر حرام اندر حرام
کم سمعتم سادتی الخمر رجس فی الکتاب
فا قرء و یا ویلکم لا تقربوا مال الیتام

خلق مدهوشند و خم در جوش و مطرب در خروش شهرری پر شور و شیخ شهر بر زنها امام
 رزق خویش از زرق جوئی یا زرزاق کریم! حرمت از خاصان حق خواهی تو یا خیل عوام؟
 باده نوش آماده نوش از دست تر کی ساده نوش اند کی آسوده شو کا آسوده گردند از تو عوام؟

شیخنا خوبك ز مستانیست فکر باده کن
 باده گشت آماده فکر یار کار افتاده کن

در بی اعتباری دنیا فرماید :

داند امروز کجا دانا ، که فردا چون نماید

کز اوائل دل بتدبیر عواقب خون نماید
 هرچه را دانش زبون بیند ، فلک سازد عزیزش

هر کرا والا شمارد روزگارش دون نماید
 خوشتر از آزادگی چبود بر آزاد مردان

ناقصان را زینت مال و بنون مفتون نماید
 هر که جوید لذت آزادگی در زندگانی

حب مال و جاه و گیتی از درون بیرون نماید
 لذت تن چون شود لذت بقلب ایدل چه جوئی؟

لذتی که را بذلت چرخ دون وادون نماید
 نقد عمر امروز شد مصروف آمال اوانی

تیره سودائی که سودش مرد را مغبون نماید
 جان نجات از تنگنای تن همیجوید بمردن

وحشیان را دام و مرغان را قفس محزون نماید
 مرگ شیرین تلخ گشت از گنج مال و رنج حسرت

هرچه افزون از تو ماند حسرتت افزون نماید
 و چه خوش فرمود «موتوا قبل ان تموتوا»

رو - رو از شهری که دهرش عاقبت هامون نماید

رو مجرّد شو بنور عقل در عشق الهی
 کـآزمودم عشق لیلـی عقل را مجنون نماید
 عارفان را سادگی خوشتر کـه مانـی سوی معنی
 کی برد پی کز جهان پر صـحف انـکلیون نماید
 مور نا دان بر خـلاف آسیـا پوید خوش آنـکو
 بـا قـضای حق رضـای خویشـتن مقـرون نماید
 داور دانـا نماید هرچه بـاید ، هرچه شـاید
 بـا چه قدرت کس چه و چند و چرا و چون نماید؟

رَبِّ عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ كَانِبِيَا رَا رُوزِ مُحْشَرِ
 دَفْتَرِ عَدْلِ كِرَامِ الْكَاتِبِينَ مَدْيُونِ نَمَائِدِ

در مطایبه گوید :

هر درد که در جهان برای تو رسید ایـکاش بـجـان اولیای تو رسید
 از بسکه بفرق دشمنان پیـای زدی درد سر دشمنان پیـای تو رسید
 قطعه در هزل :

میزبانی ظرافتی امروز	کرد با میهمان که کس نشنید
دادش اندر مبال غلیانی	او بچستی گرفت و تیز کشید
سرفه‌ای کرد و شرطه‌ای در داد	نالهاش زیر و بـم بگوش رسید
میزبانش بطعنه گفت خموش	پـردۀ گوشـم ازینـخروش درید
اندکی نرم تر ، ملایم تر	نرم نرمـك بزیر لب خندید
	که بلی بر تعارفات شما
	بعد از این بیصدا بیاید رید



مرحوم حاج میرزا احمد نقیب شیرازی



متعلق بصفحه ۶۴۲

مرحوم میرزا مهدی نقیب الممالک و نواده اش آقای دکتر بازارگاد

ایضاً در هزل :

شیخ مبالی خراب کرد و عمارت نمود

ساخت بجایش ، یکی کاخ و بزبور فزود

سوخت در آنکاخ لادن و عنبر چسود؟

چونکه در آن جای کرد ، باز همان شد که بود

نکته‌تی شیرازی = متوفی ...

از شعراء قرن یازدهم هجری است - نکته‌تی تخلص اوست ، و نامش نامعلوم

با نصر آبادی هم‌عصر بوده و او را ملاقات کرده است ، و او در ترجمه‌اش مینویسد :

« مدتی قبل از ابن به اصفهان آمد . و طبعش در کمال بی پروائی و خود آرائی

بود ، با وجود اینکه اندک نکته‌تی از گل نوا سنجی بهشامش رسیده ، انوری را

بنظر نمی‌آورد ، بهند رفته خبری از او نشد »

صاحب تذکره « صبح گلشن » تخلص او را « نکه‌ت » ضبط کرده است و

مینویسد : خوش نفسی بود که از نکه‌ت ریاحین کلامش مشام سخنوران معطر ،

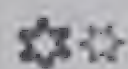
وسواد فوآدیش بغرور خوش گفتاری تکبیر و تبختر رامسخر ، نوبتی بهندوستان

رسیده و بعد تماشا از این بوستان بر گردیده » - از اوست :

هزار حیف که آن سر و ناز پرور ما گذشت عمر و نیفکند سایه بر سر ما

حباب نیست که در جام باده جلوه گراست بهر ساقی کوثر رسیده ساغر ما

گر شرح خط غالیه قام تو نویسند
 فیضی که بصبح است بشام تو نویسند
 آزاد شود فاخته و بنده شود سرو
 در گلشن اگر شرح خرام تو نویسند



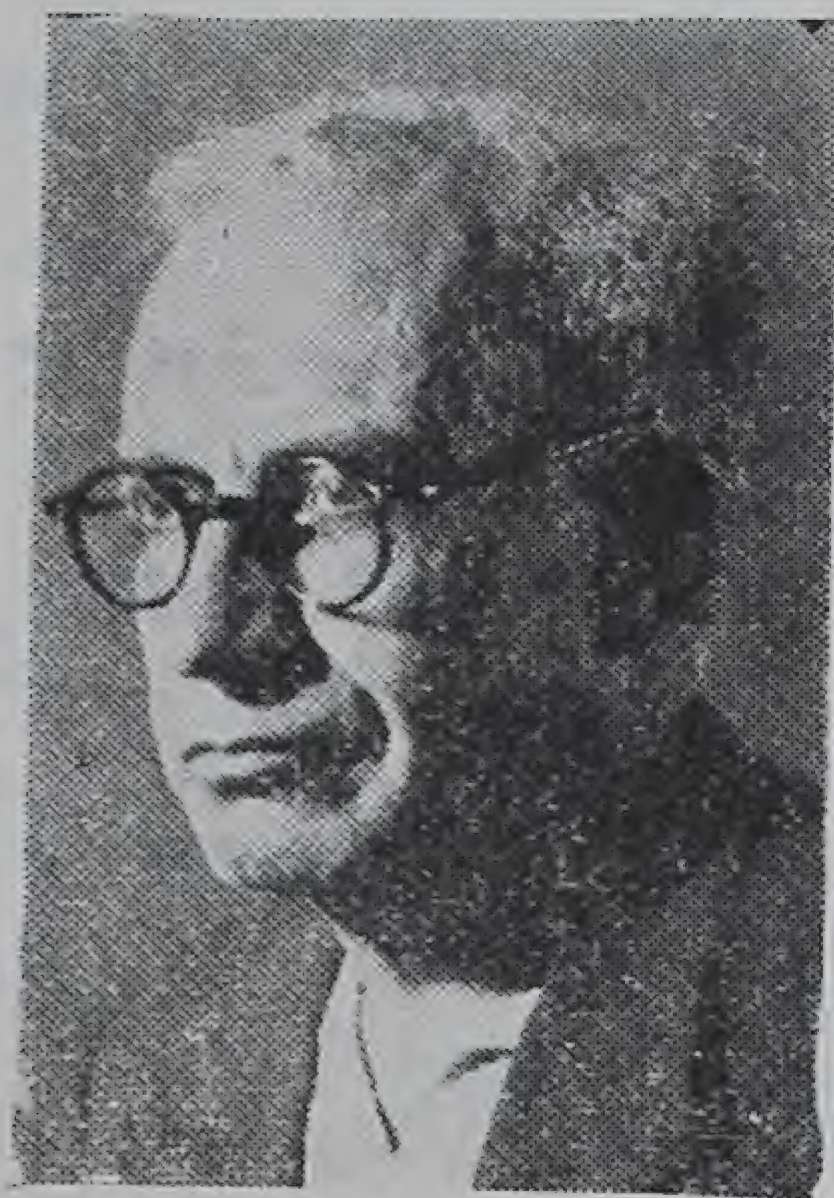
توان از سینه صافی شد هم آغوش سیه چشمان

شکر چو صاف شد پیراهن بادام میگرد
 سال فوتش معلوم نشد - همچنین معلوم نیست که بگفته مولف « صبح
 گلشن » از هندوستان برگشته و در شیراز فوت شده ، یا چنانکه نصر آبادی اشارت
 کرده در هندوستان وفات یافته است -

نگارگر شیرازی = متولد ...

آقای خلیل نگارگر شیرازی فرزند مرحوم حاج عبدالجلیل فرزند مرحوم
 حاج عباس اردو آبادی -

از نقاشان زبر دست معاصر است و خود و پدر و برادرش از دوستان قدیم نگارنده
 در دبیرستان شعاعیه شیراز تا کلاس نهم تحصیل کرد ، آنگاه از راه ذوق فطری
 بکار نقاشی پرداخت ، و مدتی نیز در خدمت آقای صدر الدین شایسته (که از
 شاگردان مرحوم کمال الملک غفاری کاشانی است و ترجمه اش را در سومین مجلد
 کتاب آورده ایم) تلمذ کرد و در قسمت آبرنگ سبک قدیم و رنگ و روغن کاری
 و ساختن « پرتره » از روی طبیعت تعلیم گرفته و مهارتی یافت - سی و پنج سال قبل
 در شیراز برای کتابخانه آدمیت تابلوی زیبا که در آن تصویر شیخ سعدی و کلمه
 آدمیت نقش شده بود بساخت ، و چنان نیکو پرداخت که هر کس میدید تصور
 میکرد از کارهای خوب نقاشان قدیم است -



آقای خلیل نگارگر

نوا شیرازی = مقتول در حدود ۱۳۰۹

منت علی بیگ زندگی شیرازی متخلص به «نوا»
 از شعراء او آخر قرن دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم هجری است - ترجمه اش
 را مختصراً در تذکره انجمن دیده ام - صاحب تذکره مینویسد : از سلسله زندیه
 اسمش منت علی بیگ ، در شیراز جنت طراز نشو و نما یافته ، نظر به وزونی سیما
 (حسن صورت) موزونان را میل بصحبت او ، او نیز از مصاحبت ایشان اکتساب
 کمالات کرده ، و شوق شعر بهم رسانیده ، از فنون شعر به غزل سرایی مایل ، هر
 روزه خیالات خود را بر من میخواند - الحق سخنانش چنانکه خود ایشان ملاحظتی
 تمام دارد ، در هنگامی که خاقان مغفور طاب ثراه (مقصود محمد خان خواجه سر
 سلسله سلاطین قاجار است) فتح قلعه کرمان نموده ، جمعی از زندیه را تلف
 ساخت ، او نیز در سن بیست و پنج سالگی مقتول گردید ، رحمة الله تعالی -
 از آنجا که والد مشارالیه مردی ایلاتی و از مرحله شعر و شاعری عاری

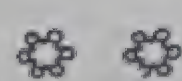
بود ، عزیزی که در اصفهانی همین شیوه را پیشه خود کرده ، نسخه خیالات او را
از والد ایشان بقلیل وجهی خریده و از میان برده ، آنچه فقیر از وی در خاطر داشت
این چند شعر است که نوشته شد :

آتش عشقم بجان و تن نمیسوزد چرا ؟

شعله‌ام در خرمن - و خرمن نمیسوزد چرا ؟

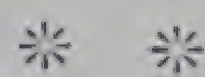
دارد از تن شعله آتش درون پیرهن

حیرتی دارم که پیراهن نمیسوزد چرا ؟



قرار بخش دلم - رفته از کنار امشب

کنم چه چاره که گیرد دلم قرار امشب



به آشنا چو ترا مدعا جفا باشد

چه مدعا که کسی با تو آشنا باشد ؟



مست از رهی بر آمد و بر من سلام کرد

آیا گمان مدعیانم کدام کرد ؟

هر گز بشاخ سرو تدروی نکرده است

آسایشی که مرغ دل من بدام کرد



مرغ دل در سینه من نیست باز

مبتلی یارب بدام کیست باز ؟



ز بیم مدعیانی که در کمین دارم

تو میخرامی و من چشم بر زمین دارم



گشت از مردن فرهاد مذاقش شیرین

خبر از خنجر شیرویه نبودش خسرو



زده راهم بنگاه عجبی

برهی چشم سیاه عجبی

گفتی که چکار یار داری

کاری دارم تو چکار داری ؟

سال قتلش بدست نیامد - اما چون صاحب تذکره مینویسد در فتح قلعه کرمان بدست محمد خان قاجار کشته شده و فتح کرمان در سال ۱۲۰۹ واقع شده است لهذا در حدود این سال کشته شده -

نوا شیرازی = زنده در ۱۳۳۸

مرحوم میرزا حیدر علی شیرازی متخلص به « نوا » و ملقب بتاج الشعراء فرزند مرحوم محمد مهدی متخلص بآسوده فرزند حاج حیدر علی تاجر -

از شعراء معاصر است ، من بنده نگارنده در سال ۱۳۳۸ روزی او را در خدمت مرحوم فرصة الدولة دیدم و بمعرفی آن مرحوم با او آشنا شدم ،

وی پسر مرحوم آسوده است که ترجمه اش گذشت ، شعاع مینویسد :
مشارالیه پس از انتهای طفولیت و ابتدای بلوغ بطفیلی پدر در پیشگاه حکام ابن دیار و در مجالس امرای نامدار ره باز کرد وباستعانت باب شاعری را آغاز - بتوسط نواب عین الملک ، نواب فلک جناب رکن الدولة ماضی تاج الشعرايش خواند ، و از آن زمان تا کنون این لقب باو ماند - ،

چندی پیش بمهر مسیح نامی مبتلی شد ، و ناچار از عشقش از پرده برملا تکیه ای نماید که بیاد او تاك نزدی ، و گذری نبود که براهش چنك نکردی با وصف آنکه شاهدش يك چشمی بود شعرها در توصیفش میسرود ، و بهر کس مینمود این شعر از این قبیل است :

ای مسیحا نام یار دل سختم گوشه چشمت خفته چون بختم
اکنون یعقیده خویش از آنحال در گذشته و عشق مجازیش بدل بحقیقت گشته -
از اوست :

در تاریخ طبع سحر حلال اهلی شیرازی گفته است :

یا حبذا ادیبی کش از کلام دلکش
هر دم فـری نیوشد از شاعران دانا

فرزانه شاعری کو چون دم زند ز اشعار
 گوی سخن رباید از همکنان بیکجا
 سحبان عصر خویش است در نثر و نیست در نظم
 جز يك دو تن بشیر از او را قرین و همتا
 دادند از آن تخلص اهل سخن شعاعش
 کز روشنی است طبعش چون آفتاب رخشا
 تا باز زنده گردد نام نکوی اهلی
 همچون روان موتی از معجز مسیحا
 بنموده از فتوت سحر حلال را طبع
 گنج نهان عیان کرد در چشم پیر و برنا
 تاریخ سال طبعش چون خواست از نوا گفت
 کمنز کتاب اهلی شد از شعاع پیدا

- ۱۳۱۶ -

ماهی که خریدار بجانیم تبش را	آوخ که مکیدند دو عناب لبش را
گردیده پریشان برخش زلف حریفان	آمیخته با روز که کرده است شبش را؟
احباب زغم جامه جان چاک نمودند	اغیار بریدند بقامت قصبش را
مهر از سر آنحقه یاقوت که برداشت؟	از سیم که حل کرد ندانم ذهبش را؟
پیش از همه آنروز که میرفت بزندان	میخواست که اندیشه نماید عقبش را
ما جان بفتانندیم براهش دگری کرد	باشادی دل عیش و نشاط و طربش را

خود باعث رسوائی خود گشت درین شهر

تاج الشعراء از که بجوئی سببش را

تا صلاي عشق مستان قدح نوشم زدند

خرقه پرهیز و تقوی دوش از دوشم زدند

با که گویم کز پس عمری بدل خوبان شهر

نیش غم در حسرت لعل لب نوشم زدند

راز دل دارم و لیکن جرات گفتار نیست

مهربانان مهر بر لبهای خاموشم زدند

من خود امشب مستم ایساقی چه پیمائی شراب

ز آنکه چشمانت بیک گردش ره هوشم زدند

بهر یک عمرم بس است این کز غمت اغیار و یار

طعنه‌ها تا بامداد اندر شب دوشم زدند

دست حاجت بشکند پای هنر را پیش خلق

از دم غیب این ندا بی پرده در گوشم زدند

چون نبهارد دیده خون کاندر لباس دوستی

دشمنان دیدم ره سرو قبا پوشم زدند

کودکان از هر طرف سنگ ستم دیوانه وار

تا شود یاد خرد از دل فراموشم زدند

ای نوا هشیاریم دیگر نباشد آرزو

تا صلاهی عشق رندان قدح نوشم زدند

رخ نمود آن ماهرو از چین زلف مشکفام

یا فروزان آمد اندر نیمه شب ماه تمام

گفتم ایطباخ کی دستم رسد بر دامنیت؟

در جوابم گفت: بیرون کنم ز سر سودای خام!

بارك الله ملك حسن آورده در زیر نگین

صاحب روی حسن آنکو حسینش هست نام

با چنین حسن و ملاححت کآن پسر دارد - رواست

کآفتاب روی او را ماه نو گردد غلام

سرو شمشاد و صنوبر چیست پیش قامتش

میکند بر پا قیامت قامتش وقت قیام

چون نگردد مرغ دل پا بند صیادی که فاش

خال او از دانه میگوید سخن - زلفش ز دام

بستد کوهی بر میان - بنهاده نامش را سرین

داده عبرت روی ز آن کار عجب بر خاص و عام

از لبش سر زد چو خط گفتم تعالی الله ببین

بهر شیرینی چسان دارند موران ازدحام

من ندارم از غمش جز اشک سرخ و روی زرد

او نخواهد ای نوا بی سیم و زر گردید رام

تاب و توان ز تن بردو صبر از دلم

هر گد که آنصنم گذرد در مقابلم

امشب که آفتاب بود شمع محفلم

پروانه وار سوختنم آرزو بود

گفتا ز شرم قامت او پای در گلم

گفتم بسرو نازنداری چرا خرام؟

در پای اوز شوق دهم جان اگر کند

از راه مهر دست بگردن حمایلم

مرا تو منع ز دیدار آفتاب مکن

بماه چهره بتا آستین حجاب مکن

بوعده های سر خرمنم مجاب مکن

ز کوة حسن ترا مستحق منم امروز

بنای خانه او را ز غم خراب مکن

گلش بآب محبت عجین بود دل من

ز عاشقان روان باز اجتناب مکن

بهای بوسه ات از نقد جان بود بستان

دل مرا تو بسیخ ستم کباب مکن

بر آتش غم هجران من دزن دامن

مرا ز زمره بیگانگان حساب مکن

بدوستی که ترا دوستتر ز خود دارم

متاز لشکر مژگان وقت حجاب مکن

چو بخت نصر به بیت المقدس دل من

بهوش باش و چو چشمان مست خواب مکن

رفیق دزد بود شهنه - ای دل بیدار

که گفت با تو که در گردنم طناب مکن

کدام دست سر زلف سر کش تو برید؟

بلند ناله نی از محبت است ای شیخ
 حریف نرد محبت نئی قمار مبار
 رسید غره شوال و رفت ماه صیام
 بدل شکستن آنخسته جان شتاب مکن
 حضور شاه مرو شکوه درغیاب مکن
 دگر ز روزه سی روزه اضطراب مکن

ستوده فرمانفرماست والی این شهر

بغیر مدح از آن مالک الرقاب مکن

رباعی

زیبا پسری که پای تا سر جانست
 گفتم که ترا چه نام باشد؟ گفتا:
 سال فوتش را ندانستم - ولی قطعا بعد از هزار و سیصد و سی و هشت بوده
 است - او را قصیده‌ای است مشتمل بر سی و هشت بیت که در تذکره شعاعیه مندرج
 است، و خوب ساخته، اما چون متضمن قدح و مدح بیجا است از نقل آن صرف
 نظر میکنیم -

نوائی شیرازی - متولد ۱۲۷۳ زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا مهدی شیرازی متخلص به «نوائی» فرزند حاج ملا آقا -
 بابا بازرگان -

از شعرا معاصر است و در شیراز تحصیل علم و کمال کرد، و در سال ۱۲۹۶
 بطهران رفت در آنجا منشی میرزا عبدالوهاب آصف الدوله شیرازی والی خراسان شد (۱)
 از اوست:

مرد عاقل غم روزی نخورد ز آنکه بود

جان او در طلب رزق مقدر بگرو

ترك سر کن اگر ت شور محبت بسر است

ورنه بی منت زحمت سر خود گیر و برو

خواهی از عمر بباطل نرود عشق بورز

سخن آنست و جز این نیست نصیحت بشنو

مگر از خرمن پاکان طلبی بهره که هیچ

حاصل طاعت صد ساله نیر زد بد و جو

دوش این نکته چه خوش گفت سروشم در گوش

کی نوائی بطلب رحمت و نومید مشو

مامست شراب و حدتیم ایساقی سر خوش زمی محبتیم ایساقی

امروز بر این مستی اگر جان بدهیم فردا همه ز اهل رحمتیم ایساقی

سال فوتش معلوم نشد - در ۱۳۱۳ زنده بوده است -

نوبخت شیرازی = متولد ۱۲۷۴ شمسی

آقای حبیب الله نوبخت شیرازی فرزند مرحوم محمد حسن، فرزند محمد رفیع نوری از دانشمندان و نویسندگان و شعراء نامور معاصر است، و از یاران قدیم این بنده نگارنده و سالهای دراز است که نسبت بمن نظر لطف و مرحمت دارد.

مادرش مسماء «ربابه» دختر مولی علی اصغر مجتهد خراسانی بن مولی محمد علی نوبختی است و نسب مولی محمد علی به ابو سهل نوبختی صاحب کتاب «الامامه» میرسد -

نوبخت در سال ۱۲۷۴ شمسی متولد شد و در چهارده سالگی در شیراز در مکتب خانه های آن زمان درس فارسی و مقدمات عربی را بی پایان رسانید و در آنوقت باراده پدرش بمعیت جدّه خود برای تحصیلات دینی بنجف رفت - و در نجف و کربلا و بغداد مقدمه در نزد اساتید ادبیات عربی را آموخت و بعد در محضر شیخ ابوالقاسم اصفهانی علم کلام و در خدمت سید محمد مفتی هندی فلسفه قدیم و نزد شیخ عبدالرحمن کویتی که از مشاهیر ادباء عالم عرب بود ادبیات تازی را تکمیل کرد، و در آخر در حوزه درس مرحوم صدر اصفهانی که مرجع تقلید بود درس خارج را بخواند و باز چندی

در بغداد و بیروت در مدارس عالییه جدید عثمانی علوم جدید را فرا گرفت ، و به استانبول رفت و در اواخر جنگ بین الملل اول بشیراز برگشت .
 پس از مراجعت بشیراز بدو در مدرسه شریعت که بهترین مدارس جدید آن زمان بود معلم شد ، پس از چندی مرحوم رحمت رئیس معارف وقت بر حسب دستور طهران دارالمعلمین را در فارس تاسیس و نوبخت را بسمت معلمی انتخاب کرد و سه سال تدریس کرد ، و در ضمن غالب سرمقاله های روزنامه « حیات » را که مدیرش مرحوم شیخ محمد حسین حیات و از جرائد خوب و ملی بود مینوشت ، و چون در آنوقت انگلیسها در شیراز نفوذ و قدرت فوق العاده داشتند و حیات و نوبخت مقاله های انتقاد آمیز علیه آنها مینوشتند بر حسب اشاره آنان شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرمای فارس مکرر این دو را بزندان افکند و روزنامه را توقیف کرد بعداً نوبخت مجلات « دنیای ایران » و « گل آشتی » نشر داد ، و همان اوقات ابیاتی را که مقدمه « شاهنامه نوبخت » بود انشاء کرد ، و مرحوم فرصة الدوله چون آنها بدید اشعاری در مدح او سرود که در روزنامه « گلستان » درج شد و دوبیت از آن نقل میشود :

یا خبّذا من نادر الدوران	فخر الافاضل معجز الاقران
بحر العلوم الرحب نوبخت الذی	عذب البیان بدائع العرفان

سالخ-

نوبخت در اثر این تمجید فوق العاده فرصة الدوله (که استاد مسلم ادب عصر خود در فارس بود) شهرتی یافت . و مورد حسد بسیاری واقع شد . و برخی از شعراء معاصر از قبیل شعاع الملک و دیگران او را هجو گفتند !
 یکی دوبار هم مورد حمله اشرار واقع شد ولی از مهلکه جان سلامت برد و عاقبت شیراز را ترك گفت و بطهران رفت ، و نامه « بهارستان » را که در ۱۲۹۸ شمسی چند شماره در شیراز نشر داده بود مجدداً از شماره ۱۸ سال سوم در طهران پنج سال نشر داد و در عرض اینمدت مکرر توقیف شد یکبار بعلمت مقاله ای که ضد

حجاب نوشته بود و بار دیگر در شیراز بعثت طرفداری از کودتای ۱۲۹۹ شمسی در مورد مقاله‌ای که در طهران علیه حجاب زنان نوشته بود بتحریرك مرحوم احمد قوام السلطنه رئیس الوزراء وقت (که مکرر مودد حمله نوبخت واقع شده بود) او باش اداره روزنامه اورا که در خیابان چراغ برق بود غارت ، و قصد جاننش را کردند ولی فرار کرد و متواری شد ، و مرحوم شیخ مرتضی مجتهد محلاتی شیرازی از شیراز چند تلگراف بطرفداری او بمرحومین امام جمعه طهران و امام جمعه خوئی مخابره و خواهش کرد که از اورفع مزاحمت کنند ، و در اثروساطت امامین نوبخت موفق شد که باردیگر « بهارستان » را نشر دهد .

نوبخت از طرفداران جدی مرحوم رضاشاه پهلوی سرسلسله سلاطین پهلوی ایران بود ، و هم اکنون نیز هست ، و شاه فقید او را بسمت مدیری مجله قشون برگزید و نوبخت هم نامه بهارستان را تعطیل و سه سال مجله ارتش را اداره کرد . در دوره‌های ششم و هفتم مجلس شورای ملی از طرف اهالی بهبهان و کوه گیلویه بنماینده گی مجلس انتخاب شد و همواره بوسیله نطق‌های غرّا مراتب وطن دوستی خود را ابراز میداشت - در دوره ششم درباره بحرین از وزیر کشور وقت سئوالی کرد که بلا جواب ماند !

پس از ختم دوره هفتم مجلس نوبخت از سیاست کناره گیری کرد و بتالیف کتب متنوعه مشغول شد که اسامی آنها خواهد آمد -

باردیگر در دوره سیزدهم مجلس - نماینده شد و در این دوره وقایع اسف‌آور شهریور ۱۳۲۰ شمسی و حمله انگلیس و روس و امریکا بایران پیش آمد و چون دولت ایران خواست از راه اضطرار با این دول قرارداد موقتیی ببندد نوبخت در مجلس نطق مفصلی ایراد و با بستن قرارداد با مهاجمین مخالفت و از آلمانها طرفداری کرد ، و پس از پایان دوره سیزدهم محرمانه حزبی بنام « حزب کبود » تاسیس کرد ، و کارهائی علیه بیگانگان انجام داد ، اینست که در اواخر جنگ بین الملل دوم انگلیسها اورا با دویست و پنجاه نفر دیگر از مشاهیر ایران دستگیر

و دو سال محبوس داشتند و بعد تحویل روسها دادند و آنها را در قزوین حبس کردند و در پایان جنگ او را بزدان طهران انتقال دادند و بعد آزادش کردند -

صاحب ترجمه از دانشمندان (بتمام معنی کلمه) است و موجب افتخار فارس و فارسیان، و او را تالیفات فراوانیست که هر کدام نماینده مراتب فضل و دانش این مرد گوشه گیر و خلیق و مهربان است - همچنین تعصب فوق العاده او در وطن دوستی و ملیت و برتری نژاد آریین بر سایر نژادها از خلال سطور مؤلفاتش آشکار می باشد -

نوبخت نه تنها در ایران بلکه در اروپا و نزد مستشرقین و ایران شناسان نیز مشهور است و بسیاری از شرق شناسان از قبیل: پروفیسور هانری ماسه فرانسوی - و پروفیسور کریستن سن دانمارکی و سردنیس راس انگلیسی و مدیران مجلات المقتطف والهلل و البلاغ و المقطم مصر او را ستوده و تالیفاتش را با نظر تمجید نگریسته اند - وی چندی ریاست کتابخانه سلطنتی را داشت و اکنون (۱۳۴۰ شمسی) در آلمانست و چنان بنظر میرسد که در آن کشور رحل اقامت افکنده باشد -

تالیفاتش در حدود یکصد و پنجاه جلد است که بسیاری از آنها چاپ شده است - و ذیلا اسامی بعضی از آنها مینویسم:

آنچه طبع شده است:

- ۱ - شاهنامه نوبخت (شامل یکصد هزار بیت است - از پایان سلطنت ساسانیان تا تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه پهلوی) ۲ - تاریخ پهلوی ۳ - ماوراء مدرسه
- ۴ - کائنات جوی - ۵ - پیکولوژی ۶ - علم طبایع ۷ - پداگوژی ۸ - علم تربیت
- ۹ - لوژیک (قانون فکر) ۱۰ - پندنامه نوبخت (منظوم) ۱۱ - دیوان دین (در تفسیر مشکلات و متشابهات قرآن مجید بطرز خاص که مطلوب علماء مصر واقع شده و در دو مجلد است) ۱۲ - سیاحتنامه بغداد ۱۳ - تاج جاحظ - ۱۴ - یادداشتهای بازداشتگاه
- انگلیس و روس - ۱۵ - ترجمه کتاب شعراء محمد (ترجمه از آلمانی) ۱۶ - ماهسر (در

اثبات لغت افسر)

آنچه تا کنون چاپ نشده است :

- ۱ - دختر آفتاب (در سه جلد) ۲ - داستان مسیح ۳ - کتاب کبود (در ۲۵ مجلد) ۴ - فقه اللغه فارسی (در بیست مجلد) ۵ - تاریخ ایران و مصر (جلد فارسی آن در کتابخانه سلطنتی و عربی آن نزد مولف است) ۶ - ترجمه عصر الامون (در دو جلد - این کتاب را بخواهش شادروان ارباب کیخسرو ترجمه کرده است واصل آن که خطی است در دو جلد در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است) ۷ - ترجمه فاوست گوته آلمانی (بنظم) ۸ - جلد سوم دیوان دین ۹ - ترجمه گلستان سعدی به عربی شعر بشعر و نثر بنثر (که قسمتی از آنرا شادروان جرجی زیدان در مجله الهلال منطبعه مصر چاپ کرده است) ۱۰ دیوان اشعار و غیر اینها -
- اکنون میپردازیم بنقل پاره‌ای از اشعار او :

غزلیات :

هزار مرتبه گفتم که ترک یار کنم	کنم ولیک چه با ایندل فگار کنم
علاج کار ندانم ولی همین دانم	که باید هر چه توانم علاج کار کنم
روم بگوشه عزالت قرار برگیرم	مگر علاج دل زار بیقرار کنم
شب فراق خدایا مگر نگرود صبح	که تا حکایت هجران برای یار کنم
گمان مکن که در آن سنگدل کنداثری	هر آنچه گریه ز چشمان اشکبار کنم

اگر ز درد من آگه نه‌ای خدا داناست

که از فراق تو شب تا سحر چکار کنم

یاد از آن روز که بودی بر من	باده با من زدی - ای دلبر من
نه ز هجران خبری بود و نه بیم	که چه آید ز غمت بر سر من
یکدو روزی ز وصال تو گذشت	تا همان روز که شد محشر من
آمدی بار سفر بسته بپیش	جان برون ساختی از پیکر من
صبح گشت آن شب و فرمانده عشق	تاخت بر قلب من و کشور من

ریخت برهم دو سپاه از چپ و راست
ساعتی جنگ شد و لشکر شوق
رزمگه مغز هنر پرور من
کرد اشغال همه سنگر من

حال بر گرد و ببین بیرق غم

بی تو افراشته بد بر سر من

باز نشان بر گرفت لشکر مژگان تو
جمع نیاید بوصف حال پریشان من
برصف دلها مزن جان من و جان تو
گر تو بفصل بهار سوی گلستان شوی
در نظر آرم اگر موی پریشان تو
ور تو بدنبال گوی پای نهی در رکاب
غنچه حسودی کند بر لب خندان تو
ور شنود رکفلر قصه حسن ترا
کیست که سر نفع کند در خم چو گان تو
هر که ترا عاشق است جمع کن و سان ببین
ثروت خود را کند خرج شبستان تو
منکر محشر کجاست؟ کاید و بیند بچشم
تا بدهد انگلیس باج بایران تو
روز قیامت بیاست در شب هجران تو

خامه نوبخت تو - بخت سخن نو کند

بخت، سخن نو کند - بخت سخندان تو

جانا مرا چو موی خود آشفته کرده ای
میخواستم که در غم عشقم کنی هلاک
الماس وار جسم مرا سفته کرده ای
لیکن خود این معامله نا گفته کرده ای

تا بخت خواب برده من چشم بر گشود

او را دوباره در بر غم خفته کرده ای

چند بند از هخامسی که راجع باوضاع ایران در جنگ بین الملل دوم سروده است:

از دو جانب سیل آمد خانه از بنیان ببرد
دست خائن آبروی کشور ایران ببرد
پیکری بیجان از او بر جا نهاد
شاه را با حيله و نامردی از طهران ببرد

عقل صائب را نبود این خدعه باور داشتن

روزگار از اهرمن تعلیم فرهنگی گرفت

چهره رومی سترده و گونه زنگی گرفت

باشغال و گرگ و سگ عنوان یکرنگی گرفت

برخسان بگشاد دست و بر کسان تنگی گرفت

خیر را ممکن نشد آرامش از شر داشتن

لشکر روس اردبیل و خمسه و زنجان گرفت

انگلیس از خانقین تا حومه طهران گرفت

شاه ایران را سپاه دشمن از کرمان گرفت

از دو جانب اجنبی سر تا سر ایران گرفت

سخت شد، دشوار شد، تدبیر کشور داشتن

بعد از او من خویشتن بی یار و یاور یافتم

درد بیحد دیدم و آلام بیمر^۳ یافتم

کشور از بیگانگان دریای لشکر یافتم

رنج زندان دیدم و آشوب کشور یافتم

رنجها دیدم که دشوارست باور داشتن

محبس تاریک قزوین خاطر من را خسته کرد

استخوان و پوستم با یکدیگر پیوسته کرد

فکر من بر جسته بود آزار من برجسته کرد

اختیارم را بکف چون خنجر بیدسته کرد

ظلمها کرد او نتوانم مصور داشتن

سأها بودم من اندر کنج زندان عراق !

رنجها کردم تحمل رنج درد و اشتیاق

رنج استنطاق و رنج وحشت و رنج فراق

چشمه چشم مرا با خوندل بود اتفاق

خوندل باید همی تا دیده تر داشتن

جنگ پایان دید اما رنج من پایان ندید !
دردها درمان گرفت و درد من درمان ندید !

از حوادث هستیم جز شورش و طغیان ندید
هرچه بر من دید عالم سخت دید آسان ندید
شد امیـدم منقطع از روز بهتر داشتن
-الخ-



آقای حبیب‌الله نوبخت

نورالدین شیرازی = زنده در ۱۰۳۸

نورالدین محمد بن عبدالله بن علی طبیب شیرازی ملقب به «عین الملک» از فضلاء و اطباء قرن یازدهم هجری است، پدر و اجدادش شیرازی بوده‌اند و خود پسر خواهر شیخ ابوالفیض بن مبارک ناگوری است، و در هندوستان متولد شده و در خدمت خال خود ابوالخیر بن مبارک و دیگر دانشمندان تحصیل علم کرده، و مقرب درگاه شاهجهان بن جهانگیر دهلوی شده و لقب عین الملکی گرفته است. او را تالیفی در مفردات ادویه است که بسال ۱۰۳۸ تألیف کرده، نیز کتاب دیگر در طب بنام داراشکوه پسر شاهجهان پرداخته و نام آنرا «طب داراشکوهی» گذاشته است، و کتاب اخیر را در سال ۱۰۳۵ تألیف کرده، و در آن رسائلی از ابوالخیر خال خود آورده است. (۱)

سال فوتش معلوم نشد، قطعاً بعد از هزار و سی هشت بوده.

نورالدین شیرازی = متوفی ۸۶۳

نورالدین علی بن ابراهیم شریف شیرازی - از فضلاء قرن نهم هجری است، و از شاگردان شریف جرجانی (علی بن محمد) بود، و او را تالیفاتی بشرح ذیل است

- ۱ - سماء الشافیه در شرح کافیه (نسخه‌ای از این کتاب در دارالکتب انیه بیگ در بروسه موجود است) ۲ - شرح الکافیه (در نحو) ۳ - شرح ایساغوجی (در منطق)

در سال هشتصد و شصت و سه وفات یافت -

نورالدین شیرازی = متوفی ۷۴۲

مولانا نورالدین محمد بن حاج شرفالدین عثمان شیرازی خراسانی الاصل -

از علماء و عرفاء قرن هشتم هجری است ، از خراسان پس از سیاحت بسیاری از شهرها بشیر از رفت و در آنجا سکونت اختیار و ازدواج کرد -

صاحب شیرازنامه مینویسد : در اصول شرعیات و فقه دین استحضاری تمام داشت ، این ضعیف کتاب « حاوی » بتاریخ سنه عشرين و سبعمائه (۷۲۰) در خدمتش خوانده و مدتها استفادت از انجناب تقوی شعار نموده ام ، و در تاریخ سنه اثنی و اربعین و سبعمائه (۷۴۲) وفات یافت ، و در طرفی از مسجد صاحب زاهد فخرالدین فخر آور مدفون است »

نوشته اند که نماز جمعه را منفرداً میخواند و بکسی اجازه نمیداد که در عقب یا جلو او نماز گذارد -

تالیفاتش : ۱ - الزبدة فی الاحادیث سید المرسلین (بترتیب حروف تهجی منظم شده است) ۲ - لطائف التفسیر -

چنانکه گفته شد در سال هفتصد و چهل و دو وفات یافت (۱)

نورالدین لاری = متوفی ۶۹۵

شیخ نورالدین لاری -

از مشایخ طریقت و عرفاء قرن هفتم هجری است - و از مریدان شیخ دانیال بود و شیخ دانیال مرید شیخ علی و او مرید شیخ ابواسحق کازرونی ، نورالدین بهندوستان رفت ، و در ایام سلطنت غیاث الدین بلین در دهلی ساکن شد -
در سال ششصد و نود و پنج وفات یافت و در کنار نهر جمن نزدیک زاویه شیخ ابوبکر طوسی دفنش کردند (۱)

(۱) شد الازار - شیراز نامه

(۱) خزینة الاصفیا - نزهة الخواطر جلد اول چاپ حیدرآباد

نورانی شیرازی = متولد ۱۳۰۲ شمسی

آقای دکتر عبدالوهاب وصال شیرازی متخلص به «نورانی» فرزند مرحوم میرزا علی وصال متخلص به «روحانی» فرزند میرزا عبدالوهاب متخلص به «یزدانی» فرزند میرزا محمد شفیع متخلص بوصول

از فضلاء و شعرا معاصر و از اساتید دانشگاه است، در سال هزار و سیصد و دو شمسی در شیراز متولد شد، و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در آنجا پایان رسانید و برای تکمیل تحصیلاتش بطهران رفت و دوره دانشکده ادبیات را دید و امتحان داده بمقام دکتر رسید، و اکنون در دانشکده ادبیات شیراز بسمت استادی مشغول تدریس است. و نیز رئیس اداره آموزش دانشگاه شیراز میباشد.

نگارنده مکرر در طهران و شیراز بملاقات و مصاحبه اش نائل گشته ام جوانیست بسیار خوش اخلاق و مودب و محجوب و زنده کننده نام نامی پدر و اجداد بزرگوارش شعر را بسبک قدیم و جدید بسیار خوب میگوید و بیشتر اشعارش اجتماعی است. از اوست :

قطعه :

گفتا بمن کتابفروش این کتاب را	ارزان دهم که جلد وی از بر گها جداست
گر کهنه است و پاره بود چند برگ آن	لیکن بین که جمله اوراق آن بجاست
او گرم گفت خویش و مرا چشم بر کتاب	کآنرا از روزگار جوانی چه ماجر است
انگاشتم گذشت زمان را بهیچ و باز	دیدم کتاب را که چه با برگ و بانواست
اوراق او سپید و بر آن گرد سال نی	وز کنج این دکان سراپا محن رهاست
در پیش عاشقی بود ارزنده تر ز جان	زیرا که یادگار ز دلدار بی وفاست
اشکی بر آن چکیده چو تابنده گوهری	از دیده ای که بر غم دل داده ای گواست
شب تا سپیده گاهی خاموش و رازگو	بی همنشین زمان دگر گوشه سراست
دیدم اثر هزار ز عمر گذشتگان	بر چهره کتاب و ندانم چنین رواست

گر با کسی بگور رود ماجرای عمر
بر چهره دیگرى - همه آثار آن چراست ؟

داربائی تا بیایش جان و دل ریزیم نیست
آتش از برق نگاهش در دل انگیزیم نیست
گر چه ما را غنچه مقصود هر گز و نشد
همتی تا چون نسیم از جای برخیزیم نیست
نیست شمعی ورنه چون پروانه در سودای او
هیچمان اندیشه تا از شعله پرهیزیم نیست
پای رفتن نیست ما را تا بپردازیم جای
دست شوقی تا بدامانی در آویزیم نیست
صحبت شیرین لبی گر نیست سوز هجر کو ؟
دردفرهادی چه شد ؟ گر عیش پرویزیم نیست
مرگ بهتر گر فروغی در سپهر دل نتافت
چون نباشد گل هراس از باد پائیزیم نیست
روز دمسردی فراز آمد چو شمع سوخته
آه آتشناك و اشکی تا برخ ریزیم نیست
گر نباشد نغمه مرغی چون ماتم سراسر است
وای از این ماتم سرا - پائی که بگریزیم نیست
گر چه ما را نیست از دیدار مردم چاره‌ای
رغبتی در دل که با اینان در آمیزیم نیست
رؤیای شاعر :

شد وجودم همه لب تا که زند بوسه بپاش

کاش روز و شب ازین کوچه گذر بودش کاش

دوش آن ساق هوس پرور او دیدم و بود
 دل در اندیشه همه شب که ببیند فرداش
 پنجه پای وی از روزنه کفش سپید
 دل برانگیزد و پرواز کند دل بهوش
 دلم از شوق بلرزه چو بر افشانند باد
 پر شکن موی دلاویز ورا بر سیماش
 با لبان هوس انگیز و فریبنده نگاه
 میرباید ز دل آرام و نباشد پرواش
 لرزش زلف سمن سای وی از جنبش باد
 فتنه انگیزد و یکبارد شود دل شیداش
 دیده گیرد سر راهش که بدینسان مشتاق
 دل در اندیشه که لب بوسه رباید ز کجاش
 در دل من هوس خفته برانگیخته است
 خرمن زلف شکن در شکن غایبه ساش
 سوزد این شعله اندیشه روانم شب و روز
 کز چه با او نتوان گفت غم جانفرساش !
 صبحدم گام چو بیرون زند از خانه مرا
 جان پیرواز در آید که زند بوسه بپاش
 بگذرد از بر من همچو نسیمی و نگاه
 تا خم کوچه زند بال - چو مرغی بقفاش
 دیده بر دامن او دست تمنای دل است
 که در آویخته و می نکند هیچ رهش
 بیند آنگونه مرا خوار که گوئی بجهان
 دیده‌ای نیست در این گوشه خریدار لقاش

بشب اندیشه او خواب ز چشمم بر بود

تا بمن کرد چه خواهد - دگر امشب سوداش

دوش در دیده مرا خواب نیامد همه شب

کآخر این راز نهان را نتوان گفت چراش

بگذرد گاه شهابی بشب تار خیال

که چه خواهد شدن از راز نهان سازم فاش

دامنش گیرم و بی پرده تمنا بکنم

بوسه‌ای زان هوس انگیز لب روح فزاش

ورکشد دامنم از دست درم پرده شرم

گیرمش تنك و نسازم ز لب خویش جداش

زآنکه آن چهره افروخته و چشم سیاه

گر نه بهر دل ما - بهر چه آراست خداهش؟

لیك چون باز بخویش آیم و در خود نگریم

گویم ای خسته چه خوش بوسه زدی بر لبه‌اش

این توئی بهر خود آراسته کاخی ز خیال

دیده بگشای که از خویش ربودت سوداش

کیستی تا که در آغوش کشی پیکر او؟

بیخودی گوئی از آن لعل لب هوش رباش

سر فرو بر بگر بیان غم و دیده ببند

تا مگر دل شود آرام - ترا با رؤیاش

گر شود مفتون دلداری دل شیدای من

فاش گردد سر او از چشم خون پالای من

خاطر آشفته است و دل درخانه غم کرده جای

سینه‌ام مینا و خوندل بود صهبای من

بر فگند اسکندر آسا چرخ بنیادم ز جای
 کرد یغما سر بسر دارائی دارای من
 جز غم اندر خانه دل هیچ کالائی نبود
 باز کالائی ز غم افزود بر کالای من
 چون کمان خمیده شد بالای چون تیرم زغم
 زعفرانی شد ز حسرت گونه حمرای من
 برف پیری بر سرم بنشسته در عهد شباب
 منفصل از جور دوران شد همه اعضای من
 روز وصل من سیه تر باشد از شام فراق
 شام محنت زای گردد صبح روح افزای من
 عنکبوت آسا به راهم تارها افکنده است
 چون مگس در تار پیچد فکر چون عنقای من
 تنگ بر من چون قفس گشته است دوران جهان
 نشنوی جز ناله هیچ از مرغ خوش آوای من
 دوستان رفتند و در غم مانده ام تنها و فرد
 رحم بر من میکنند از جان و دل اعدای من
 دین و دنیای من از دوران چرخ آمد تباه
 رفت آخر از کف من دین و هم دنیای من
 تار و پود روزگار من چنان از هم گسیخت
 کآمد از کرباس صدره خوار تر دیبای من
 اینهمه گفتم ولی از خواری وزاری چه باك
 در دو عالم تا نظر دارد بمن مولای من
 رو کنم بر در گه مولائی از فخر و نیاز
 تا که خرم گردد امروز من و فردای من

کیستم من دل بدست آرزو ها داده ای
 در بیابانی بدنبال سراب افتاده ای
 قطر لرزان اشکی مانده بر مژگان هنوز
 برگ زردی تن بیاد مهر گانی داده ای
 شب نمی در واپسین دم گرم بدرود حیات
 شعله شمعی براه تند باد استاده ای
 داستانی درهم و آشفته اما ناتمام
 آه جانسوزی قلب از سینه ره نگشاده ای
 آرزویی برده در دامن حرمان خویش
 کاروان گم کرده ای دل بر قضا بنهاده ای

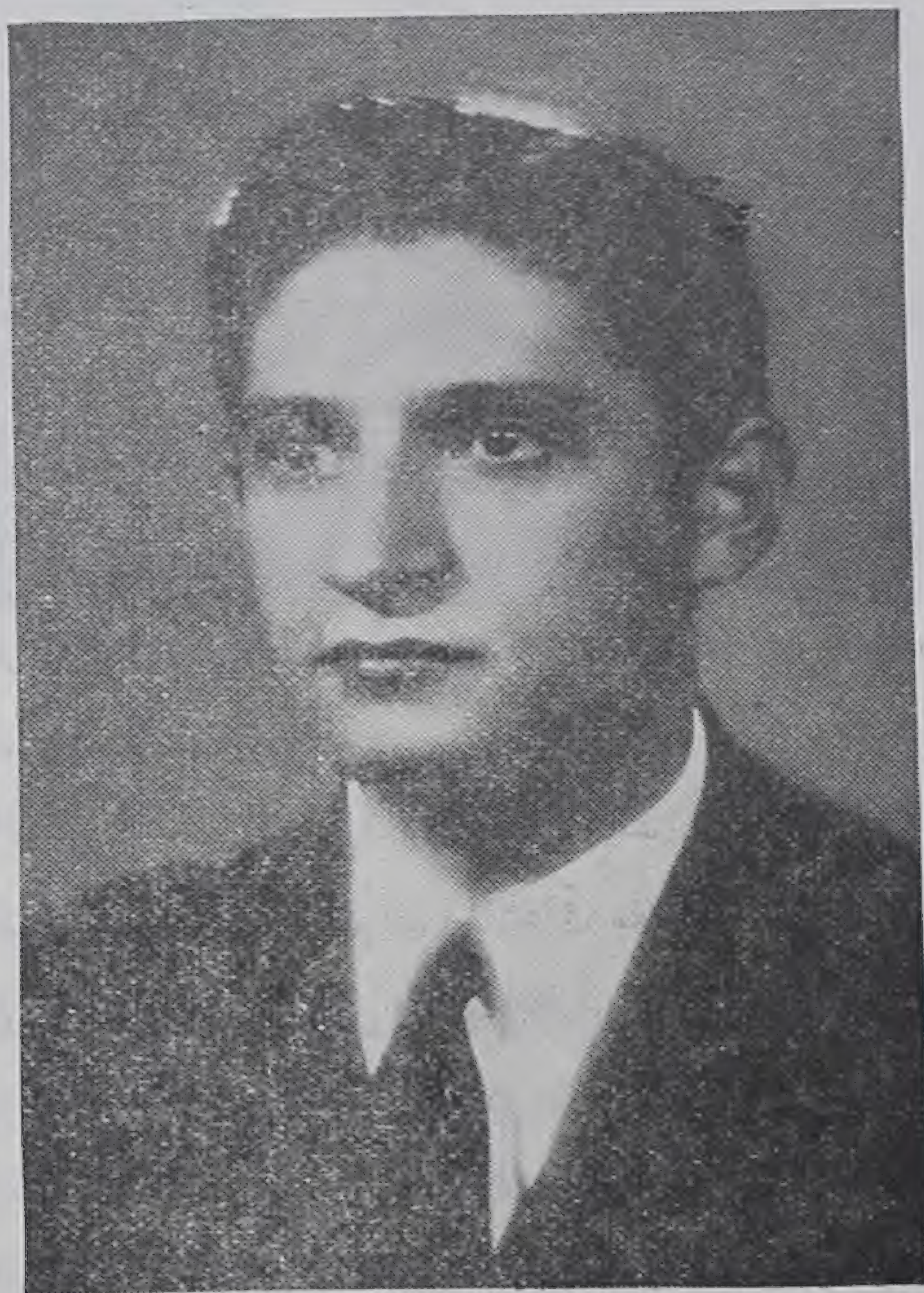
تفاوت طبقاتی :

مهرگان آمد و آورد پریشانی
 باد پائیز - بیغما شده زی بستان
 برگ رامیرسد آوا که گرانی چند؟
 بیدرقصان بود از باد خزان - لیکن
 پویه برگ خزان دیده بخاک از باد
 باد پائیز چو بر باغ وزد - بینی
 مهرگان سیلی سختی است بتیمان را
 گوید از زنده نباشد ز چه افشانید
 بشتابید بجائی که در آنجا مرگ
 بینوا را تن رنجور بفرساید
 همه شب در غم و اندوه - که از سر ما
 تازنی چشم - فراوان همه جا بینی
 لیک از این رنج روانگاه چه آگاهند؟

دیگرای گل! ندهد سود گرانجانی
 باغبان سوخته دل - از غم ویرانی
 کاروان عدم آمد - چه بجامانی؟
 نبود رقص وی - از بهر تن آسانی
 ترجمانی بود از رنج زمستانی
 باغبان را خط اندوه - بپیشانی
 کز چه پابند جهانید زنادانی!
 برخ از دیده خود گوهر عمّانی؟
 دارد آئین جهانداری و سلطانی
 باد پائیز و غم بیسر و سامانی!
 چون کند کودک دلبنده نگهبانی؟
 تن افسرده ز سرمای زمستانی!
 آنکسانی که بخوابند و تن آسانی؟

مست بینی بشبانگاه توانگر را
 دلبران نیمه رخ کرده نهان باموی
 لب خندان و هوسناک پرریویان
 سایه افکنده برخساره مه رویان
 چشم از باده تب آلود و خیال انگیز
 هر زمان داده بصد ناز - بهشتاقان
 خوی بپیشانی و تا نیمه شب رقصان

پای کوبان شده سر گرم هوسرانی!
 همچو از سنبل تر - لاله نعمانی
 کرده شرمنده خود - لعل بدخشانی
 صف مژگان فریبنده پیکانی
 چهره جان بخش چو خورشید زمستانی
 بوسه ها از لب میگون - بفراوانی!
 مست از باده و سر گرم هوسرانی!



آقای دکتر عبدالوهاب نورانی

رفته با ناز در آغوشی و دیگر بار
شب پائیز که هر گوشه تنی لرزد
همه سرگرم هوسرانی و آگاهند
که شود پیکر بی برگ و نوافانی !
ایک با اینهمه یک لحظه توانگر را
نرود بر لب - انگشت پشیمانی !

نور زاده بوشهری = متولد ۱۳۰۴

آقای اسمعیل نور زاده بوشهری فرزند نور محمد فرزند آقا بخشی فرزند نور محمد کازرونی

از نویسندگان و مولفین معاصر است ، واز دوستان وفادار قدیم پدر نگارنده این اوراق میباشد. در سال هزار و سیصد و چهار در بوشهر متولد شده و مقدمات و درس ابتدائی را در مدرسه سعادت بوشهر آموخته است، آنگاه برای تکمیل تحصیلات جدید به هندوستان رفته و در مدرسه العلوم کالج شهر « علیگر » که موسس آن سرسید احمد خان قائد بزرگ مسلمانان هند بوده است مشغول تحصیل شده و دوره کالج را بپایان رسانیده و بدریافت دیپلم متوسطه زبان انگلیسی نائل گشته است سالها در بانگ ملی ایران در طهران سمت بازرسی داشته و در سال ۱۳۳۸ شمسی باز نشسته شده است.

او را تالیفاتی است که تا کنون چند جلد از آن چاپ شده مشارالیه در تاریخ و جغرافیای بنادر جنوب ایران اطلاعات مفید و کافی دارد تالیفاتش ۱ - ایران کنونی و خلیج فارس (در طهران چاپ شده) ۲ - اسرار نهضت جنوب . (شرح وقایعی است که در سال ۱۳۲۵ شمسی در فارس رویداده این کتاب هم در طهران چاپ شده) ۳ - فلات قاره و جزائر خلیج فارس (در طهران چاپ شده) ۴ - نظری بایران و خلیج فارس (تاریخچه بنادر و جزائر خلیج فارس منجمله مجمع الجزائر بحرین است که در طهران چاپ شده) و غیر اینها



آقای اسمعیل نورزاده بوشهری

نویدی شیرازی = متوفی ...

مولی نویدی شیرازی

از شعراء قرن یازدهم هجری است ، و ترجمه اش در تذکره نصر آبادی دیده ام
مینویسد : از کهنه شاعرانست ، مدتهاست که از شیراز حرکت نکرده بدرویشی
ساخته مسموع شد که در کمال پریشانیست : از اوست :

نه همین گل بچمن عاشق و دلخسته اوست

دل خوبان همه چون دسته گل بسته اوست

ندهد نور چو بر دیده نمالم دستش
شمع این خانه سر انگشت حنا بسته اوست

☆

باور مکن که جام می ناب میخورد
بیر خصت تو کی دل من آب میخورد
مژگان بدور چشم من آسودگی ندید
این خس همیشه سیلی سیلاب میخورد

☆☆

دلاره‌ی چوبیا بان عشق در پیش است
بگو به آبله‌پا که آب بردارد

میکند با کو کب بخت سیاه من قران
بسکه بر بالای هم داغ تمنی سوختم

☆☆

ای آنکه حدیث عقل را تفسیری
بیهوده ز بی زری، چرا دلگیری؟
آوردن زر بدست، آسان نبود
خوابیده بروی هر فلوسی، شیری
سال فوتش بدست نیامد -

نویدی شیرازی = متولد ۹۲۰ متوفی ۹۸۸

زین العابدین علی عیدی بیگ شیرازی متخلص به « نویدی » -
از شعراء و منشیان و محاسبین قرن دهم هجری است،
صاحب تخفه سامی در ترجمه اش مینویسد: از بزرگ زاده های شیراز است
و در امانت و دیانت و راست قلمی در این قلمرو بی شریک و انباز است، و مدتیست که
در دفتر خانه شریفه سرافراز است، واقع که تا مفرد نویس قضا و قدر جمع و خرج
افراد بشر را حسب المفصل تنقیح داده همچو او جوانی محبوب هنرمند در گوشوار
ظهور و میزان مرور و دهور نیاورده، و در شعر خصوصاً مثنوی ید طولی دارد و خیال
افگیزی او در مثنوی بسیار پر خاشی واقع شده، تخلص او نویدی است. و در
صغر سن کتاب جام جمشید گفته، این چند بیت از کتاب اوست:

دهانش را صفت چون حد من نیست
 بسان آب حیوان نا پدیدار
 بود مـوئی بر اندامش کمر نام !
 بپا افکنده گیسوی سمن سای

چگویم چون در آن جای سخن نیست
 نگشته خضر از وی هم خبردار
 چگویم مو کجا بودش بر اندام
 بله، تاریک باشد شمع را پای

بعد از اتمام آن جواب خمسه گفت، و بسیار معانی خاص در آن درج کرد،
 که بعد از خواندن آن صدق مقال کاتب معلوم میشود این دوبیت از کتاب «هفت
 اختر» است و در تعریف شکار:

دیده آهوان نشان کردند
 زاژدهای تفک یلان جهان
 آتش فتنه دود میا نگیخت

تیر را میل سرمه‌دان کردند
 آتش فتنه ریختی ز دهان
 سرمه از چشم آهوان میریخت

خوشگومینوینوینو: شیرازی است، در شیوه انشاء و سیاق شهره آفاق بود از شعرای
 نامور است، تتبع خمسه نموده، دیوانش از دوهزار بیت بیشتر است، ابیات ذیل از
 مثنوی خمسه اوست:

نهان در زیر چادر قد زن به
 اگر زن پاک بودی در جبلت

که یعنی قامت زن در کفن به !
 شدی زن هم سزاوار نبوت



عشق کجا تاب صبوری کجا ؟

عشق کجا — طاقت دوری کجا ؟



ای دلم آزرده اندیشه ات

غارت خواب و خور من تیشه ات

در فروردین ماه ۱۳۴۰ از جانب آقای رحیم اف ابوالفضل عضو انسیتوی خاور
 شناسی آکادمی علوم آذربایجان شوروی مقیم با کونا مه ای بمن رسید که در آن اشاره
 بکتاب دانشمندان و سخنسرایان فارس کرده و نوشته بود «من نیز که در حال حاضر
 در باره حیات و فعالیت ادبی شاعر شیرازی زین العابدین علی عبدی بیگ (نویدی)
 مشغول تدقیق هستم با چند پرسش می‌خواهم اندکی از وقت گرانبهای شما را

بگیرم «الخ»

آنگاه در خصوص سال تولد و وفات و سایر جزئیات زندگی نویدی پرسش‌هایی کرده بود، و من هم آنچه را از احوال این شاعر شیرازی میدانستم و در تذکره‌های: تحفه سامی - و سفینه خوشگو، و نصر آبادی دیده بودم در جواب ایشان نوشتم مجدداً نامه مورخ ۳ اردیبهشت ۱۳۴۰ ایشان که با خطی زیبا و انشائی شیوانگاشته شده بود رسید، و چون در آن مطالب سودمندی راجع به نویدی مندرج است بسیار مناسب بل لازم میدانم که برای مزید اطلاع خوانندگان این کتاب قسمتهائی از آن را در اینجا بیاورم -

از نوشته‌های آقای رحیم اف معلوم میشود که مردی دانشمند و محقق است و ده مثنوی مخطوط از نویدی در اختیار دارد، و باین مناسبت مدت دو سال است که راجع بحیات و آثار ادبی وی وارد تحقیق شده، و خلاصه تدقیقات ایشان بشرح ذیل است:

۱ - بطوریکه از آثار خطی خود شاعر نتیجه گرفته شده، نامبرده بطور قطع در ۹۲۰ ه. ق بدنیا آمده است -

۲ - در حال حاضر ده مثنوی شاعر در اختیار نگارنده هست که آنها را به پنج بحر قسمت کرده، و در هر بحر دو اثر داخل نموده است:

در بحر اول: مظهر الاسرار - جوهر فرد

در بحر دوم: جام جمشیدی - دفتر درد

در بحر سوم: مجنون و لیلی - خزائن الملکوت

در بحر چهارم: هفت اختر - انوار تجلی

در بحر پنجم: آئین اسکندری - فردوس العارفین

من تحفه سامی سام میرزا و تذکره نصر آبادی را خوانده‌ام، عبدی بیگ که میرزا طاهر نصر آبادی در تذکره خود به آن اشاره میکند عبیدی بیگ مورد نظر ما نیست، زیرا عبدی بیگ مدت مدیدی در تبریز و قزوین بسر برده

و در (۹۶۱) نیز سفری بگرجستان کرده است، طبق آنچه خود شاعر مینویسد وی «انوار تجلی» را نیز در همین سفر برشته نظم کشیده است.

۳- از اشخاصی که درباره نویدی اطلاعات ذیقیمتی میدهد تقی الدین کاشی است که متأسفانه اینجانب اثر وی را بدست نیاورده‌ام.

۴- ذکر تاریخ وفات شاعر در (۹۸۸) ه. ق صحیح است، چه در نسخه خطی اثر او که در اختیار نگارنده است تاریخهای رو نویسی یکایک آثارش موجود است و آخرین تاریخ (۹۸۶) میباشد.

۵- در حال حاضر نگارنده مشغول تدارك چاپ داستان مجنون و لیلی شاعر است و پس از چاپ نسخه‌ای از آنرا بحضورتان تقدیم خواهم کرد.

این بود قسمتی از نامه محقق آذربایجانی آقای رحیم اف ابو الفضل - و من از ایشان بسیار ممنون هستم که نتیجه زحمات خود را بعلاوه چهار کتاب فارسی که عبارت از شرح حال رودکی - اشعار فارسی فضولی - متن انتقادی مخزن الاسرار نظامی - جهان نامه تالیف محمد بن نجیب بکران است بمن هدیه کرده است - در خاتمه بایستی این مطلب را متذکر شوم که عبدی بیگ که نصر آبادی در تذکره اش آورده است و تخلص او «صابر» بوده و در هندوستان فوت شده هیچ ربطی به عبدی بیگ نویدی ندارد و من ترجمه او را ذیل «صابر شیرازی» در جلد سوم کتاب خود آورده‌ام همچنین نصر آبادی از «ملا نویدی شیرازی» ذکر می‌کند که از سبک کلام او معلوم میشود این ملا نویدی با نصر آبادی همزمان بوده و در قرن یازدهم هجری میزیسته است، در صورتیکه زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی مورد نظر آقای رحیم اف در قرن دهم زندگانی نمیکرده و در سال (۹۸۸) وفات یافته است - بنا براین این نویدی هم غیر از نویدی مورد توجه آقای رحیم اف است - و من باید اعتراف کنم که تا قبل از رسیدن نامه آقای رحیم اف گمان میکردم این دو شاعر یکی هستند حتی این مطلب را هم به

ایشان نوشتیم ولی آقای رحیم اف مرا از اشتباه خارج ساخت و از این راه نیز سپاسگزار
مشارالیه هستم -

صاحب « الذریعة الی تصانیف الشیعه » در جلد هفتم صفحه ۲۶۳ کتاب
خود ذیل جمله « خمسة مفردة نویس » آورده است : « مولی عبدی بیگ نویدی
شیرازی که از نویسندگان دربار شاه طهماسب بوده ، و در سال ۹۸۸ فوت شده دو
خمسه دارد که یکی مشتمل است بر : روضة الصفا . روضة الازهار : جنة الاثمار
زينة الاوراق وصحيفة الاخلاص ، وخمسه دیگر او مشتمل است بر : جام جمشیدی
هفت اختر . بهرام نامه . لیلی و مجنون . و آئینه سکندری »
چنانکه معلوم است برخی از این مثنویات با آنها که در تصرف آقای رحیم
اف میباشد اختلاف اسمی دارد . بنا بر این بعید نیست که نویدی سه خمسه داشته
است و صاحبان مآخذ « الذریعه » از پنج مثنوی : جوهر فرد - دفتر درد - خزائن
الملکوت - انوار تجلی - و فردوس العارفین که نسخ آنها در دست آقای رحیم اف است
اطلاع نداشته اند -

نهایلی شیرازی = متوفی ...

از شعراء قرن نهم هجری است -
صاحب « صبح گلشن » مینویسد : بحسن صوری و معنوی و سلیقه خوش
بیانی و شیرین زبانی در جرگه نهائیان ممتاز - بعد عصر مولوی عبدالرحمن جامی
بوده که اکثر بجواب غزلیاتش طبع آزموده - از اوست :
شدم دیوانه تا در خواب دیدم آن پری رورا
چه باشد گر ببیند بیداری کسی او را ؟



قدم بخانه چشمم بنه که جا اینجاست
رواق منظر خوبان خوش لقا اینجاست

شب سگ کویت بهر جای که پهلو مینهد
روز خورشید آنزمین را بوسه بر رو مینهد !



نه بهر درد من این دیده خون فشان بستم
نظر بغیر تو حیفست من از آن بستم
سال فوتش معلوم نشد .

نیاز شیرازی = متوفی ۱۲۳۴

محمد رضا شیرازی متخلص به « نیاز » فرزند محمد هاشم درویش صوفی ذهبی -
از شعراء و عرفاء قرن سیزدهم هجریست -
از اوان کودکی در کسب علم و معرفت کوشید و ایام شباب را صرف
مطالعه و تحصیل کمال کرد ، و مدارج دانش را طی نمود و پس از فراغت از
تحصیل علم ، ایامی چند بدبیری مشغول شد ولی بزودی از اینکار دست کشید و
در گوشه انزوا آرمید و صحبت اهل حال را برگزید ، بحسن خلق و فروتنی و
لطف طبع وحدت ذهن معروف و با رضا قلیخان هدایت معاش و دوست بود ، و در
نظم و تشرید طولی داشت - صاحب تذکره انجمن آرا مینویسد : چند سال در
زمره اهل قلم و در دیوان حکمرانی شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا صاحب رقم بود
و در اینوقت از ملازمت استفاده نموده ، ظن غالب آنست که انجام کار تارک رسوم
و عادت اهل ظاهر شده ، بمراسم آباء عظام خود عمل نماید ، باری جوانی آراسته
هنرمندیست - خط شکسته و نستعلیق را خوب مینویسد و از مراتب نظم و نثر نیز
بی بهره نیست از اوست :

آواز بود هر دو ولی فرق بسی هست

بنا ناله جانسوز نی آهنگ جرس را



بلبل چو بشاخ آشیان بست گل بار بطرف بوستان بست

جای دگرم به از قفس نیست در بر رخ من چو باغبان هست

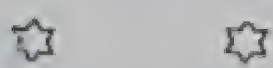


ز يك خشت و گل آخر خانه کردند چرا این کعبه - آن بتخانه کردند!



چون خضر رهی نیست در این بادیه باید

نا چار بدنبال صدای جرس افتاد



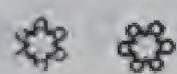
بکجا رهم بی-ایان رسد اندر این بیابان

که نه آگهم ز مقصد نه خبر ز راه دارم



خالی ز صدر صومعه دل دید جای او

بنهاد رخ بدیر مغان از قفای او



از دیرو حرم باشدشان روی بمقصد زاهد ز رهی - پیر خرابات ز راهی

در سال هزار و دویست و سی و چهار در شیراز وفات یافت -

نیاز شیرازی = متولد ۱۱۹۷ متوفی ۱۲۶۳

میرزا سید علی شیرازی متخلص به « نیاز » و مشهور به خوشنویس فرزند

میرزا حسنعلی طبیب فرزند حاج آقاسی بیگ -

از فقهاء و شعراء و حکماء و اطباء و خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است

فسائی در فارسنامه ناصری مینویسد : خط شکسته را خوش مینوشته است

و علوم طب و حکمت الهی را در خدمت پدر آموخته است و فقه و اصول را در

محضر دائی خود حاج میرزا ابراهیم مجتهد فرا گرفته و حسن خط را از خواجه

ابوالحسن خوشنویس فسائی و درویش عبدالمجید آموخته است -

در سال هزار و دویست و اند بقصد سیاحت بهندوستان رفت و دو سال در آنجا

سیر و سیاحت کرد و بشیراز بر گشت و به تنگدستی مبتلی شد و خانه نشیمن و تکیه جدش حاج آقاسی را فروخت، و دیون خویش را پرداخت، و از شیراز قطع علاقه کرده بفسا رفت، و چندی بسر پرستی املاک موروئی خود در قریه نو بندگان پرداخت، و از آن پس بشیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز بود چند نسخه کتابهای دیوان حافظ - خسرو شیرین وحشی - خمسه نظامی و شاهنامه فردوسی بخط خویش نوشت -

تالیفاتش : ۱ - مثنوی فیروز و نسربین (دو هزار و پانصد بیت است)

۲ - دیوان اشعارش (قرب پنجهزار بیت)

در سبب نظم کتاب فیروز و نسربین گفته است :

که از افسانهام مطلب بهانه است
که افسانه بسر سر پوش باشد
نخستین پردهای بر چهره باید
بیاید بودنش در پرده مستور
نباشد هر گز ایمن از هوسناك
شود هر گاه و بیگاه آشکارا
نیاید کسی تفاوت در میانه
که آید پردهاش فیروز و نسربین
نمودم بروی این افسانه سر پوش
نہانش همچو گوهر خرج کردم
ز لفظش سوی معنی آورد راه
سوی افسانه دارد تیز گوش
مرا بر صدق و کذب او چکارست
نه تشریف کهن بر خلعت نو

نه پنداری مرا میل فسانه است
بداند هر که او را هوش باشد
بمحفل شاهی شیرین چو آی
از آن تا چشم بدخواهان شود دور
که گر بی پرده گردد حسن بیباك
چو گر از پرده حسنی بی مدارا
ز عشاق هوسناك زمانه
بود اسرار عشق آنشوخ شیرین
چو سر عشق میزد از درون جوش
در آن اسرار حکمت درج کردم
که تا هر کو بمطلب هست آگاه
هر آن کش نیست هم زین گونه هوشی
چو از افسانهام بیرون شمارست
نگویم قصه شیرین و خسرو

که آن عقد گهرهای گرامی
نه هم از داستان حسن یوسف
که یزدان در نبی - کرده بیانش
نه از فرهاد و شیرینم روایت
اگر چه آنعروس حجله فکر
ولی چندیست تا اکنون وصالش
بکابینش گهرها سفت خواهد

- الخ -

هم از اوست :

ای ز شوقت در دل من خارها
گرامید وصل باشد عاقبت
بر سرم بگذر که دارم در نظر
در میان ما و شادی جهان
میکشد بهر تو ای گلرخ نیاز
وی ز لطف خارها گلزارها
سهل باشد در رخت دشوارها
غیر جان دادن بپراخت کارها
روزگار غم کشد دیوارها
از رقیبان اینهمه آزارها

☆ ☆

تا نگیرد لشکر غم سر بسر ملک جهان
ره نیابد در دل این رندان عشرت پیشه را

هر دلی را کاندرو غم ریشه محکم کرده است
جز می از جا بر نیارد کند هیچ این ریشه را
کی بعشق افسانه گشت از چاره پردازی نیاز
گر نمیزد عاقبت فرهاد بر سر تیشه را

افغان که چون نهال امیدم بیر رسید
جانم رسید بر لب و عمرم بسر رسید

سیلاب اشک سد رهم شد بکوی دوست
بنگر چها که بر من ازین چشم تر رسید

ایمرغ دل از بی پری آسوده ای کنون
پروانه را نگر که چه ازبال و پر رسید



رهزن من زلف یار ، رهبر من بوی اوست
بتکده ام کوی دوست ، قبله من روی اوست

زاهد و طوف حرم ، برهمن و سومنات
سجده گه عاشقان ، طاق دو ابروی اوست

روضه دارالسلام گر نبود میکند
چشمه کوثر روان بهر چه از جوی اوست

دام دل هوشمند ، دانه خال ویست
گردن جان را کمند ، سلسله موی اوست

یار ندارد نیاز ، میل بحشم و نیاز

باتواگر شد چنین ، از تونه ازخوی اوست

امروز که یار یار ما نیست

در وادی عشق خوب رویان

برق ار چه بسوزد عالمی را

با لاله رخان وفا نبوده است

با خسته دلان تفقّد و لطف

صیدی چو نیاز لاغر و زار

شایسته شهسوار ما نیست

اکنون که گل نشست براو رنگ خسروی

می خور بروی یار بآهنگ پهلوی

ساقی بیار باده که هر دم نسیم باغ

خوش میکند حکایت انفاس عیسوی

پر کن قدح ز باده که شاید دمی مرا
 بخشد فراغتم ز املهای دنیوی
 ای دل ز فکر تفرقه خاطر نگاهدار
 خواهی ملول گشت که این نکته بشنوی
 غافل مشو ز پنبه شاهین روزگار
 ای کبک خوشخرام که سر مست میروی
 آزاد از غم دو جهان گشت آنکه او
 از جان و دل به پیر مغان کرد پیروی
 آن تخم دوستی که فشانندی بدل نیاز
 جز غم نداده حاصلی اکنون که بدروی
 نیاز در سال هزار و دویست و شصت و سه وفات یافت

نیر زرقانی = متولد ۰۰۰

آقای علمی اصغر رستگار زرقانی متخلص به نیر
 از شعراء معاصر است ، دیوان اشعار او را کتابفروشی حافظ بدون شرح
 حال در ۱۳۳۷ شمسی در طهران چاپ کرده است .
 احوالش چون سال تولدش برنگارنده مجهول ماند - از اوست :

قطعه :

گر ز کسب و صنعت بازو خوری	به که باشی از کسان منت پذیر
فقر فخری نیست بودن چون گدا	بی نیازی از خلایق همچو شیر
هر که باشد بی نیاز آن خود غنی است	و آن صفات الله بود ، رویا دگیر
تو گمان داری بود فخرت ازین	تا شوی بر هر دری بالا و زیر
عزتت از کف رود ، ذلت شود	از چنین ذلت کشیدن رو بمیر
بر در دوان شدن ، از بهر نان	ذلت آرد روتو آن نان خورده گیر

نان ز حق جوتا رسد از راه غیب زانکه گردی از خلایق نیم سیر
 قدر خود را دان که هستی با شرف از چه خود را می کنی خوار و حقیر
 نیرا گشتی چو قانع شادزی از چه می باشی بدام غم اسیر
 ز آنکه آخر روزیت روزی بود

میرسد بر تو بود گرزود و دیر

مخمس غزل خواجه حافظ شیرازی قدس سره

گر مرا جا بجحیم است و ترا جاییهشت

ورترا خانه بمسجد بود و من بکنشت

من خودم دانه و جانان زچه نیکی و چه زشت

عیب رندان مکن ای زاهد پا کیزه سرشت

که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت

عمل خویش مکن نیک بهر قومی فاش

خود پرستی مکن و غره بکر دار مباح

سینه ریش من از ناخن شنعت مخراش

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

مومن و گبر و مجوسی و اصنام پرست

از پی اصل حقیقت رهی آورده بدست

هر کسی بر روشی سجده کند آنچه که هست

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست

همه بتا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت

آن ره کعبه رود و آند گری بتکده ها

آن یکی سجده کند آذر آتشکده ها

سر تسلیم من و خاک در میکده ها

من بنوشم زمی عشق و کنم عربده ها

مدعی گر نکند فهم سخن - گو سرو خشت

در پس پرده چه دانی که بود پاک عمل

نیک گردیده سر انجامش یا زشت و دغل

از چه بیهوده زنی با من از اینکار جدل

نا امیدم مکن از سابقه روز ازل

تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت

نه که من نامه سیه کرده ز بیدادم و بس

بدر میکرده تنها نه من استادم و بس

شور شیرین نه مرا بر سر و فرهادم و بس

نه من از خانه تقوی بدر افتادم و بس

پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت

ایکه تو غره شدستی بکرامات عمل

وز پی حور و قصور است ترا شغل امل

تا بنامت چه نوشته ز ازل میر اجل

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل

تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت؟

ایهمه کار تو نیکو بود و قلب تو شاد

عیب جوئی کندت دور ز حق از بیداد

نتوان غره بپاداش عمل گشت و ستاد

گر نهادت همه اینست ز هی پاک نهاد

ور سرشتت همه اینست زهی پاک سرشت

نقد بر نسیه مده گر که تو هستی هشیار

زانکه پامال شود نسیه بدکان بسیار

کار امروز بفردا تو بیاری مگذار

باغ فردوس لطیف است ولیکن زنهار

تو غنیمت شمر این سایه بید و لب کشت

همچو پرگار تو سرگشته بهر ایامی

تا صمد کرده رها در طلب اصنامی

حافظاروز اجل گربکف آری جامی

نیـر اتا نشوی پخته ازین می خامی

یکسر از کوی خرابات بر نندت بیهشت

غزل :

دستی فشان نلافی ماه صیام کن

ساقی چو عید آمده دستی بجام کن

ما را تو پاک از اثر تنگ و نام کن

ما تنگ و نام را بکناری گذاشتیم

در صحن بوستان به تنعم خرام کن

تا گل ببوستان بگریبان کند جمال

بر عاشقان طلوع چو ماه تمام کن

شام فرلق تیره بود عشقباز را

بر خیز و بر یقین عمل اتهام کن

هر کس بیک روش بنهد تهمتی بما

شکر فشان دو لعل لب از کلام کن

خلقی فتاده ز آن دهن تنگنا بشک

بردیدگان عاشق مسکین مقام کن

حیف است پای خویش که بنهی بروی خاک

از افتقار ما بر آتشه پیام کن

ای باد صبح اگر گذری افتدت بدوست

گو نام نیـر از غم عشقت بلند شد

گر التفات میکنیش بردوام کن

نیری شیرازی = متوفی ۱۲۸۶

میرزا طاهر خان فرزند قدیم خان شیرازی متخلص به « نیری »

از شعراء قرن سیزدهم هجری است

در شیراز کسب کمال کرده و بحیدر آباد کن رفت ، و چند و لعل وزیر

دکن را مدح گفت و پس از چندی اقامت در هندوستان بشیراز برگشت و بورود

ابیات ذیل را سروده برای چند و لعل فرستاد :

برید باد صبا دوشم از ره شبگیر
که ای ز تربیت خاطرت بجاده نظم
قلمت، آنکه ز تحریر نقطه بدعاجز
سفر گزیدی و کردی بهانه حب وطن
شنیدم آنکه بایوان شاه بردی راه
یکی قصیده که بدبار نامه شعرا
بجمله اینسخن از من بعرض شاه رسان
همیرساند پیامی ز بارگاه وزیر
چنان بشد که سبق برد از جریر و ظهیر
بعون مدحت من نکته گیر شد بر تیر
تو چون بهانه گزیدی شدم بهانه پذیر
که آستانش ملک را بود مشار و مشیر
بشاه خواندی وز شه نیافتی تو قیر
ببرمئی که نداریش آنچه کوش ضمیر (۱)

که نیری یکی از دست پختگان منست

بلند رتبه بود گر بود بیچته قصیر (۲)

در سال هزار و دویست و هشتاد و شش در شیراز وفات یافت -

واثق شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم شیخ عبدالحی ملقب به «صدر الشریعه» و متخلص به «واثق»
فرزند مرحوم شیخ مفید متخلص به «داور»
از فضلاء و شعراء معاصر است در خدمت پدر دانشمندش تحصیل علوم متداوله
عصر کرد و در حجره‌ای از بقعه سید میر احمد بامور شرعی و اصلاح بین مردم
میپرداخت و گاهی بمنبر میرفت و خلق را موعظه میکرد و چون از کار و عظ فراغت
می یافت طبع آزمائی میکرد و ابیاتی میسرود (۳) از اوست :
الایا ایها الساقی بکن رحمی بر این دلها که دارند اشتیاق می ادر کاساً و ناولها
بسی مشکل شدم حاصل بر روز و رقت اما چو دیدم روی خوبت مرا حل شد جمله مشکله

(۱) کذا - معنی معلوم نشد

(۲) فارسنامه ناصری

(۳) آثار عجم

چراغ روی خوبان کی بیخشد روشنی آنکس^۴ که مهر طلعت او پرتو اندازد بمحفلها
سال فوتش بدست نیامد در ۱۳۱۳ زنده بوده

واجد بر از جانی = متولد ۱۲۸۲ شمسی

آقای محمد جعفر بر از جانی متخلص به «واجد» فرزند مرحوم حاج محمد فرزند
عبدالله لطیف فرزند ابراهیم -

از دانشمندان و شعراء معاصر است، در سال هزار و دویست و هشتاد و دو شمسی
در بر از جان متولد شد و سوار خواندن و نوشتن و مقدمات عربی را آموخت و چون
وسائل تحصیل کامل در بر از جان فراهم نبود در سال ۱۳۰۰ بشیراز رفت، و خدمت
مرحوم حاج شیخ یوسف حدائق مجتهد معروف رسید و مورد الطاف آنمرد بزرگ
واقع شد و در مدرسه منصوریه اقامت گزید، و چند سال عمر را صرف خواندن
ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و منطق و سایر علوم متدوله کرد، و بدریافت
گواهی نامه مدرسی علوم شرعیه توفیق یافت و بسال ۱۳۱۴ بطهران رفت و در دانشکده
معقول و منقول مشغول تحصیل معقول شد و در ۱۳۱۷ بگرفتن گواهی لیسانس در
رشته معقول آن دانشکده و شعبه علوم تربیتی دانشسرای عالی نائل آمد - و از
جانب وزارت فرهنگ دبیر دبیرستانهای شیراز شد و بدانشهر برگشت و تا سال
۱۳۲۹ بانجام وظائف دبیری و تدریس مشغول بود پس در آنسال سمت ریاست اداره
تحقیق اوقاف فارس را یافت و چند سال در این منصب باقی بود تا سال ۱۳۳۹ که بداره
فرهنگ شیراز منتقل شد و هم اکنون در آن اداره انجام وظیفه میکند

آقای واجد ادیبی سخن سنج و شاعری ماهر و به ادبیات پارسی و تازی مسلط
است، قصیده و غزل را استادانه میسراید و از سال ۱۳۲۴ عضو رسمی انجمن ادب
شیراز و فعلاً نایب رئیس آن انجمن است کذلک عضو «کانون دانش» میباشد دیوان
اشعار مرتبی دارد که شامل شش هزار بیت است

آقای فراشبدی در کتاب «تاریخ و جغرافیای بر از جان» جلد اول صاحب

ترجمه را از حیث علم و دانش و حسن سیرت فوق العاده ستوده است بدانسان که من این پایه ستایش را حمل بر اغراق یا تعصب همشهری گری میکردم تا اینکه در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ دو بار بشیراز رفتم و مکرر اظهار لطف کرد و بدیدنم قدم رنجه فرمود ، و روزهای چهارشنبه نیز در «کانون دانش» بمصاحبتش قرین مباهات و از استماع ابیات نغزش شادمان میشدم ، و چون مصاحبت تکرار و بنیاد دوستی و محبت استوار گشت او را مظهر انسانیت و نمونه کامل مهر و رافت و صفا و صفوت یافتم و حق بجانب فراشنبیدی دادم و گفتم : گفتند خلایق که توئی یوسف ثانی-چون نیک بدیدم بحقیقت به از آنی ، اینک مرا با او رشته ارادت مستحکم است و ازدوری وی در عذابم و دوام برکات و افاضاتش را از درگاه حق تعالی خواستارم از اوست :

بلای جان و دلست اینکه گوئیش بالا
هزار نقش بر آمد ز کارگاه وجود
کدام گل که چوروی تو خرم و خندان؟
مرا که از همه چیز میسر است شکیب
هر آنکه چشم ندارد بروی دلجویت
چو گل ز لطف و صفایت سرشته اند در یغ!
ترش نشینی و خواهی به تند خوئی خار
ندیده ای که چو اندک ترش بود شیرین
گرم اجازت یکبوسه از تو باشد و بس
تفاوتی نکند دستبردش از هر سوی
مگر ز گفته سعدیست این غزل واجد؟

چنین که نغز و روانست و سخته و شیوا

دلیکه در خم زلفش اسیر بند بلاست
بهر شکنج که بیند ز سر نوشت رضا است
تو رهسپار هوایی و کار پا کان را
چو کار خویش گمان میبری ز راه هوی است

به پیشگاه حقیقت گناه پا کدلان
دگر بجان وجهانش فرو نیاید سر
نه هر چه رأی تو باشد صواب باشد و بس
ریا و زرق رها کن که خواری امروز
مکش ز روی تطاول بزیر دستان دست
روامدار بدیگر کسان زدشمن و دوست
جزای نیک و بد کار خود چو باید دید
دریغ نیست ز ما هیچ لطف و احسان لیک

به از ثواب دل آلودگان زرق و ریاست
هر آنکه در گرو عهد و پای بند و فاست
خطا ببند بنیکان خدای را که خطاست
هزار بار کم از شرمساری فرداست
که دست هر که زبردست زیر دست قضاست
جز آنچه از دگر انت بجای خویش رواست
توان شناخت که هر کرده را چگونگی جز است
چنین که هست سزاوار قابلیت ماست

وفای عهد کسی بر سر آورد واجد

که در کشاکش دوران چو نقطه پایبر حاست

دمی از تو دور بودن بر ما حرام باشد
رخ دلفریبت ایجان چو بکام دل نبینم
خبر از دلم نداری که چه میکشد ز هجران
مفکن رمیده دل را بخدنگ ناز از پا
کشد این غم که ترسم چو بمیرم از فراق
بگلی که نیست دائم چو هزار دل نبندم
مگر از شکنج گیسو گرهی گشودی امشب
همه آرزویم آنست که بر تو جان فشانم
من خیره سر زشاهی طمع وصال دارم
چو بر آستانه اش ره ندهند خاصه گان را

بنگر که بی تو روزم بنظر چو شام باشد
د گرم زدیدینها بجهان چه کام باشد ؟
چو شکسته بال مرغی که اسیر دام باشد
بفکنندش چه حاجت که بطبع رام باشد ؟
تو ندانی از تغافل که مرا چه نام باشد !
من و عشق روی خوبت که علی الدوام باشد
که شمیم نافه چین همه در مشام باشد
دل نا شکیب تا چند بزیر و ام باشد
که هوای صحبت او ز خیال خام باشد
چه خیال بندی ایدل که مجال عام باشد ؟

نه همین تر است واجد که ببندش اوفتادی

چو تو در کمندش آنکو نبود - کدام باشد ؟

موی تو گر بدست صبا برهم اوفتد

هر گز ندیده ام که پر یچهره ای چنین

بس دل که پای بسته دام غم اوفتد

در صورت از نژاد بنی آدم اوفتد

رویت عرق بر آورد از گرمی هوا
 دانم زفته جوئی آنچشم دلفریب
 با تیر غمزات هم امید سلامتست
 گرتیغ بر سرم زنی از دست خویشتن
 خیزه هزار ناله زارم ز جان و دل
 آهنگ چنگ در غم هجرت بهانه ایست
 خواهم که جز بیاد تو دم بر نیاورم
 در بندگی خویش دلم را نگاهدار

چونان که بامداد بگل شبنم اوفتد
 هر تر کتاز فتنه که در عالم اوفتد
 دل را بدست اگر زلبت مرهم اوفتد
 باور نیایدم که برابر و خم اوفتد
 آندم که راه چنگ بزیر و بم اوفتد
 تا ناله ام بناله او توام اوفتد
 هر چند کار جان همه با یکدم اوفتد
 کاینگونه پا کدل بکمندت کم اوفتد

واجد ز راز عشق تو کس نیست باخبر

جز آنکه در حریم وفا محرم اوفتد

محنت هجران

گر پایمال محنت هجران شود تنم
 خواهی تو عهد بشکن و خواهی بجای آر
 نخجیر و ارسر نتوانم برون کشید
 آزرده ام ز خوی تو دوست و رنه نیست
 من مرغ باغ قدسم و در بز مگاه انس
 دردا که شد ز ساحت بستان سرای وصل
 درمانده ام چنان بفراق که گاهگاه
 ساقی دلم ز گردش دوران مگرد راست
 در فصل گل بخلوت ازان میبرم بسر
 پر کن قدح که خواهم از آن آب آتشین

بر من گمان مبر که دل از عشق بر کنم
 من عهد خویشتن بوفای تو نشکنم
 از چنبری که زلف تو دارد بگردنم
 پروا برام عشق تو ز آزار دشمنم
 پیوسته بوده بی غم و اندوه مسکنم
 این تنگنای گوشه هجران نشیمنم
 باور نباشدم دگر از خود که این منم
 مپسند تیره آینه پاک روشنم
 کاویخته است خار بن غم بدانم
 در خار غم شراره شادی در افکنم

واجد ز کنج خلوت اگر آمدم برون

چون لاله جای نیست مگر طرف گلشنم

چشم مست

مرا که سرخوش از آن چشم باده پرستم
 بدور چشم تو ما را بجام باده چه پروا
 ز هر بلا که رسد در ره وفای تو شادم
 دلم بعشق رخت بسته عهد ورشته الفت
 چه شد که يك گره از کار بسته ام نگشادی
 بریدی از من و من دل زطاعتت نبریدم
 براه بادیه بر سر چو گوی اگر چه فتادم
 بجز فنا چه بود آرزوی دل بو صالت
 ز کار خویش گرفتار رنج بودم و سختی
 نه جای خرقة سالوس از این سپس که من اکنون
 سزد چونر گس اگر جام می دهید بدستم
 تو مست باده حسنی من از نگاه تو مستم
 که پای بند وفا از بلای روز الستم
 برون ز حلقه زلفت زهر چه بود شکستم
 از آن زمان که دل اندر شکنج زلف تو بستم
 دلم شکستی و پیمان بندگی نشکستم
 ز شوق کعبه کویت دمی ز پا ننشستم
 من آن نیم که توان گفت با وجود تو هستم
 ز خویشتن چو گذشتم ز رنجها همه رستم
 نه جای خرقة سالوس از این سپس که من اکنون
 کشد بذروه خورشید سر ز مهر تو واجد
 چو ذره گرچه براهت ز پا فتاده و پستم

نگاه

گر بروی تو گناه است نگاه
 سر پند خردم نیست که دل
 کس ندانم که نه در دام غمی
 مگر آنخیره سری کز بد و نیک
 آتشی هست نهانم بدرون
 شب و روزم بفراقت چون نی
 ایخوش آنروز که از یاری بخت
 تو بمن بنگری از ناز چنان
 من ز دیدار تو از مستی شوق
 چون توانی بو صالت کارم
 ناگزیرم بنگاهت ز گناه
 جز ره عشق نمیگیرد راه
 باشد از حسرت آنزلف سیاه
 چون دد و دام نباشد آگاه
 دود آه است بر اینحال گواه
 نبود کار بجز ناله و آه
 بینمت مست و خرامان ناگاه
 که سوی بنده خود بیند شاه
 مات چون مست می از دیدن ماه
 گردد آنگونه که باشد دالخواه

بیش از این چندپسندی که بود

کار واجد ز غم هجر تباه

خوش بروی شانه زلف مشکفام انداختی

هر که را دیدی، ازین دستان بدام انداختی

موی افشان آمدی، مستانه وز آشوب عشق

رستخیزی در میان خاص و عام انداختی

دست گیسو تا بگردن دیدمت زین آرزو

در دل سرگشتهام سودای خام انداختی

ترکتازی از تو می زیبد که با زلف دو تا

توسن اقبال را بر سر لگام انداختی

آفرین بر سرو بالایت که از رفتار خوش

سرو ناز بوستان را از خرام انداختی

از کجا برخاستی کز قامت آشوب ساز

در جهان شور قیامت زین قیام انداختی

چشم هوشیاری مدار ازمن دگر با آن شراب

کز نگاه چشم سرمستت بجام انداختی

گوشه ابرو نمودی دوش و چون سودائیان

ماه نو را طشت رسوائی ز بام انداختی

پرتوی از تابش روی جهان افروز تست

آنچه را بر مهر و ماه از روی نام انداختی

ابکه شیرین از شکرخند تو کام روزگار

خود چرا ما را بهجران تلخکام انداختی

بسکه داری بیدلان را خسته و آشفته حال

نظم واجد را ز ترتیب و نظام انداختی

تخمیس غزل خواجه شیراز : -

مژده ایدل که جهان رشك جنان خواهد شد

گل بگل روی زمین لاله ستان خواهد شد

آنچه در پرده نهانست عیان خواهد شد

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

زود باشد که شود بزم بهاران بنیاد

گردد از رنج خزان جان گلستان آزاد

خوش نشینند عروسان چمن با هم شاد

ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد

چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد

باز مستانه نهد روی بیستان بلبل

نغمه شوق برآرد ز دل و جان بلبل

آید از جلو گل بر سر پیمان بلبل

زین تطاول که کشید از غم هجران بلبل

تا سرا پرده گل نعره زنان خواهد شد

در چنین فصل که از عیش و طرب نیست گزیر

همه سرگرم نشاطند چه برنا و چه پیر

هر که مستست از او بگذر و عذرش بپذیر

گر زمسجد بخرابات شدم خرده مگیر

مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد

گوهر وقت گرانمایه گر از غم شکنی

تا دگر لاف خردمندی و دانش نرنی

سر بر آورد گل از پرده تو بر غم چه تنی ؟

ایـدل ار عشرت امروز بفردا فکنی

مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد ؟

رایت موکب نوروز شد از دور پدید

پرتو صبح امید از افق غیب دمید

خوش پیامی دلم از هاتف میخانه شنید

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

دوستان موسم گل سر مکشید از الفت

دل مبندید به تنهائی و کنج خلوت

رخ متابید ز گلگشت و نشاط عشرت

گل عزیز است غنیمت شمیریدش صحبت

که بیاع آمد از اینراه و از آن خواهد شد

ساقیا بزم طرب ساز کن از باده ، و رود

کآمد آتشاه و بصاحب نظران رخ بنمود

گره بسته ز کار دل سرگشته گشود

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود

چند گوئی که چنین است و چنان خواهد شد

کیست کز واجد دلخسته بآن مظهر جود

گوید ای دولت دیدار تو جان را مقصود

دیر مانـدیم و ندیدیم وصال موعود

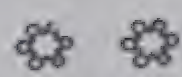
حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود

قدمی نه برداعش که روان خواهد شد

رباعیات :

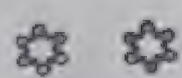
افزونی مردم از کمال و هنر است
یکجو هنر از بهای يك خرمن زر

نی خواسته از خاسته و سیم وزر است
در پلۀ میزان خرد بیشتر است



پیوسته جهان را کم و بیشی باشد
بر هر که در این جهان بود چون بینی

با هر دم نوشش سر نیشی باشد
از دست جهانش دل ریشی باشد !



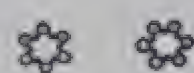
دل بسته دام غم چرا باید کرد ؟
چون بیش و کم از تو باز خواهد ماندن

بر جان خود این ستم چرا باید کرد ؟
اندیشه بیش و کم چرا باید کرد ؟



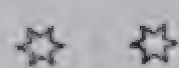
اینان که ره ناز و تنعم سپرند
باری چو در او افتند بیجان بر خاک

از عاقبت کار مگر بیخبرند ؟
بینی که ز خاک ره بسی پست ترند !



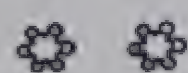
جمعی متنعمند و جمعی محروم !
کس را نرسد دمزدن از چون و چرا !

شادند گروهی و گروهی مغموم !
کز روز ازل شده است روزی مقسوم



تا جای درین میانه منزل داریم
درمانده پیام دیدیم و غافل برویم !

شورید سریم و پای در گل داریم
زین آمد و رفت تا چه حاصل داریم ؟



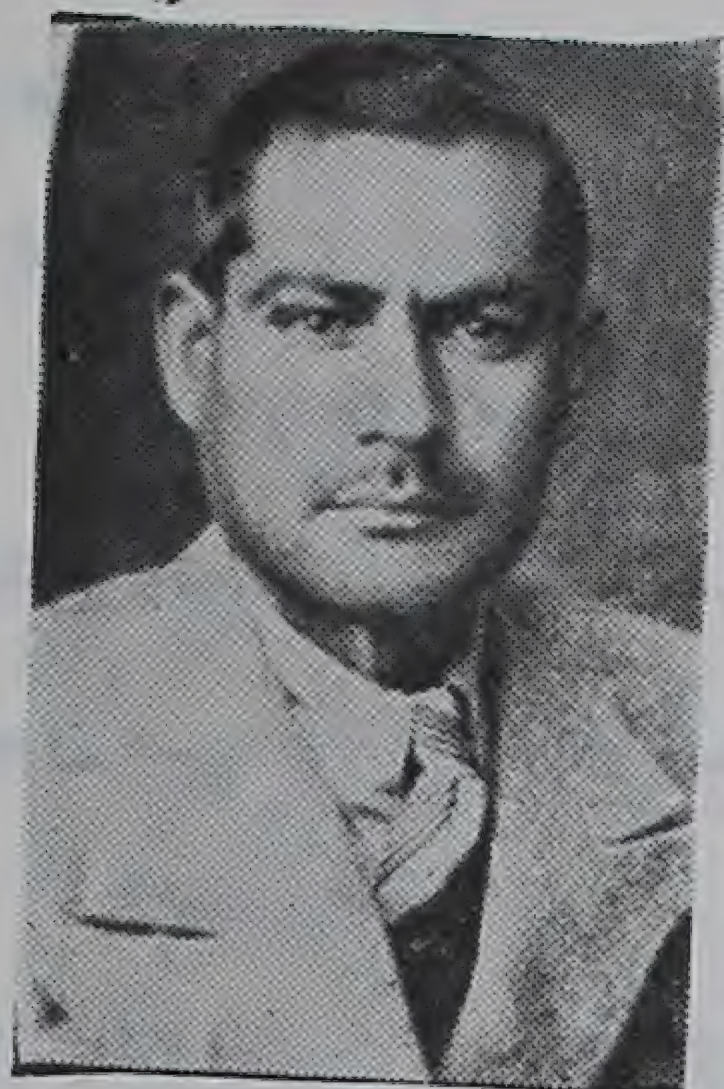
بنگر که چه دریای شکر فیست جهان
هیچش نه از آنچه هست سود است و کمال

یکرویه آن زمان و یکرویه مکان
هیچش نه از آنچه نیست نقص است و زیان



گر سرخ گل از کار خود آگه بودی
پیوسته بنفشه وار ز اندیشه جان

چون بیخبران بخنده لب نگشودی
اندوه دل افزودی و تن فرسودی



آقای محمد جعفر واجد

واحد شیرازی = متوفی ...

میرزا محمد باقر شیرازی متخلص به «واحد»
 نام او را در نگارستان سخن دیده‌ام - مینویسد : در هند ملازمت رکاب اسلام
 خان حاکم بر گاله را داشته است از اوست :
 رباعی :

عاشق تا جان نه در ره جانان باخت
 تا بود درون بحر ماهی زنده
 کی منزل اصل عشق را مسکن ساخت
 موجش از بحر کی بساحل انداخت
 سال فوتش بدست نیامد -

واحد قیری = متولد ۱۲۷۰ متوفی ۱۳۳۴ شمسی

مرحوم سید عبدالواحد واعظ قیری متخلص به «واحد» و معروف به بحرانی
 از واعظ و شعراء معاصر است ، در سال ۱۲۷۰ شمسی در قصبه قیر متولد
 شده ، و در قیر و شیراز تحصیل علم و کمال کرده است ، بیشتر اشعارش در منقبت

ائمه اطهار شیعه است - از اوست :

آنکه بر کف دانه دارد ، خصلت شاهانه دارد

خصلت شاهانه دارد ، هر که بر کف دانه دارد

آستین هر که نوشد ، قبله گاه مردم آمد ؟

کعبه گر زینت ندارد ، حالت ویرانه دارد !

عالمی گر فی المثل دور از بضاعت مانده باشد

چاهلان سنگش زنند ، کاین عادت دیوانه دارد

هر که دارد مال دنیا مردمان جمعند دورش

مال دنیا شمع و انسان ، حالت پروانه دارد

مالداری گر برادر را بفقر و فاقه بیند

گوید ای مردم چه خویشی ، بامن این بیگانه دارد!

در سال هزار و سیصد و سی و چهار شمسی در شیراز وفات یافت -



مرحوم سید عبدالواحدقیری واعظ

واحدی جهرمی = متولد ۱۳۱۰ شمسی

آقای سید احمد جهرمی متخلص به « واحدی »

از شعراء و وعاظه معاصر است - در سال هزار و سیصد و ده شمسی در خانواده‌ای اصیل و شریف در شهر جهرم متولد شد -

و نسبش بحضرت سید میر محمد بن موسی بن جعفر علیه السلام میرسد - در پنج سالگی وارد مکتب خانه شد ، و در عرض چهار ماه قرآن مجید را بیایان رسانید و خواندن و نوشتن فارسی را آموخت ، و در سال ۱۳۱۷ در دبستان اسلامی که مدیرش یکی از علماء جهرم بود نام نوشت و در ۱۳۲۴ دوره ابتدائی را تمام کرد ، و در این سال بمصیبت فوت پدر مبتلی گشت ، و در چهارده سالگی اضطراراً امور معاشیه عائله چند نفری پدر بعهدہ وی قرار گرفت و ناچار به ترک تحصیل شد ، ولی در سال ۱۳۳۲ برای فرا گرفتن علوم قدیمه در مدرسه « زمانیه جهرم معروف بمدرسه « خان » مشغول تحصیل مقدمات عربی شد ، ضمناً بمنبر میرفت و بکاره وعظه میپرداخت ، در ۱۳۳۵ برای تکمیل تحصیلات دینی به قم رفت ، و سطوح را در خدمت چند نفر از اساتید بخواند . و پس از طی این مرحله بسال ۱۳۳۹ در درس خارج شرکت جست -

در ابتدای امر از حوزه درس حاج آقا حسین مجتهد بروجری که مبحث قضا را شروع فرموده بود استفاده کرد ، ولی با کمال تأسف این مبحث با رحلت آنوجود ارجمند ناتمام ماند -

شاه رفت و شیر نطق آشفته ماند - رازهای معرفت نا گفته ماند -

هم اکنون و احدی درس خارج فقه را در محضر آقایان شریعتمداری و گلپایگانی و خارج اصول را خدمت حاج شیخ عباسعلی شاهرودی متعنا الله بطول بقائهم میخواند ، و مرتباً در ماههای محرم و صفر در طهران و ماه رمضان را در خرمشهر و آبادان مشغول وعظ و تبلیغ میباشد -

تالیفاتش : ۱ - تقریرات قضا و شهادت مرحوم بروجردی ۲ - مباحث استدلالی در مفاسد شرکت زنان در امور اختصاصی مردان ۳ - دیوان اشعار فارسی و عربی - از اوست :

امشب چه شبی است؟

بند اول :

داند آن کاوَز عشق باخبر است	عالم عشق عالم دگر است
شک نباشد که کور و لال و کراست	هر که از سر عشق آگه نیست
پیش عارف ز دام و دد بتر است	هر که دل نسپرد بدلداری
عاشقانرا همیشه در نظر است	لیک عشق خدای بیمتا
غیر عشق خدای بی ثمر است	و رنه هر عشق نزد اهل خرد
از همه ما سوی عزیز تر است	و آنکهی عشق آنکه نزد خدای
این عشق خدای دادگر است	خاصه مولا علی که عشق بدو
نور واجب تمام جلوه گراست	ز آنکه اندر و جود ذیجودش
که بر اهل ذوق چون شکر است	و چه خوش گفت شاعری عارف
از خدا هم جدا نمیدانیم	ما علی را خدا نمیدانیم

بند دوم

که نشینم بگوشه‌ای خاموش	دوستان نیست امشبم چون دوش
و ز می عشق حال من مغشوش	شب عشق است و عقل معزول است
راز عشق است و رفته از سر هوش	بر لبم رمز عشق و اندر دل
مقدمش را چوداد مرده سروش	سر خوش و مست شاه عشق شدم
رهنمای خرد و رهبر هوش	یعنی شاه ولایت مطلق
بی وجودش جهان بود مخدوش	سر دبیر صحیفه هستی
عقل گفتم که نوش بادت نوش	تا شدم جرعه نوش عشق، علی
دل بقربان آن خم ابروش	جان فدای قدوم میمونش

من چگویم دگر بمیلادی
اسد الله در وجود آمد

که چنین خواند شاعرم در گوش
در پس پرده هر چه بود آمد

بند سوم

شکر کز لطف کرد گارامشب
دل و دلداده ای و دلداری
گرچه بودند عشق و عقم ضد
زین سبب یک زبان بگفتندم
ای امیر عرب ز روی ادب
ز آنکه اندر دلم گرفتگی جای
بر گل عشقت ای گل خوشبو
اسب عشرت براه دوستیت
خامشی به دگر چو عاشق وار
سر خوش از باده الستم من

باشد اندر برم نگارامشب
شده از وصل کامگارامشب
لیک گشتند هر دویارامشب
سر بیای علی سپارامشب
کنمت جان و دل نثارامشب
خوشدلم من ز روز گارامشب
نطق ذوقم شده هزارامشب
و چسان گشته راهوارامشب
شاعری داد این شعارامشب
فاش گویم علی پرستم من

این دو بیت هارا بسبب جدید در مصیبت رحلت مرحوم بروجردی
سروده است

اختری کرد در آفاق طلوع
گلی از گلبن دانش بشکفت

که از او گشت جهانی روشن
که بیفزود صفای گلشن



بحر مواج خرد موج زنان
تربیت کرد و را مکتب دین

از خود آورد برون دُر یتیم
تا نمودش بهمه خلق زعیم



محفل علم فروزان شمعی
ولی افسوس که اورفت و همی

بهر اصحاب بصیرت افروخت
جمع پروانه صفت را پر سوخت



آیه الله بروجردی آنک

بر همه خلق جهان رهبر بود

افسرو تاج پر از گوهر بود

بر سر مردم شیعی مذهب



که جهانی شده نظاره کنان
که دهد پیکر عالم را جان

و چه آثار نکو ماند از او
مسجد و مدرسه و حوزه علم



رفت از دست ولی نی از دل
رفت از دیده ما در دل گل

ایدریغا که چنین منشاء خیر
یک جهان فضل و کمال و تقوی



در غمش بذل کند درو گهر
عمه خالی شد از آن نور بصر

مردم دیده مردم ز کرم
ز آنکه محراب و محل تدریس

واصف براز جانی = متوفی ...

مرحوم مولی علی براز جانی متخلص به « واصف » فرزند مرحوم مولی

محمد ساعی -

از شعراء معاصر است - صاحب تاریخ و جغرافیای برازجان مینویسد :
شاعری ماهر بوده ، مخصوصاً در فن قصیده و غزل ید طولی داشته است ، در
نوشتن خط هم ماهر بوده و خط شکسته و نسخ و نستعلیق را خوب مینوشته است
وی را اشعار و غزلیات بسیاری است که تا کنون به چاپ نرسیده - اشعار ذیل
از اوست -

ای خوش آن مست که مستانه خم از سر شکند

گریه مستیش از خنده ساغر شکند

شور می گر بسر از شوق خمار انگیزد

آن خمار از لب جام و لب دلبر شکند

گر زنی بوسه بلبل لب جانان بخدا

لذت شهد ز تسنیم و ز کـوثر شکند

صید از زلف نیم از اثر باد بدوش
 نافه مشک ختا طبله عنبر شکند
 ترك خون ریز من ار مست بمیدان تازه
 بیکی تیر نگه صد صف لشکر شکند
 آن نگاری که کند بنده همه تا جوران
 گر که بر گوشه سر شقه معجر شکند
 آوخ از فتنه یا جوج جفا پیشه عشق
 خانه دل چه بود؟ سد سکندر شکند
 ای ستمگاره خونخواره خدا را تا چند
 بر دلم ناوک بیداد تو تا پر شکند
 پرده بر چهره فرود آر که روی چو مهت
 تابش روشنی از شاهد خاور شکند
 گرفتد چشم مصور برخت همچو خلیل
 مست و بیخود بهوایت بت آذر شکند
 گر خرامد قد چون سرو تو در گلشن ناز
 جلوه راستی از سرو و صنوبر شکند
 نرگس کافر جادوگرت اندر بچمن
 خار در دیده غم‌آزی عبهر شکند
 به تبسم لب لعلت چو شود باز بهم
 برد از قند بها قیمت شکر شکند
 يك نظر بر خم ابروی تو چون شیخ کند
 طاق محراب دعا - پایه منبر شکند
 غمزه رهن چشم بدل و اصف زار
 مست بر کف زمزه نیزه و خنجر شکند

در قیامت اگر این جلوه قامت گذرد

من ندانم که چه حالی بقیامت گذرد

صنما هر گره از زلف تو صد دام بلاست

کی تواند که دل از حلقه دامت گذرد

واصف از دائره عشق منه پای برون

گو که رسوائی اینکار بنامت گذرد

گر میسر شد می عکس تو بر داشتمی

روز و شب عکس تو بر سینه و بر - داشتمی

گرمساعد شدیم بخت بهر شام و سحر

آینه روی تو در پیش نظر داشتمی

گر ببوسم لب لعل شکر ینت ، بخدا

تا ابد گر ه-وس قند و شکر داشتمی

تو مپندار که غیر از تو بود باز مرا

کافرم جز تو اگر یار دیگر داشتمی

چند دور از تو توان زیست نگارا ایکاش

چوی صبا بر سر کوی تو گذر داشتمی

از غم دوریت ای نو گل خندان هر شب

تا سحر ناله چو مرغان سحر داشتمی

بر سر این شور مرا از غمت امروزی نیست

شورها در ازل از عشق بسر داشتمی

و اصف چون زمی عشق لپی کردم تر

تا دم مرگ گر از خویش خبر داشتمی

سال فوتش معلوم نشد -

واصلی شیرازی - متوفی ۱۳۰۲

مرحوم آقاخان مافی شیرازی متخلص به « واصلی »

از شعراء و خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است ، خط نسخ تعلیق را خوب مینوشته است و شعر را بد نمیگفته ، فرصت در آثار عجم مینویسد :

و اصلی بر اوراق متفرقه قریب پنجاه شش هزار بیت دارد ، بدست خلف نا اهلش افتاده چند آنکه انتخابی از آنها خواستم بنمایم بمطالع و مسامحه گذرانید ناچار این چند شعر را که از او بیاد داشتم نگاشتم ، و از عجائب امور اینک که چند شب بعد از فوت وی بخوابش دیدم در حالتی که مکرر این بیت رامیخواند:

واصلی نندیشد از روز حساب لطف یزدان گر بحالش شاملست

و این شعر از غزلی بود که در حیات خود وقتی گفته و برای فقیر خوانده

بود ، خلاصه در خواب فقیر را گفت تاریخی برای فوت من بسرای و این بیت مرا

بآن ملحق نمای ، از این واقعه بسیار عجب نمودم ، بهر حال تاریخ فوتش را سرودم

و شعرش را تضمین کردم ماده تاریخ اینست :

کلمك فرصت بهر تاریخش نوشت واصلی در قرب یزدان و اصل است

- ۱۳۰۲ -

غزل ذیل از واصلی است -

خشمگین رفت و پیامد ب سرم از سر ناز عمر بگذشته که گوید که بسر ناید باز؟

کی توانم که دل از مهر رخت بر گیرم که توئی در همه آفاق بخوبی ممتاز

میل آزاد بزم از کنج قفس نیست که نیست پروبالی که کنم سوی گلستان پرواز

گر نالد پس از این واصلی از درد فراق

عجیبی نیست که از مرده نیاید آواز

در سال هزار و سیصد و دو وفات یافته است -

واله شیرازی = متوفی ۰۰۰۰

جمالا شیرازی متخلص به « واله »

نصر آبادی مینویسد: جمالا برادر شمس‌آورد خط‌از شاگردان میر عماد قزوینی
خوشنویس مشهور بود، از شیراز به هندوستان رفت و ملازمت امراء اختیار کرد
و بواسطه وسعت مشرب که در هند بابست اعتباری بهم رسانید - از اوست:

گل روی تو مطلع عید است شام زلف تو صبح امید است
زیر تیغ تو خواب می‌بردم سایه تیغ سایه بید است

☆ ☆

میان گریه چو آهی کشم شود طوفان ز باد شورش دریا زیاد می‌گردد
☆ ☆

از بس شکسته است تن ناتوان من پر گشته است مغز من از استخوان من
سال فوتش معلوم نشد -

واله فیروز آبادی = متوفی ۱۳۲۰

مرحوم درویش زین العابدین فیروز آبادی متخلص به « واله »
از شعراء معاصر است، تحصیلات ادبی و علمی نداشته است اما دارای طبعی
روان بوده و در قصیده سرائی و رباعی دست داشته است -
طرف توجه سلطان محمد خان ایلخان قشقائی بوده و واله او را مدح می‌گفته
است و صله می‌گرفته - از اوست:

آنکه با تیغ جفا قتل منش مقصود است

گو بیا غارت جان کن اگر ت ابن سود است

مرواز بزم و خدا را بنشین یکساعت

کز من ایمنونس جان وقت جدائی زود است

مدتی شد که بخلوتگه ارباب طرب
 ز آمد و شد رهم از هر طرفی مسدود است
 عشوه لعل لب و غمزه چشمان ایاز
 در پی غارت آرام دل محمود است
 نیست حاجت بهشت و لب حوضش فردا
 بر رخ هر که وصال تو دری بگشود است
 آنکه از ریختن خون من انکار کند
 ساعد و پنجه اش از چیست که خون آلود است؟
 زلف و مژگان تو اندر صف پیکان و زره
 در طلبکاری فضل و هنر داود است
 بدعا میطلبم خرمی قاتل را
 گر که بر قتل منش خاطر دل خشنود است

واله آن گوهر مقصود ندانم ز چرا
 در بحار شرف از دیده ما مفقود است؟
 در سال هزار و سیصد و بیست در فیروز آباد فوت شده است -

واله کازرونی = متولد ۱۲۵۴ متوفی ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ شمسی

مرحوم سید اسد الله واعظ کازرونی متخلص به واله فرزند سید احمد -
 از شعراء و واعظ معاصر است، در سال ۱۲۵۴ شمسی در کازرون متولد شد
 و پس از تحصیل علوم متداوله عصر خود شغل واعظی را پیشه کرد، شعر زیاده سروده
 و اغلب جنبه فکاهت و ظرافت داشته است مخصوصاً در گفتن شعر بلهجه «لری»
 بسیار توانا بوده، اما بیشتر آنها از میان رفته و اندکی باقیمانده است ابیات
 ذیل را در باره آتش سوزی مرقداً امامزاده «سید محمد نور بخش» که بسال ۱۳۳۱
 رویداده و تجدید ساختمان آن از طرف مرحوم خواجه عبدالله ناصر دیوان کازرونی

بعمل آمده است - و از عجائب آنکه پس از سوختن مرقد و کلیه اثاثه آن دیده شد که فقط یکجلد قرآن مجید سالم مانده و بآن آسمینی نرسیده بود - واله هم باینمطلب اشاره کرده است : در سال ۱۳۱۲ شمسی به آبادان رفت و در دفتر ازدواج و طلاق سیدعلی نقی مجتهد کازرونی مشغول شد تا بسال ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ شمسی که در آنشهر وفات یافت - از اوست :

شهر صیام از قضای حضرت سبحان
مرقد پر نور نور بخش محمد
زاده مرسی بن جعفر آنکه ملائک
از آن آتش بسوخت مرقد چوبین
بلعجب اینست کز شرر همه اشیاء
از پس آن سوختن امیر مکرم
ریخت بصحن سرا ، محله ، و برزن
گفتی بهر بنای مسجد اقصی
یک دو سه مه بهر آن ضریح منور
ساخت ضریح مقدسی که زو صغش
بعد سه مه چون بیای برد ضریحش
در عشر اولین ز ماه محرم
نصرت حق شاملش بود که زاکرام

گشت شبی محترق ز آتش سوزان
سید با جاه و با جلالت ذیشان
بر در او جمله ساجدند و ثنا خوان
وز آن آذر گداخت استن و ایوان
سوخت بغیر از یکی مجلد قرآن
خواجه با جود و جاه ناصر دیوان
آهن و فولاد و چوب و آجر الوان
کرده خداوند گار ، زنده سلیمان
همت خود بذل کرد ، از دل و از جان
هائم (۱) و حیران شوند یکسره صنعان (۲)
کرد چو تعمیر سقف و استن و فرقان
برد ضریحش بسوی مجمع و ایوان
نصرت زاده رسول کرد ، ز احسان

واله گفت : ابن بنار کیست ؟ خرد گفت :

» بانی این مرقد است : ناصر دیوان «

- ۱۳۳۱ -

۱ - هائم : یکسر سوم بمعنی سر گشته و حیرانست -

۲ - صنعان . جمع فارسی کلمه صنع (بضم اول) است که بمعنی ماهر و نازک

کار میباشد -

منتخب‌مثنوی او که بلجه لری حج رفتن یکی از لرها را شرح داده است:
 در لرستان بدهی دی گذرافتاد مرا
 بلر ریش سفیدی نظر افتاد مرا

گفتم: ای قائد فرخنده چه باشد نامت؟
 که ز دیدار جمال تو شدم در دامت!
 سرو ریشش حرکت داد و مرا گفت جواب
 با دو صد قهر و دو صد خشم و دو صد غیظ و عتاب
 «ار نبیدی تو سید - چون جدت - ریش بوات
 ایش کنیدم سروته - دندلت و دستل و پات» (۱)
 گفتم: ای مومن دین دار چه بد تقصیرم
 که بخشمی تو و خواهی بکشی با تیرم؟
 گفت: مر یگو تیلت کوره - منه نیشناسی
 که مه خم رهتمه مکه و ره عباسی؟ (۲)
 ایسه خم حاجیم - از مکه و پار او مدمه
 شیخ رسول بای موبیده - ره سه کنار او مدمه (۳)
 گفتم ای حاجی ناجی تو بیا محض خدا
 حالت مکه خود نقل نما سر تا پا

-
- ۱ - معنی: اگر سید نبودی بجان جدت و بریش با بایت سو گند که سرودنده و دست و پایت را میشکستم
- ۲ - معنی: گفت: مکر چشم‌هایت کور است که مرا نمیشناسی، من همانم که از راه بندر عباس بمکه رفته‌ام
- ۳ - هم اکنون من حاجی هستم و پارسال از مکه آمده‌ام و شیخ رسول نیز با من همراه بوده و از راه «سه کنار» آمده‌ام

گفت : بنشین و برم تا که و ست گپ بزیم

حالت مکه خم جمله وست قصه کنم (۱)

پار خان اومه و هونم به شوی مهمون بی

تا سحر گه کر لم دور شه سر گردون بی (۲)

گه وسی چته نروی مکه تو هالو بر دو

ار نرهتی کشمت جون عزیزت گردو (۳)

موخر و گابل خم با بز کم کردم پیل

هر چه داشتم بفروختم همه تا بهره و بیل (۴)

وخت رفتن ایزدن برسر خود کریل مو

ایکینیدن مل خود زن یل مو - دوریل مو (۵)

زنده زنده و سی مو گشت بپا شیون و شین

تو مریگو که همون روز بدی قلت حسین (۶)

۱ - گفت پهلویم بنشین که برایت سخن گویم و حال مکه رفتن خود را قصه کنم -

۲ - پارسال شبی خان بخانه ام آمد و مرا مهمان بود و تا سحر گاهان پسرهایم دور او سرگردان بودند

۷ - گفت (خان گفت) خالو بر دو چرا تو بمکه نمیروی، اگر نروی بجان فرزندت گردو میکشمت

۴ - من خروگاو و بز کم را مبدل پپول کردم (فروختم) و هر چه داشتم حتی کفگیر و بیل را هم فروختم

۵ - در هنگام رفتن پسرهایم بروی خود لطمه میزدند و زن و دخترانم موی خود را میکندند

۶ - زنده زنده برای من شیون و شین بپا کردند ! تو گوئی که روز قتل امام

حسین (ع) بود

چو و بندر برسیدم کر هالو سنگر

رخت و آورد و سم ترب و پیاز و چندر (۱)

بعد شش روز نهادن منه در توی غراب

چه غرابی؟ تو مریگو کهی روی دل آب (۲)

این مثنوی نود بیت است و در آخر میگوید:

واله از وضع سفر کردن این حاجی لر

کرد منظومه‌اشعار چنان رشته در (۳)

در سال هزار و سیصد و هجده یا نوزده شمسی وفات یافت -



از راست بچپ مرحومین واله و سعیدی کازرونی

۱ - چون به بندر « بندر عباس » رسیدیم پسر خالو سنگر رفت و برای من

ترب و پیاز و چغندر آورد

۲ - بعد از شش روز مرا وارد کشتی کردند - چه کشتی! تو خیال میکنی

که کوهی بر روی آبست -

۳ - نقل بمعنی از ترجمه‌ای که آقای علینقی بهروزی برای مولف فرستاده

است .

وجدی شیرازی = متوفی ۱۲۹۱ یا ۱۲۹۲

میرزا محمد علی منشی شیرازی متخلص به « وجدی » فرزند میر حسینخان
حاکم لارستان و سبعه -

پدرش حاکم لارستان و سبعه بوده ، و خودش خط نسخ تعلیق را خوش مینوشته
و بقول فسائی بشغل کتابت و انشاء اعاشه میکرده است، از اوست :
آنچه ایشیخ ترا در همه عالم رم از اوست

چون نکو مینگرم زخم مرا مرهم از اوست
ساقی از باده عشقم قدحی چند بیار

که جهان را همه بنیاد بقا محکم از اوست
خرم از عشق نه تنها دل من شد وجدی
که دل هر که تو بینی بجهان خرم از اوست
آنکه در خلوت دهی بی یار خویش آرام دارد

حاصلی از عشقبازی گو چه غیر از نام دارد
نیست عاشق و ر بود صادق مخوانش آنکه بینی
بی دلارامی زمانی طاقت و آرام دارد
ای خوشا حال دل آن عاشق بیدل که هر شب

در بدستی زلف یار و در بدستی جام دارد؟
گو منه برخویش تهمت ای که ترسی از ملامت
عاشقی دارد ملامت - عاشقی دشنام دارد

در سال هزار و دویست و نود و یک بقول فرصت یا ۱۲۹۲ بقول فسائی

وفات یافت -

وجدی شیرازی = متولد ۱۳۱۹

آقای، علیمحمد وجدی فرزند مرحوم نصرالله فرزند میرزا محمدعلی وجدی شیرازی -

از شعراء معاصر است ، و از دوستان قدیم نگارنده - در سال ۱۳۱۹ در خانواده فضیلت شعار وجدی در شیراز متولد شد ، جدش محمدعلی وجدی و عمویش محمد حسین متخلص بکیهان از شعراء معروف عصر خود بوده اند و ترجمه آنها در این کتاب آمده است ، دخترش دوشیزه « شاداب » وجدی نیز فاضله و شاعره است و ترجمه اش گذشت -

بهر حال آقای وجدی پس از تحصیل علم و کمال وارد خدمت وزارت پست و تلگراف شده و پس از چندی بوزارت کشور منتقل گشته است ، و چهل سال است که در این وزارت خدمت میکند ، و غالباً سمت فرمانداری شهرهای فارس و سایر نقاط ایران را داشته است ، گاهگاه شعری میگوید - از اوست :

تا توانی ای دل از دام هوس آزاد باش

رو غم عشقی گزین وز هرچه جز آن شاد باش

هر که را نبود خبر از عاشقی کودک شمار

عمرش گو سی سال یا پنجاه یا هفتاد باش

گر طریق عشق خواهی رفتن از خود در گذر

واندرین ره گر قدم خواهی نهاد استاد باش

ماجرای عقل را رو پنبه اندر گوش نه

و آنچه عشق تو فرمان دهد منقاد باش

در ره شیرین لبان از جان شیرین در گذر

عاشق و دیوانه و دلداده چون فرهاد باش

سر بته در پای مردان خدا از راه صدق

یعنی از جان دوستدار حیدر و اولاد باش

رشته اخلاص هشت و چار بر گردن فکن

و آنگه از بند دو عالم فارغ و آزاد باش

با تولای علی وجدی ز دوزخ غم مدار

چون تو روئین تن شدی دشمن بگو جلاد باش

تا ز دست تو پری ساغر صهبا زده ایم	خنده بر جام جم و شوکت دارا زده ایم
رستم عهد خودستیم که از قدرت عشق	بر صف لشکر غم ، با تن تنها زده ایم
نیست غیر از تو رهی اندر دل ما	دامن خیمه دل بهر تو بالا زده ایم
از می عشق تو ما دلشدگان مست و خراب	در گمان خلق در افتاده که صهبا زده ایم
دل چون شیشه ما گردل سخت تو شکست	نیست جرمی ز تو ماشیشه بخارا زده ایم!
آنکه رسوائی ما خواست، ندانست که ما	کوس رسوائی ، بر گنبد خضرا زده ایم
تو از آن لعل روان بخش و من از شعر روان	طعنه ها هر دو بر اعجاز مسیحا زده ایم



آقای علیمحمد وجدی

وجدی از من بیر محتسب شهر بگوی
قصه کوتاه که ما خیمه بصحرا زده ایم

وحدت شیرازی = متوفی ۱۳۰۸

مرحوم میرزا مهدی مشهور بمیرزا آقا شیرازی متخلص به «وحدت» فرزند
میرزا غلامحسین متخلص به «راغب» -

شعاع مینویسد: از شغل انشاء بجزئی مواجبی مدار مینمود، تا درسنة هزار
و سیصد و هشت که در بوشهر مرد و تن را از محبس عالم بدر برد، غزل را نیکو
میگفت و هیچ شبی بی یاد خدا نمیخفت - از اوست:

از سوز نهان من آنکس خبری دارد	کز عشق نکور و بیان شوریده سری دارد
غیر از تو درین عالم ما را نبود منظور	آخر سوی منظوری هر کس نظری دارد
جز شام فراق را کش نیست سحر از پی	هر شام که می بینی از پی سحری دارد
ایدوست مکن عیبی خود بیسروپایان را	گر منزلتی دارد بی پا و سری دارد
آن کز سر خود بینی خود شد ز گمان انسان	بالله شاید گفت آنکس بصری دارد
سنباب و خز انسان را بر رتبه نیفزاید	گر مرتبت این باشد هر گاو و خری دارد

وحدت ز پریشانی - دارد همه شب فریاد

فریاد دل افکاران - وقتی اثری دارد

تا شد بسر کوی خرابات مقامم	دل شد ز غم آزاد و روا شد همه کامم
آن زاهد سالوس نیم خود که ز خامی	بر خلق تکبر بود از سبحة خامم
من طائری از عالم قدسم که در اینجا	افکنده هوی و هوس دانه بدامم
مقبول چو در حلقه خاصم چه تفاوت	مردود اگر در نظر فرقه عامم

وحدت برضایش چو نهادم سر تسلیم

دشنام سزا بود - بپاداش سلامم!

وحید بهبهانی = متولد ۱۱۱۷ متوفی ۱۲۰۵

محمد باقر بن محمد اکمل بن مولی محمد صالح بن مولی احمد بن محمد بن ابراهیم ابن محمد رفیع بن احمد بن ابراهیم بن قطب الدین بن کامل بن علی بن محمد بن علی بن شیخ محمد مفید بن محمد بن نعمان بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر - معروف به آقا و وحید بهبهانی و استاد کل -

از فقهاء عالی مقام و مجتهدین بزرگ شیعه دوازده امامی است - در سال هزار و صد و هفده یا هجده در شهر اصفهان متولد شد و چون سی سال در بهبهان سکونت داشته است لهذا مورخین و صاحبان رجال عموماً او را بهبهانی خوانده اند -

نویسنده جوان فاضل معاصر آقای علی دوانی (سالف الترجمه) کتاب مبسوط و محققانه‌ای در ترجمه این مرد بزرگ پرداخته و آنرا «وحید بهبهانی» نامیده و در سال ۱۳۳۷ شمسی در قم چاپ شده است و چون در تألیف این کتاب رنج فراوان برده و تا آنجائیکه امکان داشته است از بذل جهد و کوشش در کشف حقیقت و شرح جزئیات زندگانی وحید و اولاد و شاگردانش مضایقت فرموده و از او کس بهتر و کامل‌تر ننوشته است لهذا مأخذ ما در ترجمه وی کتاب ایشان خواهد بود - و بدیهی است که اهم مطالب بطریق اختصار از آن کتاب اقتباس و نقل خواهیم کرد -

پدرش آقا محمد اکمل از فقهاء فاضل عصر خود بوده ، بلکه اجداد وحید کلاً از علماء و فقهاء زمان خود بوده اند و وحید در اصفهان تحت سرپرستی او مقدمات و اصول کافی را آموخت و چون بعلمت حمله افغانها شهر اصفهان مغشوش شد و امنیت از آن برخاست و پدرش بدرود حیات گفت و زندگی بر او مشکل گشت ناچار به ا برادران و بستگانش جلای وطن کرد و از آن شهر به نجف اشرف رفت و در آنجا رحل اقامت افکند و در آنوقت (۱۱۳۵) هجده ساله بود -

در نجف علم معقول را از محضر درس سید محمد طباطبائی بروجردی (جد بحر العلوم) وفقه و اصول را در خدمت سید صدرالدین رضوی قمی مشهور به همدانی

(شارح وافیه تونی) آموخت ، و در اندک زمان مراحل علوم معقوله و منقوله را یکی پس از دیگری طی کرد - آنگاه دختر سید محمد طباطبائی را بعقد ازدواج آورد ، و آقا محمد علی فرزند ارشدش از او متولد شد - و از نجف به بهبهان رفت و مدت سی سال در آن شهر اقامت داشت -

پس از ورود به بهبهان بدرس و بحث و تالیف و اقامه نماز جماعت مشغول شد و چون مشرب اخباری در بهبهان نفوذ و رسوخ پیدا کرده بود و غالب اهالی آن شهر تابع شیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق بودند - وحید بترویج مشرب اصولی پرداخت و بتدریج مردم را باین مشرب آشنا کرد، و شاگردانی تربیت کرد که بدرجه اجتهاد رسیدند - و آوازه علم و دانش او در عراق عرب و ایران پیچید ، و چون دانست که علماء اخبار امثال : سید صدرالدین همدانی و شیخ یوسف بحرانی در کربلای معلی نفوذ فراوان دارند و در راه نشر مشرب خود میکوشند و علم اصول و اجتهاد در آن دیار تحت الشعاع اخباریین واقع شده است لهذا تصمیم برفتن عتبات عالیات گرفت نیز چنین گفته اند که علت مهاجرت آقا از بهبهان این بوده است که روزی خواجه عزیز کلانتر بهبهان بهنگام نماز روی با آقا کرده میگوید :

« آقا ببینید بر اثر دستوری که داده ام چقدر مردم در نماز جماعت شما شرکت کرده اند ، و جمعیت چقدر زیاد شده است . »

آقا از این گفته سخیف فوق العاده متغیر و منقلب میشود که نماز دیگر ر ناخوانده بخانه میرود و بدون درنگ رهسپار عتبات میشود و بکلی بهبهان را ترك میگوید - ترس از آنکه مبادا اینگونه اعمال سفیهانه مریدان نادان زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح دلش بنشیند ، و او را از مقام والای معنوی بحضیض دنائت و ریاکاری و جاه طلبی تنزل دهد -

پس در سال ۱۱۵۹ با اتفاق خانواده و بستگانش بعراق عرب رفت ، و در کربلا ساکن شد ، و شروع بتدریس کرد و بنای مخالفت با مشرب اخباری را گذاشت و این معنی از مندرجات کتابهائی که نوشته است لائح است و کمتر تالیفی دارد که در

آن سخت بر علماء اخباری نتاخته و اعتراض نکرده باشد - نیز با يك يك پيشوایان اخبار باب مناظره و مباحثه را گشود و در نتیجه منطق گویا و نیروی بیان و آوردن براهین ساطعه بر تمام آنها غلبه جست ، و در حقیقت علم اصول و طریق اجتهاد را در شهرهای عراق عرب زنده و پاینده کرد که تا این زمان باقی است ، و باین جهت علماء اصولی او را «مجدد مذهب شیعه در آغاز سده دوازدهم هجری» خوانده اند - و زنوزی که از شاگردانش بود در کتاب «ریاض الجنه» در ترجمه اش آورده است:

« محمد باقر بن محمد اکمل الاصفهانی الشهير به بهبهانی الساكن بکربلا حياً و ميتاً طاب ثراه استادنا الاعظم الافخم ، كان عالماً فاضلاً باذلاً ثقةً عدلاً فقيهاً مجتهداً صرفاً محققاً مدققاً مروّجاً ثبتاً ضبطاً علامة البشر ، مروج مذهب الائمة الاثنی عشر فی رأس المائة الثانی عشر، جلیل القدر، عظیم الشأن، قرأنا علیه فی الفقه والاصول کثیراً ، و قد ذکرناه فی کتابنا الكبير الموسوم به «بحر العلوم» فقلنا عند ذکره جناب مقدس مآب مولانا »

و نیز صاحب «نخبة المقال» درباره او سروده است :

والبهبهانی	معلم البشر
مجدد المذهب فی الثانی عشر	
ازاح کل شبهة و ریب	فبان للمیلاد کنه الغیب

مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی در کتاب «الکنی والالقب» آورده است که از آقا پرسیده بودند : با چه وسیله باین مقام از علم و عزت و شرف و مقبولیت در دنیا و آخرت رسیده ای ؟ آقا در جواب آنها نوشت :

«من ابدأ خود را چیزی نمیدانم ، و در شمار افراد موجود بشمار نمیآورم ، آنچه ممکن است مرا باین مقام رسانیده باشد اینست که هیچگاه در تعظیم علماء و بزرگ داشت آنها و نام آنان را به نیکی بردن خودداری ننمودهام ، و هیچوقت اشتغال بتحصیل را تا آنجا که مقدورم بود ترك نکردم ، و همیشه آنرا بر هر کاری مقدم میدارم»

آقا در زهد و تقوی و بی اعتنائی بمال و منال نیز مقامی ارجمند داشت و

لباسش منحصر بکرباس تابدار بود که آنهم غالباً زوجه‌اش (مادر آقا محمد علی) میبافت، و نواده‌اش آقا احمد فرزند آقا محمد علی در کتاب «مرآة الاحوال» مینویسد: «در مدت العمر بجمع زخارف دنیویه که ادنا تلمیذش را به اندک التفاتی میسر شده است، همت مصروف فرمودند بلکه اصلاً به سکه‌های مختلفه دراهم و دنانیر و تفاوت انواع آنها مطلع نبود، عزلت از اهل دول بر مزاج آن بزرگوار بغایت استیلا داشت، از معاشرت آنها دامن کشیده، مصاحبت با فقرا را خوش میداشت.»

تالیفاتش: شیخ ابوعلی در «منتهی المقال» نوشته است که آقا قریب شصت کتاب تصنیف فرموده و بیشتر آنها فارسی است آنگاه چهل و چهار جلد از آنها را نام میبرد که بخط آقا دیده است -

تالیفات او بجز هشت جلد از آن که بطبع رسیده است، بقیه خطی مانده، و اغلب آنها بخط خودش میباشد - نویسندۀ دانشمند معاصر آقای عبدالعزیز جواهر الکلام در کتاب «دائرة المعارف» خود تالیفات او را از روی ثبت زنوزی و آنچه را خود بد آنها دست یافته تا ۵۴ جلد نام برده است - اما آقای علی دوانی پس از تفحص زیاد نام هفتاد و سه مجلد از آنها بدست آورده و در کتابش ثبت کرده است که باختصار در اینجا میآوریم:

۱ - شرح مفاتیح الفقه (مولی محسن فیض) از کتاب طهارت تا خمس (در

هشت مجلد)

۲ - فوائد حائریه (در اصول فقه) ۳ - فوائد ملحقه بفوائد حائریه

(در اصول فقه) ۴ - حاشیه بر کتاب مدارك (از طهارت تا آخر صلوٰة)

۵ - حاشیه بر کتاب ذخیره (تا کتاب صوم) ۶ - حاشیه بر شرح ارشاد

مقدس اردبیلی (از اول متاجر تا آخر کتاب) ۷ - رساله در حلّیت جمع بین

دو زن علویه ۸ - رساله دیگر در همین موضوع - ۹ - رساله دیگر در همین

مساله ۱۰ - حاشیه بر معالم الاصول ۱۱ - حاشیه دیگر بر معالم -

- ۱۲ - حاشیه بر دیباچه مفاتیح فیض (مشمول بر چهار مبحث)
- ۱۳ - رساله در بیان حیل شرعی متعلق بهربا و آنچه گمان میرود که مشروع باشد و مشروع نیست ۱۴ - رساله در طهارت و صلوٰة (فارسی) ۱۵ - رساله در زکوة و خمس (فارسی) ۱۶ - رساله در حج (فارسی) این سه رساله را شیخ ابو علی بعربی ترجمه کرده است ۱۷ - رساله در بیان اصول اسلام و اصول ایمان و حکم انکار کننده هر يك از آنها و بیان معنی کلمه ناصبی -
- ۱۸ - رساله در فساد عقد دختر نا بالغ برای حلال بودن نظر بمادرش
- ۱۹ - رساله در حکم شرعی و تحدید آن - ۲۰ - رساله الاجتهاد و الاخبار (در آخر عدة الاصول شیخ طوسی - در طهران چاپ شده) ۲۱ - تعلیقات بر رجال میرزا محمد استر آبادی (منهج المقال) (این تعلیقه با فوائد تالیف دیگر او بانضمام رجال کبیر چاپ شده)
- ۲۲ - تعلیقه بر رجال متوسط میرزا محمد مذکور ۲۳ - فوائد رجالیه
- ۲۴ - رساله در حجیت استصحاب و اقسام آن ۲۵ - رساله در اصل برائت
- ۲۶ - حاشیه بر کتاب وافی ۲۷ - رساله در جبر و اختیار ۲۸ - کلمات المحققین (بانضمام رساله جبر و اختیار چاپ شده است) ۲۹ - رساله در خمس (فارسی) ۳۰ - رساله در جمع بین اخبار و اقسام جمع صحیح و نا صحیح آن
- ۳۱ - رساله مستحبات نماز جمعه و فساد وجوب عینی آن (مفصل)
- ۳۲ - رساله در همین زمینه (مختصر) ۳۳ - رساله در احکام حیض (نا تمام)
- ۴ - رساله در نماز جمعه ۳۵ - رساله در احکام عقود ۳۶ - رساله در اینکه در زمان غیبت امام باید یا مجتهد یا مقلد یا محتاط بود ۳۷ - رساله در احکام دماء معفوه ۳۸ - در مناظره با یکی از افاضل علماء سنت در استحاله نسبت رویة بر خداوند ۳۹ - رساله در اصول اصیلهای که فقهاء آنرا معتبر ندانسته اند ۴۰ - رساله در آنچه جهال خیال کرده اند قیاس است و حال آنکه قیاس نیست ۴۱ - رساله در اجماع ضروری و نظری و اینکه شهرت حجت

است یا نه ؟ -

- ۴۲ - رساله در جواز تقلید میت ۴۳ - حاشیه بر حاشیه مولی میرزا جان
 بر مختصر الاصول عضدی ۴۴ - حاشیه بر مسالك ۴۵ - حاشیه بر اوائل
 معالم ۴۶ - حاشیه تهذیب ۴۷ - حاشیه بر شرح قواعد ۴۸ - رساله معاملات
 بنام متاجر (فارسی است - و چاپ شده ، مرحوم هجده شیرازی آنرا حاشیه کرده)
 ۴۹ - رساله در آب انگور و خرما و مویز ۵۰ - رساله در امامت که مسوده
 مانده است ۵۱ - رساله در عدم اعتداد رؤیت هلال پیش از زوال ۵۲ - در
 نامیدن بعضی از فرزندان ائمه با اسم خلفاء و علل آن ۵۳ - رساله مفصل در
 امامت ۵۴ - حاشیه بر مفاتیح ۵۵ - رساله در اصول دین (فارسی)
 ۵۶ - رساله تحفه حسینی در عبادات (فارسی) ۵۷ - حاشیه - دیگر بر معالم
 الاصول ۵۸ - رساله در عبادت جاهل ۵۹ - رساله کر و مقدار آن (در
 طهران چاپ شده و اشتباهاً آنرا بشیخ بهائی نسبت داده اند -
 ۶۰ - رساله اصالت صحت در معاملات ۶۱ - رساله در اصالت طهارت
 ۶۲ - رساله در حلال و حرام بودن قرض ۶۳ - رساله نقض و ابرام
 ۶۴ - نقد و انتخاب از اول طهارت تا آخر دیات ۶۵ - حاشیه بر منتهی
 المقال رجال ابو علی شاگردش ۶۶ - حاشیه بر قوانین الاصول میرزای قمی
 شاگردش ۶۷ - رساله در نقد و انتخاب یا نقض و ابرام ۶۸ - جواب
 مسائل متفرقه ۶۹ - حاشیه بر اول خفری ۷۰ - رساله در جواب
 مسائل فقهیه فضلی خراسان ۷۱ - حاشیه بروجیزه ۷۲ - حاشیه بر کافی
 ۷۳ - رساله در طهارت و صلوٰة -
 اساتیدش : علم حدیث و معقول را در خدمت پدرش آموخت آنگاه معقول
 را در محضر سید محمد طباطبائی تکمیل کرد -
 فقه و اصول را از سید صدرالدین همدانی آموخت - بنابر این اساتید او منحصر

باین سه نفر بوده است -

شاگردانش : آقا محمد علی - و آقا عبدالحسین (فرزندانش) محمد مهدی طباطبائی
ملقب به بحر العلوم - میر سید علی طباطبائی (صاحب ریاض) میرزا محمد مهدی
شهرستانی - میرزا مهدی خراسانی - میرزا ابوالقاسم قمی - مولی مهدی نراقی -
شمس الدین بن جمال الدین بهبهانی - سید احمد طالقانی - سید دلداری علی نصیر
آبادی هندی - شیخ ابو علی حائری (صاحب منتهی المقال) حاج مولی محمد رضا
استر آبادی - مولی محمد کاظم هزار جریبی - مولی عبدالصمد همدانی -

سید احمد عطار بغدادی - حاج میرزا محمد حسن قزوینی (جد رحمتعلی شاه شیرازی)
سید محمد قصیر خراسانی - سید محمد شفیع شوشتری - مولی عبدالجلیل کرمانشاهی -
و غیر اینها که همه از فقهاء عالیقدر و علماء مشهور عصر خود بوده اند - و از انقباس
قدسیه وحید بمقامات عالییه فضل و دانش رسیده اند -

آقا قرب نود سال عمر کرد - و در بیست و نهم شوال المکرم سال هزار و دویست
و پنج بنا بتحقیقاتی که آقای دوانی کرده اند در کربلا بجوار رحمت حق پیوست
و در رواق حضرت امام حسین علیه السلام پائین پای شهداء مدفون گشت و شاعری -
شهاب تخلص ابیات ذیل را در رثاء او سرود :
ندانم باز این شور و مصیبت چیست در عالم

که افغان خلایق از ثری تا بر ثریا رفت

همانا ماتم سر خیل اهل اجتهاد است این

که اهل علم را طاقت ز دل و زجان شکیبافت

چهان فضل و علم آقا محمد باقر آن کاخر

جهان رادر عزایش خون ز چشم اشک پالافت

هزار افسوس از آن مهر سپهر دانش و عرفان

که سوی مغرب ظلمت چو مهر عالم آرا رفت

غرض آن باقر علم و سمی قبله پنجم

شهاب از دار دنیا چون بسوی ملک عقبی رفت

جناب اکبر اولاد امجدش

که یارب هم عدد اسم شریف او ز اسماء رفت

ز کلمك فطرت خود دروفات والد ماجد

بلوح دل رقم زد «باقر علمی زدنیارفت»

(۱۲۰۵)

وحیدی لنگه ای - متولد ۱۳۳۱

آقای حسین وحیدی لنگه ای فرزند مرحوم علی فرزندان احمد فرزند عبدالله فرزند

احمد خنجی -

از شعراء و فضلاء معاصر است ، پدر و اجدادش از خانواده های قدیم خنج ولارستان

بوده اند . وجدش مرحوم احمد از شیوخ و مراشد طریقه نقش بندی و قادری بود و پدرش

مرحوم علی مردی فاضل و در علم نجوم و طب قدیم یونانی دست داشت و در سال ۱۳۵۰

فوت شد خودش در سال ۱۳۳۱ در بندر لنگه متولد شد - و در شش سالگی شروع

به تحصیل سواد و خواندن قرآن مجید کرد ، و مقدمات را در خدمت پدرش آموخت

و از آن پس در محضر درس سید علی بن سید حسن کراماتی مبادی علوم دینی و قراءت

و تجوید را فرا گرفت پس در محضر مرحوم شیخ قاسم صدیقی در مدرسه علوم

بندر لنگه (معقول و منقول) که از تاسیسات جدش (احمد) بود صرف و نحو

و فقه و لغت و تفسیر قرآن مجید و احادیث نبوی را تحصیل کرد -

شغل فعلی مشارالیه پیله وری است ، ضمناً هر سال تقویم جیمی بنام «مفكرة

الوحیدی » که به دو زبان عربی و فارسی تدوین میشود و متضمن حسابهای فلکی

و امور دریائست طبع و نشر میکند -

اشعارش کلاً بزبان عربی است ، که پاره ای از آن را در اینجا میآوریم :

جاءتک ترفل فی النضید
و الان یاتی نظمه
عید الربیع و فضله
فیطیب فیه هوائه
و المرو نصبو نفسه
و ترشف - المراشف
ما الورد احسن من نو
یتکرم المحبوب تیه
قتهم حینا قطفها
فیصد عنک بجیده
دم رافلا فی حلة
متمتعاً فی صحة
خذها کریمه فکرة

قبلا مفکرة الوحید
حتی یشید بیوم عید
و صفائه للمستفید
و الزهر یزهو و الورود
لسماع عود - و لثم غید
ممن یحب - و من یرید
رد - و الجنة فوق الخدود
با الرضی - او با الصدود
بعصیضة و بها یجود
فتذل - لازل العبید
من نسبح قیوم و دود
و سلامتة رغم الحسود
من شاعر - یدعی «وحید»

مامهرها الا القبو -

- لخصیضة فی یوم عید

لطیفه ذیل را در بمبئی گفته است :

و ذات رداء قد یسمى بساریا (۱)

لها قامة هیفاء و الردف بادیا

اشارت بطرف راعس و تبسمت

فخلت شعاعاً لاح من ثغر هالیا

فا و مائت من فرط التاثر نحوها

بقی - فقالت : ای عرب صاب تم مر گیا؟ (۲)

(۱) ساری ، نام جامه زیبائیست که زنان هند میپوشند - و کلمه هندوست .

(۲) تم مر گیا . بزبان هندی یعنی تو داری میمیری

فَقُلْتُ . نَعَمْ ، اِنِّیْ هَلَكْتُ صَبَابَةً

فَمَنِّیْ بِوَصْلِ - وَ اِرْحَمْنِیْ لَعَلَّیَا

اعیش - و الا فالهوی یقتانی

فَقَالَتْ: « اِدْرَاو » (۱) عِنْدَ جَنْبِیْ مُحَازِیَا

تَقَرَّبْتُ مِنْهَا جِیْثَ اِرْخَتْ رِءَاہَا

عَلِیْ - فَقَبَّلْتُ الْخُدُودَ الْبَوَادِیَا

كَذَاكَ حَنِیْتُ الْوَرْدَ مِنْهَا بَعْضَةً

وَ فَزْتُ - الثَّغْرَ لَثْمًا خَوَافِیَا

وَلَمْ یَجْرِ شِیْءٌ غَیْرِ شَفِّ وَ عَضَّةٍ

وَ جَدَاتُ جَنْبِیْتُ الْحَرَامِ الْمَنَافِیَا! (۲)



آقای حسین وحیدی لنگه ای

(۱) ادر - او : بزبان هندی یعنی « بیا اینجا »

(۲) این شرح حال و اشعار را آقای انجم روز که از نویسندگان معاصر است

از بندر لنگه برای آقای علینقی بهروزی و آقای بهروزی برای مولف فرستاده است ، و از

هر دو آقایان محترم متشکرم .

وصاف شیرازی = متولد ۶۶۳ متوفی در حدود ۷۳۰

شرف الدین خواجه عبدالله بن عزالدین فضل الله بن عبد الله شیرازی متخلص به « شرف » و ملقب به « وصاف الحضرة »

از شعراء و نویسندگان و مترسلین و مورخین قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری است - و فضل او را تاریخ و صافش برهانیت ساطع و دلیلی است قاطع - در نام و لقبش اختلاف است ، سامی در « قاموس الاعلام » نامش را فضل الله و لقبش را « رشیدالدین » ضبط کرده است و این هر دو اشتباه است و صاحب حبیب‌الصیر لقب او را « شهاب‌الدین » نوشته در صورتیکه صاحب ترجمه مکرر در تاریخش بلقب خود « شرف‌الدین » اشارت کرده است -

برخی از مورخین و صاف‌الحضرة را پسر شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی یا یزدی مؤلف « تاریخ معجم » تصور کرده‌اند که اینهم اشتباه است ، و در شیرازی بودن و صاف‌الحضرة هیچگونه شك و اختلافی نیست - همچنین در عزالدین بودن لقب پدرش ، و بتصریح دانشمند معاصر مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم سبك شناسی « پدرش عزالدین فضل الله در بیست و دوم ذی‌قعدة سال ششصد و نود و هشت در قحطی فارس فوت شده است -

نام صحیح و کامل تاریخش « تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار » است که بعلمت درازی و باصطلاح « قلنبه » بودن این نام بعداً به « تاریخ و صاف » شهرت یافته است - و بنام اخیر بخط خوش نسخ تعلیق مرحوم محمد ابراهیم اولیاء سمیع شاعر و کاتب شیرازی (که ترجمه‌اش گذشت) بسال ۱۲۶۹ در بمبئی چاپ شده و چون نایاب شده بود اخیراً در طهران از روی آن چاپ « افست » کرده‌اند -

وصاف مردی دانشمند و ادیب و نویسنده‌ای توانا و مورخی دانا بوده ، و چنانکه خود متعرض شده است ، مقصودش از نوشتن این کتاب تنها تاریخ‌نویسی نبوده ، بلکه در ضمن خواسته است اظهار قدرت و ابراز مهارت در فن انشاء کرده

باشد، و انصاف که نیک از عهده این مهم بر آمده است - و اگر چه کتابش خالی از اغلاق و تصنع و اطناب کلام نیست، و در این زمان اینگونه انشاء که باعث اتلاف وقت است و خواننده ناگزیر است برای فهم بسیاری از کلمات آن بکتاب لغت مراجعه کند - مطلوب و مقبول نیست، ولی محیط هفتصد سال پیش را هم باید در نظر گرفت، هر چند ممکن است معترضین بگویند قبل از وصاف هم دیگران کتاب نوشته اند، بی‌هقی هم تاریخ نوشته است و شیخ اجل گلستان، میخواست این مرد هم کتاب خود را بسبک آنان بنویسد، و باب طعن ودق را بر خود بیند و کتابی نویسد که روز ایام آنرا از حیز انتفاع نیندازد، و از باد و باران گزند نیابد - شك نیست که این ایراد وارد است، ولی انکار فضل و دانش صاحب کتاب هم صحیح نیست - و بعقیده من بنده کتابهای نظیر وصاف و دره نادره و تاریخ معجم و از این قبیل در مقام خود خالی از لطف و عازی از هنر نیست، و هر چیزی بجای خویش نیکوست - مخصوصاً وصاف که از حیث صحت مطالب کم نظیر و برتری آن بر دره نادره و مانند آن مسلم است - بالجمله این کتاب در پنج مجلد تالیف شده، و در حقیقت متمم جهان گشای جوینی است و شامل تاریخ ایلخانان مغول از چنگیز خان تا غازان خان و امرای اطراف و اکناف ایران از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ می‌باشد - و تالیف آن از سال ۶۹۹ تا ۷۱۲ بطول انجامیده است - مرحوم ملك الشعراء بهار در جلد سوم «سبك شناسی» با دقت و غور کافی این کتاب را مورد انتقاد قرار داده مینویسد «این کتاب همچنانکه در روش تاریخ پیر و جهان گشای است، در سبك و شیوه نیز بدان کتاب نظر داشته و غالب لغات و اصطلاحات و ترکیبات جهان گشای در تاریخ او بعینیه دیده میشود، اما چنانکه گفتیم نظر به تبجری که در علوم ادب و دواوین شعرای عرب داشته است تا همین جا قناعت نکرده، و خواسته است گوی سبقت از استاد و پیشوای خود برده باشد - بنا براین در آن باره راه افراط پیموده و غلو نموده است، بحدی که راستی خواندن آن کتاب اهل فضل و ادب را که عاشق این قبیل

نوشته‌ها باشند نیز ممکن است گاهی خسته و ملول کند، و مطالعه چند صفحه از آن کتاب خاصه که قصد خواننده استفاده تاریخی باشد به سامت میانجامد. معذلك چنان نیست که در این اواخر نزد جمعی بطالان بیمابه شهرت گرفته و از کتب غیر مفید نامیده شده و در ردیف «دره نادره» نهاده آمده است - چه علاوه بر اعتبار و اهمیت بیحد و حصری که تاریخ وصاف در جمع آثار و کردار و رفتار تاریخی عصر خود داراست و گنجی است از نفایس اخبار بسیار مفید از حیث استحکام لفظ و صحت استعمال لغات و کلمات و درستی عبارات نیز در مرتبه نخستین جای دارد و مطالعه آن کتاب سرمایه فضل و ادب و اطلاع بر نفایس الفاظ عجم و عرب و غرر اخبار و آثار گذشته تواند بود - الخ

وصاف الحضرة شاعرهم بوده، و قسمتی از اشعارش را در کتاب مزبور مناسب با محل و مقال آورده است که در اینجا پاره‌ای از آنرا می‌آوریم:

غزل ذیل که کلمات مغولی دارد از اوست:

ای ترک نازنین که دلفروز و مه‌وشی

ایناق (۱) دلربائی و امراق (۲) اینشی

کا کل (۳) برالن^۳ (۴) تو چه مشکست برسمن

خوی بر عذار نغز تو چون قطره بروشی

کل کنگلك (۵) بدست حسد چاك میزند

برتو چو دید زینت ترلیك (۶) زرکشی

افتاده گشت برك (۷) قمر تا نهاده‌ای

بغناق (۸) آل (۹) بر زیر چهر آتشی

(۱) ایناق مصاحب (۲) امراق. بضم اول. معشوقه (۳) کا کل. موی دراز سر (۴) الن بتشیدید لام وضم همزه. پیشانی - (۵) کنگلك. پیراهن (۶) ترلیك و ترلك. جامه آستین کوتاه که پیش گریبان باز دارد و در تمایل مغولی دیده میشود (۷) برك. بضم اول کلاه (۸) بغناق. گلو بند (۹) ال - سرخ سبك شناسی جلد سوم چاپ دوم صفحه ۱۰۴

هم از اوست

از گل چو صبا حدیث بابلبل کرد
مطرب چو ترانه زد صراحی حالی



ترکان که چو شیر در و غابخرو شدند
در صلح بعشرت ومدارا کوشند



با کلمك بگفتم ای سخن پردازم
گفتا که نیم - نیم من آهن یاسنگ



صور نمای معانی شوی گر آینه وار
چو شمع بر سر کرسی زر نشانندت
بصدق عادت کن همچو صبح گه خیزی



ز روزگار توقع مکن دوام و قرار
چو آفتاب زمستان و ابر تابستان



خاك چمن مثلك كافور و عنبر است
از آستین فشان صبا در سپید - دهم
کافور صبح و مشک شب و مشکساری باد
مشاطه نفس کل شده گل نو عروس باغ
در انتظار جلوۀ گل از نسیم صبح



نقاب غنچه چو مشاطه صبا بگشاد
فشرد در دل من خون چو غنچه تو بر تو
نه ساز عشق چو بابلبل نه برگ عیش چو گل

بابلبل از طرب نعره زد و غلغل کرد
از بهر اعادتش ندا قلقل کرد

که در صف رزم همچو خنجر نیشند
که در کف بزم همچو ساغر نوشند

ده شرح غم - فراق و بگشا رازم
ممکن نبود که من در آتش سازم

ضمیر خوبش ز رنگ حدوث بزدائی
بآب دیده شبی گر تو رخ بیندائی
که تا بمهر خود آفاق را بیارائی

که گاه گنج نعیم است و گاه رنج و عذاب
ثبات نیست جهان را چه در ثواب و عقاب

بر لعل لاله ژاله مگر لعل و لعل تر است
چون جیب غنچه دامن گیتی معطر است
خورشید بین که بر صفت هاون ذراست
قمری نشید خوانش و بابلبل نوا گراست
بر دست ساقیان نما لاله ساغر است

زمانه روی زمین را لباس مینا داد
زبس که در ره من روزگار خار نهاد
بر استی که چو سروم ز نیک و بد آزاد

بچشم نر گس وزلف بنفشه ورخ گل
 که گرچه آب فرا تست مایه بخش روان
 چو آب ناله کنان هر نفس همیگویم
 زمان زمان دل سر گشته ام در آویزد
 کجاست باخبر آنشوخ چشم شیرازی
 حدیث ازین دل و اعیت چون کنم که شدم
 سرشك من شده منشور بیگل رویش
 اگرچه تازه و مشکین و مست قداحه
 بخاک پایش اگر آنچنان که تشنه بآب



بعارض سمن و لطف قامت شمشاد
 و گرچه روضه خلد است قطعه آباد
 خوشا هوای مصلی و آب رکن آباد
 بیاد باغ بنفشه چو زلف یار بیاد
 که ده جلای زد و چشم روانست در بغداد
 بجله گاه چو عانی بر حیه گه ناشاد
 که ضمیم آن بدلم داغ ضیمران بنهاد
 مرا بدیدنش از دیده ارغوان افتاد
 نیازمندیم این دلم در آتش باد

یارامی ناب شادی افزای بده
 جان در سر پایست چه داری در دست



آن دُرد نبید درد فرسای بده
 هین زود بیا بیار فرمای بده

هان تا نشوی موجب آزار دلی
 دلها تو بدست آر و بده دل از دست
 سال فوتش تحقیقاً معلوم نیست ، صاحب فارسنامه مینویسد در سال هفتصد و
 سی و اند وفات یافته است و قبرش میان تکیه چهل تنان و حافظیه میباشد

وصال شیرازی = متولد ۱۱۹۷ متوفی ۱۲۶۲

محمد شفیع معروف به میرزا کوچک و متخلص به « وصال » فرزند محمد اسمعیل
 فرزند محمد شفیع فرزند میرزا اسمعیل

از دانشمندان و ادباء و شعراء و عرفاء و خوشنویسان قرن سیزدهم هجری است
 و چون نواده اش مرحوم روحانی ترجمه اش را در کتاب « گلشن وصال » بتفصیل
 آورده است و گفته اند که اهل البیت ادری بما فی البیت لذا بیشتر این شرح حال

را از آن کتاب اقتباس میکنیم و هر جا با مند رجات کتب دیگر اختلاف داشت متذکر میشویم -

جدش میرزا اسمعیل از طرف سلاطین صفویه عامل گر مسیره‌های فارس بود، است، و فرزند محمد شفیع چوی خوشنویس بود در دربار نادر شاه افشار سمت دبیری را داشته است، و از او چهار فرزند بوجود آمده است ۱ - میرزا اسمعیل ۲ - میرزا محمد تقی ۳ - میرزا ابراهیم ۴ - میرزا قاسم که پس از فوت پدرشان از اصفهان به شیراز رفته در آنجا متوطن شدند -

میرزا ابراهیم و میرزا قاسم گوشه گیری اختیار کردند؛ و میرزا محمد تقی به هندوستان رفت، و در آنجا اقامت گزید - میرزا اسمعیل چون در فن سیاق و استیفا استاد بود در دربار کریمخان زند راه یافته و عضو مهم دفتر استیفا شد، و پس از چندی ترائ خدمت کرد و منزوی شد - ضمناً دختر میرزا عبدالرحیم شاعر شیروانی را عقد کرد و در سال ۱۱۹۷ از این دو پسری پا بعرضه و جرد گذاشت که او را بنام جدش محمد شفیع نامیدند.

وصال هنوز طفل بود که پدرش میرزا اسمعیل وفات یافت و جد مادریش میرزا عبدالرحیم بیرویش او پرداخت، او هم پس از دو سال رخت بسرایی دیگر برد، و خالویش میرزا عبدالله که کاتب کلام الله بود بسر پرستیش برخاست، چون بسن تمیز رسید بدرویشی و فقر گرائید و در جستجوی مردی کامل برآمد و در آخر خدمت میرزا ابوالقاسم سکوت (ترجمه اش گذشت) رسید، و با و سرسپرد.

وصال در بدو امر «مهرجور» تخلص میکرد و بعد با اشاره سکوت تخلص خود را «وصال» قرار داد. و بتحصیل علوم متداوله عصر خود مشغول شد، و در اندک زمان در ادبیات عربی و فارسی و حکمت الهی و ریاضیات و موسیقی و خطوط هفتگانه استاد مسلم شد، و در سرودن اقسام شعر ید طولی پیدا کرد، حاج میرزا علی اکبر نواب در تذکره دلگشا و هدایت در مجمع الفصحا و ریاض العارفین و فسائی در فارسنامه ناصری و فرصت در آثار عجم و شعاع الملك در تذکره شعاعیه او را بحق ستوده‌اند

وما پاره‌ای از آنها را نقل میکنم :

هدایت در ریاض العارفین مینویسد : وهو زبدة السالکین والعارفین وافصح المتأخرین والمعاصرین میرزا محمد شفیع الشهیر بمیرزا کوچک ، والد انجناب از اعزّه و اشراف آنشهر و عمش از طریقہ فقر بابہر ، ومیرزا قاسم نام داشته و مرید جناب مرحوم آقا محمد هاشم شیرازی بوده ، وچندی قبل از این وفات نموده ، غرض جناب میرزا در آغاز حال در نزد علماء و حکمای معاصرین تحصیل علوم نمود و صحبت عرفای زمان رانیز طالب بود ، چند تن از این طائفہ را دیده و عاقبت ارادت حضرت شیخ الواصلین و اوجد الموحدین حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی را گزیده و بیمن خدمت آنحضرت بمقامات و حالات عالیہ رسیدہ ، و اکنون در کنج عزلت بافادہ کمالات و کتابت کتاب اللہ اشتغال دارند ، و احباء صحبت ایشان را غنیمت میشمارند ، آنجناب را کمالات چند حاصل است کہ در هر يك از آنها مسلّم و کامل است ، اولاً جمعیت فنون علم و حکمت ادبیہ و عربیہ ، دیگر حصول صوت حسن و صورت مستحسن ، دیگر مکارم اخلاق و استحضار از علوم انفس و آفاق ، دیگر سلیقہ مستقیم و طبع سلیم دیگر اینکه همه خطوط را خوش مینگارد ، و در خط نسخ بر متقدمین و متأخرین املحیت دارد ، از ولایت بعیدہ طالب نوشتجات (کذا) وی شدہ بشیراز آمدہ ہدیہ نمودہ میبرند ، الحق سألہاست کہ در مملکت ایران چنین وجود شریفی کہ مجموعہ کمالات صوری و معنوی باشد از کتم عدم بعرضہ وجود نخرامیدہ — الخ

فرست مینویسد : در آغاز حال از علوم ظاہری بہرمند گردیدہ ، و از سیر باطن نیز بہمدارج بلند رسیدہ ، در کمالات صوریہ و معنویہ طاق بودہ ، و بمکارم اخلاق مشہور آفاق ، همه خطوط را خوش مینگاشته و اقسام شعر را نیکو میفرمودہ دیوانش مطبوع و مشہور است ، و تالیفاتش معروف و موفور (منها) مثنوی مسمی « ببزم وصال » و رسالہ « اطواق الذہب » زمخشری کہ بفارسی نشرأ ترجمہ نمودہ و مثنوی « فرہاد و شیرین » وحشی را تمام فرمودہ ، و در مرثیہ سرائی ہیچکس از

متقدمین و متاخرین بیایه وی نرسیده ، و آنچه که از طبع مستقیمش بعرضه ظهور رسیده مشهور و معروف است ، که احتیاج بترقیم و تسطیر آنها نیست ، در سنه یک هزار و دویست و شصت و دو وفات نموده در بقعه حضرت شاه چراغ مدفون است .

دیوان اشعار وصال بالغ بر سی هزار بیت است ، و امور معاشیه خود را از کتابت و هدیه قرآن مجید اداره میکرده ، قاآنی با او دوست صمیم و جلیس و انیس بوده است و او را مدح گفته .

در سی و دو سالگی با دختری یکی از خویشانش ازدواج کرد ، و از او شش پسر بوجود آمد بنامهای ذیل که همگی شاعر و ادیب و هنرمند بوده اند و ترجمه آنها در این کتاب آمده و خواهد آمد .

۱ - احمد وقار ۲ - محمود حکیم ۳ - محمد داوری ۴ - ابوالقاسم فرهنگ

۵ - اسمعیل توحید ۶ - عبدالوهاب یزدانی -

چهل و دو سال داشت که مرشد او میرزای سکوت ندای حق را اجابت گفت و از این خاکدان دو در بسرای جاوید شتافت و اندوه فراوان بر وصال روی آورد و اتفاق در همان سال زلزله شدیدی در شیراز رویداد و خانه مسکونیش مانند خانه دیگران ویران گشت و ناچار چند ماه در مسجد نو شیراز ساکن شد - و وصال را راجع باین زلزله اشعاری است که در صفحات ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ گلشن وصال چاپ شده است .

وصال در مسجد هم دست از خطاطی نکشید و در آنجا هم مشغول کار بود و بوسیله کتابت خرد خرد پولی پس انداز و خانه خود را مرمت کرد ، کتابهایی را که با خطوط مختلفه نوشته فراوان است و از آن جمله مثنوی مولوی ، دیوان حکیم خاقانی ، کلیات انوری ، کلیات شیخ سعدی ، دیوان حافظ و شصت و هفت جلد قرآن و هفتصد جلد دعوات میباشد . سه جلد قرآن خط او در کتابخانه های مصر موجود است -

مرحوم روحانی از قول میرزا طاهر شیرازی متخلص به نیری مینویسد :

نیری بهندوستان نزد مهاراجان نظام الملك حکمران کشور دکن رفت و نظام الملك چون آوازه فضل و دانش وصال شنیده بود او را بشیراز فرستاد که وسائل حرکت وصال را بهندوستان فراهم سازد، نیری بشیراز رفت و بسیار کوشش کرد که وصال را با خود ببرد، ولی دهستان و خویشان وصال مخالفت کردند و مانع از مسافرت وصال شدند و نیری مایوس گشته بهند بر گشت، ولی نظام الملك دیگری را که زبان چرب و نرم داشت فرستاد و او بشیراز رفت و هر طور بود وصال را راضی کرد با او ببوشهر برود و چند روزی که در بوشهر منتظر کشتی بودند وصال پیشیمان شد و نامه‌ای بنظام الملك نوشت و از رفتن معذرت خواست و بشیراز بر گشت و این تنها مسافرتی است که وصال در عمر خود کرده است و منتهی سیر او از خانه تکلیای اطراف شیراز و بابا کوهی باتفاق میرزا سکوت و حاج محمد حسین قزوینی بوده است

وصال همانقدر که مصاحبت با اهل فقر و فضل را خوش می‌داشت بعکس از مجالست و دوستی با اغنیاء و بزرگان صوری نفرت داشت - چنانکه وقتی فتحعلی شاه قاجار بشیراز آمد. و هر کس بوسیله و واسطه بخدمتش رسید جز وصال که نرفت تا باصرار زیاد او را بردند و شاه همینکه او را دید بسیار ملاطفت کرد و گفت: « وصال در کمال اسراف نموده و بهره‌چندین مرد دانشمند و هنرور را غصب کرده است باید بطهران بیاید و نزد ما باشد» وصال از نسبت غصب حقوق ملول شد و از رفتن بطهران سرباز زد، هدایت و نواب وصال را بزود رنجی متهم داشته اند پرفسور ادوارد برون انگلیسی هم در « تاریخ ادبیات ایران » باین نکته اشارت کرده است وصال در شصت و دو سالگی دید گانش آب آورد و نابینا شد، و از کتابت و مطالعه باز ماند و بسیار متأثر شد، و بیشتر اشعار مرثیاتی ائمه اطهار را در اوان کوری خود گفته است، چون سالی از نابینائی او گذشت کحالی بشیراز آمد و چشم او را میل زد و دید گانش بار دیگر روشن شد و شروع بنوشتن و خواندن کرد و در اینکار راه افراط پیمود و اندرز طبیب معالجش سودی نبخشود تا باز نابینا شد و افسرده حال

در گوشه‌ای نشست ، تا در ماه رجب سال هزار و دویست و شصت و دو که روح پر فتوحش بعالم جاودانی پرواز کرد و جسدش را در پائین پای حضرت سید میراحمد ابن موسی الکاظم علیه السلام معروف بشاه چراغ قرب مزار مرشدش میرزای سکوت دفن کردند و جمله « مات الوصال و مات العلم و الادب » با افزودن یک عدد تاریخ فوت او ست (۱)

تالیفاتش . ۱ . حکمت و کلام (بنظم و نثر) ۲ . گفتار حکیم فارابی (در علم موسیقی) ۳ . ادبیات و قوانین عروض ۴ . تفسیر احادیث قدسی (بنظم و نثر) ۵ - سفینه (منظوم) ۶ . صبح وصال (بطرز گلستان سعدی) ۷ . قسمتی از فرهاد و شیرین (متمام فرهاد و شیرین و حشی) ۸ . منتخب مقالات زمخشری ۹ . بزم وصال (ببحر تقارب و شامل هفت هزار بیت است) ۱۰ . دیوان اشعار (که چاپ شده) ۱۱ . مراثی (که در هندوستان چاپ شده)

اکنون میپردازیم بنقل پاره‌ای از زادگان طبع غرای^۳ او :

غزلیات : در توحید :

وصف تو جز این نیافت عارف دانا	کز همه وصفی منزهی و مبرا
مدح تو گویند اگر ز غایت بینش	مدحت خورشید گفته اند بعمیا
از تو که نائی در گمان و نه در وهم	حاصل خامش یکی و بهره گویا
حکم چو از تست سر کشی بچه قدرت	کار چو باتست دم زدن بچه یارا
دلبری از چشم و زلف و خال نیاید	دل تو زما میبری نه روی دلا را

(۱) چنین است در فارسنامه ناصری و آثار عجم و گلشن وصال ولی در جلد دوم هدایة العارفین سال هزار و دویست و شصت و هشت ضبط شده است و عین عبارت چنین است « میرزا محمد شفیع المتخلص بوصال الشیراز الشاعر الشهیر بمیرزا کوچک المتوفی سنة ۱۲۶۸ ثمان و ستین و مائتین و الف ، له بزم وصال فی المثنویات فارسی . ترجمة اطواق الذهب للزمخشری بالفارسیة . دیوان شعر »

اما قطعی است که سال ۱۲۶۸ غلط و صحیح همان ۱۲۶۲ است -

تیغ تو دادی بترک غمزه که از خلق
 جلوه تو کردی زروی خوب که ازوی
 از تو نشان نی زقربت است که دوری
 خودخبر بی نشان چه دور چه نزدیک
 ذات تو را مدحت خرد بچه ماند ؟
 از تو چه یابیم یا که جز تو چه بینیم ؟
 نیک و بد از ما بما رسد بحقیقت
 خانه بتاراج برد و رخت بیغما
 دل شده آشفته و خرد شده شیدا
 وز تو بیان نی ز فکر تست که سودا
 یا صفت لامکان چه پست و چه بالا
 مرسله‌ای از خرف بگردن حورا
 ای تو بغایت نهان زدیده و پیدا
 ورنه تولا ترا چنانکه تبرا

هم ز تو آید که ذات خویش ستائی

ورنه وصال و زبان مدح تو - حاشا

ساقی بیاد عهد جم در گردش آور جام

وز گردش آن چاره کن بد عهدی ایام را

مینا بیار و غم ببر ، دانش بگیر و می بده

کز دانش این انده رسد ناپختگان خام را

جوری که مستان میکشند از دست هشیاران بود

ز آن جام خاص آور مگر غوعا نشانم عام را

سودای زهد از سر بنده ، وین خرقه سودا کن بمی

ز آن جام آتشگون بسوز اندیشه انجام را

زلف ورخ و خال و خط هر گوشه راهی میزند

من ضبط دین و دل کنم یا پاس ننگ و نام را

جائی که با روی تو زلف آرام نبود یکدمش

عذری بنه بیروی خود دل‌های بی آرام را

صوفی دم از توحید زد ، ساقی بیاور ساغری

تا اولش از آستین بیرون کشم اصنام را

و رحسن بی هم روی و مو چندان نبخشدلذتی

گر عاشقی گردن بنه هم کفر و هم اسلام را

این زاهد نابرده بو ، انکار مستان میکند !

جامی که سبالت بر کنیم این سخره او هام را

اینکار عشق است و جنون دروهم اینان کی رسد

مشتی علف باید وصال آشوب این انعام را

از دل چو گذشتی بجهان مملکتی نیست شه را که نه این ملک بود سلطنتی نیست

گر چه صفت خوبی از اندازه برون است تو خوب وفا کن به از این صفتی نیست

صد دانه بپاشند که يك دام بپوشند با ساده دلان صلح تو بی مصلحتی نیست

چشمت بکشد ليک لبث زنده نماید خونی که تو انگر بکند بی دیتی نیست

لعلت بستاند دل و بوست بدهد جان سودا گری عشق تو بی منفعتی نیست

شد زهر تو تریاق من و تلخ توشیرین نازم بعتابی که کم از مرحمتی نیست

نبود عجب از فتنه چشم تو وصال است

يك فتنه چو چشمان تو در مملکتی نیست

مگر چو من هوای آن بت نا مهربان دارد

که امشب نی زهر بندی بآهنگی فغان دارد

ز کوتاهی بال و پر ندیدم جلوه برقی

خوشا مرغی که بر شاخ بلندی آشیان دارد

ننالم زانکه ترسم ره برد گلچین بگلزارت

و گر نه از گلی هر بلبل صد داستان دارد

بنالد بلبل از يك باغبان تا صد هزاران گل

در آتش من که يك گل دارم و صد باغبان دارد

همین فرق است بار خساره ساقی گلستان را

که آن پیوسته شادابست و این از پی خزان دارد

نوای نی بگوش آنکه دارد نو سفر یاری
 خوش است امانه آهنگ درای کاروان دارد
 وصال امشب دگر شکر فشانی میکند گوئی
 ز وصف آن لب شیرین حدیثی بردهان دارد
 تو چون برخاستی از پیش زین بس با که بنشینم
 چو بر من غیر بگزیدی کرا غیر از تو بگزینم
 تو چون رخ باز پوشیدی بپوشان چشم با من
 که با این چشم باز آخر که راجویم کرا بینم؟
 من و راه ریا کاران معاذ الله مگو واعظ
 اگر خمریست مینوشم و گر روئی است میبینم
 کشید انکار درویشان مرادر کارچنگ و می
 گر از این کار بر خیزم کجا ز انکار بنشینم
 شود گر بوستان خشک و شود گرباغ افسرده
 توئی بس باغ شمشاد توئی بس دشت و نسرينم
 چو نتوانم کز آن عارض عرق چینم از آن کمتر
 که بفرستی سحر گاهان نسیمی ز آن عرق چینم
 وصال از عشق بر گردد زهی لاف خردمندی
 که ناصح از پی عمری بری میخواهد از دینم !
 من کیستم ز عشقت نومید از وصالی
 دل را امید لطف چون کشته را سحابی
 خلقی ز زلف و خالت سودا آیند و ما را
 گفتم بسی و نگرفت بادل که در نگیرد
 گفتی کمال انسان عشق است و نبود از عشق
 سالی گذشت و روزی یادم نکرد ماهی
 قانع با دزوئی خرسند از خیالی
 جان را نوید و صلت چون تشنه را ز لالی
 هر موی تست زلفی هر عضو تست خالی
 پیوند سالخوردی با طفل خرد سالی
 پروای آنکه بینم نقصی است یا کمالی
 عظم رمید و باری رام نشد غزالی

خلقی وصال جویند با صد نیاز مندی
غیر از تو کز نکوئی مستغنی از وصالی

بند ششم از چهارده بند او که در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام
گفته است :

زینب چو دید پیکری اندر میان خون
چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون
بیحد چرا حتی نتوان گفتنش که چند !
پا مال پیکری نتوان دیدنش که چون !
خنجر در او نشسته چو شپیر که در همای
پیکان از او دمیده چو مژگان که از جفون
گفت : این بخون طپیده نباشد حسین من
این نیست آنکه در بر من بود تا کنون
یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من
این زخمها به پیکر او چون رسید چون ؟
گر این حسین قامت او از چه بر زمین ؟
ور این حسین رایت او از چه سر نگون ؟
گر این حسین من سر او از چه بر سنان ؟
ور این حسین من تن او از چه غرق خون ؟
یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه
یا خواب بوده ، آنکه مرا بوده رهنمون
میگفت و میگریست که جانسوز ناله ای
آمد ز خنجر شه لب تشنگان برون :
کای عندلیت گلشن جان ، آمدی بیا
ره گم نگشته ، خوش بنشان آمدی بیا

بند هفتم :

آمد بگوش دختر زهرا چون این خطاب

از ناقه خویش را بزمین زد باضطراب

چون خاک جسم پاک برادر بیر کشید

بر سینه‌اش نهاد رخ خود چو آفتاب

گفت : ای گلو بریده سر انورت کجاست ؟

و ز چیست گشته پیکر پاکت بخون خضاب ؟!

ای میر کاروان ، گه آرام- نیست خیز

ما را بیر بمنزل مقصود و خوش بخواب

من یکتن ضعیفم و یک کاروان اسیر

وین خلق بی حمیت و دهری پر انقلاب

از آفتاب پوشمشان یا ز چشم خلق ؟

اندوه دل نشانمشان یا کد التهاب ؟

زین العباد را زدواتش کباب بین

سوز تب از درون ، و برون تاب آفتاب

گر دل بفرقت تو نهم ، کو شکیب و صبر ؟

ور بیتو رو بشام کنم ، کو توان و تاب ؟

دستم ز چاره ک-وته و راه دراز پیش

نه عمر من تمام شود ، نه جهان خراب

لختی چو با برادر خود شرح راز کرد

رو در نجف نمود و سر شکوه باز کرد

وصلی شیرازی = زنده در ۱۰۲۸

میر نعمه الله شیرازی متخلص به « وصلی »

از گیاه شناسان و لغویون و شعراء قرن یازدهم هجری است - ترجمه اش را در تذکره « میخانه » تالیف مولی عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی (مولفه ۱۰۲۸) دیده ام -

فخر الزمانی : ششماه با او در هندوستان همسفر بوده است ، و ار او راجع باصل و نسب و معلوماتش تحقیقاتی کرده ، دیکوید از سادات طباطبائی شیراز است ، و این سلسله را مردم فارس صحیح النسب میدانند ، پدرش در شیراز به « میر پنبه زن » اشتهار داشته است ، و چون مولانا مرشد بروجردی (؟) بشیراز آمد و در آنجا اقامت گزید میر نعمه الله وصلی شاگردی او را اختیار کرد و مدتی با او بسر برد و کمال همنشین در او اثر کرد - شوق گفتن شعر و مطالعه کتاب و تحقیق و تفحص در لغات عربی و فارسی و پهلوی در او پدید آمد و آنقدر کوشید تا در لغت شناسی و گیاه شناسی و اطلاع بر خاصیت و مضرت و منفعت گیاهان و دانستن نام گیاهان بالسنه مختلفه بصیر و دانا و در عصر خود بیهمتا شد -

بعداً استادش بروجردی به هندوستان رفت و در خدمت میرزا غازی (؟) ترقی کرد و خطاب « مرشد خان » یافت و نعمه الله را از شیراز بخواست ، او هم بسند آمد و قصیده ای در مدح میرزا غازی سرود و بوسیله مرشد خان از نظر ممدوح گذرانید ، میرزا هم او را مورد التفات قرار داده و در جرگه ملازمان خود درآورد و خدمات عمده در سند باو رجوع کرد ، و پس از فوت میرزا - وصلی به اجمیر و بیخاب و لاهور و آخر الامر به « بنگش » رفت و خدمت الله داد خان رسید و با او بدربار جهانگیر رفت و جهانگیر باو محبت بسیار کرد و لقب « رشید خانی » داد - فخر الزمانی مینویسد : از سال ۱۰۲۸ بیعد دیگر از او خبر ندارم و نمیدانم بر او چه گذشته است بنا براین مرگ او بعد سال مذکور بوده است - و باز مینویسد روزیکه او را دیدم و با او دوست شدم دیوان اشعارش شامل چهار هزار بیت از

قصیده و غزل و مثنوی بود - وای از آنجمله چیزی که قابل استفاده باشد در تذکره خود نیاورده است - از او ست

دو بیت از ساقی نامه او :

بیا تا دماغی بمی تر کنیم
رگ شیشه را تازه نشتر کنیم
بده ای دواي دل خستگان
شرابی که افتد یقین در گمان

چند بیت از یکی از قصائد او :

وقت آنست کنون از اثر باد شمال
سبز گردد برخ حوروشان دانه خال
قوت نامیه اش بدر کند در ساعت
گر تو بر خاک چمن نقش کنی شکل هلال
در هوا ریشه زند از مدد فصل ربیع
شیر گر پنجه کند راست پی صید غزال
شود از فیض هوا سبز و گل آرد بیرون
قرعه بر تخته خاک ارفگنی از پی فال
در هوا قطره خون گل شود از فیض بهار
گر بر بیض از پی صحت بگشاید قیفال
نارسیده بزمین اعل بدخشان گردد
دانه ای گر شود امروز جدا از غربال

(الخ)

وفا شیرازی = متولد ۱۲۲۴ متوفی ۱۲۷۶

میرزا حسنعلی طبیب شیرازی متخلص به «وفا» فرزند میرزا سید علی متخلص به «نیاز فرزند حسینعلی طبیب

از شعراء و اطباء قرن سیزدهم هجری است ، فسائی مینویسد در خدمت پدر کسب علم و معرفت کرد و در فنون طب و تشریح گوی سبقت از همکنان بود خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت - در سال ۱۲۵۴ به هندوستان رفت و از آنجا به مکه معظمه مشرف شده از طریق مصر و اسکندریه برای تکمیل علم طب با اروپا رفت و مدتی در شهرهای پاریس و لندن مشغول تحصیل بود ، پس به هندوستان برگشت و چند سال در کلاکته بتدریس طب و طبابت اشتغال داشت تا بسال هزار و دویست و هفتاد و شش که بقصد آمدن بایران و زیارت مشهد مقدس از کلاکته به بمبئی

رفت و در آنجا مریض شده در گذشت - در ایامی که در مکه معظمه بود اتفاقاً محمد علی پاشا خدیو مصر بعزم حج وارد مکه شده بود و صاحب ترجمه قصیده ذیل را در مدح او گفت و فرستاد و چهار صد لیره عثمانی صله گرفت و چون خالی از لطف و مطالب مفیده نیست میاوریم: روز حج و طواف شد ای که بطواف در خوری

طواف سر ای دل نما تا از طواف - بر خوری
سعی صفای حج نشد - سعی صفای دل نما

گر نکنی صفای دل - با شتری برابری

جمره زنند حاجیان خوش بمناره در منی

جمره ز سبحه کن تو و ز آه منار دیگری

لمس حجر بطاق نه - ترك سیه دلی بگو

کاین حجر از سیه دلان - گشته سیاه دربری

عور و ضعیف و بینوا - محرم کعبه وفا

ذکر بدل ز لب دعا - قانع خشکی و تری

حلقه ماتم من از حلقه کعبه خوبتر

خیز و بحلقه اندرا چند چو حلقه بر دری

طواف نسا و حاجیان - ما و طواف مرد حق

زن بر مرد کی سزد لاف زند ز همسری

عمر و شوط میبرم من بطواف قبله

کو بمناسک حجم خضر شود بر رهبری

خاصه امیر پر دلی - پر فکری توانگری

آنکه بچنبر آورد - گردن چرخ چنبری

نام محمد و علی يك شد و گشت نام او

یعنی از این دو نیستش - با کس دیگری سری

در بر خلق او خجل - ناچه مشک تبتی
 پیش قیام او دو تا - قامت سرو کشمیری
 هر که فروغ رای او راه کند بخاطرش
 تا بابد ز چشم او می بشود نهان پری
 یکسر موی هر که را هشت بدل خلاف او
 هر سر موی او کند رای ترا برابری
 عید خوش است و روز خوش خوشگذران و خوش بزی
 کز تو بیاست کشوری - از تو رضا است لشکری
 در همه عمر خویشتن راه کرم سپرده ای
 به که بجز ره کرم - باقی عمر نسپری
 نام درین جهان بمان - چیز در آنجهان فرست
 تا ز صراط زودتر - از همه کس تو بگذری
 زنده نمانده تا کنون هیچ تو دانی از کجاست ؟
 ذکر خوش سبکتکین نام نکوی سنجری
 مانده اثر ز سنجر از مدح معزی و بود
 نام سبکتکین بجا از سخنان عنصری (۱)
 ز آن دو سخی دو مدح خوان عهد تو است دور من
 من بسخن فزونترم - تو بسخا فزونتری (۲)
 تا سپرند اختران راه بر اوج آسمان
 پشت نه آسمان چنان خم بدت بچاکری !

۱ - مقصود از سبکتکین در اینجا سلطان محمود غزنوی پسر سبکتکین است
 گاهی شعراء در شعر اشخاص مشهور را بنام پدر میخوانند مثل حسین بن منصور حلاج
 را که مولوی و حافظ و سایرین در شعر « منصور » آورده اند و محمود غزنوی
 را بعضی « سبکتکین » خوانده اند

۲ - هر دو اغراق شاعرانه است ، و نه وفا از عنصری اشعر است و نه محمد
 علی پاشا از سلطان محمود سخی تر -

عیدچنین مبارکت - ظل خدا بتارکت

دُر گهر بلارکت اخمص تو راوانگری

اینقصیده شصت و پنج بیت است ، بهمین اکتفا شد -

هم از اوست - در شکایت از روزگار

کار من با شب فراق افتاد

شدر و اجم ز دور چرخ کساد

دولتم از ستاره رفت بیاد

مر مرا از برای محنت زاد

ای رفیقان ز روزخوش فریاد

گشت اقبالم از جهان ادبار

اخترم از زمانه کرد غروب

ما در روزگار پنداری

روز عیش و خوشی مبدل شد

بشب هجر و ناله و فریاد

مرا دل ریش و خاطر نا شکیب است

که امروز اینچنینش بوی طیب است

شب تار است و آن مسکین غریب است

که پای هر دو یکسان در رکیب است!

ترا تا چهره نگر و دلفریب است

مگر دادی بزلفت ره صبا را ؟

دل اندر زلفش ارگم شد عجب نیست

دریغ از دور گل وین مدت عمر

وفا آن نغمه کز دل غم زداید

ره عشاق و بانگ عندلیب است

مقهور آسمانم و مجبور روزگار

صدبار همچو بهمن رفتم بکام مار

گاهی بهفتخوان شده اسفندیاروار

هفتاد ملک گشتم و شخمس نشد سوار

سیمرغ قاف را بسنان گر کنم شکار

صدبار همچو بیژن گشتم اسیر چاه

گاهی بهفت وادزده اردشیرسان

فرزین شود سوار چو شد هفتخانه سر

اختر چو دشمن است - چه یقسین چه کاشغر

گردون چو ریمن است چه روم و چه زنگبار

هم اوراست در شکایت از اوضاع جهان و شمردن محاسن خویش

از دور آسمان وز تقدیر داد گر
 هر جا که دل گرفت مرا گفت هین وطن
 آنم که گفתי که یکی مرد يك فتم
 گفتم زابن مقله برد خطم آبرو
 سقراط و جاسلیق ز دارالشفای من
 در طب شريك من نبدي كس و گربدي
 اقبال چون نبود ازین نقشها چه سود؟
 هر کس بهند آمد اندوخت گنج و مال
 تحسین مرا نه وجه خوراك و نه لباس
 آنرا که سر فراختم از مدح بر فلک
 رویش ندیدم آنکه ز من به شدش مرض !

یابم چسان خلاص و نمایم چسان حذر؟
 هر جا که جان شکفت مرا گفت هین سفر
 در هر فنی که خلق برویند مفتخر
 نظمم بجان عنصری اندر زند شر
 بر ضعف دل برند بدریوزه گلشکر
 یکتن مسیح بود و با عجاز داد گر
 هم چهل بهزدانش و هم عیب از هنر
 من واه واه میپریم از این سفر ثمر
 تحسین نه گاه اسب شود نه شعیر خر
 خواهد همی بچاه مذلت مرا مقرر !
 نامم نبرد آنکه ز من گشت نامور !

آنم که بود در گه من مفخر شهان

نی از هنر -- ز دولت آبای نامور

منم دلدادۀ انده خریده
 منم آن کودکی کم دایه ز آغاز
 منم آنکو بیاد چشم مستی
 بجای شیر از پستان مادر
 مسلسل سنبللی خم بر خم ساخت
 دلی دارم چو مرغ نیم بسمل

بگیتی رنگ خرسندی ندیده
 بمقراض وفا نافم بریده
 هزاران جامه تقوی دریده
 همه زهر پشیمانی مکیده !
 بنفشه وار با قدی خمیده
 ز تیر غمزه ای در خون طپیده

وفا جان رفت و جسمت ماند باقی

قفس بر جای و مرغ او پریده !

از مضمون اشعار او معلوم میشود که وفا با داشتن فضل و دانش و دانستن علم
 طب در هندوستان باو خوش نگذشته و همواره با فقر و پریشانی دست بگریبان

بوده است ، دیوان اشعارش بتصریح فسائی نزدیک پانزده هزار بیت بوده و چنانکه گفته شد در سال ۱۲۷۶ در بمبئی وفات یافته است

وفا شیرازی = متولد ۱۲۷۸ زنده در ۱۳۱۳

مرحوم حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام تمیمی شیرازی متخلص به «وفا» فرزند حاج شیخ محمد حسین فرزند حاج شیخ ابوالقاسم شیخ الاسلام تمامی (۱) از شعراء وقضات معاصر است. گاهگاه شعر میگفته ، صاحب «اعلام الشیعه» مینویسد : کتابهای «مجموعه التمامی» و «منتخب الدعوات» از تالیفات اوست ، و منتخب الدعوات چاپ شده از اوست :

تا چشم من بروی تو ای ماهرو فتاد در صولجان زلف تودل همچو گو فتاد
تادست من ز موی میان تو دور شد دل از غمت در آتش هجران چومو فتاد

تا شهره شد بعشق تو اندر جهان وفا

بدنام خاص و عام شد از آبرو فتاد

به تیر غمزه ام آن چشم جادو ز ند ناوک بدل هر دم ز هر سو
بعمر خود ندیدم جمع با هم شب و روزی جز آن رخسار و گیسو
سال فوتش معلوم نشد ، در ۱۳۱۳ زنده بوده است -

وفا علی شیرازی - متوفی ۱۳۳۶

مرحوم میرزا علی آقا ملقب به وفا علیشاه فرزند مرحوم حاج آقا محمد ملقب به منور علیشاه .

از پیشوایان سلسله نعمة اللهی رحمتعلیه شاهی و از معاصرین است ، پس از فوت

«۱» تمامی : نام قبیله ای از عرب مقیم احساء و قطیف است و اصل شیخ ابوالقاسم از آن طایفه بوده و بتصریح فرصت در آثار عجم مشارالیه در سال ۱۲۸۶ در مدینه فوت شده است -

پدرش که در سال ۱۳۰۱ واقع شد طبق وصیت آن مرحوم جاننشین پدر شد و بدستگیری مریدان پدر مشغول گشت، ضمناً هر سال در ماه رمضان در مسجد نو شیراز امامت و مردم را موعظت میکرد.

در جنگ بین الملل اول لباس نظام پوشید و خود و پسرش مرحوم میرزا عبدالحسین مونسعلی شاه در مسجد نو مشق نظام و تیر اندازی کردند و با حزب دمکرات که در آنوقت علیه انگلیسان قیام کرده بود مساعدت مینمودند مردی شریف و پرهیزگار بود.

در سال هزار و سیصد و سی و شش خرقة تهی کرد و بعالم باقی شتافت.

وقار شیرازی = متولد ۱۲۳۲ متوفی ۱۲۹۸

میرزا احمد متخلص به «وقار» فرزند میرزا محمد شفیع متخلص به «وصال» فرزند محمد اسمعیل فرزند محمد شفیع فرزند میرزا اسمعیل -

از فضلاء و ادباء و خوشنویان قرن سیزدهم هجری است، و اولین فرزند وصال سالف الترجمه -

در سال هزار و دویست و سی و دو متولد شد، و پدرش او را خدمت میرزای سکوت برد و میرزا او را احمد نام گذاشت، از آغاز کودکی درمهد پرورش پدر بزرگوارش نشو و نمایافت و آنی از تحصیل نیاسود، تابسن رشد رسید شروع بگفتن شعر کرد و پدر او را وقار تخلص داد. و چون مقدمات را بخواند بفقہ و اصول و حکمت الهی پرداخت، و بتالیف و تصنیف مشغول شد، خط نسخ و ثلث و رقاع و شکسته را خوش مینوشت، ده جلد قرآن و یکصد جلد دعوات را با خط نسخ نگاشته و بیست جلد قرآن و پنجاه جلد دعوات را نیمه تمام نوشته است. درسی و يك سالگی پدرش رخت بسر ای دیگر کشید و چون برادر مهتر بود سرپرستی برادران کهتر را بعهده گرفت.

آقاخان دحلالتی از او دعوت کرد، وقار و حکیم سرپرستی خانواده را بعهده

داوری گذاشتند و با سه نفر از دوستان صمیم راه هندوستان را پیش گرفتند، و یک سال و چند ماه در هندوستان بود سپس باتفاق حکیم بشیراز بر گشت. در چهل سالگی ازدواج کرد و دختر حسینعلی خان نواب هندی را بعقد خویش در آورد، و از این زن دو پسر یکی بنام علاءالدین (همت تخلص) و دیگری محمد شفیع (عشرت تخلص) متولد شد،

در سال ۱۲۷۴ حکیم بمرض وبا وفات یافت و مترجم با دو برادر خود فرهنگ و توحید و مرافقت حاج میرزا صادق خان (۱) رهسپار طهران شد - چون وقار را در فضل و ادب و برادران را در خطاطی و سخنوری پایه بلند و جایگاهی ارجمند بود، دانشوران و سخنوران طهران پروانه وار گردش جمع و جودشان جمع شده استفاده میکردند، اولیاء دولت نیز مقدم آنها را گرامی داشته در صدد تجلیل و تکریم برآمدند -

پس از چندی بشیراز بر گشتند، وقار با یزدانی بعراق عرب رفت، و مورد احترام مرحوم حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی (مجتهد معروف) قرار گرفته و مدتی با او مصاحبه داشته است و هر روزه با حضور او مسائل و مشکلات علمی مطرح بوده است -

وقار پس از زیارت با یزدانی از کرمانشاه بطهران رفت و پس از اندک توقف در آن شهر بشیراز بر گشت پس از مراجعت از طهران در خانه خود بنشر فضل و کمال پرداخت، و بدرس مشغول شد، تا بسال هزار و دویست و نود و هشت که بمرض استسقا مبتلی گشت و در شصت و پنج سالگی روان پاکش کالبد عنصری را بدرود گفت - و در دخمه پدرش در شاه چراغ مدفون گشت - تا اینجا نقل باختصار از کتاب «گلشن وصال» بود، اینک میپردازیم بنقل مطالبی از شماره سوم سال هفتم مجله

۱ - حاج میرزا صادق خان مذکور در دوره کودکی خدمت وصال ب تحصیل کمال اشتغال داشته، سپس در وزارت خارجه از امناء بر جسته دولت شده و علیخان فرزند ارجمندش نیز سالهاست بهمان سمت بر قرار و اینک بوزارت کشور منتقل گردیده و استاندار فارس است - گلشن وصال -

دانشکده ادبیات تبریز که آقای دکتر ماهیار نوابی استاد دانشگاه تبریز ذیل عنوان «خاندان وصال» نوشته است با حذف اشعار آن وقسمتهائی که نوشته شده است: « خود وقار در پایان مثنوی مولوی که در هندوستان (بمبئی) نوشته و همانجا بچاپ رسانیده است ، مینویسد که در پنجسالگی او را بمکتب گذاشتند ، و چون هشت ساله شد ، پدرش وصال آموزگاری او را بعهده گرفت و روز و شب در ارشادش بکوشید ، فن خوش نویسیش تعلیم کرد ، و چون طبعش موزون دید میزان شعر و قافیت بدو بیاموخت ، تا آنجا که خطش چون خط خوبان نغز و کش گشت و گفته اش همچون حدیث وصل آنان خوش- همچنین از آداب و رسومش آگاه و بتحصیل علوم از معانی و بیان و صرف و نحو و جز آن تشویقش کرد ، پس از رموز فلسفه اش آگاه ساخت و گهگاه از آراء فلاسفه اش نکته ای در کار کرد تا طبعش سرکشی و بلندپروازی نمود و گمراه شد و چون چنینش دید چاره این گمراهی را بدو عرفان بیاموخت تا آنچه را که فیلسوفان با منطق و استدلال و سفسطه و جدال پی بکنهش نبرند بیسخنی بیند و بداند که گوهر از صدف کون و مکان بیرون را از گمشدگان آب دریا شاید طلب کردن، و آنچه نفس را میسر است روا نیست از بیگانه خواستن- وصال در تعلیم و ارشاد وقار تا آخر عمر میکوشد و او را برای جانشینی خود و اداره خانواده بزرگی چون خانواده وصال آماده و برارنده میسازد -

وقار در پایان مثنوی چاپ هند خود متذکر میشود که در هنگام مرگ پدر سی سال و اند داشته است :

همچنین شد عمر در این چون و چند تا مرا شد سال هستی سی و اند
بست رخت از این جهان آن خوش خصال دور هجر آمد بشد عهد وصال
البته مقصود از « سی و اند » سی سال و اند ماه است نه سی و اند سال چه ، چنانکه گذشت ، تولد وقار در ۱۲۳۲ و مرگ وصال در ۱۲۶۲ بوده است :

رضاقلیخان درباره بازگشت وقار از سفر هند مینویسد : « نواب نصره الدوله فیروز میرزا دستخطی نگاشته او را بشیراز دعوت کرد » ممکن است وقار پس از

باز گشت از هند این نامه فبروز میرزا را علت مراجعت خویش نشان داده باشد ، ولی نباید چنانکه رضاقلیخان نوشته تصور کرد که تنها برای فرمانبرداری از فرمانفرمای فارس بشیر از بازگشته است ، زیرا چنانکه دیده شد از هند بسیار متنفر بوده و بارها در اشعاری که در هندوستان سروده است (اشعار مزبور خواهد آمد) رنجهای این سفر را یاد میکند ، ولی پس از بازگشت از هندوستان و فراموشی رنجها و تصادف با ناملایماتی دیگر در شیراز گهگاه یادی از هند میکرده است . . .

وقار مانند پدر عارف پیشه و در سلك پیروان میرزای سکوت بوده است ، وی اگر چه شاعر است و شاعران را مدح گوئی پیشه ، و دیوانش نیز از مدح انباشته است ، ولی در طی دیوان و در خلال اشعارش همیشه بیک روح بلند و طبع عالی بر میخوریم می بینم که سراینده آنها مردی راستگو ، درستکار ، بی بیم و خرسند است ، و بمال و خواسته دنیا بی اعتناست و آبروی خود را برای بدست آوردن زر و سیم نمیریزد ، و بآن مقدر که بتواند تنگدستی و پریشانی را از خانواده خود دور دارد راضی است ، وظیفه خویش یعنی بزرگتری و ریاست خانواده را بخوبی انجام میدهد ، و در حفظ حقوق هر يك از اعضای خانواده میکوشد ، و در نزد ممدوحان عزیز و با آنها رابطه دوستی و رفاقت دارد ، آنها را بیشتر از دل و جان و از روی عقیده میستاید نه از بهر صله و جائزه ، و چه بسا زمامداران ستمگار بد منش را ملامت میکند ، همت بلند و طبع زود رنج و خوی عارفانه او از ابیات زیر که نظیر آن ها در دیوانش کم نیست پیدا است .

جز قصیده و غزل انواع دیگر شعر چون مثنوی ، مسمط ، قطعه ، ترکیب بند ، مرثیه و غیره نیز از وقار باقیمانده است ، مراثی او بسیار مشهور است ، و میتوان او را از مرثیه سرایان بزرگ شعر فارسی شمرد ، -

مسمطات و ترکیب بند های او نیز بسیار زیبا و دلکش است و در خوبی و لطافت با آثار متقدمین برابری میکند -

در بین قطعاتش دوسه قطعه هجویه بیشتر دیده نمیشود ، و در آنها هم پای از

جادهٔ ادب بیرون ننهاد و کلمات رکیک و بازاری بکار نبرده است ، و نام کسان را هم که هجو کرده ذکر نکرده »

تألیفاتش : ۱ - دیوان اشعار او (نسخه خطی آن در ملکیت مرحوم عشرت بوده) ۲ - انجمن دانش (بسبک گلستان سعدی است و در زمان خودش در طهران چاپ سنگی شده) ۳ - شرح و ترجمه نامه حضرت علی علیه السلام بمالك اشتر (در سال ۱۳۳۱ چاپ شده - اخیراً نیز در تبریز بهمت آقای سرهنگ صادقیان جزء مجموعه‌ای به چهار زبان چاپ شده - این منظومه را وقار بنام سلطان اویس میرزا فرزند فرهاد میرزا ساخته و بیحر تقارب است) ۴ - مثنوی بهرام و بهروز (نسخه خطی آن در ملکیت عشرت بوده ، این مثنوی را در هندوستان بنام سید حسن عطا که از او پذیرائی کرده بود ساخته است)

۵ - روزنامه خسروان پارسی (نسخه خطی آن در تصرف عشرت بوده ، این کتاب در سال ۱۲۸۱ بفارسی خالص تألیف کرده است) ۶ - مثنوی خضر و موسی (نسخه خطی آن در ملکیت عشرت بوده ، و در ۲۹ ماه صفر ۱۲۹۵ بخط صادق شیرازی کتاب شده) ۷ - مثنوی قانون الصداره (نسخه خطی آن متعلق بعشرت بوده ، و بخط یزدانی است) ۸ - مرغزار (نسخه آن بخط خود وقار و متعلق به عشرت بوده و بنثر است و بسبک کلیده و دمنه و انوار سهیلی نوشته است) ۹ - شرح شش رباعی محتشم (در سال ۱۲۹۶ تألیف کرده است) ۱۰ - مجالس السنه و محافل الازمنه (نسخه آن در تصرف عشرت بوده و کتاب بسبک کشکول شیخ بهائی است و در سال ۱۲۹۵ تألیف کرده) ۱۱ - عشره کامله (نسخه خطی آن در دست عشرت بوده ، و دارای ۵۴۷ برگ بوده که بر روی اوراق مخصوص چاپ سنگی با مرکب چاپ نوشته شده و مهبای چاپ شده اما بچاپ نرسیده است و موضوع آن ذکر مصائب سیدالشهداء علیهم السلام و یاران او است) ۱۲ - رساله در تفسیر آیه لیغفر لك الله ماتقّدم من ذنبك وما تأخر (نسخه این رساله هم متعلق بعشرت بوده) ۱۳ - رساله در ترجمه صد کلمه حضرت علی علیه السلام ۱۴ - منظومه فارسی ترجمه منظومه

عربی حاج ملاهادی سبزواری ۱۵ - سیاحتنامه - از شیراز تا بندر بوشهر
 ۱۶ - رساله اهبةالادیب (بزبان عربی) ۱۷ - ریحانة الادب (در ترجمه و شرح حدیث
 نبوی و در احوال زنان عرب و ایرانی است) ۱۸ - تاریخ چهارده معصوم ۱۹ - رساله
 در علم بدیع (نسخه خطی ناتمام آن متعلق بعشرت بوده) ۲۰ - رساله در شرح حال
 سکوت (نسخه آن متعلق بعشرت بوده و رساله ناتمام مانده است) ۲۱ - رسائل
 متفرقه در يك مجلد

منتخب اشعارش :

در توحید - مطلع اول :

خردمند چون گفته عنوان نماید	نباید جز از حمد یزدان نماید
قدیری که بی آلت و بی معونت	بهر کرده عزم آورن آن نماید
سعادت دهد زهره و مشتری را	نحوست ز مریخ و کیوان نماید
ورا چار مایه است و جسمانیان را	فراهم ازین چار ارکان نماید
جز او کیست تاهم براو مرد بخرد	دلیل آورد یا که برهان نماید
ملك را گهی همدم دیو سازد	بدن را گهی مرکب جان نماید
سحرگاه تا شام روزی خوران را	سر سفره خویش مهمان نماید
چو آدم کند نقش از خاک و گوید	بر او سجده املاك و شیطان نماید
پس از قدسیان پای شیطان ببرد	ز نو چیر دستش بر انسان نماید
تنی را نه یارا و قدرت که پرسد	چرا این کند یا چرا آن نماید
ز صلب آورد نطفه گنده بیرون	ورا جای نه مه بزندان نماید
خورش خون بزندان زهدانش آری	خورد خون چو کس جا بزندان نماید
برون شد چو زان سجن مادر پدر را	نشیمن در آغوش و دامان نماید
چو از ناف خون خورد نه مه پس آنکه	بشیرش حوالت ز پستان نماید
چو سالی دوبگذشت بر وی پس او را	ز درج دهان دُر دندان نماید
ببرد از او شیر و قوتش به غالب	کفی آب یا قرصه نان نماید

غذایش چو کیلوس و کیموس و دم شد
 خرد بخشد و فکرت از ملک غیبش
 اگر گوهر خود تبه کرد و یا فیه
 و گر مایه بنمود صرف معارف
 چه قدرت از این بیش کز خاک تیره
 مگر خود ثنا گوید از خویش و نه
 اساطیر مهذل و هزیان نماید

وهم اوراست : در توحید و نعت حضرت رسول ﷺ از قصیده‌ای :

هر دم آید ندا از بارگاه کبریا
 کز چه روای بنده بگزیدی غوایت بر هدا
 عشق دد داری و گوئی عاشقستم بر و دود
 مهر خود داری و گوئی مهر ورزم با خدا
 خلعت از ما میبری وزنا کسان گوئی درود ؟
 نعمت از ما میخوری وز دیگران خوانی ثنا ؟ !
 تا بکی مکرو حیل با پادشاه راز دان ؟ !
 تا بکی کبر و ریا در بارگاه کبریا ؟
 گر کریمی محترم جوئی بکوی ما بیوی
 و کریمی محترم خواهی بسوی ما بیا
 جان مده در راه آنکواراه نشناسد ز چاه
 سر منه بر پای آن کو سر نمیداند ز پا
 سر دهی بر باد اگر جوئی ز بیمغزان کله
 تن کنی پامال اگر خواهی ز بی اصلان قبا
 نام یزدان خوانی و با اهرمن داری نظر ؟
 دین احمد جوئی و بابوالحکم داری صفا ؟ !

بگذر از ما و من اندر مامن وحدت گریز
 کاین من و ما را در آنجا جمله کن بینی ولا
 نفست آن گاو است گو پیوسته باشد فکر لوت
 وین عجب کز خوان ما روزی نماند ناشتا
 دار ملک فقر و عزلت را وطن کن تا شود
 یر تو یکسان مطرد اکسون بر فرش بوریا (۱)
 عوص دریا کن که دُری پر بها آری بچنگ
 ورنه دانا بر بسیط خاک ننماید شنا
 بر سر خوان خسیسان پر میفشان چون ذباب
 کاین ابای ناکسان یکسر بود رنج و وبا
 زین مخنت سیرتان بگذر که بهر تای نان
 بارها کردند در زیر کسان خود را دو تا
 چشم آن داری که از سیب کسان پر زر کنی
 آنچنان جیبی که بایدها دریدن بر عزا
 خون دل نوشی بسی بهتر که روی دل نهی
 پیش دونانی که نان خوردند عمری از قفا
 کی رود از چهره ممکن - سواد الوجه فقر؟
 ای گدا طبعاً که خواهد حاجت از دیگر گدا؟
 کی شود محتاج محتاج دیگر را پای مرد
 کور کی تاند کشیدن کور دیگر را عصا؟
 از خلیل آموز کاو گاه بلا با جبرئیل
 گفت: عندی حاجة امّا الی جبریل لا

(۱) اکسون: بضم اول و ثالث - جامهٔ سیاه قیمتی باشد که اکابر بجهت تفاخر
 پوشند: و یکسر اول هم آمده است... فرهنگ اندراج

گر درودی میبری بر سالکان راه دین
 و ر مدیحی میکنی از خاندان مصطفی
 دوستان شریعت رهنمایان طریق
 دستگیران رعیت پیشکاران خدا

الخ غزلیات

در دگر پیش تو آید چکنم درمان را
 حکم کز تست چرا سر نهم فرمان را
 عاشق از دوست بجان باز نمیپردازد
 مگر آندم که فراموش کند جانان را
 حاصل عشق مرا بیسر و سامانی هست
 سر چو افتد بکمندی چکند سامان را
 عمر آخر شد و پای طلب از کار بماند
 و آخری نیست پدید این ره بی پایان را
 ای حکیم از بتوان چاره دردم بفرست
 ورنه کی سود دهد پند من حیران را
 یاد رویت چو شب وصل کند روز فراق
 باع فردوس کند یوسف مازندان را
 تو پریچهره اگر حکم بجان فرمائی
 آدمیزاده بیای تو فشاند جان را
 گر دلم بسته گیسوی تو شد خرده مگیر
 گوی بیچاره اسیر است بگو چوکان را
 خصم شنعت کند و دوست ملامت گوید
 شرح پیش که دهم درد دل پنهان را

غرق دریای غمت را نبود روی نجات
 تاچه بحر است که پایاب نباشد آن را
 هر که پیمان غم عشق تو دارد چو وقار
 گرچه شمشیر رسد نگسلد آن پیمان را
 گرچه می بر حسب شرع حرام افتاده است
 لیکن این مصلحت از بهر عوام افتاده است
 مشکلی دارم و گو رنجه شود زاهد شرع
 که ریا معتبر و باده حرام افتاده است !
 صوفی آورد بکف سبجه و ما ساغر می
 تا از این هردو ترا میل کدام افتاده است
 ما چه سازیم که بر حکم قضا تن ندهیم ؟
 چه بود چاره مرغی که بدام افتاده است
 عالمی یکسره از وصل تو نومید شدند
 صوفی شهر در این فکرت خام افتاده است !
 در یکی جرعه نهان شد دو جهان آزادی
 تاچه سر است که اندر دل جام افتاده است
 آنکه در صومعه بودش هوس قرب مدام
 دیدمش بیخبر از شرب مدام افتاده است
 روی زیبای تو اندر خم آن زلف سیاه
 شاه روم است که در لشکر شام افتاده است
 وه که در جرگه اینقوم جفا پیشه وقار
 همچو عیدی است که در ماه صیام افتاده است
 عاشقان سرکوی تو چه ثابت قدمند
 کز ملامت نگریزند وز خواری نرمند

همسری می‌نبرد با تو پری رویان را
 در نکوئی تو چو مخدومی و ایشان خدمند
 با حریفان چنین کز تو گریزند بجور
 بستم کوش که شایسته چندین ستمند
 زنده آنست که شد زنده جاوید بعشق
 ورنه باقی همه آماده راه عدمند
 ما بدیدیم برویت همه اسرار جهان
 زغم آنقوم که اندر طلب جام جمند
 بهتر آنست که ما دامن عشقی گیریم
 ز آنکه صاحب نظران دست خوش رنج و غمند
 آه از آن هر دو سیه هندوی زلفت که بمکر
 ساکن کعبه و صید افکن مرغ حرمند
 ترسم آئینه روی تو مکرر گردد
 مخلصان هم مگر از دور دعائی بدمند
 این کمندی که تو افکنده ای از زلف دراز
 گر جهانی بکمند تو در آیند کمند
 شهری از نقطه تنگ دهنت پر شکر است
 نقش بندگان ازل بین که چه شیرین رقمند
 چون وقارند بسی خاک نشینان درت
 پاس اینان به از این دار که بس محترمند
 ای که ما را از نگاهی بیخود و دیوانه کردی
 از دو چشم میگسارت، کار یک میخانه کردی !
 پرده از عارض گشودی جلوه ای بر ما نمودی
 خویش را در حسن و مارادر جنون افسانه کردی

مست و لا یعقل چنانم که سر از پا می ندانم

تا چه میبود اینک که امشب باز در پیمانہ کردی

عجز کردم ناز کردی، زلف پرچین باز کردی

بود زنجیرت مهیا چاره دیوانہ کردی

تا شوند از غم خروشان فرقه عنبر فروشان

در کساد مشک و عنبر گیسوان را شانه کردی

ای حریف لا ابالی بسکه هر روزی بجائی

دیر را مسجد نمودی کعبه را میخانه کردی

تا که درد امت فتامد خانمان بر باد دادم

حبذا گنجی که ما را ساکن ویرانه کردی

ای وقار امشب سرودی میسرائی بیخودانه

باد خورده یا سرودی از لب جانانه کردی،

همچو آن پیلی که هر دم یادهمدستان نماید

در غم بزم عطا شه نعره مستانه کردی

بیتی چند از مثنوی بهرام و بهروز او

اندرز دادن بهروز

بید خویان و بد کاران میامیز

ندانند خشک و تر یکسر بسوزد

ندارم از گناه دیگران بک

گناه آن بدوش این گذارند

گناه کاران ز بی جرمان ندانند!

گرفتند انبیا ز ایشان کرانه

گناه آن بنام خود نوشتی

که خواهی شد زبون تیره بختی

بدو بهروز گفت: از بد بهره‌یز

که چون در بیشه ای آتش فروزد

مگر چون من زهر آلایشم پاک

که خصمان دغا در انتظارند

شهان هر گه بشهری خشم رانند

بلا چون کرد قومی را نشانه

اگر خوبی کنی چون جفت زشتی

منه با تیره بختان دل بسختی

خردمندی که باشد فکرت اندیش
 بیندیشد همی از سایه خویش
 مباحش ایمن ز مکر تیز چنگان
 ببین نیرنگ روبه با کلنگان

و کیلی شیرازی متولد ۱۳۰۸ شمسی

آقای دکتر عبدالحمید و کیلی شیرازی فرزند آقای حاج محمد صادق مشهور
 به کمپانی

از اطباء و شعراء معاصر است - و پدرش آقای حاج محمد صادق کمپانی از
 بازار گانان متدبن و درستکار و از یاران کهن نگارنده این سطور .

آقای دکتر و کیلی در سال هزار و سیصد و هشت شمسی متولد شد - و تحصیلات
 ابتدائی و متوسطه را در دبستان صدرا و دبیرستانهای سلطانی و حیات بپایان رسانید
 آنگاه در آموزشگاه عالی پزشکی شیراز مقدمات علم طب را تحصیل کرد و در
 ۱۳۲۹ موفق بدریافت دانشنامه لیسانس پزشکی شد - و در سال ۱۳۳۴ در دانشکده
 پزشکی شیراز نام نوشت و دوره این دانشکده را بپایان رسانید و در ۲۶ مهرماه
 ۱۳۳۷ دانشنامه دکترای پزشکی را دریافت کرد و برای تکمیل تحصیلاتش به
 امریکا رفت و پس از دیدن رشته «نوروسیکایاتری» (بیماریهای اعصاب و روانی)
 بشیراز برگشت و بانجام وظیفه و خدمت به ابناء نوع مشغول گشت .

نگارنده در سال ۱۳۳۹ او را در طهران در تجارتخانه آقای مهدی نمازی در
 اطاق آقای صادق ملک پور فرزند مرحوم حاج غلامحسین ملک التجار بهبهانی
 ملاقات کرد و چون دانست که فرزند برومند حاج محمد صادق است و از سلامتی و
 حیات پدرش آگاه گشت بسیار مسرور شد بویژه که دید از آن مرد دیانت شعار و
 حقیقت دثار و مرتاض گوشه گیر جوانی فعال و تحصیل کرده و خادم نوع بوجود
 آمده است - و از خدای بزرگ و توانا رجای واثق دارد که این جوان شریف بتواند
 خدمت بخلق را ادامه دهد - ابیات ذیل از اوست :

مردم ز مهد تا بلحد فکر دانشند

سر و بلند و بخت بلند و نظر بلند

غافل نشسته بیخبر از حال درد مند

برنامهٔ پیمبر و مولی و قائدین

دلجوئی از یتیم و اسیرست و مستمند

زنهار تا درون کسان را میازری

مسکین نواز باش نه بیباک و زور مند

از خورد و خواب و عیش و تلذذ چه حاصلت؟

همدردیست شیوه و کار خدا پسند

تا چند غافلی ز ضعیفان و خستگان

گامی گذار نزد اساتید ارجمند

اینان نگر که در پی ترویج دانشند

موری ندیده ای که از ایشان برد گزند

اندر کلاس درس تو در کسب علم کوش

تا در دو زندگی بشوی شاد و سر بلند

سستی مکن بدرس که در روز آزمون

مردود گردی و نشوی فرد سودمند

بیهوده يك دقیقه ز عمرت تلف مکن

زیرا که عمرها همه جمع دقایقند

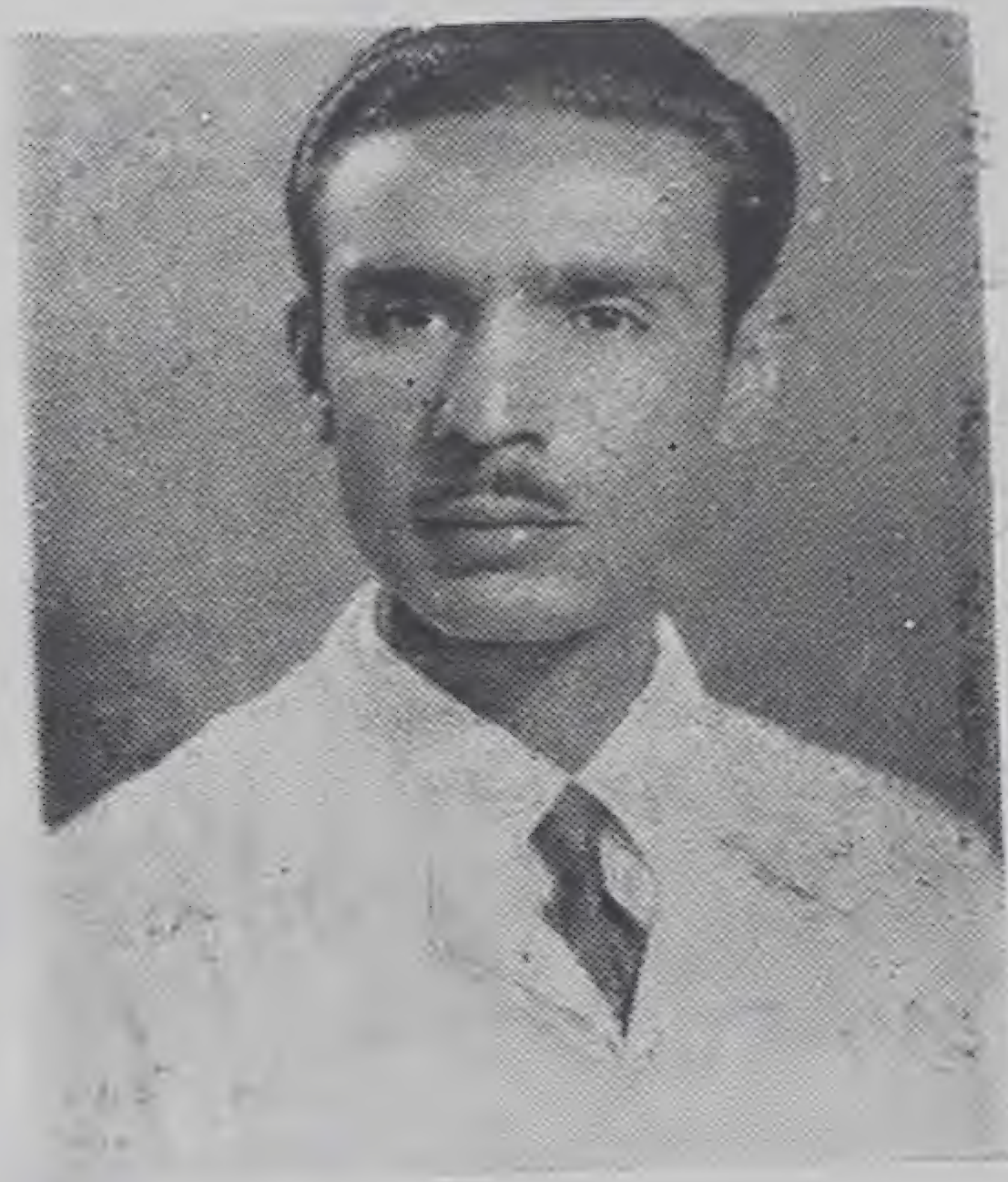
کاری به از مطالعه اندر جهان مجوی

مردم ز مهد تا بلحد فکر دانشند

این پنج روز عمر نشاید که در حساب

فردا فقیو مانی و دستت بکس بلند

از این و آن توقع یاری - ولی چسود
 هر کس بحال خویش پریش و نیازمند
 آنجا امید جنت و فردوس در سرت
 اینجا نبرده توشه - تو مغرور خود پسند!
 ای شاه اولیاء تو بهنگام رستخیز
 اشفع عن الو کیلی کاوست بس نژند



آقای دکتر عبدالحمید و کیلی شیرازی

و کیلی فیروز آبادی = متولد... .

آقای احمد فیروز آبادی متخلص به «و کیلی»
 از شعراء معاصر است - در فیروز آباد فارس متولد شده و هم اکنون در آنجا
 بزراعت مشغول است خط شکسته را خوش مینویسد - ار اوست :

- طمع -

ز دستت ای طمع دارم بسی درد و شکایتها
 دل خونین ز رفتار تو دارد بس حکایتها
 نفاق افکنده ای در خاندان آدم و حوا
 جهان را کرده ای پر از خیانتها جنایتها
 زمانی در لباس شرق با غرب اندر آویزی
 گهی با غرب میسازی بشرق آری عداوتها
 ز قلب آدمی بر تافتی نور حقیقت را
 بمکر و حيله ورزیها لقب دادی سیاستها!
 بشر را کینه آموزی و او را هم بدان سوزی
 زمین را کرده ای جولانگه بغض و حسادتها
 همه گویند اینک قرن دانش هست و من گویم
 که عصر جهل و نادانیت ، دوران شقاوتها!
 هزاران چون آشتین پروسورانند در عالم
 همه اندر پی ئیدروژن و تخریب دولتها!
 همه کوشند در ویرانی دنیا و میگویند:
 که بهر صلح میجوشیم ما از این رقابتها
 اگر جوئی حقیقت مشرق و مغرب یکی باشد
 بود يك خانواده جمله اقوام و ملتها
 بشر خواهد دو چیز آزادی و آسایش و آنهم
 میسر میشود گر کم شود از مغز نخوتها
 وکیل جمله داریم انتظار صلح و آرامش
 شب آبستن بود تا خود چه زاید مام فطرتها

اگر صبحی شود صادق میان مغرب و مشرق
خوشا آنروز و ساعتها، خوشا آنروز و ساعتها

ما از این دنیای دون زجر فراوان برده‌ایم
رنج بسیاری ز دست خلق نادان برده‌ایم !
همچو پروانه بدور شمع دانش پر زنان
بهره از این کار خود يك جسم سوزان برده‌ایم
شب بکوی وصل و روز اندر بیابان فراق
در جهان عشق عمری را بپایان برده‌ایم
همسر یار خیالی، همدم معشوق فکر
بس هوسها از لب میگون خوبان برده‌ایم
در گلستان سخن با عندلیبان هم‌نوا
زخمها بر دل ز طعن خار بستان برده‌ایم
گر بمجنونتی ما دانای دوران رأی داد
راه اندر بزم سلطان نکویان برده‌ایم
در حریم عشق مال و جان نمی‌ارزد بهیچ
زین سبب خود را بکوی خوبرویان برده‌ایم
با سفیهان ای و کیلی راز دل کمتر بگوی
زانکه در بازی حق ما گوی ایمان برده‌ایم

ولی شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم محمد ولی میرزا شیرازی متخلص به « ولی » فرزند میرزا علی صدر
ملقب باقا شازده (شاهزاده) فرزند حاج اکبر نواب
از شعراء معاصر است. پدر وجدش اهل فضل و دانش بوده‌اند، و جدش
حاج اکبر نواب صاحب « تذکره دلگشا » متخلص به « بسمل » از فضلاء عصر خود

بوده که ترجمه‌اش گذشت - از اشعارش جز چند بیت ذیل که در آثار عجم آمده چیزی بدست نیامد .

چند بر طره آشفته خود شانه کشی
صد هزاران دل آفته سر شانه کشی
همچو موئی شوم از غم چو کشی شانه بزلف
که مبادا دلم از شانه بدندانه کشی
آشنایان ترا جام صفت دل شده خون
که چرا باده ز پیمانه بیگانه کشی
دل سیه چشم تو بی سرمه چو زلفت سیه است
سرمه دیگر چه بر آن نرگس مستانه کشی
سال فوتش معلوم نشد ، در ۱۳۱۳ زنده بوده .

هادی ابرقوئی = متوفی ...

میر هادی ابرقوئی .

از شعراء قرن یازدهم هجری است .

نصر آبادی مینو یسد : برادر میر برهان است ، خوش طبیعت بوده اکثر ایام

در شیراز میبود ، و با عزیزان هم صحبت بود از اوست :

بیتابیم کشد همه جا بر قفای او افتاده ام چو سایه بدنبال آفتاب

☆

مینمایند بهم تیغ ترا چون مه عید

خون تو میریزی وانگشت نما شمشیر است .

❀

دل را بدیده میفکند اضطراب اشک

چون کشتئی که موج بگرداب میبرد

رباعیات :

درهمر هیش کشیده سر باید گشت
کامروز تمام راه بر باید گشت

از پیروی دل بجزر باید گشت
سی سال بغفلتم براهی برد است



جز حالت تب نان بفقیران ندهند
تا گرم نگر دند بکس نان ندهند!

دنیا داران صلاهی احسان ندهند
اینطائفه سوختنی همچو تنور
سال فوتش بدست نیامد.

هاشم شیرازی = متولد در حدود ۱۱۱۰ متوفی ۱۱۹۹

آقا محمد هاشم درویش فرزند میرزا اسمعیل صوفی زهبی شیرازی از شعراء و عرفاء بزرگ قرن دوازدهم هجری و یکی از اقطاب سلسله زهبیه است - سال تولدش معلوم نشد ولی چون مرحوم راز شیرازی در مقدمه ای که بر منظومه ولایت نامه اش نوشته است سال وفاتش را ۱۱۹۹ ذکر کرده و مدت عمرش قرب نود سال بوده بنا بر این سال تولدش ۱۱۰۹ یا ۱۱۱۰ میشود - راز شیرازی نام او و پدرش را چنین نوشته است : « آقا محمد هاشم المشتهر بالدرویش ابن میرزا سمیع » و در جای دیگر مینویسد در حال طفولیت والد بزرگوارش بر حمت ایزدی پیوست و آنجناب را جده کبیره جلیله بوده صاحب ثروت و حشمت و جلالت که آن در یتیم را در صدف کنار و دامان تربیت و همین که بحد بلوغ رسیده در کمالات صوری محسود امثال و اقران گشته و چون اجداد و اقارب امی آنجناب همگی ارباب قلم و صاحب مناصب عالیه میبوده اند و در عنفوان شباب آنجناب راهم ترغیب و تشویق بمشاغل و مناصب دنیوی مینموده و آنجناب بسبب تقاضای قضایای الهی و فوائدی که بعد از این ذکر میشود اجابت مسؤول ایشان نموده باندک زمانی صاحب مناصب گشته در کمالات دیوانی و مالیات دنیوی ید طولائی حاصل نموده عزت و اعتبار آنجناب در نزد حاکم فارس زیاده از حد شده اما از آنجا که کل مولود یولد علی الفطره ای فطره

التوحيد و السعيد سعيد في بطن امه و خلق طينة شيعتنا من فاضل طينتنا - وارد است وسعدا را فطرة با اهل دنيا و منغمرين در مشتريات نفساني مناسبت و جنسيت تامه حاصل نيست لهذا بانديك زماني بسبب دنائت طبع اهل دنيا وضيق عالم و سوء احوال و قبح اعمال و بعد از منبع خيرات و انغمار در علائق نفساني و غفلت از مبدء افيض وجود كه در حق اين طائفه وارد است او لئك كالانعام بل هم اضل سبيلا آنجناب را انزجار كلي از مصاحبت و مجالست ابناي زمان حاصل شده و سبب حصول علائق و اسباب دنيوي و كثرت مشاغل ديواني امكان ترك و تجريد بالكلية نداشت و ديوانيان هم دست از آنجناب باز نميداشتند باینجهت اغلب اوقات افسرده خاطر و دلتنگ مي بوده و از براي تفریغ هم و تفریح قلب مایل بصحبت فقراء و گوشه نشینان ميشده و در صحبت ایشان اطمینان قلب و آرامش خاطر پیدا مینموده و از نفوس قدسیه ایشان التماس همت و توجه باطنی بجهت استخلاص خود میفرموده و بقدر امکان اموال خود را در راه ایشان صرف مینموده و غالب سادات و مساكین و زائرین مشاهد مشرفه را زاد و راحله میداده كه آنجناب را در هنگام وصول بمقصد دعا نموده كه از مشاغل دنیای فانی نجاتی بجهت ایشان حاصل آید، تا اینکه در این میان تیر دعای فقیری بهدفع اجابت مقرون گشته و همت بزرگی موثر شده نسیم نسیم عنایت بی علت حق جل علی در اهتزاز آمده اسباب نجات آنجناب كه نشانه توفیق الهی است فراهم آمد باین طریق كه تقيخان كه حاكم فارس بود از اطاعت فرمان نادر شاه سر پیچی كردد بجهتی از نادر شاه یاغی شد - صیت این مقدمه بسمع امنای دولت نادری رسید کیفیت را بعرض نادر رسانیدند حسب الامر نادری سردار و عسکری تعیین کرده بسمت فارس آمده تقيخان حاكم را با امنای دولت و فارسیان بدار السلطنه اصفهان کوچانیدند - آنجناب را هم نیز بدین دستور باصفهان بردند - بعد از ورود چند يوم ایشان مغضوب و دستاق نظر بودند تا آنكه رای نادر بمواخذه از تقيخان و فارسیان قرار گرفت - مشهور است كه در آنروز كه نادر موازی هفت من چشم از خائنین دولت بیرون آورد و از

سرهای سرکشان منارها بر پا نمود حضرات تقیخان و فارسیان را احضار نموده از يك يك ایشان تهدید بلیغ کرده و خیانت را بر گردن ایشان لازم میآورد و امر بسیاست مینموده و از احدی گذشت مینمود تا آنکه نوبت مواخذه نادری بانجناب رسید گویند که آن روز از روزهای بسیار سرد اصفهان بود که غالبی را بواسطه سرما و بی لباسی و هیبت نادری قوت ناطقه از کار شده در هنگام مواخذه امکان سؤال و جواب با نادر نداشتند لباس آنجناب هم منحصر بیک پیراهن و زیر جامه و کلاه نازک بوده باین حالت و دستهای مبارک آنجناب از عقب بسته بودند آنجناب را بحضور آوردند و بعد از استفسار از اسم و نسب در صدمواخذ بر آمده که نسبت بفارسیان چنین و چنان احسان کردیم چرا تقیخان را که سر مخالفت با ما داشت اطاعت کردند، جمعی از اصحاب مذکور کردند که از آنجناب استماع شد که با آن احوال در آنوقت حالتی در من پیدا شد که خود را بر نادر شاه قاهر و غالب میدیدم و اصلاً رعب و خوفی از او در خاطر من نمییافتم گفتم نادر سلامت باد - تقصیر از نادر است نه از تقیخان - چون سخن را شنید بر آشفت و گفت تقصیر ما کدامست؟ آنجناب بوضع خوش بی تقصیری تقیخان و سهل انگاری نادر را اظهار فرمود - نادر بغیرت آنکه در امر مملکت اشتباه کرده و من بر او غالب آمدم نی غلیان بلوری که در دهان داشت خائید بحیثی که خرد شد و شاعر نبود بعد از تأمل که راه حرفی نیافت اذعان بآشتباه خود نموده قرار داد که مبلغ سه هزار تومان در ورود بشیراز از آنجناب باز یافت نمایند و آنجناب را مورد التفات بی نهایت ساخت ، و التفات زیاده از حد نمود معذلتك هريك از فارسیان را احضار و مواخذه بلیغ مینمود و مجاب مینموده و امر بسیاست میکرد - تا آنکه آنجناب باتفاق موکب نادری وارد خطه شیراز گردید در ورود شیراز بعد از اطلاع نادر بر آنکه آنجناب بعلت سخاوت جبلی که داشته امکان کار سازی وجه مذکور را ندارند از اخذ آن در گذشت و آنجناب را نوازش بسیار نمود - مقارن آنکه نادر از شیراز حرکت نمود انگشت شهادت دست راست آنجناب را شقاقلوسی پدید آمد

اطباء بلاد جمع آمده بقطع بند اول انگشت آنجناب امر نمودند ممکن نشد روز ثانی مصلحت در قطع انگشت دیدند و الا روز دیگر قطع دست لازم میآمد آنجناب تسلیم قضای الهی نموده راضی شدند از بعض مخلصین آنجناب استماع افتاد که فرموده در بین آنکه انگشت مرا قطع مینمودند از باطن من آوازی بر آمد که دیگر باین انگشت مرکب بر مهر دیوانیان میمالی؟ آنجناب از استماع الهم غیبی بیخود شده بعد از سلامت دست ایشان حضرت دیوانیان در ثانی طالب آنجناب شدند - آنجناب اجابت فرمودند - هر چه ایشان بیشتر الحاح مینمودند ایشان بیشتر امتناع میفرمودند تا آنکه حال آنجناب چنان شد که بالمره دست از معاشرت خلق کشیده و دل از وسواس محبت ایشان شسته در کنج عزلت و انزوا بشوق لقای الهی نشسته و بریاضات و مجاهدات نفسانی مشغول شدند الخ «

نگارنده گوید: پس از وقوع قضایای فوق که میرزا ابوالقاسم راز ذکر کرده است - حال صاحب ترجمه بکلی دیگرگون شد و یکباره از ماسوی الله قطع علاقه کرد و مدتی در گوشه انزوا نشست و پس از چندی باصفهان رفت و در مدرسه «نیم آورد» اصفهان که از شهر دور بود در حجره ای ساکن گشت و در آن کنج خمول شبانه روز بمجاهدت نفس و عبادت معشوق حقیقی بسر میبرد و غالب ایام را روزه میگرفت و کس را بخود راه نمیداد و در ضمن بسیر در انفس و جستجوی مراد دلخواه مشغول بود و چون در آن شهر صاحب دلی که دل او را بر باید نیافت ناچار بجانب مشهد مقدس رهسپار گشت و از آنجا بعراق عرب رفت و مشهد سید الشهداء را زیارت کرد و در عراق شاه کوثر هندی را که از خلفاء سلسله شطاریه بود ملاقات کرد و دست ارادت باو داد و بدست او توبه کرد و تلقین ذکر یافت و از خود بیخود گشت و بی اختیار از آنجا حرکت کرد و بشیراز آمد و بدون اینکه کس از ورودش آگاه شود در مدرسه «نظامیه» منزوی شد و گاهگاه بمجلس ذکر و سماع میرزا محمد نسابه که از مشایخ شیخ علینقی اصفهانی بود میرفت و در گوشه ای می نشست اما در حلقه ذکر جلی وارد نمیگشت و اینمعنی بر فقراء

گران میآمد اما نسابه آنها را اندرز میداد و میگفت « او در مقام تحقیق است و تا امری بر او محقق نشود متابعت کسی نخواهد کرد » بالجمله پس از مدت‌ها سیر و سلوک و تحقیق و ریاضت عاقبت مطلوب خود را یافت و در عراق عرب خدمت قطب الدین محمد نیریزی رسید و مجذوب شده بار دیگر بدست او توبه کرد و تلقین ذکر یافت و بدستور او چهار اربعین بخلوت نشست و شادمان از خلوت بیرون آمد و بخدمت مرشد مشغول شد - خلاصه دوازده سال در سفر و حضر با قطب الدین معاشر بود در نجف اشرف افتخار دامادی او را یافت و محرم حریم او شد و آنگاه دستور حرکت بشیراز و دستگیری یافت و در شیراز مسند ارشاد گسترده و جمعی کثیر از اهالی فارس را بکمال رسانید و مدت بیست سال بدینکار اشتغال داشت ، تا بسن شخیوخت رسید و آثار ارتحال بر ناصیه اش هویدا گشت ، و علیرضا خراسانی که از مریدان خاص بود عرض کرد « ما را در غیبت خود بکه میسپارید ؟ » فرمود « حضرت قطب الدین محمد کسی را بفقییر محوّل نفرمودند که منهم چنین کنم - هادی همگی حق است » و آنگاه شروع بخواندن غزل مولانای روم کرد

بجانان جان رها کردیم و رفتیم
که کرده است آنچه ما کردیم و رفتیم

(الخ)

و چون از ترنم غزل فراغت یافت کلمه توحید را بر زبان جاری و جان بجان آفرین تسلیم کرد - و سال فوتش ۱۱۹۹ است که با آیه مبارکه « ان کتاب الابرار لغی علیین » مطابق است - جسدش را در بقعه حافظیه قرب مزار خواجه شیراز دفن کردند -

در کتاب تذکره الاولیاء شمس الدین پرویزی چاپ تبریز آمده که کریم خان زند از ارادتمندان آنجناب بوده و در موقع احتضار شاه فقید حضرت درویش درسر بالینشان حاضر بوده - حاضرین نسبت باموال و کیل مذاکره میکنند حضرت درویش میفرمایند « عقیده فقیر بر اینست حالیه که و کیل در حال احتضار هستم مشغول بذکر تهلیل کلمه لا اله الا الله باشند امورات دنیوی را آقای حاضر جا بجا میکنند

و کیل مرحوم شروع میکند بذکر تهلیل. آن بزرگوار هم در همان حال مشغول
ذکر بوده اند که روح و کیل بعالم بقا پرواز میکند»

کتاب مناهل التحقیق در شرح معنی آیه شریفه الا الی الله تصیر الامور از
تالیفات درویش است و چاپ شده و دیوان اشعارش بنام ولایت نامه است که آنهم
چاپ شده است و چند بیت از آن نقل میشود:

دل منور شد چو از انوار حق	شد علیم ماسیاتی ماسبق
قلب دنیا دوست پر خون چون محیض	که پلید است و نجس باشد مریض
گر صلوٰة و صوم و حج باوتر و شفیع	میگذارد نیست او را هیچ نفع
ز آنکه پر از ظلمت است و از غرض	حب دنیا در دلش باشد مرض
حق غشاوت ختم کرده بر دلش	هم مریضش گفته است و باطلش
شرح این را گر بخواهی ایعمو	از کلام الله و آیاتش بجو
این مرضها عشق باشد چاره اش	زین علل گردیده دل بیچاره اش
چون دواى عشق آنمولى رسید	رفت علتها و صحت شد پدید
کینه و حرص و ریا و شرک و شک	شست از لوح دل - الله معك

تا اینکه میفرماید:

شیخنا بگریز از این مخمصه	هم زقال و قیل و درس و مدرسه
رو خرابات مغان را پیش گیر	گرد همدت راه بس منت پذیر
گو که گبری کن مسلمان ای صنم	گیر دستش را و بنواز از کرم
وار هانش از خودی و قیل و قال	پس بگردانش تو از اصحاب حال
بعد از آن در پرده بنمایش جمال	تا شود از یمنت از اهل وصال
بعد از آن خود را مبین در ره بیا	آدم آسا شو بقرب کبریا
روز را بگذار رازی پیش گیر	عشق آنرا ورز خواری پیش گیر

غزلیات:

ای از همه ذرات جهان گشته هویدا	گردیده نهان از نظر دیده عمیا
--------------------------------	------------------------------

پنهان بظهور خود وین نقش و کمالات
ما مظهر و مرآت و کمالات وجودیم
این کثرت نقشی که پدیداست ز کونین
دیدیم در اشیا همه خورشید جمالش
هر حسن که از روی بتان جلوه گر آمد
آنست جز او نیست چه علوی و چه سفلی

چون موج پدید آمده از جنبش دریا
پیداست نهانی که عیان گشته است از ما
از پرتو انوار صفاتش شده پیدا
خفاش نبیند که بود دیده اش اعمـا
مانیست و نهان گشته در آن صورت زیبا
بیرنگ صفاتست عیان در همه اشیا

هاشم چو یکی قطره که از بحر جدا شد

آمد بسبو باز بشد جانب دریا

آنان که بر لقای خدا عاشق آمدند
در صورت ظهور اگر چه موخرند
از همت بلند جناب رفیع عشق
بک‌یشت پازدند بکونین و هر چه هست
توفیقشان رفیق شد و رهنما بحق
جاء الحقند جمله بکونین دم‌مزن

تشریف عشق راز ازل لایق آمدند
لیکن بمعنی از همگان سابق آمدند
بر نفس خویش درد و جهان فائق آمدند
بر نیستی و نفی خودی شائق آمدند
تا در طلب بمقصدشان لاحق آمدند
کانان که منکرند همه زاهق آمدند

هاشم چه عقل و چه ایمان و کفر و دین

در راه عشق حق همگی عائق آمدند

رسید نامه ات ای دوست دیده روشن شد
میانه من و تو ظاهر از حجاب افتاد
بصورت ارز نظر دور گشته ام چه غم است
از آن رهی که بقلب تو راه من باشد
بچشم سرچو نبینی مرا ملول مباش
ز قعر چاه طبیعت بر آیین خود را
بچشم دل چو ببینی جمال معنی خویش

ز فیض رشحه کلکت دلم چو گلشن شد
چه شد که خود ره معنی هزار روزن شد
که خاطر من ز حضور تو شرح گلشن شد
خیال عکس جمالت بدل مبرهن شد
بدل نگر که مرا دل مکان و مسکن شد
و گر نه یوسف روحت بچاه بیژن شد
بهر نظر بجمالی دگر معین شد

ز لطف هاشم دلخسته را حضوری ده

مهریمنه که زمان جمال دیدن شد

سرغ باغ قدس را با عالم امکان چکار؟

پادشاهان را بکنج ظلمت زندان چکار؟

هر که رست از هفت کرده اخشیجان جهان

دیگرش با گرم و سرد و نعمت الوان چکار

عشقبازان را هوای خلد و خوف نار نیست

واله معشوق را با قید این و آن چکار

نیست عاشق کر کند کس درک لذات و الم

مست یوسف بدست خنجر بر آن چکار

آفتاب روی دلبر عارض روی چو ماه

چشم مست یار را با گردش دوران چکار

عاشقان را گرمی و شور جنان و مستی است

عادل دل سرد را با آتش سوزان چکار

وقت معراج وصال و خلع جسم و اوج روح

هی هی عشاق را با حق بق زاغان چکار

دست افشان ما سوی را پای کوبان بر هوا

ناز نازان هر دعا را عجز محجوبان چکار

چون فقری را هرای وصل معشوقش بود

بر براق عشق نازد با تن حیوان چکار

جبرئیلش طر قو گو پیش باخیل ملک

طمطراق عاشقان را با جم و خاقان چکار

هفت فلک را طی نمود او تا ز سدره در گذشت

دیده ما زاغ را با زیغ و با طغیان چکار

هممعنان روح الامین نور ولایت هم قرین
 لی مع الله همنشین را با گنهکاران چکار
 کشف اسرار نهانی ها شما تا کی کنی ؟ !
 رو خموشی پیشه کن با سر درویشان چکار
 لعن و طعنت میکنند این مردمان ساکت نشین
 شمع عقل منطقی با منطق مرغان چکار
 پاس وقت خویش میدار آفرین بر آنکه گفت
 خویشتن بین را به معلومات حق بینان چکار

وله ایضاً

ما عاشقان یاریم ما را چکار با دین
 مذهب حقست و ملت اینست دین و آئین
 هر کس که غیر حق دید کوراست در دو عالم
 ما را که چشم بیناست در دل شده خدا بین
 خفاش گر نبیند خورشید ذات حق را
 کافر بهمیرد و کور در هر دو کون بیدین
 از حق عیانتری نیست در پردهای آثار
 اشیا باوست پیدا جز حق عدم بکونین
 اینمعنی از قل الله ما یافتیم بالله
 در خوض ثم ذرهم آن احولان خود بین
 گفتا نمی پرستم ربّی که نیست مشهود
 انشاه ملت ودین آن بنده خدا بین
 الله نور ما را نقش صور شما را
 ما مطمئن بالله توقید بحث و تلقین

رباعیات :

بنما رخ زیبا و تو جانم بستان
جامی ز شراب معرفت بخش مرا
مشغول بخود کن از کسانم بستان
مستم کن و از هر دو جهانم بستان

☆ ☆

در مسلک عشق جنگ و دعوی نبود
جز حق نبود دیده گشا فاش بین
نه کفر و نه دین دنی و عقبی نبود
اوئی و توئی و این من و ما نبود

☆ ☆

بشنو سخن نغز اگر راهروی
گر نیک کنی و وربد ایساک راه
آخر باید کز این جهان باز روی
میدان بیقین که آنچه کاری دروی

☆ ☆

حق میدانند که شاعری نیست فتم
موزونی طبع در بیان حکمت
کز زرق و دروغ دایما لاف زنم
از فضل حق است من ز خود دم زنم

☆ ☆

شعری که ز عین علم خالی باشد
و آن شعر که عین علم از وی جاریست
شر است، وز عالم خیالی باشد
از رشحه فیض لایزالی باشد

هزار شیرازی = زنده در ۱۳۱۲ شمسی

مرحوم محمد رضا هزار شیرازی

از نویسندگان معاصر و دوستان قدیم نگارنده این اوراق است ، تحصیلات
مقدماتی را در شیراز بپایان رسانیده و برای تکمیل تحصیلاتش به هندوستان رفت و
در کراچی علوم جدید و زبان انگلیسی را بیاموخت و دوره کالج اسلامی آن شهر
را بپایان رسانید و بشیراز برگشت ، در بحبویه جنگ بین الملل اول از راه اضطرار
وارد خدمت قشون انگلیسی جنوب ایران « اس - پی - آر » که انگلیسیها در فارس
تاسیس کرده بودند شد ، و بدرجه صاحب منصبی آن قشون رسید ، و همینکه قشون

مزبور منحل شد هم خود را مصروف تاسیس مطبعه هزار و تالیف و نشر کتاب داشت و مکرر در مصاحبه با نگارنده از قبول خدمت در « پلیس جنوب » اظهار پشیمانی میکرد -

هزار مردی بسیار نجیب و خوش اخلاق و با محبت و صفا بود ، و به-رحوم ابوالقاسم قزوینی متخلص به عارف شاعر حسّاس و طن دوست معاصر بسیار ارادت میورزید و از شیراز با او که در همدان بود مکاتبه دائم داشت ، و عاقبت در سال ۱۳۱۰ شمسی برای ملاقات او بطهران آمد و بدیدن من آمد و تالیفات خود را که چاپ شده بود بمن هدیه کرد و عازم کوی دوست شد و بهمدان رفت ، و مدتی با او جلس و انیس بود ، و بعداً کتابی بنام « عارفنامه هزار » راجع به گفتگوها و مصاحبه‌ای که با او کرده بود بپرداخت و بچاپ رسانید -

تالیفاتش : بقای روح انسان و چگونگی عالم پس از مرگ چسمانی ۲ - حیات اثیر یا کور راه نجات ایران پیر ۳ - عارفنامه هزار ۴ - منتخبات و شرح حال شیخ سعدی و تمدن گذشته ایران ۵ - نامه خرد پژوهان - سال فوتش که در خوزستان واقع شده بدست نیامد ، در سال هزار و سیصد و دوازده شمسی زنده بوده و فوتش بعد از این سال وقوع یافته است -

هشیار شیرازی = زنده در ۱۳۲۲

مرحوم محمد شیرازی متخلص به « هشیار »

شعاع در تذکره شعاعیه آورده است ، اسمش محمد است و دلش چون چشم یار بمستی مقید ، برادر زاده شاعر عشرت تخلص است که در قدحش سروده اند :
عشرت که مدام گرم دیبـا و خزا است

که مست حشیش و گاه از آب رز اسب

پیوسته قصیده و غزل میدزد

زن . . . گمان کند که مقراض و گز است

مشار^۱ الیه در سن صبی از آشیانه شیراز پرید، و در مرتع بوشهر چندی
چرید، نظر بپهره جزئی که از دوزندگی داشت بنای خیاطت را گذاشت، چشمش
با سوزن مژه جامه عشاق را میدرد و میدوخت، حسنش با آتش چهره خانه مشتاق
را مینواخت، و میسوخت، اندک مایه ای بهم بافت و از آنجا بدین بلد شتافت،
اکنون دکانش در یکی از بازارهای شیراز سردم است، و محل نشیمنگاه اهل نم،
گاه چاک گریبان عصمت مردان را برشته، تزویر زفو کند!، و نوبتی پیراهن الفت
شاهدان را بسر پنجه تدبیرا تو، هنگام تکلم نزد نازک بدنان قلنبه گوئی کند، و
زمان تنطق پیش سطر بازوان شکسته نفسی جوید.

این اشعاری است که از گفتنش اختخارها دارد، و خود را بسبب سر آئیدن چند

غزلی از شعراء شمارد (۱). از غزلیات اوست:

با سر زلف تو الفت دل دیوانه گرفت

آشنا با تو و ما را همه بیگانه گرفت

خوابم از دیده قرار از دل و قوت از پا

جمله از يك ننگه آن نر گس مستانه گرفت

وضع جمعیت صد سلسله دل بر هم خورد

بهر آرایش زلفش چو بکف شانه گرفت

دل که در صومعه سینه بسی بود مقیم

خود چه روداد که آخر ره میخانه گرفت؟!

(۱) چنانکه معلوم است مرحوم شعاع در باره این شاعر که صاحب طبع غراست و

غزلیاتش چون آب روان. نظر خوشی نداشته است چنانکه زیبایی رخسارش را عیب

شمرده! و زیبا پسندیش را ننگ دانسته است اگر زیبا روئی و زیبا پسندی عار و ننگ

باشد همه دانند که خود شعاع با عدم زیبایی پرستی شهرت داشت بلکه چون تمام

عمر را زن اختیار نکرد باو نسبتهای دیگر هم داده اند بهر حال خدا هر دورا رحمت فرماید

که دستشان از دنیا کوتاه شده است.

صرفه از عمر گرانمایه کسی برد که شد

معتکف پای خم و طرء جانانه گرفت

عاقبت دست قضا در خم دامش افکند

مرغ هر دل که هوا در طلب دانه گرفت

از همان شعله که افروخته شد شمع رخس

آتش اندر دل دیوانه پروانه گرفت

سالها غرقه بخوناب جگر شد دل من

تا از این بحر گران گوهر يك دانه گرفت

مست و مدهوش در افتاد در آندم هشیار

کز کف ساقی این میکده پیمانه گرفت

زنی اگر که تو منصور وار بردارم

من آن نیم که بجور از تو دست بردارم

ز پادشاهی کون و مکان بود عارم

بچاکری درم - گر قبول ننمائی

بدین جمال ترا من بجان خریدارم

عزیز مصر بزر - گر خرید یوسف را

ز خویش رفتم و تا حشر محو دیدارم

نمود جلوه بصبح ازل چو شاهد عشق

ندا نماز من خسته دل چه دید استاد؟

که دیدمستم و بر عکس خواندهشیارم!

رباعی :

سرمست ز جام وصل جانانم من

آزاد ز قید کفر و ایمانم من

دل داده و سر گشته و حیرانم من

نه همچو تو ای شیخ بهر خال و خطی

سال فوتش معلوم نشد - در ۱۳۲۲ زنده بوده است .

هشیار شیرازی = متوفی ۱۲۹۲

مولی محمد حسین شیرازی متخلص به «هشیار» .

فرصت در آثار عجم مینویسد: واقعه خوان بود، و گلزار ترانه راهزار

دستان، در حال نزع گفت :

رباعی :

در حضرت تو روی سیاه آوردم طاعت نبدم بار گناه آوردم
 نومیدم از آن در گه امید مساز زیرا که ز تو بتو پناه آوردم
 در سال هزار و دویست و نود و دو فوت شد و در سمت شرقی تکیه حافظیه
 مدفون گشت .

هما شیرازی = متولد ۱۲۱۲ متوفی ۱۲۹۰

رضاقلی خان شیرازی متخلص به « هما » فرزند ملا بدیع خان ،
 از ادباء و شعراء قرن سیزدهم هجری است ، و جد استاد جلال الدین همائی
 سالف المرحمه- اصلش از یکی از ایلات ساکن شیراز و در جوانی در نظام صاحبمنصب
 بود ، بعداً از اینکار دست کشید و شروع بتحصیل کرد و علوم ادبیه فارسی و عربی
 را آموخت ، آنگاه بسیاحت پرداخت و چندی در ایران گردش کرد و عاقبت
 اصفهان را برای اقامت خود برگزید و در « نیمه جهان » ساکن شد .
 هدایت در مجمع الفصحا مینویسد : وی عاشق پیشه و نیکو اندیشه بوده و
 غالباً در سلك درویشان و کسوت ایشانست و با فقیران مصاحب است و از امیران گریزان
 در صفحات آخر دیوان اشعارش که در سال ۱۳۲۰ بکوشش نواده اش طرب
 چاپ شده آمده است :

« اصل اصیل و نژاد نبیلش از خوانین فارس ، در عنفوان جوانی که نفس
 حیوانی مایل لذات نفسانی و طالب مطالب شهوانی و کامرانیست پشت پا بردنیای
 فانی و راحت جسمانی زده جویای کمالات انسانی و درجات مدارج روحانی گشته دست
 از ریاست و فرمانروائی برداشته پای از مرکز شیراز که مسقط الرأس شریفش بود
 بیرون نهاده بحکم « اطلب العلم ولو بالصین » عاجلاً و عاجلاً بطلب علم که مایه
 زندگانی جاودانیست بنجف اشرف رفته و هجده سال در مجلس درس شیخ محمدحسن
 صاحب جواهر الکلام تلمذ کرده و گوی فضل از همکنان ربوده آنگاه به هندوستان

رفته بشیراز برگشته ، و پس از دو سال توقف در آن شهر برای انجام فریضه حج بمکه معظمه رفته است و از آنجا بشیراز و عاقبت باصفهان آمده و در دوره حاج سید محمد باقر مجتهد شفتی و حکمرانی منوچهر خان معتمدالدوله از این دونهایت کرامت و تشویق را دیده بصحابت دستخط شفتی بطهران رفته و بدربار محمد شاه غازی بار یافت ، از طهران بخراسان و از آنجا بترکستان و کرمان رفت و باصفهان برگشت .

در طریق سلوک خدمت میرزا ابوالقاسم سکوت رسیده برشته فقر مشرف شد .
 سال تولدش ۱۲۱۲ و مدت عمرش هفتاد و هشت سال و در روز دوازدهم ربیع الاول هزار و دویست و نود در اصفهان بدرود حیات گفته است از اوست :

غزلیات :
در توحید :

ای بتو مشتاق جان و دل بتو شیدا	زنده بیاد تو جان عارف و دانا
نکته جان پروری و معنی هستی	از لب جان پرور تو یافت مسیحا
یاد تو در کعبه مونس دل زاهد	ذکر تو در دیر شمع محفل ترسا
شور جهان خواستی چو از لب شیرین	پرده بر افگندی از جمال دلارا
اینهمه آشوب حسن تست بعالم	ورنه نبودی بدهر فتنه و غوغا
غیرت حسن تو بود آنکه بعالم	جلوه یوسف ربود صبر زلیخا
فتنه بعالم فگندی از خط مشکین	تاب زد لها ربودی از رخ زیبا
بر صفت جان پاک در تن خاکی	از همه پنهان و باز بر همه پیدا
سوختگان را شرار آتش شوق	روضه فردوس هست و طلعت حورا
وسعت عالم بپیش سلطنت تست	نسبت خاشاک پیش لجه دریا
وصل تو هر کس که یافت یافت بگیتی	نعمت عقبی قرین دولت دنیا
عقل نباشد حریف عشق که نبود	پشه لاغر حریف چنگل عنقا

نیست هما چون ز دام عشق رهائی
 چاره در این ره تحمل است و مدارا

تا دم جان بخش صبح ، زد نفس جانفزا
 مرغ سحر بر گشود ، لب پی حمد و ثنا
 لب بمناجات و راز ، مرغ سحر کرد باز
 خیز که گاه نیاز ، آمد و وقت دعا
 چند بخواب گران ، خیز که شد کاروان
 چند درین خاکدان ، بسته دام هوی
 ای همه شب تا سحر ، خفته بیالین ناز
 در تو کند کی اثر ، ناله شبگیر ما
 بر در درگاه دوست ، آنکه دو عالم از اوست
 مسکنت ایدل نکوست ، بندگی ایجان روا
 لیک رعت کی دهند ، در صف اهل قبول
 تا نکنی بیریا ، رو بسوی کبریا
 ای بتو مشتاق جان ، ای بتو خرّم جهان
 یاد تو ذکر روان ، فکر تو ملک بقا
 ذکر تو گوید بدشت ، آهوی صحرا نورد
 بوی تو جوید ز گل ، بلبل دستان سرا
 ماه شب افروز را ، مهر تو بخشد فروغ
 صبح روانبخش را ، نور تو بدهد ضیا
 لطف تو عاجز نواز ، عفو تو عصیان گداز
 چشم تو محض کرم ، درد تو عین دوا
 سوی تو آورده ایم ، زوی نیاز ای کریم
 ایکه گدای تو هست ، در دو جهان پادشا
 لطف تو عصیان پذیر ، گر نشدی از ازل
 کی شدی از دام غم ، آدم عاصی رها ؟

گر تو برانی ز در ، ره نبرم بر دری

کز همه بیگانهام ، با غم تو آشنا

گر سوی جنت بری ، ورسوی دوزخ کشی

محض عنایت بود ، هر چه کنی با هما

نیست هشیار آنکه مست یار نیست

از چه دلرا دربر او بار نیست ؟

شامل ما جز غم دلدار نیست

گر در آتش سوزدم آزار نیست

کاندرین ره غیر سر در کار نیست

آنکه او را تاب ز خم خار نیست

ز آنکه جانرا پیش او مقدار نیست

وصل چون باشد ز پی دشوار نیست

ایمنی زینعرصه خونخوار نیست

عقل پیش عشق دعوی دار نیست

از چه مستان را جز این گفتار نیست ؟

غیر مست یار کس هشیار نیست

آنکه دلرا غیر او دلدار نیست

هر دلی شاد از وصال دلبری

آنکه آزار دل من کار اوست

هر که عاشق شد ز سر گودست شو

گو هوای گلستان از سر بنه

غیر جان نقد اگر داری بیار

گرچه دشوارست بار هجر دوست

خضر راهی جو که کس را بیدلیل

چند لاف دانش و دعوی عقل

گرانا الحق جرم منصورست و بس

عین هشیاریست این هستی هما

گر چه مست او دمی هشیار نیست

بریاد حق قدم بسر ما سوی زنند

جام ولامدام بیزم فنا زنند

زین های وهوی رسته ودم ازخدا زنند

برهر چه جز خدای بود پشت پا زنند

برقی ز می بخرمن زهد وریا زنند

دستی اگر بحلقه زلف دو تا زنند

عشاق حق پرست که جام ولا زنند

از جان بریده اند و بجانان رسیده اند

ایمان و کفر و کعبه و بتخانه چون یکیست

چشم خدای بین طلب ایدل که عاشقان

افسردهام ز زهد و ریا کاش میکشان

صد دل بیک کمند بیندند دلبران

آنانکه بی نیاز زحق از دو عالمند کی جام وصل باچومنی بینوا زنند
 همت نگر هما که گدایان کوی دوست در مفلسی قدم بسر کیمیا زنند
 گفتم که پارسا شوم، آوخ که این بتان
 ز اول نگاه راه دل پارسا زنند
 خواهی که نیش دهر شود جمله برتونوش
 جام محبت از کف سلطان عشق نوش
 چشم خدای بین مطلب یعنی ای پسر
 در خویشتن ببین وبعیب کسان مکوش
 دل خونشد از فسانه تو زاهدا برو
 باری چو برنگیری، باری منه بدوش
 دور آرکنند پرده ز چشم وز گوش تو
 بی پرده بینی آنچه ندید است چشم و گوش
 از چارسو تمایل یار آمدت بچشم
 از شش جهت ترانه عشق آیدت بگوش
 مائیم زنده ابدی از شراب عشق
 خواهی تو نیز زنده شوی آن شراب نوش
 تا هست دل مستخر سلطان عشق نیست
 آتجا مجال اهرمن و منزل سروش
 ای بنده گریخته از آستان حق
 باز آی و سر گذار و بعدر گناه کوش
 مقصود از او طلب که کریمست و کار ساز
 نومید از او مشو که خبیرست و پرده پوش
 جز پیش اهل عشق مخوان گفته هما
 الماس را چقدر بپیش خرف فروش

امروز تاز سورت فردا شوی خلاص
 در دوستی آل پیمبر بجان بکوش
 رند و میخواره و هر جائی و شاهد بازم
 در خرابات به بی پا و سری ممتازم
 راست گفتم همه عیب و هنر خویش ولی
 تو میندار که در پرده خلاف آغازم
 عیبم از مستی و رندی مکن ای واعظ شهر
 کاین سر انجام نصیب آمده از آغازم
 امشب این شور که اندر سرمطرب پیدا است
 عجبی نیست که از پرده بر افتد رازم
 حاصلی نیست چو در باده و سودی بحشیش
 آتش آن به که درین آب و علف اندازم
 اندرین شهر بجز درد گرفتاری دل
 محرمی نیست که یک لحظه شود دمسازم
 شادمانم که دم مرگ بغیر از غم دوست
 دیگری نیست که با او نفسی پردازم
 مرده ایدل که نسیمی ز گلستان وصال
 همراه باد صبا میرسد از شیرازم
 جان بیرون شده از تن بسرم باز آید
 نفسی گر دم رفتن بسر آئی بازم
 از سر کوئی تو گر رخت بفردوس کشم
 باز شوق سر کوی تو دهد پروازم
 زاهد و شجنه و صوفی همه مستند هما
 عیب من چیست که میخواره شاهد بازم ؟

خوندل غم - در بلبله کن
 خرگاه فلک - پر ولوله کن
 پیکان نگه - اندر چله کن
 خورشیدوپری - در سلسله کن
 یاقوت روان - در مرسله کن
 صد نافه چین - با قافله کن
 خورشیدعیان - از سنبله کن
 شمشیر بکش - دل یکدله کن
 حبل از دم او - این مسأله کن
 یا پای طلب - پر آبله کن
 از شام فراق - لختی گله کن
 روشن شب ما - بی مشعله کن
 بامهر ولی - طی مرحله کن
 زان نغمه جهان - پر ولوله کن
 از لعل لبش - عاید صله کن

افسانه غم - ساقی یله کن
 از ساغر می - وز ناله نی
 تا کس نبرد - در کوی توره
 از زلف سیه - بگشا گرهی
 برجای گهر - ای رشک قمر
 در چین دوزلف - ایماه ختن
 آن سنبل زلف - بردار زرخ
 در کشتن ما - تا کی دودلی ؟
 از عشق طلب - اسرار ازل
 یا روی منه - در کعبه دل
 چون صبح وصال - بنمود جمال
 ابصبح وصال - از پرده در آی
 سر ازلی - بشنو از علی
 از عشق هما - بسرا غزلی
 شعر خوش من - بی جائزه نیست

بر درگاه شاه - آن ظل اله
 جانرا بگذار - تن را یله کن

خاک آنسر که نشد خاک بیای یاری

چاک آندل که در او نیست غم دلداری

ایکه صد بار بکشتی بفراقم چه شود

بر سر کشته خود گر گذر آری باری

اگرت میل تماشای بهار ست بیا

که من از خون دل آراسته ام گلزاری

اینقدر صبر کن ای قافله سالار حجاز

کاندین بادیه از پای در آرم خاری

بگشا لعل شکر بار که در کشور عشق
 گرم بی شکر لعلت نشود بازاری
 در همه ملک جز آن غمزه مجو خونریزی
 در همه شهر جز آن طره مجو طراری
 غیر چشمه که بمستی دل هشیاران برد
 مست نشنیده کسی دل برد از هشیاری
 جز پریشانیت از زلف بتان حاصل نیست
 جز تو ایدل نشنیدیم پریشان کاری
 عقده از سبحه پرهیز ز دل چون نگشاد
 وقت آنست که بندم بمیان زنجاری
 ای که بر دیده مردم همه شب بستی خواب
 خبرت باد ز آه دل شب بیداری
 یافت بوئی ز سر زلف تو عطّار بهار
 نه ز چین قصه دگر کرد نه از تاتاری
 هر که بر صورت خوبان نهد دل چو هما
 نیست آدم که بود صورت بر دیواری

هما شیرازی = متولد ۱۳۱۶ شمسی

بانو هما سمیعی شیرازی متخلص به «هما» فرزند آقای محمد حسن
 خان سمیعی

از بانوان تحصیل کرده و شاعره معاصر است. در اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ شمسی
 در شیراز دیده بدنیا گشوده است و اکنون بیست و چهار سال دارد معذک شعر را خوب
 و پخته میسرآید.

بقیه شرح حالش را از زبان خامه خودش میآوریم:
 در نامه‌ای که در تاریخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۴۰ بنگارانده نگاشته است

می نویسد : بنام خدا :

در یکی از روزهای اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ در شهر ادب پرور و شعرخیز شیراز در میان خانواده‌ای محترم و بزرگ دیده دنیا گشودم ، پدرم آقای محمدحسن خان سمیعی یکی از مردان شریف و محترمی است که در میان همشهریان خویش بحسن ذوق و صفا و پاکبازی اشتهار دارد .

هنوز آوای گرم و جانبخش لالائی مادر در گوشم بود که خود را در میان مردم هنر دوست اصفهان یافتم سپس از دامن پاک و آغوش پراز صفا و محبتش که اولین درس ایمان و یکتا پرستی ، عشق بوطن و انسان دوستی را بمن آموخته بود پا بدبستان نهادم ، دبستان بهشت آئین اصفهان دنیای دیگری را در برابر دیدگان من جلوه گر نمود ، رفته رفته با کتاب و قلم آشنا می شدم ، دیگر میتوانستم اشعاری را که از دهان پدر و مادر شنیده بودم بخوانم و لذت برم و حفظ کنم در این حال بود که زیباترین آیت رحمت خدای مهربان بصورت ملکوتی و آسمانی مادرم بر من جلوه نمود ، او با سکه‌های گذشت و فداکاری و محبت مرا در بازار زندگی خرید در طی چند سال مادرم علاوه بر هنر زندگی ، هنرها و فنونی که دختران بآن محتاجند بمن آموخت یا وسائل آموختنش را فراهم ساخت بر اثر همین دقتها و هوشیاریهای او بود که همواره در دوران تحصیلی بعنوان برجسته ترین دانش آموز و دانشجو مورد تشویق اولیاء مدرسه ، دانشکده و فرهنگ قرار می گرفتم بهمین مناسبت باخذ لیسانس ادبیات فارسی گردیدم . جای بسی نا سپاسی است که در اینجا از راهنمائیهای ارزنده اساتید دانشمند و فرزانه‌ای که همواره مرا رهنمون بوده اند یاد نکنم و سپاس نگویم و محبتهای پدرانه ایشان از جمله جناب آقای فضل - الله شرقی راد مرد شهیر را بدست نسیان سپارم یکی از خوشبختیهای من این بوده که همواره مورد الطاف و مجتبه‌های بی شائبه دانشمندان و ادب پروران بوده‌ام ، خود را سعادتمند محسوب میکنم چون علاوه بر توجهی که همشهریان ادب پرور مینمایند

از آرامش دلپذیر وجدان و صفای خاطر بهر مندم . امروز با عشق خدا و محبت مادر که پیوسته زنده‌ام میدارد و زشتیها را بزیبائی در نظرم مبدل میسازد ، جهان هنر دریچه‌ای از یکدنیا شور و حال و سر مستی برویم میگشاید . آرزو دارم آنچه می‌سرایم یا در تابلوئی مجسم میکنم احساسی باشد که انسانها آنرا بپذیرند گو اینکه تا کنون آنچه سروده‌ام حرفی از گفته‌های دلم و آنچه کشیده‌ام طرحی از صفحه جانم بوده است .

اما زیبا ترین شعر من که باید تقدیم دارم « نا گفته » هایم می باشد که امیدوارم آنرا سروده و به پیشگاه ارباب ادب هدیه آورم - این هم منتخبی از اشعارم که از عرضه اش سرخ رویم -
هما سمیعی ۱۴۰۵ ر ۴۰

هستی

هر دل که در او بلای عشقست	آنجا ایگه خدای عشقست
هر ناله که بر دلی نشیند	از نای روان فزای عشقست
خوشتتر ز صفای صبحگاهی	شامی که در او صفای عشقست
جانبخش تر از پیام امید	نائی که در او نوای عشقست
سوزنده تر از فراق و حرمان	آه دل مبتلای عشقست
هر چند که عشق میگذارد	خرم دل آنکه جای عشقست
نائی که بدل زند شراره	از آتش مهر و نای عشقست
هر نقش که شاهکار ذوقست	طرح خوشی از نمای عشقست
تا هت جهان و ملک هستی	در گوش فلک صدای عشقست
هر جلوه که زندگی نماید	خود گوشه‌ای از لقای عشقست
بر توده سیم و خرمن زر	کی يك نظر گدای عشقست
باقیست همیشه عشق و عاشق	زیرا که بقا ، بقای عشقست

تا بوده وهست ملک هستی

در زیر پر «هدای» عشقست

مرد خدا

خوش آنکه ازین دام فنا سوی بقا رفت

در حلقه مردان خدا راه خدا رفت

تا راه به منزلگه دلخواه بیابد

از خود بدر آمد بره عشق و فنا رفت

در شام سیه بر اثر مهر رخ دوست

چون ماه بتابید و بهمراه صبا رفت

تابید دمی در افق تیره هستی

چون صبح سپید آمد و چون فرّهما رفت

از زخم زبانی که چو گل دید ز خاری

خندید و ننالید که بر روح چها رفت

چون قطره اشکی که بغلطد بر رخ طفل

دور از همه نامردمی و رنگ و ریا رفت

در این قفس تنگ نیاسوده و از شوق

زین دامگه حادثه سرمست وفا رفت

بر چنگ غزل زن خوش و سرمست چو حافظ

کاین عمر «هما» به که بشور و بنوا رفت

حرمان

ما آرزو بدامان حرمان کشیده ایم

عمری بجستجوی محبت دویده ایم

دست طرب ز هستی خود شسته ایم ما

پای شرف ز صحنه گیتی بریده ایم

در آرزوی مهر جفا برده و هنوز

برقی ز مهر پاك محبت ندیده ایم

آهو صفت ز رنگ و ریای زمان خویش
 از صحنه حیات هراسان رمیدم ایمن
 بد نامی حیات کشیدیم و عاقبت
 جز درد و رنج بهره ز هستی چه دیده ایم؟
 چون گرگ ننگ بهره ز زیبائی و امید
 تنها نصیب ماست که یوسف دریده ایم
 چون مار زخم خورده بویرانه امل
 در انتظار مرگ به کنجی خزیده ایم

جز آرزو گناه دل ما چه بوده است
 کانهیم «هما» بدامن حرمان کشیده ایم

تو

جام شراب من توئی، چنگ و رباب من توئی
 مست و خراب تو منم، مست و خراب من توئی
 خسته روی تو منم، بسته موی تو منم
 لعل تو نوشدارویم، جام شراب من توئی
 عشق تو میگذازم، مهر تو مینوازدم
 لطف تو میکشاندم، آتش و آب من توئی
 باز گرفته‌ای ز من، خواب من و قرار من
 تاب و توان من توئی، راحت و خواب من توئی
 گاه بغم نشانیم، گاه بسر دوانیم
 گاه ز خور زهائیم، باده ناب من توئی
 درد توئی، دوا توئی، لطف توئی، بلا توئی
 فَر هما - هما توئی، جلوه و تاب من توئی

نیاز

آنجا که سر نیازمندان
آنجا که بکوی آشنائی
آنجا که ز شوق يك تجلی
بر درگاه رحمتش بخاکست
صدجوی روان زاشک پاکست
پیراهن انتظار چاکست
راه دل بی خبر نباشد

آنجا که به آه سینه سوزی
یا در شب تار دردمندی
برپیکر دوست دست قدرت
صد خرمن عمر ظلم سوزد
شمعی ز امید بر فروزد
پیراهن فتح و نصر دوزد
آیا بود اینک راه یابم؟

آنجا که بکوی می فروشان
آنجا که بدرد باردائم
آنجا که حریم قدس تسلیم
مستند همه ز شوق جانان
از خود بدرند دردمندان
گردید، امان آشنایان
بیگانه چگونه راه یابد

بیم است و امید و بیقراری
عشق است که میکشاند و بس
مستند که میروند بی خود
شوق است و نوید آشنائی
یار است که میکند خدائی
در بحر فنای کبریائی
اینجاره گمراهان نباشد

جائیکه سیاهی هوسها
جائیکه درخت آرزوها
جز نغمه شعر نامرادی
سر تا سرجان گرفته دربر
جز یاس و الم نمیدهد بر
مرغ دل کس نمیدهد سر
چون قصه عشق پاک گویم؟

من خسته و ناتوان و زارم
با اینهمه نامرادی و غم
جز تو ره دیگری ندارم
بر رحمت تو امید وارم

دانم که تو دست من بگیری هر چند دلی سیاه دارم

زیرا که توئی توئی امیدم

راه

خواهرم قصه اندوه مخوان
چند نالی ز دل خسته خویش
چند بازیچه دست دوانان
نوبهاری و امید بشری
مهد جنبان خرد مندانی
دامن پیاك تو مهد هنرست
مایه شعر تو می انگیزی
هنر از بهر تو آمد بوجود
مظهر عشق و خدای هنری
مایه زندگی آخر ز چه رو



خیر از جای و بکن سخت نبرد
باید این بند ستم پیاره شود
خامه برگیر و سخن ساز بکن
راه این فتح و ظفر مشکل نیست
جهد کن کام بیابای بیقین
خواهرم قصه اندوه مخوان
که تو با مرد بحق یکسانی
بهتر کوش و بدانش پرداز
هرچه خواهی ز خداوند بخواه

جهد کن زن که توئی مادر مرد
بوم غم از وطن آواره شود
این قفس بشکن و پرواز بکن
یأس را راه در این منزل نیست
چون توئی گرمی و خورشید زمین
غم ز دل بر کن و این نکته بدان
مایه زندگی انسانی
تا نیاری بکسی روی نیاز
کار و کوشش بخدا نیست گناه

خیز ای نوگل بستان حیات
این من و این تو و این راه نجات

همت شیرازی = متولد ۱۲۷۶ متوفی ۱۳۳۶

مرحوم علاء الدین متخلص به « همت » فرزند میرزا احمد متخلص به « وقار »
فرزند میرزا محمد شفیع متخلص به « وصال »

از فضلاء و شعراء و خوشنویسان و اولین فرزند وقار است -

در سال ۱۲۷۶ متولد شد ، و در کودکی به آبله مبتلی و يك چشمش نابینا شد .

فضل و دانش و ادب را در خدمت پدرش آموخت ، و فن سخنوری و خط‌نسخ را از عمش فرهنگ فراگرفت .

دیوان اشعارش به پنج‌هزار بیت میرسد ، ادعیه و قرآن‌هایی را نوشته است .
چون سازمان دادگستری فارس بنیاد شد بریاست شعبه بدایت نامزدگشت
سال‌ی چند نگذشت که چشم دیگرش هم نابینا شد ، و این واقعه باعث افسردگی و
پژمردگی فوق‌العاده او شد و بیمارگشت و در سال هزار و سیصد و سی و شش‌دار
فانی را بدرود گفت ، و در آستانه سید میر محمد پهلوی عموهایش فرهنگ و یزدانی
دفن شد .

از ازدواج با دختر عمش (دختر فرهنگ) از او سه پسر بنام‌های : احمد
اسمعیل و موسی بیادگار ماند (۱) از اوست :

غزلیات

اگر در آئینه بینی جمال زیبارا	ز عشق خویش ملامت نمیکنی مارا
کسیکه صورت یوسف ندید نیست روا	که سرزنش کند از عشق او زلیخا را
حدیث حسن توو عشق من ببرد از یاد	حکایت غم مجنون و حسن لیلی را

برهگذار تو سر میگذارم از سر شوق بدان امید که بر چشم من نهی پیا را
 ز هجر ماه رخت هر شب از ستاره اشک روان ز دیده بدامان کنم ثریا را
 بیاد قبله رویت چو در نماز آیم ز آب دیده چو دریا کنم مصلی را
 ز عشق روی تو زنار بگسلد ترسا به بیند ار برخت طره چلیپا را
 چنین که از لب جانبخش مرده زنده کنی سزد که لاف زنی معجز مسیحا را
 بنیم جرعه مرامست کردی ای ساقی مگر که چشم تو افزود نشأ صہبا را
 ز دست کوتاه همت بسی عجب دارم
 که رام کرد بخود آن بلند بالارا

ایندل مسکین هوای وصل شوخی شنگ دارد
 ذره را بنگر که سوی آفتاب آهنگ دارد
 ساقیا جامی بیما ز آن می گلرنگ صافی
 کز غبار غم بسی آینه دل زنگ دارد
 ای که در کف جام می داری و فارغ از جهانی
 شیشه پنهان کن که شیخ شهر در کف سنگ دارد!
 مرغ دل از دام گیسویش چسان دارد رهائی؟
 هر سر موئیش صد افسون و صد نیرنگ دارد
 مشکل از چاه طبیعت کس برون آید بحیلت
 جز کسی کورشته زلف تو اندر چنگ دارد
 حرف تلخش در مذاق جان عاشق است شیرین
 گوئیا تنگ شکر اندر دهان تنگ دارد
 بنده پیر خراباتم بصد منت که سلطان
 با گدائی درش از پادشاهی ننگ دارد
 آن نگار یاسمین بر و آن بت سیمین ز نخدان
 گوی سیمین بر درخت یاسمین آونگ دارد

بس عجب نبود که شعر همت اینسان گشته دلکش

زانکه استادی مهین چون حضرت فرهنگ دارد

در جهان گر جلوای از روی یارمان بود

سوی خاک تیره از افلاک چون میآمدیم

از کنار ما چو گشتی دورای پیمان گسل

غیر طفل اشک یاری در کنار ما نبود

همتا زاهد مرا ترساند از روز حساب

با خبر گوئی ز عفو کرد گار ما نبود !

رویش که روشن است رخ مهر و ماه از او

این طرفه بین که روز من آمد سیاه از او

پروانه وار پیش رخسار جان دهم اگر

روشن کنم چو شمع شب از بزمگاه از او

گر تیر غمزه میزنم هیچ بآک نیست

چون برده ام بجوشن زلفش پناه از او

بی حاصل است ناله و افغان ما که یار

اندر دلش اثر نکند - آه آه از او

چون غنچه عقده ها بگشاید مرا ز دل

آرد نسیم نکستی از صبحگاه از او

یک جلوه کرد روز ازل یار بی نقاب

هم کعبه گشت روشن و هم خانقاه از او

یار از مرا کشد بهزاران جفا و جور

دل را جنایت است ببینم گناه از او

از مال و جاه و منصب دنیا گدای عشق

مستغنی است و رشک برد پادشاه از او

همت بدام حلقه آن زلف تابدار

سخت او افتاده است و برون نیست راه از او

گفتم مگر بخواب ببینم جمال تو
آندوزخ و بهشت که تعریف کرده اند
آب حیات را بدهان تو متبع است
نبود روا که سروزند لاف اعتدال
ای مرع دل مگرد چو پروانه گردد دوست
ای آه شعله برکش و افلاک را بسوز
ایدل بغصه خو کن و دائم ملول باش
داری طمع ز لعل لب دوست بوسه ای
آه شب و فغان سحر که مده ز دست
مشکل بچشم خواب رود از خیال تو
شام فراق باشد و صبح (۱) وصال تو
ره برده همچو خضر بر آن چشمه خال تو
اندر برابر قد بیا اعتدال تو
سوزد ز تاب شمع رخس پر و بال تو
کاندر دلم ز غصه نباشد مجال تو
شادی دوست چونکه بود در ملال تو
عمرم تمام شد ز خیال محال تو
شاید ز مهر رحم نماید بحال تو

همت زدی ز مصحف رویش تفرالی

بنگر که آمد آیه رحمت بقال تو

همدم شیرازی = متوفی ...

نصف قلی شیرازی متخلص به «همدم»

از شعراء قرن سیزدهم هجری است، و از دوستان رضاقلیخان هدایت، و هدایت در ترجمه اش مینویسد:

«در عنقوان جوانی و مشهور با فسانه خوانی، در حضرت فرمانفرمای ملک فارس ملازم است، و بدریافت مرتبه اعلی جازم، بصحبت اهل کمالش میل، و اغلب با این طائفه معاشرت میکند، مردی است عاشق پیشه و جوانی نیکو اندیشه، مدتهاست که با فقیر انیس و جلیس است، گاهی فکر شعری مینماید - از فنون شعر بیشتر غزل

(۱) در اصل بجای صبح کلمه «صلح» است و چون غلط چاپی بود و صلح در اینجا

معنی نداشت صحیح آن نوشته شد.

میسراید - از اوست :

نا کامی از کام جهان شد باعث هر کام ما
 بد نامی از عشق بتان آمد بعالم نام ما
 در زهد عمرم شد بسر وز وی ندیدم حاصلی
 در عشق خوبان بعد از این مصروف باد ایام ما



ز دیر و کعبه نمودی جمال خویش وز عشقت
 فغان و غلغله از جان خاص و عام بر آمد



تا زلف و خال سوی رخت راهبر شدم
 از نکته های کثرت و وحدت خبر شدم



ساقیم پیمود روزی از کرم پیمانهای
 وه که تاروز قیامت مست آن پیمانهام



ندانم وصل و هجران چیست وز جانان چه میخواهم ؟
 همیدانم که دلدارم بکام است و فغان دارم !
 سال فوتش معلوم نشد -

همدم شیرازی = زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا محمد حسین شیرازی متخلص به همدم فرزند حاج میرزا علی
 فخرالدوله متخلص به « فخر » فرزند حاج میرزا رحیم متخلص به بیدل -
 فرصت در آثار عجم مینویسد : دارای علم و عمل است ، و در زهد و تقوی بی
 بدل ، در بی همدمی شعری میسراید و همدم تخلص مینماید - از اوست :

ای زلف تو بگردن مه کرده سلسله
 وز آتش رخ تو خورا فروخت مشعله
 سر مینهم بخار مغیلان بجای پای
 گر وصل تست از پس هفتاد مرحله

گرنفی جزء لایتجزی حکیم کرد ز آن لب کند تبسمت اثبات مساله
سال فوتش معلوم نشد . در هزار و سیصد و سیزده زنده بوده .

همدمی شیرازی = متوفی ...

نامش را در «صبح گلشن» و «هفت اقلیم» دیده ام ، در هفت اقلیم آمده که
بامر مکتب داری مشغول است و بنابر موزونی طبع شعری میگوید : رباعی ذیل
از اوست :

پیوسته میان دل و جان میگذری بردیده خونابه فشان میگذری
چون برق که برخشک گیاهی گذرد میآئی و بر من آنچنان میگذری
سال فوتش معلوم نشد .

هنر جهرمی = متوفی ۱۲۶۷

حاج شیخ ابوالحسن جهرمی متخلص به « هنر »
از شعراء و اطباء قرن سیزدهم هجری است ، فسائی مینویسد : سالها بافاضه
علوم و معالجه مرضی در جهرم و شیراز اشتغال داشت ، و بسیار شهرت پیدا کرد ،
متجاوز از نودسال عمر کرد .

او را قصیده ای در مدح حضرت رسولا کرم صلی الله علیه و آله است و آنرا « جام جم »
نامیده است که چند بیت از آن را ذیلا نقل میکنیم :
چو بود از خاکپای خضر دوشم کحل بینائی

خرد میخواست از من توتیای چشم دانائی
که ای در دانه دانشمند قعر لجه دانش

که اکلیل خرد را از سر شایستگی شائی
ندانم گرچه هر دم رنگی از خم عیسی گردون

پدید آرد چو سنمار سدی را ز دیر مینائی

گهی در چارسوی باغ وی را دگه صرافی
 گهی از پرنیان کارگاه شاخ دیبائی

مراد از جام و از جم کیست جز محمود ابوالقاسم
 محمد کافرینش را شد از خود علت غائی
 درین غایت بغایت دقتی دارم کسه بر باید
 ز دقت های اشرافی و صحبت های مشائی
 ولی چون دم نیارد زده از اینمعنی درین دوران
 که نتوان گفتن از دریا و دریائی بصحرائی
 هنر زد نوبت ختمی و شد تاریخ این انشا
 بود امن جهان از مسند فتحعلیشائی !
 هنر در سال هزار و دویست و شصت و هفت وفات یافته است .

هوشمند بو شهری = متولد ۱۲۷۸ - متوفی ۱۳۳۶ شمسی

مرحوم محمد جواد هوشمند بو شهری فرزند مرحوم کر بلائی شعبانعلی موحد
 تاجر کازرونی مدیر روزنامه « سعادت بشر »
 از نویسندگان معاصر است ، در سال ۱۲۷۸ شمسی در بو شهر متولد شد ، و
 در مدرسه سعادت بو شهر تحصیل سواد و مقدمات کرد و آنگاه بکراچی رفت و دوره
 دبیرستان را در آنجا بپایان رسانید و زبان انگلیسی را آموخت و بو شهر بر گشت و به
 شیراز رفته چندی در آنجا بود و کتابی بنام « دوره تمدن » نوشت و در شیراز چاپ کرد ؛
 از شیراز بطهران رفت و در سال ۱۳۰۸ شمسی امتیاز نامه هفتگی « سعادت بشر »
 را گرفت ، و تا سال ۱۳۱۴ غیر مرتب نشر داد ، در آن سال نامه اش توقیف شد ، و در
 ۱۳۱۵ بزندان افتاد ، پس از استخلاص مجدداً چند شماره نوشت ، تا در ۱۳۱۷ که
 بار دیگر زندانی شد ، از زندان که نجات یافت طولی نکشید که مطالبی در نامه خود

نوشت و بار سوم در ۱۳۱۸ چندی در محبس گذرانید و بعد بقم تبعید شد و تا ۱۳۲۰ در تبعید بود در آنسال چون اوضاع ایران تغییر یافت بطهران رفت و تا سال هزار و سیصد و سی و شش که وفات یافت روزنامه را غیر منظم نشر میداد -

عجب آنکه یکروز قبل از فوتش که روز پنجشنبه بود برای مطالبه وجه اشتراك روزنامه اش بکتابخانه مجلس مراجعه کرد و نظر بدوستی قدیم در جوار من نشست و از هر در سخنی گفت و شنید و ابداً آثار کسالت و نقاهت در او نبود و پس از ساعتی رفت و فردای آنروز که جمعه بود خبر دادند که بعارضه سکته قلبی فوت شد -

خدایش رحمت کند که در تمام عمر پنجاه و نه ساله خود همواره بسختی و وعسرت و بدون زن و بچه و در زندان بسر برد و دل خود را به این خوش کرده بود که مدیر روزنامه است ، در صورتیکه اگر شغل دیگر اختیار میکرد چون زبان انگلیسی را خوب میدانست و عبری آشنا بود شاید میتوانست بهتر از این زندگی کند -

هوشمند راد شیرازی = متولد ۱۳۰۹ متوفی ۱۳۶۵

مرحوم عبدالحسین هوشمند راد فرزند مرحوم شیخ محمد حسن فرزند شیخ زمان فرزند شیخ محمد هادی فرزند مولی ماندگار

از فضلاء و نویسندگان و آزادیخواهان معاصر و از یاران کهن نویسندة این اوراق است -

در روز شنبه بیست و یکم شوال سال هزار و سیصد و نه (مطابق ۱۲۷۰ شمسی) قدم بعرضه وجود گذاشت - و چون بحمد رشد رسید مقدمات و زبانهای عربی و انگلیسی و روسی را در محضر اساتید عصر بیاموخت و در ادبیات فارسی و تاریخ و سیاست جهان تحقیقاتی بعمل آورد ، در پانزده سالگی در حزب دموکرات فارس نام نوشت و در اندک زمان در زمره فعالین حزب محسوب شد و برای تأمین معاش در جنگ بین الملل اول ناچار بخدمت در قشون جنوب ایران (اس-بی-آر) بادرجه افسری وارد شد -

و چون اس-پی-ار منحل گشت و قشون جدید ایران تحت سرپرستی رضاشاه پهلوی تشکیل یافت و سرتیب لطفعلی خان برای تأسیس قشون جدید بشیراز آمد هوشمند بمعرفی مرحوم سید ابراهیم ضیاء الواعظین اول کس بود که در قسمت سوار نظام آن اداره استخدام شد، ولی پس از سه سال خدمت بعلت کمی حقوق ماهانه ناگزیر به استعفا شد.

پس از خروج از نظام مدتی از راه تدریس زبان انگلیسی و تهیه مقاله برای جرائد اعاشه میکرد - و چون قونسلگری دولت اتحاد جماهیر شوروی در شیراز افتتاح شد در آنجا بسمت مترجمی مستخدم گشت، و پس از تعطیل قونسلگری تا آخرین ساعت حیات در بیمارستان مرسلین مدیر دفتر بود -

هوشمند راد مردی حساس و آزادیخواه و زود رنج و مخالف نفوذ بیگانگان در ایران و دارای مسلک سوسیالیسم بود - و از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۷ شمسی که نگارنده در شیراز کتابخانه و قرائتخانه داشت مستمراً و بدون یکروز تعطیل به کتابخانه آدمیت میآمد و ساعتها بیبحث و فحش در امور سیاسی و اجتماعی و ادبی با مراجعین کتابخانه مشغول بود، و در اینگونه مباحث ید طولی داشت و گاهگاه نیز از گفتار مباحثین آشفته حال و عصبی میشد و کارش با آنها به مجادله و منازعه میکشید -

در اواخر عمر به اتفاق مرحوم عنایة الله دستغیب روحی انجمن ادبی بنام « حافظیون » تأسیس کرد که عدهای عضو داشت و جلسات خود را در حافظیه تشکیل میدادند -

عاقبت در شب بیست و پنجم ذیماه هزار و سیصد و بیست و چهار شمسی (۱۱ صفر ۱۳۶۵ قمری) بمرضی نامعلوم که برخی احتمال مسمومیت دادند جان بجان آفرین تسلیم کرد، و در حجره ای در جوار مزار شاه داعی الی الله بخاک سپرده شد.

تألیفاتش : ۱ - حالات و اضموع آلمانی (در پاورقی روزنامه سروش منطبعه

شیراز چاپ شده) ۲ - سرگذشت مرحوم سید حسن مدرس اصفهانی مجتهد و سیاستمدار مشهور (درمجله امید ایران چاپ شده) علاوه بر اینها مقالات زیادی از او در مجله قشون و سایر مجلات و جرائد شیراز و طهران چاپ شده است.

ابیات ذیل را آقای احمد حشمت زاده در تاریخ فوت او سروده است،

وضع دوران نیست اندر نزد دانا دلپسند

هردلی بینی بود از جور دوران درگزند

بستن دل با چنین دهر جفا جو تا بکی

غافل از نیرنگ این زال سیه رو تا بچند

دست بیداد اجل با ارّه جور و ستم

افکنند هر لحظه بر خاک سیه روی بلند

همچنان عبدالحسین هوشمند نیک خوی

کز جفا نخل وجودش را اجل از ریشه کند

بیخبر مرگ فجای ناگه گریبانش گرفت

مثل صیّادی ستم پیشه در افکندش به بند

یازده بود از صفر بر بست او رخت سفر

زی بهشت جاودانی راند ازین عالم سمنند

احمد از دورقمر سال وفاتش را سرود

منزوی شد درجنان عبدالحسین هوشمند

(۱۳۶۵)

نیز آقای حشمت زاده تاریخ دیگر بسال شمسی سروده که بیت آخر آن

چنین است :

سال تاریخش بشمسی احمد دلخسته گفت :

هوشمند از هوش شد ای داد از جور جهان

(۱۳۲۴)



مرحوم عبدالحسین هوشمند راد

هوشمند راد شیرازی - متولد ۱۲۸۸ شمسی

بانو نجم‌الحاجیه هوشمند راد فرزند مرحوم میرزا نصرالله خان شجاع‌الانشاء
فرزند میرزا عسکرخان بورنجانى مدیر نامه جهان زنان منطبعه طهران
از نویسندگان فداکار معاصر و همسر مرحوم عبدالحسین هوشمند راد سالف
الترجمه است -

در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت شمسی دیده بدنیا گشوده ، و در
کودکی نزد معلم اختصاصی سواد خواندن و نوشتن و مقدمات عربی را آموخته
است و در اوائل سلطنت رضا شاه فقید سر سلسله پهلوی در شیراز جمعیت « نهضت
نسوان » را تأسیس کرده و چند سال در بیداری و حمایت همجنسان خویشتن
کوشیده است.

در سال ۱۳۲۹ شمسی امتیاز روزنامه « جهان زنان » گرفته است و مدت سه

سال متوالی در طهران چاپ و منتشر ساخته مشارالیه علاوه بر خدمات اجتماعی سابق الذکر در تربیت و تعلیم فرزندان خود نیز سعی جمیل مبذول داشته و آنها را برای تکمیل تحصیلاتشان به اروپا فرستاده است .

هوشمند راد شیرازی = متولد ۱۳۰۰ شمسی

آقای عبدالرحیم هوشمند راد شیرازی متخلص به «هوشمند» فرزند مرحوم محمد حسن فرزند شیخ زمان فرزند شیخ محمد هادی فرزند مولی ماندگار از شعراء معاصر و صاحب امتیاز و مدیر روزنامه «سروش نجات» منطبعه شیراز است - و برادر کهنتر دوست فقید نگارنده میرزا عبدالحسین خان هوشمند راد سالف التترجمه

آقای عبدالرحیم در سال هزار و سیصد و شصت و یک متولد شد و یکساله بود که پدرش دیده از دنیا فرو بست ، و در شش سالگی مادرش دارفانی را بدرود گفت و برادرش بسرپرستی و تعلیم و تربیت او همت گذاشت و او را به مدرسه شریعت گذاشت و دوره آن دبستان را بپایان رسانید و در خارج از مدرسه نیز چندی به تحصیل علوم متداوله عصر پرداخت ، و در ۱۳۲۰ شمسی بشراکت برادر دیگرش (آقای محمد جعفر هوشمند راد) کتابخانه «هوشمند» را تاسیس کرد و نه سال بکار کتابفروشی مشغول بود تا بسال ۱۳۳۰ که امتیاز نامه «سروش نجات» را گرفت و سه سال بطور هفتگی آنرا منتشر ساخت ، و از آن پس در محاق تعطیل افتاد .

هوشمند را مدت هجده سال از بهترین ایام جوانی خود را صرف نشر معارف و خدمت به اجتماع کرده است ، و فعلا نمیدانم چکار میکند - گاهگاه شعری میگوید ، و در تلفیق کلمات مهارتی دارد ، از اوست :

بودم افسرده و افسرد ترم روی تو کرد

روز گارم سیه و تیره - دو ابروی تو کرد

شاهبازی بدم آزاده و بالا پرواز

عشق روی تو مرا ساکن در کوی تو کرد

از خدا آرزوی دلبر خوشخو کردم

خالق عشق اسیرم به دو جادوی تو کرد

سالها بندگی و خدمت خوبان کردم

دست تقدیر مرا شیفته روی تو کرد

هوشم از دست بشد چونکه بدیدم رویت

زار و دیوانه ورنجور مراخوی تو کرد

قطعه - در اندر

عمل خیر قبولست چو نیکو نگری

خانه درقلب بنا کن که بماند اثری

چوبری آب برای عطش تشنه‌ایی

گر ز الطاف بیوشی بدن عریانی

چون‌رسانی به یتیمان پریشان نانی

مگر از کشور باقی تونداری خبری؟

داغ پیشانی و مو روی تو تابان نکند

خانه بوسیدن تو کار تو آسان نکند

سیل غم خانه امید تو ویران نکند

چرخ غدار ترا واله و عریان نکند

گیتی رذل ترا عاجز و حیران نکند

رحم کن ز آنکه ترحم بتو نیران نکند

هوشمندانه نمودم به حق این نوحه گری

تا که ابلیس ترا دور ز ایمان نکند

هوشیار شیرازی = متولد ۱۲۸۳ متوفی ۱۳۴۶ شمسی

مرحوم دکتر محمد باقر هوشیار شیرازی .

از دانشمندان معاصر و از اساتید آموزش و پرورش دانشسرای عالی طهران

و از یاران نگارنده بود .

در سال هزار و دویست و هشتاد و سه شمسی متولد شد، دوره شش ساله ابتدائی را

در مدرسه شعاعیه شیراز بپایان رسانید آنگاه برای تحصیلات عالیه به بمبئی و کلکته

رفت، و در آنجا با کمک مالی یکی از بازرگانان ایرانی مقیم کلکته رهسپار آلمان شد، پس از اتمام تحصیلاتش در شهریور ماه ۱۳۰۸ بطهران رفت، و در این سال بود که نگارنده از شیراز بطهران آمده و آن مرحوم را در کتابخانه طهران ملاقات کرد و با او آشنا شد و او را جوانی عاشق علم و دانش و بسیار گرم و با محبت و نوع دوست و محبوب وطن و هموطنان یافت، تا در طهران بود اغلب ایام هفته او را در کتابخانه طهران یا قرائتخانه شرافت ملاقات میکرد و از مصاحبتش محظوظ میشد - تا اینکه در دوره دوم امتحان مسابقه دانشجویان اعزامی اروپا شرکت جست و توفیق یافته بدانشگاه برلن رفت و پس از طی دوره انستیتوی دانشجویان خارجی در دانشگاه و گذراندن امتحان شش ادبی و زبان لاتین بدانشکده ادبیات دانشگاه برلن وارد شد، و در رشته تعلیم و تربیت، و فلسفه و تاریخ و ادبیات زبان آلمانی بتعلم پرداخت.

پس از آن در ۱۹۳۴ مسیحی رشته‌های سابق الذکر را در دانشکده ادبیات دانشگاه «توبین گن» و دانشگاه مونیخ دنبال کرد و همواره در تحصیل ساعی و موفق بود.

پس از تکمیل تحصیلات عالی به طهران رفت و در دانشسرای عالی - و دانشکده‌های علوم و ادبیات و هنرستان موسیقی و آموزشگاه پست و تلگراف و دبیرستان نظام و کلاسهای تابستانی سربازان پادگانها مرتباً بتدریس و تعلیم مشغول شد و چون سالی از ورودش بطهران گذشت با دختری آلمانی نژاد بنام «الیزابت» که در آلمان با او آشنا شده بود ازدواج کرد، ولی از او فرزندی بدنیا نیامد.

دکتر هوشیار گواهینامه تحصیلی ذیل را در دست داشت:

- ۱ - گواهینامه شش ساله ابتدائی مدرسه شعاعیه شیراز ۲ - گواهینامه دوره متوسطه علمی دبیرستان فاکلمان برلن ۳ - گواهینامه مکمل شش ادبی انستیتوی دانشجویان خارجی دانشگاه برلن ۴ - گواهینامه عملیات در ملک خالصه «مونش هوف» آلمان ۵ - هشت گواهینامه در رشته‌های روانشناسی نظری آموزش و پرورش و روانشناسی علمی از دانشگاه مونیخ ۶ - گواهینامه دکتری از دانشگاه مونیخ.

و اورا بیست جلد تألیف و تصنیف و ترجمه است بشرح ذیل :

- ۱ - اراده معطوف بقدرت (تألیف نیتچه) ۲ - ارتقاء ایران بدوره حکومت ملی (تألیف پروفیسور والتر هنتیس آلمانی) (تاریخ مقدمات سلسله صفویه) ۳ - اصول آموزش و پرورش (جلد اول) ۴ - تکامل طبیعی نظرات و آراء ۵ - تمدن بکجا میرود تمدنات آخر الزمان (مکانیستها) ۶ - تدریس الفباء ۷ - تدریس زبان خارجه ۸ - رساله د کترای او . ۹ - رساله معرفت در نظر شوپن هاور ۱۰ - روانشناسی عملی و عملیات آزمایشگاهی و هوش سنجی ۱۱ - سالهای تصمیم یا اوضاع اجتماعی و سیاسی جهان در دو قرن اخیر (ترجمه از آلمانی) ۱۲ - سواد و آموزش همگانی ۱۳ - صور نوعیه از منظر گوته شاعر آلمانی ۱۴ - قسمتی از تاریخ القرآن (تألیف نولد که آلمانی) ۱۵ - کشف روش اختصار در تدریس نوشتن و خواندن فارسی ۱۶ - کنجکاوی در چگونگی کودکان و جوانان با تحقیق دقیق در شخصیت انسان (ترجمه از آلمانی) ۱۷ - میلاد گوته شاعر آلمانی ۱۸ - نمایشنامه « اگمنت » (تصنیف گوته آلمانی) ۱۹ - نظر و عمل ۲۰ - پنجاه و پنج قطعه قرائتی برای دانش آموزان کلاسهای پنج و شش ابتدائی .
- قسمتی از تالیفات فوق چاپ شده و برخی را دانشگاه طهران طبع کرده است در شب بیستم مرداد ماه هزار و سیصد و شش در سن پنجاه و سه در طهران در گذشت - وفات او باعث تأثر و تأسف فراوان اهل دانش گشت که مردی دانشمند و نسبت بشاگردان خود بسیار مهربان و دلسوز بود و حقیقه در گذشت او ضائعه علمی و ادبی بزرگی بود - خدایش غریق رحمت خود فرماید (۱)

یاری شیرازی = متوفی ...

نامش مجهول است و تخلصش یاری و از شعراء و نویسندگان قرن نهم هجری است .

(۱) اقتباس از مندرجات مجله سپیده فردا شماره ۹ و ۱۰ شهریور ماه ۱۳۳۶

وابسته بدانشسرای عالی و اطلاعات شخصی

صاحب مجالس النفائس مینویسد : از شیراز است ، و در محلی که از آنجا
بخراسان آمد بنقاشی منسوب بود ، اما مبتدی بود ، فقیر او را باهل تذهیب سفارش
کردم ، در اندک فرصتی نقاش خوب شد ، ولی چون معلوم شد که در نقاشی غرض
او نقش بازی بود ، چرا که عجب نقشها بروی کار آورد ، القصه زبان قلم در تحریر
آن عاجز است و شرح نمیتوان کرد ، این مطلع از او ست :

ز اشک دیده که دل پر ز در مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قارون است
فی الواقع که حضرت میر دربارۀ مشار الیه شفقت بسیار نموده ، و از وی سهو
تمام در وجود آمده ، حاصل مهر پادشاه و امرا را تقلید کرده و بخیالات فاسد
نشانها نوشته ، واقف شده اند و آخر گناه او بخشش یافته است ، اما مثل او مذهب
و محررتوان گفت که هرگز نبوده است - این مطلع از او ست .

گفتم دُر گوش تو مرا تشنه جگر کرد

بشنید از این گوش و از آن گوش بدر کرد
صاحب تذکره شمع انجمن مینویسد : در فن هیأت ید طولی داشته است و
بعهد سلطان حسین میرزا در هرات بسر برده از او ست :

نخواهم پیش مردم دیده بر رخسار یار افتد
چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد
سال فوتش بدست نیامد ، نه در مجالس النفائس آمده و نه در جای دیگر
دیده ام .

یحیی شیرازی = متولد ۱۲۴۷ زنده در ۱۳۱۳

مرحوم حاج شیخ یحیی امام جمعه شیرازی ابن شیخ ابوتراب بن شیخ محمد
مفید بن شیخ عبد النبی بن شیخ محمد مفید بن شیخ حسین جزائری -
از فقهاء قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است ، و صاحب فارسنامه

ناصری مینویسد: در اکتساب مقاصد علمیه کوشیده ، باندك زمانی برامثال و اقران خود فائق گردید ، و بعد از تکمیل علوم دینی هر روزه در محفل مینو مشاکل خود تا يك ساعت ونیم از آفتاب برآمده طلاب علوم را از نتایج افکار ابکار خود بهر مند سازد - پس در مسجد جامع جدید مشهور به « مسجد نو » بر منبر نشسته بجوامع تفسیر و مجامع تاویل جماعت مسلمانان را مستفیض نماید ، پس عود بمنزل نموده مشاجرات و مراعات انام را بتصالح باعانت مظلوم قطع فرماید - و ایام متبر که در روزهای جمعه در مسجد کریمخانی مشهور بمسجد وکیل بعد از ادای فرائض بنصایح بلیغه جلیله و مواعظ جمیله اهل فضل و بزرگان و اعیان رامتذکر و متنبه سازد - و در روزهای دوشنبه هر هفته از ماه و سال در باغهای موروئی و مکتسبی خود رفته با دوستان شفیق و رفیقان صدیق بعد از تفاکه و تفکه بمکالمات علمیه و مطایبات ادبیه رفع انقباض از خاطر خود و حضار فرماید ، و نزدیک است به سی سال است که با نگارنده این فارسنامه ناصری بطریق مواسات و شفقت رفاقت و صداقت و مسامرت شبانه و صاحبت روزانه سلوک فرموده است .

فرصت در آثار عجم آورده است : شیخ یحیی ابن مرحمت پناه شیخ ابو تراب ابن شیخ مفید ابن شیخ عبدالنبی ابن شیخ محمد مفید طاب ثراهم ، جناب معزی الیه در شیراز مقتدای انام و مرجع اسلام است ، در استخبار اخبار سعیش کافی است ، و در استفسار تفاسیر ضمیرش صافی ، همواره در قبض و بسط و رتق و فتق مهمات مرجوعه ناس برأی رزین و فکر متین اوقاتی مصروف دارد -

صاحب ترجمه را چند پسر بوده است که فرصت اسامی سه چهار نفر آنها را نوشته است و ما هم مینویسیم :

۱- حاج شیع احمد ۲- شیخ عبداللطیف ملقب بمعین الشریعه ۳- شیخ آقا

ملقب بعماد الشریعه ۴- شیخ بهاء الدین .

سال فوتش معلوم نشد - در ۱۳۱۳ زنده بوده .

یحیی شیرازی = متوفی ۱۰۶۴

از شعراء قرن یازدهم هجری است -

صاحب تذکره شمع انجمن در ترجمه اش گوید : آخذ کتاب و سخن سرای
کامل نصاب بود ، شاعری است احیاء معانی کار او ، و جان در کالبد سخن دمیدن شعار
او ، پدرش از شیراز بر آمده طرح توطن در کاشان انداخت .

یحیی در هند آمد و مداخ دارا شکوه گردید ، تا آنکه در شاهجهان آباد
در سال هزار و شصت و چهار طومار عمر را بانجام رسانید - از او ست :
دید هر قاصد که روبش کرد در کویش وطن

بعد از این گر زنده ام خود میبرم مکتوب را



کی سبز گشت پشت لب آفتاب ما کز رشك گرد زهر فلک در شراب ما



ایکه از دشواری راه فنا ترسی ، مترس

بسکه آسانست این ره میتوان خوابید و رفت!



ببوریا تنهی پا که از فقیرانست قدم منه بنیستان که جای شیرانست
مده زدست گریبان گوشه گیری را که مومیائی پای شکسته دامانست



نرمی بسیار خواهد بادرستان ساختن

مغز خونها خورد تا در استخوان جا کرده است



به از دل در دکان آفرینش نیست کالائی

چرا غافل دل از اسباب دنیا بر نمیدارد؟

دوا یکی است بدارالشفای میکده ها زهر مرض که بنالد کسی شراب دهند

☆

زدست عقل نچیدم گلی بکام ز عشق چو کودکی که بگلزار با ادیب رود

☆

با که گویم بعد از این گر پیشم آید مشکلی
در جهان از دلبری نگذاشتی صاحب‌دلی

رباعی :

یحیی بجهان نمیتوان خندان شد حیف از عمری که صرف این زندان شد
دل‌زنده کسی بود که چون شمع مزار پیش از مردن مقیم گورستان شد

یحیی شیرازی = متولد ۱۰۴۸ متوفی ۱۰۹۲

سید یحیی بن نظام الدین احمد بن محمد معصوم بن نظام الدین احمد دشتکی شیرازی -
از دانشمندان و شعراء قرن یازدهم هجری است ، و برادر سید علیخان کبیر
و در مدینه متولد شده ،

برادرش « در سلافة العصر » ترجمه‌اش را آورده و مینویسد : در حجاز بسال
۱۰۴۸ متولد شد و با پدرش بهندوستان رفت و در حیدرآباد سکونت اختیار کرد
و در سال هزار و نود و دو در آنشهر وفات یافت از اوست

الا یا زمانا طال منه تباعدی اما رحمة تدنوبها و تجود
لألقی الذی فارقت انسی ادنای فها انا مسلوب الفواء فرید

☆☆☆

الا لا سفی الله البعادو جوره فان قلیلا منه عنک خطیر
و والله لو کان التباعد ساعة وانت بعید انه لکثیر

اورا قصیده‌ای است طولانی در مدح برادرش سید علیخان که دو بیت از

آنرا می‌آوریم :

فهاهو مضی مذلّف الجسم ناحله
معین فتّانی کما شئت نائله

حزین لما یلقاه فیک من الجوی
بلی ان یکن لی من علی وعزمه

یحیی فالی = متولد ۷۵۶ متوفی ۸۲۸

یحیی بن ابراهیم بن یحیی الجلال بن العز بن ناصر الدین شافعی فالی -
از علمای قرن هشتم و نهم هجری است - در سال هفتصد و پنجاه و شش متولد
شد - و از عماد عبدالکریم و امام الدین عبدالرحمن فقه و عربی و غیره آموخت، و
صاحب فتوی شد - و معلومات خود را تدریس میکرد، و در وطن خود بشغل قضاوت
مشغول بود - چندی نیز در جرون قضاوت میکرد - مردی فاضل بود و از فحول
علماء شمرده میشد -

در سال هشتصد و بیست و هشت وفات یافت، (۱)

یحیی لاری = متوفی ..

از شعراء قرن نهم هجری است -
صاحب هفت اقلیم مینویسد: از شاگردان علامه دوانی بوده، و بدرستی سلیقه
و نکته دانی انصاف داشته شعر را نیکو میگفته - از اوست:
هر که بکوی عاشقی در پی ننگ و نام شد
بگذر از او که نزد ما عشق بر او حرام باشد
سال فوتش معلوم نشد -

یزدان جو شیرازی = متولد ۱۳۱۰ شمسی

آقای ابراهیم یزدانجو شیرازی متخلص به «انجوی» فرزند آقای سرهنگ

زین العابدین

از شعراء معاصر است - در سال هزار و سیصد و ده شمسی در شیراز متولد شد - و دوره دبیرستان را در آن شهر بپایان رسانید و دیپلم ادبی گرفت - چون سابقاً نام خانوادگیش « انجوی زاده امیری » بوده باین مناسبت « انجوی » تخلص میکند و بیشتر غزل میسراید - چندی در خدمت وزارت فرهنگ بوده و فعلاً در شعبه بانگ ملی تربت حیدریه مشغول است - از اوست

هردم که یاد دلبر طناز میکنم	در دل هوای رفتن شیراز میکنم
ز آنجا که نیست رفتن شیراز ممکنم	با سیل اشک عقده دل باز میکنم
آزاد کی شوم ز قفس تا که بنگرم	عازم بکوی یارم و پرواز میکنم
هرجا که ساز سوزدل خود کند بیان	بس ناله ها بهمرهی ساز میکنم
پروانه وار سوزم و شادم که خویش را	در پیشگاه عشق سرافراز میکنم
خواهم که سر عشق بپوشم - ولی دریغ	فاش از سر شک دیده غمّاز میکنم

بین انجوی ز دولت عشقش که من چسان

در شعر و نظم خویشتن اعجاز میکنم

ما در جنون چو خویش کسی را ندیده ایم

آری ندیده ایم - و نه از کس شنیده ایم

مجنون صفت ز غمه لای - لای خویشتن

از هرچه هست رشته الفت بریده ایم

چرخم بدرد هجر و جدائی دچار کرد

چون دید این حسود بوصلش رسیده ایم

ما را کجاست حوصله دوستی کس

دل مرده ایم و گوشه عزالت گزیده ایم

این انتقام کیست که پس میدهیم ما ؟

در خون خویش از چه بدینسان طپیده ایم ؟

سوزد - ولی ز عشق دلم دل نمیکند

راندم که طعم عشق و محبت چشیده‌ایم

ای انجوی منال ز آزار آن نگار

ما جور یار را بدل و جان خریدهایم

گر نمیرم خواهم آهد بهر دیدار تو من

با هم جور توام ای گل خریدار تو من

ملك دل هرگز نیارد طاقت هجر ملوك

خسرو دل پرگشایم سوی دربار تو من

حیف باشد گر سپارم جان به جز در پای تو

جان دهم آخر به پیش چشم بیمار تو من

تلخ کامم از شرنگ دوری و هجران تو

مستحق شدم از لعل شکر بار تو من

پا فشاری اینهمه در کشتنم از بهر چیست ؟

سر نمی‌آرم برون زین جهد و اصرار تو من

از چه پیوندم بریدی - آخر ای پیمان شکن

در تحیر باشم از رفتار و کردار تو من

عقل و دانش هم که بی ارزش بود در نزد تو !

بهتر از اینها چه آرم - گو بی‌آزار تو من ؟

سر کنم در حسرت و بدارت آخر تا بچند

تا بکی نالم ز هجران شب تار تو من ؟

عالمی سوزد بحال زار من ، حتی رقیب !

گر بگویم شمه‌ای از جور و آزار تو من

گل تحمل کی کند ، آزار خار بوستان

گشته‌ام در پیش آن روی چو گل - خار تو من

كلك آتشزای تو سوزد جهانی انجوی
سوزها می بینم اندر شعر و گفتار تو من



آقای ابراهیم یزدانجو

یزدانی شیرازی = متولد ۱۲۵۲ متوفی ۱۳۲۸

مرحوم میرزا عبدالوهاب متخلص به « یزدانی » فرزند میرزا محمد شفیع

وصال —

از دانشمندان و هنرمندان معاصر و ششمین فرزند وصال است .
در سال ۱۲۵۲ در شیراز متولد شد ، و ده ساله بود که پدرش وصال فوت شد ،
یزدانی مانند پدر و برادرانش از کودکی دارای استعداد تحصیل علم و هوش فراوان
و طبع شعر و حسن خط بود ، و علوم ادبی و ریاضیات را بزودی فرا گرفت ، و در
هنرهای دستی مهارتی بسزا یافت ، خط نسخ و نسخ تعلیق و شکسته را (که نمونه های
آن در دست اشخاص است) چون میر عماد و درویش مینوشت ، در نقاشی هم
ید طولی داشت ، در علم اسطرلاب و هیئات قدیم نیز ورزیده بود .
چون در خط نسخ تعلیق استاد مسلم بود بیشتر کتیبه های بقاع متبرکه که
بخط او نوشته شده ، چنانکه قسمتی از رواق حضرت رضا علیه السلام و کتیبه های اطراف
حرم احمد بن موسی الکاظم علیهما السلام « شاه چراغ » و سید میر محمد و بعضی از درهای طلا و نقره

این بقعه‌ها بخامه‌ او ست،

اشعاری که از او باقیمانده است توانائی طبعش را دلیلی آشکار است، مخصوصاً غزلیاتش را شیرینی و لطف بسیار است، ولی افسوس که گوئی کوشش داشته است که آثار طبع خود را نابود کند! چنانکه قسمت زیادی از اشعار خود را از میان برده است و بیش از بک هزار و پانصد بیت از سخنان منظومش باقی نمانده است.

یزدانی در نظم تاریخ ایران نیز شرکت داشته است، باین معنی که طهماسب میرزا مویدالدوله از طرف دولت پیشنهاد میکند که فرزندان وصال تاریخ ایران را از انقراض سلسله ساسانیان و غلبه اعراب بایران تا سلطنت قاجاریه بنظم آورند که متمم شاهنامه فردوسی باشد.

وقار داستان خلفاء و خروج صفادیان را تاروی کارآمدن مغولان آغاز میکند. داوری چون در زبان ترکی و تاریخ ترك استاد بوده از مغول تا صفویه را میسرآید.

فرهنگ و توحید و یزدانی نیز بترتیب نظم تاریخ صفویه و نادر شاه و کریمخان زند را بعهده میگیرند. اما در حین سرودن تاریخ مزبور داوری زندگانی را بدرود میگوید و دیگر برادرانش از این واقعه چنان افسرده میشوند که از گفتن این داستان باز میمانند و اینکار پایان نمیرسد.

معصوم علی نایب الصدر در کتاب «طرائق الحقائق» آورده است که یزدانی با شعراء نامی آن عهد مانند حاج محمد تقی شوریده و شیخ محمد خان ایزدی میرزا محمد نثار و محمود خان نعمت فسائی در خانه مرحوم وصال هر هفته انجمن ادبی داشته است و برادر زادگانش: رحمت، همت، و اورنگ در آن انجمن بسخن سرائی میپرداخته‌اند.

یزدانی را سه فرزند بنامهای میرزا علی روحانی (مولف گلشن وصال) و ابراهیم سلطانی و مهدی وصال بوده است.

در سال هزار و سیصد و بیست و هشت بمرض استسقا وفات یافت و در جوار
برادرش فرهنگ در بقعه سید میر محمد مدفون شد (۱) از اوست:

غزلیات :

ترك چشم تو بكين با دل هر مسكين است
يا همين با دل مسكين من اندر كين است
روزگار من و زلف و خط و خال تو سياه
اين سياهی همه از بخت من مسكين است
ز آن می سرخ و خط سبز و لب لعل نگار
شكر الله كه مرا بزم طرب رنگين است
من ز دشنام تو حاشا كه برنجم ليكن
سخن تلخ دريغ از دهن شیرين است
باغ نسرين و گل و سر و چه حاجت كه مراست
سروقدی كه برخ باغ گل و نسرين است
نيست آگه كسم از درد نهان جز تو- بلی
ويس داند كه چه سود ابسر رامين است
بی تو گر جنت و حور است نخواهم كه مرا
صحبت دوست به از جنت و حورالعین است
سرواگر سيب دهد می ندهد سيمين سيب
تا چه سروی كه ترا سيب زنيخ سيمين است ؟
از خطای دل من زلف بگوش تو چه گفت
كه ز من چشم تو در خشم و بابرو كين است
زیر هر چین سر زلف تو صد نافه مشك
تا نگوئی بخطا نافه مشك از چین است

خبر از سوز دل و اشک روانم که دهد

در شب هجر جز آنشمع که بر بالین است

گر دو صد بار زنی تیغ جفا بر سر من

همچنان در دل من مهر تو صد چندین است

میگریزه دلم از چنگ دو زلفت آری

صعوه را طاقت سر پنجه نه با شاهین است

نقش زلف تو مگر خامه یزدانی است

کز سر کلاک همه صفحه او مشکین است

بدل گفتم بدست آرم سر زلف دلاویزش

بیک تیرم زپا افگند ترک چشم خونریزش

گرفتم دل گرفتم از سر زلف دلاویزش

چه سازم با فریب چشم مست فتنه انگیزش

بریزد خونم آن مژگان بتیر غمزه فتنان

یکی با ناوک مژگان دگر با خنجر تیزش

مگر از حلقه‌های زلف او پوشم زره ورنه

بریزد خون من با تیغ ابرو چشم خونریزش

کجا بر آستان شاه خوبان راه خواهد جست یزدانی

مگر همچون گدایان جای بنماید بدهلیزش

بکام جان حلاوت بخشدار خود تلخ فرماید

ز بس شیرین بود حرف از دهان شکر آمیزش

اگر زاهد ببیند چشم مست پر فریبش را

رود بر باد چون من خرمن تقوی و پرهیزش

بپهلوی خاها دارم بیاد چهر گلرنگش

زمژگان جویها بارم بپای سرو نو خیرش

خیال وصل او هر کس چومن پخت از طمع خامی
 نخواهد رفت هر گز میل خاطر با دگر چیزش
 بیاور جام جم تا کی خوری غم گاندرین عالم
 نه کسری ماند و ایوانش نه خسرو ماند و شب دیزش
 اگر عشاق را دل در سر سودای عشقش شد
 عجب نبود که من دل دادم و جان میدهم نیزش

يعقوب سیرافی = متوفی ۰۰۰

ابن ماهان یعقوب سیرافی سربانی
 از اطباء حاذق سربانی قرن دوم هجری است، و از او در کتب طبیه به «یعقوب
 سیرافی» نام میبرند. و گاهی سیرافی مطلق مینویسند. تاریخ وفاتش را ضبط
 نکردداند و اشهر مولفات او کتاب «سفر و حضر» است که در نزد اطباء در کمال
 اعتبار و غایت اشتهار میباشد (۱)

یوسف بحرانی = متولد ۱۱۰۷ متوفی ۱۱۸۶

شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بن احمد بن عصفور
 امامی اخباری بحرانی شیرازی آل عصفور.
 از فقهاء و محدثین قرن دوازدهم هجری است
 در سال ۱۱۰۷ در شهر ما خور از بلاد بحرین متولد شد، و پس از طی دوره
 صباوت بتحصیل علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام پرداخت، آنگاه بمکه و مدینه
 رفت، و چون در فتنه افغان دست دولت ایران از جزائر بحرین بریده شد، و او
 که شیعه متعصب بود ایران را وطن خود میدانست از بحرین به ایران آمد، و در
 بدو ورود بکرمان رفت و چندی در آنجا اقامت کرد، بعد بشیراز رفت، و میرزا محمد

(۱) مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار

تقیخان و الی فارس مقدم او را گرامی داشت ، و از هر حیث باو مساعدت کرد ، و فراغت بال یافته بتالیف و مطالعه مشغول شد ، اما پس از اندك زمان میرزا محمد تقیخان مغضوب نادرشاه افشار گشت و اموالش را ضبط کردند و خود و خانواده اش را کشتند !

شیخ از این واقعه وحشت زده شده بقصبه فسا گریخت ، در آنجا هم میرزا علیخان حاکم فسا قدرش را بدانست و شرط احترامش بجای آورد . و زمینی برای کشت و زرع باو بخشید و شیخ بکار زراعت پرداخت ، اما از بخت بد طوایف نکشید که در فسا هم فتنه بر پا شد و میرزا محمد علی را کشتند ، ناچار باصطهبانات رفت و پس از چندی اقامت در آنشهر رهسپار عراق عرب شد و در کربلای معلی اقامت گزید ، و بتدریس و تالیف مشغول گشت ،

تاروژشنبه چهارم ربیع الاول هزار و صد و هشتاد و هفت بقول صاحب فارسنامه ناصری و یکی از سالهای ۱۱۸۶ یا ۱۱۸۸ یا ۱۱۸۹ بگفته صاحب «ریحانة الادب» در آنشهر بمرض طاعون وفات یافت و در رواق حضرت سید الشهداء نزدیک قبور شهداء مدفون شد - و صاحب «نخبة المقال» در تاریخ فوت او گفته است :

و یوسف بن احمد المبحرانی
له حدائق قد استوفی الخبر
شیخ جلیل قدوة الاعیان
وبعد (عد ۷۴) قبضه (الناظر)

- ۱۱۸۶ -

تالیفاتش : ۱ - اجوبة المسائل البحرانیة (۱) ۲ - اجوبة المسائل البهبهانیة
۳ - اجوبة المسائل الشیرازیة - اجوبة المسائل الکازرونیة ۵ - الاربعون حدیثاً فی فضائل امیر المؤمنین علی علیه السلام (از کتب اهل سنت استخراج کرده است)
۶ - الاسلام و الایمان و انه اقرار باللسان واعتقاد بالجنان و عمل بالارکان ۷ - اعلام

(۱) يك نسخه از این کتاب : همچنین کتاب : کشف القناع ، و قاطعة القال مترجم در مجموعه ای که آقای سید محمد صادق طباطبائی بکتابخانه مجلس اهداء کرده است موجود و ذیل شماره ۶۳۳ مضبوط است -

القاصدين الى مناهج اصول الدين ۸ - انيس الخاطر يا انيس المسافر يا كشكول
بحرانی ۹ - تدارك المدارك في ماهو غافل عنه ۱۰ - الجمع بين فاطمتين ۱۱ - حاشیه
شرح شمسیه قطب الدین رازی ۱۲ - الحدائق الناضرة فی احكام العترة الطاهره
(فقه استدلالی است - و در تبریز در شش مجلد چاپ شده است ، و بیشتر شهرت
شیخ بواسطه این کتاب است) ۱۳ - الدر را النجفیه فی الملتقطات الیوسفیه (در طهران
چاپ سنگی شده) ۱۴ - سلاسل الحديد فی تقييد ابن ابی الحديد - ۱۵ - الشهاب
التاقب فی بیان معنی الناصب وما یترتب علیه من المطالب ۱۶ - لوء لوء البحرین
فی الاجازة لقرتی العین (اجازه نامه ایست که بشیخ خلف بن عبدالعلی و شیخ حسن
ابن شیخ محمد داده است و در ایران چاپ شده) ۱۷ - معراج النبیه فی شرح من لا یحضر
الفقیه ۱۸ - النفحات المملکوتیه فی الرد علی الصوفیه ۱۹ - قاطعة القول و القیل
فی نجاسة الماء القلیل ۲۰ - كشف القناع عن صریح الدلیل فی رد علي من قال فی
الرضاع بالتنزیل و غیر اینها (۱)

یوسف شیرازی متوفی ۱۳۰۰

میرزا یوسف شیرازی نوری الاصل

از فضلاء قرن سیزدهم است ، و تالیفاتش بشرح ذیل :

۱ - ترجمه احادیث قدسی بفارسی ۲ - کتاب در علم خط ۳ - مفاتیح الارزاق

(در علم فلاح) در سال هزار و سیصد وفات یافت (۲) .

یوسفی شیرازی = متولد ۱۲۹۵

آقای محمد یوسف بیگی شیرازی متخلص بـ « یوسفی » فرزند مرحوم

یوسف بیگ .

(۱) فارسنامه ناصری - ریحانة الادب جلد دوم

(۲) هدیة العارفین -

از شعراء معاصر است، اصلا از اهل محلات است و پدرش محلاتی بوده اما خودش سالهاست که در شیراز مقیم و بکار خیاطی اشتغال و در خیابان زند دوزندگی زنانه بنام «مدشادی» دارد - مردیست متدین و درستکار و با محبت و در شعر مكثر، و اندك مایه سواد خواندن و نوشتن دارد -

در سال ۱۳۳۷ شمسی که بشیراز رفتم، ورودم را شنیده بود و بدیدنم آمد، و با کسب اجازه وارد اطاق شد و با کمال ادب در گوشه‌ای ایستاده گفت: «شنیده ام بخدمتی کمر بسته اید که در تاریخ کشور ما بیسابقه است، شما شرح حال دانشمندان و سخن‌سرایان خطهٔ پارس را ضبط تاریخ میکنید و با این عمل خیر اقلا تاریخ تولد دانشمندان و سخن‌سرایان محروم و مظلوم بدست فراموشی سپرده نمی‌شود، من طفلی یکساله بودم که پدرم بدرود حیات گفت و دوازده ساله بودم که مادرم به او پیوست، و بیش از دو کلاس درس نخوانده ام، ارثی که برای من مانده بود از کف دادم و هم اکنون با مشکلاتی عجیب دست بگریبان هستم، از يك طرف گرفتار عائله شده ام، و از طرف دیگر عاشق تحصیل علم هستم، و با نداشتن سواد کافی تا کنون هم وزن شش کیلو شعر سروده‌ام و بهر در که برای تحصیل دانش میروم دربرویم بسته است! اگر مربی و معلم دلسوزی داشتیم برگی بر صفحه ادبیات ایران می افزودم چون طبعی مانند زاینده رود دارم که هم دارای آبهای زلال است و هم گل آلود، و تصفیه آن بعهدهٔ دانشمندانست، افسوس که اولیاء امور بفکر امثال ما نیستند و نمیدانند که ما بچه مشکلاتی رو برو هستیم - الخ»

چون این کلمات را بر زبان راند دفتری از جیب بر آورد و ساعتی از اشعار «زال» و «گل آلود» خویشتن خواند، دیدم دیوانی متحرک است، و از فرط ناکامی و بیسامانی همچون کلافی سردر گم - مانند او در تاریکیهای اجتماع ما بس فراوانست که بواسطهٔ فقر و نداشتن مربی عاطل و باطل مانده اند او را بکار و مطالعه تشویق کردم و دلداری دادم، و بد که اش رفتم و دیوانش را که شامل چند هزار بیت بود دیدم، و در شگفتی شدم که این مرد با داشتن خرج زیاد و عایدی کم و ایرادها و

خردد گیریهای بانوان هنگام تهیه لباس چگونه توانسته است اینهمه شعر بگوید! خودش میگفت: آنقدر بسرودن شعر علاقمندم که گاه میشود درحین اندازه گیری لباس بانوئی شعری بخاطرم میآید، ناچار کار را رها کرده پشت میزمیروم و بنوشتن شعر میپردازم و چه بسا که مشتری عصبی میشود و پرخاش کنان میرود! گاهگاه در اشعارش ابیات خوب یا کلمات عربی و فارسی غیر مأنوس پیدا میشود که گوئی بد آنها ملهم بوده است، زیرا که خود از درك معانی آنگونه کلمات عاجز است - این مطلب در باره مضطرب قصاب شاعر کم سواد معاصر و امثاله نیز صدق میکند - اینك نمونه ای از اشعار او را در اینجا می آوریم:

مثنوی - در ستایش پروردگار بیچون:

ستایش بدرگاه پروردگار	کزو شد اثرها همه آشکار
بفرمانت ای خالق لا مکان	شود نیست هر هست در هر زمان
بدست تو باشد حیات و ممات	توئی آفریننده کائنات
بهر ذره خاکی نمائی نظر	بشر آفرینی چو قرص قمر
روان و تن و دیده و عقل و هوش	ز تو جمله دارند بانگ سروش
توئی صانع روح و جسم و جمال	نکو آفرین قادر ذو الجلال
بذکر تو مشغول کون و مکان	زمین و زمان عرش و هفت آسمان
بعشق تو حیرت زده مهر و ماه	چو نوع بشر عاشق يك نگاه
جهانها همه سفره خوان تو	همه کائناتند میهمان تو
براز و نیاز همه آگهی	تو یکتا خداوند فرماندهی
بهر بنده خواهی تو شاهی دهی	بر او عز و ناز و سپاهی دهی
ز تو عزت و ذلت بندگان	نگون بخت سازی تو شاهنشاهان
ز تو یوسفی کرده کسب هنر	تو در كلك او ریختی نیشکر

خرد عاجز از درك آیات تو

ستایش سزاوار مر ذات تو

باده بسیار ولی در کف ما جامی نیست
 یار ما بر سر مهر ست و مرا کامی نیست
 ظلماتست جهان در نظر اهل کمال
 بقرآز اینشب تاریک دگر شامی نیست
 کرده سر گرم طرب دلبرک دهر ترا
 مگر از خالق عالم بتو پیغامی نیست ؟
 یوسفی نام نکو جوی که دروادی عشق
 بهتر از نام نکو دردو جهان نامی نیست
 پای بند عشق آن دلدار شیرازم هنوز
 عاشق آن لعبت زیبای طنازم هنوز
 آشیان دارم بهر شاخ گلی در ملک جم
 در پناه سایه آن سرو شیرازم هنوز
 دیده دل دید اینجا چهر یاری بی نظیر
 تا ابد بازست سویش دیده بازم هنوز
 اندرین وادی شدم شیدا شنیدم صوت یار
 گوش کن ، گلبانگ یار نغمه پردازم هنوز
 ناوک چشم سیاهش میزند چنگی بدل
 میبرد دل از دو عالم نغمه سازم هنوز
 بلبل عشقم ز جام چشمه لعل لبش
 مست نوشم میرسد تا عرش آوازم هنوز
 در پی آن دانه خال رخس آواره ام
 همچو آدم صید آن صیاد شهبازم هنوز
 کرده آغوش محبت باز زیبا دلبرم
 در برش باید ببازم جان سربازم هنوز

بر فراز شهر شیرازم همیشه جاودان

آخر ای صیاد رخمی گرم پروازم هنوز

گرچه بسته محمل تقدیر . تقدیر آفرین

کاروان آهسته تر ، در قبله رازم هنوز

گیتی افروز آن نگارم میبرد همراه خویش

خوشدلم همراه آن یار سر افرازم هنوز

دوستان رفتم ، خدا حافظ ، خدا یار شما

مر شما پروانه ای دل باز و جانبازم هنوز

یوسفی الهام جانان در ازل بشنید و گفت

تا ابد چون مرغ حق بهرت غزل سازم هنوز

تضمین و مخمس غزل خواجه حافظ :

تا بر در دگر نپرد مرغ بام ما

یارب تو قادری که کنی صبح شام ما

ساقی بنور باده بر افروز جام ما

تمجید دون چون نیست بگیتی مرام ما

مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

بادست خویش دامن عصمت دریده ایم!

ما جز به پیشگاه توهر جادویده ایم!

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

بس توبه کرده ایم و ملامت شنیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

چون ماه و مهر بر همه تابنده شد بعشق

خرم دلی که زنده و پاینده شد بعشق

هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

شد شمع بزم حق و چو من بنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

دیدم دراز دست نیاز سهی قدان

رفتم درون قبله راز سهی قدان

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

خیره دو چشم شعبده باز سهی قدان

کآید بجلوه سر و صنوبر خرام ما

پرسیدم از صبا که چه گفتی ؟ کجا خوششت ؟

گفتا خموش در بر آن مه لقا خوششت

گفتم بخویش گفته باد صبا خوششت

مستی بچشم شاهد دل بند ما خوششت

ز آن رو سپرده اند بمستی زمام ما

پندم مده فقیه که استاد من خداست بهتر ز نغمه ساز دلم صانعی کجاست ؟

ناصر برو که جان و دلت خانه ریاست ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست

نان حلال شیخ ز آب حرام ما

ای آنکه شیوه تو بود بس ستمگری پیروده دامن شرف خویش میدری

تو اهل دل نه ای و بخداوند کافری ای باد اگر بکلمش احیاب بگذری

ز نهار عرضه ده بر جانان پیام ما

تو پادشاه خالق هر ماه منظری خوبی چنانکه پرده دشمن نمیدری

تو مالک الوجود و خداوند ساتری گو نام ما زیاد بعمدا چه میبری ؟

خود آید آنکه یاد نیاری ز نام ما

دیدم بناله بلبل از لابلای سرو زانو زدم بسایه سرو و بیای سرو

بگریستم ز هجر تو ای دایر بای سرو بگرفتم همچو لاله دلم در هوای سرو

ای مرغ بخت کی شوی آخر تورام ما

حافظ نرفت بر در کس بهر جاه و مال دفع ستم ز خویش نمود آن نکو خصال

در اینغزل بطعن چنین گفت با رجال دریای اخضر فلك و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

هستم گدای در گهت ای خالق روان بنشسته ام بکوی تو ای یار مهربان

ریزم چو یوسفی بر هت اشک رایگان حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان

باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

آقای یوسفی در سال ۱۳۳۹ شمسی در دانشکده ادبیات شیراز استخدام شده.

و هم اکنون متصدی بایگانی دانشکده مزبور است و چون دانشکده ادبیات در جوار

بقعه حافظیه واقع شده است و هر روز تربت خواجه شیراز را زیارت میکند باین
مناسبت غزل ذیل را سروده و تقدیم آستان آن عارف ربانی کرده است :

هر صبح می زمیکده راز میزنم	جامی بجام حافظ شیراز میزنم
همچون کبوتران سرآرامگاه او	منهم طواف کرده و پرواز میزنم
در بارگاه خسرو ملک سخنوران	شیپور عاشقی من سرباز میزنم
آن روح پاک میدهم درس عاشقی	در مکتبش سه تار غزلساز میزنم
در بزم عاشقانه خواجه من فقیر	چشمک بروی دلبر طنّاز میزنم
لبخند مهر میزنم شاهد ازل	من تا ابد ترانه پر اعجاز میزنم
در تربت مطهر حافظ بیا بین	هر صبح و شام چنک ونی و ساز میزنم
زین در بکوی یار دلارام میروم	بس ناله ها ز عشق سرافراز میزنم
یارب ترحمی که تو جانانه منی	بشنو چگونه چنک خوش آواز میزنم
در هر نفس ز عشق وصال توجان دهم	تیر مژه به دیده غماز میزنم

میخواند یوسفی غزلی نغز و دلنشین

عشق آفرین توئی در شه باز میزنم

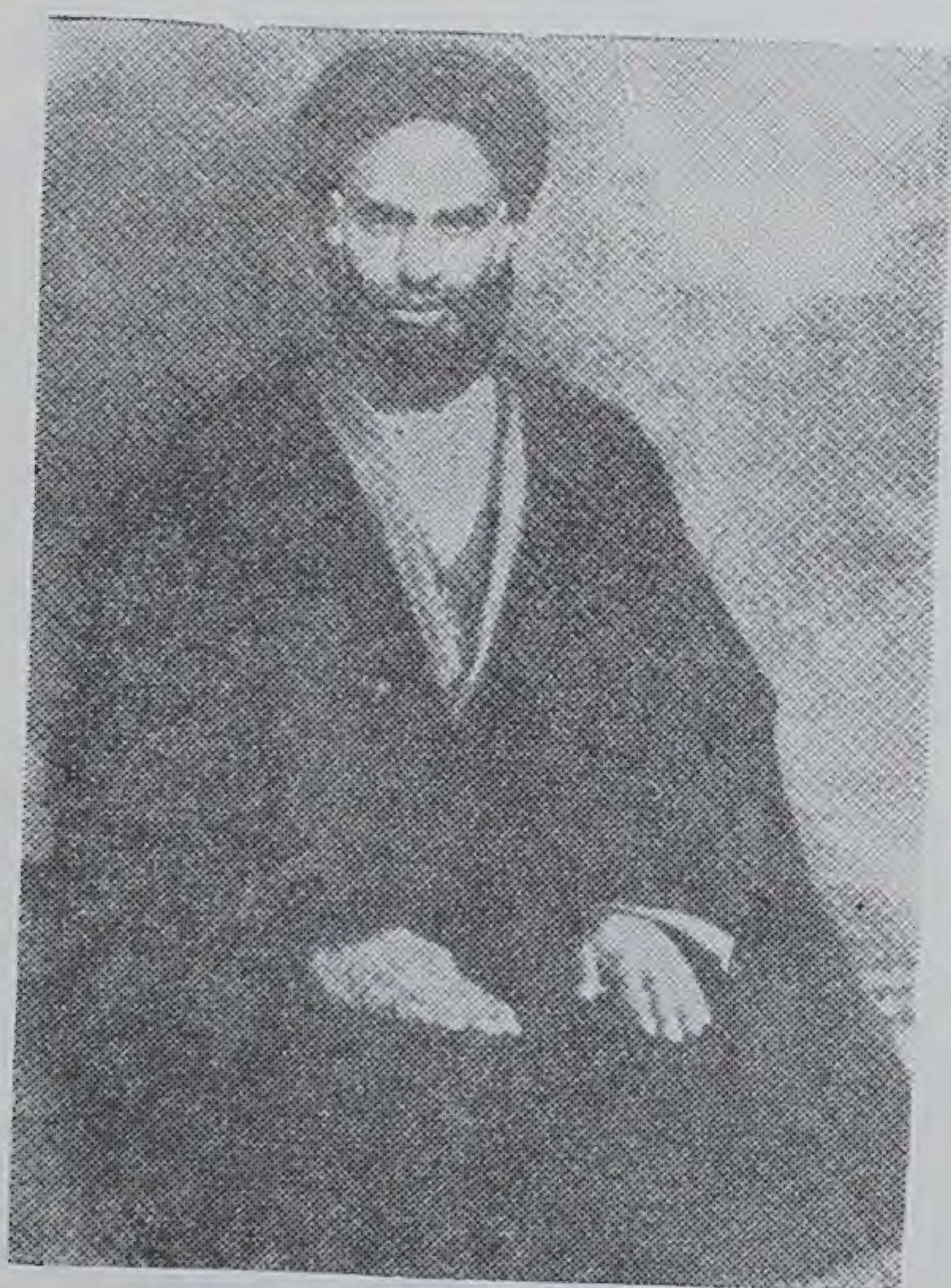


آقای محمد یوسفی

ذیل کتاب

آیه اللهی لاری = متوفی ۱۳۴۰ شمسی

مرحوم سید علی اکبر آیه اللهی مجتهد لاری جهرمی فرزند مرحوم حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری فرزند سید عبداللہ فرزند سید عبدالرحیم فرزند سید محمد از پیشوایان دینی و مجتهدین متقی معاصر است، و مرحوم حاج سید عبدالحسین مجتهد مجاهد سالف الترجمه را فرزند و خلف صدق - پس از فوت پدر بحق جانشین آن مرد بزرگ شد، و سالهای دراز بترویج دین مبین و نشر معارف اسلامی و کمک بضعفا و فقراء و دستگیری از پافتادگان و سرپرستی یتیمان و معاشرت با تهی دستان و بینوایان گذرانید، مردی مرتاض و مستجاب الدعوه و زاهد و متقی و بی اعتنا بمال دنیا بود، با سادگی تمام زندگی میکرد، و در خانه وی بر روی عموم باز بود، خانه اش از خشت خام و اثاث البیتش منحصر بچند پارچه فرش فرسوده بود. خودخواهی و خودپرستی در کیش وی کفر محض و محض کفر مینمود چون همواره



مرحوم سید علی اکبر مجتهد لاری

در ذکر و فکر بود لاجرم جز بهنگام ضرورت لب بسخن نمیگشود ، و بسیار کم حرف بود مگر بر فراز منبر که گاه وعظ دل از عارف و عامی میربود ، و داد سخن میداد روزی چند پیش از رحلتش اصحاب را از مرگ خویشتن آگاه ساخت و در تیرماه هزار و سیصد و چهل شمسی (ماه صفر ۱۳۸۱) در شهر جهرم لبیک حق را اجابت گفت ، ورخت بسرای باقی کشید و در فارس و بسیاری از نقاط ایران برای او مجالس ختم گذاشتند

از او فرزندی برومند بنام سید عبد الحسین آیه اللهی باقیمانده که او نیز پدر ارجمند زانعم الخلف است و رهبر طریق دیانت و حقیقت -

ابو سهل ارجانی = متوفی ۴۱۶

ابو سهل طبیب ارجانی

از اطباء قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است ، طبیب ابو کالیجا ر مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضد الدوله دیلمی (متوفی ۴۴۰) بود ، و در دربار آن شاه تقرب بی اندازه داشت ، و روزگاری بعزت و کامرانی بسر میبرد ، در اواخر عمر بجهت سعایتی که دختر عم شاه که بانوی بزرگ حرمسرا بود در پیش شاه از او کرد سلطان دستور داد که تمام اموال و نقود او را ضبط کردند و خودش را هم بزندان افکندند !! و چندی با فقر و فاقه بسر برد تا در سال چهارصد و شانزده که وفات یافت (۱)

ابو ماهر شیرازی = متوفی ۴۰۰

ابو ماهر موسی بن یوسف بن سیار طبیب شیرازی -

از اطباء و حکماء قرن چهارم هجری است - مردی دانشمند و طبیبی حاذق و علماً و عملاً بر تمام اطبا عصر خود برتری داشت - و جمعی از اعلام که هر یکی

فیلسوف دهر و یگانه عصر بوده‌اند در مجلس درس وی باستفادت می نشستند -
منجمله علی بن عیسی مجوسی صاحب کتاب « کامل الصناعه » که از شاگردان
مترجم بود ، و در هر جزوی از اجزاء آن کتاب نام استاد خویش را یاد و بشا گردی
ابو ماهر مباحات کرده است -

ابو ماهر تا اواسط قرن چهارم هجری زنده بوده و در نزد سلاطین آل بویه
کمال مکانت و عزت را داشته است -

تالیفاتش : ۱ - رساله در آلات جراحی ۲ - کتاب چهل باب ۳ - کتاب
فی الاستئه الضروریه ۴ - مقاله در فصد و غیر اینها (۱)
سال فوتش معلوم نشد

ابوالمحسن بوشهری = متولد...

آقای سید ابوالحسن بلادی بوشهری فرزند مو حوم حاج سید عبدالله مجتهد فرزند
سید ابوالقاسم مجتهد

از شعراء معاصر است ترجمه پدرش مرحوم حاج سید عبدالله مجتهد
در جلد سوم کتاب ذیل « عبدالله بهبهانی » آورده ایم ، سید ابوالحسن در بوشهر
متولد شده و هم در آن بندر نشو و نما و تحصیل کرده است ، و اکنون در اداره گمرک
طهران مشغول خدمت میباشد - در سال ۱۳۳۲ شمسی رساله منظومی بنام « ارمغان
بلادی » در طهران چاپ کرده است ، و ما بیتی چند از آنرا در اینجا می آوریم :
بهار آمد مبارك باد بر ما عید نوروزی

خدا قسمت کند امساله عیش و عشرت و روزی
دهد یزدان به ایران جلال و قدرت و شوکت
نه بیند این نژاد پاك غیر از فتح و فیروزی
بما فرخنده گرداند خدا این عید و بعد از این
شود سهم اولی الالباب ما ارفاق و دل سوزی

پس از این اغنیا باشند فکر حال درویشان
 بجای اسکناس و درهم و دینار اندوزی
 اگر بگذشت بر ما سالهای تلخ و نکبت بار
 از این پس پیرو برنا باد غرق شوق و بهروزی
 درین سال همایون ایمنی بر ملک ما بارد
 زدل بیرون رود اندوه و محنتهای دیروزی
 کند خارج خدا غم از دل هر فرد ایرانی
 بجای آن نشاند شادی و اقبال امروزی
 ببینم بار دیگر دولت کسری و سیروسی
 کند در کشور ما همچو سابق چهره افروزی
 ز نو بینم لوای دولت شاهنشهی تابان
 دگر مشهور گردد ملت ایران به پیروزی
 ز دریای کرم رحمت بیارد بر سر ملت
 بلا از آسمان ریزد بفرق کینه اندوزی
 نهد ملت ز نو شالوده وحدت درین کشور
 کند ویران طبیعت خانه هر شخص مرموزی
 خطاب من بآن شخصی بود کاندر میان ما
 گذارد جای آبادی بنای خانمان سوزی
 محاسن از خدا خواهد ازین تاریخ هر فردی
 بگیری راه کسب افتخار و دانش آموزی

ابوالمکارم بوشهری = متولد...

آقای سید ابوالمکارم بلادی بوشهری فرزند مرحوم حاج سیدعبدالله مجتهد
 فرزند سید ابوالقاسم مجتهد -

از شعراء و وعاظ معاصر است - در بوشهر متولد شده و در آنجا تحصیل دانش کرده است - و هم اکنون سمت نظامت در اداره پست بوشهر را دارد ضمناً منبر می‌رود و اهالی را اندرز می‌دهد -

اورا مثنوی منظومی بنام « ماه گم شده » است که در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران چاپ شده و از ابتداء تا انتهای آن شرح ازدواجش با دختر عمش آمنه خانم وفوت دلخراش همسرش می‌باشد که چند بیت از آن را نقل می‌کنیم :

بار خدا یا تو ز لطف عمیم	صبرده این عاصی زار سقیم
حزن زیاد است و مصیبت بزرگ	داغ عظیم است و تأثر سترگ
همسر محبوب و عزیزم بمرد	شادی و بهجت ز سرایم ببرد
کان خرد مظهر لطف و صفا	کرد فلک از من مخزون جدا
روی زمین گر بکنم جستجو	آه که پیدا نشود مثل او (الخ)

و در پایان مثنوی خطاب باو می‌گوید :

پیکر بیروح فتادی چنین	خیز و دو تن طفل صغیرت بین
چون شده با آنهمه مهر و وفا	خفته‌ای اینسان نکنی یاد ما
خیز نظامت طلبد مادرش	خیز بزن شانه ز شفقت سرش
سوی جنان میروی ای نیکخو	شدت عشقت بمن خسته کو ؟
رنگ حسامت شده از حزن زرد	چشم نظام آمده از گریه درد (۱)
سوی جنان رفتی از این دار غم	جمله احباب نمودی دژم
همدم زهرا شدی ای ماه من	رفتی از این دار سراسر فتن
محفل ما بی تو ندارد صفا	ایکه بدی مظهر صدق و وفا

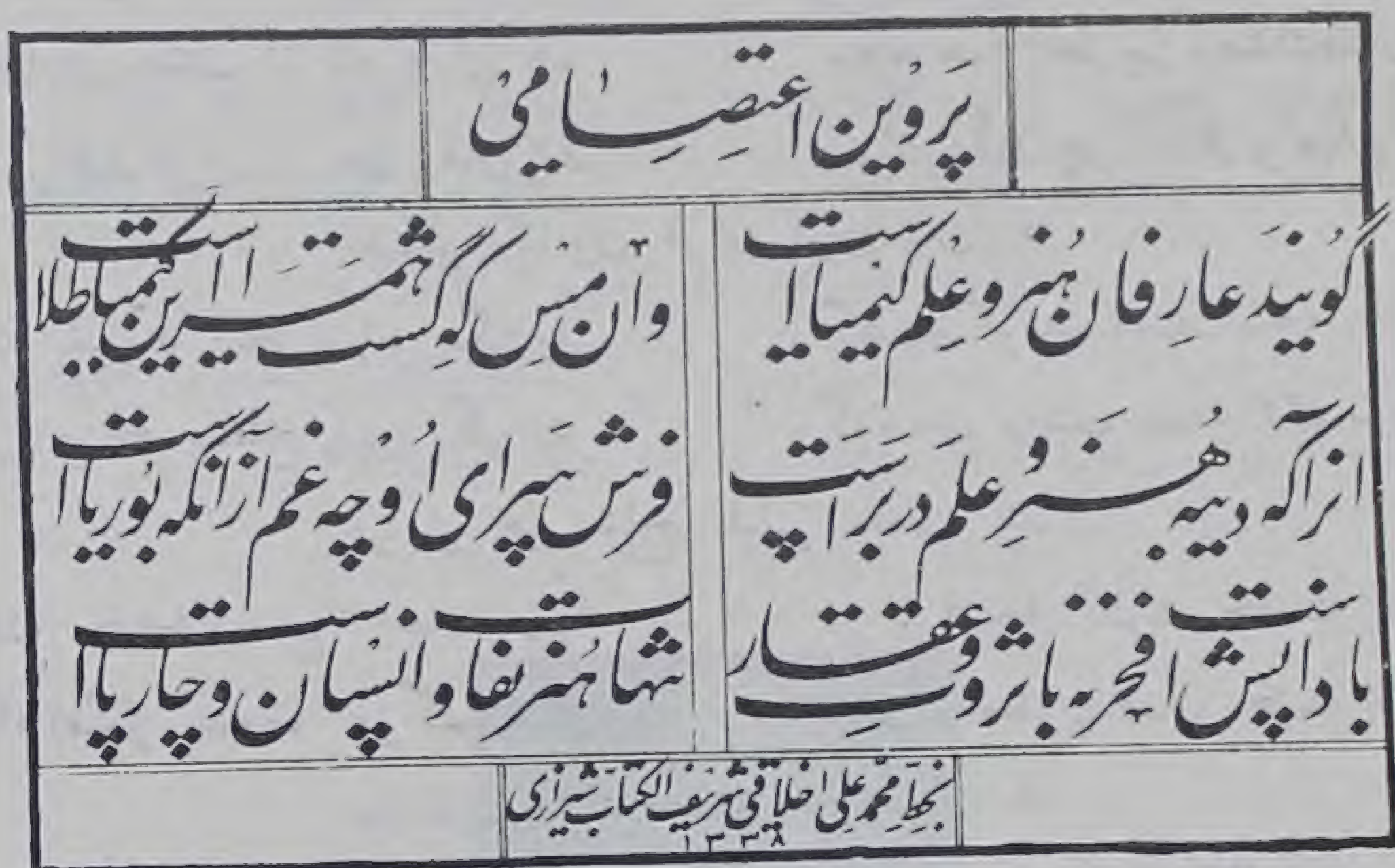
رنج ندید از تو کسی در حیات

نام نکو مانده ز تو در ممات

(۱) حسام‌الدین و نظام‌الدین نام دو پسر صاحب ترجمه است -

اخلاقی شیرازی =

مختصر ترجمه و اشعارش را در جلد اول کتاب آورده‌ام ، و هیچ بخاطر نداشتیم که مشارالیه از خوشنویسان ماهر معاصر است تا اینکه پس از سی و سه سال ۱۳۳۹ شمسی در شیراز بدیدارش قرین شرف شدم ، و نمونه خط خود را بمن داد ، که در اینجا می‌آورم -



نمونه خط آقای محمد علی اخلاقی

ادیبی کازرونی = متولد ۱۳۱۳

آقای محمد حسن ادیبی کازرونی فرزند علیمراد از فضلاء و شعراء معاصر است - و مرحوم میرزا لطف‌الله مویّدی کازرونی سالف‌الترجمه را برادر کهنتر - در هیجدهم ذیحجه سال هزار و سیصد و سیزده در نجف اشرف متولد شد ، و در ۱۳۲۱ در مدرسه سعادت بوشهر تحصیل کرد ، و در ۱۳۳۶ بکازرون رفت و وارد خدمت معارف شد ، و در مدارس آنجا بتدریس ادبیات فارسی و تعلیمات مشغول گشت - و مدت چهل سال از عمر گرانبهای خود را بتعلیم و تربیت

نوباوگان وطن مصروف داشت ، چونانکه بیشتر جوانان کازرون تحت توجّه و تعلیم این مرد فاضل دلسوز فداکار دارای سواد و دانش شده اند -

آخر الامر بسال ۱۳۳۴ شمسی بازنشسته و خانه نشین شد - در سخن سرایی دست دارد و بیشتر بقصیده و مسمط میپردازد - از اوست:

مخمس ذیل را در بهاریه و گریز بمدح حضرت حجة بن حسن عجل الله تعالی فرجه دوازدهمین امام شیعه سروده است :

باد بهاری بدشت تا که وزان شد سطح هوا عطربیز و مشک فشان شد

نفخ سرافیل فرودین چو دمان شد صولت آذر چو آشکار و عیان شد

لشکر کانون فرار کرد و نهان شد

بسکه بغریّد رعد و ابر بگریید گشت شکوفه شکفته - غنچه بخندید

فرش زبرجد بسطح پهن بگردید کوه و در و دشت جمله لاله بروئید

بر سر هر شاخ بلبلی بفرغان شد

دوخته خیاط صنع جامه دیبا در بر اشجار کرده خلعت خضرا

بسکه تغمّز نموده نرگس شهلا ساقی و مطرب زدند خیمه بصحرا

در طرب و عیش جمله پیرو جوان شد

حقّه شبّنم فتاده بر ورق گل تر بنموده عذار لاله و سنبل

قمری و تیّه و فکنده شورش و غلغل گوش فلک پر نموده نغمه بلبل

زین نغمات آهوان رمید و دوان شد

از ید قدرت نموده حضرت خالق شاخه و برگ شجر چوسبز سرادق

افسر حمراء بسر نهاده شقائق یاسمن و نسترن بصحن حدائق

سوسن و نسرين بباغ جلوه کنان شد

خلد بر بن شد جهان صفا و ز رونق روی زمین گستریده فرش ستبرق

ساقی بزم آستن شکسته ز مرفق جام بلورین پر از شراب مروق

باده همیداد تا که طبع روان شد

طبع مراشد ز نشأه چون طرب انگیز ز آن می بیغش وجود پرشد و لبریز
 موج زنان شد سخن چو بحر گهر خیز توسن نطقم روان بگشت چو شب دیز
 آنچه نهان بُد به پرده باز عیان شد یافت دوباره مقام رفعت و عزت^۳
 فکر من آندم بکرد جنبش و نهضت لب بگشودم بمدح حضرت حجت
 حالت زارم بگشت خرّم و بهجت رهبر افکار من امام زمان شد
 اول قوس صعود قائم بالحق آخر قوس نزول آیت بر حق
 حاکم غیب و شهود حجت مطلق هم ز وجودش سپهر هفت مطبق
 آنکه نگهبان این زمین و زمان شد شدمه شعبان عظیم تر ز شهران (۱)
 تا بوجود آمد او به نیمه شعبان از لمعات رخس جهان شده تابان
 چونکه بزاد او قدم بمالم امکان از لمعات رخس جهان شده تابان
 تهنیت مولدش ز عرش بیان شد



آقای محمد حسن ادیبی کازرونی

(۱) شهر: بضم اول و دوم جمع شهر و عربی بمعنی ماههاست - و دیگر جمع بستن آن بفارسی و گفتن «شهران» صحیح نیست مگر ضرورت شعری اقتضا کند مانند بیت فوق که آنهم محل تامل است -

قائم بالقسط ای تو آیت سبحان
 هادی برهان و سر حضرت یزدان
 شمس و قمر از وجود تست درخشان
 نور جلالت تتق کشیده بکیوان
 بلکه محیط و محاط و کون و مکان شد
 ذکر ادیبی ثنای تست شب و روز
 خاصه برات آنکه اشرفست ز نوروز
 بخ بنخ از اینروز با شرافت و فیروز
 مهرومه از تست روز و شب افروز
 عالم هستی ز جلوهات لمعان شد

اشراق دارابی = متولد ۱۳۰۶ شمسی

آقای شیخ یحیی انصاری دارابی متخلص به « اشراق » فرزند مرحوم شیخ محمد فخر انصاری فرزند مرحوم شیخ زکریا نصیر الاسلام فرزند حاج شیخ عبدالرحمن زاهد از دانشمندان و خطباء و شعراء معاصر است - در سال هزار و سیصد و شش شمسی در « سرکوه داراب » متولد شد - و پس از طی دوره دبستان مقدمات را در خدمت آقای حاج شیخ عبدالکریم مدرس انصاری كذلك در محضر عم خود آقای حاج شیخ ابوالحسن انصاری امام فعلی مسجد و کیل شیراز آموخت - و در سال ۱۳۲۵ بشیراز رفت و از درس سطوح مدرسین شیراز بویژه از محضر درس مرحوم حاج سید نورالدین حسینی مجتهد شیرازی استفاده کرد و دوره فقه و اصول و تفسیر را فرا گرفت - و بتدریس ادبیات عربی و منطق مشغول گشت *

در ۱۳۳۱ بشهر قم رفت و دوره کفایه و مکاسب را در محضر آقای حاج سید باقر سلطانی و دوره شرح منظومه و حکمت الهی را در خدمت آقای شیخ حسینعلی منتظری اصفهانی و شرح تجرید را در محضر آقای فکور یزدی بیاموخت و بیابان رسانید آنگاه در مجلس درس خارج اصول آقای حاج آقا روح الله خمینی و خارج فقه آقای حاج آقا حسین مجتهد اعلم بروجرودی حضور یافت و استفاده کرد - ضمناً از درس حکمت نیز باز نماند و اسفار اربعه ملا صدرا شیرازی و الهیات شفا را در خدمت آقای سید محمد حسین طباطبائی تبریزی (مؤلف تفسیر المیزان) خواند و جامع

معقول و منقول گشت - و در خلال تحصیل فقه و اصول خارج و حکمت الهی بتدریس شرح لمعه و قوانین و مطول و منطق و شرح منظومه سبزواری و شرح تجرید مشغول بوده و هست - و در مواقع فراغت از استغاده و افاده نیز به سخنرانی مذهبی و موعظه میپردازد - صاحب ترجمه چند سال قبل بمکه مشرف شد و پس از انجام اعمال حج بزیارت عتبات عالیات رفت و به ایران برگشت .

تالیفاتش : او را تالیفاتی بشرح ذیل است که بعلمت گرفتاری زیاد روز مره هنوز نتوانسته است آنها را مرتب کند و بصورت مسوده باقی مانده ،

۱- اصطلاحات حکمت متعالیه (بفارسی) ۲- آهنگ آزادی از سر کوه داراب (این کتاب فارسی و شامل قسمتی از فدا کاریهای جدش شیخ زکریا نصیر الاسلام در راه مشروطه ایران و شرح زندگانی جابر بن عبدالله انصاری است) ۳ - سروشی از غیب عالم (تفسیر سوره مبارکه نباء و فارسی است) .

گاهگاه بسرودن ابیاتی چند طبع آزمائی میکند و بوسیله گفتن اشعار عارفانه و عاشقانه (البته عشق حقیقی نه مجازی) دماغ را از ثقلات مباحث علوم رسمی همچون شیخ بهائی رهائی همیخواهد و میسرآید :

بنام آنکه دل پر سوز از او شد	جمال جان جهان افروز از او شد
بسینه آتشی از عشق افروخت	ز يك برقش وجود ماسوی سوخت
دما دم چهره اش اندر تجلی است	اگر چه کنز مخفی سر " اخفی است
رخش هر لحظه در حسنی جدید است	بغایت ظاهر و بس ناپدید است
الهی تا رواق عشق بر پاست	جهان از آه عاشق پر ز غوغاست
مرا از یاد خود ده زندگانی	حیات اینست - حیات جاودانی
بسر شوری بدل - سوزی عطا کن	درون را خالی از مائی ما کن

مخمسی است که در روز ولادت حضرت علی علیه السلام سروده است :

نسیم رحمت وزیده - حقایق آمد پدید سامعه ماهیات خطاب کونوا شنید
وجود شد جلوه گر - عدم بکنجی خزید از چه چنین انقلاب بگیتی آمد پدید
مولد جان جهان - جهان جان در رسید

بگوش جان میرسد از عالم غیبش سرش

که ای فسرده روان - چند نشینی خموش

بیاد روی نگار - بر آور از دل خروش

بپاس عید وصال - فدح قدح می بنوش

که صبح امید ها از افق دل دمید

بکعبه شد جلوه گر - جلوه گه ذوالجلال کعبه مقصود کل - قبله اهل کمال

هجر بیایان رسید - رسید دور وصال گل بچمن ساز گرد - غمزه و ناز و دلال

سرو خرامان ما بطرف بستان چمید

دو حه ایجاد را شکوفه و بار و بر مقصد اقصای حق - زخلق نوع بشر

حاکم بزم قضا - حامل سر قدر شافع روز جزا - قسیم خلد و سقر

محبت و بغض او اساس وعد و وعید

زمزم ورکن و مقام - زمزمه رفعتش مشعرو حیف و منی - شعاری از شوکتش

قوة روح القدس - جلوه ای از قدرتش عروج عیسی بچرخ - شمه ای از همتش

ریزه خور علم او - عهد عتیق و جدید

مژده بنوع بشر - فصل اخیر آمده بشاه اقلیم جان - مهین وزیر آمده

بصفحه کائنات - علی امیر آمده از افق لامکان - شمس منیر آمده

ز نورش اشراق بین - مقتبس و مستفید

بیتی چند از مخمس - اتحاد مسلمین - او

برخیز و یکی پرچم اصلاح بر افراز عفریت نفاق از بن واز بیخ بر انداز

آهنگ هم آهنگی و وحدت بنما ساز تا همچو هما جمله در آئیم بپرواز

بر اوج شرف پریم - زین پستی ظلما

ما جمله همانند وهم آهنگ وهم آواز هم فکرت و اندیشه وهم مقصد وهم راز

ما جمله هم احوال وهم انجام وهم آغاز در راه ترقی همه آماده و جانباز

کوشا و خروشا ز پی پایه والا

ما پیرویک قانون - ما پیرو یک دینیم
 باہر بیکدیگر - مفظور و عجینیم
 از چیست کہ آوارہ بکوہیم و بصحرا
 جملہ متمسک بیک کی جبل متینیم
 بحر بشریت را ما در ثمینیم



آقای شیخ یحیی دارابی اشراق

اعتماد الشریعہ اصطہباناتی = متولد ۱۳۰۵ متوفی ۱۳۶۱

مرحوم سید ابوتراب اعتماد الشریعہ فرزند میر محمد صالح موسوی اصطہباناتی
 از فضلاء و شعراء معاصر است - و از دخترزاده های سید جعفر کشفی - و او را
 تالیفاتی است بشرح ذیل :

۱ - حدائق الاعراب (بسبک الفیه ابن مالک در صرف و نحو) ۲ - درة التالیف
 و درة التصریف (در صرف) در سال هزار و سیصد و شصت و یک در پنجاه و هفت سالگی دارفانی
 را وداع گفته است (۱) از اوست :

در مدح حضرت علی علیه السلام گفته است و در آن غلو کرده :

در دل بدید دیدہ یکی نور بی حجاب شد در عجب کہ چیست؟ بشب نیست، آفتاب

(۱) نقل بمعنی از سالنامہ فرهنگ اصطہبانات تالیف نویسندہ فاضل آقای سید

پس چون دقیق کرد نظر را در آن شعاع حب علی مشاهده بنمود بی نقاب
هر آدمی که حب علی نیست در دلش دارد بر او شرف بیقین خوگ و هم کلاب
روشنتر است در دل صاحب‌دلان ز شمع نور امیر عرش سریر فلك جناب
مقصود از رسالت پیغمبران نبود الا بیان فضل همین نور مستطاب !
آنها که ذره‌ای ز ولایش نصیب شد باشد نصیب جنت خلدش بلا حساب
اهلا و مرحبا ز بهشت وصال او با دوستان شاه ولایت رسد خطاب
حب علی کند بیقین محو سیئات ! مانند بغض او که بود مبطل ثواب
مدح علی نوشتن و گفتن سبب شود محو گناه سابق و لاحق بلا ارتیاب (۱)
هر ظهر یا که بطن و یا بطن بطن در فضل شأن اوست ز هر آیه آفتاب
من چند جرعه چون زمی مدح و منقبت نوشم - ز عشق شاه شوم بیخود و خراب
هر ذره فاش با من شیدا کند ندا
روحی فدا تراب نعال ابی تراب

اقتداری لاری = متولد ۱۳۰۱ شمسی

آقای احمد اقتداری فرزند آقای مرتضی قلی گراشی لاری •
از فضلاء و نویسندگان و مؤلفین معاصر است - در سال هزار و سیصد و یک
شمسی در شهر لار متولد شد، و پس از طی ایام صباوت و دوره دبستان و دبیرستان
برای تحصیل دانش ریاضی بتهران رفت - و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و
اقتصاد نام نوشت و دوره دانشکده مزبور را بپایان رسانیده بدریافت لیسانس توفیق
یافت، پس وارد خدمت وزارت فرهنگ شد، و مدتی در دبیرستانهای تهران دبیر بود
و چندی هم سمت ریاست فرهنگ لارستان و شهرداری شهر لار را داشت - اکنون
چند سال است که در تهران بکار و کالت دادگستری اشتغال دارد - و اوراتالیفاتی

(۱) ارتیاب - بمعنی شك و شبهه است و بلا ارتیاب یعنی بی شك - این مصراع از

بشرح ذیل است :

۱. فرهنگ لارستانی (در طهران چاپ شده) ۲ - لارستان کهن (در طهران چاپ شده) ۳. مثل‌های لارستانی (بصورت مقاله چاپ شده) .
نیز او را تالیفات دیگر راجع بمناطق لارستان و خلیج فارس می باشد که هنوز بحلیه طبع آراسته نشده است .

امداد شیرازی = متولد ۱۳۰۲ شمسی

آقای حسن امداد شاعر و نویسنده فاضل معاصر فرزند مرحوم علی اکبر امداد ترجمه وی در جلد اول کتاب بنقل از کتابهای «شهر شیراز» و «شیراز امروز» آورده ام و در اینجا تکمیل میشود .

در سال هارار و سیصد و دو شمسی بدنیا آمد ، پدرش از تاجرزاده گان شیراز بود که در جوانی برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت ، و بیست سال در آن شهر تحصیل علم و دانش کرد ، و در نهضت مشروطه ابران بطهران رفت و در جمع احرار و آزادیخواهان وارد شد ، و در راه آزادی مردم ایران سعی وافیه بجای آورد ، و بعداً بشیراز برگشت و بقیه عمر را در گوشه انزوا بمطالعه گذرانید و سه جلد کتاب عربی و فارسی بنامهای : «طریق زندگی» و «عواقب» و «مشکوة الهدی» تالیف کرد که هیچ کدام چاپ نشده است ، عاقبت در دیماه ۱۳۳۱ شمسی پس از هشتاد و دو سال زندگانی بجهان باقی شتافت - و از او دو پسر و یک دختر باقی ماند که آقای حسن امداد ارشد آنهاست .

امداد دوره تحصیلات ابتدائی را در دبستان باقری و متوسطه را در دبیرستان شاهپور و دانشسرای مقدماتی شیراز گذرانید، و در خرداد ماه ۱۳۲۰ از دانشسرای مقدماتی فارغ التحصیل شد ، و در شهریور همان سال از طرف فرهنگ فارس مامور تاسیس یکباب دبستان «در سعادت آباد کمین» شد، و در ۱۳۲۱ بعنوان نماینده فرهنگی فرهنگ ارسنجان مشغول انجام وظیفه گشت، سپس یکسال در آباده رئیس دبیرستان سعدی

بود و بعد بشیراز منتقل شد و بکار دبیری و تدریس در دبیرستانهای شیراز پرداخت، در سال ۱۳۲۶ در «کنکور» آموزگاران دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی تهران در رشته تاریخ و جغرافی با دامه تحصیل پرداخت و بسال ۱۳۲۹ لیسانس به شد، و یک سال در فسا معارف فرهنگ و رئیس دبیرستان «روزبهان» بود، و مجدداً بشیراز انتقال یافت، و سه سال به معاونت هنرستان و دبیرستان محمد رضا شاه شیراز اشتغال داشت، و در این زمان (۱۳۴۰ شمسی) رئیس دانشسرای عشائری فارس می باشد امداد در جرائد شیراز و طهران مقالاتی مینویسد و گاهی اشعارش در مطبوعات این دو شهر چاپ میشود - در تیرماه ۱۳۳۹ که شیراز بودم، اظهار لطف کرد و بدیدنم آمد و آخرین تالیف او را که بنام «شیراز در گذشته و حال» است، و تالیفی منیف و مبسوط و متضمن جغرافی و ذکر آثار تاریخی و جزئیات اوضاع طبیعی و جغرافیائی و ترجمه مشاهیر علم و ادب شیراز می باشد و قسمتی از آن چاپ شده بود ارائه داد پس از چاپ هم یک جلد به من هدیه کرد - امداد جوانی با ذوق و نویسنده ای فاضل و فعال است و تا کنون دوازده جلد کتاب بشرح ذیل تالیف کرده، که بعضی از آنها چاپ شده:

- ۱ - املاء زبان فارسی ۲ - انتقام تاریخ ۳ - تاریخ گیتی برای دبیرستانها (در پنج مجلد) ۴ - تعلیمات اجتماعی برای دبیرستانها (در پنج مجلد) ۵ - تعلیمات اجتماعی برای دبستانها ۶ - جغرافیای گیتی برای دبیرستانها (در پنج مجلد) ۷ - جغرافیای مفصل جلگه شیراز ۸ - سه شاهزاده تیره بخت ۹ - شیراز در گذشته و حال (در ۶۲۰ صفحه وزیری) ۱۰ - فرهنگ دانش آموز ۱۱ - فریدون ۱۲ - قرائت فارسی (در ۶ مجلد) از اوست:

مرگ پدر:

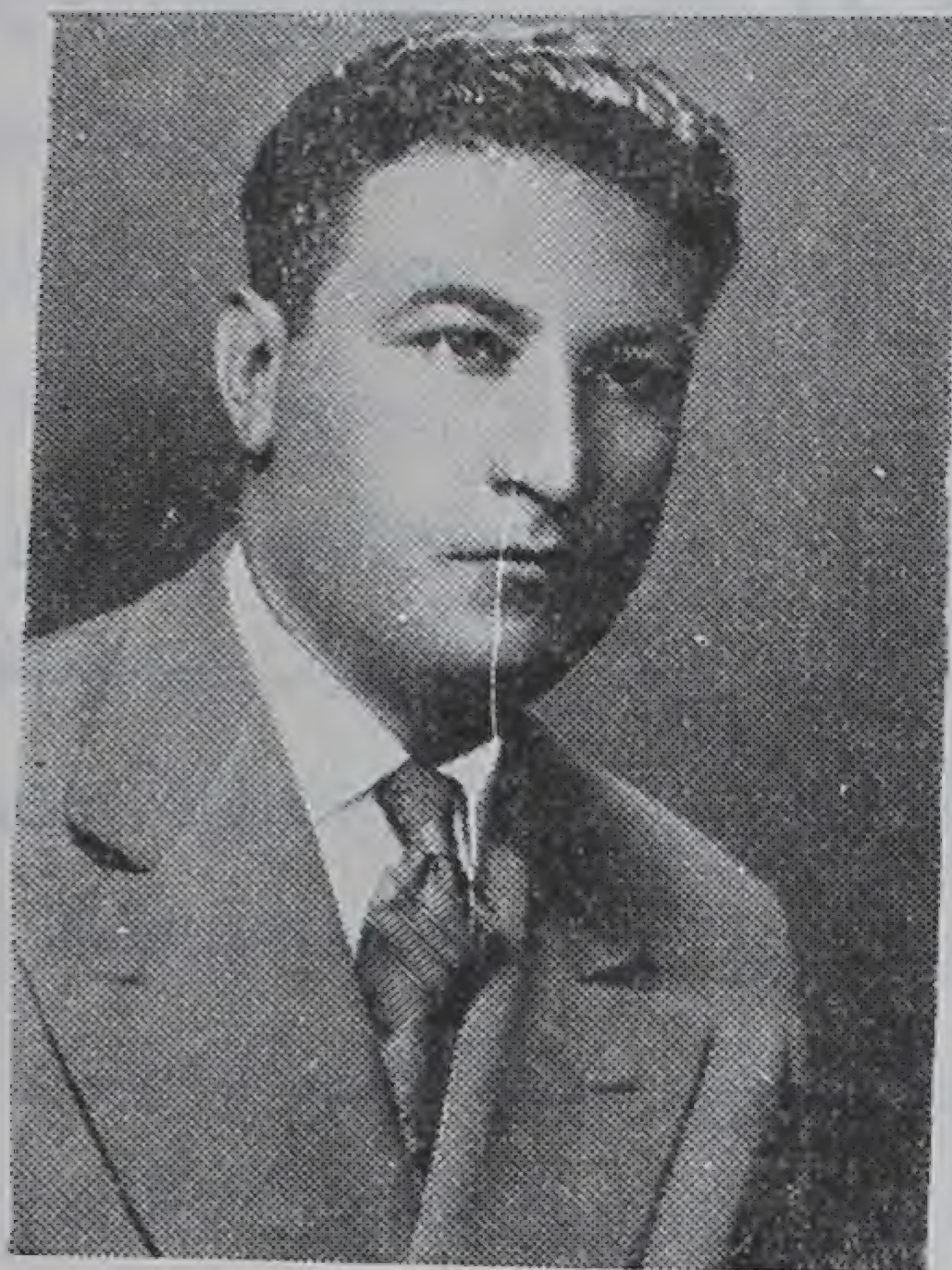
ای کاش در جهان غم مرگ پدر نبود یا بود پیش از آن اثری از پسر نبود
 اندر جهان مصیبت بسیار دیده ام بالا تر از مصیبت مرگ پدر نبود
 ساغر ز اشک و خون جگر پر شده است کاش ساغر نبود و اشک نبود و جگر نبود

بشکست جام باده و می ریخت بر زمین دیگر ز جام و باده و ساقی اثر نبود
 روز نشاط و مستی من در بهار عمر جز دیدن جمال چو ماه پدر نبود
 افسوس ماه پاک من از آشیان خاک پر زد - اگر چه هیچ و را بال و پر نبود
 چون شمع جانگداز - ز شب تا سحر بسوخت از بسکه اشک ریخت بوقت سحر نبود
 شب تا بصبح سوخت - بامید وصل دوست پروانه وار بیم هلاکش بسر نبود
 مرد خدای بود و بتقوی و مردمی چون او درین دیار کسی مشتهر نبود
 هرگز بعمر خویش بدی با کسی نکرد جز نام او بخوبی و نیکی سمر نبود
 وارسته بود و نیک نظر بود و نیکخواه کارش همیشه خیر بد - و مردش نبود
 آنمرغ جان او ز بدن پر گرفت چون این خاکدان تیره - مراورا مقرر نبود
 آنجا به پیشگاه خدا در بهشت قدس
 آسوده خفت و جز بخدایش نظر نبود

گذشت عمر:

سالی دگر ز عمر جهان - جهان گذشت بر گی دگر ز دفتر دور زمان گذشت
 بر گی دگر ز دفتر ایام شد سیاه سالی دگر به بیم و امید و گمان گذشت
 نوروز در رسید و نوید گذشت عمر از خاطر پریش و دل خون فشان گذشت
 خوابم ربود عهد جوانی و نو بهار بیدار تا شدم ز برم کاروان گذشت
 آن عهد کودکی که نشاط و امید بود آوخ، جو مرغ تیز پری پر زنان گذشت!
 من ماندم و خیال جوانی و کودکی و آن خاطرات نغز که از آن زمان گذشت
 تقویم عمر ما همه از سال و ماه بود دردا که سال و ماه پی هم روان گذشت
 از هر چه بود و رفت - جز افسانه‌ای نماند آنهم بخاطر دل افسانه خوان گذشت
 آثار ما همیشه بنام و نشان ماست فرخنده ملتی که بنام و نشان گذشت
 با فکر تازه و دل چون کوه و عزم جزم از دام حادثات جهان - میتوان گذشت
 مرغی فراز شاخ گلی این نوا سرود اصلاح ملک کاوه - بعزم جوان گذشت
 تو شاد باش و شاد بزی، جاودان بزی شاید که نام فرخ تو جاودان گذشت

نوروز باد روز تو هر روز روزگار
 آنسان که روزگار نو باغبان گذشت



آقای حسن امداد

انصاری دارابی = متولد ۱۳۴۰ متوفی ۱۳۷۰

مرحوم شیخ علی آقا انصاری دارابی فرزند مرحوم شیخ محمد فخر فرزند
 مرحوم شیخ زکریا نصیرالاسلام فرزند حاج شیخ عبدالرحمن زاهد
 از فضلا و فقهاء معاصر است و برادر آقای شیخ یحیی انصاری - در سال هزار و سیصد و
 چهل در نود ایجان داراب متولد شد، و پس از خواندن مقدمات به نجف اشرف رفت
 و چندی در آن شهر مقدس ب تحصیل فقه و اصول اشتغال داشت، پس آهنگ شیراز کرد و در
 محضر درس مرحوم حاج سید نورالدین حسینی (سالف الترجمه) حضور یافت و
 ب تحصیلات خود ادامه داد - با آنکه ایام شباب را میگذرانید در زهد و تقوی کم
 نظیر میبود - عاقبت بسال هزار و سیصد و هفتاد در عنفوان جوانی در مولد خود
 بمرض سکتہ دنیای فانی را بدرود گفت، خدایش غریق رحمت خود فرماید -



مرحوم شیخ علی انصاری

انور شیرازی =

ترجمه اش در جلد اول کتاب آمده است - در اینجا با استفاده از مندرجات تذکره « انجمن آرا » تکمیل میشود :-

« فرزند کهریز کریمخان زند - اسمش ابراهیم خان ، وقایع ایشان رامیرزا محمد صادق نامی رحمة الله تعالی در تاریخ زندیه مبسوطا بیان نموده ، گزارش ایشان علی الاجمال چنانست که علیمراد خان زند که از منسوبان ایشان بود بهمانه استقلال ایشان خروج و بعد از آنکه به محمد صادق خان که عم ایشان بود و ابو الفتح خان برادر مهتر ایشان را از حکمرانی خلع نموده ، خود متمکن شده ، و ایشان را محبوس داشت و همت (کذا) یافته تلف ساخت ، ایشان را نیز درس نیاورده سالگی با برادران از حلیه بصر عاری و از دیده خلق متواری داشت -

بعد از فوت علیمرادخان که محمدجعفرخان بنی عم ایشان که بطناً باعلیمراد

خان برادر بود به فرمانروائی فارس نامزد گردید فقیر را با ایشان مجالستی اتفاق افتاد ، نظر به استعداد جبلی و شوق کلمی که بشعر و شاعری داشتند از استماع مراتب شعری کم کم استحضار و تتبع معقولی در قواعد نظم بهمرسانیده از فقیر خواهشمند تخلص شده بشعر و شاعری پرداختند ، بعد از انقراض دوات زندیه که مملکت فارس ضمیمه ممالک محروسه خاقان مغفور نور الله مضجع گردید ایشانرا از شیراز که دارالملک زندیه بود کوچانیده به استر آباد فرستاد تا در زمان دولت شاهنشاه ... فتح علی شاه خلد الله ملکه و سلطانه عازم سفر خیر اثر عتبات عالیات و زیارت مشرف و در مراجعت عبور به بلده نهاوندو بتقریبی چندی در آنجا ... و عارضه ای عارض شده در شهر سینه یک هزار و دویست و شانزده برحمت ایزدی پیوسته هم در آن خاک مدفون گشت رحمة الله تعالی - قریب به سی سال از سن شریفش گذشته بود - بالجمله جوان بلند همتی که از وجود طبیعی بر آنچه دسترس داشت بهر کس بودی بذل فرمودی ، با وجود تنگدستی در نهایت جود و سماحت (۱) و بافضیه نابینائی در کمال حسن و صباحت ، در مراتب شعری به غزل سرائی مائل - طبع بسیار خوشی داشتند ، جسته جسته ابیات بلند دلنشین عاشقانه از ایشان سر میزد ، منظوماتش چهار هزار بیت است - از اوست :

گر نه حرفی گفته بد گو از منت پس چه بود این بی سبب آزدنت؟



صد سرو ز جویبار بر خاست يك سرو چو سرو من نشدر است



چو خواهد مدعی احوال آن سیمین بدن پرسد
ز غیرت تا کند خون در نام آید ز من پرسد !

غرور حسن اگر چه ماه کنعان است نگذارد
که بکره شرح حال ساکن بیت الحزن پرسد

در کوی تو سگ به از رقیب است کاو کار به آشنا ندارد

☆☆

ز آنم نکشد فلک که خواهد محنت کش روزگار باشم !

☆☆☆

خوشا وقتی که پیشت شکوه اغیار میگفتم

بحرفم گوش میدادی - و من بسیار میگفتم

کنون باید خوش آمد گفتنم زین پیش اگر انور

ز مغروری سخن با مدعی دشوار میگفتم

☆☆☆

میروم از جور ز کویش - رقیب کاش نداند که چرا میروم

رباعیات :

وز بیداد ستمگری دادی نیست

عمریست مرا ز عشق فریادی نیست

از شوق گرفتاری - وصیادی نیست

بر هر در و بام میپرد مرغ دلم

☆☆☆

بیگانه زیار بیوفا خواهم شد

دور از سر کویش از جفا خواهم شد

زین پس برقیب آشنا خواهم شد

هر کس بمن آشناست - چون دشمن اوست

☆☆☆

در مانده ام از رد و قبول خویش

آنشوخ که میکشد دل من سویش

گوید که بیا - چون بروم از کویش !

گوید که برو چون بدرش جای کنم

☆☆☆

يك لحظه نشد زیاریش آسایم

یاری که ز آرزوش میفرسایم

آهسته که من هم از قفا میآیم

میرفت وز رفتنش دل و جان میگفت

☆☆☆

بیداد تو به بود که داد از دگری

با یاد تو کی کنم یاد از دگری

باید که توام شاد کنی - ورنه چسود
ناشاد ز تو باشم و شاد از دگری

اوحدی بلیانی - زنده در ۱۰۳۶

ترجمه اش در جلد اول این کتاب آورده ام - اما راجع بسال فوتش که صاحبان «الذریعه» و «ریحانة الادب» سال ۱۰۳۰ ثبت کرده اند و منهم ۱۰۳۰ نوشته ام، اخیراً فاضل معاصر آقای فخرالدین نصیری طهرانی شیرازی الاصل در نتیجه بدست آوردن نسخه مخطوط کتاب «تذکره کعبه عرفان عرفات» که از تالیفات آخر عمر صاحب ترجمه و بخط مولف است و تاریخ کتابتش ۱۰۳۶ می باشد مسلم شده که اوحدی در سال ۱۰۳۶ زنده بوده و سال قطعی فوتش معلوم نیست، چون آقای نصیری در اینخصوص تحقیق کرده و شرحی مشبع نوشته است لهذا بهتر آنکه عین افاده ایشان را در اینجا بیاوریم، -

کتاب تذکره کعبه عرفان عرفات

«تصنیف تقی الدین اوحدی الحسینی الدقاقی البلیانی از احفاد شیخ اوحید الدین عبدالله بن مسعود البلیانی. است که شرح حالش درص ۹۹ - این کتاب بشرح ذیل مذکور است. از اجداد مؤلف این کتابست ووی از فرزندان زادگان شیخ ابو علی دقاق بر نهجی که در نفحات و عرفات و شیراز نامد مذکور است الحق صاحب مقامات عالییه و کرامات متوالیه بوده شیخ سعدی را بخدمت وی نسبت ارادت بود و شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نیز بصحبت وی رسیده وفاتش در عاشورا ۶۸۳ بوده و در بقعه شریف خود در بلیان مدفونست. این رباعی از اوست.

از آخر عمر اگر کسی یاد کند شرمش آید که خانه آباد کند
دیدیم بچشم عقل با دست جهان خاکش بر سر که تکیه برباد کند

مصنف مدتها در خدمت شاه عباس بوده و در سال ۱۰۰۵ - بهندوستان رفته و نزد جها نگیر و شاه جهان در کجرات و اکبر آباد بسر برده و در شعر و انشاء وحید عصر خود بوده و دارای تالیفات متعدداست منجمله :

تذکره عرفات (تذکره شعراء) سرمه سلیمانی (لغت) کعبه مراد (منظومه) یعقوب و یوسف (منظومه) . لوح محفوظ (مثنوی) بیت معمور (مثنوی) دیوان اشعار (شامل قصاید و غزلیات و مثنویات و رباعیات) شرح حال او . اغلب تذکره نویسان و آقا شیخ آقا بزرگ در کتاب بسیار نفیس الذریعه (ص ۱۷۳ - مجلد قسم اول اوجزء ۹ -) و مرحوم مدرس تبریزی در کتاب کم نظیر ریحانة الادب نوشته اند و شهرت او بیشتر از آنست که محتاج شرح و بحث باشد . فقط چند سطر برای - معرفی این نسخه عزیز الوجود در ذیل مینویسم .

از قراری که خود در مقدمه مرقوم داشته این نسخه را پس از گذشت ۱۲ - سال از اتمام (تذکره عرفات که ۸۰ هزار بیت و مبنی بر حال و انتخاب سخن صاحبان سخن از خاص و عام) و بسیار مفصل بوده انتخاب و به . کعبه عرفان عرفات نامیده .

موجب و سبب این انتخاب . پس از تالیف تذکره عرفات چون طبع همه کس بخواندن و نوشتن آن مایل بوده و بواسطه تفصیل برای هر کس از صاحبان ثروت مقدور نبوده که نسخه برای خود نوشته یا استکتاب کنند چه رسد به تهیدستان قلیل البضاعه . . . جمعی از اکابر و اعزه بارها بارتکاب انتخابی از عرفات او را ترغیب و تکلیف مینمودند و چون تکاهل و تساهل او را دیدند ناچار بعضی از متفردین عالم دانش و سخن دانی خود بانتخاب عرفات عزم مصمم نموده و شروع کردند . . .

مصنف پس از اتمام مثنویات لوح محفوظ و بیت معمور (نام این دو کتاب فقط در این تذکره ذکر شده) چون فراغت داشته بانتخاب عرفات در غایت اختصار اقدام و سه رکن حنانی و منانی و دیانی مشعر بر حالات متقدمین و متوسطین و متاخرین ترتیب داده و رباعی ذیل را در مقدمه ذکر نموده است .

این کعبه که زهزمش بود آب حیات عین عرفات آمده از ذات وصفات

لیکن عرفات کعبه دارد بدرون این کعبه برون آمده است از عرفات
همچنین اشعار ذیل را بمناسبت تاریخ شروع انتخاب - این کتاب
سروده است .

انتخابات مرا از عرفات	سزدار کعبه عرفان خوانی
کاولین رکن در او حناست	رکن ثانی کندش منانی
کیمیائست در و رکن سوم	حجرش را سمت دیانی
ابن دویم کعبه که بانی بودش	تقی اوحدی بلیانی
آفتابست بعالم گیری	ابر فیضی بگهر افشانی
کرد، جبریل بیحشرش گهری	فیض رحمت بدرش نیسانی
خواهی این شعری خورشید طلوع	یوم و شهر و سنه اش رادانی
چار شنبه شمار از هجریه	سیوم ماه ربیع الثانی ۱۰۳۶

در اینکه آقا شیخ آقا بزرگ و مرحوم مدرس تبریزی تاریخ فوت او را ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ - ثبت نموده اند نظر است چون این نسخه را در ۱۰۳۶ - تالیف نموده پس
مسلماً تا این تاریخ حیات داشته است .

و آقایان سابق الذکر در ابن اشتباه حق داشته اند چون از این کتاب هیچ
کس اطلاع نداشت که سال تالیف آنرا بداند

اوله . . و من دخله کان آمناً در کعبه عرفان عرفات آخره: موجب خوانند
و در حقیقت دریاست - تمام کتاب از نظر مولف گذشته و متن را حک و اصلاح
نموده و شرح زیر را در پایان کتاب بخط خود مرقوم داشته بنظر مقابله مولف این
نسخه شریفه حسب الاستدعای میرزائی میرزا حیدر بیگار رسید بتاريخ ۱۴ - رجب
سنه ۱۰۳۶ - و مولفه اقل ذرات المعالی تقی اوحدی - الحسینی البلیانی .

همچنین ۹ ص پس از پایان کتاب (از ص ۵۸۷ -) که مصدر است به
عرفه . مولف این کتاب اقل ذرات تقی اوحدی بلیانی الحسینی چند بیت
یا چند رباعی از واردات خویش اگر چه بمنسبت بود در آخر این کتاب

درج نموده .

مولف ۱۵۳ - بیت اشعار خود را بخط خود مرقوم داشته که بیت اول آن
تاز بختم تیرگی میرفت چشمم شد سفید

این سیاهی از سر داغ من آسان بر نخاست

و رباعی آخر چنین است .

خاتم که خطاست سروری از پس وی
بودش بکتف مهر نبوت یعنی
مهر است در پیمبری از پس وی
و این رباعی نیز از مولف است

احوال جهان متغیر احوال
بس تجربه کردیم محال است محال
وصلی که نباشدش فراقی در پی
عیشی که نباشدش غمی از دنبال

کاغذ سبز رنگ عنوانها باشنجرف کتابت شده و شامل - ۵۹۵ - ص وهرص

۱۷ - سطر است بخط نستعلیق و باندازه ۲۳×۱۳ - تاریخ کتابت و تالیف ۱۰۳۶ هـ
پایان تحقیقات آقای فخرالدین نصیری امینی دامافضاله -

بدر لاری - متولد ۱۲۷۵ متوفی ۱۳۳۳ شمسی

مرحوم دارا بدر ملقب به « بدر الشعراء » فرزند مرحوم محمد رضا لاری
از شعراء و ادباء معاصر است ، در سال ۱۲۷۵ شمسی در لار متولد شد ، پدرش
از معاریف و از دودمان کهن لار و بتحصیل یگانه فرزندش فوق العاده علاقمند بود
اینستکه دارا در اندک زمان در ادبیات فارسی و عربی و فنون شعر پیشرفت کرد ،
و علم عروض و قوافی و لغت و تاریخ را خواند و سرودن شعر را آغاز کرد ، و
اشعارش غالباً اجتماعی و انتقادی است ، قصائد زیادی هم در مدح ائمه اطهار سروده
است مردی خوش محضر و خوشرو و امین و درستکار و از دروغ و دورنگی بیزار بود
طبعی سخی و کفی کریم داشت

در سال ۱۳۱۵ شمسی از طرف فرماندار لارستان ناظم قریه « گراش » شد

و در سال ۱۳۲۰ حین ورود قشون روس و انگلیس و دول متحده امریکا بمملکت و نقض بیطرفی ایران ! از این شغل استعفا کرد و در لار بتجارت مشغول شد، عاقبت بمرض منحوس سرطان مبتلی گشت و برای معالجه بطهران رفت، و در شهریورماه ۱۳۳۳ شہسی در زیر عمل جراحی فوت و در جوار مرقد شاه عبدالعظیم مدفون شد. مجموعه اشعارش بنام « فروغ بدر » در خانوادش موجود است و تا کنون چاپ نشده (۱)

بیتی چند از مسمط او که در تولد حضرت رسول ﷺ عرض کرده است
 بخ بخ از این روز فیروز شرافت تو امان کش بود میلاد یکتا رهبر روشن روان
 فخر آدم روح اعظم پیشوای انس و جان سرور عالم مهین پیغمبر آخر زمان
 خسرو بطحی - محمد آنشه مالک رقاب

چونکه در بطحا طلوع - این نیّر اعظم نمود
 ظلمت و بدبختی و جهل و سفاهت را زدود
 کرد بهر دین قیام - و خالق یکتا ستود
 باب ظلم و کفر بر بست و عدالت را گشود
 زینجهت ایزد به و خشوری نمودش انتخاب

زین خلف تا روز محشر فخر باشد بوالبشر
 چون ز نسل بوالبشر ابجد شد خیر البشر
 تاج اکرمنا بنی آدم نهادش حق بسر
 مصحفش بخشید و دادش معجز شق القمر

رحمة للعالمین فرمود یزدانش خطاب
 باعث ایجاد عالم جز محمد نیست کس
 مظهر دادار اعظم - جز محمد نیست کس
 اشرف اولاد آدم جز محمد نیست کس
 انبیا سالار - و خاتم جز محمد نیست کس
 بعد احمد وارث علمش مدان جز بو تراب

مصدر علم و عمل غیر از علی و آل نیست منبع فیض ازل غیر از علی و آل نیست
بی نظیر و بی بدل غیر از علی و آل نیست رهنمای هر ملل غیر از علی و آل نیست
رستگاری گریبخواهی روی از این در گه متاب



مرحوم دارا بدر لاری

بدیع شیرازی = متولد ۱۲۹۴ شمسی

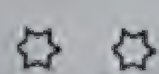
آقای عزیز بدیع پاک بین شیرازی فرزند مرحوم فضل الله بدیع پاک بین
فرزند شیخ عبدالعالی فرزند شیخ عبدالعزیز
از نویسندگان و شعراء معاصر است، و نگارنده در شیراز بصحبتش نائل آمده
و ترجمه پدرش مرحوم فضل الله بدیع را در جلد اول این کتاب آورده است،
وی در سال هزار و دویست و نود و چهار شمسی در شیراز متولد شد و
تحصیلات ابتدائی و متوسطه را بانجام رسانید و مدتی در رشته ادبیات
دوره اول دبیرستانهای مختلف شیراز تدریس کرد، و در ضمن تدریس بتکمیل
معلومات ادبی در محضر اساتید وقت پرداخت، و در هفده سالگی شروع بنوشتن
مقالات اجتماعی و تربیتی در روزنامه های عصر آزادی و پارس و غیر اینها کرد، در
۱۳۱۶ بمناسبت جشن هفتصد ساله تالیف گلستان و بوستان رساله ای در شرح حال

شیخ اجل سعدی شیرازی نوشت و در طهران چاپ شد. آقای بدیع فعلاً ریاست اداره دفتر دانشگاه شیراز را دارد و هنگام فراغت از کار (که بندرت او را دست میدهد) اشعاری میسراید ، که برای نمونه دوتا از آنها را که در نامه پارس شیراز چاپ شده است نقل میکنیم :

گناه :

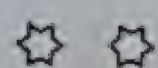
در پیشواز مرگ راه گریز نیست
ناکرده ام ثوابی و در پیشگاه حق

لرزد تنم ز بیم گناهان بی حساب
ترسم شوم بدرگه او از خجالت آب



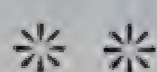
این روح پر گناه که در جسم شد اسیر
این طبع سرکش من و این چهره دژم

عمریست غرق ماتم و اندوخته مانده است
در ساحل حیات چنان کوه مانده است



در حیرتم که بار گناهان بی حساب
در پرتگاه زندگی بی ثبات و سست

چون میکشد بدوش تن ناتوان من !
کو دست محرمی که بگیرد عنان من ؟



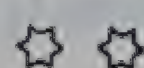
تا بود پای رفتنم از شیب و از فراز
از بام عمر گشته سر از روپیش چشم

غافل همی دویدم و پایان نداشت راه
بینم بجای راه پدیدار گشته چاه !



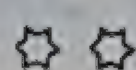
از تاب خستگی بگنه میبرم پناه
نوشم شراب تلخ ز ناکامی حیات

تاروح سرکشم رهد از رنج و از ملال
رنجی که میکشم بود از فهم و از کمال



ایکاش در جهالت مطلق چو عامیان
آوخ که نغمه ام بفشرده است در گلو

میزیستم نبود ز عظم نشانه ای
در گوش خلق ناله من چون فسانه ای



درمانده ام بدخمه تاریک زندگی
چون مرغک اسیر فرو مانده در قفس

آوای کاروان اجل میرسد بگوش
آری بگوش جان شنوم نغمه جرس
آشنایان:

از این آشنایان نیرنگ ساز
از این آشنائی بتنگ آمدم
ستمها بجانم رود - روز و شب
گرفتار گشتم برنج و تعب

☆

زنا پخته یاران ظاهر فریب
از این طرفه نابخردان زبون
بجز حرف ناپخته نشنیده‌ام
خلاف مروت بسی دیده‌ام!

☆

اگر کوبه در بکوبد کسی
اگر ریسمانی به‌بینم بخاک
بلرزد تنم! گویم این آشناست
شوم خیره گویم که این ازدهاست!

☆

بجز سستی عهد و پیمان ندید
بسی راز پنهان که از نا کسان
دوچشم من از مردم روزگار
بمانده است در سینه‌ام یادگار

☆

نشستم خموش و فرو بسته لب
خریدم بجان طعن نا بخردان
چو مرغان محروم از آشیان
تحمل نمودم ، جفای خسان



آقای عزیز بدیع

ندیدم چو از حق نشانی بدهر چه بهتر که گفتار کوتاه کنم
 خموشی گزینم ، نگویم سخن
 جهادی مقدس درین ره کنم

بصیری شیرازی = متولد ۱۲۸۰ شمسی

آقای علی اکبر بصیری فرزند مرحوم حاج ابوالقاسم بصیرالسلطنه .
 ترجمه اش در جلد اول این کتاب آمده است ، ولی چون ناقص بوده در اینجا
 تکمیل می شود .

در سال ۱۲۸۰ شمسی در شیراز متولد شده ، و دوره متوسطه را در رشته علمی
 بسال ۱۳۱۰ پایان رسانیده است .

از قرار معلوم آقای بصیری از فقراء سلسله ذهبیه رضویه احمدیه میباشد که
 دست ارادت بمرحوم میرزا احمد وحید الاولیاء و آقای حاج محمد علی حب حیدر
 داده ، و اخیراً کتابی منظوم بنام « پرتو وحید در اسرار تخت جمشید » بطرزی بدیع
 و تطبیق مقامات معنوی در سلوك الی الله بانقوش استخر « تخت جمشید » سروده
 است که خانقاه احمدی شیراز آنرا بسال ۱۳۳۸ شمسی در ۲۵۸ صفحه رقعی در شیراز
 چاپ کرده است .

سایر تالیفاتش که چاپ شده عبارتست از : ۱ - ترانه های دل (ترجمه از
 اشعار لامارتین - که در ۱۳۱۴ در شیراز و در ۱۳۱۸ در طهران چاپ شده) ۲ - شطرنج
 وجود (منظومه ایست عرفانی که در ۱۳۳۴ در شیراز چاپ شده) .

اما آنچه تا کنون طبع نشده : ۱ - انسان و اتم (منظومه عرفانی) ۲ - تفسیر
 سورة هل اتی (منظومه) ۳ - تفسیر سورة واقعه (منظومه) ۴ - تفسیر مثنوی مولوی
 بلخی (در ۶ مجلد منظوم) ۵ - تفسیر قرآن مجید (منشور و بترتیب ، نزول سور
 قرآن تالیف شده) ۶ - نی هفت بند (منظومه ایست عرفانی در مقایسه دستگاہهای
 موسیقی با اطوار سلوك و عرفان در هفت پرده که هنوز پایان نرسیده)

۷ - يك اربعين درافريقا (منظوم)

با آنکه آقای بصیری در خانواده ای متمکن و ملاک بدنیا آمده است از بدو حال درویش مسلک و بی اعتنا بمال و متعال دنیوی بوده ، و همواره در راه سیر و سلوک و تهذیب اخلاق گام برداشته ، و توفیق نشر علم و معرفت یافته است ، اکنون رئیس کتابخانه ملی شیراز و عضو کانون دانش است و شبانه روز خود را صرف مطالعه و تحقیق میکند ، نگارنده از دیر زمان رشته الفت را با او استوار داشته است و در ۱۳۳۹ مکرر در کانون دانش و کتابخانه و خانه او بمصاحبتش قرین بهجت گشته ، و هم اکنون باب مکاتبه فیما بین مفتوح است ، و رشته وداد مستحکم ، حقتعالی اقدام او را در مشی وادی طریقت و سلوک و وصول بمقام منیع حقیقت و شهود بیش از پیش استوار سازد - بمنه و کرمه - از اوست .

در پایان مثنوی پرتو وحید گفته است :

گفت در خواب ، آنچه دیدی جمله را	بر نویس از ابتدا تا انتها
بر نویس آنرا که ماند یادگار	بعد ازین اندر صحیفه روزگار
ز امر دل پس آنچه را اندر منام	دیده بودم ، بر نوشتم بالتمام
در حضور پیر دانا دل وحید	چون بخواندم خواب خود و آنشه شنید
گفت : از عرفان چو یابد دل ضیا	هر چه بیند ، اول او بیند خدا
پس مرا دستور داد آن محتشم	کآنچه را دیدم بنظم اندر کشم
لطف آنشه چونکه با من گشت جفت	این چنینم ناطقه آمد بگفت
از کرم آن یادگار داستان	زین بنا و زین نقوش باستان
کرد بر من بر سبیل داستان	آشکارا ، راه و رسم راستان

*

ار تو گوئی از شگفت و از عجب	کز درخت سرو چون آری رطب ؟ !
این معانی را کجا ای مرد هوش	قصد کرده در عمل صاحب نقوش ؟ !
تا تو آنرا در بیان با عزم جزم	در کشیدی اینچنین در سلک نظم ؟

باید این اندیشه از دل شویمت
 بهر ظاهر بین نباشد این سخن
 هم نباشد بهر آن صورت پرست
 بلکه فهم این بیان نغز را
 آن نماید کاو بمعنی عاشقست
 درك این معنی کند آن ذولباب
 کان بود مجموعه هر فرع و اصل
 کز سطور آن به امعان نظر

با زبان اهل باطن گویمت
 تا که تکذیبم کند از وهم وطن
 کاو بود در قید صورت پای بست
 وین سخنهای سراسر مغز را
 بر دلش عشق حقیقت فائقست
 که جهان را داند از حق يك کتاب
 سفر سفر و باب باب و فصل فصل
 یابد او هر لحظه معنائی دیگر



تا اینکه میگوید :

نیست از من این سخن دل گفته است هم بدل آن پیر مقبل گفته است



آقای علی اکبر بصیری

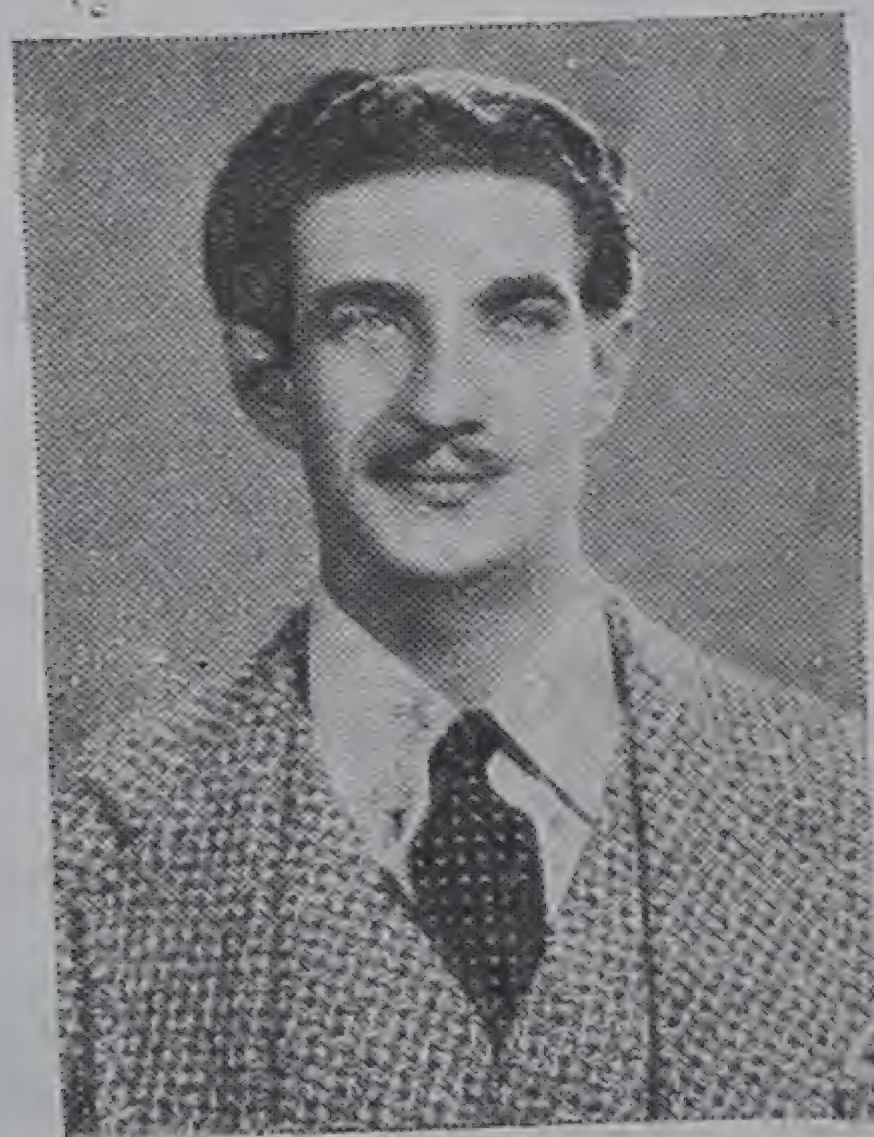
پیر صاحب دل وحید اینزمن
او بخواب اینگونه اسرارم نمود
هم مرا بخشید این گویا زبان
معرفت گفتن نه کار این رهی است
خود که باشد این فقیر ده صفت
عارست از حلیه فضل و ادب
بر زبان دل نهادم این سخن
دولتم بخشید و بیدارم نمود
تا نمایم این و معانی را بیان
بلکه کار واصلان منتهی است
تا زند دم از مقام معرفت
این فقیر روسیاه بی بصر

نائیم تا شد وحید الاولیاء

از دلم چون نی بر آمد این نوا

بوستانی شیرازی =

ترجمه اش در جلد اول کتاب آورده ایم - در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۹ شمسی در شیراز بزیارت و مصاحبتش نائل و مسرور شده ام - رادمردی نوع دوست و پای بند اصول محبت و دوستی است ، نامه هفتگی «احتماع ملی» را تا کنون مینویسد و



آقای اسدالله بوستانی

توزیع میشود، و از جرائد خوب شیرازست و از راه لطف واحسان يك شماره برای نگارنده میفرستد و بدینوسیله همواره محبتهای بی دریغ خود را نسبت باین رهی تجدید میکند و تحکیم میبخشد - خدایش حافظ و لطفش شامل حال او باد در اینجاست تصویر او را که بمن هدیه کرده است میآورم -

بهادر شیرازی = متولد ۱۲۸۵ شمسی

آقای بهادر چم فرزند مرحوم علی مدیر روزنامه «مردانقلاب» از شعراء و خوشنویسان معاصر است - در سال ۱۲۸۵ شمسی در شیراز متولد شد، و پس از طی دوره دبستان در هنرستان فارس - شعبه درودگری نام نوشت - و پس از اخذ دیپلم بسال ۱۳۱۶ وارد خدمت وزارت دارائی شد - و اکنون بیست و سه سالست که با کمال کوشش و درستکاری مشغول خدمت است و فعلاً معاونت اداره کارگزینی دارائی فارس را دارد - و چون چندیست که کارمندان دولت از نشر روزنامه ممنوع شده اند لهذا نامه «مردانقلاب» تعطیل گشته است - از اوست:

آسوده ایم :

در سرای قدس جان با قدسیان آسوده ایم	دل بریدیم از جهان و ز جهان آسوده ایم
راه حق را طی نموده کاروان عمر ما	ما دگر از گرد راه کاروان آسوده ایم
مژدگانی ده مرا ای سالک راه نجات	چون بسلك سالکان با سالکان آسوده ایم
در ره حق امتحان داده قبول حق شدیم	پس دگر در راه حق از امتحان آسوده ایم
ما درین دنیای فانی - فکر دنیا نیستیم	چون بکنج میکده - بامیکشان آسوده ایم
در ره حق جان بجانان داده و بیجان شدیم	شکر الله دیگر از تسلیم جان آسوده ایم
چون جوانی را به پیری سر نمودیم عاقبت	ما دگر از طعنه پیرو جوان آسوده ایم

ما خریدیم ای بهادر هر بلائی را بجان

بعد از این ما از بالای آسمان آسوده ایم

موی تو دلاویز - دلاویز ترش کن خوی تو جفاخیز - جفا خیز ترش کن

هرچند ز رویت طرب انگیزتری نیست از باده گلگون - طرب انگیزترش کن
 من چشم ترا نازم - و آن خنجر ابروی چون تیغ زنش تند بود - تیزترش کن
 خود کان نباتی و لب ت قند و تبرزد آغاز سخن کن - شکر آمیزترش کن
 تا از تو تمنی نکند صاحب پرهیز ابرو منما صاحب پرهیزترش کن
 چون قافیه تکرار کن - این ناز که داری بازار تو تیزست - بیا تیزترش کن
 چشم تو صراحی و لب ت جام هلالی سرشار ترش آور و لبریزترش کن

در عشق تو شد صاحب تمییز بهادر

لطفی بکن و صاحب تمییزترش کن

سرگشته چو حربایم از عشق توای مهر و هرچند طلب کردم خورشید رخت هر سو
 گاهی ببری آبم از آتش رخسارت گاهی کشیم از پی - با سلسله گیسو
 ایندل که صنوبرسان در سینه مکان دارد چو گان خم زلفت در خود کشدش چون گو
 با ما که وفاداریم میسند جفا زین بیش از جور بتا بگذر - چنگیز و هلا گو؟



آقای بهادر چه

جز من که دل خود را جانا بتو بسپردم هر کس که دلی دارد جا میدهدش پهلوی
 مژگان تو با ابرو - زیروزبر چشمت بنگر بمیان دارد - نا کرده شکار آهو
 من بلبل زار عشق - تو نوگل باغ حسن از هجر قد سروت شد چشمه چشم جو
 آنکس که بهادر را آشفته خود دارد
 من ایس نظیر له لا یوجد الا هو

بهروزی گازی =

آقای علینقی بهروزی شاعر و نویسنده توانای معاصر -
 ترجمه اش در جلد اول این کتاب آورده ام - در اینجا قسمتی از اشعار و تصویر
 اورا می آورم و در ضمن متذکر میشوم که من صاحب ترجمه و برادر کهنترش آقای محمد جواد
 بهروزی را بسال ۱۳۳۹ شمسی در شیراز ملاقات کردم و به راهنمایی او و آقای علی
 سامی چند بار در انجمن کانون دانش حضور یافتیم و از آشنائی و محبت اعضای آن
 کانون برخوردار شدم و استفاده ها بردم ، و آقای علینقی بهروزی را چنانکه باید و
 شاید شناختم و دانستم که مردی با محبت و دانشمند است ، و با آنکه فعلاً بازنشسته
 است و بایستی به استراحت و آسایش بپردازد ، بعکس همواره در راه خدمت بنوع
 از راه نشر فرهنگ میپردازد ، و در راه تنویر افکار هموطنان خویش گام برمیدارد
 ابیات ذیل و تصویر خود را اخیراً بر حسب درخواست من فرستاده است که زینت
 بخش صفحات این مجلد کتاب میکنم - از اوست :

قطعه ذیل را در باره مؤذن بدآهنگی بر سبیل مطایبه گفته است :

دیروز وقت ظهر گذشتم ز مسجدی	دیدم ستاده است مؤذن بجای خویش
بگرفته گوشها بکف دست خویشتن	بنهاده گوشه ای ز کف خود عصای خویش
چشمان فرو نهفته دهان کرده همچو غار	افکنده از خروش تزلزل بیای خویش
فریاد « لا اله » تو گوئی دهد چنانک	خواهد درید حنجر و حلق و نای خویش
گفتم بعابری که مؤذن برای چه	بگرفته گوش خویش بوقت ندای خویش؟

گفتاچو «ان آنکرا لاصوات» در حقش صادق بود بصورت بی منتهای خویش
 ز آنرو گرفته گوش و بیسته است راه سمع
 تا آنکه منزجر نشود از صدای خویش

چراغ زندگی :

یکی مرد بخرد ، ز پهنای دشت	بیباغ اندرون صبحگاهی گذشت
مگو بوستان ، رشك باغ جنان	بگلشن درون لاله و ارغوان
شقایق ز سوئی درخشان چو نار	ز دیدار او چشم نرگس خمار
هوا گشته از بویشان عنبرین	چمن گشته ز آنها چو خلد برین
چنان بوستان پر گل و شنبلیله	تو گفستی که خود چشم گیتی ندید !



خردمند در باغ چون رخت برد	چنین فرصتی را غنیمت شمرد
بطرف چمن رفت و آزید دست	از آن خرمن گل ، یکی دسته بست



آقای علینقی بهروزی

بدستش بدآندسته گل، چون چراغ

چو بر قصد خانه برون شد ز باغ



همان کن که آنمرد بخرد بکرد
خرامی میان گل و ضیمران
فراهم نما دسته‌ها بیدرنک
کندروشنش دسته گل، چون چراغ
تهی دست باشی و خوار و زبون

تو ای نوجوان دانش آموز مرد
کنون کاندرین باغ مینو نشان
ز گل‌های دانش کت آید بچنگ
که گر شد رخت تیره چون پر زاغ
مبادا چو از باغ گردی برون

سر انجام در دوره زندگی

نه بینی بجز رنج و شرمندگی

ترابی زاده شیرازی = متولد ۱۳۱۲ شمسی

آقای احمد ترابی زاده متخلص به «احمد»

از شعراء معاصر است - در سال ۱۳۱۲ شمسی در شیراز متولد شده و اکنون در

دانشکده ادبیات شیراز در رشته ادبیات فارسی مشغول تحصیل میباشد -

در شرح حالش که بخط خود نوشته است و آقای علینقی بهروزی برای نگارنده فرستاده چنین مینویسد: از اوان کودکی بشعر و شاعری علاقه فراوانی داشتم، و پیوسته اوقات بیکاری خود را صرف مطالعه آثار شعرای بزرگ مینمودم، از میان قالبهای شعر بغزل علاقه دارم، اما معتقدم که غزل سرایان جدید بایستی در انتخاب الفاظ و مضامین، مقتضیات زمان و مکان را در نظر گرفته و بهمان مضامین، کهنه و الفاظ گذشته قناعت نکنند -

از شرح حال خود چیزی نمیدانم، جز اینکه پدرم مدعی است که دیوان خطی جدم «تراب شیرازی» از بین رفته و اثری از آن باقی نمانده است - همچنین وی نسب ما را به «فائز دشتستانی» میرساند - البته این موضوع دوم کاملاً برای

من مسجل نیست (۱) اما در اینکه جدم شاعر بوده و دیوانی بزرگ داشته است شکی ندارم - تا کنون بفکر چاپ کتاب نیفتاده‌ام ، زیرا معتقدم که انتشار اثری قبل از سن چهل سالگی کار صحیحی نیست (۲) اما اغلب اشعار من در روزنامه‌ها و مجلات پایتخت چاپ شده است از میان اشعار خود برای نمونه قصیده و غزلی انتخاب و ارسال داشتم - »

سرگذشت :

رفتم ای دنیا که دیگر در تو جای من نبود
تنگنای زندگانی - دلگشای من نبود
آسمانها زیر پر دارند مرغان هوا
این قفس دیگر سزاوار همای من نبود
هر زمان دیو مهیب مرگی را بینم بچشم
چرخ گوئی آرزویش جز فنای من نبود
بودم اندر زندگانی لب خموش و سربراه
اینهمه آوارگی یا رب سزای من نبود
شب ز درویشی بهر ویرانه‌ای رفتم بخواب
صبح دانستم که آنجا هم سرای من نبود

(۱) برنگارنده «مسجل» است که فائز دشتی جد آقای ترابی زاده نیست - به دو دلیل یکی آنکه صاحب ترجمه خود اقرار کرده است که نام جدش «تراب شیرازی» بوده در صورتیکه نام فائز «زائر محمدعلی بردخونی دشتی» بوده است و دلیل دوم اینست که فائز دشتی از معاصرینست و تولدش در سال ۱۲۵۰ قمری و فوتش در ۱۳۳۰ بوده و کسانی که او را ملاقات کرده‌اند هنوز در حیات هستند و من بنده که در احوال فائز تحقیق کرده‌ام هیچ نشنیده‌ام که از او فرزندی باقی مانده باشد -

(۲) این عقیده صحیح نیست - و چه بسا کسان که در جوانی کتاب نوشته و چاپ کرده‌اند و مطلوب واقع شده است خلاف آنهم دیده‌ایم -

داستانهای کهن افسانه‌هایی بیش نیست
 سرگذشتی در جهان چون ماجرای من نبود
 عمر طی شد زیر این لوح کبود و هیچکس
 جر دل آتش گرفته آشنای من نبود
 هیچکس در روز محنت غمگسار من نشد
 مونس شبهای تارم - جز خدای من نبود
 تا سحر چون شمع گریبدم - ولی آخر چسود
 اشکهای من هرگز دوی درد های من نبود
 بر سر ویرانه ام نالید مرغ شب بسی
 غیر از او گوئی کسی صاحب عزای من نبود!
 هیچکس در زندگانی هم‌زمان من نشد
 دوستی در بینوائی هم‌نوی من نبود
 یوسف کنعان منم - و اندر پیم یعقوب پیر
 روزی آمد کاندل آن ره جای پای من نبود
 زلف آن ترك ختا دارا بدام اندر فگند
 اینگناه از اوست ای داور خطای من نبود
 کشتی اینقوم در گرداب ذلت بیگمان
 غرق میشد گر که فریاد رسای من نبود
 نیش زهر آلود گردون - بهر ما بی نوش بود
 گر که نوشی داشت - آنهم از برای من نبود
 سر به‌جرای قناعت می‌زدم آه و صفت
 گرگی خونخوار اجل - گر در قفای من نبود
 انس بگرفتم درین دنیا بشعر و شاعری
 شعر هم از بخت بد - مشکل گشای من نبود

در رثای هر کسی من شعر گفتم - ایدریغ
 جز نوای جغد شعری - در رثای من نبود
 گوهر دریای شرم - وین پشیز بی بها
 ایخداوند سخن - هرگز بهای من نبود
 خرمن دین سوخت گر - از آتش روی و ریا
 دین من جز زاده روی و ریای من نبود
 سرگذشت عمر بیحاصل نباشد بیش از این
 درد دل کردم - و گرنه این رضای من نبود
 شد بدرگاه احد - احمد - دعایم مستجاب
 ورنه این شعر روان - جز از دعای من نبود



آقای احمد ترابی زاده

تفنگدار شیرازی = متولد ۱۳۱۷ شمسی

آقای منوچهر تفنگدار فرزند مرحوم حسینعلی فرزند لطفعلی فرزند
 خسرو فرزند مسیح

از شعراء جوان معاصر است ، در سال ۱۳۱۷ شمسی متولد شده ، و دوره دبستان و دبیرستان و دانشکده ادبیات را در شیراز طی کرده است و در ادبیات فارسی لیسانسیه شده - کتابخانه مسجد جامع عتیق شیراز از تاسیسات اوست ، و خود مدیر آنست - و تا کنون جلد اول و دوم تفسیر سورة النجم و کتاب هشتاد و دو پرسش را چاپ کرده است - شعر را بسبك جدید میگوید - .

ابیات ذیل را در توصیف دانشکده ادبیات شیراز سروده و به استاد دکتر صورتگر تقدیم کرده است :

جهانی را که حافظ رهرو اوست
بر آن کشتی که دل را ناخدائیست
جهان عشق و شعر و لطف و ذوق است
بجای بحر کشتی غرق شوق است



بنائی آسمانی و زمین جای
بیاطن بارگاه فضل و دانش
جوار مهد حافظ گشت ایجاد
بظاهر جلوه گاهی نیک بنیاد



چه خوش آن مکتب زیبا که درسش
چه خوش بخشی است بحث عشق و هستی
صفای باطن و تنزیه جانهاست
سخنهای جمله گرد آرزوهاست



چه ایوانی که نقاشان چین را
که جا دارد به صورتگر ببالند
تماشایش چنان کرده است مسحور
ز صورت سازی این کاخ معمور



چه خوش جائی بپا شد خانه علم
« میان جعفر آباد و مصلی »
ز حافظ بشنوی وصف کمالش
عبیر آمیز میآید شمالش



گر از حافظ شنیدی وصف آنجای
نه بین جعفر آباد و مصلی است
اثر کمتر بیابی این زمانش
میان سعدی و حافظ مکانش

به شهر قم رفت، و چندی در محضر درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مجتهد حائری یزدی فقه و اصول آموخت و مورد توجه و عنایت استاد واقع شد - پس به نجف اشرف مشرف شد و در خدمت مرحوم سید ابوالحسن مجتهد اصفهانی و میرزا آقا مجتهد اصطهباناتی و سایر بن علم دینی خود را تکمیل کرد و نائل به اخذ اجازه روایت و اجتهاد از اساتید سابق الذکر شد و بشیراز بر گشت و پس از فوت پدرش (۱۳۵۲) بر حسب دعوت علماء دینی رهسپار طهران شد و از آن تاریخ تا کنون (۱۳۸۰) در طهران سکونت دارد، و خانه اش مهابط اهل علم و دانش است و بکار امامت و رتق و فتق امور شرعیه و مشغول میباشد، و تا کنون چند نفر از صاحبان ادیان مختلفه را مانند کلیمی و عیسوی و بهائی بدین اسلام هدایت فرموده و آنها را از گدراهی نجات بخشیده است، و معلوم است که ثواب این عمل پسندیده از سایر اعمال دینی بیشتر است.



آقای هدایة الله تقوی مجتهد شیرازی

مترجم را سه فرزند ذکور است بنامهای آقا سید عبدالعلی و آقا سید غلامرضا و آقا سید عبدالحسین . و از این میان آقای سید عبدالعلی تحصیل علوم دینی را بر مشاغل دنیوی ترجیح داده است و هم اکنون در قم مشغول تحصیل میباشد و متصف به اوصاف پسندیده و متخلق باخلاق حمیده انسانیت است . اللهم احفظهم

تقی شیرازی = زنده در ۱۲۵۱

مختصر ترجمه اش در جلد دوم این کتاب آورده ام ، و در اینجا تکمیل میشود حاج میرزا محمد تقی طبیب شیرازی معروف به «حاج میرزا بابا» و «حاج آقا بابا» و ملقب به «ملك الاطباء»

از اطباء و شعراء و مؤلفین فاضل قرن سیزدهم هجری است - و ایام سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصر الدین شاه قاجار را درك کرده ، تولد او در شیراز بود ولی بیشتر عمر را در طهران گذرانید ، و در اواخر عمر بقصه ، مجاورت عتبات عالیات به عراق عرب مهاجرت کرد و در آن کشور زندگانش بسر آمد -

صاحب کتاب «مطرح الانظار» در ترجمه اش مینویسد : « طبیبی متدرب^۱ » (۱) و پزشکی متتبع از علوم اوائل بهره ور و از مطالب حکمت و ریاضی با خبر ، در معالجه مرضی دم عیسوی داشت ، و در تشخیص و تقدمه المعرفه امراض کار بقراط میکرد ولی معالجات جدیده طبی فرنگ را که در طهران تازه شیوع پیدا کرده بود سخت انکار مینمود ، و استعمال ادویه طب جدید را در حفظ صحت و ازاله اسقام بهیچوجه اقدام نمیفرمود ، چنانچه رساله جوهریه اش که با دیگر کتب او نزد مسود اوراق موجود است ، بر ثبات عقیده وی در تکذیب اطباء فرنگ دلایل لائح و برهانی واضح است الخ

تالیفاتش : ۱ - تسهیل العلاج (در معالجات) ۲ - رساله در حفظ صحت ۳ - رساله جوهریه (در رد جوهریات فرنگی و عدم جواز استعمال آنها بعربی)

(۱) تدرب . خو گرفتن و حریص شدن بچیزی - متدرب اسم فاعل آن و بمعنی خو گیرنده است

۴ - رساله در شرح لغز مشهور شیخ بهائی که باسم قانون ساخته است ۵ - رساله سماویه (در تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید که در علم نجوم است) ۶ - رساله تعبیری ۷ - رساله بحرانیه (برای میرزا احمد طبیب تنکابنی طبیب حضور فتحعلی شاه بعلربى نوشته است) ۸ - رساله طاعونیه (در سال ۱۲۴۷ ب زبان عربی تالیف کرده) ۹ - رساله کافوریه ۱۰ - رساله کوثریه (بعلربى) ۱۱ - رساله منظومه در طب ۱۲ - رساله وبائیه صغیره (ملخص وبائیه کبیره است) ۱۳ - رساله وبائیه کبیره (در سال ۱۲۵۱ تالیف کرده است) ۱۴ - مفرق الهیضة و الوباء (در فرق علائم این دو مرض)

نقل از رساله منظومه در طب او - در تعریف سودای طبیعی گوید :

بسر چون جوش زد سودای جانان	بیان خلط سودا گشت آسان
چو با بخت من و زلف نگارم	شبهت داشت وصفش مینگارم
طبیعی دردیست از خون محمود	که ثفل و عکردم استاد فرمود
عفوصت با شدش دیگر حموصنت	که طعمش نیست خالی از قبوضت
چو اندر ضمن خون صورت پذیرد	پی دو مصرف آن انجام گیرد
یکی ساری در اعضا گشته بادم	یکی سوی طحال آید دمام
ضرورت در دو قسم و منفعت هم	مقرر آمد از خلاق عالم
که دم در تغذیه وقت ضرورت	شبهت بایش فی ای صورت

(الخ)

در بیان اقسام ثلثه ارواح فرماید :

سه قسم ارواح حامل شد چو محمول	که بیش و کمتر از آن نیست معقول
چو اصل جملگی روح حیاتست	دو قسم دیگر از وی باثباتست
بدان خود روح حیوانیست در دل	که او از صفوة دم گشته حاصل
چو آید در کبد روح طبیعی است	کز واعضا چو اغصان ربیعی است
چو شد اندر دماغ و یافت تعدیل	ز حیوانی بنفسی گشت تبدیل

سال فوتش بدست نیامد ، ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم وفات یافته است

توللی شیرازی

آقای فریدون توللی شیرازی

ترجمه این ادیب و نویسنده و شاعر مشهور معاصر را در جلد دوم کتاب آورده‌ام و راستی که من غبن فاجش بل افحش دارم که تا سال ۱۳۳۹ شمسی توفیق دیدن او را نیافته بودم ، و در این سال که بشیراز رفتم مکرر بملاقاتم قدم رنجه داشت و من نیز او را در موزه پارس (که محل کار اوست) زیارت کردم ، و از مصاحبتش بیش از حد تصور منحوظ شدم که او را مردی دانشمند و خوش محضر و با عاطفه و آگاه یافتم ، و چون بطهران برگشتم بر حسب درخواست من پاره‌ای از اشعار جدید و تصویر خود را برایم فرستاد که در اینجا می‌آورم و بیاد گارمی‌گذارم :

دل‌نگان :

منّت بجان خریدن و عزت فروختن	ننگست دیده بر در بیگانه دوختن
کین، در حریم حرمت همسایه توختن	صلح از غریو صولت خود گامه خواستن
پس با قضیب عاریت ، اندر سپوختن	دامان حجله گاه سیاست شدن بنام!
قاروره آزمودن و کاشانه سوختن!	هندو صفت ، بکام دل اندر سرای نای
وانگه، ز قهر شکوه گران بر فروختن	رگبار ناسزا بجهان بستن از غرور!

اینست راز نکبت ما دل‌نگان شوم

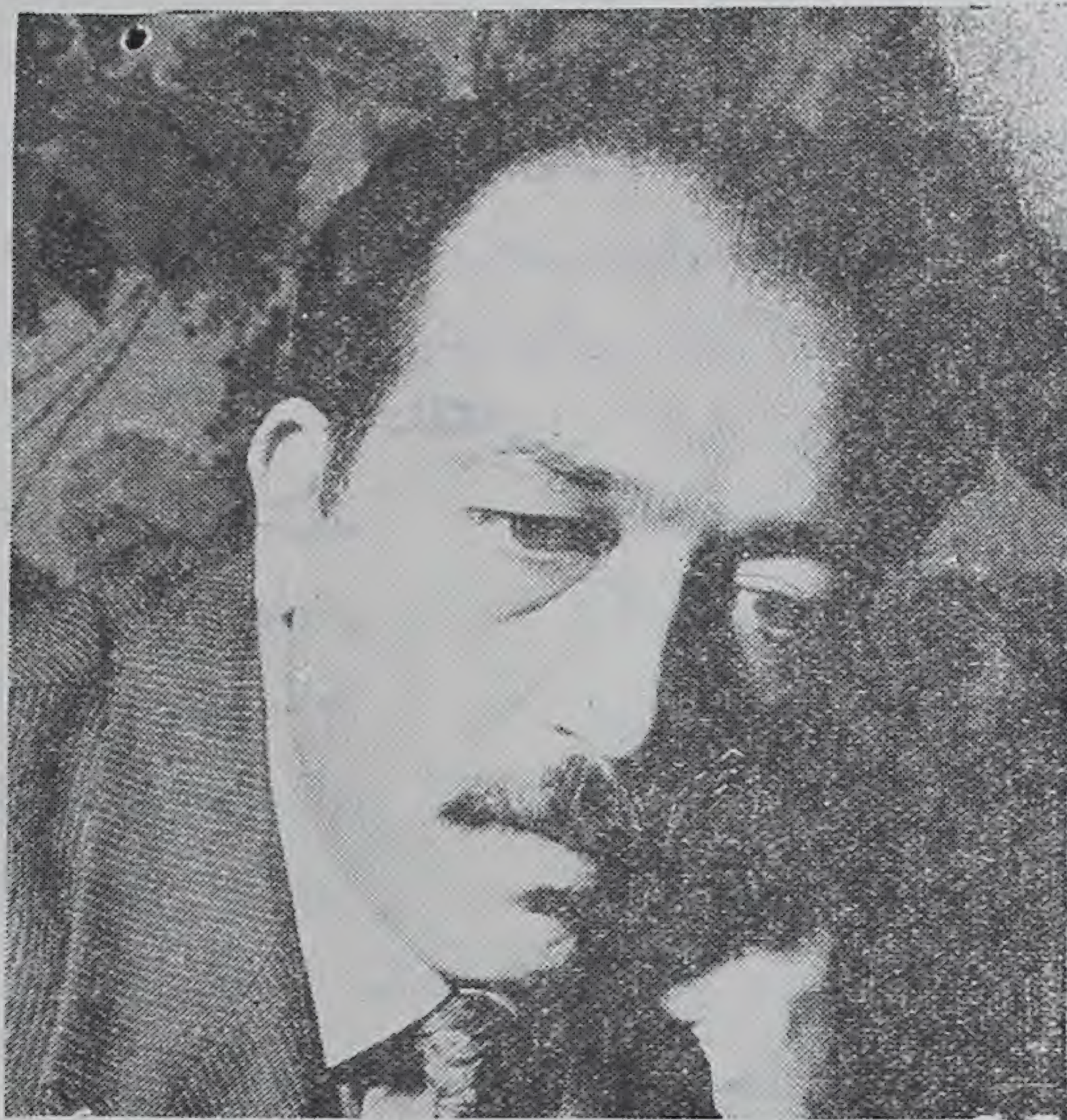
گفتم : لب ارچه بایدم از گفته دوختن

مضمون گفته ابوالعلاء معری « داما جناح ابی علی و ما جنیت علی احد »

به گناه پدر آلوده شدن	چند ، بازیگر بیهوده شدن
سر فرو بردن و فرسوده شدن	زیر این یوغ گرانبار حیات
تا بکلی در ره پیموده شدن	عمر ، چو نان ره و ما ره‌گذریم
تا در اندیشه نابوده شدن	بود ما چیست ، درین چرخ کبود؟

آسیا را خبر از دانه مپرس
جاودانه است جهان، گرچه مدام
این منم باتو، که میباید مان
کار آن گشتن و این سوده شدن
کاستن گیرد و افزوده شدن
دودمان هشتن و از دوده شدن
سخت شرمنده ام از ننگ درنگ
ای خوشا مردن و آسوده شدن

فسادپماه ۱۳۳۹



آقای فریدون توللی

توللی شیرازی = متولده ۱۳۰۴ شمسی

بانو مهین دخت توللی فرزند مرحوم دکتر مسیح الله فر بود.
از نویسندگان فاضله معاصر است و آقای فریدون توللی (سالف الترجمه)

را گرامی همسر - در سال هزار و سیصد و چهار در شیراز دیده بدنیا گشود - مادرش مسمات فروغ عظمی از خاندان کهن و شریف فارس است که سالها در فسا و شیراز حکمران بوده اند و عنوان « کلانتر » را داشته اند و کلانتر معروف که نویسنده تاریخ و یادداشتهای دوران کریمخان زند است از اجداد صاحب ترجمه بوده است پدرش نیز از دانشمندان شیراز بوده که بسال ۱۳۱۸ شمسی وفات یافته است - و برادرش که جوانی مستعد و با ذوق بوده در عنفوان جوانی خود کشتی کرده است و این دو حادثه شوم که مرگ پدر و خودکشی برادر باشد در روحیه مهین دخت که بسیار نازک اندیش و حساس است اثر جانسوزی گذاشته -

مهین دخت تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم متوسطه دنبال کرد ، و چون بهنگام ازدواج شانزده ساله بود قسمتی از تحصیلات عالیه خود را پس از ازدواج که بسال ۱۳۲۲ واقع شد ادامه داد و زبان انگلیسی و فرانسه و ادبیات فارسی را آموخت - و با کتب ادبی اروپائی (مخصوصا آثار نویسندگان فرانسه) آشنا شد و مطالعه کرد ، و برخی از داستانهایش توسط اساتید دانشگاهی پاکستان به انگلیسی ترجمه شد - نویسندگی را از سال ۱۳۲۵ شمسی آغاز کرد ، و مجموعه یادداشتهای روزانه که از زندگانی خود و شوهرش با نهایت صحت و انسجام نوشته است ، خواند نیست ، و اگر روزی چاپ شود و در دسترس خوانندگان قرار گیرد خواهند دید که مانند نقاش ماهری زندگی خانوادگی خود را با همه زیروبمها و شکنج و نشاطهای آن باخامه سحر آمیز خویش نقاشی کرده است -

از تالیفات او تا کنون فقط « سنجاق مروارید » که قسمتی از داستانهای اوست بزیور طبع آراسته شده و مطلوب عام و خاص گشته است - و مجموعه دیگری از داستانهای او نیز در کار چاپ و نشر است - مهین دخت ، زنی خوشخو خوشرو - مهربان و برای شوهرش همسری دلسوز و برای فرزندان مادرش فداکار است و فعلا سه دختر بنامهای نیما - فریبا - و رها - دارد که بترتیب شانزده و چهارده و نه ساله هستند -

و نیمای او شوق نویسندگی دارد و داستانهای از او در مجلات طهران درج شده است.

نگارنده در سال ۱۳۳۹ در شیراز روزیکه برای دیدن آقای فریدون توللی بموزه فارس رفته بودم بامشارالیهها که مانند شویش از کارمندان موزه است ملاقات کردم و ساعتی در خدمت آن دو بودم و او را نمونه يك بانوی بسیار مهربان یافتم ، و آقای توللی را بداشتن چنین همسر نيك سرشت عالمه - نجیبه - تبريك گفتم -

جاوید شیرازی = متولد ۱۲۸۴ شمسی

آقای محمود شیرازی متخلص به «جاوید» فرزند مرحوم عیدی محمد فرزند علینقی فرزند ملك محمد

از شعراء معاصر است - در سال هزار و دویست و هشتاد و چهار متولد شد ، و در مكتب خانه های قدیم سواد فارسی و مقدمات را آموخت - مردی با ذوق و شوخ طبع و خیر خواه و صاحب صدق و صفاست و دبستانی بنام « جاوید » تاسیس کرده و در راه خدمت بجامعه گامهایی برداشته است ، چندی در اداره غله و نان شیراز پیمانکار بوده و از دولت «تقدیر نامه های» متعدد دارد و شنیده شد که در موقع سختی و گرانی (جنگ بین الملل دوم) بمنظور خدمت بمردم از مبلغ چهارصد و پنجاه هزار تومان جائزه از اداره غله صرف نظر کرده است

اکنون جاوید در شیراز تجارتخانه دارد و اوقات فراغت را بسرودن شعر و ضیافت یاران صرف میکند - از اوست

قطعه در هدیه ورشوه و کنایه باوضاع زمانه در عصر ما

پیری که بدی ظریف گفتار	بشینیده ام اینسخن که روزی
در دوره پادشاه افشار	میگفت ز جد خود شنیدم
طماع و حریص و مردم آزار	بد حاکم جابر صفاهان
بی معرفت و خسیس و بد کار	دل تیره بسان شام قاریک

فکرش همه سوی سیم وزر بود
هر جرم و جنایتی که میشد
بیچاره و ناتوان و مضطر
خلق از ستم و عذاب والی
یکعده زشاکیان در آخر
تا بازرسی ز دولت وقت
چون وارد اصفهان بشد او
یکروز تمام شاکیان را
که آیند و شوند جمله حاضر
در ضمن جناب خان حاکم
مردم همه هرچه بود گفتند
برخاست پیا و گفت با جمع

کی داشت خبر ز مردم زار
با دادن رشوه حل شدی کار !
در محبس او همه گرفتار
از غم شده جملگی عزادار
کردند شکایتش بناچار
مامور شد از برای اینکار
مردم ز وزرود او خبر دار
بنمود بنزد خویش احضار
در بازرسی برای اظهار
حاضر شده بد میان انظار
حاکم ننمود هیچ انکار
تهمت نبود بمن سزاوار

من هدیه گرفته‌ام نه رشوه !

فرقت میان ناز و عشوه

بیتی چند از مخمس بهاریه او و اشاره به میلاد حضرت صاحب الامر
باد صبا فصل گل همی شود مشکبار
چمن شود سبز فام - زمین جواهر نگار

قطره باران چو در - فشانند ابر بهار
صنوبر و سرو و کاج بر بلب جوبیار

نر گس شهلا ز شوق ستاده عریان خمار

مژده - زمستان گذشت، گشت عیان نو بهار

باد بهاری وزید - ز جانب کوی یار

هاتف در داد دوش - مژده وصل آشکار

نیتر اعظم دمید رفت دگر شام تار

ز مشرق آمد برون خسرو با اقتدار

دشت کند با صفا - تازه کند انجمن

لادن وریحان و گل نسترن و یاسمن

عاشق و معشوق مست - زباده های کهن دست در آغوش و لب بر لب هم بوسه زن

زیر درختان سبز بدامن کوهسار

بنفشه با صد ادب - نهفته سر روی دوش

عارض سنبل چو دید - نشست از پا خموش

شب بو - با رنگ و بو - ز ارغوان برده هوش

زمزمه آبشار - ز باغ آید بگوش

لاله ز حسرت شده خون بدل و داغدار

بوی بهار و ترنج - بادبرد هر طرف شقایق رنگرنگ جلوه کند هر طرف

بوی گل تازه ای - باز رسد هر طرف قمری و دراج و کبک - بازپرد هر طرف

بشاخه هر گلی بلبل مدهوش وزار

نیمه شعبان رسید آخر اسفند ماه که فرودین میرسد - چنان عروسی ز راه

ز شور و شادی شده - عیش همه زو و بر راه جهان چراغان شده - ز شادی روی شاه

عشرت و شادی و عید - فصل گل و نوبهار

موسم عید و بهار - بزم طرب - جشن جم باغ تماشائی است - زهر گلی صد رقم

ز صدق هر کس زند بر راه ایمان قدم برون رود از دلش - غبار اندوه و غم

فخر کنم روز و شب که باشم این شعار

داد منادی - ندا نیمه شعبان رسید

یوسف کنعان مصر - چون گل تابان رسید

دو عید فرخنده پی - چون گل خندان رسید

بلبل شیدا ز شوق - شاد و غزل خوان رسید

تا بدهد آگهی - ز جلوه روی یار

کی بکیه !

نانوا - نان را کن تو گران - کی بکیه
 قصاب - استخوان ورگ و پوست آن قصاب
 بقال - بیضه مرغ خراب و فاسد
 بی ادب - توی بازار بزن حرف جفنگ
 الکلی - عرق و ویسکی ناباب بخور
 جیب بر - توی بازار ببر جیب از خلق
 اداری - کن ز صندوق اداره سرقت
 وکلای تحمیلی - توی مجلس تو بصد دوز و کلک
 محتکر - محتکر شو تو بخر جنس گران
 بنا - سر هر کار بکن تو شاقول
 نقاش - آب سریشم تو بجای روغن
 دارو فروش - دارو ار هست کثیف و کهنه
 میوه فروش - میوه خوب فراوان همه جا
 جاوید - شاعر ار شعر تو پوچست و جفنگ

خائنین را ز قلم رسوا کن

نامشان کن تو عیان - کی بکیه

غنی و فقیر :

آندر مطب دکتر ما کودکی فقیر میسوختی ز آتش تب با دل فگار
 رنگش چو کاه زرد و لبش گشته بد کبود چشمان بی فروغ وی از گریه بود تار
 طفلی ضعیف با تن لاغر چو عنکبوت رنجور و بینوا شده از دست روزگار
 همراه طفل پیرزنی خسته و ملول قدش خمیده با رخ پر گرد و پر غبار
 گفتم به پیرزال که این طفل زان کیست ؟ گفتا یتیم کرده ورا چرخ نابکار
 گفتم که مادرش ز چه همره نیامده گفتا دو سال هست که رفته است زین دیار

گفتم ترا چه نسبت باشد بطفل؟ گفت: این بچه از برادر من مانده یادگار از ملك و باغ و خانه و ثروت سؤال شد با گریه گفت: ما نداریم این چهار ناگه در ورود بشد باز با فشار تغییر کرد صورت سالون انتظار طفلی تمیز و فربه و زیبا و شیک پوش بر دوش شوفری که همی بود اشکبار هم دایه اش بهمره و هم خاله هم عمو مادر بسر زد و پدر از بیم بیقرار زین های وهوی و شیون و غوغای ماجرا دکتر بسر رسید دوان از اطاق کار چون دید روی کودک خوشبخت ماهر و آن عز و جاه مادر مهر روی گلهزار ژستی بخود گرفت و بیک ناز و غمزه ای همچون ژینگولویی بنخیابان لاله زار با عشوه گفت بچه چرا گشته ای ملول؟ بگرفت گونه اش که چرا گشته ای فگار؟ مادر بگفت که بچه ام امروز بیجهت رنگش پریده تب به تنش گشته آشکار



آقای محمود جاوید

صبحانه غیر شیر و شکولات و تخم مرغ دیگر نخورده هیچ - و بگریست زارزار و آنکه پدر بگفت که دستم بدامنت دکتر بین ز تب پسرم گشته بیقرار چون کرد او معاینه گفتا گریپ هست بیم خطر که نیست نباشید غمگسار این نسخه‌ای که می‌دهمش بعد یک‌دوروز بهبود حاصل است بامید کردگار آگه چو شد پدر که پسر رسته از خطر گفت آفرین بدکتر دانای هوشیار بشنیدم این سخن که همی‌گفت زیر لب با عمه فقیر خود آن کودک فگار دکتر بمن چرا نظر مرحمت نکرد گویا شنیده است یتیمم درین دیار چشمش مگر ندیده که با درد و تاب و تب منم درین اطاق نشسته در انتظار اندر جواب عمه محزون بگریه گفت مفلس‌بهر کجا که رود هست خوار و زار

جرأت شیرازی = متولد ۱۳۲۱ شمسی

دوشیزه پریوش جرأت فرزند آقای زین‌العابدین شیرازی

از شاعرات جوان معاصر است - در سال هزار و سیصد و بیست و یک شمسی بدنیا آمد ، و دوره دبستان را طی کرد و در تمام کلاسهای دبستان شاگرد اول بود ، و هم اکنون در کلاس چهارم طبیعی دبیرستان « ثریا » شیراز مشغول تحصیل است . جرأت از کودکی بسرودن شعر مبادرت جسته است و تا کنون بگفته خودش قرب چهار هزار بیت سروده که بسیاری از آن در جرائد شیراز چاپ شده - با آنکه نوزده ساله است شعر را بدنمیگوید و امید پیشرفت و ترقی در این فن **برای** اوقطعی بنظر می‌رسد - از اوست :

کسب هنر کن که به ز کسب هنر نیست

کسب هنر قیمتش کم از دُر و زر نیست

دانش و علم و کمال مایه فخرست

هر که بری زین سه گشت نوع بشر نیست

علم چـ راغ هـ دایت ره عمرست
 رهرو بی نور علم راهسپر نیست
 روز سعادت بدون علم نیاید
 تیره شب جهل را امید سحر نیست
 ایکه بدریای حرص و جهل عجولی
 تند مرو جز به بحر علم گهر نیست
 اختر دانش سمای جان بدهد نور
 روشنی قلب ما ز نور دگر نیست
 جوی بزرگی ز علم و دانش و بینش
 ورنه بزرگی پسر ز نام پدر نیست
 جرأت ازین پس بغیر علم نجوید
 چونکه بباغ جهان جز علم ثمر نیست (۱)
 ای دل کن انتخاب رهی از برای خویش
 تا زان کنی اضافه تو قدر و بهای خویش
 از جای خویش هیچ نرانندت ای عزیز
 گر در تمام عمر نشینی بجای خویش
 مجروح می شود سر انگشت دست تو
 گر از گلیم خویش نهی پیش پای خویش
 خواهی که باز بر تو بود درب روزگار
 بر کس مبند پس در دولترای خویش
 ای آنکه چند روزه خداوند نعمتی
 دریاب مستمند و بترس از خدای خویش

(۱) این مصراع از حیث وزن صحیح نیست .

ای گل به خار غم مخراش این هزار را (۱)

تجدید فکر کن تو بعهده و وفای خویش
جرات بشعر - گرد گران سحر میکنند
موسی صفت مترس و بینداز (۲) عصای خویش

رباعیات :

چون مولد من بشهر شیراز بود در موطن سعدی سخن ساز بود
شیرین سخنم - چرا که خوشبو باشد هر گل که بگل مونس و دم ساز بود



من فخر کنم بطبع گوهر یارم گر دختر کم هیچ نباشد عارم
گنجینه دانش زن و مرد یکیست گوئی - نه - نگر بدفتر اشعارم



تا عمر بود براه دانش کوشم تا وقت بود - باده بنیش نوشم
تا پیرهن خرد بیازار بود ممکن نبود جامه دیگر پوشم
این دوشیزه باذوق کلمه « آدمیت » را بنظم تشریح و توجیه کرده و برای من
فرستاده است ، ولی چون در طی آن از راه حسن ظن این بنده ضعیف نافرمان را
ستوده است از درج آن خودداری کردم .

جمال شیرازی = متولد ۱۳۱۶

آقای حاج جمال الدین لواف جمالی شیرازی متخلص به « جمال »
ترجمه اش در جلد دوم این کتاب آمده است ، پس از سالهای دراز دوری و
مهجوری آخر الامر در تیرماه ۱۳۳۹ شمسی در شیراز از دیدار و مصاحبتش برخوردار
شدم و روزی هم در خدمتش بباکوهی رفتم ، و پاره‌ای از اشعار و تصویرش را بمن

(۱) هزار - بفتح اول بمعنی بلبل است .

(۲) اگر بجای « بینداز » کلمه « بیفکن » بود مثل اینکه بهتر بود

داد، که در اینجا میآورم، و تجدید دیدار آن دوست فاضل قدیم را از حق تعالی
خواستارم

سه بیت از غزل ذیل را سابقا در ترجمه اش آورده ام و چون ناقص بوده در
اینجا تکرار میشود :

بگردش ترك چشمت عزم تسخیر جهان دارد

که از مژگان و ابرو در کمین تیر و کمان دارد

خدنگت را نشاید بر دل نامحرمان بزدن

بزن بر جان عاشق کاین تمنی را بجان دارد

بیا باما بگلشن تا که گل خوار و خجل گردد

در ایندم کو چنین ناز از نیاز بلبلان دارد

تو چون ای سرو سمین در خرام آئی زیبایی

کجا زیبایی آن باشد که سر و بوستان دارد

دهانت چشمه آب حیات و من در استسقا

ثوابست از کسی آبی سبیل تشنگان دارد

ببندت آن چنان بندم که تا بنده افتد

هنوزم ناله از بندت روان ناتوان دارد

هزاران زخم هجرانت بدل دارم - از آن نالم

که نی را سینه تاسوراخ شد - هر جا فغان دارد

زقد و خد و خط و چشم و ابروی ولبت ای گل

شود باطل خیالاتی که در دل باغبان دارد

جمالت چون جمال بیمثالت دید گفت ایجان

بگردش ترك چشمت عزم تسخیر جهان دارد

تا مهر چهر ماء من اندر نظر بود کی چشم را نگه سوی شمس و قمر بود

روشن جهان به نور مه است و ضیاء مهر آن هر دو را تغیر شام و سحر بود

منظور من مہیست کہ پیوستہ روز و شب
 در عشق ما ز ہستی عالم گذشتہ ایم
 یکسر بسیط خاک بزیر بساط اوست
 دامیست سخت سلسلہ عشق و اندر آن
 گویند عقل و عشق نگنجد بہم بلی
 چشمش بغمزہ چون کند آہنگ صید خلق
 در فرقہ ای جذبہ عشق حقیقی است
 سربہ ہوای او نہ کہ سربار محنت است؟
 در ہجرا و زحسرت و در وصل و زشوق
 نقل حدیث گر نہ از آن لعل جانفز است
 شمع رخس بمحفل جان جلوہ گر بود
 کوہست و ہرچہ هست جزاودر گذر بود
 کز یاد دوست از دو جہان بیخبر بود
 ہر کس اسیر شد - زخود اندر حذر بود
 منظور عقل عشق شرارت اثر بود
 ہر جا دلیست بسمل بی بال و پر بود
 عاقلتر آنکس است کہ دیوانہ تر بود!
 دل بیولای او نہ کہ خون جگر بود؟
 سیلم روان بدامن - ز اشک بصر بود
 گر از دم مسیح بود - درد سر بود

شادم کہ در زمانہ بہ رندی و عاشقی

نامم کنون چو حسن و جمالش سمر بود

ہر کہ با مہر تو پیوست بریدن نتواند

و آنکہ در دام تو افتاد جہیدن نتواند

با ہمہ خوبی اندام ترا سرو نخوانم

در چمن سرو بدینگونہ چمیدن نتواند

چون سکندر طلبم چشمہ حیوان دہانت

گرچہ صد خضر از این چشمہ چشیدن نتواند

سوخت جان ز آتش حسرت کہ چو پروانہ زمانی

پیشت ایشمع شب افروز پریدن نتواند

آخرم میکشد این درد کہ در باغ محبت

بخت من غنچہای از وصل تو چیدن نتواند

تیر آہم کہ ز ہجرت بگذشتست ز کیوان

چکنم در دل سنگ تو رسیدن نتواند!

نه عجب گر شکند پشت مرا بار فراقت

تن کاهیده من کوه کشیدن نتواند

غنچه گر آن دهن تنگ بگلزار ببیند

صبر از این منظره درجامه دریدن نتواند

لب میگون تو خون دل عشاق مکیده

زین سبب کس لباعل تو مکیدن نتواند

زآه مجنون جگر سوخته در وادی لیلی

اشک سیلی شده - يك لاله دمیدن نتواند

داستان من و عشق تو گرای خسرو شیرین

بر فرهاد بخوانند - شنیدن نتواند

زاهد ار دیده بدوزد بر خورشید جمالت

چشم خفاشی او شاید دیدن نتواند

ای مه آشفته تر از زلف تو حالی دارم بلکه آشفته تر از حال خیالی دارم

کردم اندیشه که شاید رسم امشب بوصول آه کاندیشه بسیار محالی دارم

وعده داد امشبم آن ماه و وفا کرد رقیب نحس شد آخر سعدم - چه و بالی دارم!

مطرب از مجلس من خیز و مکن ساز طرب که من امشب دل از ناله چو نالی دارم

روز گاریست که سر گشته بوادی جنون روی اندر پی رم کرده غزالی دارم

من از آن روی چو جنت حسب الارث پدر ادعای طلب گندم خالی دارم

گفتم اربخت شود یار - شب وصل نگار شادمان خاطری و غنج و دلالی دارم

بخت کوتاه زدو من در عوض غنج و دلال محنت و درد و غم و رنج و ملالی دارم

مه برج ادبم بینی اگر بیتابم

جای درپر تو خورشید جمالی دارم

اگرم بوصل حاصل شود از تو رو بروئی

نکنم بعمر دیگر ز رخ تو رو بسوئی

بکلیسا و دیر و حرم و کنشت دیدم
 همه جا زهر که برپا - ز تو بود های وهوئی
 ز فراق سر وقد و گل روی و خط سبزت
 شده چون دو چشمه چشمم رود از کنار جوئی
 بحریم دوست عشاق - دمی شوند واصل
 که در آب دیده از هجر - کنند شست و شوئی
 بهوای چشم مست تو و آن دو لعل میگون
 نمکند هوشیاران - لب جام یا سبوئی
 چکنم؟ کجا نهم رو؟ که ز مهر خواندم او
 بپر حبیب نگذاشت - رقیبم آبروئی
 نبود حضور قلبی - بنماز عاشقان را
 مگر آنزمان که سازند - زخون خود وضوئی
 اگر از درم برانی - نروم بهیچ راهی
 و گرم بیزم خوانی - بدر آیم از چه روئی
 بخطا ز مشک و عنبر نکنم حدیث دیگر
 که تراست چین و تاتار بهر شکنج موئی
 ز غم فراقم از عمر بسر آید و نماند
 بهزار لحن ماند ز من و تو گفتگوئی
 من و ما و زشت و زیبا - غلط است نزد دانا
 نبود بملك هستی بوجود - غیر اوئی
 بگذر ز خود که بینی همه جا جمال جانان
 که مصاحبان یوسف نکنند جستجوئی



آقای حاج جمال الدین جمال

جهانگیر شیرازی =

مرحوم جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل -

ترجمه و اشعارش را در جلد دوم کتاب آورده‌ام - اکنون يك عکس تاریخی از او را که در محضر مرحوم فرصة الدوله انداخته است در اینجا می‌آورم - شصت و اندک سال پیش مرحوم فرصة الدوله عکس خود را (که دو نفر دریمین و یسار او نشسته‌اند و ادوات نقاشی در میان دارند ، و چنان بنظر میرسد که آن دو نفر در خدمت استاد (فرصة) فن ظریف نقاشی می‌آموزند) به پدرم (میرزا عبدالله رکن التجار) هدیه کرده بود و من آنرا محفوظ داشته بودم ، و اخیراً قصد داشتم که آنرا در پایان شرح حال فرصة الدوله بیاورم - ولی در طهران و شیراز به رجال کهن سال شیرازی از قبیل آقایان استخر و فانی و ابراهیم قوام ارائه دادم که آن دو نفر را که شناسائی آنها از عهده من خارج بود و قبل از تولد بنده عکس گرفته بودند معرفی کنند و چون آنها نشناختند ، منم از طبع آن در ترجمه مرحوم فرصت خودداری کردم تا

اینکه روزی آقای دکتر حیدر علی حکمت (سالف النرجمه) که از رجال هشتادساله شیرازست، و در شناسائی رجال شیراز مهارت تام دارد و گفته‌اش در این خصوص حجّت است، بدیدن بنده آمد، و همینکه عکس را دید گفت: آنکه در طرف چپ فرصت است محمد حسن خان معمار باشی - و آنکه در طرف راست است جهانگیر خان صوراسرافیل میباشد - من معمار باشی را نمیشناسم، اما پس از اظهار نظر ایشان چون در عکس جهانگیر خان دقت کردم، با مقایسه این عکس (که قطعاً بین سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ قمری انداخته شده) با عکس ۱۳۲۵ او یقین قطع کردم که گفته دکتر حکمت صحیح و عکس مزبور از جهانگیر خان است بنا بر این آنرا در اینجا چاپ میکنم و برای روح هر سه استدعای رحمت حق دارم.



از چپ بر است مرحوم جهانگیر خان مدیر صوراسرافیل - فرصة الدوله
محمد حسن خان معمار باشی

حاجت شیرازی = متوفی ۱۱۸۵

ترجمه‌اش در جلد دوم کتاب آمده است - چون اخیراً تذکره انجمن آرا بدست آمد و پاره‌ای از خصوصیات او در آن تذکره آمده بود در اینجا عیناً نقل میکنیم:

«اسمش یادگار - از خطۀ شیراز - شغلش عطاری - اگر چه در دبستان تعلیم حرفی از ابجد نخوانده نظر به استعداد جبلّی و شوق فطری از مصاحبت ارباب نظم تتبع معقول حاصل کرده ، خوب شعر میگوید ، مرد کم علائق منقطعی (است) چنانکه در هشتاد سال زندگانی قبول ازدواج نکرده ، مجرد میزیسته ، در اواخر عمر بطواف بیت الله مشرف ، بعد از مراجعت از سفر حجاز در شهر سنه هزار و صد و هشتاد و پنج طایر روحش بگلزار جنان پرواز و در خاک پاک شیراز مدفون گشت دیوانش بنظر رسید قریب به پنجهزار بیت میشود»

از اشعارش آنچه را در جلد دوم نیاورده ایم در اینجا میآوریم :

دلم بجور و جفا رفته بود خوی کند ستم نمود که دست از ستمگری برداشت!

☆☆☆

نیست جز اندوه ز دل رفته ام گم شده ای گر بوطن میرسد

☆☆☆

یار ترك یاری ما کرد - یاری را ببین دوستدار دشمنان شد - دوستداری را ببین!

☆☆☆

من بیمار را باشد طبیبی که در عهدش نشد يك ناتوان به
نباشد غیر کوی می فروشان اگر باشد زمینی ز آسمان به

☆☆☆

تا رفتدای از دیده من - بهر سراغت نظاره براهی رود و اشک براهی

رباعیات :

آنان که فریب چون سرابت دادند بردند بخانه و شرابت دادند
چون مرده ز خود بیخبرت افگندند مانند نکیرین عذابت دادند

☆☆☆

در عالم اگر خانه خرابیست دلم در بحر فنا اگر حبابیست منم

در ساغر عیش اگر شرابیست توئی در آتش غم اگر کبابیست منم

☆☆☆

صد بار ز خلف وعده زارم کشتی صد بار - نه صد هزار بارم کشتی !
یکبار وفا کن و بکش از شعفم انگار که باز ز انتظارم کشتی

حکمت بوشهری =

آقای علیمحمد حکمت بوشهری -

ترجمه اش در جلد دوم کتاب آمده است - در اینجا تکمیل میشود - او را
در شیراز ملاقات کردم ، و مردی سرد و گرم روزگار چشیده ودانا و مهربان یافتم ،
در سال هزار و دویست و هفتاد و نه در بوشهر متولد شده است و در آن بندر و شیراز
تحصیل علم و معرفت کرده .

در علم طب دست دارد و محبوب اهل فضل و دانش است ، کتابخانه نفیس و اشعار
سلیسی داشته که بیغما رفته ، اکنون در شیراز زندگی میکند - پاره ای از اشعارش
را در اینجا میآوریم :

همت حاتم بیاید اول آنکه جود را

مطربا بفرست رحمت عاشقان عود را

وز درود رود آگه کن دل داود را

عود از جمشید و جام وی حکایت میکند

زنده بادا آنکه میداند زبان عود را

قرنها بگذشت و کس در جود چون حاتم نگشت

همت حاتم بیاید اول - آنکه جود را

جاهل مقصود خویشم - لیک جای طعنه نیست

سهل باشد گر نداند قاصدی مقصود را

با یتیمان چون پدر باش ای ایاز ار مخلصی

تا دعا گوید یتیمی دوات محمود را

عاشقان را در همه حالی سعادت همراه است

محترم دارای برادر عاشق مسعود را

شرم بادت زین سیه چشمان ایرانی نژاد

ایکه بگزیدی بجان خوبان هالیود را

صوفیان بابوی مجمر پای کوبی میکنند

در دل آتش چه میدانند حال عود را

هر دو معروفند نمرود و خلیل الله ولیک

با خلیل الله تفاوتها بود نمرود را

این طمع خامان منعم ذوق جنت میکنند

آرزومندی بین و آز نامحدود را

حکمت ار خواهی حسودی در عذاب انداختن

زیر گوش وی بگو مدح و ثنا محسود را

ای خسرو شیرین دن - ای خسرو شیرین ای زهره و پروین من - ای زهره و پروین

من دیده از آن خواسته‌ام - تا توبه بینم ورنه بچکار آیدم این چشم جهان بین

در باغ نشانی چو درخت ثمری را البته بیک روز دهد میوه شیرین

از مشک نشان جستم - گفتند به چین است من در طلب چینم و زلف تو پر از چین

چندان نکنم وصف رخت پیش حسودان بر پا نتوان کرد دگر معر که چندین

گوشی که در او زمزمه عشق سرودند هر گز نگذارد سر آسوده ببالین

میخواست دل من که دعای تو بگوید هر عضو تنم نعره بر آورد به آمین

بیچاره که شد مدعی عقل ندانست عاقل نکند عرض خرد نزد مجانبین

مسکین دل من در طلب مهر و وفارفت باز آی و بیاور خبری از دل مسکین

حکمت سخن سهل ز نا اهل شنیدن

انصاف چنانست که خواهی ز تموچین (۱)

دوست دارم که دمی با تو بر آرم نفسی که در آندم نبود غیر تو در خانه کسی
 دلم آزرده شد از ساحل غم خیز خلیج ای خوشا ساز و سرودی لب رود ارسی
 نفس آخر - اگر عمر بهر میگردند صحبت از گنج جهان بود و بهای نفسی
 همت آن کرد که در وحشت گرداب خطر غوطه زد تا نکشد منت هر خار و خسی
 شرط مستی بود آخر که قویدل باشیم مست تسلیم نگردد بنهیب عسسی
 گوش اگر بانگ جرس بشنود آسان باشد رهروان راه بجویند بیبانگ جرسی
 اندرین بادیه کز هر طرفش بیم فناست موسی آید ارنی گو به امید قبسی
 شیر درهم شکند دام - چو تحقیر شود شاهبازی نتوان کرد اسیر مگسی
 در پی فهم سخن ترك هوس باید کرد فهم هر گونه نصیحت نکند بلهوسی

حکمت از گوشه خلوت بتماشا نرود

عندلیبی است که خو کرده بکنج قفسی



آقای علی محمد حکمت یوشهری

(۱) تموچین : نام چنگیز خان شهریار خونخوار مغول است و چنگیز لقب اوست -

حکمت شیرازی =

آقای حسنعلی حکمت متخلص به «حکمت» و «بخرد» شرح حال ایشان در صفحه ۳۰۵ جلد اول این کتاب چاپ شده است - پس از طبع ترجمه مشارالیه اتفاقاً روزی بیاد این ارادتمند قدیم خود افتاد و مرا بخانه خویش (که در نیاورانست) دعوت کرد، و پس از سالها دوری که ملازم زندگی در طهرانست! ساعتی چند من و آقای سید محمد حسین انوار از محضرشان استفاده کردیم، در ضمن مصاحبه اشعاری نغز بیاورد و پاره‌ای از آنها را بخواند، و چون نام گوینده را مستفسر آمدم گفت: «از منست» بسیار متعجب شدم زیرا که سالها در شیراز با او محشور بودم و هیچگاه ادعای شاعری نکرده بود و از اشعارش چیزی نشنیده بودم - و از این روی در ترجمه اش هم باین معنی اشارتی نکرده‌ام - خلاصه، معلوم شد که دوست ارجمند فاضل بنده نه تنها شاعر است بلکه انواع شعر را در نهایت استحکام و انسجام میسرآید و حتی برادر مہتر دانشمندش آقای علی اصغر حکمت هم پس از اطلاع بنده از شاعر بودن او و اظهار مطلب بایشان، فرمودند: «اشعار او از آن من بهتر است و باین علت باو توصیه کرده‌ام که چون تخلص من از قدیم حکمت بوده است و شعر تو از من بهتر، اولی آنست که کلمه دیگر برای تخلص خود برگزینی مبادا اشعار بدو خوب من و تو مخلوط شود»

بدیهی است آقای حکمت اکبر دامت برکاته از راه شکسته نفسی و سرشت درویشی که دارد این مطلب را گفته است، ورنه حکمت چنانکه در ترجمه اش آورده‌ام امروز در نظم و نثر و دانش و بینش یکی از مفاخر عصر ماست - بھر جهت آقای حسنعلی حکمت بر حسب پیشنهاد برادر گرامی خود اخیراً تخلص خود را «بخرد» قرار داده است - و اینک پاره‌ای از اشعارش را در اینجا می‌آوریم:

مشکل عمر:

دیده بگشودم بگیتی اشک از چشمم چکید
تا نهادم پا بدنیا دل ز بیم اندر طپید

از دم اول بدرد و رنج گردیدم قرین
 از نخستین روزم اندوه الم آمد پدید
 با هزاران زاری و آه و فغان بگذشت روز
 شب بستر با دو چشم اشکبارم میخزید
 بعد از آنم رنج استاد آمد و چور ادیب
 ای بسا سختی که در کسب هنر باید کشید
 تسلیتها خویش را دادم که رنج اوستاد
 بگذرد و آنگاه صبح دولتم خواهد رسید
 آه - افسوسا - که دانش حیرتم را بر فزود
 چشم دانا زین حیات عاریت سودی ندید
 آنچه خواندم سربسر رنج و تعب افزون نمود
 ز آنچه دانستم غم اندوه من شد بر مزید
 فصل شاداب جوانی را خزانگی در پیست
 صرصر غدار پیری عاقبت خواهد وزید
 همچو بودا - زین معمی مانده و حیران شدم
 گز چه رو - اندام زیبا میشود زار و پلید؟
 پیری رنج و بلا - مطلوب انسان از چه شد؟
 اینطریق پر مخافت - از چه رو باید گزید؟
 با چه امیدی درین دار فنا بایست زیست؟
 با چه تدبیری ز دست مرگ میباید جهید؟
 باخرد اندیشه کردم - گفت: بگذر زین سرای
 زودتر زین رنجهای بیمده باید رهید
 در جوانی چند روزی غفلتی ناپدار
 میکند از چشم عبرت بین - حقیقت ناپدید

پنبه غفلت کنون از گوش هوش آمد برون
 پند استاد خرد از جان و دل باید شنید
 زیستن از بهر مردن نیست کار عاقلان
 باید از محنت سرای زندگی بیرون دوید
 مشکل عمر عاقبت چون حل نشد با علم و عقل
 منطق و حکمت فروماند از قدیم و ز جدید
 جز خدا راهی دیگر باقی نمی ماند مرا
 پس به اقلیم دیانت رخت می باید کشید
 مشکل خود ز اولیای دین بجستم با خضوع
 نا شده این مشکلم حل - مشکل دیگر رسید!
 دیدم آنجا اختلاف و افترای بیشمار
 آن یکی گوید سیاه و آن گوید سپید!
 زین تناقض گوئی افسانه سازیهایشان
 نیش خار شک و تردیدم بدل اندر خلید
 چون خدا باشد یکی - احکام وی باید یکی
 اختلافات از عقول ناقص ما شد پدید
 دستگاه دین فروشی - بهر دنیا ساختند
 هر یکی از بهر صید خلق دامی گسترید!
 گفت حافظ: چون حقیقت را ندیدند این گروه
 هر کس از ظن خود افسانه هائی آفرید!
 بهر این افسانه ها شمشیرها را آختند
 سینه و سرهای بسیار آن درید وین برید!
 چون خدا را بهر دنیا می فروشند این خسان
 کی توان در سایه این دین فروشان آرمید؟

نیست جائی جز دل پاکیزگان جای خدا
 هر که گوید غیر از این بیشک از آن باید رمید
 چیست تکلیف دو روزه عمر با این وصف حال
 پیش از آن کاین مرغ روحم ز آشیان خواهد پرید
 سوی خالق بایدم کردن توجه بی ریا
 بهر مخلوق ار توانم بایدم بودن مفید (۱)
 راه و رسم زندگی اینست در نزدیک من
 نی بر آنکس که گوید هر زمان «هل من مزید»
 بار الها دستگیری کن ز پا افتاده را
 بر من مسکین عیان کن گنج رحمت را کلید
 حکمت از درگاه او میجوی توفیق نجات
 خویش را از فیض ربّانی مگردان ناامید
 بیشتر زین گفته ها باشد ز دانشمند روس
 تولستوی - آن مرد با ادراک داناى سعید

فصل گل پنج گهی بیش نبود	مرهمی بهر دل ریش نبود
برقی اندر شب یلدا رخشید	نور بخش شب درویش نبود
سوخت جان در طلب قرص مهی	جلوه مه دو شبی بیش نبود
مدت وصل چه کوتاه گذشت	کاش هجرانی در پیش نبود
گر نبودى زپی وصل فراق	عاشق از وصل بتشویش نبود
چهره بگشودا گر گل به نسیم	بیمش از کید بد اندیش نبود
بلبل آزرده شد از غیرت گل	آه ازین نوش که بی نیش نبود

(۱) ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور - آیه بیست و یکم از سوره لقمان - قرآن مجید

بخرد آئین نگهداری دل

مذهب آن بت بدکیش نبود

ترا که گوهر مقصود در کفست مدام
چه گوهریست گرانتر ز گوهر تسلیم
ز آه و ناله به نگشایدت گره از کار
گره ز ابرو بر گیر و اشک از دیده
دو روز عمر نیرزد به اذده و افسوس
ترا بیايد دانی که چیست موجب غم
دو چیز خرد بدان پایه غمان بزرگ
یکی مریضی تنه‌ان- دگر مریضی جان
برین دودشمن سرکش مجال و وقت مده
مریضی تن از آنرو شود پدید که تو
مریض گشتن جان را جزین سبب نبود
زیاد خواری و بسیار خواهی آخر کار
زیاد خواره مباش و و زیادتی مطلب
کمال نیست بجز اعتدال در هر کار
بجام عمر به از شهید عشق کس نپیشید
ولیک با همه احوال روی دوست طلب
غبار منظر جانست صحبت اغیار

چرا دژم بنمائی رخ از غم ایام؟
چه نعمتیست نکوتر ز صبر بر آلام؟
بعجز و لابه کجا بگذری ز ننگ بنام
گشاده روی بشو کآیدت مراد بکام
به رزم لشکر غم تیغ صبر کش ز نیام
ترا بیايد بر داشتن بدفعش گام
که در نخست نباشد نشان و نی‌شان نام
که شهید را بنماید شرننگ اندر کام
مهل دقیقه‌ای از دست عقل خویش زمام
خوری زیاد تر از حد اعتدال طعام
که سست سازی بر نفس خیر ساز لگام
قرین کند تن و جانست به رنجهای مدام
که تا زمانه بگردد ترا بوفق مرام
که هست در دوجهان این کلام خیر کلام
چو در گذشت ز حد شهید زهر گشت بجام
که بی محبت محبوب عیش گشت حرام
لقای دوست زداید ز قلب ز ننگ ظلام

اگر چه (بخرد) از اینگونه پیش راند سخن

مگر ز اطف الهی رسد بحسن ختام



آقای حسنعلی حکمت

حیرت اردگانی = زنده در ۱۳۲۰

مرحوم حاج عبدالحسین اردگانی متخلص به «حیرت» از شعراء قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری است - چندی کدخدای اردکان بود ولی مرحوم حاج میرزا ابوالحسن مشیرالملک که اردکان را در تیول خود داشت با او از درستیز بر آمد و از کدخدائی بر کنارش کرد و دستور داد که خانه مسکونی او را هم خراب کنند، ناچار بشیراز رفت و در آنجا ساکن شد و چون دولت ایران بر حسب دستور ناصرالدین شاه قاجار در بعضی از شهرهای ایران منجمله شیراز «صندوق عدل» گذاشت که هر کس شکایتی از عمال دولت دارد شکایت خود را بنویسد و در صندوق مزبور بیندازد، اوهم وقت را مغتنم دانست و قصیده غرائی در شکایت از مشیرالملک سرود و در صندوق عدل انداخت که مطلعش این است:

با تو صندوق عدل شاه میگویم سخن آه آه از جور استبداد و ظلم بوالحسن

ولی ظاهر آ این صندوق عدل (!) چون مدعیِ اواز اقویا بود بفریادش نرسید
و آخر الامر در حدود سال هزار و سیصد و بیست ناکام از دنیا رفت -
قطعه ذیل را در رثاء مولی علی پناه اردکانی (۱) که از زهاد معاصر او بوده
گفته است .

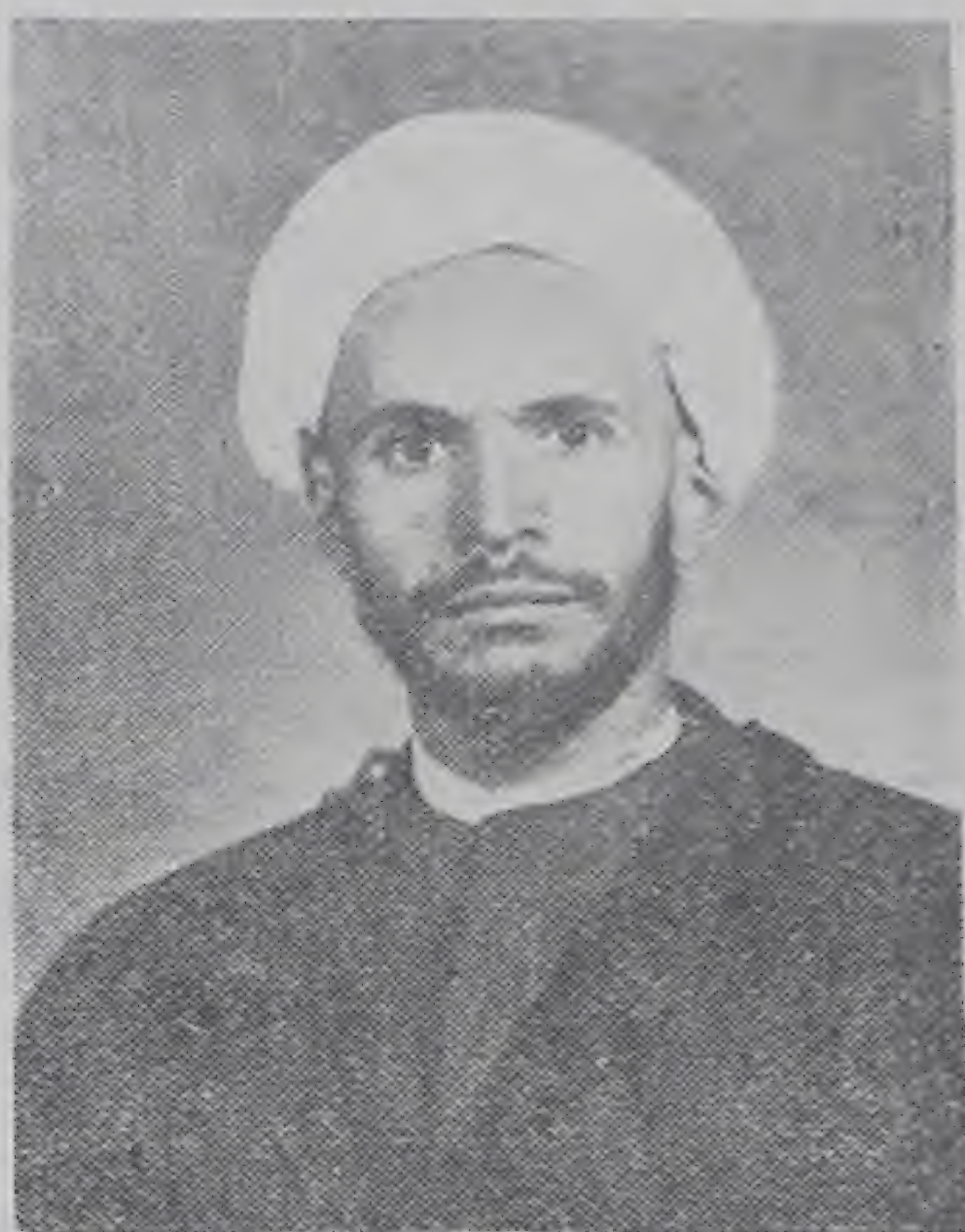
زاهدی زین مقام خاکی رفت	جای در رحمت الله گرفت
رفت سلمانی از مدائن تن	تا به اقلیم قدس جاه گرفت
بودری از مکان ناسوتی	سوی لاهوت جایگاه گرفت
یا که از چاه تن بشد یوسف	مصر جان را بیک نگاه گرفت
ملك معنی بسی مسخر کرد	کز دعاهاى صبحگاه گرفت
بشکست این قفس بیک پرواز	جای در باغ عز و جاه گرفت
روزمر گش فغان و شیون و شین	از زمین تا به اوج ماه گرفت
بهر تاریخ فوت او حیرت	خبر از پیر رسم و راه گرفت

گفت به عترت نبی قدیم
در جوار علی پناه گرفت
(۱۲۸۲)

ربانی شیرازی

آقای عبدالرحیم ربانی شیرازی
شرح حال او را در جلد سوم کتاب آورده‌ام - ولی چون تصویر این مرد
دانشمند ضایع و بد چاپ شده است با عرض معذرت و تأسف از این سوء اتفاق بار
دیگر عکس ایشان را در اینجا می‌آورم

(۱) مولی علی پناه جدفاضل محترم آقای علی اکبر اردکانی بوده ترجمه حیرت‌راهم
آقای حقیقت برای نگارنده فرستاده است



آقای عبدالرحیم ربانی

رسوا شیرازی = متولد ۱۳۱۶ شمسی

آقای محمد ذوالریاستین زاده شیرازی ملقب به «منور علیشاه» و متخلص به «رسوا» فرزند آقای علی اصغر فرزند مرحوم حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین فرزند مرحوم حاج میرزا علی آقا وفا علی شاه فرزند حاج آقا محمدمنور علیشاه از شعراء جوان معاصر است که مانند اجداد خویش در راه طریقت قدم گذاشته است، و از حقیق زلال معرفت، جامی چند چشیده، در ایام شبابست و در دانشکده ادبیات مشغول تحصیل ادبیات، و مدارج ترقی را در پیش دارد، در شانزدهم مهر ماه سال هزار و سیصد و شانزده شمسی در شیراز متولد شده است، و تحصیلات ابتدائی را در آنجا بپایان رسانیده و در سال ۱۳۲۵ اعنی در ۹ سالگی حسب الامر جدش برای ادامه تحصیلات خود و کسب فیض وطی مراحل سیر و سلوک در محضر آن مرحوم بطهران رفته است و دوره دبیرستان را خوانده و چنانکه گفته شده ام اکنون

در دانشکده ادبیات به ادامه تحصیلات ادبی اشتغال دارد - از اوست :

غزلیات :

امروز ساقی دل ما چشم مست تست
خوش بادبندی سر زلف توای نگار
ای زلف یار حلقه دلپای خسته‌ای
تا صبح حشر مستی ما را خمار نیست
ساقی بیا که عاشق و محتاج جرعه‌ایم
از نیستی مترس دلا در طریق عشق
جام جهان‌نمای حریفان بدست تست
کش کار و براه ازین بند و بست تست
زیر اشکست بسته دلان در شکست تست
زان نشأه‌ای که درمی و جام‌الست تست
چشمم بگوشه نظر چشم مست تست
کاین نیستی حقیقت و بنیان هست تست
رسوا ز دوست شکایت چه میکنی ؟
کاین عاشقی گناه دل می‌پرست تست

گر دلبر ما زهر به پیمانه بریزد
فرقی نکند شهد و شرنگ از کف معشوق
يك لحظه اجل دست نگهدار - که ساقی
آه دل ما سوخت جهان را بشراری
در پای تو جان را بکف دست نهادیم
آنقدر نشینیم که ساقی بدر آید
بهرتر ز شرابیمست که بیگانه بریزد
مقصود من اینست که جانانه بریزد
او در عوض زهر به پیمانه بریزد
يك نعره ماصدبت و بتخانه بریزد
پیش رخ شمعت سر پروانه بریزد
یا بر سرما یکسره میخانه بریزد
در کوی تو رسوا بجنونیم و در آنجا
هر سنگ که بارد سر دیوانه بریزد

دل ما در خم زلف تو گرفتار بماند
دل که امید طواف حرم روی تو داشت
عاشقان جمله گذشتند و فسونها همه رفت
بمراد دل خود هر که سخن گفت و گذشت
غنچه نشکفته بهستان وصال تو هنوز
بر دلم عشق تو چون نقش بدیوار بماند
در سر زلف تو سر گشته چوپرگار بماند
ز آنهمه نام و نشان - ناله بسیار بماند
بیخبر آنکه درین پرده پندار بماند
عهد ما شد سپری - نوبت اغیار بماند

عارف از همت مردانه ز افلاک گذشت زاهد از بیخبری طالب اسرار بماند (۱)

شسته شد از دل رسوا همه رنگی جز عشق

شادی از دل شد و جایش غم دلدار بماند

مثنوی الهی نامه :

شرار عشق باشد گیتی افروز

خراب آباد عشق از نو بنا کن

بگو سر دل خود را کم و بیش

بزن بیداد و ترك و شور و شهناز

بعشّاقم مقامی دیگر آموز

من و معشوقه را با هم در آمیز

به دشتی ره پیوئی گاه و بیگاه

زند ساز تو آهنگ جدائی

بسوزد عشق تو آب و گل تو

نوای عشق را يك يك نواز

گاهی دلبر گهی دلدار جوید

سخنهای نهان با یار جانی

بیار رسوا بعشق خویشتن سوز

حدیث لیلی و مجنون رها کن

چرا آشفته‌ای شوریده درویش

بسوز ساز دل بیداد میساز

بشودم آتشی بر جان بر افروز

بزن با شور آهنگ غم انگیز

به آهنگ همایون میزنی راه

بمضرب نرّای بینه‌وائی

دمادم میزند شور ایندل تو

گاهی شهناز و گه سلامك نواز

گاهی از خود گهی از یار گوید

بگوید روز و شب با بیزبانی

(۱) اگر مقصود گوینده که عارف مشربست ذم زاهدان مرایی است در مصراع دوم راه خطایموده است که آنها را «طالب اسرار» دانسته زیرا که عارفان خود را طالب اسرار الهی از طریق تزکیه نفس و ریاضت و سیر در آفاق و انفس میدانند و حال آنکه زاهدان خشك طالب اسرار حق نیستند و راه رستگاری از آتش دوزخ و رفتن ببهشت را منحصر بمتابعت از احکام شرع بدون چون و چرا و انجام صورت ظاهرا و امر و نواهی مذهبی گمان میکنند و اعتراض طرفین بر یکدیگر از اختلاف فکر و طرز عمل آنان ناشی شده است مولوی فرماید هست زاهد را غم پایان کار - تا چه باشد حال او روز شمار - عارفان ز آغاز گشته هوشمند - از غم و احوال آخر فارغند - عارفست او باز دست از خوف و بیم های وهو را کرد تیغ حق دو نیم -

این بود پاره‌ای از اشعار ابن جوان بیست و سه ساله که از خانواده علم و عرفانست و بدیهی است که آتیه درخشانی در پیش دارد و البته روز بروز اشعارش پخته تر و بهتر خواهد شد خدایش حافظ و عمرش دراز باد



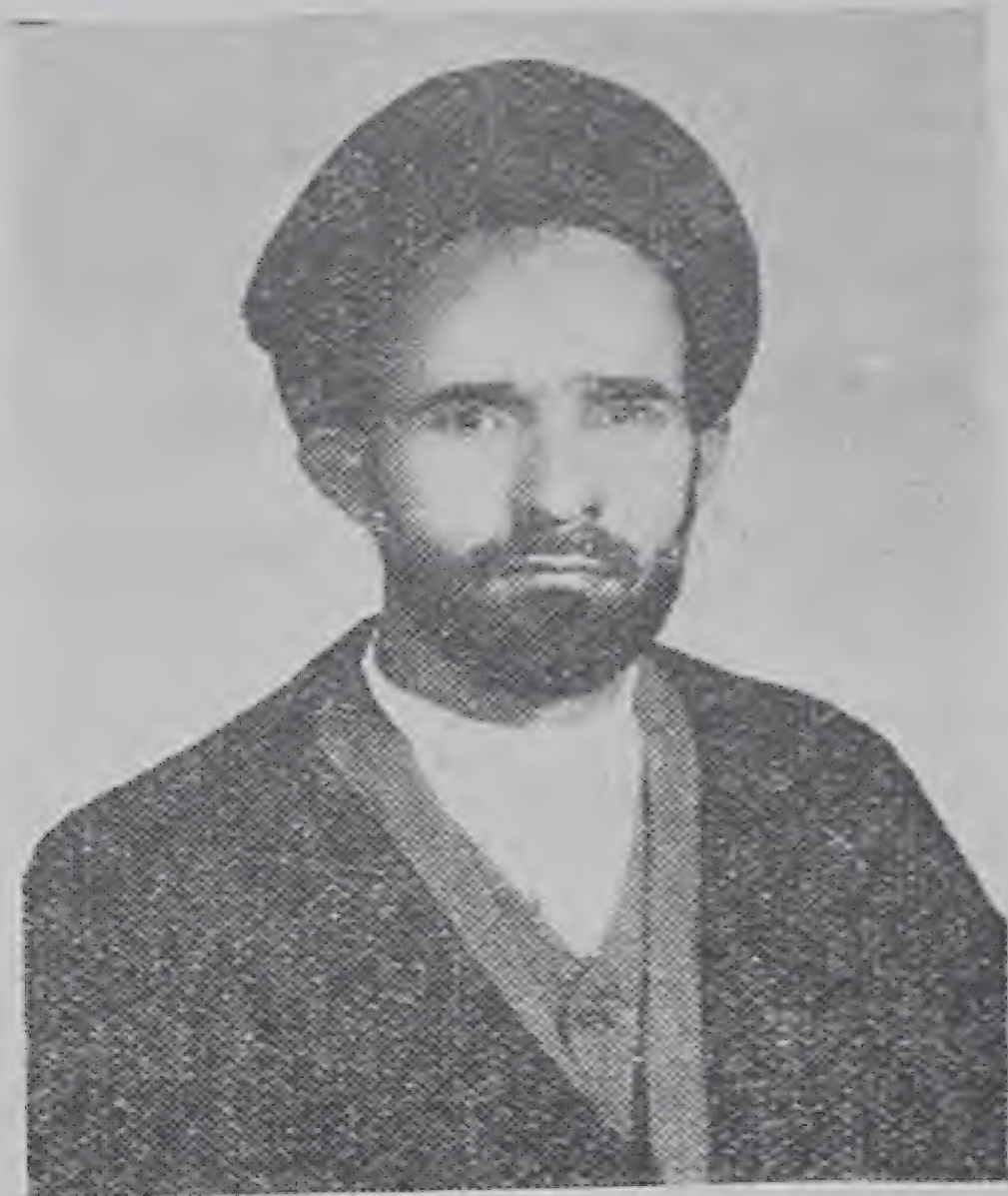
آقای محمد ذوالریاستین

رضازاده شیرازی = متولد ۱۳۴۳

آقای سید ابراهیم رضا زاده شیرازی فرزند مرحوم حاج سید ابوالحسن
فرزند سید علی رضا حسینی

از فقهاء و فضلاء معاصر است. در سال هزار و سیصد و چهل و سه در شیراز متولد شد و مقدمات را در آنجا فرا گرفت و در سال ۱۳۶۵ بشهر یزد رفت، و یکسال در آنجا بتمحیصیل علوم قدیمه مشغول بود، سپس رهسپار نجف اشرف گشت، و در حوزه درس شیخ محمد علی بربری و شیخ محمد علی شیرازی و شیخ ذبیح الله قوچانی ادبیات عربی و فقه و اصول و تفسیر قرآن کریم را آموخت، پس بتمرفت، و در خدمت اساتید عظام سطوح فقه را بپایان رسانید و درس خارج مرحوم حاج آقا حسین بروجردی مجتهد را امتحان داده و قبول شد. و هم اکنون در قم در محاضر آقایان سید محمد داماد مجتهد و شیخ

نبی‌سعلی شاهرودی حضور پیدا میکند و بتکمیل تحصیلات دینی مشغول است ضمناً در مسجد « اتحاد المؤمنین » امام جماعت میباشد - و سالی چند بار برای وعظ و خطابه و ترویج شریعت غرا به دهستانهای اطراف اصفهان می‌رود و اجازه روایت از آقای حاج آقا بزرگ طهرانی مقیم نجف اشرف دارد (۱)



آقای سید ابراهیم رضا زاده

سائل قیری - متوفی ۱۳۲۵

ترجمه‌اش در جلد سوم کتاب آمده است - صاحب تذکره انجمن آرا (۲)

- (۱) نقل باختصار از شرح حالی که صاحب ترجمه فرستاده است
- (۲) تذکره انجمن آرا تالیف احمد گرجی است - تا آنجا که نگارنده توانسته است تحقیق کند سه نسخه از این کتاب در طهران موجود است یکی همین نسخه است که در ملکیت دوست دانشمند آقای فخرالدین نصیری است و از راه لطف چند روزی برای استفاده بمن دادند و در اول تذکره نوشته شده « دفتر نه آسمان نامه و طغراست این - انجمن دهر را انجمن آراست این - انجمن در ذکر شعرای معاصرین زاده‌م‌الله توفیقا » و از شرح حال

مینویسد: اسمش آقا محمد سعید لقب آقا جانی. از اعظم قیر مدتهاست که ضبط قیرو کارزین که دو بلو کند از بلو کات فارس با اوست، ملاقاتش بسیار اتفاق افتاده با وجود منصب دیوانی مرد درویش و شش شکسته حالیهست، اغلب امور داد و ستد دیوان را به برادر که پتر خود و گذاشته. خود بکسب کمالات و انزوا کوشیده، اوقات را مصروف شعر و شاعری مینماید، در مراتب نظم صاحب وقوف است نهایت در بستن مضمون کسان پر مضائقه ندارد. باری در سنه ۱۲۲۵ رحلت نموده بعالم بقای پیوست کلیاتش از قصائد و غزل قریب به هشت هزار بیت بنظر رسیده

نگارنده گوید: در ترجمه او (جلد سوم) سال فوتش اشتباهاً ۱۲۲۲ ثبت شده است، در صورتیکه هدایت در مجمع الفصحا و مؤلف انجمن آراصریحاً ۱۲۲۵ نوشته‌اند از اوست

در وصف شهر کاشان نقل از «انجمن آرا»

مسافری که بکاشان کشید رخت سفر	دگر بدر نبرد رخت هیچ از آن کشور
کجارود که ببیند چنان خجسته مقام	کجارود که گزیند چنان گزیده مقرر

بقیه از صفحه قبل

وزندگان آذر بیگدلی (که با او معاصر بوده ولی قبل از وی وفات یافته است) آغاز شده و به «هاشم شیرازی» قطب سلسله ذهبیه پایان یافته است و در آخر افتادگی دارد و حرف یاء ساقط است عدد صفحاتش ۱۸۹ قطع کتاب ۲۰ - ۲۹ سانت دومین نسخه ابن تند کره بنا بفرموده آقای گلچین معانی در کتابخانه ملی آقای ملک خراسانی موجود است و سومین در تصرف آقای گلچین معانی میباشد. و باز بگفته آقای گلچین نسخه آقای نصیری از آن دو کاملتر است بظن قوی مولف تند کره (گرجی) در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم میزیسته است و آخرین تاربخ که در کتابش دیده میشود (۱۲۲۹) است و تند کره اش فاصله بین آتشکده آذر و مجمع الفصحا را پرمیکند

استاد دکتر رضا زاده شفق در آخر «تاریخ ادبیات ایران» چاپ طهران مرقوم داشته است «تند کره احمد اختر شرح حال شعرای زمان فتحعلی شاه (قرن ۱۳) نسخه فرد در برلین» اکنون معلوم شد که نسخه برلین منحصر بفرد نیست.

وسیعتر ز جهان گر بود شگفت مدار
صفای صفه او غم زدا و روح افزا
بپیش طاقش طاق مقرنس کسری
بود چو کلبه سیلاب دیده پست و خراب
فضای شهر وی از عرصه امل افزون
بسست این شرف آن خطه را که والی اوست

جهان عزو شرف آسمان فضل و هنر

شماره نیست گناه مرا ز بسیاری
بزندگان دنیا قوی دلم نوعی
مراسفید چو کافور گشت موی و هنوز
اگر چه پر شده پیمانه حیاتم هست
که عمر من همه شد صرف در گنہکاری
که داده اند مرا عمر نوح - پنداری!
نمیرود ز دلم شوق خط زنگاری
مدام بر لبم از باده جام سرشاری

سالك شیرازی = متوفی ...

محمد جعفر شیرازی متخلص به «سالك»

از شعراء و منجمان قرن سیزدهم هجری است - مختصر ترجمه اش را منحصرأ
در تذکره انجمن آرا دیده ام ، و مؤلف این تذکره مینویسد : اسمش آقا محمد جعفر
از دارالعلم شیراز ، مدتی در اصفهان به تحصیل علوم مشغول و در علم ریاضی ربط
کاملی حاصل نموده ، چندی در خدمت نواب مستطاب مالك رقاب شاهزاده آزاده
حسنعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس منجم و برتبه ندیمی اختصاص داشت ،
صحبتش اتفاق افتاده ، الحق مرد متین آرمیده ایست ، در قواعد نظم خالی از وقوفی
نیست ، در حل نظم و نشر لغات مشکله و صاف شرحی نوشته ، خوب نوشته اغلب
بگفتن قصیده مایل از خیالاتش چند شعری نوشته میشود :

قصیده

ذات پاکت متجلی (۱) بصلاح و بسداد
 زال پیش تو ذلیل است گه رزم از آنک
 شود و باید و برپا کند از یک نظرت
 به پندار (کذا) عارض نیکوی تو سعدی گوید
 تابود گونه گل سرخ و رخ بلبل زرد
 تا کند از پی هم شادی و اندوه عبور
 گونه اعدای ترا زرد زانده و محن
 چهره احباب ترا سرخ ز شادی و سرور
 باد عنبر بیز آهنگ گلستان کرده باز
 ابر گوهر ریز میل طرف بستان کرد باز
 آن گرامی قدر عنبر را بهابر باد داد
 وین گران قیمت گهر را نرخ ارزان کرد باز
 باد سنبل را نیامد گر حلی بنداز چه رو
 این عنبر آورد و زلف آن پریشان کرد باز
 ابرا گر مشاطه گل نیست در گلشن چرا؟
 این گلاب آورد و باز آنرا گریبان کرد باز
 غنچه با صد غنچ رخ بنمود از خضر اخمار
 چشم نر گس را بروی خویش حیران کرد باز
 غنّه مرغان خینا گر زهر سو رود زن
 بارُ بد مانا که در گلزارد کان کرد بار
 سال فوتش بدست نیامد -

(۱) متحلی - MOTAHALLA بکسر لام مشدد آراسته شود و زبور پوشنده فرهنگ
 آندراج جلد ششم چاپ طهران
 (۲) متخلی - MOTAXALLA بکسر لام مشدد - گذاشته و خالی - فرهنگ
 آندراج جلد ششم

سعیدی گزرونی

ترجمه‌اش در جلد سوم کتاب آمده است - غزاهای ذیل را که از اوست ،
 اخیراً آقای علیه‌حمد حکمت بوشهری برای نگارنده فرستاده است و در اینجا
 می‌آورم : عکس اوهم ذیل ترجمه « واله گزرونی » در جلد چهارم چاپ شد

از دولت دیدار تودل را غم جان نیست	جان را ز غم عشق تو پروای جهان نیست
صوفی که کشد باده صافی بصبوحی	مست است ولی در صف ما در کشان نیست
در چارسوی شهر غم سود و زیانست	در حلقه عشاق غم سود و زیان نیست
بستان حق خود را از جهان خواهی فلانی	رآن پیش که آواز بر آید که فلان نیست
گفتم سر من خاک رهت - گفت که هیات	اکنون سر خود گیر که ما را سر آن نیست

در کوی تو بی نام و نشان گشت سعیدی

آنجا که توئی از دو جهان نام و نشان نیست

هر کسی مست و خرابست زمستانش پرس

هر که را صحبت جانست - ز جانانش پرس

عشق برهان حقیقی است درین دار فنا

آنکه دعوی فنا کرد - ز برهانش پرس

دل که از زلف پریشان دم آشفته زند

حال آشفته‌گی زلف پریشانش پرس

هر که گوید که بتحقیق و یقین انسانم

در میان سخن از کامل انسانش پرس

هر که گوید که مرا معرفت جانانست

امتحان کن و از شیوه عرفانش پرس

داغ سودای ترا هست سعیدی بر دل

صورت حال دل از دیده گریانش پرس

بنادانان مگو سر حقائق
ولی گر فرصتی باشد بگو زود
سخن از توبه و تقوی رها کن
ولی باید که اندر راه معنی
اگرهشیار راهی - نوش باد
بجز جانان درین ره کس نداند
که هر گوش اینسخن را نیست لائق
بگویش جان عذرا سر و امق
ز مستی گو بسر مستان عاشق
ز صفوت دم زنی چون صبح صادق
و گر مستی مکن بحث علائق
انیس خاطر و یار موافق
مگو با جاهلان سر سعیدی
که شناسند خلاق از خلایق!

سها شیرازی = زنده در ۱۳۶۹

مجدد تقیخان شیرازی متخلص به «سها» و معروف به «خان سها»
از شعراء قرن سیزدهم هجری است، و با فتحعلی شاه و مجد شاه قاجار معاصر
بوده، و پنج سال اول سلطنت ناصرالدین شاه را نیز دریافته است - ترجمه اش در
تذکره های قرن سیزدهم نیامده، ولی دیوان اشعارش که بخط نسخ تعلیق متوسط
و فاقد نام کاتب و تاریخ کتابتست و از قرائن بنظر میرسد که در حیات شاعر (در
حدود ۱۲۷۰) نوشته شده در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است و ذیل شماره
۱۰۰۰ مضبوط و عدد اوراق آن (۱۲۴) است
دیوانش شامل قصائد - و غزلیات و رباعیات و مثنوی عاشق و معشوق و منظومه
در ترجمه عوامل نحو میباشد و اشعارش چندان حسن ندارد - ما يك غزل و چند
رباعی از آن برای نمونه و آرائه اسلوب شعر او در اینجا میآوریم

غزل :

افکند تا بچهره دو زلف سیاه را
روز مرا زشام غمش تیره تر نمود
پوشید پرده عارض خورشید و ماه را
بر مهر رخ فکند چو زلف سیاه را
سلطان بین و حکم بین و سپاه را
چشمش بخون ماصف مژگان کشیده است

گاهی که چهره کاهیم از عشق او مپرس
عشق تو گر گناه بود من بر آن سرم
مهر مرا بخط تو هر کس که دیده است
دانم که در دلت نکند آه من اثر
فرمان عشق را نتوان سرسری شمرد
عاشق ز چهره عرضه دهد گاهگاه را
کارم شفیع خویش بمحشر گناه را
دانسته است حاصل مهر گیاه را
بر سنگ خاره نیست گذر تیر آه را
سر مینهد ببند گی بنده شاه را

برخیز ای سها چو فلک روز و شب بگرد
تا بر پناه دوست بیابی پناه را

رباعیات:

عیدست و نگار بسته بر دست حنا
در آرزوی بوسه‌ای از لعل لبش
بگشاده برخ زمشک گیسوی دو تا
پیراهن صبر بر تنم گشته قبا



آنرا که شدم بنده اش از روز الست
میخواهی اگر بدانی آن کیست سها
حاشا که زبند گیش بردارم دست
در حرف سر مصرعها نامش هست (۱)



پیمانه سها لعل نگاری بوده است
این می که بود درو درخشان چو سهیل
شیشه دل ناز کی زیاری بوده است
خون دل چون تو بیقراری بوده است



عمریست بجان که آرزوی تو کنم
بر گردن دل که گشته دیوانه تو
باشد نظری مگر بروی تو کنم
زنجیر ز حلقه های موی تو کنم
سال فوتش معلوم نشد - از قرائن و مندرجات دیوانش مستفاد میشود که در
حدود سال ۱۲۷۰ فوت شده است -

شائق شیرازی = متوفی ۱۲۲۹

هادی بیگ فیلی شیرازی متخلص به «شائق»

(۱) این رباعی بنام (احمد) موشح است

از شعراء قرن سیزدهم هجری است - ترجمه و اشعارش را ج-ز در تذکره
انجمن آرا ندیده‌ام - اصلش از طائفه ساکی فیلی لرستان بوده ولی از بدایت عمر
در شیراز نشو و نما ، و کسب سواد و کمال کرده است - صاحب انجمن آرامینویند :
« در دولت زند به ملازمت اشتغال داشت ، بعد از انقضای آن دولت بقلیل
سرمایه که در ایام ملازمت اندوخته قناعت و در دارالسلطنه اصفهان بفرانت می -
گذرانید ، از جمله رفقای قدیم فقیر است ، الحق مرد خلیق مهربانست ، در مراتب
شعری بسیار خوش سلیقه . در اشعار مردم تصرفات نیکو دارد ، بجمیع فنون شعری
ماهر است - بطریق بوستان شیخ سعدی رحمة الله مثنوی در دست داشت قریب به
هزار بیت موزون نموده ، چنانکه توفیق اتمام مییافت کتاب خوبی بود ، در عهد
حیات دیوانی از قصائد و غزل و رباعی نیز ترتیب داده قریب به پنج هزار بیت می -
شود - در شهر سنه یک هزار و دویست و بیست و نه در دارالخلافة طهران مرحوم
و نعش او را بدارالایمان قم نقل و در روضه معصومه دفن نمودند رحمة الله تعالی »

از اوست :

قصیده : در مدح مولای متقیان علی بن ابی طالب علیہ السلام

سحر از مصر خاور یوسف خور گشت چون پیدا

زلیخہ ای فلک افشاند بر وی لؤلؤ لالا

عیان از آشیان شرق شد سیمرغ زرین پر

شد از مرغان سیمین بال - خالی گلشن خضرا

تو گوئی شہسواری کردہ جامہ نیلاگون توسن

و یا افتاده زرین زورقی در سیمگون دریا

برون آمد دگر مشاطه خورشید از خاور

که آراید جهان از نو - بفرمان جهان آرا

خطا گفتم که شمس آید برون هر صبح تا گیرد

فروغ از شمسہ ایوان شاہ لا مکان ماوا

علی ایجاد را علت - رواج مذهب و ملت
سمی حضرت عزت - ولی خالق یکتا
طفیلش در وجود آدم - وجودش منشاء عالم
بعلم از انبیاء اعلم برتبت ز اولیاء والا
الا تا در جهان دور فلک از مهر و کین مردم

یکی را کرده جا تخت و یکی را داده زندان جا
محبت را بسر تاج زر و تختش بود مسکن
عدویت را بگردن طوق و زندانش بود مأوا

منم آن فخر ساکنان حرم	حرم خاص قدس را محرم
بلغا بیا بلاغتم اخرس	فصحا بیا فصاحتهم ابکم
من وحسان که نزد ما هریک	کس نیارد زد از فصاحت دم

او عطا برد زافتخار عرب

من عطیه ز شهریار عجم

دلم افتاده در دام دلازاری پری پیکر

ملک روئی .. فلک خوئی - جفا جوئی - ستم گستر

سزد گر بهر انگشت و کف و رخسار او آرد

سلیمان خاتم و جمشید جام و آئینه سکندر

بود بهرام و کیوان و مه و خورشید قصرش را

یکی حاجب - یکی دربان - یکی خادم - یکی چاکر

درختی هست ذاتت بس برومند و بود او را

زحلم و علم و عدل وجود بینخ و شاخ و برگ و بر

حرفی نگفته غیر اگر از زبان ما - نامهربان چراست بما مهربان ما ؟

☆

بارها رفتم بکوی یار و دیدم یار نیست - باز میگویم برو کاین بار چون هر بار نیست !

با غم او شادمان باشد دلم گرچه باغم شادمانی مشکل است



ز کویش چون روم در هر قدم بیخود ز پا افتم

چو مخموری که مست از خانه خمّار برخیزد



تا بدستش داد قاصد کرد با مکتوب من

آنچه دستم در فراقش با گریبان می کند



کشیدم بارها با او بخلوت جام زاهد را

پی انکاری رندان عبت کردند بد نامش !

بکویش باز گشت از نیمره با صدپشیمانی

بشوق آشیان برخاست هر مرغی که از بامش



درد هجرم را روا کردی ز وصل خویشتن

ور نه من بهر علاجش فکر دیگر داشتم



ببزم عیش هر شب تا سحر با بار خندانم

پی رفع گمان هر روزه با اغیار مینالم !



بدل نصیحت ترك تو متصل کردم دلم نکرد چو ترك تو - ترك دل کردم



به پاداشش نوازش غیر را کردی - سرت کردم

بگوشت ناله زاری که آمد - دوش بود از من



بکجا میرود ؟ با که سخن میگوید ؟ هر که باشوق تو از خانه نیامد بیرون

نباشد جز سؤال شایق از یار سؤال کز پیش نبود جوابی !



از غیرت عشق است که بر غیر برم رشك
بیا اینكه ندارد بسر کوی تو راهی



چه دلهای خراب ای شیخ شهر آباد میکردی
بجای مسجد ار میخانه بنیاه میکردی !

رباعیات :

زاهد - بازهد سرگرانیم هنوز مایل بشراب ارغوانیم هنوز
گفتم که توهم باده بخور - نشنیدی تو پیر شدی و ما جوانیم هنوز



از دیدن دیده پای دل رفت بگل دل شد چو اسیر کار جان شدمشکل
شد دیده بلای دل و دل آفت جان دل بر سر دیده رفت و جان بر سر دل

شریعتمداری جهرمی = متولد ۱۳۰۷ شمسی

آقای سید عبدالرسول شریعتمداری فرزند مرحوم حاج میرزا محمد علی

فاضل جهرمی

از فقهاء و ادباء معاصر است ، در سال هزار و سیصد و هفت شمسی در شهر جهرم
قدم بعرصه وجود گذاشته است . پدرش مرحوم حاج میرزا محمد علی فاضل نیز از
علماء نامی جهرم و مادرش دختر آزادیخواه مشهور مرحوم حاج سید عبدالحسین
مجتهد دزفولی لاری (سالف الترجمه) بوده است . اگر چه صاحب ترجمه ه هنوز
جوانست و بیش از سی و سه مرحله از مراحل عمر نپیموده اما نسب عالی و سیرت نیک
او را بتحصیل علوم دینی و ادبیات عربی مشوق آمده است . سالی چند در جهرم و
شیراز بمقدمات پرداخته و چون خود را مستعد تحصیلات عالی یافته در سال ۱۳۲۵

شهر قم شتافته و سطح عالی را در محضر اساتید حوزه علمیه اعلیٰ آقایان
 شیخ مرتضیٰ مطهری و حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی آموخته و به پایان رسانیده است
 و درس خارج را در خدمت مرحوم حجت و مرحوم بروجرودی خوانده است
 و آنکاء به سال ۱۳۳۲ رهسپار نجف اشرف شده ، و در محاضر درس مجتهدین آن
 شهر آقایان حکیم و خوئی و شیخ حسین حلی مشغول کسب علم و فیض گشته است
 و شش سال تمام شبانه روز خود را صرف تعلیم و تعلم کرده و در فقه و اصول و تفسیر
 و ادبیات عرب بمقامات عالییه نائل آمده است و از آن پس بار دیگر بقم برگشته و تا
 این زمان (۱۳۴۰) در محضر آقایان سید محمداماد و محقق مشغول تحصیل است -
 اللهم ایّده بتائید ائک



آقای سید عبدالرسول شریعتمداری

شریفی بوشهری

ترجمه‌اش و پاره‌ای از اشعارش را در جلد سوم کتاب از صفحه ۲۵۵ تا ۲۵۹ آورده‌ام. اخیراً در طهران او را ملاقات کردم و از مصاحبتش محظوظ شدم و تصویر و قسمتی از اشعار جدیدش را بمن داد که در اینجا می‌آورم.

صاحب ترجمه اکنون سمت معاونت اداره کل گمرک را دارد، و با نهایت درستی و حسن خلق انجام وظیفه می‌کند. امید چنانست که مردم صحیح العمل و شریف‌امثال او در وطن مارو بفزونی گذارد.

در شهادت حضرت علی بن ابی طالب بطرز بدیع گفته است:

شب سراسیمه بساط خود را
و آنهمه گوهر رخشنده که داشت
جمع میکرد و پیریشان میرفت
دور افکند و شتابان میرفت

☆

شب که ترس آور و وحشت افزاست
شب تاریک که دل لرزاند
کس ندانست چرا می‌ترسید
وحشتی داشت کازان می‌لرزید

☆

دل شب بود ز رازی آگاه
ناظر واقعه شوم‌ی بود
که دل از وحشت آن خون میشد
که از آن حاله‌گر گون میشد

☆

دامن خویش از آن می‌پیچید
تا مگر وارهد از نفرین‌ها
تا مبادا شود آلوده به ننگ
تند میرفت و نمیکرد درنگ

☆

در پس پرده شب روز چو دید
پا بپا کرد و نمیرفت جلو
آنهمه وحشت جانف‌رسا را
داشت در سلسله گـوئی پا را

☆

شب نمیخواست که مردم گویند
چه بلا خیز شب تاری بود

روز هم داشت سر از شرم به پیش

تا نگویند سیه کاری بود

☆

ناگهان رنگ پرید از رخ شب
کرده خورشید مگر باز غروب

گشت محراب چو هم رنگ شفق
که نیابند در آفاق دگر

☆

برق شمشیر درخشید و از آن
نغمه « فزت و رب الكعبه »

خرمن دانش و تقوی همه سوخت
آتشی در دل محراب افروخت

❁

از سر شوق سر خونین را
دست شکرانه بمالید بروی

او سائید ب خاک در دوست
کانچه از دوست رسد جمله نکوست

آدم

پدري با پسرش گفت بخشم
گر کسان جادع شر و خیرند
حیف از آن عمر که ای بی سروپا
دل فرزند از این حرف شکست
رفت از آن شهر بشهری که شود
رفت از پیش پدر تا که کند
سالها رفت و پس از تلخی ها
عاقبت منصب والائی یافت
چند روزی بگذشت و پس از آن
تا به بیند پدر آن جاه و جلال
پدرش آمد از راه دراز
پسر از غایت خود خواهی و کبر
گفت ای پیر شناسی تو مرا ؟
گفت گفתי که من آدم نشوم

که تو آدم نشوی - خاک بسر
از سراپای تو بارد همه شر
در پی تربیت کردم سر
بی خبر روز دگر کرد سفر
فارغ از سرزنش تلخ پدر
بهر خود فکر دگر - کار دگر
زندگی گشت بکامش چو شکر
حاکم شهر شد و صاحب زر
امر فرمود با حضار پدر
شرمساری برد از طعنه مگر
نزد حاکم شد و بشناخت پسر
بسرا پای وی افکند نظر
گفت کی میروی از یاد پدر
حالیا حشمت و جا هم بنگر

پیر خندید و سرش داد تکان این سخن گفت و برون شد از در

من نگفتم که تو حاکم نشوی

گفتم، آدم نشوی، جان پدر

(خار بیابان)

گه زدرد و گه ز درمان سوختیم گه ز جان و گه ز جانان سوختیم

تا بپوشانیم سوز خود ز خلق بر خلاف شمع پنهان سوختیم

باد بر خاکستر ما خاک ریخت تا که چون خار بیابان سوختیم

جمع بادا خاطر یاران که ما سوختیم اما پریشان سوختیم

شمع از خجلت سرا پا آب شد دید تا ما پای کوبان سوختیم

گر چه عمر ما به سختی ها گذشت

این دم آخر چه آسان سوختیم

(آبرو)

ای آنکه آبروی فروشی برای نان گنجی بخیره میدهی از کف برایگان

این آب جوی نیست که جوئی بهر کنار و این آب رود نیست که هر سو بود روان

این آبرو که قطره ای از بحر ایزد بست صد جوی و رود و بحر بود غرقه اندر آن

اینسان که آبروی فروشی بهر دری بر جای آن چه میخری آخر بگوی هان؟

گوهر توان بسیم و زراز گوهری خرید و این را بنرخ جان فرو شدند بی گمان

گوهر اگر درون صدف جای میکند این گوهری است در صدف جان مانهان

ای خاک بر سری که پی آبرو زرفت و آتش بجان آنکه ندارد از آن نشان

یارب منه بسفره ماتا که زنده ایم

نانی که آبرو برود در بهای آن

(درد)

شدم از دست و کس از من نپرسد که ای افتاده از پا - درد تو چیست؟

از آن باد رد میسازم شب و روز
که درد دوستی در دوستان نیست
از دست رفته

زمن بگذر که دیگر رفتم از دست
حلالم کن که خود افتادم از پا
ز آتش غیر خاکستر نه بینی
اگر روزی گذارت افتد اینجا
(خدا بین)

خداوندا مرا چشمی خدا بین
عنايت کن که روی دوست بیند
بجز زشتی نه بیند چشم خود بین
خدا بین آنچه را نیکوست بیند



آقای محمدعلی شریفی

شمس اصطهباناتی = متولد ...

آفان میرزا احمد اخباری اصطهباناتی متخلص به « شمس » فرزند مرحوم

محمد باقر -

از شعراء و وعاظ معاصر است - که از دوازده سالگی بسرودن شعر پرداخته

است ، و او را منظومه‌هایی بشرح ذیل است :

۱ - سپیده صبح (مشتمل بر دو هزار بیت بسبك مخزن الاسرار نظامی و در

توحید و نبوت و عدل و امامت میباشد (۲ - ندای عفت (در انتقاد از اوضاع اجتماعی ایران) (۳ - واسنگ و اخواجه (متجاوز از هزار و پانصد بیت که بزبان محلی اصطهبانات گفته است و مشتمل بر احوال و آداب و رسوم روستائیان اصطهباناتست) نیز او را قصائدی است در مدح ائمه اطهار شیعه اثنی عشری که نیکو سرود است و فوق العاده مورد توجه فقهاء و روحانیون عراق عرب و قم واقع شده -

مثنوی ذیل از کتاب «سپیده صبح» اوست - در توحید :

ای همه جا اسم تو مفتاح کار	وی همه را اسم تو اصلاح کار
نام تو سر لوحه و اول رقم	حمد تو زینت ده لوح و قلم
شکر سپاس تو نیای سخن	حمد تو مقصد زادای سخن
خامه ز فیض تو مدد خواسته	صفحه بتوحید تو آراسته
در همه جا بحث کریمی تست	صحبت رحمن و رحیمی تست
ذات تو رحمن و رحیم است و بس	رحمت عام تو عمیم است و بس
نام تو در پرچم هر لشکر است	آیت پیروزی آن کشور است
فکر تو در لوح خیال بشر	ذکر تو اسباب کمال بشر
یاد تو شیرینی جان همه	قصه تو نقل دهان همه

(الخ)

بیتی چند از دیوان قصائد او:

چند داری منصب و الا تمنا ای بشر	بر سر جای نمانی پای برجا ای بشر
بسته ای بال و پر خود هم چو مرغ خانگی	وزیری خواهی پریدن تاثیر یا ای بشر
ادعا داری که شه بازم ولی خو کرده ای	در خراب آباد دنیا جغد آسا ای بشر
خود بجای آنکه پائین آوری نخوت ز سر	بر سر آنی که بنشیننی بیالا ای بشر
یاد آر آن صلب تنگ و آن کثافات رحم	کامدی روزی بسختی زان دو مچرا ای بشر
تا برو ز خویش مغروری توئی بس ناتوان	گه که دانی عاجزی هستی توانای بشر
لاف دانائی مزین بل خویش را نادان شمار	تا مگر روزی شوی زین راه دانای بشر

این منیت را بآب نیستی یکسر بشوی
 تاج کرمنا مدد بر چارق بل هم اضل
 آسیای چرخ میکوبد سر و مغزت بهم
 زیر و بالا تابکی در جزر و مد روزگار
 قریه ظاهر رها کن شهر معنی را بین
 تا رهایی یابی از قید من و ما ای بشر
 کفش ننگ و آژوشهوت بفکن از پای بشر
 تا توئی اینگونه مفتون اروپای بشر
 همچو خس در سینه امواج دریای بشر
 رنگ و بو بهر تو کافی نیست تنهای بشر
 همچو آتش سرکش و قابیل سان هابیل کش
 ننگ دارد از تو آدم - بلکه حوای بشر (۱)

صابر شیرازی =

مهدی شیرازی متخلص به « صابر »

مختصر ترجمه اش در جلد سوم صفحه ۴۰۸ آورده ایم و نوشتیم که در حدود سال ۱۲۸۰ فوت شده است - اخیراً دیده شد که مشارالیه منظومه ای بنام « فرهاد و شیرین » دارد که نسخه ای از آن بخط نسخ تعلیق خوش بقلم خودش بسال ۱۲۷۷ نوشته شده و ذیل شماره ۱۱۲۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است، و آقای ابن یوسف حدائق دامت برکاته در صفحه ۵۲۲ و ۵۲۳ جلد سوم فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس باین منظومه اشارت کرده است و مینویسد: « جای شك نمی ماند که این داستان و مثنوی از صابر تخلصی است که در نیمه دوم قرن سیزدهم زندگانی مینموده، و در تذکره ها جز آقا مهدی یا محمد مهدی شیرازی بدین تخلص شاعری را نیافتیم »

نگارنده گوید: يك شاعر شیرازی « صابر » تخلص دیگر هم داشته ایم که نامش عبدی و معروف به « دنبه » بوده و در قرن یازدهم هجری میزیسته است و نصر آبادی در تذکره خود از او نام برده و اشعارش را ضبط کرده است منهم

(۱) اگر بجای کلمه « بلکه » کلمه « همچو » بود این بیت معنی بهتری پیدا میکرد

این ترجمه و اشعار از سالنامه فرهنگ اصطهبانات سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ نقل شده است

ترجمه او را در صفحه ۷۰۷ جلد سوم کتاب بنقل از تذکره مزبور آورده‌ام -
 اما این «فرهاد و شیرین» قطعا از مهدی صابر است که در قرن سیزدهم
 هجری میزیسته، و مربوط به عبدی صابر نیست چون در منظومه تصریح شده
 است که بخط سراینده آن می‌باشد - اکنون بیتی چند از آن را نقل می‌کنیم:
 در بیان مصاحبت شیرین با فرهاد در آنشب:

چو شیرین کوهکن را دید باخویش	بتنها دور از چشم بد اندیش
بنرمی گفت او را خیر مقدم	که جانت از وصالم باد خرم
غم دیرین مگو و در سینه دارم	که در ساغر می دیرینه دارم
بگو بشنو - چو اکنون هست فرصت	که عاقل گاه فرصت ندهد از دست
کم افتد کز دری یاری در آید	پس از سالی گل از خاری بر آید
بهر سودا اگر میبود سودی	فقیری در جهان هرگز نبود
بملك و مال اگر کس کام دیدی	ز لعلم کام خسرو جام دیدی
ز قسمت بیش نتوان خورد هرگز	ز مدت پیش نتوان برد هرگز
چو فرهاد این سخنها کرد از او گوش	بسر همچون خم می آمدش جوش
بگفتا عقل کوتا کار بندم؟	بگو تا پیش تو ز نار بندم
بگفتا از لبم شکر نخواهی	بگفتا خواهم از کیفر نخواهی
بگفتا شکر مرا نرخ جانست	بگفتا گر بصد جان - رایگانست
بگفتا یکدو ساغر خورد باید	بگفتا هر چه فرمائی تو شاید
بگفتا نه صراحی پیش دستم	بگفتا ده قدح زان چشم مستم

(الخ)

صالح فاموری = متوفی ۱۳۰۳

مرحوم میرزا صالح عرب بن حسن بن یوسف موسوی فاموری معروف به

« داماد » (۱)

از فقهاء و فضلاء قرن سیزدهم هجری است - مرحوم حاج شیخ عباس قمی در « فوائد الرضویه » مینویسد : سید عالم فاضل جلیل فقیه محقق معروف به « داماد » بسبب آنکه پدرش جناب آقا میرزا سید حسن داماد سید صاحب ریاض بوده ، و جدش حاج سید یوسف داماد میرزا مجد الدین محمد متولی مدرسه منصوریه شیراز ابن سید اجل سید علیخان شیرازی مدنی است - و آقا میرزا صالح مذکور در خدمت خال ماجد خود جناب آقا سید مهدی که ترجمه اش بیاید تکمیل مراتب علم فرموده گویند سیدی غیور بود و مواظبتی فوق العاده بتلاوت قرآن مجید داشت ، و در احترام قرآن اهتمامی عظیم داشت و در حال قراءت و غیرها آنرا بر زمین نمیگذاشت - الخ

تالیفاتش : ۱ - حاشیه بر روضه ۲ - زهر الریاض (حاشیه بر ریاض)
 ۳ - کتاب مهذب (در اصول) میرزا صالح در طهران توطن اختیار کرده بود و در روز دوم ربیع الثانی سال هزار و سیصد و سه در آن شهر وفات یافت و جنازه اش را بعتبات عالیات نقل دادند و در تاریخ فوتش گفته اند :

صدر جنت حبله گاه صالح داماد شد

۱۳۰۳

(۱) فامور FAMOOR نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش مرکزی شهرستان کازرون است که در جنوب خاوری بخش واقع شده و آبادیهای آن در شمال و خاور و جنوب دریاچه فامور پراکنده شده است هوای آن گرم و مالاریائی و آب مشروب و زراعت آن از چشمه و قنات تامین میشود

محصولات عبارتست از غله - حبوب - برنج - لبنیات - شغل اهالی زراعت و گلهداری است زبان آنها فارسی و ترکی و مذهبشان شیعه دوازده امامی میباشد
 از پنج آبادی تشکیل یافته و نفوسش در حدود پانصد نفر است - قراء مهم آن عبارتست از قلعه نارنجی - کرامت آباد و مالکی

صدیق دشتی = متولد ۱۳۱۳ متوفی ۱۳۴۲

مرحوم ابراهیم دشتی متخلص به « صدیق » فرزند مولی حسن میرزا از نویسندگان و شعراء معاصر و از یاران صمیم نگارنده این اوراق است ، در سال هزار و سیصد و سیزده در قریه « کل (۱) » از قراء دشتی متولد شد - و چون بسن تمیز رسید در خدمت پدرش سواد فارسی و قرائت قرآن مجید را آموخت پس به قریه میان خره (۲) که در آن زمان دارالعلم دشتی بود رفت و چند سال بفرافرا گرفتن ادبیات فارسی و عربی و لغت و فنون شعر مشغول بود ، و چون استعداد و هوش سرشار داشت در زبان عربی و علوم ادبیه فارسی پیشرفت شایان تحسین کرد ، در جنگ بین الملل اول چون تنگستانیان با انگلیسان مشغول جنگ شدند وی از راه وطن دوستی و بمنظور خدمت به موطنان خود شغل مخبری و جاسوسی برای خوانین تنگستان را بعهده گرفت و متناً بپوشهر میرفت و آنچه را که از اعمال و افکار دشمنان داخلی و خارجی بدست میآورد بمجاهدین میرسانید ، پس از پایان جنگ برای تحصیل کاروروزی بپوشهر رفت ، و در مدرسه سعادت بوشهر معلم شد ، و پس از چندی که جمعی از معارف پژوهان بوشهر دبستان فردوسی را تاسیس کردند

(۱) کلل : KOLOL - دهی است از دهستان حومه بخش خورموج شهرستان بوشهر که در ۱۲ کیلومتری شمال باختری خورموج واقع شده در دامنه خاوری کوه کلات باغچه - هوایش گرم و مالاریائیست - سکنه اش (۵۶۶) نفر شیعی مذهب و فارسی زبان هستند - آبش از چاه - محصولش غله و خرما - شغل اهالی زراعت و راهش چهارپارو میباشد .

(۲) میان خره MIYANKHEREH - دهی است از دهستان حومه بخش خورموج شهرستان بوشهر که در ۱۲ کیلومتری جنوب باختری خورموج خاور کوه مند واقع شده - هوایش گرم و مالاریائیست - سکنه اش (۳۷۲) نفر شیعی مذهب و فارسی زبان هستند آبش از چاه - محصولش : غله و خرما - شغل مردمش زراعت - و راهش چهارپارو میباشد .

او را مامور سر پرستی و نظامت آن دبستان کردند و چند سال این شغل را داشت و از راه ذوق فطری اصلاحات جدیدی را در آن مدرسه بنیان گذارد، منجمله : برای مدرسه قرائتخانه‌ای تاسیس و لباس شاگردان مدرسه را متحد الشکل و یکنواخت کرد و لوازم ورزش فراهم آورد و دانش آموزان را ب ورزش مرتب روزانه عادت داد، و هر شب در قرائتخانه دبستان حضور مییافت و با اهل فضل و ادب بحث علمی و ادبی و اجتماعی میپرداخت و چون در سخنرانی و استدلال دست داشت همواره تا طرف مباحثه را مدعن و ساکت نمی ساخت دست بر نمیداشت -

در سال ۱۳۳۸ مبتلی بمرض سل شدو برای تغییر آب و هوا و معالجه بشیراز رفت، و در یکی از حجرات مدرسه منصوریه مسکن گزید و با اشاره و صوابدید نگارنده بمرحوم میرزا عبدالله رحمت مراجعه کرد و رحمت در معالجه اش کوشید و مرضش را شفا بخشید و پس از اطمینان بر صحت مزاج ببوشهر برگشت و کما فی السابق دبستان فردوسی را اداره میکرد تا سال هزار و سیصد و چهل و دو که بمرض مطبقه مبتلی شد و معالجش آذپاردی نام طبیب یونانی بود که از راه نادانی بتصور اینکه مالاریا دارد مقدار زیادی گنه گنه باو خورانید و پس از چند روز در سی سالگی جان بجهان آفرین تسلیم کرد - در حالیکه مجرد و بلاعقب بود و مرحوم آقای محمد جواد کمپانی ابیاتی در تاریخ فوتش سروده و ماده تاریخش چنین است: رفت زین دار فنا ابراهیم - بقیه ابیات آن در ترجمه آقا محمد جواد ثبت شده است -

از آثار قلمی او مقالاتیست که در نامه هفتگی عصر آزادی شیراز و مجله ایران شهر منطبعه برلن چاپ شده و فعلاً در دسترس نگارنده نیست - اما پاره‌ای از اشعارش را همشیره زاده اش آقای عباس مزارعی روحانی رئیس محضر ازدواج آبادان در شهریور ماه ۱۳۳۹ شمسی بر حسب درخواست من فرستاده است که باعرض امتنان از فرستنده در اینجا نقل میکنیم:

پیر از سیلاب غم شد خانه ما تهی از گنج شد ویرانه ما

ز بحر غم بر آمد تیره ابری
نشده هرگز تهی از زهر ماتم
دلا زین ساحت ویران روان شو
بگو کان سوخته از آتش هجر
بریمش گر ز لعل تو پیامی
صدیقا جمله یاران رخ نهفتند
فرو بارید بر کاشانه ما
بدوران جهان پیمانه ما
برو تا محفل جانانه ما
که بد در روز غم همخانه ما
بیازد جان پی شکرانه ما
دریغ از مجمع شاهانه ما

پریشان ساخت خاطر های مجموع
بهر جا گفته شد افسانه ما
(مسمط - وطنیه)

درطرف چمن باز وزان باد بهار ست
شمشاد برقص از اثر بانگ هزار ست
از سبزه و گل باغ پراز نقش و نگار ست
امسال نکو تربسی از پار و پیرار ست
دیگر نه گه صبر و نه هنگام قرار ست

کآثار طرب گشته ز گلزار پدیدار
ایام تماشای بهار و لب کشت است
نه گاه گرفتاری دردیرو کنشت است
خاموشی امروز بسی نادر زشت است
کز سبزه چمن یکسره چون سبز بهشت است
هنگام طرب با صنمی حور سرشت است

مصری صنمی چهره او غیرت گلنار
گل جای نموده به یکی سبزه عماری
برداشته بلبل ز غمش ناله و زاری
آیات طرب گشته هویدابصحاری
لیکن چه نشاط از نفس باد بهاری
آنرا که نشسته است بدل خنجر کاری

از دست جفای فلک و دهر دل آزار
گر خیمه فکن سایه ابر ست به بستان
ورباغ شد آراسته چون روی عروسان
گر غیرت فردوس بود رشک گلستان
مارا چه نشاط است که یکسر شده ویران

از باد خزان گلشن کی کشور سامان

افسوس کزین باغ بجانیست بجز خار

از نغمه بلبل چه کنم کسب طرب من

دیگر چه کند این دل افسرده به گلشن

در باغ دگر از چه کند قصد نشیمن

آنرا که خلیده بجگر خار دل آزار

ای کشور محبوب من ای ملک دل آرا

بنمود بتو گردش این گنبد مینا

آثار فرح نه بدل پیرو نه برنا

دردا که تورا کار شد از جور فلک زار

افسانه شد آن سطوت شاهان جهان گیر

زین غصه کنون طفل بیکبار شود پیر

امروز همه رو به گان گشته بر او چیر

نه جای سخن مانده دگر نه گه گفتار

با آنکه دل از غصه تو سخت بفرسود

چون ناله وزاری ندهد هیچ تور اسود

پویم بدگر راه پی شاهد مقصود

تا بو که به آینده دگر گونه شود کار

از سعی و عمل بر تن خود جامه بپوشم

جنبش کنم از جاو چو دریا بخروشم

در وقت سحر دوش چنین گفت سروشم

کز جای بپا خیز و شو آماده پیکار

از پیکر خود پیرهن صبر بدر کن

از هر چه بجز کسب شرف صرف نظر کن

بنیاد خیانت رانک زیر وزیر کن

نه در غم زن باش نه یادی ز پسر کن

نزد گریزان شو نمرگ حذر کن

باشد که در این بار بمنزل رسد این بار

از شمع معارف هله بفروز چراغی

از ساغر کوشش هم ترساز دماغی

رو چشم فرو بند زهر سبزه و باغی

جز عشق وطن هر چه بود بپهده انگار

در تنفر و انزجار از اقامت بوشهر گوید:

این منزل ویران که خدا خواست خرابش

خاکش همه غم خیز و هوایش همه تب خیز

گردالم است آنچه بر انگیخت نسیمش



مرحوم ابراهیم صدیق دشتی

صاحب نظری را که قندرخت بدانجا زودا که به پیری رسد ایام شبابش
 بیهوده مکانی و دل آزار مقامی کز ظلمت جهل است همه تیره ترابش
 گر اهل دلی لب بگشاید بسؤال از لا و نعم هیچ نگویند جوابش
 آن کس که کند جای در این شهر صدیق
 بی پرده بکن زود بدیوانه خطایش

ضیاءالدین شیرازی = متولد ۱۳۲۸

آقای ضیاءالدین محلاتی شیرازی فرزند مرحوم حاج میرزا جمال الدین
 محمد مجتهد فرزند محمد ابراهیم

از فضلاء معاصرو فرزند مرحوم حاج میرزا جمال الدین مجتهد سالف الترجمه
 است ، در سال هزار و سیصد و بیست و هشت متولد شد و پس از تحصیل مقدمات برای
 تکمیل علوم دینی بقم رفت و سالی چند از محضر درس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم
 مجتهد یزدی استفاده کرد و آنگاه بشیراز برگشت و بهندوستان بسیر آفاق و انفس
 رفت ، پس از مراجعت به امر پدر بزرگوارش بوعظ و خطابه و اقامه جماعت در
 حسینیه کردها مشغول گشت - و از سال ۱۳۳۰ شمسی تا کنون در شیراز متصدی
 دفتر شماره ۵۰ اسناد رسمی است

طاهری شیرازی - متولد ۱۳۵۰

آقای سید محمد باقر طاهری فرزند آقای حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی
 از ققهاء و فضلاء معاصر است ، و جوانیست صاحب مکارم اخلاقی ، بسال هزار
 و سیصد و پنجاه در شیراز متولد شد ، و در ۱۳۵۵ در خدمت پدر ارجمندش (آقای
 حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی مقیم نجف اشرف که ترجمه اش خواهد آمد) رهسپار
 عراق عرب ، و در نجف مشغول تحصیل گشت و زبان عربی و منطق و معانی و بیان و
 فقه و اصول و دوره سطح را دید ، و وارد درس خارج شد ، و اساتید او پدرش

و آقای حاج شیخ عبدالحسین رشتی بوده اند -

در سال ۱۳۷۷ برای گذراندن ایام تابستان و تغییر آب و هوا بایران آمد و بنا باصرار اهالی شیراز چهار سال است که در آن شهر ساکن گشته ، نگارنده در ۱۳۴۰ شمسی توفیق مصاحبت وی را در طهران یافت . و فعلاً در شیراز است و بنا بگفته خودش چون والدینش اصرار بر رجعتش دارند ناچار بزودی بنجف اشرف برمیگردد ،

تالیفاتش : ۱ - رساله آثار تازه پدید یا مسائلی از زمین و آسمان (چاپ شده)

۲ - احسن الوسائل فی شرح الرسائل ۳ - شرح قضاء مرحوم شیخ ضیاء الدین عراقی و پاره ای رسائل دیگر که هنوز چاپ نشده -



آقای سید محمد باقر طاهری

عارف کشفی اصطهباناتی = متوفی ۱۳۶۳

مرحوم حاج سید حسن عارف کشفی اصطهباناتی فرزند سید مصطفی (کذا) از فضلاء و شعراء معاصر است - مقدمات را در اصطهبانات در خدمت مرحوم میرزا ابوالحسن محقق العلماء آموخت ، و آنگاه به شیراز رفت و معلومات خود را تکمیل کرد ، و در سال هزار و سیصد و شصت و سه وفات یافت - از اوست :

طـرۀ زلف نگاری که شکن در شکن است
 خوشتر از مشک تتاری که بچین و ختن است
 دولت حسن خدا داد آن لام دو زلف
 یا دل تنگ من و حلقه میم دهن است
 عقل حیران ز گل عارض آن غنچه دهان
 وهم عاجز که چه شیر بن لب وشکـرشکن است
 ما و مجنون بر عارف ز قضا قرعه زدیم
 سهم او لیلی و سلمای غزالی زمین است
 در میان من و فرهاد همین فرق بس است
 ما بکف سینه خراشیده و او کوه کن است
 عاشق زار از آن حسن ازل رقص کنان
 تا ابد جرعه کش باده حب الوطن است
 آنکه در کوی محبت شب و روزش وطن است
 عارف کشفی و معروف به سید حسن است (۱)

عبدالائمه شیرازی = متولد ۱۳۱۹

آقای حاج سید علینقی حجتی شیرازی متخلص به « عبدالائمه » فرزند
 مرحوم سید مرتضی قابل فرزند سید حسین حجت فرزند سید علینقی فرزند حاج
 سید محمد باقر مجتهد شفتی رشتی .

از وعاظ و شعراء معاصر است - در روز چهارشنبه هجدهم شوال سال هزار و
 سیصد و نوزده در شیراز متولد شد - و در خدمت علماء آنشهر تحصیل علوم
 دینی و ادبیه کرد و سالهاست که در شیراز منبر میروود و حرفه اش وعظ و
 اندرز است .

در نامه‌ای که بنگارنده مرقوم داشته است مینویسد : « حرفه‌ام وعظ ، ولی
لیاقت این امر مهم را ندارم . نظر بخوابی که دیدم و اشاره موالیان تخلص را
« عبدالائمه » قرار دادم ، ولی در بندگی مقصرم چون در خود نگریستم امری و
کاری که شایسته و بایسته در گاه حضرت باری بوده باشد از دستم بر نیامده - الخ »
نگارنده گوید : البته اظهار عجز و قصور در انجام اوامر و نواهی خالق
معبود ممدوح اهل دین است و محبوب اصحاب یقین که ماعبد ناک حق عبادتک
وما عرفناک حق معرفتک - فاما آنچه را من بنده از شیرازیان موثق شنیده‌ام صاحب
ترجمه مردی پرهیزکار و عابدی درستکار است که جز در راه راست قدم نگذارد و
زبان جز بگفتن حقیقت نگشاید - اشعارش همه در مدح ائمه اطهار است و گفتارش
ملازم کردار - سلمه الله تعالی واید - بنصره - از اوست :

اندر توحید باری :

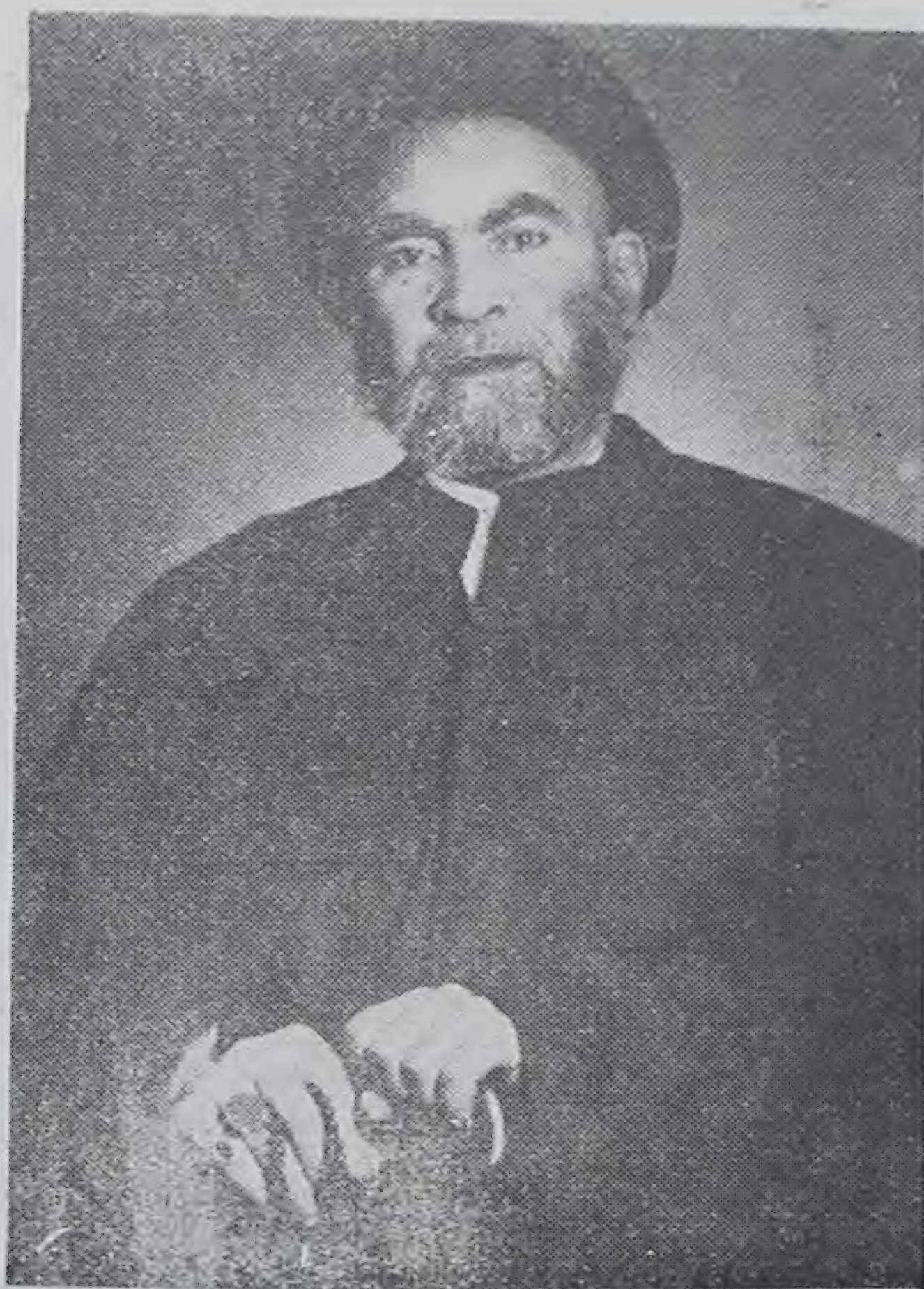
بنام ایزد دارا قادر ذوالمن
که صد هزار زبان چو من بود الکن
که ذکر وحدت او را بیاورم بزبان
نه زبید آنکه بگویم بود چنین و چنان
همین بس است که دانش فرد بی همتا
بصیر و با خبر است او ز سر قلبی ما
ز آب و باد و خاک و ز آتش محرور
تمام دیو و دد و جن و انس و وحش و طیور
نمود خلق ز یک قطره آب گندیده
ز ملک صنع بسی صورت پسندیده
برای آنکه هدایت شوند گمراهان

پیمبران بفرستاد و خاتم ایشان

بود محمد و یارب بحق آنسرور
 ز جرم بیحد عبدالائمه تو بگذر
 بر خیز ز جا ساقیگا با دل خرم
 اسباب طرب را بکن امروز فراهم
 آور بمیان باده ناب از خم توحید
 در عیش و طرب کوش و بنوش و خوش و خرم
 دانی بکدامین خم آن باده بجوشد
 از خم محمد - نه ز کاووس و کی و جم
 زان می که اگر ، ور خورد قطره‌ای از آن
 طعنه زند از نشاء آن باده به ضیغم
 ز آن باده خورم من که طهور است و حلالست
 نز خم عصیری که خبیث است و محرم
 گر ز آن می جان بخش خورم یکدوسه ساغر
 من افعی غم را بدرم از دم تا دم
 هم طائر طبعم پر و بالی زند آنگاه
 از نشاء او بر پریم از بر شده طارم
 بهر چو منی هست سرا وار خدا را
 این باده بیغش که به است از می در غم (۱)
 با جاست که من نوشم ز آن باده گلگون
 زبب است نوازی تو گهی زیر و گهی بم
 تو ریزی و من نوشم آنگه بکف آریم
 من خامه و تو ساز - و بگردیم مصمم

(۱) درغم : نغمه‌ای از موسیقی - و موضعی که شراب آنجا خوب میشود - فرهنگ

هی تو بنوازی و من از طبع گهر را
 انشاء کنم مدح مهین خواجه عالم
 آن احمد و بوالقاسم و محمود و محمد
 آن علت غائی جهان - مفخر آدم
 بودی بچنین روز که مبعوت شد از عشق
 بر جن و بشر دیو و دد و افصح و ابکم



آقای حاج سیدعلینقی حجتی
 رباعیات :

خواهی تو اگر دانی در روز جزا
 شافع ز خلایق که بود ز امر خدا

جد حسنین است و بن عم علی است

فخر ثقلین باشد و باب زهرا

☆ * ☆

ای دل بگذر ز خصلت بولهبی گر عزت دارین - ز یزدان طلبی
باید که زنی دست تو سل به دو کون بر دامن مصطفی رسول عربی

عبد الغفور جهرمی = متوفی ...

سید عبدالغفور حکیم جهرمی .

از حکماء قرن سیزدهم هجری است ، و از شاگردان حاج مولی هادی
حکیم سبزواری بود ، که در حین تحصیل فلسفه مجذوب کلمات استاد شد ، و چون
از سبزوار به جهرم برگشت آتشی بر افروخت و کالبد خاکی را در آن بسوخت
و دیده از جهان بر بست (۱) سال سوختنش را بدست نیاوردم .

عبدالله شیرازی = متولد ...

آقای حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی فرزند مرحوم سید محمد طاهر
مجتهد طهرانی .

از فقهاء و مجتهدین معاصر است - و آقای سید محمد جعفر طاهری سالف
الترجمه را برادر کهنتر - پس از تحصیل مقدمات در شیراز در سال ۱۳۳۹ رهسپار
نجف اشرف شد ، و در محضر درس مرحوم شیخ ضیاء الدین مجتهد عراقی و دیگر
بزرگان علم و دین حضور یافت و دوره فقه و اصول و سایر علوم دینی را بپایان
رسانید - و مشغول تدریس شد ، و چندی در آنجا بنشر علم و معرفت اشتغال داشت

آنگاه بشیراز رفت ، و همشهریانش از او استقبال شایان و درخواست تشکیل حوزه درس کردند ، ایشان هم این تقاضی را پذیرفت ، و در تربیت طلاب علوم دینی و ترمیم مدارس قدیمه و رسیدگی بحال طالبان علم بسیار کوشید ، و گروهی مستعدین را بمقام عالی علم و دانش رسانید ، و در ۱۳۵۴ بار دیگر بنجف اشرف رفت ، ولدی الورود مورد تجلیل و احترام عام و خاص قرار گرفت و شروع بتدریس کرد - در ۱۳۶۱ بزیارت کعبه شتافت و در مکه معظمه با بعضی از علماء مذاهب سنت و جماعت بحث کرد و مباحث مزبوره سه بار در شیراز و نجف چاپ و نشر و مورد تحسین واقع شد .



آقای حاج سید عبدالله مجتهد شیرازی

فعلا ایشان در نجف ساکن است ، و ملجاء و مرجع بسیاری از شیعیان ایران و عراق عرب می باشد - و در آنجا مدرسه ای بنیاد کرده است که در آن عده زیادی طلبه سکونت دارند .

تالیفاتش : ۱ - حاشیه بر عروة الوثقی (قسمتی از آن چاپ شده و بقیه را نیز مشغول چاپ هستند) ۲ - احتجاجات و مباحثات با اهل سنت و جماعت (مکرر در شیراز و نجف طبع شده) ۳ - رسائل متفرقه (چند جلد) ۴ - رساله عملیه (عربی و فارسی) .

عبدالهادی شیرازی - متولد ۱۳۰۵

آقای سید عبدالهادی مجتهد شیرازی فرزند مرحوم حاج میرزا اسمعیل مجتهد فرزند میرزا سید رضی فرزند میرزا اسمعیل از بزرگان علماء و فقهاء و مجتهدین و شعراء معاصر است ، و پس از رحلت حاج آقا حسین مجتهد اعلم بروجردی اعلی الله مقامه در هزار و سیصد و هشتاد (۱۳۴۰ شمسی) انظار پیران مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه متوجه ایشانست ، و گروهی عظیم او را مجتهد اعلم عصر میدانند و مقلدمشار الیه هستند در سال هزار و سیصد و پنجم (سال فوت پدرش) در عراق عرب (گویا کاظمین) در میان خانواده فضیلت و تقوی متولد شد ، پدرش (حاج میرزا اسمعیل) پسر عم و برادر زن مرحوم حاج میرزا حسن مجدد شیرازی و از شاگردان ناموراو بود ، و در دهم شعبان هزار و سیصد و پنجم وفات یافت و جسدش را به نجف اشرف انتقال دادند و در صحن مقدس دفن کردند ، او را دو پسر بنامهای میرزا عبدالحسین و میرزا عبدالهادی (صاحب ترجمه) بود ، میرزا عبدالحسین مردی زاهد و پرهیز گار و معرض از زخارف دینوی میبود که بطهران رفت و در آنجا گوشه گیری اختیار کرد -

مترجم علوم دینی را در خدمت پسر عمه اش میرزا علی آقا مجتهد شیرازی

و آخوند مولی محمد کاظم خراسانی تحصیل کرد و بمقام رفیع اجتهاد رسید - و در نجف بتدریس درس خارج مشغول شد ، وی دانشمندی محقق و صاحب نظری مدقق و نیکو سیرتی خوش خلق است ، وصفات حسنه را از اسلاف طاهره خود به ارث برده او را طبع شعر است و بیت ذیل از آنجمله است که در مدح حضرت ابوطالب سروده است :

ابو طالب حامی الحقیقه سید تزان به البطحاء فی البئر والبحر

ابقاء الله تعالى علماً للدين وغوثاً للمسلمين - (۱)



علی ابزری = متوفی ۸۱۵

علی بن محمد بن عبدالله متطبب ابزری (۱).

از اطباء و نویسندگان قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری است - و بامیر
تیسور گورکانی معاصر شرح حال او را درجائی ندیده‌ام، جز اینکه نسخه‌ای از کتاب
«المختصر فی الطب» که از تصنیفات اوست و بخط خودش و در سال هفصد و نود و
پنج آنرا تصنیف کرده است و در هشتصد و یک نوشته در کتابخانه فاضل معاصر
آقای فخر الدین نصیری ذیل شماره ۴۷۳ موجود است که اینطور آغاز می‌شود:
بعد البسملة: « الحمد لله الذی الهم الانسان علم الطب لحفظ صحة الابدان و ازالة
المرض بقدر الامکان - الخ » و در آخر کتاب می‌نویسد: « تم الكتاب المسمى
بالمختصر علی ید مولفه افقر عباده الله تعالی الی رحمة علی بن محمد بن عبدالله المتطبب
الابزری جعل الله خیر عمره آخره و خیر عمله خواتیمه و خیر ایامه یوم یلقاء -
فی الثانی والعشرین من رجب المرجب لسنة احدى و ثمانمائه: . . . و قد فرغت
من تالیفی هذا المسمى بالمختصر و کتابته فی الثانی والعشرین من جمادی الاولى
لسنة خمس و تسعین و سبعمائه فی جبل قریة کما سج احدى قری بلدة ابزر من
قوابع شیراز فی زمان خروج ملک یقال له تمور گورکان (۲) الخ .

حاج خلیفه در کشف الظنون نامی از این کتاب و مصنفش برده است و

(۱) تطیب - مطاوع طبب - الرجل: تعاطی علم الطب و هو لا یعرفه معرفة

جیده - المنجد .

بنابر این متطبب بکسی میگویند که بدون تحصیل علم طب - طبابت میکند و مانند

آنست: تادب - اما اینکه صاحب ترجمه بجای طبیب خود را متطبب خوانده است شاید از

راه خفض جناح و باصطلاح شکسته نفسی بوده است .

(۲) در اصل کوکان - و معلوم است که حرف راء از قلم مصنف افتاده .

می نویسد: کتاب المختصر فی الطب لعلی بن محمد بن عبد الله المتطبیب الابزری المتوفی ۸۱۵ هـ .

بنابر این بتصریح حاج خلیفه سال فوتش هشتصد و پانزده بوده .

فیاض جهرمی = متوفی . . .

مرحوم سید علی عطار جهرمی متخلص به «فیاض»

از شعراء و نقاشان معاصر است - فرصت در آثار عجم مینویسد: بشغل عطاری مشغول است، در اوانی که فقیر آنجا (جهرم) بودم، بمرافقت شخصی بدیدنم قدم رنجه فرمود، قدری صحبت نمود، پیرزنده دل ظریفی است، روزی بمحضر خویشم خواند کتاب کبیری پیشم نهاد، مشتمل بر صد هزار بیت، تاریخ از عهد آدم عَلَيْهِ السَّلَام الی زماننا هذا را ببحر تقارب (مثنی مقصور بر وزن فعولن - فعولن - فعولن - فعول) منظوم فرموده بود، و مجالس تصویر آنرا نیز خود صورتگری نموده بود، اظهار داشت که این کتاب را مطالعه نما بعض اشعارش را اصلاح فرما - الخ
سال فوتش معلوم نشد -

فیلسوف ناظمی شیرازی = متولد ۱۲۸۷ شمسی

مختصر ترجمه اش در جلد اول کتاب ذیل ترجمه پدرش مرحوم سید اسدالله حکیم باشی اصطهباناتی آورده ایم - در اینجا تکمیل میشود - و یک غزل و رباعی که گفته است میآوریم -

صاحب ترجمه در نظم و ترتیب و دقت و صحت عمل در انجام وظیفه شهرتی دارد، و اگر از کار اداری خود که ریاست صندوق دانشگاه شیراز است فراغتی حاصل کند بکار نویسندگی میپردازد و مقالات اجتماعی مفیدی مینویسد که در پاره ای از جرائد درج میشود، اخیراً کتابی بنام «هدیه سفری» در مسافرت خود

ب طهران نوشته است که در شیراز چاپ و نشر شده ، و مورد توجه بزرگان و اهل دانش قرار گرفته است ، و بر آن تقاریظ متعددی نوشته اند -

در اینجا مندرجات صفحه ۱۱۶ «هدیه سفری» را که متضمن غزلی است عیناً

نقل میکنیم :

« غزلی در امید - بسیاری از بزرگان و عرفاء و فلاسفه گفته اند : « در بعضی

موارد بجهل محتاج تریم تا بعلم » آری جهل و بیخبری که با امید همراه باشد بمراتب بهتر است از علم و اطلاعی که یأس و بدبینی آورد - غزل زیر را که خود در سفر تهران سروده ام ، میتواند همین موضوع را نیز برساند :

بیخبری و امید :

من نمیخواهم که مایوس از وفای یار باشم

ناامید از وعده های آن بت عیار باشم

گر چه سنگی خاره جای دل ، نهاده زیر پستان

من نمیخواهم که دل بشکسته زین دلدار باشم

باز هم خواهم که چون طفلان خوش باور بیازی

دارم مشغول و در اینکار خود بیعار باشم

من نمیباید که از بازی گردون سر در آرام

بهر من سردرد هست از محرم اسرار باشم

حکمت محض است کس از مرگ خود آگه نباشد

من نمیباید که آگه از جفای یار باشم

ز آنکه گر خواهم بدانم و آنکه گر خواهم بفهمم

روز و شب خون جگر باید خورم ، بیمار باشم

فیلسوف این جهل خوشتر باشد از علم غم افزا

خواب باشم به ، که با درد گران بیدار باشم

غزلهای ذیل نیز از اوست :

دگر بکعبه و بتخانه کی کند رورا
دو صد تهمت و رستم ببندد اندر بند
هلاک کرد جهان را دو چشم خونریزش
کند سکندر رومی ز رشک بر سر خاک
بیباغ بر لب جو هر زمان همیجویم
کسیکه دید بچشم ، آن دوطاق ابرورا
اگر که باز کند آن کمند گیسورا
زدند تهمت چنگیز و هم هلاکو را
چو بنگرد لب آب حیات هندو را
نگار غنچه لب سرو قد دلجو را

تو فیلسوف بچوگان فکر جهد مکن

که برده اند بشعر از تو دیگران گورا

از جلوۀ جمال تو عالم مزین است
صد چون عزیز مصر کند سجده رخت
گر چون خلیل با تو بآتش مرا برند
مدهوش و مست کرده مرا چشم جادویت
وزیر تو رخت مه و خورشید روشن است
بر خاک در گهت سر دارا و بهمن است
بی شبهه بر من آتش سوزان چو گلشن است
دیگر مرا چکار بمیخانه رفتن است

در مجلسی که جمله فصیحان نشسته اند

جانا سخن مگو که زبان تو الکن است

سوزد از شعله رویت صنما ابراهیم
صد چو یوسف شده در چاه زنجانات اسیر
تا که در روم رخت پادشاه است هندوی خال
گهی از غمزه و گاهی ز غمت میکشیم
گر مرا نیست ز دینار و درم - نیست غم
لرزد از طره مویت دل موسای کلیم
دل صد همچو زلیخا سر زلف تو مقیم
ترک خونریز تو تسخیر کند هفت اقلیم
چکنم پیش تو گر جان تمامیم تسلیم
ذره ای خاک سر کوی تو به از زروسیم

ای سکندر مطلب زندگی از آب حیات

بین که ما زنده جاوید از این خاک دریم

رباعی :

گر عقل سلیم داری و رأی متین
با هم گرد آر علم و دارائی و دین
کاندر دو جهان سعادت و عافیت
تنها ز همین جمع بیابد تامین

معنی فدشکوئی = متوفی ۱۱۱۵ یا ۱۱۲۷

مولانا محمد مسیح بن اسمعیل فدشکوئی فسائی متخلص به «معنی» و معروف به «آخوند فدشکوئی» -

از فقهاء و فضلاء و شعراء قرن دوازدهم هجری است، و این همان «آخوند فدشکوئی» است که ترجمه اش در جلد اول این کتاب گذشت، ولی چون در آنوقت مأخذ بنده در این مورد منحصر به «فارسنامه ناصری» بوده و از حالش جز آنچه را در کتاب مزبور آمده است آگاه نبوده ام، و اشعار فارسی او را ندیده و بمقام رفیع فضل و دانشش پی نبرده بودم، جبران مافات را بار دیگر در اینجا ترجمه وی را ذیل تخلصش که «معنی» بوده است میآورم که حق او ادا شده باشد -

ترجمه و اشعار این مرد دانشمند را علاوه بر فارسنامه ناصری در دو تذکره دیده ام، یکی تذکره نصر آبادی و دیگری تذکره شیخ محمد علی حزین و چون حزین با او معاصرو شاگردش بوده گفته اش در مورد او سند است، اگرچه سال فوتش را ضبط نکرده است و نصر آبادی سال هزار و صد و پانزده می نویسد و این منافی است با تاریخچه که فسائی نوشته و سال فوتش را هزار و صد و بیست و هفت ثبت کرده است و من هم بنقل از آن مرحوم در ترجمه اش آورده ام، و ظن غالب آنکه سال ۱۱۱۵ که نصر آبادی نوشته است صحیح باشد -

بالجمله نصر آبادی می نویسد: مولد او قصبه فساست، از جمله محال شبانکاره فارس (۱) با آنکه قاطبه اشباه و اقوامش در طلب دنیا و معاشر ارباب دیوان بوده اند

(۱) معلوم است که نصر آبادی اشتباه کرده است، و فسا از جمله محال شبانکاره نیست، در فارس سه محل بنام شبانکاره وجود دارد اول دهستان است از بخش برازجان از شهرستان بوشهر که مرکز آن قریه ایست بنام «ده کهنه» دوم: نام دهی است از دهستان میمند بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد سوم: دهی است از دهستان بخش کوهک شهرستان چهارم - بنابراین هیچکدام از این سه محل مربوط به فسا نیست و چنانکه نوشته ایم مولد صاحب ترجمه فدشکوئه بوده که از دهستان شیبکوه زاهدان فساست -

مومی الیه نظر از آن پوشیده ، در عنفوان شباب جلای وطن نموده در شیراز بخدمت
 علامی شاه ابوالولی نسبتاً به تحصیل مشغول گردیده ، چون آئینه قبولش پذیرائی
 عکس شاهد غیبی گردید - وارد دارالسلطنه اصفهان شده ، در سلك تلامذه علامی
 آقا حسین (۱) منتظم گردید - بادرک و شعور معانی اکثر کتب متداوله را دیده ،
 و در جمیع علوم بانتهی رسیده و صحبت شریفش در کمال کیفیت بنوعی محبوب دلاها
 است که چون پیاله می دست بدستش میگردانند - سلیقه‌اش در باب نظم و نثر کمال
 لطف دارد - قصیده‌ای که در باب « دردپا » گفته دایلی روشنست بر اثبات دعوی
 فقیر و دیباچه‌ای بر مجموعه فقیر نوشته که کمال غرابت دارد و «معنی» تخلص
 دارد -

گفتیم که شیخ محمد علی حزین از شاگردان او بوده و در تذکره خود فوق العاده
 او را ستوده است و مینویسد از شاگردان آقا حسین خوانساری بوده و من قرب چهار
 سال بسیاری از فنون مثل : منطق و هیات و حساب و طبیعات و الهیات را در خدمت
 او آموخته‌ام - نیز مینویسد که بفارسی و عربی شعر میسروده و در اشعار فارسی «معنی»
 و در ابیات عربی « مسیح » تخلص میکرده است ، و در مراحل عشر تسعین (۲)
 وفات یافته و من برای او مرثیه گفته‌ام ، و ابیاتی چند از مرثی مذکور را آورده
 است .

هم او میگوید که مدت‌ها در دارالسلطنه اصفهان بود تا اینکه بیاو منصب
 شیخ الاسلامی فارس داده شد و از آن بعد در شیراز مسکن کرد و من از اصفهان به
 شیراز رفتم و در خدمتش تحصیل علم کردم - و از جمله خطب بلیغه او دو خطبه است

(۱) مراد آقا حسین بن جمال الدین محمد مجتهد امامی معروف به «محقق خوانساری»

است که بسال ۱۰۹۸ در هشتاد و دو سالگی در اصفهان وفات یافته است و در تخت فولاد
 مدفون شده -

(۲) در اصل چنین است ، شاید «عشرة تاسعه» اغنی نود سالگی بوده

که در جلوس شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی انشاء کرده ، نیز مراسلاتیست که از جانب سلاطین صفویه و وزراء آنها بشرفاء مکه و والی یمن نوشته ، و با آقا حسین خوانساری و پدر حنین و خودش و مولی علیرضا تجلی و میرزا اشرف حکیم و میرزا مهدی صدر اعظم و محمد بیگ وزیر مکاتبه داشته است و یک یک نامه های او نمونه ای از فصاحت و بلاغت و دانش است. و از نفائس منشآت فارسی او زیباچه ایست که بر ترجمه کتاب « مصائب النواصب » و بر رساله خود که در قصر و اتمام است نوشته اشعار فارسی و عربی با معنیاتی که سروده قرب یک هزار بیت میباشد

چند بیت از اشعار عربی او را که در فارسنامه ناصری مغلوط چاپ شده بود عیناً در جلد اول این کتاب آورده ایم اکنون میپردازیم بنقل اشعار فارسی او :
از اوست :

بسر نتوان رساندن با حیات تن ره دل را بچشم نقش پادشاه نتوان دید منزل را
رهین همت خویشم که با عذر تهیدستی چو رد شمس مشکل میشمارد رد سائل را
زبس ذوق شهادت بود طوق گردن جانم سرم گرداب کرد ، آبدم شمشیر قاتل را

☆☆☆

خون بقدر چهره رنگین کردنی در دل نماند

اینقدر هم نیست رنگ از چرخ زنگاری مرا

☆

گرفتار ترا چون جوهر شمشیر از حیرت

سخن از ناتوانی بر لب اظهار می پیچد

تواضعهای دشمن در عقب سر گشتگی دارد

ره پر خم عنان سیل بی زنهار می پیچد

نمیدانم رگ جان که شد پیوند با زلفش

که دل در سینه ام می پیچد و بسیار می پیچد

زعذر کرده ها (معنی) خجالت بیشتر دارم

بخود تسبیح من از شرم استغفار می پیچد

یکشب بکام شوق در آغوش خود ترا میخواستم ز دور تماشا کنم ، نشد

☆☆☆

از شرم گل روی تو چون رشته گوهر از دیده نگاهم عرق آلوده بر آمد

☆☆☆

ز بیم دزد معنی شعر خود پوشیده میدارم چو زرداری که بر اهل طمع حالش نهان باشد

☆☆☆

نمک ز شور جنون رفت و بیدماغم کرد سیاهی از سر داغم فتاد و داغم کرد

☆☆☆

غم نیست اگر دل غم بسیار دارد این بس که بهن عیش سر کار ندارد

☆

رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند بر روی او بدیده (معنی) نظر کنید

☆

ساقی بیار باده که کارم بکام شد می در پیاله ریز که عیشم مدام شد

☆

همین بس است که میبایدم جدا ز تو زیست

دگر حکایت شبهای انتظار مپرس

☆

قطع نفس خصم به مقر اض خموشی است مگشای به تندى لب و شمشیر دودم باش

☆

تا که شاهین زبانت بتر از وی دو گوش سخن خویش نسنجد بس خندان مفروش

☆

سیه بختی که دارد در نظر لعل می آشامش

چو داغ لاله از خون جگر رنگین بود جامش

نفس بر گرد آن چون رشته گلدسته میگردد

زبان هر گاه گل بر سر زند ، از بردن نامش

دل از نار در آزار خود بیتاب تر دارم نو آموز غم دیوانگیها در نظر دارم
 چو ابری گرد از خاکم بچندین رنگ برخیزد
 چنین کز اختلاف طور او خون در جگر دارم



سر شك نیمه شب چون گوهر مقصود میگردد
 باین امید منهم دانه بر خاک میریزم



همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست
 گر در آغوش توایم، از پیرهن در آتشیم



ز جای خویشتن بر خیز و رنگین ساز مجلس را
 که نبود پوچ گو را بهتر از نقل مکان نقلی

پایان ذیل کتاب

[illegible]

- اسرار تاريخ پاریس - ۵۶۰
 اسرار تاريخى قاچاریه - ۳۴۵
 اسرار خلقت : ۲۹۶ - ۵۰۲ - ۵۵۹ - ۵۶۵
 - ۵۷۶
 اسکندرنامه (نظامی) ۵۵۸
 اسماء کل شیئی - ۳۹۳
 اشارات الواصلین - ۹۳
 اشعار مولودیه - ۳۱۷
 اشعار نغز - ۴۹۱
 اصلاحات اجتماعی - ۴۴
 اصلاحات مذهبی - ۵۳۳
 اصول اقتصاد - ۱۸۵
 اصول حقوق موضوعه - ۱۸۵
 اصول فلسفه عمومی - ۵۳۲
 اصول فن گراف - ۵۳۱
 اصول کل مالیات - ۱۸۵
 اصول گیاه شناسی - ۵۳۱
 اصول ورزش بدنی - ۵۳۲
 اصول هندسه جدید - ۵۳۱
 اضواء الشمس فی النهی عن اضاءة الصلوات -
 الخمس - ۳۱۳
 اعلام الشیعہ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۴ - ۹۰ - ۱۱۲
 ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۲۳۳ - ۲۶۶
 ۲۶۷ - ۳۴۵ - ۳۹۴ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰
 افکار عمومی - ۵۳۳
 اقتصاد صلح - ۵۳۴
 الوستیک - ۲۷۵ - ۲۷۶
 الادب القاضی علی مذهب الشافعی - ۱۲۹
 الادلة فی تعلیل مسائل التبصره - ۱۲۰
 الاربعین - ۱۹۶ الارشاد ۱۷۳
 الارشاد فی شرح الکتاب الصیمری - ۱۲۰
 الاستدراج - ۱۴۷
 الاستدراج والاندماج - ۱۴۷
 الاستذکار - ۱۴۷ الاستقامه - ۹۵
- الاسرار والاذکار - ۱۳۹
 الاشارات الالهیه - ۱۲۵
 الاغانیه - ۱۴۷ الاقتصاد - ۱۴۷
 الاقناع - ۱۳۳ الاستماع و الموانسه - ۱۲۵
 الانوار فی کشف الاسرار - ۱۷۴
 الايضاح - ۵۱۷ البریکوچنیتلی - ۵۳۴
 الفات القطع والوصل - ۱۳۳
 الفیه - ۹۹ الکتر والوستیک - ۲۷۶
 امپریالیسم - ۵۳۴ انتقام تاریخ - ۳۲۳
 اندرز نامه - ۴۷۸
 انرژى اتم و سیاست خارجی امریکا - ۵۳۴
 انساب سمعانی - ۱۲۰ - ۱۴۹ - ۱۵۱
 انشاء اعلى - ۲۰۶ انشاء الصلوات - ۱۹۶
 انشاء و نامه نگاری برای همه - ۳۱۵
 انقلاب ایران (برون) ۵۹۱
 انموذج العلوم - ۹۹
 انوار التنزیل و اسرار التاویل - ۵۱۷
 انوار النعمانیه - ۳۴۸
 انیران - ۵۴۶ انیس الناس - ۱۹۵
 اواسط القلائد فی الروابط والفرائد - ۴۷۸
 اوصاف المقربین - ۱۹۷
 اومانیزم و ادبیات فارسی - ۱۵۰
 ایالت تنسی امریکا - ۵۳۳
 ایام محبس - ۲۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹
 ایجاز المختصر - ۴۷۴
 ایدئولوژی و یوتوپیا - ۵۳۴
 ایران بل پیروزی - ۵۳۲
 ایران کنونی و خلیج فارس - ۳۱ - ۱۶۲
 ایران ما (روزنامه) ۵۶
 ایران و جنگ دوم جهانی - ۵۳۲
 ایران و رضا شاه کبیر - ۱۸۵
 ایران و سه قدرت بزرگ جهانی - ۵۳۲
 الیاغوجی - ۶۴ ایقاظ الهجعه - ۱۴۲

حرف (ب)

بادۀ بیخمار - ۵۲۹

باکورة الطلب لاهل الادب - ۲۴۸

بحر الحقائق - ۵۴ بحر السعاده - ۸۸

بحر اللثالی - ۴۵۴ بحران وجبران - ۱۸۵

بحور الالحان - ۲۴۴

بداية الذاکرين - ۳۲۷

البرق التقاء وشمس اللقاء - ۱۳۹

بریتانیا شریک صلح - ۵۳۳

بزرگان ما - ۴۴۴

بساتین العناية - ۳۱۷

بستان الادب - ۹۶ البسط - ۹۰

بسوی نظم نوبن - ۵۳۴

البصائر والذخائر - ۱۲۵

بغداد نامه - ۱۰۲ بغية الوعاة - ۵۱۸

البلاغ (روزنامه) - ۴۲۳

بلدالامین - ۹۱ بلوی الانبیاء - ۱۴۷

بنفشه ویادبود یاران - ۴۹۵

بیاض ابراهیمی - ۵۲

بیان - ۳۹۱ - ۳۹۲ بیان الحق - ۱۹۸

بیان الفتاوی فی شرح الحاوی - ۴۷۴

بیچون نامه - ۵۰۲

بیست سال بحران - ۵۳۳ - ۵۳۴

بینکرشوک - ۵۳۴

حرف (پ)

پارس (روزنامه) - ۱۸۹ - ۲۳۰ - ۲۳۹

۴۴۸ - ۴۹۱ - ۵۳۰ - ۵۶۹

پازارگاد (مجله) - ۵۲۸ - ۵۳۰

پایه قدرت روسیه شوروی - ۵۳۴

پرسپلیس (مجله) - ۵۵ - ۵۶

پنج قصیده - ۵۳۰ - پهلوان زند - ۵۴۶

پیام بازارگاد بمردم فارس - ۵۳۰

پیش آهنگ چیست ؟ - ۵۳۰

پیش آهنگی ایران - ۵۳۰

پیشوایان فکر - ۲۶۰

پیمان غیر مکتوب - ۵۳۴

حروف (ت)

تأثیرات تمدن هلنیسم در ایران - ۵۳۳

تأثیرات حمله عرب به ایران - ۵۳۳

تاج العروس - ۱۴۹

تاریخ ادبیات ایران (برون) - ۵۵۷

تاریخ اسلام (تالیف آموزگار) - ۴۴

تاریخ اسلام (تالیف واشنگتن ارونیک) - ۵۱

تاریخ اصلاحات سیاسی - ۵۳۲

تاریخ اصفهان - ۱۴۰

تاریخ اصفهان وری - ۳۴۵

تاریخ الحكماء - ۱۰۶ - ۱۲۶

تاریخ الفقهاء - ۱۷۱

تاریخ انگلستان جدید - ۵۳۲

تاریخ بحرین - ۳۱۲ تاریخ بصره - ۴۳۶

تاریخ بغداد - ۱۴۹

تاریخ جرائد ومجلات ایران - ۴۲۵ - ۵۰۰

تاریخ سلطان سلیم - ۴۴۳

تاریخ سید علیه محمد باب - ۳۹۲ - ۳۹۳

تاریخ شیراز - ۱۱۶

تاریخ عمومی - ۵۴۲

تاریخ فرضیه سیاسی - ۵۳۱

تاریخ فلسفه سیاسی - ۵۳۰

تاریخ گزیده - ۱۴۸ - ۱۴۹

تاریخ مشایخ فارس - ۹۲

تاریخ مطبوعات و ادبیات جدید ایران

(برون) - ۴۲۲

تاریخ مفصل وجامع ایران - ۵۱۶

تاریخ مقدس - ۵۱

تاریخ وجغرافیای برازجان - ۲۰۲

تاریخ یزد (حاج میرزا احمد) - ۲۱۲

تاریخ یزد (آیتی) - ۳۰۰

- تاریخچه شرح حال حکیمباشی اصطهباناتی ۲۶۴
تاریخچه و تشکیلات پیشاهنگی دختران
در جهان - ۵۳۰
تاسیس کمرک در دنیای قدیم - ۱۸۵
تبیین القوانين - ۲۰۶ التبصره - ۷۹ - ۱۲۰
تجارت واقتصاد بین الملل - ۵۳۳
تحفه السلطان فی مناقب النعمان - ۳۷۹
تحفة العالم - ۲۰۵ - تحفه العناية - ۳۱۷
تحفه المحبین - ۱۷۳
تحلیل ماده وقوه - ۵۳۰
تخت جمشید (روزنامه) ۴۹۱
التخلیص - ۷۹
التدوین فی ذکر اخبار قزوین - ۱۴۹
تذکره آشکده - ۵۱۹ - ۵۴۷ - ۵۴۸
۵۹۱
تذکره اشعه شعاعیه - ۳۲۶ - ۳۳۵ - ۳۸۴
۴۷۴ - ۵۲۰ - ۵۲۷ - ۵۵۸
تذکرة الاولیاء ۸۷ - ۱۴۰
تذکرة التوحیدیه ۱۲۵
تذکره الشعراء (سمرقندی) - ۵۸
تذکرة العارفین - ۵۱۴
تذکرة العناية - ۳۱۷
تذکرة الکازرونیه - ۹۹
تذکرة المعاصرین (حزین) ۱۷۹ - ۱۸۰
تذکره انجمن خاقان - ۴۵۳
تذکره بیان محمود ۵۰۶ - ۵۱۹
تذکره تحفه سامی - ۵۴۷
تذکره دلگشا - ۳۰۹ - ۳۴۲ ، ۴۵۲ ، ۴۵۴
تذکره روز روشن ، ۱۱۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵
۳۶۹ ، ۳۷۹ ، ۴۶۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲
تذکره ریاض العارفین ، ۴۲ ، ۵۴ ، ۱۳۳
۱۴۸ ، ۱۵۷ ، ۱۷۴
تذکره زنان سخنور ، ۵۶۰
تذکره سفینه خوشگو ، ۷۰ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹
- ۳۸۱ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۵۶
تذکره شعاعیه ، ۳۳۶ ، ۳۳۷
تذکره شکرستان فارس ، ۱۷۹
تذکره شمع انجمن ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۳۹۶
تذکره صبح گلشن ، ۵۰۶
تذکره عباسی ، ۲۴۹
التذکرة فی شرح مسائل التبصره ، ۱۲۰
تذکره لباب الالباب عوفی ، ۱۷۶ ، ۱۷۷
تذکره مجالس النفائس ، ۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷
۵۴۷
تذکره مجمع الفصحا ، ۱۵۱ ، ۲۴۶ ، ۳۰۹ ،
۵۲۰
تذکره مدینه الادب ۴۲
تذکره محمد شاهی ۳۶۹
تذکره مرآة الفصاحه ۱۷۹
تذکره میرزا فرجاله خان طرفه ، ۳۲۶
تذکره میر غلامعلی آزاد ، ۱۷۹
تذکره نصر آبادی ، ۲۷۷ ، ۲۸۳ ، ۳۲۵ ،
۳۴۳ ، ۴۲۸ ، ۴۴۶
تذکره هفت اقلیم ، ۱۴۹ ، ۲۸۰ ، ۴۳۴ ،
۵۴۷
تذهیب التهذیب ، ۳۱۰
ترجمه فرانسوی بیان ، ۳۹۲
ترجمه مواهب الشریعه ، ۳۷۹
ترغیب العباد فی طریق الرشاد ، ۲۰۱
ترقی صنایع و ادبیات... در ایران در زمان ساسانی
۵۳۳
تشکیلات و اداره دستگاه حکومت ایران از
هخامنشی تا مشروطه ، ۵۳۲
تصوف سلسله الذهب ، ۱۹۱
تعلیقات بر تفسیر بیضاوی ، ۱۱۲
تعلیقات بر مدارک شرائع ، ۴۵۴
تعلیقه بر الکتاب سیبویه ، ۱۶۱
تعلیقه بر تجرید طوسی ، ۳۰۰

تكميل الاقناع في النحو - ۱۷۰
 تلميس ابليس (يا نقد العلم والعلماء) - ۱۴۹
 تنبيهات عشر - ۱۹۷
 تنبيه الفقراء - ۵۱۴ التنبيه في الفقه - ۷۹
 تنوير المصاييح في شرح المصاييح - ۲۴۸
 توازن قواي فردا - ۵۲۴
 توقيعات و نصوصات متفرقة - ۳۹۴
 توماس هابس - ۵۳۴
 تهذيب الاخلاق - ۵۱۷
 (حرف ج)
 جامع الرشاد - ۱۴۷
 الجامع في الحساب - ۱۲۹
 جامعه نيكو - ۵۳۴
 جبر و مقابله براي دبیرستانها - ۵۳۱
 جزيرة العرب - ۱۳۳
 جشنهای ايزدی - ۴۹۱
 جغرافياي سياسي كيهان - ۱۳۰
 جغرافياي صلح - ۵۳۴
 جغرافياي مفصل جلگه شیراز ۲۳ ۳
 جغرافياي مفصل كازرون - ۴۹۵
 جمع الفرق لرفع الخرق - ۲۱۱
 الجمع والتفرقة - ۱۴۷
 جمعيت يكي از مسائل دمكراسي - ۵۳۴
 جمل الاصول - ۱۵۹
 جمهوري افلاطون - ۵۳۴
 جنك و صلح در ديپلماسي روسيه - ۵۳۴
 جواب المسائل - ۳۹۳
 جواهر الكلام ۲۶۷ - ۴۲۹
 جوشن (روزنامه) - ۳۷۹
 الجوع وترك الشهوات - ۱۴۷
 جهان الرمل - ۳۷۰
 جهان روح و آفرينش - ۴۴
 جهان ژنرال هاوس هوفر - ۵۳۴
 جهان نو چگونه خواهد بود ؟ - ۵۳۴

تعليقه بر فصل الخطاب - ۲۱۱
 تعليقه بر نفحات الانس - ۲۱۱
 تعليمات درجه اول پسران - ۵۳۰
 تعليمات درجه دو دختران - ۵۳۰
 تعليمات درجه دو پسران - ۵۳۰
 تعليمات درجه ۳ دختران - ۵۳۰
 تعليمات درجه سه پسران - ۵۳۰
 تفرج بوستان - ۲۸۱
 تفسير آية الكرسي - ۴۹
 تفسير التوحيد - ۳۹۴
 تفسير القرآن (قاضي ابو محمد عبدالوهاب
 شيرازي) - ۱۷۱
 تفسير القرآن (ابوالبركات كازروني) - ۸۸
 تفسير الكتب الاربعه لبطلميوس - ۱۰۵
 تفسير الواو والصفات - ۳۹۴
 تفسير الهاء - ۳۹۴
 تفسير بسم الله - ۳۹۳
 تفسير بيان السعاده - ۳۱۰
 تفسير حديث جاريه - ۳۹۲
 تفسير حسن - ۳۴۵
 تفسير دائره الحنه - ۳۹۴
 تفسير سورة القدر - ۳۹۴
 تفسير سورة بقره - ۳۹۳
 تفسير سورة حمد - ۳۹۳
 تفسير سورة كوثر - ۳۹۲
 تفسير سورة والعصر - ۳۹۲ - ۳۹۳
 تفسير سورة يوسف - ۳۹۲
 تفسير قانوني مدني - ۳۵۹
 تفسير قرآن مجيد (تاليف بسمل) - ۴۵۴
 تفسير كرونولوژيكي تاريخ ايران - ۵۳۳
 تقریظ الجاحظ - ۱۲۵
 تقریظ بر شرح اشارات خواجه نصير طوسي -
 ۴۲۸
 تكامل علم حقوق - ۱۸۵

حبل المتین (روزنامه) ۵۶ - ۲۵۹ - ۴۱۱-۴۱۲

الحج العقلی - ۱۲۵

حجة النهی فی لمحة للها - ۱۳۹

حدائق الاعراب - ۱۲۲

الحدائق الغوالی - ۲۳۴

حدوث العالم - ۴۱۳ حذیقة الشعر ۲۱۲

حریف (روزنامه) ۵۲۹

الحصن الحصین - ۹۱

حقائق الاخبار - ۱۷۳

حکومت نمایندگی - ۵۳۴

حل المسائل جبر - ۵۳۱

حل المسائل ریاضیات عالیہ - ۵۳۲

حل المسائل شیمی - ۵۳۲

حل المسائل فیزیک - ۵۳۲

حل المسائل مثلثات - ۵۳۲

حل المسائل میکانیک - ۵۳۲

حل المسائل هندسه - ۵۳۲

حل مسائل آسیا - ۵۳۴

حلیة الاولیاء - ۱۴۰

الحنین الی الاوطان - ۱۲۵

(حرف خ)

خلاصه احوالات کشورهای خاورمیانه - ۵۳۳

خلاصة الدعاء - ۳۹۴

خلاصه تحقیقات سیاسی ... ۵۳۳

خداوندان شعر - ۳۱۵

خدای نامه - ۶۴ خرید - ۱۱۹

خزينة الاصفیاء - ۱۵۱

خطبة قهریه - ۳۹۲ - ۳۹۴

خط کش محاسبه ... ۵۳۱

خط و خطاطان - ۲۳۵ - ۲۳۶

خلاء وملاء - ۱۸۵ خلیج ایران (روزنامه) ۲۴۲

خمسه خسرو دهلوی - ۲۴۳

خمسه نظامی - ۲۴۳

(حرف چ)

چاره مردم (روزنامه) ۳۹

چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور

کنیم ؟ - ۳۱۵

چهار مقاله (نظامی عروضی) ۱۷۷-۵۵۸

چهار مقاله تاریخ تصوف (استخر) ۲۶۰

چهره نما (روزنامه) ۲۳۶

چین در میان قدرتهای جهان - ۵۳۴

(حرف ح)

حاشیه بر اثبات الواجب - ۴۹

حاشیه بر اثنتی عشریه صلو تیه شیخ شهابی -

۱۵۹

حاشیه بر الهیات شرح تجرید - ۱۹۶

حاشیه بر الهیات شفا - ۴۹

حاشیه بر انوار التنزیل بیضاوی (افکاری)

۳۰۰

حاشیه بر تفسیر بیضاوی (بسم) ۴۵۴

حاشیه بر تفسیر عروة الوثقی - ۴۹

حاشیه بر خلاصة الاقوال - ۱۵۹

حاشیه بر حاشیه آقا جمال خوانساری - ۱۹۶

حاشیه بر شرح لمعه (میرزا جانی فسائی) ۵۴

حاشیه بر شرح لمعه شهید (میرزا ابراهیم)

۴۹

حاشیه بر کتاب جواهر الکلام - ۴۸۱

حاشیه بر کتاب فصول - ۲۳۳

حاشیه بر کشف زمخشری - ۳۰۰

حاشیه بر مبحث استصحاب - ۴۹

حاشیه بر مشاعر - ۱۹۶

حاشیه بر معالم الاصول - ۵۴

حاشیه بر تحریر اقلیدس - ۹۱

حاشیه علی العروة الوثقی - ۴۷

حافظ استقلال (روزنامه) ۹۳

حالت متغیر اقتصادیات بین المللی ۵۳۴

حبیب السیر - ۸۷ - ۱۴۸ - ۱۷۴

خورشید ایران (روزنامه) ۵۲۸ - ۵۲۹
 خیرات حسان - ۴۶۰
 خیر الکلام (روزنامه) ۵۸۷
 (حرف د)
 دائرة المعارف اسلامیه - ۱۲۵
 دائرة المعارف بستانی - ۷۸
 داستان آفرینش انسان .. ۵۹۱
 داستان باستان - ۴۳۶
 داستان جهان از آغاز تا اینزمان - ۵۳۲
 داستانها - ۵۴۶ داش مشتی پاریس - ۴۳۶
 دبستان الفرصه - ۲۳۴
 دختر دریا - ۵۴۶
 درة التالیف (منظومه) ۱۲۲
 الدرّة الیتیمه فی طاعة الملوك - ۶۴
 درج الدرر - ۲۸۵
 درگروپول - ۵۴۶ دریدیه ۱۳۳
 دستاويز (روزنامه) ۴۹۰ - ۴۹۱
 دستور الوزراء - ۱۰۹
 دستور زبان انگلیسی - ۴۴۴
 دستور زبان فارسی (تالیف بدیع) ۴۳۶
 دعاء الحروف و زیاراتها - ۳۹۴
 دعوات ایام هفته - ۳۹۲
 دلیران تنگستانی - ۵۸۸
 دم دروازه خاور - ۵۳۰
 الدمة الساکبه - ۴۲۹
 دمو کراسی - ۵۳۴
 دوستداران بشر - ۲۰۶
 دولت و انقلاب - ۵۳۴
 دونامه - ۵۴۶ دوواتل - ۵۳۴
 دیوان ابواسحق اطعمه - ۷۲
 دیوان ابی تمام - ۲۶۲
 دیوان احتشام شیرازی - ۱۸۵
 دیوان المعارف - ۱۷۳

دیوان اوحدی بلیانی - ۳۷۱
 دیوان اهلی شیرازی - ۳۷۹
 دیوان ایزدی کازرونی - ۳۸۳
 دیوان بدیع شیرازی - ۴۳۶
 دیوان بسمل شیرازی - ۴۵۴
 دیوان بیدل شیرازی - ۵۰۷
 دیوان حافظ شیرازی - ۱۰ - ۸۹ - ۲۹۱
 دیوان سید ماجد بحرانی - ۱۵۹
 دیوان شیخ احمد شیرازی - ۲۱۲
 دیوان عنایة الشریعه - ۳۱۷
 دیوان کمال الدین اصفهانی - ۲۴۳
 دیوان متنبی - ۲۶۲
 دیوان منسوب به بابا کوهی - ۱۵۱
 دیوان منسوب بحضرت علی امیرالمؤمنین

۱۵۸

(حرف ذ)

ذخیره العباد - ۴۷
 الذریعة الی تصانیف الشیعه ۳۱ - ۹۱ - ۱۵۷
 ۵۰۷ - ۱۸۰

(حرف ر)

راهنمای کتاب (مجله) ۴۷۸
 رباعیات گنجف - ۳۷۹
 الرد علی ابن رزمان - ۱۴۷
 الرد علی ابن سالم ۱۴۷
 الرد علی الفادری النصرانی - ۴۲۵
 الرد علی الفضل بن روزبهان الاشعری ۴۲۵
 الرد والالفه - ۱۴۷
 رساله آئین نامه های تربیت بدنی و مسابقاتها
 ۵۳۰
 رساله اثبات واجب - ۴۵۴
 رساله اصول پرورش پیش آهنگی - ۵۳۰
 رساله اندرزنامه - ۴۵۴
 رساله الانس فی روح القدس - ۱۷۳
 رساله اولین مسابقاتهای قهرمانی کشور ۵۳۰

- الرسالة البالغة في الاجتهاد - ۴۷۴
 رسالة بغداديه - ۱۲۵
 رساله تبديل نام ملاحسين بشرويه ۳۹۲
 رسالة التحفة الحسينيه في الفوائد السنه ۳۱۳
 رساله تحقيقات راجع به اثر اولترا سون ۲۷۶
 رساله تحقيقات راجع بمواد جاذب صوت ۲۷۶
 رساله تحقيقي در خواص ترمايتكى اكسيدهاى آهن - ۲۷۵
 رساله تحقيقي در خواص ترموماينكى فريت دومانيزم - ۲۷۵
 رساله تعليم و تربيت پيشاهنگى - ۵۳۰
 رساله در اثبات سيادت شريف - ۲۳۳
 رساله در اثبات نبوت ، ۴۵۴
 رساله در احكام دين ۴۱۳
 رساله در اصول - ۱۵۹
 رساله در اصول فن اداره - ۵۳۲
 رساله در اصول لگاريتم ۵۳۱
 رساله در اعداد واسرار نقطه - ۳۲۳
 رساله در اينكه سبب چيست كه على - عظيم ميشود ۳۹۲
 رساله در پايه واساس روابط بين المللى ۵۳۲
 رساله در ذكر وفكر - ۳۲۳
 رساله در ردحاج محمد كريمخان كرمانى ۴۹
 رساله در شرح دستگاه رادار - ۲۷۵
 رساله در طب - ۲۶۴
 رساله در عروض - ۳۷۹
 رساله در لباس مشكوك - ۲۳۳
 رساله در مشتقات - ۵۳۲
 رساله در معمى - ۳۷۹
 رساله در نبوت خاصه - ۳۹۲ - ۳۹۳
 رساله در هيئات - ۹۱
 رساله دستور بازى رينك بال - ۵۳۰
 رساله ذهبيه - ۳۹۳
 رساله راجع بدانشگاههاى آمريكا - ۲۷۵
 رساله راهنماى انجمنهاى خانه ومدرسه ۵۳۲
 رساله رجبیه - ۹۹
 رساله روش نوين در تعليمات دبirstانها ۵۳۰
 رساله سرودهاى مدرسه - ۵۳۰
 رساله سفينة النجاة در طب - ۲۶۴
 رساله سيروسلك - ۱۴۷
 رساله شاطبيه - ۹۹
 رساله شطحيات - ۱۷۴
 رساله الشيرازى فى علم الاخلاق - ۷۹
 رساله عقائد - ۱۴۷
 رساله فدراسيون جهانى چيست ؟ - ۵۳۰
 رساله فروع - ۳۹۲
 رساله فقهيه - ۳۹۳
 رساله فى اخبار الصوفيه - ۱۲۵
 رساله فى الكر - ۲۰۶
 رساله فى زلات الفقهاء - ۱۲۵
 رساله فى قاعدة وليد - ۲۰۶
 رساله فى قاعدة مالا يضمن - ۲۰۶
 رساله فى المنجزات - ۲۰۶
 رساله القدس - ۱۷۴
 رساله قواعد ومقررات بازى هو كى - ۵۳۰
 رساله كاميابى در ورزشهاى ميدانى - ۵۳۰
 رساله مجدوله فى المواريث - ۲۰۶
 رساله معمى - ۳۷۶
 رساله مقناطيسيه - ۵۴۲
 رساله نسخ وداروهاى مجرب - ۲۶۴
 روابط آمريكا وانگليس - ۵۳۳
 روابط ايران وعرب قبل وبعد از اسلام - ۲۶۰
 روابط ايران وغرب در زمان ساسانى ۵۳۳
 روابط خارجى ايران در زمان اشكانيان - ۵۳۳
 روابط ديپلماسى ايران و آمريكا - ۵۳۲
 روانشناسى عملى - ۵۳۰
 روانشناسى عملى يارموزندگى روزانه ما ۵۳۱

سپاه آلمان - ۵۳۴
 سپید و سیاه (مجله) - ۵۳۰
 سحر حلال - ۳۷۶ - ۳۷۹
 سخنوران نامی معاصر - ۴۳۶ - ۴۹۵
 سدره ناسوتیه - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۰
 سده قآنی - ۴۹۱
 سر الحقیقه - ۳۷۹
 سرمه سلیمانی (لغت) - ۳۷۱
 سعادت نامه - ۳۱۰
 سفر نامه اروپا و امریکا - ۵۳۲
 سفینه الاولیاء - ۱۵۱
 سفینه النجاة - ۴۵۴
 سفینه غزل - ۳۴۱
 سلاسل الحديد فی تقييد اهل التقليد - ۱۵۹
 سلاقه العصر - ۱۵۸ - ۲۰۹ - ۳۳۱
 سلسبیل - ۹۱
 سلوة العاشقين - ۱۷۳
 سلوة القلوب - ۱۷۳
 السمط المجید - ۲۱۱
 سمندر - ۵۴۶
 سه شاهزاده تیره بخت - ۳۲۳
 سیادت ملل - ۱۸۵
 سیاست جهان و روابط بین المللی - ۵۳۲
 سیاست جهانی و فقدان امنیت شخصی - ۵۳۳
 سیاست خارجی امریکا - ۵۳۳ - ۵۳۴
 سیاست خارجی آمریکا و تاریخ آن - ۵۳۲
 سیاست خارجی روسیه شوروی - ۵۳۳
 سیاست شرق - ۱۸۵
 سیاست شوروی در خاور دور - ۵۳۴
 سیاست کشورهای شرق اروپا - ۵۳۴
 سیاست که میبرد ؟ - ۵۳۳
 سیاست و اقتصاد کشور فرانسه - ۵۳۳
 سیر الارواح - ۱۷۳

روح الاجتماع - ۱۸۵
 روح القوانين (مرتسکیو) - ۵۳۴
 روزنامه میرزا محمد کلاتر - ۱۰۹
 روضات الجنات - ۱۲۶
 روضة المحبین (یاده نامه) - ۵۸ - ۵۹
 ره نامه (یاده نامه) - ۵۸
 رهنمای تربیت - ۴۴
 رهنمای زبان انگلیسی - ۴۴۴
 ریاض الطالبین - ۳۷۰
 ریاض العارفین (ابو حیان توحیدی) - ۱۲۵
 ریحانه الادب - ۷۸ - ۸۷ - ۱۲۶ - ۱۳۷
 ۱۵۹ - ۲۶۱ - ۳۳۲ - ۳۷۰ - ۳۸۸ - ۵۰۷ - ۵۱۸

(حرف ز)

زبدة الاخلاق - ۳۷۹
 زبدة التصاریف - ۴۸۶
 الزلفه - ۱۲۵
 زمامدار - ۵۳۴
 زمان وصال (روزنامه) - ۲۸۳
 زنان سخنور - ۵۶۰
 زنبیل - ۲۳۶
 زندانی بزه رود - ۴۷۸
 زن در جامعه - ۴۴
 زندگانی شاه عباس اول - ۳۲۴
 زندگی شما در ۳۶۵ روز سال چگونه باید
 باشد ؟ - ۵۳۱
 زندگی فرداست - ۵۴۶
 زهر الریبع - ۳۴۸
 زیارت حروف - ۳۹۲
 زیج ایجی - ۳۸۱

(حرف ژ)

ژینوس - ۵۴۶

(حرف س)

سالنامه کشور - ۳۰۱
 سایه شیطان - ۵۴۶

شرح التنبيه (بيضاوى) ۵۱۷
 شرح التنبيه (نسيم الدين كازرونى) ۱۵۸
 شرح الجامع الصحيح - ۱۵۸
 شرح الجواهر - ۲۸۹
 شرح الحجب والاستار فى مقامات اهل الانوار
 ۱۷۳
 شرح الحماسة - ۱۱۷
 شرح الشامل الصغير - ۴۷۴
 شرح الطواسين - ۱۷۳
 شرح الطوالع اصفهاني - ۲۶۲-۲۸۹
 شرح العقائد - ۴۶۹
 شرح العيون - ۲۸۹
 شرح الفضائل - ۱۴۷
 شرح الفوائد الغيائية - ۲۸۹
 شرح الكافية - ۵۱۷
 شرح اللمع - ۱۱۶
 شرح المجسطى - ۱۰۶
 شرح المستعمل (ابو سعيد استخرى) ۱۲۹
 شرح المستعمل (ابو محمد استخرى) ۱۶۹
 شرح المصاييح - ۵۱۷
 شرح المطالع - ۲۸۹
 شرح المعتمد الصغير (افتخار الدين) - ۲۸۹
 شرح المفتاح - ۲۶۲ - ۲۸۹
 شرح المنتخب - ۵۱۷
 شرح المنظومه فى الفرائض - ۴۷۴
 شرح المنهاج - ۲۸۹
 شرح المواقف - ۲۸۹
 شرح برخطبة البيان - ۲۱۲
 شرح بر كتاب سيبويه - ۱۳۳
 شرح ير گلشن راز (شيخ احمد شيرازى) ۲۱۲
 شرح تشریح الافلاك - ۹۱
 شرح جبر ومقابله ابى كامل شجاع - ۱۲۹
 شرح خلاصة الوسائل الى علم المسائل ۳۰۶
 شرح خنجى بر كليات قانون ابن سينا - ۲۹۹

سيرة الشيخ الكبير - ۹۷ - ۱۴۰ - ۱۴۸
 ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۴ - ۱۷۵
 سير حكومت - ۵۳۴
 سير حكومت وفلسفه دولت - ۵۳۱
 سير فلسفه سياسى ونمودار آن ... ۵۳۳
 سيزده مهاجر نشين - ۴۹۵
 سى وسه دعا - ۳۹۲
حرف (ش)
 شاهنامه - ۵۵ - ۲۴۳
 شجره هاى تاريخ طبيعى - ۵۳۱
 شدالازار - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۷
 ۱۱۸ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -
 ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -
 ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۵ - ۲۳۹ - ۲۸۹ -
 ۳۰۶ - ۳۱۴ - ۳۲۰ - ۳۳۲ - ۳۳۴ - ۴۷۲
 ۴۷۳ - ۵۱۸
 شذرات الذهب - ۵۷ - ۱۰۷ - ۱۲۹ -
 ۱۳۶ - ۱۳۹ - ۱۷۶ - ۲۳۴ - ۲۶۲
 شرائط صلح - ۵۳۳
 شرح آداب البحث - ۲۸۹
 شرح ابيات اصلاح المنطق - ۱۷۰
 شرح ابيات غريب ابو عبيد قاسم بن سلام ۱۷۰
 شرح ابيات ككتاب سيبويه - ۱۷۰
 شرح ابيات مجاز - ۱۷۰
 شرح ابيات معانى الزجاج - ۱۷۰
 شرح احتجاب الحسن (ع) ۲۶۶
 شرح احتجاب الحسين (ع) ۲۶۶
 شرح احتجاب على (ع) ۲۶۶
 شرح الاشارات - ۲۸۹
 شرح الايضاح - ۱۱۷
 شرح التصريف افزرى - ۲۹۰
 شرح التنبيه (ابو البركات) ۸۸

(حرف ص)

- صبح صادق (روزنامه) ۴۱۲ - ۴۹۹
 صحیح بخاری - ۲۱۰
 صحیفه اعمال سنه - ۳۹۲
 صحیفه النور فی الحکمه - ۳۸۱
 صحیفه رضویه - ۳۹۳
 صحیفه شرح دعاء النبی - ۳۹۴
 صحیفه عدلیه - ۳۹۳
 صحیفه محزونیه - ۳۹۳
 الصدیق والصدیق - ۱۲۵
 صراط النجاة - ۴۷
 صرف عربی - ۴۴
 صفوة مشارب العشق - ۱۷۳
 صنعة الشعر والبلاغة - ۱۳۳
 صور اسرافیل (روزنامه) - ۴۱۱ - ۴۱۲
 صور الاقالیم - ۱۳۰ - ۲۶۱
 الصوفی بین الصوفی والفقراء - ۱۳۹

(حرف ض)

ضوابط الاصول - ۲۶۷

ضیاء النیرین - ۱۰۸

(حرف ط)

- الطب الروحانی - ۷۹
 طبقات الشافعیه الکبری - ۱۲۴
 طبقات الصوفیه - ۱۲۰ - ۴۶۱ - ۵۱۸
 طبقات الفقهاء - ۷۹
 طبقات النحاة - ۱۳۳
 طبقه حاکمه - ۵۳۴
 طرائق الحقایق - ۴۶ - ۱۵۱ - ۱۷۴ - ۴۸۵
 طریق النجاة - ۴۷
 طریقہ تدریس مثلثات - ۵۳۲
 طلوع تمدن - ۲۰۶
 طوالع الانوار - ۵۱۸
 طوفان (روزنامه) - ۱۳
 طوفان چین - ۵۳۴

(حرف ظ)

ظریف (روزنامه) - ۵۲۹

شرح دعاء الاحتجاب - ۲۶۶

شرح دعاء جوشن الصغیر - ۲۶۶

شرح دعاء الصباح - ۲۶۶

شرح دعای کمیل - ۹۱

شرح زندگی تولستوئی روسی - ۵۳۲

شرح سی فصل - ۴۵۴

شرح فروع - ۸۸

شرح قصیده به آل محمد عرف الصواب - ۲۶۶

شرح کتاب اقلیدس - ۱۰۶

شرح ماقال الرئيس ابن سینا فی النبض - ۲۹۹

شرح مختصر التنبيه - ۱۵۸

شرح مفتاح ابن القاص طبری - ۹۴

شرح منتهی السؤل والامل - ۳۸۱

شرح نسبت سیرافی - ۱۷۰

شرف الفقر - ۱۴۲

شرف الفقراء المحققین علی الاغنیاء المنفقین

۱۴۷

شطرنج - ۴۵۷

شعب الاسانید فی رواية الكتب والمسانید - ۱۵۸

شلوارهای وصله دار - ۵۴۹

شمس الدین و قمر - ۴۳۶

شمسه لندیه - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۲

شهرستان جهرم - ۳۸ - ۵۷ - ۲۳۷

شهر شیراز - ۷ - ۳۸ - ۲۳۸ - ۳۰۵ - ۳۱۴

۳۲۰ - ۳۲۳ - ۴۹۱ - ۴۹۵ - ۵۶۸

شیراز امروز - ۴۵ - ۳۱۴ - ۳۲۳ - ۴۵۷

۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۹۱ - ۴۹۵

شیراز نامه - ۸۷ - ۹۴ - ۹۷ - ۱۰۲ - ۱۰۳

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۱

۱۷۴ - ۳۲۸ - ۳۳۲ - ۳۳۴

شیمی آلی - ۵۳۲

شیمی فلزات - ۵۳۱

(حرف ع)

١١٦ - ١١٧ - ١٢٢ - ١٣٠ - ١٣٦ - ١٧٩
 ٢٠٨ - ٢١٢ - ٢١٣ - ٢٣٢ - ٢٨٥ - ٢٩٨
 ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣٠٩ - ٣٤٢ - ٣٤٣ - ٣٦٩
 ٤٤٦ - ٤٥٢ - ٤٥٣ - ٥١٩
 فارس و جنك بين الملل - ٩٣ - ٥٠٢ - ٥٤١
 ٥٤٥ - ٥٨٩ - ٥٩١
 فاطمى - ٢٠٢
 فدراليست - ٥٣٤
 الفرائض الكبير - ١٢٩
 فرانسيסקو ويتوريا - ٥٣٤
 فردوس الحكمه - ٥٥٨
 فردوس المرشديه - ٨١ - ٨٣ - ٨٥ - ٨٧
 ١٦٢ - ٣٣٠ - ٣٣٢
 فرضيه هاى بين المللى - ٥٣٤
 فرهنگ آندراج - ١٦٥
 فرهنگ اسلام - ٢٦٠
 فرهنگ جغرافيايى ايران - و - ٨ - ٤٧ - ٥٠٢
 فرهنگ فارسى آموزگار - ٤٤
 فرهنگ لغات محلى فارس - ٤٩١
 الفريده والخريده - ١٢٤
 فرهنگ نفيسى - ٢٩٢
 فريدون - ٣٢٣
 فزيك - ٥٣٢
 الفصول فى الاصول - ١٤٧
 فضائل الصلوة - ١١١
 فضل التصوف - ١٤٧
 فلسفه ابيك تنوس - ٥٣٢
 فلسفه تاريخ - ٥٣٢
 فلسفه حكومت ودولت - ٥٣٢
 فلسفه روحى - ٤٤
 فلسفه مذاهب جهان - ٥٣٢
 فلسفه نوين تاريخ - ٥٣١
 فلسفه نيكو - ٣٨٧

عالم ارواح - ٤٤
 عبهر العاشقين - ١٧٣
 عدالت (روزنامه) - ٤٤٤
 عدد من بلغاء ايران - ٧١
 عرائس البيان فى حقائق القرآن ١٧٣
 عرفات العاشقين - ٣٢٧ - ٣٧١
 عرفان الحكم - ٢٦
 العرفان فى الخلق الانسان - ١٧٣
 عصر آزادى (روزنامه) ٦ - ٨ - ١٠ - ٢٤ - ٢٥
 ٤٩١ - ٥٩٠
 العقائد - ١٧٣
 عقد المذهب فى طبقات حملة الذهب - ١٧١
 عقده حقارت - ٣١٥
 عكس العمل طغيان - ٥٣٤
 علم درخانه وجامعه - ٥٣٠
 علم هيئات منظوم - ٣٤٨
 عنايات الخلاق فى علم الاخلاق - ٣١٧
 عنايات الرب فى منتخبات الخطب ، ٣١٧
 عنايات المكنونه فى صلوات المسنونه ٣١٧
 عناية الرحمن فى اعمال شهر رمضان ٣١٧
 عناية السلطان فى فضيلة قرائت القرآن، ٣١٧
 عوارف - ١٠٢
 عيون الانباء فى طبقات الاطباء - ٢٩٩
 عيون التفاسير - ١٦٩

(حرف غ)

الغاية القصوى - ٥١٨
 غزوه - ٥٤٦
 غلطات السالكين - ١٧٣
 غوغاى جوانى - ٤٩٥
 الغيث الزائد - ١١٣

(حرف ف)

فارسنامه ابن بلخى - ٨٧ - ١٣١ - ٤٦٠
 فارسنامه ناصرى - و - ٣٠ - ٣٦ - ٥٤ - ٩٥ - ١٠٩

کامل التواریخ (ابن اثیر) ۱۴۸
 کامل التواریخ (ابوالعباس شیرازی) ۱۰۳
 کام شیر - ۵۴۶
 کانون شعراء (روزنامه) ۵۰۲
 کاوه (مجله) ۲۰۴
 کاوه آهنگر - ۵۴۶
 کتاب الآحاد - ۱۷۱
 کتاب آزمایشگاه فن استاتیسٹیک - ۵۳۳
 کتاب احداث الجوه - ۱۰۵
 کتاب الارشاد (ابن مقرئ) ۲۶۲
 کتاب الاشفاق - ۱۵۹
 کتاب اسماء جبال تهمه وسكانها - ۱۳۳
 کتاب اغفال - ۱۶۱
 کتاب الامام الحنفی - ۳۹۲
 کتاب البراهین - ۱۰۵
 کتاب البصريه - ۱۶۱
 کتاب التاج - ۶۴
 کتاب الجمل - ۱۵۹
 کتاب الجمل فی العلم المنطق - ۲۹۹
 کتاب الروح - ۳۹۳
 کتاب الزیج الصغیر - ۱۰۵
 کتاب الزیج الکبیر - ۱۰۵
 کتاب الشعر والشعراء - ۱۵۹
 کتاب الفضائل وجامع الدعوات والاذکار ۱۴۷
 کتاب الفقه - ۳۹۳ - ۳۹۴
 کتاب الفهرست - ۳۹۳
 کتاب القصریات - ۱۶۱
 کتاب المواصلات - ۱۵۹
 کتاب الواحد - ۳۹۴
 کتاب ایضاح - ۱۶۰ - ۱۶۱
 کتاب به حاج محمد کریمخان - ۳۹۲

فن اداره عمومی - ۵۳۱
 فن اوژتیک - ۵۳۰
 فن شنا و نجات غریق - ۵۳۰
 فن نقشه برداری و نقشه خوانی - ۵۳۱
 فوائد و هدفهای تربیت بدنی - ۵۳۲
 فهرست ریو - ۵۸
 فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس - ۹۶
 فهرست کتب خطی مدرسه عالی سپهسالار ۲۸۶

(حرف ق)

قاموس الاعلام - ۷۸ - ۲۹۹ - ۵۱۸
 قاموس اللغة - ۷۹ - ۱۴۹ - ۲۱۰
 قبا والعوالی - ۲۳۴
 قدرت ملی و سیاست نظامی - ۵۳۴
 قدرتهای اعظم، ۵۳۴
 قدرتهای عظیم - ۵۳۳
 قدرت يك تحليل اجتماعي جديد - ۵۳۳
 قرآن مجید - ۳ - ۸۱ - ۸۹ - ۹۶ - ۱۳۱
 ۱۳۲ - ۱۳۷ ، ۲۳۶ ، ۲۸۹ ، ۳۰۶ ، ۳۹۱ ، ۴۱۵
 قصائد مصنوعه - ۳۷۹
 قلب شکسته - ۳۲۳
 القناعة - ۹۲
 القوانين فی المنطق - ۴۶۹
 قهرمان ایران شهر - ۵۴۶
 قیام بیست و هشت مرداد - ۱۸۵
 قیام نادر - ۳۲۳
 قیوم الاسماء - ۳۹۳

(حرف ك)

کارگزاری در ایران - ۵۳۲
 الکاشف فی التفسیر - ۲۸۹

کتاب به حاج ملا محمد - ۳۹۲

کتاب به محمد شاه - ۳۹۴

کتاب به محمد کاظم خان - ۳۹۲

کتاب به میرزا سید حسن خراسانی - ۳۹۲

کتاب به میرزا عبدالباقی رشتی - ۳۹۲

کتاب تکمله، ۱۶۱

کتاب جزا - ۳۹۳

کتاب چهارشان - ۳۹۴

کتاب حجت - ۱۶۱

کتاب حسینیّه - ۳۹۳

کتاب دو ادبیات عرب - ۱۶۱

کتاب زیارات - ۳۹۴

کتاب سلیمان خان - ۳۹۳

کتاب سمت القبله ، ۱۰۵

کتاب سید علمی کرمانی - ۳۹۲

کتاب شریف سلیمان بمکه - ۳۹۲

کتاب شیخ خلف - ۳۹۲

کتاب شیخ سلمان - ۳۹۲

کتاب صحیفه بین الحرمین - ۳۹۳

کتاب عوامل - ۱۶۱

کتاب کار - ۵۳۱

کتابین به حاج ملا محمد - ۳۹۲

کتابین بملا صادق خراسانی - ۳۹۲

کتابین بیت - ۳۹۲

کتاب العلماء - ۳۹۲

کتاب ثلاثه به میرزا سید حسن - ۳۹۲

کتاب خمس به ملاحین - ۳۹۲

کتاب سنه - ۳۹۲

کتاب ملاحسن - ۳۹۲

کرو نولوژی تاریخ اسلام - ۵۳۲

کشف الاسرار (روزبهان) ۱۷۳

کشف الاسرار الایمانیه - ۹۲

کشف الحیل - ۳۸۷

کشف الظنون - ۷۸ - ۱۲۶

کشف المعجوب - ۸۷ - ۱۴۶

کشکول (روزنامه) ۴۱۱

کشکول الادباء - ۱۹۷

کشکول العرفاء - ۱۹۷

کعبه مراد - ۳۷۱

کفایة الاصول - ۴۵

کلیات سعدی - ۲۴۴

کلیله و دمنه - ۶۳ - ۱۷۷

الکنه - ۹۳

الکواکب الدربه - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۳

کوروش (روزنامه) ۳۷۹

(حرف گ گ)

گزارش حال شیخ وخواجه - ۳۴۵

گزارش کرد نولوژیکی تاریخ ایران - ۵۳۳

گفتار راست (روزنامه) ۵۲۹

گفتار نیک (مجله) ۵۹۱

گلچین داش - ۱۸۵

گلچین کیهان ما - ۱۸

گلستان (روزنامه) ۲۵۹ - ۵۹۰

گلستان ادب - ۳۲۴

گل سرخ (روزنامه) ۱۴

گلشکر - ۴۹۱

گلشن وصال - ۳۷۲ - ۴۹۰

گلهای همیشه بهار - ۳۲۳

گنج شایگان - ۳۳۹

گنجینه اسرار - ۳۴۵

گوهر ادب - ۱۹۱

گوهر شب چراغ - ۳۴۵

(حرف ل)

- لثالی السبط فی معالی النبی والسبط - ۳۴۵
 لا براتوار شیمی عمومی - ۵۳۰
 لارستان کهن - ۲۹۹ - ۴۳۳
 الباب - ۱۲۰
 لب الالباب فی علم الاعراب - ۵۱۸
 لبس المرقعات - ۱۴۷
 لسان المیزان - ۱۴۹
 لطائف البیان فی حقائق القرآن - ۱۷۳
 لغت عربی بفارسی آموزگار - ۴۴
 لغت نامه دهخدا - ۱۰۰ - ۱۲۵ - ۱۲۶
 ۳۹۱
 لغزها - ۴۹۵
 لمعات النور - ۹۱
 الممع فی اصول الفقه - ۷۹
 اللوامع - ۱۴۷
 لوامع التوحید - ۱۷۳
 (حرف م)
 المائر والاثار - ۱۱۷ - ۲۶۶ - ۳۰۷
 مآخذ قصص وتمثیلات مثنوی - ۵۵۸
 مادة الحیوة - ۳۸۱
 مارتنس - ۵۳۴
 ماوراء الطبیعه - ۱۸۵
 مبداء مذهب اسمعیلیه وصوفیه در ایران - ۵۳۳
 مترادفات فارسی - ۱۸۴
 متمم تاریخ فلسفه سیاسی - ۵۳۲
 مثلثات ساده - ۵۳۱
 مثلثات علمی برای دبیرستانها - ۵۳۱
 مثنوی شوریه - ۱۹۷
 مثنوی مولوی - ۴۴۴ - ۵۴۹ - ۵۵۸

مجلس (روزنامه) ۴۱۱

- مجمع البحرین - ۳۷۶ - ۳۷۹
 مجمع البحرین فی التفسیر والتاویل - ۲۴۸
 مجمع السعادات - ۳۱۰
 مجموعه مقالات فرهنگي وروانشناسي - ۵۳۰
 مجموعه یادداشت‌های رضاشاه - ۲۶۰
 المحاضرات والمناظرات - ۱۲۵
 المحاضر والسجات - ۱۲۹
 محاوره فرانسه وانگلیسی - ۵۴۲
 مختصر المعنی - ۸۸
 مختصر فی الطب - ۲۹۰
 مخزن المعانی - ۳۷۹
 مدائح المعتمدیه - ۳۳۸
 المدارك فی المنطق - ۲۸۹
 المدخل الی کتاب سیبویه - ۱۳۳
 مذاهب وفلسفه در آسیای وسطی - ۳۹۱
 مذاهب ملل متمدنه - ۳۹۱
 مذهب و سیاست در فرانسه - ۵۳۴
 مردان بزرگ - ۱۸۵
 مردان بزرگ روز - ۳۱۵
 مرصد الاحرار - ۳۳۰
 مزدك نامه - ۶۴
 مسائل البغدادیات - ۱۶۱
 مسائل الشیرازیات - ۱۶۱
 مسائل العسکریات - ۱۶۱
 مسائل العسکریه - ۱۶۱
 مسائل الكرمانیات - ۱۶۱
 مسائل المجلسیات - ۱۶۱
 مسائل علی بن سهل - ۱۴۷
 مسائل مربوط بقدرت - ۵۳۴
 مسائل مهمه مربوط به انرژی اتمیک امریکا
 ۵۳۲

- مسالك التوحيد - ۱۷۳
 مسالك الممالك - ۲۶۱
 مساله از دبار جمعيت در مشرق زمين - ۵۳۴
 مساله جمعيت و صلح - ۵۳۴
 المستفاد - ۱۹۱
 المشتبه في اسماء الرجال ۱۴۹
 مشرب الارواح - ۱۷۳
 مشکل اساسي که فرانسه بآن مواجهه گشته
 ۵۳۲
 مشيخه ۱۷۶
 مشيخه مقارضي ، ۱۳۴
 مطالع الانظار ، ۵۹۸
 مطالع الانوار ، ۹۱
 مطلع الانوار ، ۳۸۱
 مطول ، ۲۶۲
 مطيه النقل وعطية العقل ، ۱۳۹
 مظاهر محمدي ، ۲۶۰
 مظهر الاسرار ، ۱۰۸
 معادن چين ، ۵۳۴
 معارج الفكر الرهيج في حل مشكلات الزيج
 ۳۸۱
 المعتقد الكبير والصغير ، ۱۴۷
 معجم الادباء ، ۱۳۲ ، ۱۶۲
 معجم البلدان ، ۱۰۰ ، ۱۲۰ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹
 ۲۳۲
 معجم الشيوخ ، ۲۳۳
 معجم المطبوعات ، ۱۲۵ ، ۲۶۱
 المعراج ، ۱۴۷
 معرفة الزوال ، ۱۴۷
 معشق الاحباب ، ۱۹۱
 معين الوارثين ، ۲۰۶
 المغوثة في الجدل ، ۷۹
- مفاتيح الهدى ۲۸۶
 مفتاح آلامال في اصلاح الاعمال ، ۳۱۳
 مفتاح باب الابواب ، ۳۸۷
 مفتاح الرويات ومصباح الحكايات ، ۱۱۸
 مفتاح المكسور ، ۳۷۰
 المفردات ، ۱۴۷
 المقابسات ، ۱۲۵
 مقاييس السماع ، ۱۷۳
 مقالة في الحدود والرسوم ، ۲۹۹
 المقامات ، ۱۲۵
 مقدمة الواجب ، ۱۵۹
 مقدمه وشرح وحواشي بر كتب طبى ، ۲۶۴
 مكارم الشريعة ، ۴۶۹
 مكاشفات الانوار ، ۱۷۳
 مكتب شمس ، ۳۴۱
 مكتب هاى سياسى ، ۵۳۱
 المكشوف في التفسير ، ۲۸۹
 مكنون الحديث ، ۱۷۳
 ملت (روزنامه) ۵۴۱
 ملخص فرمولهاى شيمي ، ۵۳۱
 ملكه اسلام ، ۴۴
 منائح انسى وفضائح المشبهى ؛ ۹۳
 منابع صنعتى كارخانجات جهان ، ۵۳۴
 منابع ومعادن آمريكا ۵۳۴
 المناهج ، ۱۷۳
 منتخب افسانه هاى ازوب ولافونتن ، ۵۴۲
 منتخب نظم وشرح حكيمباشى ، ۲۶۴
 منتهى آلامال ؛ ۴۴۴
 منطق آموزگار ، ۴۴
 منطق الاسرار ؛ ۱۷۳
 منظومة در حكمت ، ۱۱۳
 منظومة الكافية في النحو ؛ ۳۱۳
 المنقطعين ؛ ۱۴۷

- منهاج - ۹۸ - ۱۰۲
 منهاج الطالبین - ۳۸۷
 منهاج الوصول الى علم الاصول - ۵۱۸
 منهج السالکین - ۱۷۳
 المنهج فی الفقه - ۱۴۷
 الموجز - ۲۹۹
 الموشح فی المذاهب الاربعه - ۱۷۳
 موقعیت جرائر بحرین در جهان ملل - ۵۳۳
 المذهب فی المذهب - ۷۹
 مهر گان (مجله) - ۵۳۰ - ۵۳۱
 مهمانیها و پذیرائیهای شاهانه - ۲۶۰
 میزان الاعتدال - ۱۳۹
 میکائیک و حرارت - ۵۳۱
 میکروسکوب و میکروسکوپی - ۵۲۹
 (حرف ن)
 نابغة علم و عرفان - ۳۱۰
 ناسخ التواریخ - ۳۸۷
 نامه تنسر - ۶۴
 نامه دانشوران - ۱۰۰ : ۱۰۶ : ۱۴۴ :
 ۱۴۸ : ۱۶۲ : ۱۶۷ : ۱۶۸ : ۱۷۵
 نبراس - ۲۰۵
 نثر البدیع من الادب فی زهر المراثی والندب -
 ۲۳۴
 نحو عربی - ۴۴
 ندای جنوب (روزنامه) - ۴۲۶
 ندای وطن (روزنامه) - ۴۱۲
 نزهة الخواطر - ۵۱ ، ۱۱۲ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱
 ۲۹۸
 نزهة القلوب - ۵۵ - ۸۷
 نسج حکومت - ۵۳۴
 نصاب الرجال - ۳۷۴
 نصف جهان و همه جهان - ۳۴۵
- نظام التواریخ - ۵۱۸
 نظریات سیاسی فلسفه غرب - ۵۳۱
 نعمات موزون - ۲۸۱
 نفحات الانس - ۸۷ ، ۱۴۵ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱
 ۱۷۴
 نقش آمریکا در اقتصاد جهان - ۵۳۴
 نقش جامعه مذهبی در ایران در زمان قاجاریه
 ۵۳۳
 نقطة الکاف - ۳۹۱
 النکت فی الخلاف - ۷۹
 نمایشنامه های قیام داریوش - ۳۲۳
 نوادر تاریخی - ۴۹۱
 و شدار و وتهذیب اخلاق - ۳۴۵
 نهاية الادراك فی اسرار الافلاك - ۳۸۱
 (حرف و)
 وجیزه - ۳۱۰
 وحدت عمومی - ۱۸۵
 وحدت ملی - ۱۸۵
 وزیران نامی ایران - ۳۲۳
 و سائط نقلیه هوایی بین المللی - ۵۳۴
 وسیله ترقی - ۵۴۲
 وسیله النجاة - ۴۷
 وصیت شیخ ابواسحق کازرونی - ۸۷
 وفيات الاعیان - ۱۳۱ - ۱۶۲
 الوقف والابتداء - ۱۳۳
 ولایت نامه - ۳۱۰
 ویدا - ۵۴۶
 (حرف ه)
 هدایة المکتفی - ۲۰۱
 هدایة العارفین - ۸۸ - ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۰۵
 ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۱۳۹ - ۱۵۸ - ۱۷۱ -
 ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۶۱ - ۲۹۰ -
 ۳۰۰ - ۳۷۰ - ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۵۱۸

حرف (ی)

یادداشت‌های علامه قزوینی - ۳۴۳
 یادگار جنوب (روزنامه) - ۴۲۶
 یعقوب ویوسف - ۳۷۱
 یکسال در میان ایرانیان - ۴۲۲ - ۴۲۳
 یوسفیه - ۱۵۹

هزار رباعی - ۵۲۲

هفت چهره - ۵۴۶

هندسه و مثلثات - ۵۳۱

هنر انشاء و نویسندگی - ۳۱۵

هوگوگر و شیوس - ۵۳۴

هیئات - ۵۳۲



فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد

جلد دوم

(حرف الف)	
آئینه فارس (روزنامه) ۳۰۵	اخگر - ۴۷۸
آثار جعفری - ۸۷ - ۲۸۷	الاخلاص - ۳۲۹ - ۳۵۳
آثار عجم - ی - ۷۴ - ۱۰۳ - ۱۲۸ -	اخلاق جلالی - ۹۹
۱۵۹ - ۲۴۳ - ۲۵۸ - ۲۶۴ - ۲۸۶ -	ادب الادیب - ۲۷۷
۶۵۵ - ۶۴۷ - ۵۲۸ - ۴۹۵ - ۴۹۳ - ۵۰۴	ادبیات پهلوی - ۶۴۷
آدمک چوبی - ۱۶۴	ادبیات جدید ایران - ۱۵۹
آدمیت (روزنامه) یز - ۱۴۴ - ۱۴۸	الاربعمون حدیثاً - ۱۰۶
آرین (روزنامه) ۳۴	ارجوزة فی الکلام - ۸۹
آرین (مجله) ۶۴۷ - ۶۵۲	ارجوزة فی النحو - ۸۹
آسیائی (مجله) ۳۶۹	ارجوزه فی المنطق - ۸۹
آفاق (روزنامه) ۱۴۲	از سعدی تاجامی - ۲۹۶
آیات الولایه - ۵۶۰	اساس الکمال - ۴۹۷
آیین اکبری - ۱۲۳	استکاکات الحروف - ۹۹
الابداع و اوضاع الاطباع - ۴۷۸	اسلام (مجله) ۱۹۱
ابوقلمون - ۴۷۸	اسلام و جهان امروز - ۲۶۹
اثبات الواجب القديم - ۹۹	اشارات - ۶۱۱
اجابة ایرادات علی کتاب المحصول - ۶۶۶	اشقر نامه - ۲۶۵
اجابة المضطربین فی اصول الدین - ۸۹	اشک معشوق - ۳۷۶
اجاره نشین ها - ۱۶۸	اصلاح الالفاظ - ۴۹۶
اجتماع ملی (روزنامه) ک -	اصل الاصول - ۲۶۹
احسن التفاسیر - ۸۸	اصول عقائد استدلالی - ۵۵۵
احسن التواریخ (یا منتخب التواریخ) ۴۰۳	اعتماد بنفس - ۵۴۸
احوال اولاد امیر المؤمنین - ۱۰۶	الاعجوبة - ۱۰۷
اخبار الاخیار - ۴۶۹	الاعلام - ۱۰۳
اختیارات بدیعی - ۶۶۹	اعلام الشیعه - ۳۷ - ۳۸ - ۸۸ - ۹۰ -
	۹۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۶۲ - ۲۴۶ - ۲۴۸

البلد الامین - ۸۹	۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱
بهار ایران (روزنامه) به - ۳۸۲	۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۷۳ - ۴۵۳ - ۶۱۱ - ۶۱۲
بهار خرم - ۴۴۶	۶۱۳
بهارستان جامی - ۱۹۵ - ۵۴۰	الاعلام فی ترجمۃ بعض الاعلام - ۴۷۸
بیاض - ۴۷۸	اعیان الشیعہ - ۸۹
بیان حقیقت (روزنامه) ۵۵۱	اغلاط لهجة اللغات - ۴۷۸
بیان وعیان - ۴۶۶	افعال العباد - ۹۹
بیچون نامه - ۱۲۶ - ۲۲۰	افعال الله تعالى - ۹۹
بینوایان - ۶۴۱	اکسیر اللغة - ۴۷۸
(حرف پ)	امثال قرآن مجید - ۲۹۶
بارس (روزنامه) بد - ۴۳ - ۱۵۱ - ۳۰۰	امل آلامل - ۱۰۶
۳۸۴	امین ومامون - ۲۹۶
پارسی نغز - ۲۹۶	الانوار الجعفریه - ۴۵۳
پازارگاد (مجله) ۴۳۳	الانوار الرضویه - ۶۱۱
پراگنده - ۴۷۸	الانوار الشافیہ - ۹۹
پریشان قاآنی - ۴۷۸ - ۵۴۰	الهی نامه - ۲۶۵
پسکولوژی - ۶۵۲	(حرف ب)
پنج حکایت از شکسپیر - ۲۹۶	الباحث عن لغة ابن يافت - ۴۷۸
پهلوی نامه - ۶۴۷	بحار الانوار - ۳۶۶
پیدایش خط وخطاطان - ۱۲۴	بحث در آثار وافکار واحوال حافظ - ۱۹۳
پیک خجسته (روزنامه) ۴۲۲	۶۶۹
(حرف ت)	البحر الصغير - ۱۲۱
تاریخ آباده - ۱۶۸	البحر المنظم شرح حاوی الصغير - ۳۹۳
« اصفهان - ۱۶۲	بحورالاحان - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۶۴۱ - ۶۵۶
« بیهقی - کج	بدایع سعدی - ۶۳۵
« تعلیم - ۶۵۲	البديع - ۵۷۱
« جرائد و مجلات - ۱۵۹	براهین الامامه - ۵۶۱
تاریخچه ادبیات ایران - ۴۰۳	برق وشرق - ۸۹
تاریخ سلطنت - ۶۵۲	بستان السیاحه - ۵۹۵
« عصر حافظ - ۱۹۳	بستان المعرفة - ۳۵۴
	بطلان تناهی الابعاد - ۵۶۱

تذکرة الحكماء - ۱۶۲	« فرشته - ۴۶۱
« خير البيان - ۱۲۵ - ۶۵۹	« الفلاسفه - ۶۵۲
« دلگشا - ۸۱ - ۲۵۷	« النجف والحيره - ۱۶۲
« دو اتشاه سمرقندی - ۹۵ - ۱۹۶	« مشروطه - ۱۵۹
« روز روشن - ۱۲ - ۲۸ - ۸۶ - ۲۱۶	« وجغرافياى برازجان - ۱۷ - ۲۴۶ -
۳۲۸ - ۳۹۷ - ۴۶۴ - ۴۷۴ - ۵۲۵ - ۶۰۸	۲۴۷ - ۴۰۱ - ۴۱۲ - ۶۵۷
۶۱۰ - ۶۳۶	تبصرة العوام - ۳۵۰
تذکرة رياض العارفين - ۳۶۱ - ۳۶۶ - ۴۶۶	تبصره المناظرين - ۳۶
۶۶۱	تجوید القرآن (حسينى شیرازی) ۲۷۷
تذکرة زنان - ۶۶۵	تجوید قرآن (حاذق جهرمی) ۱۹۰
« سفینه خوشگو - ۹۴ - ۹۵	تحریر اقلیدس - ۲۵۲
« السلاطين - ۷۵	تحریر الوجود المطلق - ۴۶۶
« شعاعیه - ۶۵۶ - ۶۶۰	تحفة الاحباء - ۱۰۶
« شمع انجمن - ۲۱ - ۴۵۰ - ۵۶۵	تحفة الخلفاء الى حفرة الخلفاء - ۶۶۸
« صبح گلشن - ۳۰۶ - ۴۰۵ - ۶۵۷ - ۶۵۸	تحفة المراد - ۳۰۸
۶۶۶	تحفة المشتاق - ۴۶۶
تذکرة القبور - ۱۶۲	تحفه الملوك فى السير والسلوك - ۸۹
« مجالس النفائس - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۶۰۸	تحفة روحانى - ۹۹
« مجمع الفصحاء - ۵ - ۸۸ - ۴۰۲	تحفه سامی - ۴۲۵ - ۴۶۰ - ۵۶۵ - ۶۳۵
۴۱۷ - ۴۳۵ - ۶۲۸	تخت جمشید (روزنامه) ۴۹۱
تذکرة مدينة الادب - ۲۸ - ۴۱ - ۷۵ - ۹۵	تذکرة آشکده - ۱۸۸ - ۱۹۶ - ۲۱۶
۱۷۸ - ۳۱۰ - ۳۱۵ - ۴۷۵ - ۵۴۱	تذکرة اشعه شعاعیه - ۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۷۸
تذکرة الملوك فى اخبار بيجاپور - ۶۳۳	۳۱۹ - ۴۲۱ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۵۱۷
تذکرة نصر آبادی - ۱۴ - ۱۵ - ۴۱ - ۷۵ - ۹۵	۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۶۶ - ۶۰۷
۱۸۹ - ۴۵۰ - ۵۲۵ - ۶۰۷ - ۶۲۵ -	تذکرة الاولياء (برویزی تبریزی) - ۵۶۰
۶۲۷ - ۶۶۴	تذکرة الاولياء (راز شیرازی) ۵۶۱
تذکرة هفت اقلیم - ۱۱ - ۹۶ - ۶۲۸	تذکرة الاولياء (شیخ عطار) ۳۴۲ - ۳۵۰ -
تذلیل العروض - ۴۷۸	۳۶۵
ترجمان الحال - ۴۷۸	تذکرة بیان محمود - ۲۸ - ۱۸۵
ترجمة الاخبار العلویه - ۴۶۶	۲۲۹ - ۴۱۷ - ۴۴۸
ترجمه تفسیر قرآن مجید - ۵۶۱	تذکرة - حزين - و - ۴۸
ترجمه شرح بختر بر فلسفه داروین - ۶۵۲	تذکرة حسینى - ۴۰۳

(حرف ث)

ثمره الجيب - ۴۶۶

(حرف ج)

جادو - ۵۴۸

جام جم (روزنامه) - ۶۵۲

« (اوحدي) - ۵۳۹

« جهان نما - ۲۹۶

جامع الدعوات المنجی من المهلكات - ۶۱۱

جامع المقطعات والحکایات - ۷۵

الجبر والاختیار - ۱۰۰

جزء اول از جنك ناطقى - ۴۷۸

جمال طبيعت - ۶۵۲

جمع الاحزاب - ۶۵۲

جمع المسائل - ۴۹۷

جنك دانش - ۶۵۲

جنك فيروز آبادى - ۵۲۶ - ۶۵۴

جوامع اللطائف من مختارات الطوائف - ۶

جواهر الكلام - ۸۸

جواهر الكنوز - ۴۶۶

الجوهرية - ۴۱

جهات الرمل - ۲۶۴

جهان نما (روزنامه) - ۱۶۲

(حرف چ)

چشمه زندگانی - ۴۶۶ - ۴۶۷

چهار چمن - ۴۶۶ - ۴۶۷

« مطلب - ۴۶۶

چهل صباح - ۴۶۶ - ۴۶۷

(حرف ح)

حاشیه اجد بر شرح تجرید قوشچی - ۱۰۰

« بر اسفار اربعه - ۳۳۱

حاشیه بر حاشیه قدیمه شرح تجرید علامه

دوانی - ۱۲۳

ترجمه کتاب النقش فی الحجر فاندیک - ۶۵۲

« « نفس اشارات - ۲۷۷

تسهیل العلاج - ۴۱

تصحیح و تحشیه تفسیر کشف الاسرار - ۲۹۶

التصوف والعرفان - ۹۹

تطور ملل - ۵۴۹

تعلیقات علی کتاب لوعة الشاکى - ۴۷۸

تعلیمات قرآن - ۲۴۲

تعلیم و تربیت (مجله) - ۲۹۷

تفسیر آیاتی که در شرح قطر النداء آمده - ۴۹۶

تفسیر آیه کلموا واشربوا - ۹۹

تفسیر بیضاوی - ۲۵۲ - ۶۶۱

تفسیر حسن - ۲۵۱

« سوره بقره - ۲۷۷

« سوره اخلاص - ۱۰۰

« تفسیر سوره یوسف - ۲۷۹

« صافی - ۱۱۷ - ۲۵۲

« قرآن مجید - ۲۶۹

« مجمع البیان - ۲۵۲

« وجیز - ۲۵۲ -

تقویم رحمت - ۵۷۵

« معارف - ۲۹۶

تلخیص شرح خطبة القاموس - ۴۷۸

تلخیص القواعد - ۶

التلویحات الحرمیه - ۴۶۶

تمدن و ترقی - ۶۵۲

تنویر المطالع جدید - ۱۰۰

« « قدیم - ۱۰۰

توانگر (روزنامه) - ۴۹ - ۵۰

التوحید - ۱۰۰

توضیح منهاج الاصول - ۶

- « بر حاشیه مولی عبدالله در منطق - ۱۶
حاشیه بر حاشیه میرسید شریف بر لوامع الاسرار
۲۳۰
« بر دو حاشیه خطائی بر مطول - ۲۳۰
« بر شرح جامی (شرح رضی) ۶۲۷
« « قانون قطب الدین شیرازی ۲۵۷
« « قرشی - ۲۵۷
« بر عروة الوثقی - ۲۶۹
« بر فقه - ۳۳۱
« بر کفایة الاصول - ۳۳۱
« بر مختصر عضدی - ۲۳۰
« بر مکاسب - ۴۰
« بر نفحات الانس جامی - ۶۲۷
« تحریر القواعد المنطقیه - ۱۰۰
« تهذیب المنطق - ۱۰۰
« جدید بر شرح تجرید قوشچی - ۱۰۰
« قدیمه « « « ۱۰۰
الحاوی - ۱۲۱
الحاوی الصغیر - ۱۲۱ - ۶۳۴
حبیب السیر - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲
حدیقه البکاء - ۲۲
حدیقه دانش - ۴۴۶
« سنائی - ۵۳۹
حذاقت (روزنامه) ۳۳۳
حذف الشعور - ۱۴۲
حرمة خلق اللحیة - ۱۴۲
الحصن الحصین فی شرح بلد الامین - ۸۹
حقائق الاخبار ناصری - ۲۸۷
حقون زن در اسلام - ۱۹۱
حکمت الهی - ۲۶۹
حواشی بر تفسیر صافی - ۴۹۶
- حواشی بر شرح نهج المسترشدين - ۴۹۶
« غیر مدونه بر کتب ادبی - ۱۱۷
حیات یحیی - ۱۵۹
(حرف خ)
خاور (مجله) ۶۵۲
خرده - ۴۷۸
خسرو و شیرین (دشتی) - ۵۴۰
خطابه درباره شعر معاصر - ۲۹۷
الخطبة المترجمة - ۴۷۸
خطبة لؤلؤیه - ۴۷۸
خطب مصنوعة ومطبوعة - ۴۸۱
خط و خطاطان - ۱۲۴
خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر - ۲۳۰
۶۶۵
خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار - ۴۶۱
۴۶۲
خلاصة الحساب - ۴۵۲
« حسینی - ۲۶۵
خمسة المجدو خمسة النجد - ۴۷۸
خیر الزاد - ۴۶۶
خیمه شب بازی - ۱۶۴
(حرف د)
دائرة المعارف بستانی - یج - ۳۳۷ - ۳۳۸
۳۴۲
دارالعلم (روزنامه) ۶۴۷
داموس - ۴۷۸
دانش پڑوهان (روزنامه) ۴۹۱
دانشمندان آذربایجان - یج
دانشمندان و سخن سرا یان فارس - ب - ح
یب - ید - یز - یج - ک - ۲۷۳
دبستان - ۴۷۸
دبستان الفرصه - ۱۶۱ - ۳۰۷ - ۴۵۴ -
۶۵۶

(حرف ذ)

- ذخيرة المنشی - ۴۷۹
 الذریعه الى تصانیف الشیعه : ۱۲ ، ۳۸ ،
 ۸۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۲۱۴ ، ۲۳۳ ،
 ۴۱۴ ، ۴۵۹
 ذوالقرنین - ۴۱۵
 ذیل المعارف فی ترجمه العوارف - ۱۴۱
 ذیل روضة الصفا - ۴۶۱

(حرف ر)

- راموز الرموز - ۴۷۹
 راه زندگانی - ۲۹۷
 رساله اتحاد دول اسلامی - ۵۲۲
 « اصطلاحات - ۴۶۷
 « الاصوات - ۴۷۹
 « الحلل - ۴۰
 « الشدد - ۴۶۷
 « العباسیه - ۴۷۹
 « العین - ۴۷۹
 « اوراد - ۴۶۷
 « ابقاط الرقود - ۴۸۱
 « بیان و عیان - ۴۶۶
 « تاج نامه - ۴۶۷
 « تذکره علماء معاصر - ۱۱۶
 « جمالیه - ۱۱۷
 « در آداب صحبت - ۴۷۹
 « در آداب و کیفیت خط عبری - ۴۷۹
 « در احوال اثر پر شکفتی - ۲۹۷
 « در باب امیرعلیشیرنوائی - ۲۹۶
 « ایران در فرهنگ جهان - ۲۹۷
 « در تشریف علم و دانائی - ۴۷۹
 « در جواب از سؤال وحدت وجود - ۶۰۲
 « در حل معمی - ۴۷۹

دختران ایران (مجله) - ۶۶۵

- درالبحر - ۴۶۷
 درالفرائد - ۱۴۲
 دررمنضده و غررمرصده - ۴۷۸
 در منشور - ۴۷۸
 درهم و برهم - ۴۷۹
 دره نجفی - ۶۴۱
 دریای دانش - ۴۶۹
 دریای گوهر - ۳۷۶
 دزد بگیر ، ۲۲۳
 دستورالبلاغه - ۴۷۹
 « الوزراء - ۴۶۱
 دلائل الحجی - ۱۰۷
 دلیران تنگستانی - بز
 دمه - ۴۷۹
 دودسته چک - ۱۶۸
 دوره اصول - ۵۸۱
 دوستداران وطن - ۲۹۶
 دوست ملت (روزنامه) - ۱۵۰
 دیوان جمال الدین شیرازی - ۱۱۶
 دیوان حاجب شیرازی - ۱۷۸-۱۸۳
 « حاذق جهرمی - ۱۹۰
 « حافظ - ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ،
 ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۱۲ ، ۳۲۰ ، ۳۶۶ ، ۵۰۶
 دیوان حلاج - ۳۶۹
 « خائف شیرازی - ۳۹۹
 « خادم برازجایی - ۴۰۱
 « دانش شیرازی - ۴۸۱
 « دآوری - ۶۴۰
 « دشتی - ۵۳۹ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵
 « رحمت کازرونی - ۵۸۱ ، ۵۸۴
 دیوان قصائد و غزلیات جنید شیرازی - ۱۲۹

رساله در خط رقاع - ۴۷۹	رستاخیز - ۲۹۷
« در رد طائفه وهابیه - ۳۶	رضائیه - ۴۶۶
« در شرح حال خواجه نصیر طوسی - ۱۱۶	روضات الجنات - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۲۳۰
« در عروض - ۵۰۶	روضه - ۴۷۹
« در فن عروض و بدیع - ۱۹۰	روضة الاحباب - ۱۰۶
« در فوائد مشروطه - ۵۸۱	« الصفا - ۴۶۰ - ۴۶۲
« در قرآآت - ۴۸۱	ریاض السیاحه - ۵۹۵
« در مواعظ شافیه کافیّه - ۱۱۶	« العلماء - ۱۲
« دیباجه جمال و کمال - ۴۶۷	ریحانة الادب - ی : ۱۵ ، ۹۰ ، ۹۹ ، ۱۰۳
« سینیه - ۴۷۹	۱۰۶ ، ۲۶۴ ، ۲۸۶ ، ۴۸۷
« شجره - ۴۶۷	(حرف ز)
« شرط الرقم - ۴۷۹	زبدة الاسرار - ۶۰۳
« شمه ای از آثار شهید رابع - ۶۳۷	زبدة حافظ - ۲۱۳
« شینیه - ۴۷۹	زلزله - ۴۲۶
« صلوة الجمعة - ۴۰	زنان سخنور - ۳۹۷
« عملیه در عبادات - ۲۴۸	زنبیل - ۴۶۱ ، ۴۶۲
« عملیه سید محمد شریف ونکی - ۳۶	زندگانی احمد شاه چراغ - ۱۴۲
« فی الاسماء المعراة عن اللام - ۴۷۹	« جاوید - ۶۵۲
« فی اصول الفقه - ۶۱۱	« ملك المتکلمین - ۱۵۹
« فی عدم وجوب الاجتهاد - ۲۶۳	زوراء - ۱۰۰
« فی لغات القرآن - ۲۶۳	زیغب بیگم - ۱۴۲
« قضایای عامه - ۲۹۶	(حرف س)
« قلب و ابدال - ۴۷۹	سالنامه برادران - ۲۶۸
« قلهاتیه - ۴۶۷	« فارس - ۴۰۳
« لب الیواقیت - ۴۷۹	« فرهنگی شهرضا - ۳۲
« مفتاحیه - ۴۷۹	سالمهای سیاه - ۳۷۶
« موجز در لغز - ۴۷۹	سایه - ۵۴۹
« نظام و سرانجام - ۴۶۷	سبکسریهای قلم - ۳۷۶
« نفلیه - ۳۶	سخن (مجله) ح - ۱۶۴
« نهج البلاغه چیست ؟ - ۳۳۹	« آموز - ۴۷۹
« وافیّه در قافیه - ۴۸۱	سخنستان - ۴۷۹
رساله ولایه - ۴۶۶	سخن نامه - ۴۷۹

- سخنوران نامی معاصر - ۵۵۶
 سرتفوق انگلوساکن - ۵۴۹
 سردار نامه - ۶۴۷ - ۶۵۲
 سرالغه - ۴۷۹
 سروش (روزنامه) ۵۶ ، ۶۶ ، ۶۹ ، ۷۰
 سعی و عمل - ۶۵۲
 سفر نامه مکه و مدینه و سوریه - ۱۱۷
 سفره - ۲۲
 سفینه در رود فینه غرر - ۴۷۹
 سفینه الفوائد و خزينة الفرائد - ۴۷۹
 « النجاة (تجلی اردکانی) ۱۲
 سلوة القلوب - ۴۶۶
 سمیر یسم و هیئتو تانیزیم - ۶۵۲
 سنابرق - ۸۹
 سنگلاخ (روزنامه) ۱۶۷
 سوانح و جدیه - ۴۷۹
 سیاست سلام - ۲۶۹
 سیاستنامه (نظام الملك) - کج -
 « (روحی شیرازی) ۶۴۷-۶۴۸
 سید الانشاء ، ۴۳۱
 سیدالکتب - ۴۹۷
 سيرة شيخ الكبير - ۳۷۰
 سیر القرامح فی الاحاجی - ۱۲۱
 سیری در دیوان شمس - ۵۴۹
 (حرفش)
 شاعر در آسمان - ۳۷۶
 الشامل فهرسة الكامل المبرد - ۴۷۹
 شاهنامه - ۴۳۶ - ۵۰۶
 شجاعة الحسينی - ۴۴۶
 شدالازار : ۶ ، ۱۰۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹
 ۶۳۴ ، ۶۳۶ ، ۶۴۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۲ ، ۶۶۶
 ۶۶۸
 شذرات الذهب - ۱۲۱
 الشرايع - ۶۱۱
 شرح احادیث نبویه (بانقاوة الاخبار) ۱۴۲
 شرح اسباب - ۲۵۲
 شرح الايضاح - ۵۷۱
 شرح البلغة - ۵۷۱
 « برالتحفه - ۶۶۴
 « بر حدیث ام زرع - ۴۹۶
 « بیرجندی بر بیست باب - ۲۵۲
 « تجرید - ۲۵۱
 « تشریح قرشی - ۲۵۲
 شرح تفسیر کشف - ۱۹۲
 « تهذیب المنطق (یا العجالة) ۱۰۰
 « چغمینی - ۲۵۲
 « حال علماء محلاتی مقیم شیراز - ۱۱۷
 « حال و منتخب اشعار جامی - ۲۹۷
 « حدیث کمیل - ۴۹۶
 « خطبة البيان - ۵۶۰ ، ۵۶۱
 « دعای قنوتیه - ۵۶۱
 « دیوان منسوب بحضرت علی ۴ - ۹۸
 « زندگانی جلال الدین علامه دوانی - ۱۰۳
 « زیارت عاشوراء - ۴۹۷
 « طوالع - ۹۸
 « العقائد العضدیه - ۱۰۰
 « العينية الحمیریة - ۲۴۶
 « فصوص الحکم (رشید کازرونی) ۶۰۸
 « قانونچه - ۴۷۹
 « قصیده امرء القیس - ۴۹۶
 « « انصافیة - ۴۸۱
 « « تحفة الملیب - ۴۷۹
 « القصيدة العمیدیه - ۱۲۱
 « قصیده و عظیة عیاذیه - ۴۷۹

شرح لغز القانون - ۴۱

« لمعه - ۱۱۷

« شرح مثنوی مولوی - ۴۴۶

« مختصر الجرمی - ۵۷۱

« مصابیح - ۱۱۵

« مصباح الشریعه - ۵۶۱

« مقامات حریری - ۱۱۵

« منظومه الرضاعیه - ۴۰

« منظومه شارحة الصدور - ۲۴۸

« المنهاج - ۶۶۶

« نفیس - ۲۵۲

« وتفسیر سورة جمعه - ۲۶۲

« هدایه میبیدی - ۹۸ - ۲۵۱

« هیاکل النور - ۱۰۰

شفق (روزنامه) - ۴۲۶

« سرخ (روزنامه) - ۵۴۷

شکرستان - ۴۷۹

شکوفه ها - ۳۷۶ - ۳۷۷

الشکوک علی الکافیہ - ۶۶۶

شکونتالا - ۲۹۷

شمس التواریخ - ۱۶۲

شواهد عینی - ۲۵۸

شهرستان جهرم - ۲۱ ، ۴۵ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱

شهر شیراز - ۲۸۱ ، ۲۸۸ ، ۶۳۷

شهرضا (روزنامه) - ۳۲

الشیخ والشاب - ۱۰۷

شیراز امروز - ۵۰ ، ۱۵۰ ، ۲۴۲ ، ۳۷۶

۶۲۲

شیرازنامه - بب - ۱۱۵

(حرف ص)

صباح الرضوی - ۶۱۱

صلوات نسبیہ - ۴۷۹

صور اسرافیل (روزنامه) - ۱۵۳ - ۱۵۴ ،

۱۵۹

صیغ مشترکه - ۴۷۹

(حرف ض)

ضمیر السمیر وسمیر الضمیر - ۴۷۹

ضوء اللامع - ۶۳۲

(حرف ط)

طباشیر الحکمه - ۵۶۱

طبقات الصوفیه - ۳۵۵ ، ۳۵۶

طرائق الحقائق - ۴۶۵ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ،

۵۹۷

طراز الایاله - ۴۶۶

طریق السلوک - ۵۴۰

طلسم شکسته - ۳۷۷

طوالع اللوامع - ۳۷

طوفان (روزنامه) - ۴۰۰

« (کتاب منظوم) - ۴۱۲

(حرف ع)

العجاله - ۱۲۱

عشرة کامله - ۴۹۶

عشق در بدر - ۳۷۷

عشقنامه (حامد فسائی) - ۲۱۸

« (داعی شیرازی) - ۴۶۶ - ۴۶۷

عصر آزادی (روزنامه) - ۴ ، ۸۵ ، ۶۵۲

عصم العقائف - ۱۴۲

عصیان - ۳۷۶

العقائد - ۶۱۱

العلق - ۶۳۴

علقة الشادی وبلغة الحادی - ۴۷۹

علم ادب - ۶۵۲

علم خطابه ومنبر - ۲۶۹

فوائد الرضویه - ۱۶۲
 الفوائد فی نقل العقائد - ۴۶۶
 فوائد القلائد - ۴۷۹
 فوائد مجدیة - ۴۷۹
 « ملتطقة - ۴۷۹
 الفهرست - ۳۶۶ - ۳۶۸
 فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی
 ۸ - ۲۳۹ - ۳۰۹
 فهرست کتب خطی مدرسه عالی سیپهسالار ۱۰۳
 ۲۳۹
 فهرست کتب مخطوطه دانشکده پزشکی طهران
 ۶۶۹
 فهرسة لبعض فوائد المجمع - ۴۷۹
 (حرف ق)
 قابوسنامه - کج
 قاموس الاعلام - یج ، ۱۵ : ۴۸ : ۱۰۳ ،
 ۱۰۶ : ۱۰۷ : ۱۲۴ ، ۲۲۹
 قاموس اللغة - ۲۰۴ - ۶۶۱
 قانون الهی - ۳۶
 « سخن - ۱۶۹
 « شیخ الرئيس - ۲۵۲
 قرآن مجید (قرآن کریم - کتاب الله -
 کلام الله) ز - یب : ۵۰۰ : ۹۲ : ۱۵۰
 ۱۹۲ : ۱۹۶ : ۲۲۲ : ۲۴۶ ، ۲۵۲ :
 ۳۹۸ : ۴۵۵ ، ۵۲۵ : ۵۹۷ : ۶۱۲ ،
 ۶۶۷
 قراءت الید - ۶۵۲
 قراضه وقراطه - ۴۸۰
 قصدا السبیل - ۴۵۴
 قصص الخاقان - ۱۵
 قصص وتواریخ قرآن مجید - ۲۷۹

علم رجال ودرایه - ۲۶۹
 علم کلام - ۲۶۹
 عنقري که لوطیش مرده بود - ۱۶۴
 عوائد مجدیة - ۴۷۹
 (حرف غ)
 الغایة القصوى - ۶۳۹
 غرائب الاسرار - ۴۶۲
 غرر الانشاء ودر الاملاء ۴۷۹
 (حرف ف)
 فارس (روزنامه) ۵۴۷
 فارسنامه (روزنامه) ۳۰۵
 « ابن بلخی - ۹۷
 « ناصری - و - ح ، ۴۳ : ۱۰۶ :
 ۱۱۴ : ۱۶۲ : ۲۴۰ : ۲۵۰ : ۲۵۱ : ۲۵۳
 ۲۶۲ : ۲۸۷ : ۲۹۵ : ۴۱۴ : ۵۲۸ : ۵۳۸
 ۵۷۴ : ۶۰۲ : ۶۱۲ : ۶۵۴
 فارس وچنگ بین الملل - یز ، ۹۲ : ۱۱۱
 ۲۵۸ : ۲۹۳ : ۳۹۶
 فتنه - ۵۴۹
 فتوحات مسلمین در فرنگ - ۶۵۲
 فرشتگان زمین - ۳۷۶
 فرهنگ آندراج - ح : یج ؛ کج : ۲۰۴
 ۲۴۵
 فرهنگ ترکی - ۵۰۶
 « جغرافیائی ایران - ط ؛ ۳ : ۹۸
 « جهانگیری - ۱۲۲
 « نفیسی - ح : یج ؛ کج
 فصل الخطاب - ۴۷۹
 فصوص الحکم - ۵۷۹
 فقه فارسی - ۳۶
 فلسفه روحی - ۶۵۲
 الفوائد - ۲۴۸

قلب وروح - ٤٦٦

قمقام زخار - ٥٥٥

قوائم الانوار وطوالع الاسرار - ٥٦١

قواعد الحقائق - ٦

القواعد فى النحو - ٦٦٦

قوانين الاصول - ١١٧

قيدالنواظر ونزهة الخواطر - ٤٨٠

(حرف ك)

الكافوريه - ٤١

كانون شعراء (روزنامه) ١٢٧-٢١٩

كتاب الابد والمابود - ٣٦٨

« الاحرف المحدثه - ٣٦٨

« ادعيه - ٦٠٣

« اربعين (جمال الدين شيرازى) ١١٧

« اربعين (داور شيرازى) ٤٩٦

« الاصول والفروع - ٣٦٨

« الامثال والابواب - ٣٦٩

« الايضاح - ٤٧٨

« بحر - ١٢١

« البناء - ٤٧٨

« تفسير قل هو الله احد - ٣٦٨

« التوحيد - ٣٦٩

« حمل النور والحياة والارواح - ٣٦٨

« خزائن الخيرات - ٣٦٩

« خلق الانسان والبيان - ٣٦٨

« خلق الخلائق - ٣٦٩

« الدرة الى نصر القشورى - ٣٦٩

« الذاريات ذروا - ٣٦٩

« سر العالم والمبعوث - ٣٦٨

« السمرى وجوابه - ٣٦٩

« السياسة الى الحسين بن حمدان ٣٦٩

« السياسة والخلفاء والامراء - ٣٦٨

كتاب شخص الظلمات - ٣٦٨

« الصديق والاخلاص - ٣٦٩

« الصلاة والصلواة - ٣٦٩

« الصيّهون - ٣٦٨

« ضياء القلوب - ٤٩٦

« طاسين الازل (كتاب الطواسين حلاج)

٣٥٤ - ٣٦٣ - ٣٦٨

كتاب الظل المدود والماء المسكوب - ٣٦٨

« العدل والتوحيد - ٣٦٨

« علم البقاء والفناء - ٣٦٨

« الغريب الفصيح - ٣٦٩

« فى ان الذى انزل عليك القرآن - ٣٦٩

« فى ملح النظم والنثر - ٤٨٠

« قران القرآن والفرقان - ٣٦٨

« القيامة والقيامات - ٣٦٩

« الكبريت الاحمر - ٣٦٩

« الكبير والعظمه - ٣٦٩

« كشكول - ١١٧

« كيد الشيطان وامر السلطان - ٣٦٨

« كيف كان وكيف يكون - ٣٦٩

« لا كيف - ٣٦٩

« اللغات - ٤٨٠

« المتحليات - ٣٦٨

« المتفرقات - ٤٨٠

« مثلثات - ٤٨٠

« مخمس - ٤٨٠

« مدح النبى والمثل الاعلى - ٣٦٩

« مسدس - ٤٨٠

« موايد العارفين - ٣٦٩

« كتاب النجم اذا هوى - ٣٦٩

« النور والنور - ٣٦٨

« نور اليقين فى شرح الاربعين - ٤٩٦

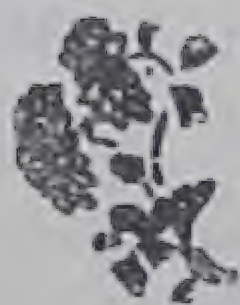
کیماء اللغه - ۴۸۰
 کیهان (روزنامه) الف
 (حرف گ) ۳۰۵
 گفتار راست (روزنامه) - ۳۰۵
 گلچین کیهان - ۴۲۳
 گلزار ابراهیمی (یاتاریخ فرشته) ۶۳۳
 گلزار ادب - ۴۱۹
 گلزار عشق - ۴۲۶
 گلستان سعدی - ۵۵ - ۵۴۰
 گلشن وصال - ۵۰ - ۳۲۰ - ۳۲۲ - ۵۷۵
 ۶۴۰
 گمشده ها - ۲۳۹
 گنجروان - ۴۶۶ - ۴۶۷
 گنج مراد و هزینہ رشاد - ۴۹۶
 (حرف ل)
 لئالی - ۴۸۰
 لارستان کهن - ۶۲۷
 لسان المیزان - ۳۶۱ - ۴۶۶
 لطائف العرفان - ۳۳۱
 لطائف راه روشن - ۴۶۶
 لطیفه - ۴۸۰
 لغت نامه دهخدا - ۲۳۰ ، ۲۳۳
 لمعه - ۴۶۶
 لوامع الاشراف - ۱۰۰
 (حرف م)
 مائر الامراء - ۱۲۳ ، ۵۴۹
 مائر الملوك - ۴۶۲
 متر اوفات فارسی - ۱۶
 متشابهات تاریخی - ۱۵۰
 متفرقات - ۴۸۰
 مثنوی (سید نورالدین حسینی) - ۲۶۹
 مثنویا کسته - ۴۶۶

کباب الوجود الاول - ۳۶۹
 « الوجود الثاني - ۳۶۹
 « هو هو - ۳۶۹
 « الهیا کل والعلم والعالم - ۳۶۸
 « البقظة و بدء الخلق - ۳۶۹
 « الیقین - ۳۶۹
 کشف البیان فی تربية الانسان - ۳۶
 « الرقع عن وجه المطلع - ۴۸۰
 « الظنون - ۱۰۶ ، ۲۳۰ ، ۲۶۴
 الکشف عما علی الکشف - ۴۸۰
 کشف الغمام عن شمس الاسلام - ۴۸۰
 « المحجوب - ۳۵۷ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷
 « المراتب - ۴۶۶
 « المرام فی قانون الاسلام - ۳۶
 « المقنعه - ۱۴۲
 کفات الشتات والفتات - ۴۸۰
 کلام الملوك - ۵۳۹
 کلمات باقیه - ۴۶۶
 « المحققین - ۹۹
 کلمة الحق - ۱۴۲
 الکلم والحکم - ۴۸۰ - ۴۸۷
 کلیات خاقانی - ۵۰۶
 الکلیات المنظومة فی الطب - ۴۱
 کمیلیه - ۴۶۶
 کنز الجواهر - ۴۹۷
 کنز النصائح (یا گنج سعادت) ۲۲۲
 کنوز الذخائر و بحور الجواهر - ۴۸۰
 الکواکب المضيئه للشیعة المرضیة - ۱۴۴
 کوثر نامه - ۵۵۹ ، ۵۶۱
 الکوثریه - ۴۱
 کوشش (روزنامه) ۱۹۱
 کوه بینش - ۴۶۹

مشاهد - ٤٦٦ ، ٤٦٧	مثنوی مولوی - ٥٠ ، ٥١ ، ٢٦٥ ، ٣٦٦
مشعل فارس (روزنامه) ١٦٧	٥٨٠ ، ٥٠٦
مشعل نجات - ٢٧٩	مجالس المؤمنین - ١٩١
مشکوة الانوار - ٣٣٥	مجمع القصائد - ٧٥
مشکوة المبتدی - ٤٨٠	مجموعه - ٤٨٠
مصباح کفعمی - ١٢١	مجموعه الاشتات - ٢٧٣
مطالعانی در باب اشعار حافظ - ٢٩٧	مجموعه انصاف - ٣٣١
مطالعة تطبیقی رموز ولایت بالیلی و مجنون	« الطرائف - ٤٨٠
نظامی - ٢٩٧	« الملتطقات - ٤٨٠
مطلع الانوار - ٤٤٦	« یادداشت های علمی و ادبی - ٢٩٧
معالم الاصول - ١١٧ ، ٢٥١	محاضر السیر فی احوال خیر البشر - ٤٦٦
معانی و بدیع (داوری شیرازی) ٥٠٦	محاورة محلاتی با جبل عاملی - ١١٧
المعتبر فی شرح المختصر - ٦٦٦	المحصل فی شرح المفصل - ١١٥
معجم البلدان - ٢٥٠	المحصول - ٦٦٦
« المطبوعات - ١٠٠	مدائح المعتمديه - ٧
معراج الخیال ١٢-١٦	مدائن الاحزان - ٤٥٩
معربات - ٤٨٠	مدائن العلوم - ٦١١
معرفة النفس - ٤٦٦	مدارس جدید - ٦٥٢
مفاتیح فیض - ٢٥١	مرآة الاصول - ٣٦
مفتاح الحقائق - ٦	« العارفين و مناسك العاشقين - ٥٦١
« الصناعات - ٤٨٠	« الفصاحه - ٤٩٧
مقدمه - ٤٨٠	« الوجود - ٤٦٦
« کتاب اصلاح المنطق - ٤٨٠	مراسی الوجد - ٤٨٠
مقدمه و تحشیه بر کتاب مجالس النفاث - ٢٩٧	مرشد الرموز - ٤٦٦
مکارم الاخلاق - ٤٦٢	مرام الحكمه - ٣٣١
مکالمه شخص طبیعی با داعیان الهی - ٢٧٧	مرد بازار (روزنامه) ٤٢٦
ملخص - ٤٨٠	مرزبان نامه - ٥٥ - ٦٢٨
ملستان - ٤٨٠	مرصاد العباد (راشیرازی) ٥٦١
مناسك الحج - ٢٤٨	مروارید غلطان - ١٤٢
مناقب الائمة - ٤٤٦	مساوات (روزنامه) ٢٤٦
المناهج - ١١٥	مسکن الفواد - ٤١
منتخب تاریخ و صاف ٤٦٢	مسلك الادب فی مدرك العرب - ٤٨٠
« الفوائد - ٤٥٤	

الخطائر والمقتبسات - ۲۳۹	منتخب القصائد - ۴۸۰
نفائس الانفاس - ۶۶۷	منتضد مجدی - ۴۸۰
نفحات الانس - ۳۵۷ ؛ ۳۶۱ ، ۳۶۵	منظومات مسدس - ۴۸۰
نقاشی - ۲۶۹	منظومة بدیهیه - ۴۸۱
نقشی از حافظ - ۵۴۹	« در احکام عهد شرعی - ۴۹۶
نگارستان سخن - ۴	« در فقه - ۴۹۶
نمکدان (دانش شیرازی) ۴۸۱	« در کلام - ۴۹۶
« (محمد خان دشتی) ۵۴۰ - ۵۴۱	« سبزواری - ۳۰۷ ، ۳۲۸
ننگ - ۱۶۸	« فارسیه - ۴۸۰
نوادر الاوزان - ۴۸۱	المنظومة الکسائییه - ۱۴۲
نور السحر و نور الشجر - ۴۸۱	منهاج الوصول الى علم الاصول - ۶
نور الهدی فی شرح مصابیح الدجی - ۱۲۱	مولود نامه - ۴۴۶
نور الهدایه - ۹۹ ، ۱۰۰	مهر ایران (روزنامه) بز -
النومیات - ۴۸۱	مهر و ماه - ۲۶۵
النهاية فی شرح الغایه - ۶۶۶	(حرف ن)
نهج البلاغه - ۶۰۱	ناسخ التواریخ - ۵۳۸
(حرف و)	نامه نامی (خواند میر) ۴۶۲
وامق وعدراء - ۲۶۵	« (دانش شیرازی) ۴۸۱
الوبائیة الصغیره - ۴۱	نبرد مظلومین - ۴۱۲
« الکبیره - ۴۱	نثر الورد - ۴۸۱
الوشیعه - ۴۸۱	النجم فی الاصول - ۱۲۱
وصف الحال - ۲۶۵	النجمه فی صلاة الجمعة - ۱۴۲
وطن (روزنامه) ۶۴۷	نخبة المقال - ۹۰
وظیفه بشری - ۲۷۷	ندیم المجد - ۴۸۱
(حرف ه)	نزهة الاخبار - ۲۸۷
ه ایه المجد - ۴۸۱	« الخواطر - ۴۲ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳
« المومنات - ۴۸۱	۲۵۰ ، ۲۶۴ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳ ، ۶۶۷
« میبدی - ۳۰۷	نزهة القلوب (تاج الدین شیرازی) ۶
هدیه الاحباب - ۲۳۰	نسائم گلشن (شرح گلشن راز) ۴۶۶
« الرازی - ۲۶۳	نشریه دانشکده ادبیات تبریز - ۵۱ ؛ ۳۲۰
« العارفين - ۳۹۳	۳۲۲
هزار داستان - ۴۸۱	نصیحة الملل و فصحیة الغزل - ۴۸۱

هوسنامه - ۲۱۸	هزارویکمین فامیل - ۱۵۰
هیچان احساسات - ۴۱۲	هشتاد و دو پرسش - ۵۳۴
حرف (ی)	هفت اختر - ۴۸۱
یادداشت نامه - ۴۸۱	همایون نامه - ۴۶۱ ؛ ۳۶۲
یادگار نامه - ۴۸۱	همه (روزنامه) - ۴۲۶
یک تحلیل علمی از فاجعه کربلا - ۱۵۰	هندو - ۵۴۹
یوسف زلیخا - ۴۱۴	هوس - ۱۶۸



فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد

جلد سوم

- | | |
|---|---|
| <p>اثبات الواجب (دشتکی) - ۴۵۰، ۴۵۱</p> <p>اثبات الهیولی - ۲۹۸</p> <p>الاجازات - ۲۴۳</p> <p>اجوبة علی مسائل خواجه نصیر - ۴۴۴</p> <p>« « « عویصه - ۴۴۴</p> <p>احوال اهرم و تنگستان - ۵۵۷</p> <p>« خوانین وعشائر قشقائی - ۵۵۷</p> <p>« شیوخ بندرلنگه - ۵۵۷</p> <p>« الصحابة والتابعین - ۲۱۷</p> <p>ادبیات - ۴۸</p> <p>الاربعة عن الشیوخ الاربعة - ۴۴۷</p> <p>« فی فضائل امیر المؤمنین - ۵۱۶</p> <p>اربعة نودی - ۵۹۵</p> <p>ارمغان (مجله) ۱۵۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۴۰۴</p> <p>ازالة الشکوک فی لباس المشکوک - ۵۱۶</p> <p>اساس النحو - ۶۷۹</p> <p>اسئلة القران واجوبتها - ۶۵۱</p> <p>استخاره نامه - ۵۸۲</p> <p>استخر (روزنامه) - ۵۱۷</p> <p>استعار گران بدانند - ۷۰۸</p> <p>استیعاب - ۱۷۷ - ۱۷۸</p> <p>الاسدية فی اللغة - ۵۳۵</p> <p>اسرار آلايات وانوار البینات - ۴۴۳</p> <p>« جنگل - ۵۳</p> <p>« الشهود - ۳۰۲</p> | <p>(حرف الف)</p> <p>آئینه (روزنامه) ۲۱۳</p> <p>آتش فشان (روزنامه) ۶۳۶</p> <p>آثار الباقیه (علوی شیرازی) ۶۶۴</p> <p>آثار عجم - ۱۰۴، ۹۰، ۴۸، ۲۶، ۱۲</p> <p>۱۰۶، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۴۲، ۳۰۱</p> <p>۳۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۴، ۴۶۷، ۴۹۴</p> <p>۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۶۳، ۵۹۷، ۶۴۴</p> <p>۶۵۰، ۷۰۳، ۷۲۴</p> <p>آثار العنایه - ۱۸۸</p> <p>آخرین روز پائیز - ۵۷</p> <p>آداب البحث - ۶۴۴</p> <p>آداب پرورش جوانان - ۹۹</p> <p>آداب الحج - ۲۴۳</p> <p>آدمیت (روزنامه) ۲۸، ۲۷۱، ۳۲۵</p> <p>آرتش ضامن استقلال کشور است - ۷۰۹</p> <p>آسمان (روزنامه) ۶۰۵</p> <p>آیات الاحکام یا تفسیر شاهی - ۲۶۰</p> <p>آیات الظالمین - ۵۸۲</p> <p>آیه الله بروجردي - ۶۸۰</p> <p>ابلاغ (روزنامه) ۵۳۳</p> <p>اتحاد الماقل والمعقول - ۴۴۳</p> <p>اتصاف الماهية بالوجود - ۴۴۳</p> <p>اثبات العالم المثل - ۲۲۹</p> <p>اثبات الواجب (خفري) ۲۹۸</p> |
|---|---|

- الاسفار الاربعه - كد - ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۴
۵۲۹
- اسنى الكواشف فى شرح المواقف - ۲۳۳
اشعار نغز - ۶۸۳
اشك سينتا - ۵۳
اصول علم اقتصاد و تجارت - ۴۶۹
اصول الفقه - ۲۶۰
اصول فلسفه و روش رئاليسم - ۶۸۱
« كافى - ۴۴۴
« المنطقيه - ۲۵۴
الاطراف فى اشراف الاطراف - ۷۱۳
اعلام الشيعة - ۳۷۶ ، ۳۷۷
« الناس فى تاريخ بندر عباس - ۵۵۷
اكسير السماده - ۵۸۲
الالقاب - ۲۱۱
الالواح العماديه - ۴۴۴
الامامه - ۴۴۳
آمرىكائيهارابشناسيد - ۷۰۹
انارگلى - ۵۳
انتخاب الزاد - ۶۷۳
انجمن دانش - ۱۰۵
انگليسهارابشناسيد - ۷۰۸
انگليسهارابهنترشناسيد - ۷۰۹
انوار اردبيلى - ۶۰۴
انوارالربيع - ۲۱۷
« سهيلى - ۴۵۹
« نعمانيه - ۱۸۸
انيس القلوب - ۴۴۷
اوستا - ۱۱۹
ايران آزاد (روزنامه) - ۲۸ ، ۴۸۹
« امروز (روزنامه) - ۳۲۰
« واهميت آن درترقى بشر - ۵۳
- ايران وايرانيان - ۷۰۹
(حرف ب)
بحارالانوار - ۵۹۳
بدائع سعدى - ۱۱۱
بدء وجود الانسان - ۴۴۳
بديعيه - ۱۷۵ - ۱۷۶
برهان السديد - ۵۵۷
برهان قاطع - ۴۶۷
« الموحدين - ۲۲۸
بستان السياحه - ۶۷۲
بغية المرتاح الى طلب الارياح - ۳۱۱
البلغة فى تاريخ ائمة اللغة - ۲۱۱
بوستان (سعدى نامه) ۱۰۲ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲
۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۵۲
بهارستان جامى - ۱۰۵
بهجة الدارين فى مسائل الحكمتين - ۵۱۶
بيان تراكيب معانى واشعار... - ۵۸۶
بيخ چينى - ۷۱۲
بيع المبهم - ۶۸۹
(حرف پ)
پارس (روزنامه) ۵۳ ، ۷۹ ، ۱۶۰ ، ۲۴۵
« درعهد باستان - ۵۰
بازارگادياقديمترين بايتخت شاهنشاهى ايران
- ۵۰
پاسداران خليج - ۷۰۹
پرتوى ازفلسفه ايران باستان - ۵۳
پريشان (قاآنى) - ۱۰۵
پريشان نامه - ۵۵۷
پنچ رساله بفارسي درمناسك حج - ۶۷۳
پيام راستى - ۵۳
پيدائش خط و تحول آن درشرق باستان - ۵۰

(حرف ت)

تاریخ آداب اللغة العربیه - ۲۱۷

« احمد رفعت - ۱۰۴

« ادبیات انکلیسی - ۴۶۹

« « ایران - ۱۹۶، ۱۹۸

تاریخ بحرین - ۵۵۷

تایخ بغداد ۲۱۳

تاریخچه سازمانهای دولتی در شهرستان

برازجان - ۷۰۹

تاریخچه مختصر ادبیات ایران - ۷۲۸

تاریخ تصوف - ۵۹۲

« جرائد و مجلات - ۲۱۳، ۴۸۹، ۶۰۵

« حرمین شریفی - ۶۷۳

« خراسان - ۵۸۸

« خلیج فارس - ۹۷

« شیخ اویس - ۱۰۲

« الصفویه - ۲۶۰

« فرشته-رجوع شود به گلزار ابراهیمی

« فلاسفه اسلام - ۵۸۸

« گزیده - ۱۱۳؛ ۱۸۴، ۶۲۴؛ ۶۴۳

« مختصر ایران - ۹۷

« مختصر سلسله قاجاریه - ۷۰۹

« مدینه - ۷۰۴

« مشایخ فارس - ۴۰۷

« مفصل شاه چراغ - ۲۲۹

« وجغرافیای برازجان - ۹؛ ۴۹۴، ۵۴۰

۷۰۸

تاریخ وجغرافیای بنادر ثلاث - ۷۰۹

« « دشتی - ۷۰۹

« « کازرون - ۳۷۷

« وصاف الحضرة - ۴۵۹، ۷۱۸

تبصیر الملوك والاسلاطين ... ۴۴۷

التبیان - ۳۰۸

تجارت دربندر عباس - ۵۵۷

تحریر الانظار فی الحاشیه لشرح المطالع الانوار

۲۵۴

تحفة الاحرار - ۴۴۷

« الاعزّه - ۲۲۸

« اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان - ۲۴۳

۲۴۴

تحفة الثقات - ۲۲۸

« الخواص - ۲۲۸

« الطلاب - ۶۷۹

التحفة العلویه والایضاح العلیه - ۶۶۴

تحفة الکرام فی محی الامام - ۴۴۶

« الملوك والاسلاطين - ۷۰۳

تحقیق معنی الاقوال الشارحه - ۲۶۰

التدقیق فی سیر الطریق - ۵۵۶ : ۵۵۷

تذکار المتعلمین فی شرح تبصرة المتعلمین ۶۰۲

تذکره آشکده - ۲۹۴ : ۴۵۵

« آفتاب عالمتاب - ۲۹۵

« اشعه شعاعیه - ۲۷۲

« الهیه - ۲۹۸

« الاولیاء (پرویزی تبریزی) - ۲۶۳

۲۶۴

تذکره بیان محمود - ۴۹۸ : ۴۹۹، ۵۲۷

۵۷۴

تذکره تحفه سامی - ۴۲۲ : ۵۲۸ : ۵۳۵

۶۴۲ : ۶۵۰

تذکره حزین - ۶۳ : ۲۹۳ : ۲۹۴ : ۲۹۵

۵۴۴

تذکره خیر البیان - ۴۸۴ : ۵۵۱ : ۵۵۲ : ۵۵۳

« دلگشا - ۱۰ : ۴۲۳ : ۶۴۰ - ۶۴۱

« روز روشن - ۲۹۰ : ۲۹۵ : ۴۲۱ : ۵۵۴

۵۶۴

تذکره ریاض الشعراء - ۴۵۲

« ریاض العارفین - ۳۰۲ - ۵۱۹ - ۵۳۶
۷۲۳

تذکره سفینه خوشگو - ۱۰۱ : ۱۰۲ : ۲۵۰
۲۵۱ : ۲۶۲ : ۳۷۶ : ۵۵۱ : ۶۲۵ : ۶۲۶
۶۲۹

تذکره سرو آزاد - ۳۷۲

تذکره شعاعیه - ۱۲ ، ۶۵ ، ۸۹ ، ۱۷۱
۲۷۲ ، ۲۸۶ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۹۲ ، ۴۱۲
۴۵۷ ، ۴۹۱ ، ۴۹۵ ، ۵۱۱ ، ۶۴۵

تذکره شعراء (دارابی) ۲۳۱

تذکره الشعراء (سمرقندی) ۱۰۶

« شعراء معاصر اصفهان - ۶۵۷

« شعر المعجم - ۶۰۶ - ۶۰۷

« شکرستان فارس - ۲۷۲

« شمع انجمن - ۱۱۴ ، ۲۵۰ ، ۲۹۳

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۳۱۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۲ ، ۴۱۳

۴۱۴ ، ۵۴۴ ، ۵۶۵ ، ۶۲۶ ، ۶۶۳ ، ۷۱۴ - ۷۲۷

تذکره صبح گلشن ، ۶۴ ، ۵۴۸

« گنج شایگان - ۴۱

« لباب الالباب - ۱۰۲

« مجالس النفائس - ۲۶۶ ، ۴۲۲ ؛

۷۱۲ - ۷۲۵ ، ۷۲۷

تذکره مجمع الفصحاء ۳ - ۱۰۴ ، ۱۰۶

تذکره المحدثین و تبصرة المحدثین - ۴۴۷

تذکره مدینه الادب - ۳۸۱

« مقالات الشعراء - ۷۰۴ ، ۷۰۵

« مونس الاحرار فی دقائق الاشعار ۱۰۳

« نتایج الافکار - ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۲

۴۵۵ ؛ ۵۶۴

تذکره نصر آبادی - ۱۶۷ : ۲۳۱ ، ۴۰۷

۴۱۹ ، ۴۲۱ ، ۴۶۳ ، ۴۸۳ ، ۵۱۵ ، ۵۴۷

۵۴۸ ، ۶۲۹ ، ۶۳۲ ، ۷۰۶ ، ۷۲۵

تذکره نگارستان سخن - ۶۲۹ ، ۷۱۴ ،

۷۲۲

تذکره هفت اقلیم - ۳۴ - ۲۴۴ ؛ ۲۵۰

۲۶۲ ؛ ۴۹۴ ؛ ۵۳۸ ، ۵۵۲ ؛ ۵۶۴ ، ۵۸۵

۶۰۸ ؛ ۷۰۵ ، ۷۲۰

الترجمان فی لغة القرآن - ۲۵۴

ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار - ۶۸۳

ترجمه عشاق ناپل - ۴۶۹

« عوارف - ۵۸۵

« مقالات بایکن انگلیسی - ۴۶۹

الترغیب الی اجل ما یرغب الیه الادیب ۷۱۵

تشریح - ۷۱۲

تصحیح و تحشیه بر کتاب مصباح الهدایه ۱۹۸

« و مقدمه کتاب شاهراه هدایت - ۶۸۶

تصرف زنجانی - ۶۸۸

التصور والتصدیق - ۴۴۳

تعریب المنتقی فی سیر مولانا النبی المصطفی

۱۶۱

تعریفات العلوم و تجدیدات الرسوم - ۲۵۴

تعلیقات بر بحار الانوار - ۵۹۲

تعلیقات بر معالم الاصول - ۵۸۶

تعلیقات بر وسائل الشیعه - ۵۹۲

تعلیقه بر کتاب صیام از مدارك الاحکام - ۵۸۲

تعلیقه های عذیده بر ملحقات مکاسب - ۵۸۲

تعلیم و تربیت (مجله) ۱۵۲

تفسیر آیات احکام قرآنی - ۲۴۴

« آیه الكرسي (خفزی) ۲۹۸

« « (مولی صدر) ۴۴۳

« آیه النور - ۴۴۳

(حرف ث)

ثمرة الخرقه فى شجرة الخرقه - ۴۴۷

(حرف ج)

جامع الجوامع - رجوع شود به جمع الجوامع

« الحساب - ۹۹

« الفوائد - ۷۲۴

« المسائل - ۶۷۸

« المناسك - ۱۶۳

الجبر والتفويض - ۴۴۳

الجذر الاصم - ۴۵۰

جزوات مختلفه در فقه - ۲۴۸

جغرافياى ابتدائى - ۹۹

« اقتصادى - ۱۰۱

« قاريغى دشتستان - ۷۰۹

الجمهوره - ۲۱۲

جنايات جنس لطيف - ۶۴۵

جنة العاليه - ۴۲۳

جنگ فيروز آبادى - ۴۲۱

جواهر - رجوع شود به مختصر الملاحه

« الاسرار - ۷۲۴

« الكلام (ايجى) - ۶۴۴

« « فى اصول عقائد الاسلام - ۲۹۶

جهان نما (مجله) - ۴۸۵

(حرف چ)

چرا خود را بخطر انداختم ؟ - ۷۰۹

چراغ هدايت - ۲۴۷

(حرف ح)

حاشيه آداب البحث عضدى - ۲۵۴

« برالهيئات شفا - ۴۴۳

« براوائل شرح تجريد - ۲۹۸

« برتجريد خواجه نصير - ۴۴۳

تفسير آية وترى الجبال - ۴۴۳

تفسير سورة الاعلى - ۴۴۳

تفسير سورة الم السجده - ۴۴۳

« « البقره - ۴۴۳

« « الجمعة - ۴۴۳

« « الحديد - ۴۴۳

« « الزالزال - ۴۴۳

« « الضحى - ۴۴۳

« « الطارق - ۴۴۳

« « الطلاق - ۴۴۳

« « الواقعه - ۴۴۳

« « يس - ۴۴۳

« « فاتحه الكتاب - ۲۹۸

تقريرات درس فقه آية الله بروجردى - ۶۸۳

« فقه - ۵۸۲

« « واصل - ۵۹۲

التكملمه - ۲۹۸

تلخيص الاذكار - ۷۱۵

تلخيص البيان فى تخليص الابدان - ۳۰۸

تلخيص سلاح المؤمن - ۷۱۵

« المفتاح - ۶۰۰

التلويع فى شرح المصابيح - ۴۴۶

تمدن ساسانى - ۵۰

« هخامنشى - ۵۰

تنبيه - ۵۹۶

تنزلات الكازرونى - ۵۳۵

تنقيح الكشاف - رجوع شود به تهذيب الكشاف

توضيح الاقوال - ۲۴۳

« السبيل فى الجرح والتعديل - ۴۴۷

« المقال - رجوع شود به توضيح الاقوال

تهذيب الكشاف - ۴۶۳

تهران مصور (مجله) - ۲۸۱

حاشیه بر تفسیر بیضاوی (شرف الدین شیرازی)	۲۴۳
حاشیه بر تفسیر بیضاوی (مولی صدرأ) ۲۴۳	حاشیه بر تفسیر بیضاوی (امیر سید شریف) ۲۵۴
« بر حاشیه علامه دوانی بر تهذیب منطق ۲۶۰	« قطب الدین رازی (امیر صدر - الدین کبیر) ۴۵۱-۴۵۰
حاشیه بر رساله شیخ انصاری - ۲۴۸	حاشیه شرح کافیہ رضی - ۲۵۴
« بر روضہ سماویہ - ۴۴۳	« مستصر الاصول عضدی - ۴۵۰
« بر روضہ شهید - ۴۴۳	« مطالع - ۴۵۰ : ۴۵۱
« بر استبصار ۲۴۳	« علی المطول - ۲۹۶
« بر شرح الاسباب والعلامات - ۶۶۴	« کبری - ۲۶۰
« تجرید قوشچی (مولی صدرأ)	« کشف زمخشری (امیر صدر الدین کبیر) ۴۵۰
حاشیه بر شرح حکمہ الاشراق - ۴۴۴	حاشیه کشف (شریف جرجانی) ۲۵۴
« حکمة العين (سواد العين) ۲۹۸	« مطالع - ۲۶۰-۲۶۲
« کبیر - ۵۸۲	« مطول - ۴۵۰
« مطالع الانوار - رجوع شود به تحریر الانظار	« نجات العباد - ۶۶۰
حاشیه بر شرح هداية الحكمه میبدی - ۶۶۴	الحاوی - ۶۰۰ - ۶۰۲
« برشفای ابن سینا - ۴۴۴	حبیل المتین (روزنامه) ۹۰ ، ۴۸۹
« بر صحیفه کامله سجادیه - ۲۴۳	حبیب السیر - ۲۹۷ : ۴۵۰ : ۶۲۴
« بر فرائد انصاری - ۵۸۲	حجة الاسلام فی اصول الفقه والکلام - ۵۱۶
« بر فصول - ۲۲۹	الحدائق النديه - ۲۱۸
« بر قوانین - ۵۸۲	حدوث العالم - ۴۴۴
« بر کتاب طهارت مدارک - ۶۷۳	حساب - ۹۹
« بر کفایه - ۲۴۸	الحشر - ۴۴۴
« بر مدارک ومسالك - ۶۷۳	حصن الحسین - ۲۹۹
« بر مطول تفتازانی - ۲۵۵	حقائق الاخبار ناصری - ۲۷۲
« بر مکاسب انصاری - ۵۸۲	حق گرفتنی است - ۶۴۵
« بر نقد الرجال - ۶۷۳	حقوق بشری - ۹۹
« تبشیر الوصول الی جامع الاصول ۴۵۰	« مدنی - ۲۳۵
« حکمة العين - ۲۵۴	حکمة العارفين (طاهر شیرازی) ۵۱۶
	« (عبدالرحمن شیرازی) ۵۸۶
	۵۸۷

دانشکده ادبیات شیراز (مجله) ۵۱
 « « طهران (مجله) ۱۰۳
 دانشمندان و سخن سواریان فارس - ب - ۲۹
 دبستان الفرصه - ۱۳
 درة التاج - ۳۱۲
 الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعة الامامیه
 ۲۱۷
 الدرر المنثوره فی السنن الماثوره - ۷۱۳
 الدرر المنثوره فی شمائل النبی - ۷۱۶
 دستورالوزراء (خواندمیر) ۷۱۷
 « « (علاءالدین شیرازی) ۶۵۱
 دعوات - ۲۴۳
 دکتر مصدق یا حرج و اشنگتن ایران - ۷۰۸
 دلیران تنگستانی - ۲۹
 دنیای جدید (مجله) ۱۰۱
 دوران در بدری - ۴۰۹
 دورمای ایران (روزنامه) ۵۲
 دیوان حافظ - ۴۵۹
 « دکتر صورتگر - ۴۷۰
 « دوانی - ۶۸۳
 « سالک شیرازی - ۲۹
 « سامی شیرازی - ۴۸
 « سرخوش شیرازی - ۷۱
 « سید علیخان کبیر - ۲۱۷
 « شعاع شیرازی - ۲۷۲
 « شهابی شیرازی - ۳۶۵
 « صفا شیرازی - ۴۵۴
 « عاری بندرعباسی - ۵۵۷
 « عالی شیرازی - ۵۷۳
 « عبدالرحمن مدرس شیرازی - ۵۸۷
 « عرفی شیرازی - ۶۰۹
 « قآنی شیرازی - ۴۵۹

الحکمة العرشیه - ۴۴۴
 حکمة العین - ۵۴۴
 حل مالا ینحل - ۲۹۸
 حلیة الافاضل وزینة المحافل - ۴۴۶
 « الاولیاء - ۱۸۷
 الحوادث الجامعه - ۳۱۳ - ۳۱۷
 حوادث الواقعه - ۵۳۵
 حواشی بعض الکتب السبعه - ۷۱۵
 « تحریر اقلیدس - ۵۸۶
 « شرح تذکره - ۵۸۶
 « شوارق الالهام - ۵۸۶
 « الصحیحین - ۷۱۵
 « الكشف - ۷۱۵
 « متفرقه بر بحار الانوار و وسائل الشیعه

۵۸۲

حیات سعدی - ۱۵۱

(حرف خ)

خارستان (خوافی) ۱۰۵
 خامه ملت (روزنامه) ۷۰۲ : ۷۰۸
 خاور (مجله) ۶۰۵
 خسرو شیرین (شعله نی ریزی) ۲۸۶
 « « (عرفی شیرازی) ۶۰۹
 خلاصه دعای صباح و دعای کمیل - ۲۲۸
 خلاصه الصرف - ۹۹
 « طیبی - ۶۰۳
 خلافیات فقه - ۵۸۲
 خوان الاخوان - ۶۷۳
 خیراتیہ - ۶۷۳

(حرف د)

دائرة المعارف بریتانیکا - ۱۰۴
 « المعارف بستانی - ۱۰۳ : ۱۰۹
 دارالعلم شیراز - ۴۲۵

ذخيرة العباد ليوم المعاد - ۷۱۳

الذروة العليا في سيرة المصطفى - ۵۳۵

الذريعة الى تصانيف الشيعة - ۱۰۴ - ۶۸۹

الذكرى - ۴۵۱

(ح ر ف)

راهنمای کتاب (مجله) ب

رجبیه - ۱۷۵

رسائل متفرقة - ۲۱۷

رسالة اتصاف الماهية بالوجود - ۴۴۴

« اصول الدين ونماز - ۶۷۳

« اغلاط مشهوره - ۲۹

« افیونیہ - ۷۱۲

« اكسير العارفين في معرفة طريق الحق

واليقين - ۴۴۳ : ۴۴۴

رساله بحث در باب تاريخ حقوق عمومي اسلام

۲۳۵

رسالة التسليه - ۷۱۵

« تفضيليه - ۶۷۳

« الجمعة - ۷۱۵

« حج - ۲۲۸

« الحدوث - ۴۴۴

« حکيم نظامی ... ۲۴۷

« خياريه - ۶۷۳

« در اثبات عدم تحريف قرآن مجيد - ۵۹۲

« در احكام ارث - ۶۷۳

« رساله در اغلاط قاموس اللغة - ۲۱۷

« در امامت - ۶۷۳

« در پاسخ از شبهات جبريه - ۵۸۲

« در تقدير مد و صاع - ۵۸۲

« در خلل صلوة - ۵۸۲

« در رد ادیان باطله - ۶۷۳

« در استصحاب - ۵۸۲

رساله در شکوک - ۵۸۲

« در صرف ونحو ومعانی و بیان - ۲۹۶

« در عقوبات حب دنیا - ۵۸۲

« در علم مناظره - ۵۸۲

« در موسيقى - ۶۶۴

« در نبض - ۳۷۶

« در وجوب عینی نماز جمعه - ۶۰۲

« الدعوه - ۷۱۵

« دليل الناسك - ۶۷۳

« الرمل - ۲۹۸

« سريان الوجود - ۴۴۴

« الصلوة السلطانية - ۶۷۳

« ضمیمه اللطيفه - ۵۵۵ - ۵۵۷

« طاغوتیه - ۶۷۳

« طرح الكونين في حشر العالمين بالوجود

۴۴۴

رسالة العضديه - ۶۴۴

« عليه علويه - ۶۷۳

« عملیه (حاج سيد علی بهبهانی) - ۶۷۸

« فينسيه - ۳۹۰

« في اثبات الشوق لله يولي - ۴۴۴

« في اصول الحديث - ۲۲۳

« في المسلسلات - ۲۳۳

« في الهيئة - ۲۲۳

« القضاء والقدر - ۴۴۴

« قمریه - ۵۸۷

« کلمات واصطلاحات جدیده - ۲۹

« المحکمات في قطع المشاجرات - ۵۸۲

« محکم و متشابه - ۵۸۲

« المظاهر الالهيه في العلوم الكماليه

۴۴۴

رساله مكيه - ۶۷۳

رساله منع المنع - ۶۷۳

« المؤنيه - ۶۷۳

« نفسيه - ۶۰۹

« الواردات القلبية - ۴۴۴

« وجيزه در کیفیت و کمیت علم امام

۵۸۲

رشحات الفنون - ۹۰

الרגائب - ۶۷۳

روزبه یاسلمان محمدی - ۱۸۸

روسهارا بشناسید - ۷۰۹

روضات الجنات - ۲۱۶ : ۲۱۷ : ۲۵۲ :

۲۵۳ : ۲۶۱ : ۴۴۰ : ۴۴۳ : ۴۴۴ : ۴۵۱ :

۷۱۵

روضة الاريب في التاريخ - ۵۳۵-۵۳۶

« الرائض في علم الفرائض - ۱۶۳

« الصفا - ۲۵۳ : ۷۱۷

« العارفين - ۲۲۹

« المناظره - ۳۱۳

رياض السالكين - ۲۱۴ - ۲۱۸

« العلماء - ۲۱۷

ريحانة الادب - ج - ۵ : ۹۰ : ۱۰۹ :

۲۱۳ : ۲۲۹ : ۲۵۳ : ۲۶۰ : ۲۶۱ : ۳۰۰ :

۳۱۹ ، ۴۴۴ : ۴۵۰ ، ۴۵۱ : ۵۳۵ : ۶۴۴ :

۶۸۹

(حرف ز)

زاد الحاج في قطع الفجاج - ۶۷۳

زبان آزاد (روزنامه) ۲۶۹ : ۳۵۳

زبدة التوحيد - ۴۴۷

زرتشت که بود و چه کرد ؟ - ۵۳

زنان سخنور - ۳۱۸

زند - ۱۱۹

زندانیهای من - ۷۰۹

زندگی من - ۴۸۷

الزهره - ۲۱۷

(حرف س)

سالنامه برادران - ۲۱۹ : ۲۴۸ : ۲۶۰ :

« پارس - ۷۲۸

« دنیا - ۱۹۷

سپنتا (روزنامه) ۵۲

سپیده دم (مجله) ۴۶۹

« فردا (مجله) ۲۲۷

ستارگان فروزان - ۲۱۶

سته ضروریه - ۷۱۲

سجنجل - ۷۲۴ : ۷۲۵

سخن سنجی - ۴۶۹

سخن عالی - ۵۶۴ ، ۵۶۵

سخنوران نامی معاصر - ۲۵۵

سدأ الرمق - ۶۷۳

سرگذشت موسیقی ایران - ۳۷۸

سرمایه ایمان - ۴۳۸

سروش (روزنامه) ۶۴۹ - ۶۵۰

سعدی نامه - ۱۰۴ - ۱۵۲

سلافة العصر من محاسن اعيان العصر - ۲۱۸

۲۲۱ - ۴۴۰

سلطان الرسائل - ۱۷۵

سلوة الغريب واسوة الاديب - ۲۱۷

سنن ابن ماجه - ۷۱۵

سنن ابی داود سجستانی - ۷۱۵

سنن ترمذی - ۷۱۵

سنن دارمی - ۷۱۵

سنن نسائی - ۷۱۵

سیردانش در ایران باستان - ۵۰

(حرف ش)

شاطبيه - ۶۸۸

- شافی - ۱۸۷
- شاهنامه - ۱۶۹ ، ۴۵۹ ، ۵۶۵
- شبهای پشاور - ۳
- شجره طیبه - ۵۸۳
- شدالازار - ۷۰ ، ۱۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، ۲۴۴ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
- ۳۱۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۴۵ ، ۴۴۷ ، ۴۴۹
- ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۵۹۴ ، ۶۲۴ ، ۷۱۳ ، ۷۱۵
- ۷۲۰
- شذرات الذهب - ۶۲۲
- شراره های بی اثر - ۳۶۵
- شرح آثار تاریخی بازار گاد (بزبان انگلیسی) ۵۱
- « آثار تاریخی جلگه مرودشت - ۵۱
- « شیراز (بزبان انگلیسی) ۵۱-
- شرح آثار تخت جمشید (بزبان انگلیسی) ۵۱
- « « « (بزبان فارسی) ۵۱
- « ارشاد (سیدعلیخان کبیر) ۳۱۷
- « ارشاد (شمس الدین شیرازی) ۲۹۹
- « « (شیفتگی شیرازی) ۲۴۴
- « اصول کافی (محمد صالح مازندرانی) ۱۷۸
- « « « (مولی صدرا) ۴۴۴
- « الفیه ابن مالک - ۵۹۶
- « الفیه شهید اول - ۲۴۳
- « باب حادی عشر (مفتاح الباب) ۲۶۰
- « برتحریر اقلیدس - ۶۶۴
- « بررساله کبری - ۵۸۶
- « برشرح سیوطی الفیه (عبدالرحمن مدرس ۵۸۶
- شرح برقصیده اشکنوانیه (قطب الدین) ۷۲۰
- « برموجز القانون - ۶۶۴
- « تجرید (لاهیجی) ۴۳۸
- شرح تصریف عزى - ۲۵۵
- « تصور و تصدیق شمسیه - ۲۵۵
- « تهذیب الحدیث - ۵۱۶
- « تهذیب المنطق و الکلام - ۲۳۳
- « الجامع الصحیح البخاری - ۱۶۱
- « حادی عشر - ۲۶۰
- « حکمه الاشراق (مولی صدرا) ۴۴۴
- « دیباجه مفاتیح - ۶۷۳
- « زندگانی علامه دوانی - ۶۸۳
- « « وحید بهبهانی - ۲۹۶ ، ۶۷۳
- ۶۷۷ : ۶۸۳
- شرح سراجیه سجاوندی - ۲۵۵
- « سیدعلی برکافی ابن حاجب - ۶۰۳
- « شرح تجرید (محمدعلی بهبهانی) ۶۷۳
- « شمسیه - ۱۹۶
- « صحیفه سجادیه (سیدعلیخان) ۲۱۶
- « صغیر برصمدیه - ۲۱۸
- « قصیده محبسیه مسعود سعد سلمان - ۵۵۷
- « قطراندا (سلطان العلماء بستکی) ۱۷۵
- « قطراندا - ۵۸۶
- « قوانین - ۲۹۶
- « کافیه ابن حاجب (یا شرح گپائی) ۲۵۵
- « کلیات قانون ابن سینا - ۳۱۲
- « گلشن راز (دهدار خفری) ۷۲۵
- « مبسوط بررساله عروض - ۵۸۷
- « متوسط برصمدیه - ۲۱۸
- « محرر - ۲۴۴
- « مختصر الاصول (جرحانی) - ۲۵۵
- « « « (عضدی) ۶۴۴
- « مختصر نافع - ۲۴۳
- « مشارق الانوار - ۱۶۳
- « معالم الاصول - ۲۹۶

(حرف ن)

الضوء اللامع في اعيان القرن التاسع
٢٥١ ، ٢٦٩ ، ٥٩٤ ، ٥٩٥ ، ٥٩٦ ، ٥٩٧
٦٠١ ، ٦٠٢ ، ٦٧٩ ، ٦٨٨ ، ٧٠٤

(حرف ط)

طبقات الرجال - ٦٨١
« الشافعية - ٦٤٤
« الصوفية - ١٨٧
« المحمودية - ٥٩٧
طرائق الحقائق - ١٧١ ، ٢٠٨ ، ٢٠٩ ، ٣٠٢
٥٥٣ ، ٦٢٤
طراز اللغة - ٢١٨
طريق النجاة - ٢٤٨
طوالع - ٦٠٢
طوفان (روزنامه) - ٤٧٣
طوفان جنوب (روزنامه) - ٥٣٤
طيف الخيال - ٢٢٩

(حرف ظ)

ظريف (روزنامه) - ٨٣
ظفر الاماني في مختصر الجرجاني - ٢٥٥
ظهور الحقائق - ١٧٦

(حرف ع)

العقرة والقرآن - ٦٦٠
عجائب البلدان - ١١٠ ، ١١١
عدالت (روزنامه) - ٩٨ ، ٤٨٥ ، ٦٠٥
عدل (روزنامه) - ٦١
عذاب النواصب - ٢٦١
عشرت نامه - ٧٢٨
عصر آزادي (روزنامه) - ٢٤٥
عصمة الانبياء والائمة - ٢٤٣
عضد (روزنامه) - ٦٤٤
العقائد العنصرية - ٦٤٤

شرح المعلقة السبع - ٧١٧

« مفتاح العلوم سكاكي - ٢٥٥
« منظومه سبزواري - ١٩٦
« مواقف عضدي - ٢٥٣ - ٢٥٥
« النجم من كلام سيد العرب والعجم - ١٦٢
« نصاب الصبيان - ٢٤٣
« الهداية الاثيرة - ٤٤٤
« هياكل النور (لاهيجي) - ٤٣٨
شرعيات - ٩٩
شهرار مساله حساب - ٩٩
شفاء - ٦٠٠

شفاء الصدور - ١٦٢ - ١٦٣
شقائ النعمان في احوال عمان - ٥٥٧
الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية - ٤٤٤
شورش (روزنامه) - ٣٢٠
شهاب اعظم (روزنامه) - ٣٦٥
شهرستان جهرم - ٥٣٣ : ٥٣٤
شهر شيراز - ٦١ : ٩٦ ، ٩٩ : ٢٣٤ : ٤٣٤
شيراز امروز - ٦٤٥ : ٤٥٣ : ٢٣٥ : ٦ : ٧
شيراز شهر سعدي وحافظ - ٥١
شيراز نامه - ٣٠٩ - ٤٤٥ : ٤٦٢ : ٤٦٣ : ٦٢٤

(حرف ص)

صحاح سبعة - ٧١٥
صحيح بخاري - ٢٩٩ : ٦٠٠ : ٦٠٢ : ٧١٥
صحيح مسلم - ٧١٥
صرف مير - ٢٥٥
صغرى - ٢٥٥
صفوة الصفوة - ١٧٧ ، ١٧٨ ، ١٨١
صناعية - ٤٣٨
صيد مرواريد - رجوع شود به المناس في
احوال الغوص والغواص

فرهنگ نفیسی - ١٧٣ ؛ ٧٢٤
 فصل الخطاب (قطب الدین نیریزی) ٢٣٠
 فضل الساجد و شرف المساجد - ٧١٣
 فلسفه یا گفتگوی مادی باللهی - ٢٤٨
 فن اصول الحدیث - ٢٥٥
 الفوائد الدينية فی الرد علی حکماء الصوفیه
 ٥١٦
 الفوائد الصمدیه - ١٧٥
 « الغیائیة - ٦٤٤
 فوائد هشتگانه - ٦٧٨
 فهرست ابن النديم - ٢١٣
 فهرست کتب آستانه قدس رضوی - ٤٤٤
 « کتب خطی کتابخانه عالی سیپهسالار
 ٢١٧ ؛ ٣٠٢
 فی احوال اللحاء والشوارب - ٥٩٩
 الفيلسوف الفارسی الكبير صدر الدین الشیرازی
 ٤٤٤
 فی المعنی واصولة وتصاریفه - ٢٥٥
 (حرف ق)
 قاموس الاعلام - ١٠٤
 « اللغة - ٢١١
 قانون شیخ الرئيس - ٩٠
 قرآن مجید (کتاب الله - کلام الله) ١٢١ ،
 ١٧٣ ؛ ٢٠٩ ؛ ٢٢٣ ؛ ٤٣٩ - ٥٥٥ ؛ ٥٩٤
 ٥٩٥ ؛ ٥٩٦ ؛ ٦٠٠ ؛ ٦٠١ ؛ ٦٠٢ ، ٦٠٣
 ٦٨٨ ؛ ٧٠٤ ؛ ٧٠٧
 قسمتی از کتاب زکوة فطر - ٥٨٧
 قصص العلماء - ٤٤٠
 قطع المقال فی رد اهل الضلال - ٦٧٣
 قواعد صرف واشتقاق - ٥٨٦

عقد الجواهر - ٤٤٨
 عقود (نبذة العقود فی امور النقود) ٢٥٢
 عمده - ٥٩٦
 عناصر موجود در ادبیات فارسی - ٤٧٠
 العوائد - ٦٧٣
 عین الحیوة - ١٨١
 عیون الجواهر - ٦٤٤
 (حرف غ)
 غایة الایجاز فی بیان الحقیقه والمجاز - ٤٤٦
 غرر المعانی والنکات فی شرف المقامات (یاغرر -
 النکات فی شرح المقامات) ٤٤٦
 غزالی نامه - ١٩٨
 غنچه خندان - ٨٣
 غنیة الاغانی - ٢١٧ - ٢١٨
 (حرف ف)
 فارس (روزنامه) ٣٢ ، ١٦٤
 فارسنامه ناصری - ١ ، ١٠ ، ١٧٠ ، ١٧١
 ٢١٤ ؛ ٢١٥ ؛ ٢٤٢ ؛ ٢٥٣ ، ٢٩١ ؛ ٣٠٢
 ٣١٧ ؛ ٣٧٤ ، ٣٧٧ ، ٤١١ ؛ ٤٢٣ ؛ ٤٥٧
 ٤٩٧ ؛ ٤٩٨ ؛ ٥٢٤ ؛ ٥٣٦ ؛ ٥٥٣ ؛ ٥٧٤
 ٥٧٧ ؛ ٦٠٢ ؛ ٦٢٣ ؛ ٦٤٠ ؛ ٦٤٨ ؛ ٧٠٧
 ٧٢٣
 فارس و جنگ بین الملل - ٢٩ ، ١٦٤
 ٣٥٥ ؛ ٤٨٩ ؛ ٥٨١
 فتاح المجامع - ٦٧٣
 فتح الرحمن فی مسالة دور الضمان - ٦٠١
 الفرائض - ٣٠٨
 فردوس التواریخ - ٢٩٦
 فرهنگ آندراج - ١٥٦ ؛ ٢٦٧ ؛ ٢٨٧ ؛
 ٢٨٨
 فرهنگ جغرافیائی ایران - ٢٤٢

الفوائد الكلية - ۶۷۸ - ۶۷۹

« الملکوتیه - ۴۴۴ »

(حرف ك)

کافیہ - ۶۰۲

کبری - ۲۵۵

الکتاب - ۲۱۲

کتاب آبی - ۵۸۴ ؛ ۶۵۲

کتاب الاربعین (دارالسلام فی مدارالاسلام)
۳۰۸

کتاب الاعلام بسيرة النبي - ۳۱۱

« التنزيل الذي نزل به جبرئيل - ۵۸۲ »

« التيسر بارزی - ۶۰۴ »

« در احوال اعضاء النفس - ۶۶۴ »

« در اصول فقه - ۵۸۲ »

« در منطق - ۹۷ »

« صلوٰة وادعيه ... ۵۹۲ »

« فهرست مقامع الفضل - ۶۷۳ »

کسر الاصنام الجاهلیه - ۴۴۴

کشف الامتار - ۶۷۹

« الحقائق - ۱۷۶ »

کشف الظنون - ۴۴۶ ، ۵۳۶

الکشف علی الکشاف - ۶۹

کشف المحجوب - ۱۸۷

« المواد - ۳۳۱ »

کشکول (حاج سید عبدالله بهبهانی) ۵۹۹

الکلم الطیب والغیب الصیب - ۲۱۶

کلیات سعدی - ۱۰۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷

۱۲۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۳۳۱

کنز الخفی من اختیارات الصفی - ۴۶۲

کنز الطلاب فی الحساب - ۶۷۹

کنز المنافع فی شرح المختصر النافع - ۲۴۳

الکواکب الدریه - ۶۴۸

(حرف گ)

گزارشهای باستان شناسی - ۵۱

گلزار ابراهیمی (یاتاریخ فرشته) ۲۳۴

گلستان (روزنامه) ۵۱۷

گلستان سعدی - ۱۰۲ ؛ ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،

۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ؛ ۱۱۹ ؛ ۱۵۲

گلشن حسینی - ۵۷۸

« راز - ۳۰۱ »

« وصال - ۱۷۱ - ۶۳۶ »

گوشه‌ای از زندگانی اجتماعی ما - ۷۰۹

گوهر مراد - ۴۳۸

(حرف ل)

لئالی منشوره - ۶۷۳

لطائف الطوائف - ۱۰۲

لطیفه غیبیه - ۲۳۰ ؛ ۲۳۱

لغت نامه دهخدا - ۲۱۲ ، ۲۳۰ ؛ ۵۱۹

اللمع - ۵۹۴

لوء لوء البحرین - ۴۴۰

لوامع البرهان فی قدم القرآن - ۲۳۳

لیلی و مجنون (عمادلاری) ۷۱۲

(حرف م)

مآثر الامراء - ۴۵۲

مآثر رحیمی - ۶۰۶ ، ۶۰۷

المآثر والاثار - ۵۸۷

المبدء والمعاد - ۴۴۴

مثنوی سیاف - ۲۰۸ ؛ ۲۰۹ ، ۲۱۰

« مولوی - ۱۰۹ »

مجالس المؤمنین - ۱۲۰ ، ۲۵۲ ؛ ۳۰۱

۳۰۲

مجمع الابدکار - ۶۰۹

« البحار - ۶۰۴ »

مجموعه مقالات اجتماعی و دینی - ۵۱۷

معارج الوصول الى معرفة آل الرسول - ٣١١
معارف السلمانى بمراتب الخلفاء الرحمانى
٥٨٢

معترك المقال فى علم الرجال - ٦٧٣
معجم المطبوعات - ٦٤٤
معراج الكمال ... ٢٣٠

معرفت جواهر وخواص وقيمت آ نها - ٤٥٠
المعلى لذكر من معنى وذكر من قبلى - ٧١٣
معيار اللغة - ٥١٩

مغاص اللئالى ومنار اللئالى - ٥٥٧
مغنى اللبيب - ١٩٦ ؛ ٢١٢

مفاتيح الادب فى توارىخ العرب - ٥٥٦ ؛ ٥٥٧
« الاعجاز (شرح گلشن راز) - ٣٠١
٣٠٢

مفاتيح الغيب - ٤٤٤

« المغالق - ٧٢٥

مفاخر مكتب اسلام - ٦٨٣

مفرح ياقوتى - ٧١٢

مقالات حول مباحث الالفاظ - ٦٧٩

« وحواشى متفرقه - ٦٧٣

مقالاتى درفن باستان شناسى - ٥١

مقاله در علم رجال ودرايه - ٢٤٨

المقالة السلطانية - ٦٧٣

مقامات معنوى - ٤٨

مقامع الفضل - ٦٧٣

مقدمه ابن جزرى - ٦٨٨

٤ بر بحار الانوار - ٥٩٢

« فى الاعراب - ٧١٥

« مبانى الاخبار - ٥٩٣

« وسائل الشيعة - ٥٩٣

مكتب اسلام (مجله) - ٦٨٣

الملاحه فى الفلاحه - ٥٣٥

المحاكمة على شرح الشمسيه - ٢٣٣

المحصل فى شرح المفضل - ٣٠٨

المحمد بن - ١٦٣

المختار من كتب الاخبار - ٦٥١

مختصر ابي شجاع - ٦٨٨

مختصر الملحه - ٦٠٠

مخللة - ٢١٨

المدخل فى النجوم - ٣٠٨

مرآة الاحوال جهان نما - ٦٧١

مرآة البلدان - ٥٩٨

« الفصاحه - ٢٠٨ - ٢٠٩

مرغ دل - ٥٧

مرقعات - ٣٧٩

المرموزات العشرين - ٤٤٧

مسائل الخلاف المستخرجة من كتب الاشراف

٤٤٦

المسائل القدسيه - ٤٤٤

المسلسلات - ١٦٣ ؛ ٦٠٢ ، ٦٠٣

المشاعر - ٤٤٤

المشرع الفاض فى الفرائض - ٦٧٩

مشكاة - ٢٩٩

مصائب النواصب - ٢٦١

مصباح التعديل فى كشف انوار التنزيل -

٦٥١

مصباح الدجى - ٦٢٣

« الهداية فى اثبات الولايه - ٦٧٩

مطالع الانوار - ١٦٣

المطالع المصطفويه فى شرح مشارق الانوار

النبويه - ١٦٢

مطول - ١٩٦

مظهر المختار فى حكم النكاح مع الاعسار

٦٧٣

(حرف ن)

نابغه علم و عرفان - ٣٩١ ، ٤٠٩

ناسخ الآثار - ٣٧٦

« التواريخ - ٦٧٢

نامه خرد پژوهان - ٣٢

نامه دانشوران - ١٧٧ ، ١٨١ ، ١٨٤ ؛

١٨٦

نامه روشندان - ٣٣١

نبراس المضيئة في الفقه - ٥٣٥

نخبه - ٦٠٢

نزهة الخواطر - كد : ٢١٤ : ٢١٥ : ٢٣٢

٢٣٣ : ٢٣٤ : ٢٣٧ : ٢٤٣ : ٢٦٢ : ٢٩١

٣٠٠ : ٤٥٢ : ٥٩٧ : ٦٦٤

نزهة القلوب - ٦٢٤

ترهة الكرام في دحسن الايام - ٤٤٧

نظم درر المسمطين في فضائل المصطفى

والمرتضى ، ٣١١

نفحات الانس - ١١٣ ، ١١٤ : ٦٢٤

نفس الامر - ٣١٣

نقشه‌های سیاسی - ٥٥٧

نوآموز مزدیسنا - ٥٣

نواقض الروافض - ٢٦١

نوبهار (روزنامه) - ٢٣٦

(حرف و)

الوسائل النيل الفضائل - ٧١٣

وكر الحساب في الحساب - ٥٣٥

(حرف ه)

هادی السبیل - ١٦٣

الهدای فی النحو - ٣١٣

الهدایه - ٣٠٨

هدایة الاثیره - ٤٤٤

ملتقط الدر فی تحقیق الکر - ٦٧٣

ملکوت السماء فی رد النصاری - ٣٧٦

المناس فی احوال الغوص والغواص - ٥٥٧

مناقب العارفين - ١١٠

مناهج السنه - ٤٤٧

منتخبات ایرانشهر با اصول آدمیت - ٢٩

منتخباتی از اشعار دهقان سامانی - ٥٣

« از اشعار گلشن ایران پور - ٥٣

منتجب برهان قاطع - ٢٩

منتخب الغر در فی التقاط الدرر - ٤٤٦

منتظم ناصری - ٤٤٢

المنتقى فی سیر مولانا النبی المصطفی - ١٦٣

١٧٧ - ١٨٦

منتقد الاخبار و معتقد الاخیار - ٤٤٦

منتهی الادراک - ٢٩٨

« المطالب فی معرفة امیر المؤمنین علی

٤٤٧

منشآت آدمیت - ٢٩

منظومه درمهمات رجا - ٥٨٢

« الکافیہ - ٢٦٢

منهاج الاریب فی الاحتیاج الی الطبیب - ٣٠٨

« الاصول - ٥٩٤ ، ٦٠٠ ، ٦٠٤

منهاج الطالبین - ٤٣١

« المریدین فی سلوک طریقه المتقین

٤٤٧

المواقف السلطانیه - ٦٤٤

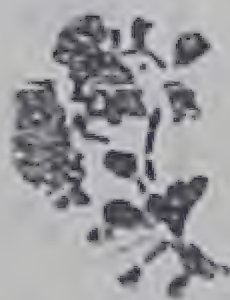
الموهبة الربانیة والمکرمة السبحانیة - ٢٤٣

مهر (مجله) ٣٠٦ ، ٤٧٠ ، ٥١٩

میرایساغوجی - ٢٥٥

میزان التعلیم - ٩٩

همروالباد - ۶۰۵	الهداية في شرح الكفاية - ۵۱۷
(حرف ی)	هداية المسترشدين - ۶۶۰
یادداشتهای چهل ساله - ۵۵۷	هدية الاحباب - ۴۴۴ - ۶۸۹
	هدية العارفين - ۱۶۲ ، ۳۰۲ : ۴۵۰
	۵۳۵ : ۵۳۶ : ۶۰۴ : ۶۵۱ : ۷۰۳
	۷۱۵



فهرست اسامی کتب و مجلات و جرائد

جلد چهارم

(حرف الف)	
آئین اسلام (روزنامه) ۵۰۲	اجوبة المسائل الكازرونيه - ۸۹۳
« سخن - ۵۶۱ »	الاحاديث الضعيفه - ۱۶۰
« سکندری (یا آئینه سکندری) ۷۴۸؛ ۷۵۰ »	احاسن اللطائف... ۱۶۰
آئینه دانشوران - ۲۳۴	احتجاجات ومباحثات با اهل سنت - ۱۰۱۲
آثار احمدیه - ۳۲۱ ، ۴۸۰	احسن الوسائل - ۱۰۰۵
آثار عجم - ۳ ، ۴۸ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۷۰ ،	احياء (روزنامه) ۵۷۵
۸۸ ، ۹۴ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۵۸ ، ۱۹۵	احياء الملوك - ۱۱
۱۹۶ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹	اختر (روزنامه) ۳۸۴
۳۴۱ ، ۳۶۶ ، ۳۸۵ ، ۴۲۴ ، ۴۵۴ ، ۴۶۱	اختيارات المظفری - ۲۱۲
۵۴۶ ، ۵۶۳ ، ۵۸۰ ؛ ۵۹۱ ؛ ۵۹۵ ؛ ۶۰۷	اخلاق مخصوص دانشسرا - ۶۰۱
۶۲۰ ؛ ۶۲۴ ؛ ۶۳۰ ؛ ۶۶۲ ؛ ۶۹۱ ، ۷۶۰	اخلاق المنصوری - ۱۷
۷۸۵ ، ۸۰۴ ، ۸۲۰ ، ۸۵۱ ؛ ۸۷۰ ؛ ۸۸۲	اخوت (روزنامه) ۵۱۸
۱۰۱۰ ، ۱۰۱۵	ادبيات وقوانين عروض - ۸۰۸
آدمیت (روزنامه) ۲۳ ؛ ۳۸۵	اراده معطوف بقدرت - ۸۸۰
آهنگ آزادی - ۹۱۱	الاربعون حديثا في فضائل علي - ۸۹۳
آینده (مجله) ۵۰۴	اربعين - ۵۰۱
ابدیت - ۳۰۴	ارتقاء ايران بدوره حكومت ملي - ۸۸۰
ابطال الباطل - ۱۴۳	الارفاد في شرح الارشاد - ۶۷
اتحاد اسلام (روزنامه) ۵۷	ارمغان (مجله) ۷۶ : ۲۹۱
اجتماع ملی (روزنامه) ۹۳۳	ارمغان بلادی - ۹۰۴
اجوبة المسائل البحرانية - ۸۹۳	اساس الصحة - ۶۷۴
« المسائل البهيهانية - ۸۹۳ »	اساس الهندسه - ۱۷
« المسائل الشيرازيه - ۸۹۳ »	استخر (روزنامه) ۲۶۳ - ۴۱۲
	اسرار النكاح - ۶۵۷

الهيات شفا - ٩١٠
 امروز مسلمين - ٥٨٤
 املاء زبان فارسي - ٩١٦
 اميد ايران (مجله) ٨٧٥
 انباء الغمر في ابناء العمر - ٣٦١
 انتباه (روزنامه) ٤٧١ : ٤٧٣
 انتقاد التواريخ - ٥٥٩ : ٥٦١
 انتقام (روزنامه) ٤٧١ : ٤٧٣
 انتقام تاريخ - ٩١٦
 انجمن دانش - ١٨٨ : ٨٢٥
 انسان و اتم - ٩٣٠
 انفس و آفاق - ٦٠٧
 انگليسيها در انگلستان - ٧٤
 انواء الغيث في اسماء الليث - ١٦٠
 انوار تجلي - ٧٤٨ : ٧٤٩ : ٧٥٠
 انوار الحقائق - ٥١١
 انوار سهيلي - ٨٢٥
 « الفقاهه - ٣٢٤
 « القلوب - ٥١١
 « الولاية - ٢١٦ : ٢١٧
 انيس الخاطر (يا كشكول بحراني) ٨٩٤
 انيس المهاجرين ومونس المسافرين - ٥٧٦
 اورام لثه - ٦٤٥
 اوستا - ٤٧٧
 اوصاف المقر بين - ٣١٥ ، ٣١٧
 ايران آزاد (روزنامه) ١٥٠
 « باستان - ٦٠٤
 ايران شهر (مجله) ٨٣ - ٥٣٦
 ايران كنوني و خليج فارس - ٧٤٤
 ايمان الايمان في علم الكلام - ١٧
 (حرف ب)
 بحر الجواهر - ٥١١

اسرار نهضت جنوب - ٧٤٤
 ٧١ سعاد بالاصماد ... - ١٦٠
 اسفار اربعة - ٤٦٢ : ٩١٠
 الاسلام (مجله) ١٤٨ ، ١٤٩ ، ٥٥١
 الاسلام والايمان - ٨٩٣
 اسماء السراح ... - ١٦٠
 اسماء الغادة في اسماء العادة - ١٦٠
 اشارات ابن سينا - ٢٠٨
 اشارة الجحون ... - ١٦٠
 اشكال الميزان - ١٠١
 اصطلاحات حكمت متعاليه - ٩١١
 اصلاح القومين و ابطال القولين - ٥٦٤
 اصول آموزش و پرورش - ٨٨٠
 « قام مباحث الفاظ ... ٢٣٣
 « الدين وفروع الدين - ٥٦١
 « عقائد ... - ٥٦١
 اطلاعات (روزنامه) ٦٧١
 « بانوان (مجله) ٦٠٢
 اعلام الشيعة - ٣٢٥ : ٣٦٨ : ٥٩٢ : ٨٢٠
 اعلام القاصدين - ٨٩٤
 الاغتياط بمعالجة ابن الخياط - ١٦٠
 الاغذية والاشربة - ٦٥٧
 الاغراب في الاعراب - ٢١٤
 اقتضاض السهاد ... - ١٦٠
 الافصاح في شرح الايضاح - ٦٧
 افق شيراز (روزنامه) ٩٢ : ٩٣
 اقدام (روزنامه) ٧٦
 التهاب لثه - ٦٤٦
 الالطاف الخفيه ... - ١٦٠
 الفيه ابن مالك - ٣٥٣ : ٣٥٦ : ٣٦١ ؛
 ٤٢٥
 الامامه - ٧٢٧

پاکستان امروز - ۴۵۰

پداگوژی - ۷۳۰

پرتو توحید در اسرار تخت جمشید - ۹۳۰

پریشان (قاآنی) ۱۶۹

پسر الناس - ۲۶۰

پسکولوژی - ۷۳۰

پنجاه و پنج قطعه قرائتی - ۸۸۰

پند نامه نوبخت - ۷۳

پیام نوین (مجله) ۲۳۵

(ح ر ف ت)

تاج (جا حظ) - ۷۳۰

« العروس - ۱۶۱

تاریخ ابن خلدون - ۲۱۰

« ابوالفداء - ۲۱۰

« ادبیات ایران (دکتر شفق) ۲۶۸-۹۸۰

« « (پروفسور برون) ۴۲۱-۸۰۷

« ارتباط ایران و انگلیس - ۶۷۱

« اشرفی - ۴۳۲

« ایران بعد از اسلام - ۴۱۵

« « و مصر - ۷۳۱

« بردگی در جهان و اسلام - ۷۳

« بصره - ۷۳

« بنادر عربی سعودی - ۷۳

« بوشهر - ۷۳

« بیهقی - ۸۰۰

« پهلوی - ۷۳۰

« تشکیلات سیاسی و قانونی ... ۷۴

« جرائد و مجلات - ۱۴۸ ؛ ۳۰۹ ؛ ۴۲۱

۴۷۴

تاریخ جزیره خارک - ۷۳

« چهارده معصوم ، ۸۲۶

تاریخچه پیشوایان دینی اسلام ؛ ۴۵۰

بحر العلوم (زنوزی) ۷۹۱

بحر المعارف - ۵۷۲

بحورالاحسان - ۱۰۱

بدیع التواریخ - ۶۹۱

براهین الامامه - ۳۲۱

« القاطعه - ۲۴۷

برهان السالکین - ۵۷۶

بزم وصال - ۸۰۵ ؛ ۸۰۸

بستان معرفت (یا کشکول شیخ الاسلامی) ۶۸

بشارة المؤمنین - ۵۶۴

بصائر ذوی التميز فی لطائف کتاب الله العزیز

۱۶۰

بغية الرشاف من خطبة الکشاف - ۱۶۰

بغية الوعاة - ۱۶۲

بقای روح انسان ... - ۸۴۹

بقرة العين - ۵۷۲

البلاغ (مجله) ۷۳۰

بلاغ التلقین فی غرائب اللعین - ۱۶۰

البلغة فی تراجم ائمة النحو واللغة - ۱۶۰

بوستان سعدی - ۹۲۷

بهار ایران (روزنامه) ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۱۵، ۶۳۳

بهارستان (روزنامه) ۹۶ ؛ ۹۷ ؛ ۷۲۸ ؛

۷۲۹

بهداشت دهان و دندان - ۶۴۶

بهرام نامه - ۷۵۰

بهرام و بهروز - ۸۲۵ ؛ ۸۲۶

بهمن نامه - ۴۷۷

بیان آداب - ۵۷۲

بیت معمور - ۹۲۳

ح ر ف (پ)

پارس (روزنامه) ۵۲ ؛ ۲۲۶ ؛ ۴۱۲ ؛ ۶۴۹

۶۷۹ ؛ ۷۰۵ ؛ ۹۲۷ ؛ ۹۲۸

پارس قدیم (روزنامه) ۳۰۹

- تاريخچه مختصر ادبيات ايران - ٤٥٣ :
- ٥٠٤
- تاريخ حب الوطن - ٥٧٦
- « زنديه - ٩١٩
- « عالم آراي عباسي - ٢٤٥
- « علم وفلسفه در اسلام - ٤١٥
- « كويت - ٧٣
- « گزيده - ٣٣٩ ، ٣٢٨
- « گناوه - ٧٣
- « گيتي - ٩١٦
- « مشروطه ايران - ٢٢٠
- « معجم - ٨٠٠ ، ٧٩٩
- « مهر و بيان - ٧٣
- « نادر شاه - ٦٧١
- « نگارستان - ٣٣١
- « نويسندگان پارس - ٦٤٦
- « و جغرافياي برازجان - ٨ ، ٧٦١ .
- ٧٧٥
- تاريخ و جغرافياي و تعليمات مدني گيتي - ٦٠١
- « و صاف (تجزية الامصار و تزجية الاعصار)
- ٢٠٩ ، ٧٩٩ ، ٨٠٠ ، ٨٠١ ، ٩٨١
- التممة في القراءات العشر - ٣٥٤
- تثبيت الاسل في تفضيل العسل - ١٦٠
- التجاريح في فوائد متعلقة باحاديث المصاييح
- ١٦٠
- تحريرات عراقى - ١٤١
- تحرير اقليدس - ٥٨٢
- « القواعد المنطقية - ٢١١
- تحفة الابرار - ٥٧٢
- « الاحياء - ٥٧٢
- « الاخوان في تحقيق الاديان - ٥٧٢
- « الحرمين - ٤٩٠
- تحفة خانى - ٣٦٧
- تحفة الخلان - ٧١٠
- « السعديه - ٢١٢
- التحفة الشاهيه - ٢١٠ ، ٢١١
- تحفة الغريب ونخبة الطبيب - ٥٧٢
- « القماعيل - ١٦٠
- « المراد - ٢٧١
- تحقيق المقام في تجريد الكلام - ١٧
- تخبير الموشين فيما يقال بالسين والشين - ١٦٠
- تدارك المدارك - ٨٩٤
- تدريس القباء - ٨٨٠
- تدريس زبان خارجه - ٨٨٠
- تذكرة آتشكده - ١٦ ، ١٨٨ ، ٦٧٢ ، ٩٨٠
- تذكرة آفتاب عالمتاب - ١٥٠ : ٤٠٣
- تذكرة انجمن آرا - ٩١ ، ٢٥٤ ، ٢٦٨
- ٣٢٨ ؛ ٣٧٨ ؛ ٣٧٩ ؛ ٤٢١ ؛ ٥٠٤ ؛ ٥٤٥
- ٧٢٠ ؛ ٧٥١ ؛ ٩٦٣ ؛ ٩٧٩ ؛ ٩٨٠ ؛ ٩٨١
- ٩٨٦
- تذكرة الاولياء (پرويزى تبريزى) - ٣١٤ ؛
- ٣١٥ ؛ ٣١٦ ؛ ٣٢١ ؛ ٨٤٣
- تذكرة بيان محمود - ٩١ ، ٩٢ ، ٣٤٢ ؛
- ٣٧٨ ؛ ٤٣٩ ؛ ٥٤٣
- تذكرة تحفه سامى - ١٨ - ٢٧٥ - ٢٩٨ ؛
- ٢٩٩ ؛ ٤١٤ ؛ ٤٢٦ ؛ ٧٤٦ ؛ ٧٤٨
- تذكرة خلاصة الاشعار وزبدة الافكار - ٣٢٨
- ٣٣٩
- تذكرة خير البيان - ١١ ؛ ١٢ ؛ ١٣ - ١٨
- ١٨٧ ؛ ٢٢٣ ؛ ٢٢٥ ؛ ٣٤٥ ؛ ٣٤٧ ؛ ٥١٢
- ٥١٣ ؛ ٥١٤ ؛ ٦٧٩ ؛ ٦٨١

تذکره مدینه الادب - ۶۹۱	تذکره دلگشا - ۲۵۲ ، ۲۵۴ ، ۲۶۸ ، ۸۳۷ ، ۸۰۴ ، ۵۸۳
تذکره المعاصرین (حزین) ۳۵۱ - ۶۵۳	تذکره دولتشاه سمرقندی - ۳۳۱ - ۳۳۶
۱۰۱۸	« روز روشن - ۱۵۰ : ۲۱۸ : ۲۴۴
تذکره میخانه - ۴۳۷ ، ۸۱۴	۲۵۴ : ۲۷۵ : ۲۹۹ : ۳۲۸ : ۳۳۹ : ۴۰۳
« نتایج الخیال - ۲۲۳ : ۲۲۴ ، ۲۷۵	۶۶۲
« نشتر عشق - ۲۴۳ ، ۴۰۳	تذکره ریاض العارفین - ۵۴۲ - ۸۰۴
« نصر آبادی - ۵ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ؛	۸۰۵
۴۰ ، ۴۲ ، ۱۳۶ ، ۲۲۴ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ،	تذکره سفینه خوشگو - ۳۹ : ۲۷۴ ، ۲۷۵
۳۰۱ ؛ ۳۰۲ ، ۳۴۵ ، ۴۳۳ ، ۴۳۵ ، ۵۰۳	۲۷۷ : ۷۴۷ : ۷۴۸
۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۷۳ ، ۶۲۳ ، ۶۳۲	تذکره سلام السموات - ۷ : ۱۸۷ : ۱۸۸
۶۵۸ ، ۶۶۷ ، ۶۸۰ ، ۷۰۴ ؛ ۷۱۸ ، ۷۴۵	۲۱۱
۷۴۸ ، ۷۴۹ ؛ ۷۷۹ ، ۸۳۸ ، ۹۹۶ ؛	تذکره شعاعیه - ۱ : ۴۸ : ۶۱ : ۶۳ : ۸۷
۱۰۱۸	۱۹۶ : ۲۵۷ : ۲۸۹ : ۴۲۴ : ۴۶۰ : ۵۹۵
تذکره نگارستان سخن - ۳۹ ، ۱۵۰ ؛ ۲۴۳	۵۹۶ : ۶۲۵ : ۶۳۰ : ۸۰۴ : ۸۴۹
۴۱۴ - ۵۴۵ ، ۷۷۰	تذکره شمع انجمن - ۵ ؛ ۴۳ : ۴۶ : ۹۲
تذکره واله داغستانی - ۶۸۰	۱۳۹ : ۱۵۴ : ۲۸۷ : ۳۱۰ : ۳۴۶ : ۴۰۳
« هفت اقلیم - ۱۸ ؛ ۱۸۶ ، ۱۹۴ ،	۵۰۴ ، ۵۹۰ : ۸۸۱ ، ۸۸۳
۲۰۲ ؛ ۲۲۳ ، ۲۷۵ ، ۲۹۵ ، ۳۲۹ ، ۵۱۲	تذکره صبح گلشن - ۴۶ : ۲۳۷ : ۲۳۸
۵۱۳ : ۵۷۳ ؛ ۶۵۷ ؛ ۶۵۹ ؛ ۶۶۶ ؛ ۶۷۲	۲۴۳ : ۲۷۰ : ۲۹۷ : ۳۴۰ : ۳۴۷ : ۴۰۶
۶۹۰ : ۸۷۱ ، ۸۸۵	۴۹۱ : ۶۵۷ ، ۶۷۸ : ۶۹۰ : ۷۱۸ : ۷۱۹
ترانه های جانسوز - ۵۸۵	۷۵۰ ؛ ۸۷۱
ترانه های دل - ۹۳۰	تذکره عرفات العاشقین - ۳۴۰ ، ۴۹۱ ، ۶۷۹
ترجمان اللغة - ۱۶۱	۹۲۲ : ۹۲۳
ترجمه احادیث قدسی - ۸۹۴	تذکره کعبه عرفان عرفات - ۹۲۲ : ۹۲۳
ترجمه تفسیر المیزان - ۶۱۳	۹۲۴
« عصر المأمون - ۷۳۱	تذکره کلمات الشعراء - ۱۵۱
« فاوست گوته - ۷۳۱	« گنج شایگان - ۱۶۴ ، ۱۶۵
« کتاب الاسلام والنصرانیه - ۴۱۰	« مجالس النفائس - ۱۴۳ ، ۲۰۰ ، ۵۰۲
« کتاب شعراء محمد - ۷۳۰	۵۰۳ ؛ ۵۰۷ ، ۵۹۳ ، ۸۸۱
« گلستان سعدی به عربی - ۷۳۱	تذکره مجمع الفصحا - ۳۷۸ ، ۳۷۹ ،
	۵۰۴ ، ۶۰۷ ، ۸۰۴ ، ۸۶۹ ، ۹۸۰

- ترجمه منازل السائرین - ۴۱۵
- « نظرهائی بتاریخ جهان - ۴۱۵
- « وتذیل تاریخ ملل اسلامی - ۴۱۵
- ترقیق الاسل فی تصفیق العسل - ۱۶۰
- تریاق کبیر (یاتریاق فاروق) - ۲۴۴
- تسهیل طریق الوصول ... ۱۶۰
- « العلاج - ۹۴۵
- التشریح - ۶۵۷
- تعديل الميزان - ۱۷
- تعلیقات بر رجال استرآبادی - ۷۹۳
- تعلیقات بر مشنوی مولوی - ۵۷۶
- « بر مواقف - ۴۵۳
- تعلیقہ بر تقریرات نائینی - ۲۳۳
- « بر تفسیر بیضاوی - ۴۵۳
- « بر تلخیص الاقوال فی معرفة الرجال - ۵۰۳
- تعلیقہ بر درر حائری یزدی - ۲۳۳
- « بر رجال متوسط میرزا محمد - ۷۹۳
- « برسی فصل طوسی - ۲۱۵
- « مختصر بر الهیات شفا - ۴۵۱
- « مختصر بر سفر نفس ملا صدرا - ۴۵۱
- « مفصل بر امور عامه اسفار - ۴۵۱
- « مفصل بر طبیعیات شفا - ۴۵۱
- تعلیمات اجتماعی - ۹۱۶
- تعلیم و تربیت در نظر علامه دوانی - ۴۱۰
- تعیین الغرفات للمعین علی عین عرفات - ۱۶۰
- تفسیر احادیث قدسی - ۸۰۸
- « سورة الانسان - ۱۷
- « سورة کوثر - ۳۴۹
- « سورة النجم - ۹۴۲
- « سورة واقعه - ۹۳۰
- « سورة هل اتی - ۹۳۰
- تفسیر صغیر طبرسی - ۲۵۱
- « فاتحة الاباب - ... ۱۶
- « قرآن (ایجی) - ۳۴۹
- « قرآن (بصیری شیرازی) - ۹۳۰
- « قرآن (محمد کازرونی) - ۳۶۲
- « قرآن (استخری) - ۶۷۲
- « مشنوی مولوی - ۹۳۰
- « المیزان - ۹۱۰
- « تفسیر نیشابوری - ۲۱۱
- تقدم (مجله) ۷۳، ۷۶، ۷۷
- التقريب فی التفسیر - ۲۱۴
- تقریرات فقه واصول اساتید بزرگ - ۶۱۳
- « قضا وشهادات بروجردي - ۷۷۳
- تکامل طبیعی نظرات وآراء - ۸۸۰
- تکمله حاشیه علامه دوانی بر تهذیب منطق - ۶۰
- تلخیص افادات انصاری - ۳۲۵
- تمدن (روزنامه) ۴۷۲
- « بکجا می رود ؟ - ۸۸۰
- تمیمة الفواد ... - ۵۷۲
- تنبيه - ۳۶۱
- تنفیس الشده ... - ۳۵۴
- تنقیح المناظر - ۲۱۱
- تنویر المقیاس فی تفسیر ابن عباس - ۱۶۰
- توانگر (روزنامه) ۵۲۰
- توضیح الحاوی فی الفقه - ۲۱۴
- تهذیب التهذیب - ۱۵۵
- تهیج العزام الی البلد الحرام - ۱۶۰
- (حرف ث)
- ثریا (روزنامه) ۳۸۴
- ثلاثیات - ۳۶۲
- ثمره الحیات وذخیره الممات - ۵۷۲

ثمر الفوائد - ۵۷۲

(حرف ج)

جام جم فی آثار عجم - ۴۷

جام جمشید (یا جام جمشیدی) ۷۴۶ - ۷۴۸
۷۵۰

جام جهان نما - ۱۷

جامع الاصول - ۲۱۰

جامع التواریخ - ۲۰۹

جامع المسائل النحویه - ۵۷۲

جام گیتی نما - ۶۷۴

جرعة السلسبیل - ۴۰۴

جغرافیای گیتی - ۹۱۶

« مفصل جلگه شیراز - ۹۱۶

جغرافی مفصل عمان و تاریخ آن - ۷۳

جلوه حق - ۶۱۳

جلیس الانیس فی اسماء الخندریس - ۱۶۰

الجمع بین فاطمتین - ۸۹۴

جنة الاثمار - ۷۵۰

جنگ فیروز آبادی - ۱۲ : ۲۷۷ - ۴۲۹

۵۰۸ - ۶۸۱

الجوابات للولویه - ۵۶۴

جواب مسائل متفرقه - ۷۹۴

جواهر زواهر - ۴۸۳

الجواهر السنیه - ۷۱۰

جواهر الکلام - ۵۸۲ - ۸۵۲

جوهر فرد - ۷۴۸ - ۷۵۰

جهان زنان (روزنامه) ۸۷۶

جهانگشای جوینی - ۸۰۰

جهان نامه - ۷۴۹

(حرف چ)

چرا فرانسه شکست خورد - ۷۴

چگونه میتوان خوشبخت بود - ۲۴۲

چهارچمن - ۴۷۷

چهره نما (روزنامه) ۳۸۴

چهل صباح - ۶۰۷ - ۶۱۰

(حرف ح)

حاشیه اثبات واجب - ۱۷

« اختیارات امام فخر رازی - ۲۱۵

« استدلالی بر عروة الوثقی - ۲۳۳

« اوائل معالم - ۷۹۴

« اول خفري - ۷۹۴

« تفسیر بیضاوی - ۳۸۲

« تهذیب - ۷۹۴

« تهذیب المنطق - ۴۵۳

« حاشیه علامه دوانی - ۶۰

« « مولی میرزا جان - ۷۹۴

« حکمة العین - ۱۷ : ۲۱۲

« دیباچه مفاتیح فیض - ۷۹۳

« رسائل انصاری - ۲۳۳ - ۳۸۲

« روضه - ۹۹۸

« شرح ارشاد اردبیلی - ۷۹۲

« شرح اشارات - ۱۷

« « شمسیه - ۸۹۴

« « قواعد - ۷۹۴

« « مطالع - ۳۴۹ - ۳۵۶

« « هدایه - ۴۵۲

« طوابع الانوار - ۴۵۳

« عروة الوثقی - ۱۰۱۲

« فرائد الاصول - ۵۸۲

« فصول - ۲۳۳

« قوانین الاصول - ۵۸۲ : ۷۹۴

« کافی - ۷۹۴

« کافیه - ۴۷۰

« کتاب ذخیره - ۷۹۲

- حاشيه مدارك - ٧٩٢
« الكشف ... - ٢١٢
« لوامع الاسرار - ٤٠٦
« مسالك - ٧٩٤
« مشارق - ١٧
« مطول - ٤٥٣
« معالم الاصول - ٢٥١ - ٣٢٣ - ٧٩٢
« مفاتيح - ٧٩٤
« مكاسب - ٢٣٣
« منتهى المقال ابو علي - ٧٩٤
« نجات العباد - ٣٢٥
« النخبة - ٣٢٥
« وافي - ٧٩٣
« وجيزه - ٧٩٤
حاصل كورة الخلاص ... ١٦٠
حالات واصموص آلماني - ٨٧٤
الحاوي (فقه) ٣٥٤ ، ٣٦١ : ٣٦٢ : ٧٣٦
حاوي صغير - ٣٥٣
الحاوي في علم التداوي (طب) ٦٥٧
حبل المتين (روزنامه) ٢٦٥ : ٣٨٤ : ٤٧٣
٥٥٨
حبیب السیر - ٢٠٨ : ٢١٩ : ٣٢٩ : ٣٣١
٣٣٩ : ٣٦٥ : ٣٦٦ : ٧٩٩
حجة السفرة البرره ... ٥٢٢
حجة الكلام ... ١٧
حدائق الاعراب - ٩١٣
الحدائق الناضرة - ٣٥٤ : ٧٩٠ : ٨٩٤
حريف (روزنامه) ٢٦٧
حظائم القدس - ١٩٥
حقائق (روزنامه) ٤٧١ ، ٤٧٣
حكمت (روزنامه) ٣٨٤
حكمت و كلام - ٨٠٨
حكمة العين - ٢١٢
حل التقويم - ٦٧٤
حل المسائل - ٢١٥
حل مسائل رياضيات - ٢٣٦
حواس الباطن - ٢٣٠
حيات (روزنامه) ٧٢٨
« اثير ... ٨٤٩
(حرف خ)
خاتم النبیین - ١٩٣
خاطرک لندن - ٦٤٦
خانقاه - ١٤٤
خاور (مجله) ٧٣
خدائشناسی از راه روانشناسی - ٤١٠
خرابات - ١٤٤
خزائن الملكوت - ٧٤٨ ، ٧٥٠
خزانة الخيال - ٧٥٠ ، ٥٧٢
خزان و بهار - ٢٢٩ ، ٢٣٠
خزرجيه - ٣٥٣
خزينة الاصفباء - ٧٣٦
خسر و شیرین (وحشی) ٧٥٣
خضر و موسى - ٨٢٥
خلاصة التلخيص - ١٧
خمسة نظامی - ٤٧٧ ، ٧٥٣
(حرف د)
دائرة المعارف (جواهر الكلام) ٧٩٢
الدار الغالی فی الاحادیث الموالی - ١٦٠
داستان دوستان - ٧٧
داستان مسیح - ٧٣١
دانشمندان و سخن سرايان فارس - ٧٤٧
دانشنامه شيخ الاسلامی - ٦٩
دبستان الفرصه - ٩٩ ، ١٠٠ ، ١٠١ ، ٤٠٠
دختر آفتاب - ٧٣١

دیوان مشرقی - ۴۳۴ : ۴۳۶

« منصور - ۵۱۸

« منوچهری - ۵۴۷

« مودن - ۴۸۰

« مولوی اوزی - ۵۶۴

« ناهید - ۶۴۶

« نصیرالدین - ۶۷۴

« نوبخت - ۷۴۱

« نیاز - ۷۵۳

« واحدی - ۷۷۳

« وصال - ۸۰۸

« وقار - ۸۲۵

(حرف ذ)

الذریعه الى تصانیف الشیعه - ۴۸ ، ۲۲۹

۳۸۲ ، ۷۵۰ ، ۹۲۲ ، ۹۲۳

(حرف ر)

راز زندگی - ۴۱۵

ربیع الانوار - ۵۷۲

رجال کبیر - ۷۹۳

الرد علی انموزج العلوم - ۱۷

« علی حاشیة التمهید - ۱۷

« علی حاشیة الدوانی - ۱۷

رسائل - ۶۱۲

رسائل متفرقه « حاج سید عبدالله » ۱۰۱۲

رسائل متفرقه (وقار)

رساله آب انگور و خرما و مویز - ۷۹۴

« آثار تازہ پدید - ۱۰۰۵

« آلات جراحی - ۹۰۴

« آنچه جهال ... - ۷۹۳

« اجتماع امرونی - ۳۲۵

« اجتماع ضروری - ۷۹۳

« الاجتهاد والاخبار - ۷۹۳

الدرر الكامنه ... ۱۵۵

الدرر المبثه ... ۱۶۰

درر المنشور - ۵۷۲

الدرر النجفیه ... ۸۹۴

الدرر المكنونة - ۲۳۰

الدرر النظیم المرشد ... ۱۶۰

دره التاج اعزہ الدماج - ۲۰۷ - ۲۱۲

دره التالیف و دره التصریف - ۹۱۳

دره نادره - ۸۰۰ ، ۸۰۱

دریای کبیر - ۹۴ - ۱۰۱

دستور رستگاری - ۴۴۳

دستور زندگانی - ۷۶ ، ۷۷

دستور الوزراء - ۳۶۶

دفتر درد - ۷۴۸ ، ۷۵۰

دلائل الظهور فی علائم الحضور - ۴۸۳

دلیران تنگستانی - ۳۸۴

دلیران فارس (روزنامه) - ۶۹

دلیل السالکین - ۵۷۶

دنیای ایران (مجله) - ۷۲۸

دوره تمدن - ۸۷۲

ده دفتر (مثنوی) - ۷۱۱

ده رساله عرفانی (رائض الدین) - ۳۲۱

دیدنیها و شنیدنیهای جهان - ۴۵۰

دیوان اوحدی بلیانی - ۹۲۳

دیوان حافظ - ۱۹۶ ، ۴۷۲ ، ۷۵۳ ، ۸۰۶

« خاقانی - ۸۰۶

« دین - ۷۳۰ ، ۷۳۱

« رشید الدین و طواط - ۵۹۲

« صفی علیشاه - ۵۲۱

« فرهنگ - ۱۳۲

« قاآنی - ۱۶۵

« کاشف - ۲۳۰

« گلبن کازرونی - ۲۶۰

رساله احکام حیض - ۷۹۳	رساله حج - ۷۹۳
« احکام دماء معفوہ - ۷۹۳	« حجیت استصحاب - ۷۹۳
« احکام عقود - ۷۹۳	« حقیقت واجب - ۱۸۷
« اصالت صحت در معاملات ۷۹۴	« حکم شرعی و تحدید آن - ۷۹۳
« اصالت طهارت - ۷۹۴	« حلال و حرام بودن قرض - ۷۹۴
« اصل براءت - ۷۹۳	« حل شبهات کاتبی - ۲۵۱
« اصول اصیلہ ... ۷۹۳	« حلیمت جمع بین دو علویہ - ۷۹۲
« اصول دین - ۷۹۴	« حیض - ۳۴۹
« اطواق الذهب - ۸۰۵	« خمس - ۷۹۳
« امامت - ۷۹۴	« خواص اعداد - ۶۷۱
« اہبۃ الادیب - ۸۲۶	« دائرہ - ۷
« بحرانیہ - ۹۴۶	« در حفظ صحت - ۹۴۵
« بیان اصول اسلام - ۷۹۳	« در شرح حال سکوت - ۸۲۶
« بیان تجوہر اجسام - ۱۷	« در شرح لغزشیخ بہائی - ۹۴۶
« بیان حیل شرعیہ - ۷۹۳	« درۃ نجفیہ - ۵۰۱
« تجویدیہ - ۵۵۱	« رضاع - ۳۲۵
« تحفہ حسینیہ - ۷۹۴	« زکوۃ و خمس - ۷۹۳
« تحقیق روایت - ۱۸۷	« سماویہ - ۹۴۶
« ترجمہ صد کلمہ علی - ۸۲۵	« شرح مختصر اصول فقہ - ۱۷
« تعبیریہ - ۹۴۶	« شطر نجیہ - ۱۰۱
« تفسیر آیہ لیغفر ... ۸۲۵	« شیخ و شاہد - ۴۱
« تفسیر قول حضرت رسول - ۳۴۹	« صاعقہ - ۳۶۰
« تفضیل بشر بر ملک - ۳۴۹	« طاعونیہ - ۹۴۶
« رسالۃ الثلجیہ - ۶۵۷	« طب - ۱۷
« رسالہ جبر و اختیار - ۷۹۳	« طب البلبہ (یا سکنجبینہ) - ۱۳۲
« جمع بین اخبار ... ۷۹۳	« طہارت و صلوۃ - ۷۹۳-۷۹۴
« جنات عدن - ۵۷۲	« عبادت جاہل - ۷۹۴
« جواب مسائل فقہیہ - ۷۹۴	« عدم اعتداد رؤیت ہلال - ۷۹۴
« جواز تقلید میت - ۷۹۴	« علم بدیع - ۸۲۶
« جوہریہ - ۹۴۵	« علم شانہ - ۱۶۹
« چہل قطعہ - ۴۰: ۴۲	« علم کلام - ۱۴۱
« حاشیہ شرح مفتاح - ۱۷	« علم ہندسہ جدید - ۱۶۹

رساله عملیه - ۱۰۱۲

« فساد عقد دختر نابالغ - ۷۹۳

رساله فی ان دلالة القرآن ... ۱۷

« فی بیان الحاجة الى الطبيب - ۲۱۲

« فی رد اعتراض (کذا - ؟) ۱۷

« فی کون اللواجب ... ۱۷۰۰

الرساله فی معنی القول - ۳۲۶

رساله قصر و اتمام - ۱۰۲۰

« کافوریه - ۹۴۶

« کبریت احمر - ۴۸۰

« کر - ۷۹۴

« کلمات مشکله ابن سینا - ۶۷۴

« کوثریه - ۹۴۶

« لاضرر - ۶۱۳

« مختصر کفایة المطلب ... ۱۷

« مسائل فی احکام النجوم - ۲۱۵

« مستحبات نماز - ۷۹۳

« معاد جسمانی - ۱۷

« معاملات - ۷۹۴

« معراج جسمانی - ۱۷

« معرفت در نظر شوین هاور - ۸۸۰

« مناظره ... ۷۹۳

« منظومه در طب - ۹۴۶

الرساله المنظومة فی ما یحل و یحرم - ۳۲۶

رساله مونس السالکین - ۵۷۶

« نامیدن بعضی از فرزندان ائمه - ۷۹۴

« نبض - ۱۷

« نقض و ابرام - ۷۹۴

« نماز جمعه - ۷۹۳

« وبائیة صغیره - ۹۴۶

« وبائیة کبیره - ۹۴۶

« هندسه - ۶۷۱

رساله هیئت جدید - ۱۰۱

الرشیدیة - ۶۵۷

رکنیه - ۳۲۷

روانشناسی پرورشی - ۶۰۱

« عملی و عملیات آزمایشگاهی - ۸۸۰

روح الجنان - ۵۷۲

روزنامه خسروان پارس - ۸۲۵

« سفر بنادر - ۳۸۵

روزه در اسلام - ۱۹۳

روض المسلموف فی ماله اسمان - ۱۶۰

روضه الازهار - ۷۵۰

« الجنات - ۲۰۶ ، ۲۰۹ ، ۲۱۱ ؛

۲۱۳

روضه الصفا - ۷۵۰

« الناظر فی درجة الشيخ عبدالقادر - ۱۶۰

رہبر ملل - ۴۵۱

ریاض الابرار - ۲۴۷

ریاض الجنه - ۷۹۱

« الرضوان - ۱۷

« العاشقین - ۳۴۴

« المسائل - ۳۶۴ ، ۷۹۵

ریحانة الادب (مدرس تبریزی) ۶۷ ، ۱۶۲

۳۸۲ ، ۸۹۳ ؛ ۸۹۴ ، ۹۲۲ ، ۹۲۳

ریحانة الادب (وقار شیرازی) ۸۲۶

(حرف ز)

زاد المعاد فی وزن بانت سعاد - ۱۶۰

زبدة الاسرار - ۵۲۱ ؛ ۵۵۵

الزبدة فی الاحادیث سید المرسلین - ۷۳۶

« فی التصوف - ۳۲۷

الزلال من نظم ائمة القال - ۲۴۸

زنان شاعر معاصر - ۵۹۴

زن جدید - ۵۸۴

سروشی از غیب عالم - ۹۱۱
 سعادت بشر (روزنامه) - ۸۷۲
 سفر السعاده - ۱۶۰
 سفلیس دهان - ۶۴۶
 سفینه - ۸۰۸
 سلاسل الحديد - ۸۹۴
 سلافة العصر - ۸۸۴
 سلم الواعظین - ۷۱۰
 سلوة الغریب - ۶۷۷
 سلوك الملوك - ۱۴۳
 سماء الشافیه - ۷۳۵
 سواد و آموزش همگانی - ۸۸۰
 سه شاهزاده تیره بخت - ۹۱۶
 سیاحتنامه (وقار) - ۸۲۶
 « بغداد - ۷۳۰

(حرف ش)

شائق و مشتاق - ۶۰۷
 شاطیبه - ۳۵۳
 شاهنامه (نوبخت) - ۷۲۸-۷۳۰
 شدالازار - ۱۶۳ ؛ ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۱۴
 ۲۴۸ ، ۳۲۶ ؛ ۳۲۷ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۶۱۶
 ۶۱۷ ؛ ۶۵۷ ، ۷۳۶
 شدات الذهب - ۱۵۶ ، ۱۶۲ ، ۲۱۰ ،
 ۳۶۳ ، ۴۷۱ ، ۵۲۲
 شرح اربعین نووی - ۳۴۹ ؛ ۴۵۳
 « ارشاد فی الفرع الشافیه - ۴۵۳
 « الفیه ابن مالک - ۳۲۰
 « ایساغوجی - ۷۳۵
 بحث - ۶۷۲
 « بخاری - ۵۳۸
 « بیست باب بیرجندی - ۵۸۲
 « تجرید : ۱۵ ، ۹۱۰ ، ۹۱۱

زندانی بزهرود - ۴۱۰
 زندگانی آیه الله بروجردی - ۲۳۹ ؛ ۶۱۲
 « ملك المتكلمین - ۴۲۱
 زندگی زن - ۶۴۶
 زن و آزادی - ۵۸۴
 زهرالریاض (حاشیه ریاض فاموری) - ۹۹۸
 زهرالریاض فی اخبار عیاض (صقری) - ۱۵۹
 زهرة الحیوة الدنیا - ۵۷۲
 زیج ایلخانی - ۲۰۹
 زینة الاوراق - ۷۵۰
 « المجالس - ۵۷۲

(حرف س)

سالنامه رومیزی - ۴۱۲
 « فارس - ۴۵۳ ، ۵۰۴
 « فرهنگ اصطهبانات - ۲۳۸ ، ۶۴۰
 ۹۱۳ ؛ ۹۹۶ ، ۱۰۰۶
 سالنامه فرهنگ مسجد سلیمان - ۵۶۱
 سالفهای تصمیم - ۸۸۰
 سایه زندگی - ۳۰۴
 سبك شناسی - ۱۶۸ ، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ؛ ۸۰۱
 سپید و سیاه (مجله) - ۸۸۰
 سپیده صبح - ۹۹۵
 سحر حلال - ۷۲۲
 سخنوران ایران در عصر حاضر - ۷۵
 سده قآنی - ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۳۴۱
 السراج المنیر - ۲۳۰
 سر الخلافه - ۶۸
 سرطان فك - ۶۴۶
 سرگذشت سید حسن مدرس - ۸۷۵
 سرمه سلیمانی - ۹۲۳
 سروش (روزنامه) - ۸۷۴
 سروش نجات (روزنامه) - ۸۷۷

شرح تنبيه - ۶۷۲

« التوضيح - ۲۱۴

« تهذيب المنطق والكلام - ۴۷۱

شرح حال حسين بن منصور حلاج - ۶۷۱

« حقائق السحر - ۱۳۲

« حكمة الاشراف - ۲۱۱

« رساله هيئت قوشچی - ۴۵۲

« شرح التنبيه - ۳۶۲

« شش رباعي محتشم - ۸۲۵

« شمائل النبي (امام ترمذی) - ۴۵۳

« شواهد مطول - ۲۴۶

« صحيح بخاری (ابن حجر عسقلانی) - ۱۵۵

« صحيفه سجاده - ۵۱۱

« فرائض سجاوندی - ۴۵۳

« فروع ابن حداد - ۳۶۲

« فصوص الحكم - ۴۷۱

« الفصول لبقرات - ۶۵۷

شرح قرشی بر قانون ابن سینا - ۲۰۶

« قصیده بانت سعاد - ۱۶۰

« قصیده تائیه دعبل - ۲۴۶

« قصیده العمیدیه - ۲۱۴

« قضاء عراقی - ۱۰۰۵

« کافیه ابن حاجب - ۴۰۶ - ۴۵۳ ،

۷۳۵

شرح کتاب صوم شرائع - ۲۳۴

« گلشن راز - ۳۲۱ ، ۴۷۱

« اللباب اسفرائنی - ۲۱۴

« لमे - ۹۱۱

« محصول - ۶۷۲

« مختصر الاصول (ابن حاجب) - ۲۱۲

« مختصر التنبيه - ۳۶۲

شرح مختصر فی الاصول ابن حاجب (فالی)

۳۲۷

شرح مصابیح - ۶۷۲

« مطالع الانوار - ۲۱۱ ؛ ۴۰۶

« مفاتیح الفقه : ۷۹۲

« المقدمة البرهانية فی الخلافی - ۴۹۲

« منظومه سبز واری : ۴۶۲ ؛ ۹۱۰ ؛ ۹۱۱

« المنهاج الاصلی - ۳۵۴

« مواقف - ۳۴۹

« نامه علی بمالك اشتر - ۸۲۵

« نتایج الاصول - ۵۸۲

« نظام - ۲۱۱

« و ترجمه کتاب بارع - ۱۳۲

« هیا کل النور سهروردی - ۱۷

شرق بیدار (روزنامه) - ۴۰۹

شترنج وجود - ۹۳۰

شعب الاسانید فی روایة الكتب والمسانید

۳۵۸

شفق سرخ (روزنامه) - ۷۶

شکوفه های بهاری - ۵۸۵

شمائل النبویه - ۳۴۸

شمس الحکمه - ۲۱۶

شوارق الاسرار العلیه . . . - ۱۶۰

شوش (روزنامه) - ۱۵۳ ؛ ۱۵۴

الشهاب الشاقب - ۸۹۴

شهرستان جهرم - ۴۲۱

شهر شیراز - ۲۰۲ ؛ ۶۶۵ ؛ ۹۱۵

شیراز امروز : ۷۰ ؛ ۲۴۰ ؛ ۳۰۲ ؛ ۴۵۰

۶۲۱ ، ۷۰۵ ، ۹۱۵

شیراز در گذشته و حال - ۹۱۶

شیراز نامه - ۲۱۴ ، ۴۹۲ ؛ ۴۹۳ ؛ ۷۳۶

(حرف ص)

صبح وصال - ٨٠٨

صحاح اللغة - ١٦٢

صحيح بخارى : ١٤٢ ؛ ٣٥٠ ؛ ٣٥٢ ؛ ٣٥٦

٣٦١ ، ٣٦٢

صحيفة الاخلاص - ٧٥٠

صرف ونحو - ٥٦١

الصلوة والبشر في صلاة على خير البشر - ١٦٠

صواعق المحرقة - ٢٤٧

صور اسرافيل (روزنامه) - ٤٢١

صور نوعيه از منظر گوته آلماني - ٨٨٠

(حرف ض)

الضوء اللامع - ١٤٢ ، ١٤٣ ، ١٥٥ ، ١٦٢

٣٤٨ : ٣٤٩ ؛ ٣٥٢ ، ٣٥٣ ؛ ٣٥٤ ؛ ٣٥٦

٣٥٧ : ٣٥٨ ؛ ٣٦٠ ، ٣٦١ ؛ ٣٦٢ ، ٣٦٣

٣٦٤ ؛ ٤٢٥ ؛ ٥١٠ ؛ ٧٠٤ ؛ ٨٨٥

(حرف ط)

طالع - ٦٧٢

طب داراشكوهي - ٧٣٥

طبقات الشافعية الكبرى - ٣٢٧

طرائق الحقائق - ٢١٠ ، ٢٧٥ ، ٤٩٠ ،

٥٥٦ ؛ ٥٥٧ ، ٨٨٩

طرب المجالس - ٥٧٢

طريق زندگي - ٩١٥

طوفان جنوب (روزنامه) - ٤٢٢

طيف الخيال في مناظرة العلم والمال ، ٥٧٠

٥٧١ ، ٥٧٢

(حرف ظ)

ظريف (روزنامه) - ٢٣١

(حرف ع)

عارف نامه هزار - ٨٤٩

عالم آراي اميني ؛ ١٤٣

عالم نوع اسلام - ٥٨٤

عباس نامه - ٢٣٠

عبرة للمناظرين - ١٦٩

عدة الاحكام في شرح عمدة الاحكام ، ١٦٠

عشرة كامله - ٨٢٥

عصر آزادي (روزنامه) - ٩٢٧

عقائد نسفي : ٧٠٣

علم تربيت ؛ ٧٣٠

علم طباييع - ٧٣٠

عمدة السائل في دفع الصائل - ٣٢٦ ، ٣٦١

٤٢٥

عواقب - ٩١٥

عيون التصريف - ٦٧

(حرف غ)

غاية القصوى - ٣٥٣ ، ٦٧٢

الغرر المثلثة والدرر المبثثة : ١٦٠

(حرف ف)

فارس (روزنامه) - ٩٥

فارسنامه ناصري - ٧ ؛ ١٥ ؛ ٩١ ؛ ١٥٢

١٨٧ ، ١٩٣ ، ٢٠٥ ؛ ٢٦٨ ، ٢٨٩ ، ٣٠٦

٣١٥ ، ٣٤٠ ، ٣٤١ ؛ ٣٤٢ ، ٣٥٤ ؛ ٣٥٥

٣٧٨ ، ٤١٣ ، ٤٤١ ، ٤٨٩ ؛ ٥٠٠ ، ٥٠٤

٥١٠ ؛ ٥٥٦ ؛ ٥٧١ ؛ ٥٨٢ ؛ ٥٨٤ ؛ ٥٩١

٦٠٧ ، ٦٢١ ، ٦٢٨ ؛ ٦٥٧ ، ٦٦١ ، ٦٩١

٧٠٠ ؛ ٧٢٦ ؛ ٧٥٢ ، ٧٦٠ ؛ ٧٨٥ ، ٨٠٣

٨٠٤ ، ٨٠٨ ؛ ٨١٥ ، ٨٢٠ ، ٨٧١ ، ٨٨١

٨٨٢ ؛ ٨٩٣ ؛ ٧٩٤ ؛ ١٠١٨ ؛ ١٠٢٠

فارس وچنگ بين الملل - ٧ ، ٣٨٤

فتح المنان في تفسير القرآن (تفسير علامي)

٢١٢

فتوح الحرمين - ٣٧٨

فرائض الارى - ٤٥٣

فردوس العارفين - ۷۴۸ ، ۷۵۰

« الكمال - ۱۹۵

فروغ يدر ۹۲۶

فرهاد وشيرين (وصال) ۸۰۵

فرهاد وشيرين (صابر) ۹۹۶ ، ۹۹۷

فرهنگ آندراج - ۳۳۶ ، ۳۸۱ ، ۸۲۸ ، ۹۸۲

فرهنگ دانش آموز - ۹۱۶

فرهنگ فرهنگ - ۱۳۲

« لارستانی - ۹۱۵

« نفیسی - ۶۱۰

فریدون - ۹۱۶

فصل الخطاب - ۲۱۶

فصوص الحکم - ۴۶۲

فصول الاصول - ۳۸۲

فضل الدرة من الخرزہ ... ۱۶۰

الفضل الوفی فی العدل الاشرافی - ۱۶۱

الفقه الكبير - ۳۲۷

فقه اللغة فارسی - ۷۳۱

الفکوک فی رفع الشکوک - ۳۲۶

فلات قاره - ۷۴۴

فلسفه شهادت یارمزمحبت - ۶۹

فوائد حائریه - ۷۹۲

الفوائد الحلیه - ۷۱۰

فوائد رجالیه - ۷۹۳

فوائد الرضویه - ۳۲۵ ؛ ۹۹۸

فوائد ملحقة بفوائد حایرۃ - ۷۹۲

فوات الفیات - ۲۰۹

فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای ملی

۴۳۵ ؛ ۹۹۶

فهرست کتب خطی مدرسه عالی سپهسالار ۱۶۲

۲۰۶

فیروز ونسربین - ۷۵۳

فیلسوف نماها - ۶۱۳

(حرف ق)

قاطعة القال - ۸۹۳ ؛ ۸۹۴

قاموس الاعلام - ۷۹۹

القاموس المحيط والقابوس الوسيط - ۱۵۷

۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲

قانون السلطنة - ۱۷

قانون الصدارة - ۸۲۵

قرائت فارسی - ۹۱۶

قرآن مجید (کلام الله - فرقان) - ۷۱ ، ۱۳۲ ،

۱۵۶ ، ۲۳۲ ، ۲۸۶ ، ۲۹۳ ، ۳۴۵ ، ۳۴۹

۳۵۰ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸

۳۵۹ ، ۳۶۱ ، ۴۰۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷

۵۵۱ ، ۵۵۷ ، ۶۳۹ ، ۷۷۲ ، ۷۸۱ ، ۷۹۶

۸۰۵ ، ۸۰۶ ، ۸۲۱ ، ۹۹۹

قرائت فارسی - ۵۶۱

قدرت (روزنامه) - ۱۹۴

قسمتی از تاریخ القرآن - ۸۸۰

قسمتی از فرهاد شیرین - ۸۰۸

قشون (مجله) - ۷۲۹

قصیده عشقیه - ۲۱۶ ، ۲۱۸

قطبة الخشاف فی حل خطبة الکشاف - ۱۶۱

قواعد فقه - ۱۵

قوانین الاصول - ۹۱۱

القيود الوافية فی شرح الشافیه - ۲۴۶

(حرف ك)

کائنات جوی - ۷۳۰

کتاب احمد (سفینه طالبی) - ۵۵۸

کتاب الاربعین ... ۱۶۳

کتاب اقلیدس - ۴۷۱

کتاب پزشکی عملی - ۵۸۹

کنجکاوی در چگونگی کودکان - ۸۸۰
 الکنی واللقاب - ۳۲۵ : ۷۹۱ : ۱۰۱۳
 کنز الاخبار - ۶۸
 کیهان (روزنامه) ۷۶ ، ۴۴۹
 (حرف گ)
 گزارشهای باستان شناسی - ۶۰۵
 گفتار حکیم فارابی - ۸۰۸
 گفتار راست (روزنامه) ۲۶۷
 گل آتشی - ۷۲۸
 گلبن محمدی - ۴۸۰
 گلستان (روزنامه) ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶
 ۷۲۸
 گلستان خلیل - ۶۰۷
 « سعدی - ۱۶۹ ، ۴۴۲ ، ۴۷۷ ، ۸۰۰
 ۸۲۵ ، ۹۲۷
 گلشن اسرار - ۲۶۰
 گلشن وصال - ۱۳۲ : ۳۸۱ : ۸۰۳ :
 ۸۰۶ : ۸۰۸ : ۸۲۲ : ۸۶۶ : ۸۸۹ : ۸۹۰
 گلهای خندان - ۲۴۲
 « محبت - ۶۰۴
 گنج فقیر - ۱۴۴
 گندستان - ۴۴۲
 (حرف ل)
 لارستان کهن - ۱۷ : ۱۴۳ : ۲۱۵ : ۴۵۳
 ۹۱۵
 الاعم المعلم العجائب ... ۱۶۱
 لطائف التفسیر - ۷۳۶
 لطائف الظرائف - ۵۷۲
 لغت نامه (دهخدا) ۱۶۲ : ۶۶۳
 لوا مع الحکمه - ۱۷
 لواء لواء البحرین - ۸۹۴
 لوژیک (قانون فکر) ۷۳۰

کتاب جراحی عمومی - ۵۸۹
 « چهل باب - ۹۰۴
 « حل وعقد - ۲۱۵
 « در علم خط - ۸۹۴
 « در فقه - ۳۲۵
 « زمین - ۶۷۱
 « شواهد - ۲۵۱
 « الطهاره - ۳۲۵
 « فی السئه الضروریه - ۹۰۴
 « کبود - ۷۳۱
 « المحاکمات - ۲۱۱
 « مذهب (فاموری) ۹۹۸
 الکشاف - ۲۱۲
 کشف روش اختصار در تدریس - ۸۸۰
 کشف الصدق - ۱۴۳
 « الظنون - ۶۷ ، ۱۰۱۴
 « الغمام - ۴۸۰
 « القناع - ۸۹۳ ، ۸۹۴
 الکشف والبيان فی تفسیر القرآن - ۶۷
 کشکول (شیخ بهائی) ۴۷ ، ۸۲۵
 کشکول پارس (روزنامه) ۲۷۱
 کعبه الباکین - ۵۰۰
 کعبه مراد - ۹۲۳
 کفایة الاصول - ۹۱۰
 کفایة المنصوری - ۱۷
 کلمات علیه عرا - ۵۰۴ ، ۵۰۵
 کلمات المحققین - ۷۹۳
 کلیات أنوری - ۸۰۶
 « سعدی - ۴۷۷ ، ۸۰۶
 « قانون ابن سینا - ۲۰۵ ، ۲۰۸
 « ملکم خان - ۵۵۸
 کلیله و دمنه - ۶۶۶ ، ۸۲۵

- لوح محفوظ - ۹۲۳
 لیلی و مجنون (کشف) ۲۳۰
 « « (مکتبی) ۵۰۴ : ۵۰۵ : ۵۰۷
 (حرف م)
 مآثر الامراء - ۴۴ ۴۶ - ۶۰
 مآثر الکريم - ۶۰
 مادة الحیوة - ۵۷۲
 ماوراء مدرسه - ۷۳۰
 ماهسر - ۷۳۰
 ماده گم شده - ۹۰۶
 مباحث استدلالی... ۷۷۳
 المتفق وضعاً والمختلف صنعاً - ۱۶۱
 المثلث فی اللغة - ۱۶۱
 مثلهاى لارستانی - ۹۱۵
 مثنوی پیر و جوان - ۶۷۲
 « در معارف الهیه - ۲۳۷
 « مولوی - ۵۲۱ : ۵۵۷ : ۸۰۶
 « هجر نامه - ۱۰۱
 « هفت پیکر (کو کب شیرازی) ۲۵۲
 مجالس الاخبار - ۵۷۲
 « السنه و محافل الازمنه - ۸۲۵
 مجمل فصیح (خوافی) ۳۲۷
 مجموعه التمامی - ۸۲۰
 مجموعه اللطائف در بیان ظرائف و نوادر
 ۴۸۳
 المجموع والمصادر - ۱۶۲
 مجنون و لیلی - ۷۴۸ : ۷۴۹ : ۷۵۰
 المحاتمات - ۱۷
 « بین حواشیهها علی شرح المطالع
 ۱۷-
 محمد علی پاشا - ۴۴۳
- المختصر فی الطب - ۱۰۱۴ : ۱۰۱۵
 مختصر المراثی - ۳۱۶
 « مغنی (بارزی) ۳۶۲
 « المقال - ۳۴۹
 مخزن الاسرار (نظامی) - ۷۴۹
 مدینه العلم - ۵۷۲
 مرآة الاحوال - ۷۹۲
 « الادوار فی مرقاة الاخبار - ۴۵۲
 « الحق - ۵۷۶
 « الحقیقه - ۶۷۴
 مراثی (وصال) ۸۰۸
 مردان خدا - ۴۱۲
 مرد انقلاب (روزنامه) ۹۳۴
 مرد شیراز (روزنامه) ۶۲۰ : ۶۲۱
 مرشد العتبا بشرح امثلة البنات - ۴۵۳
 مرغزار - ۸۲۵
 المرقاة الارفعیه فی طبقات الشافعیه - ۱۶۱
 « الوقیة فی طبقات الحنفیه - ۱۶۱
 مزیل العنا - ۷۱۰
 مسائل فقه و ابواب متفرقه - ۲۳۳
 « فقهیه - ۲۳۳
 مساوات (روزنامه) ۴۲۰
 مشاهدات من درخوزستان - ۴۱۲
 مشرق الاشراف - ۶۰۷ : ۶۰۹
 « السعدین - ۵۷۲
 مشعل فارس (روزنامه) ۶۰۰ : ۶۰۱
 مشکوة العقول - ۵۷۲
 « الهدی - ۹۱۵
 مشیخت (عفیف جرهی) ۳۵۸
 مصائب النواصب - ۱۰۲۰
 مصباح - ۶۷۲

مقصود ذوى الالباب فى علم الاعراب - ١٦١
المقطم (مجله) ٧٣٠
مكاسب - ٦١٢ ؛ ٩١٠
مكالمه بيروجوان - ١٤٤
مكتب اسلام (مجله) ٦١٣
مكتب سعدى (روزنامه) ٣٠٢
ملحه - ٣٥٠
ملى (روزنامه) ١٦٧
مناسك العاشقين - ٣١٥
مناقب جمال اردستانى - ١٤٣
مناهل التحقيق - ٨٤٤
منتخبات وشرح حال سعدى - ٨٤٩
منتخب الدعوات - ٨٢٠
منتخب مقالات زمخشرى - ٨٠٨
المنتقى فى الشواد - ٦٧
منتهى الارب فى لغة العرب - ١٦٢
منتهى المقال - ٧٩٥
المنجد - ١٠١٤
منح البارى فى شرح صحيح البخارى - ١٦١
منشآت فرصت ١٠١
منظومه فارسى - ٨٢٥
المنظومة فى المنطق - ٦١٧
منهاج - ٦٧٢
منهاج الاصول - ٣٥٠ ؛ ٣٥٣ ، ٣٥٦ ، ٣٦١
٤٢٥
منهج التحرير - ٢١٦
منهج الصادقين - ٦٠
منهج العشاق - ٦٠٧
منية السؤل فى دعوات الرسول - ١٦١
« الطالب - ٣٥٥
« الفؤاد - ٥٧٢
الموضح فى علل القراآت - ٦٧

مصباح ذوى الالباب - ٦٨
« المبتدين - ٥٧٢
« الهدى .. ١٤٠
مصطفى المقال فى مصنفى علم الرجال - ١٨٧
٢٤٦ ؛ ٣٤٩ ؛ ٣٦٥ ، ٥٠٣
مطالع - ٦٧٢
مطرح الانظار - ٢٤٤ ؛ ٨٩٢ ؛ ٩٠٣ ، ٩٠٤
٩٤٥
مطول - ٩١١
مظفرى (روزنامه) ٣٨٤ ، ٤٧١ ، ٤٧٤
مظهر الاسرار ٧٤٨
معارج القدس - ٥٧٢
معالم الشفاء - ١٧
معانى وبيان - ٤١٠
معجم الادباء - ٦٧
معراج النبیه - ٨٩٤
معيار الافكار - ١٧
« العرفان - ١٧
المغانم المطابقة فى معالم طابه - ١٦١
مغنى اللبيب - ٢٥١
مفاتيح الارزاق - ٨٩٤
مفتاح المفتاح - ٢١١
مفرق الهيضة والوباء - ٩٤٦
مفكرة الوحيدى (تقويم) ٧٩٦
مقاصد الصالحين - ٥١١
مقالات العارفين - ١٧
« علمى وسياسى - ٩٤ ، ٩٩ ؛ ١٠١
مقالاى در نيرنجات - ١٦٩
المقال فى معرفة الرجال - ٣٤٩
مقاله در فصد - ٩٠٤
المقتصر فى شرح المختصر - ٣٢٦
المقتطف (مجله) ٧٣٠

- مهر (مجله) ۱۶۲ ، ۳۳۹ ، ۵۶۲
 مهر ایران (روزنامه) ۵۶۲
 مهرگان شیراز - ۴۵۰
 مهمانخانه بخارا - ۱۴۳
 مهیج الغرام الى البلد الحرام - ۱۶۱
 میلاد گوته آلمانی - ۸۸۰
 (حرف ن)
 نابغه علم و عرفان - ۴۹۱
 ناسخ التواریخ - ۶۰۴ ؛ ۶۵۰
 نامه خرد پژوهان - ۸۴۹
 ناندان - ۱۴۴
 ناهید (روزنامه) ۶۴۹
 نتایج سیاسی جنگ بین الملل اول - ۷۴
 النجاة - ۶۸
 نحو و صرف خط میخی - ۱۰۱
 نخبه المقال - ۷۹۱ - ۸۹۳
 نخب الظرائف فی النکت الشرائف - ۱۶۱
 ندای ایرانی (روزنامه) ۲۴۰ ، ۲۴۱
 « زنان (روزنامه) ۶۴۵ - ۶۴۶
 ندای عفت - ۹۹۵
 نزهة الاذهان فی تاریخ اصبهان - ۱۶۱
 نزهة الخواطر - ۵۹ ؛ ۶۰ ؛ ۲۴۷ ؛ ۳۶۳
 ۳۶۷ ؛ ۴۱۴ ؛ ۴۵۳ ؛ ۴۹۰ ؛ ۷۳۵ ؛ ۷۳۶
 نزهة الطالبین و تحفة الراغبین ...
 ۱۶۱
 نشریه دانشکده ادبیات تبریز (مجله) ۱۳۱
 ۲۱۳
 نشریه فرهنگ بنادر جنوب - ۳۴۵
 نصاب زبان فرانسه - ۲۵۷
 « الشبان - ۸۹ ، ۵۲۶
 « الصبیان - ۵۲۶ ؛ ۶۰۴
- نظروعمل - ۸۸۰
 نظری به ایران و خلیج فارس - ۷۴۴
 نظم اللئالی - ۲۹۲ ؛ ۲۹۳
 نغمه های روح - ۵۸۵
 نفحات الانس - ۲۱۰
 النفحات المملکوتیه - ۸۹۴
 النفحة العنبرية فی مولد خیر البریه - ۱۶۱
 نقد و انتخاب ... ۷۹۴
 نقش و نگار (مجله) ۲۸۴
 نمایشنامه اگمنت - ۸۸۰
 نوادر عربی و فارسی - ۲۸۳
 نور الهدایه - ۲۱۶
 النهایه - ۱۶۲
 نهاية الادراك فی دراية الافلاك - ۲۱۰
 ۲۱۱
 نهج الحق - ۱۴۳
 نی هفت بند - ۹۳۰
 (حرف و)
 واسنگ و اخواجه - ۹۹۵
 وحی یا شعور رموز - ۶۱۳
 وحید بهبهانی - ۷۸۹
 وسیلة الغریب - ۵۷۲
 الوصول والمنى فی فضل منی - ۱۶۱
 ولا یتنامه - ۸۳۹ ، ۸۴۴
 (حرف ه)
 هدیة سفری - ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶
 هدیة المعارفین - ۱۶۲ ؛ ۳۷۸ ؛ ۴۰۶ ؛
 ۴۵۲ ، ۴۵۳ ؛ ۴۷۱ ؛ ۵۷۰ ، ۸۰۸ ، ۸۹۴
 هشتاد و دو پرسش - ۹۴۲
 هفت اختر - ۷۴۸ - ۷۵۰
 هفت پیکر - ۲۳۰

یادداشت‌های علامه قزوینی - ۱۴۳

یتیمه الدرر - ۲۱۳

یعقوب و یوسف - ۹۲۳

يك اربعین در افریقا - ۹۳۱

ینایع الاحکام - ۳۵۳

الهلال «مجله» ۷۳۰ ؛ ۷۳۱

هندسه تحلیلی - ۲۳۶

(حرف ی)

یادداشت‌های بازداشتگاه انگلیس و روس -

۷۳۰



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع

جلد اول

(حرف الف)

اره جان (اره گان) ۴۷ ، ۴۶۰	آبادان - ۵۴۲
استخر (اصطخر - تخت جمشید) ۱۲۹ ، ۸۰	آباده - ۴ ، ۷ ؛ ۵۲ ، ۱۱۵ ؛ ۲۵۸ ، ۳۰۶
۱۳۰ ؛ ۱۶۴ ، ۲۶۱ ، ۲۹۷	۴۴۶ ، ۵۰۰ ؛ ۵۰۲ ؛ ۵۴۲
اسفن آباد (ده) ۴۴۶	آبسین (قریه) ۲۴۹
اسکندریه (بندر) ۱۷۱	آجوال (قریه) ۷
اسلامبول (استانبول - قسطنطنیه) ۷۲	آذربایجان - ۳۸۹ ، ۳۹۶
۱۲۵ ، ۱۳۹ ، ۱۷۱ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ؛ ۲۴۳	آرو (ده) ۴۲۹
۲۴۴ ، ۲۹۰ ؛ ۳۰۰ ، ۳۵۶ ، ۳۷۰ ، ۳۸۱	آغاجاری - ۴۸
۴۲۷	آنقره - ۱۴۰ - ۱۴۱
اسیر (قصبه) ۳۰۷	ابراهیم آباد - ۵۲
اصطهبانات - ۴۳ ؛ ۴۷ ، ۵۲ ؛ ۵۳ ، ۵۴	ابرج (دهستان) ۲۸۴
۹۱ ؛ ۱۱۵ ، ۱۲۲ ؛ ۱۹۸ ، ۲۳۵ ، ۳۱۱	ابرکو (قصبه) ۴۴۶
۳۸۰ ، ۳۹۴ ، ۴۱۰	ابیورد - ۳۹۷
اصفهان - ۲ ؛ ۶ ، ۳۸ ، ۴۰ ؛ ۴۴ ، ۱۱۹	اتازونی (دول متحده امریکا) ۴۴ ، ۲۷۵
۱۴۰ ، ۱۷۹ ؛ ۱۸۰ ، ۲۵۹ ؛ ۲۸۱ ، ۲۹۷	۲۷۶ ، ۲۷۷
۳۱۰ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵	احمد نگر - ۲۱۱
۳۷۰ ؛ ۳۷۱ ، ۴۱۰ ، ۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲	اردشیرخوره - ۱۳۰
۴۴۶ ؛ ۴۵۳ ، ۴۵۶ ، ۴۸۵ ، ۵۰۶ ، ۵۹۰	اردکان (قصبه) ۵ ؛ ۶ ، ۶۵ ، ۱۹۶ ؛ ۲۸۴
افریقا (قاره) ۵۲۸	۳۵۸
افرز (دهستان) ۲۹۰	ارسنجان (قصبه) ۲ ، ۵ ، ۱۲۷ ، ۵۶۰
افغانستان - ۴۹۹ ، ۵۰۰	۵۶۷
اقبال آباد (قریه) ۷	ارغون - ۴۷
اقلید - ۳۰۶ ؛ ۴۴۶	اروپا - ۵۸ ؛ ۲۵۹ ؛ ۴۱۵ ؛ ۴۶۴ ، ۵۲۸
البرز (کوه) ۵۵	

بختگان (دریاچه) ۴۳ : ۵۲	الفستجان - ۱۲۱
بداف (ده) ۴۴۶	اللكام - (کوه) ۱۶۶
برار - ۲۱۱	الله آباد - ۵۱ ، ۹۱
برازجان - ۱۸ ، ۲۰۱ ، ۴۱۴	امام زاده (کوه) ۵
برلن - ۱۸۵ ، ۲۰۴	امریکا (قاره) ۲۵۹ ، ۵۲۸
بروجرد - ۲۵۹	انزلی (بندر پهلوی) ۵۸۷
بشار (رودخانه) ۴۳	انگلستان - ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۵۷
بشرویه - ۳۸۹	اوز - ۲۰۱
بصره - ۹۴ ، ۱۰۷ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۵۰	اهرم (قصبه) ۴۲۶
۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۵۸۹	اهواز - ۴۵ ، ۴۷ ، ۱۰۰ ، ۲۵۹ : ۴۲۴
بغداد (دارالسلام) ۶۶ : ۷۸ : ۷۹ : ۱۰۲	ایاصوفیه (مسجد - آجیا سوفیا) ۳۵۶
۱۰۵ : ۱۰۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۷ : ۱۴۱	ایج (ایک - دهستان) ۴۳ : ۳۸۰
۱۴۲ : ۱۴۳ : ۱۵۹ : ۱۶۰ : ۱۶۲ :	ایران - ز - ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۳۶ : ۴۷
۱۷۰ : ۱۷۱ : ۲۳۳ : ۲۴۸ : ۴۳۶ : ۴۶۸	۵۳ : ۵۶ : ۵۸ ، ۸۰ ، ۸۹ : ۱۲۹ ، ۱۳۲
۴۹۹	۱۸۰ : ۲۳۶ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶
بقعه بی بی دختران (شیراز) ۳۸۵	۳۸۲ ، ۴۱۵ : ۴۱۶ ، ۴۲۳ ، ۴۲۷ : ۴۳۵
« سید علاء الدین حسین (امام زاده - شیراز)	۴۳۶ ، ۴۳۸ ، ۴۶۴ : ۴۸۰ ، ۴۸۴ ، ۵۱۴
۷ -	۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۶۰ ، ۵۸۸
بقعه سید میر احمد (شاه چراغ - شیراز) - ۷	ایرلند - ۱۰
۱۵۹	ایزدخواست. (قریه) ۵۲
بقعه سید میر محمد (امامزاده - شیراز) ۱۸۵	اینو (قریه) ۶۵
۴۵۶	(حرف ب)
بقعه شاه فضل (بهبهان) ۴۸	باب الجوز - ۲۵۷
« شاهزاده حسین (چهرم) ۲۳۷	باب الخدش (محلّه) ۱۷۲
« عبدالله (امامزاده - طهران) ۱۹۷	باب الخلیج (محلّه) ۱۱۸
« عبدالمهیمن (امامزاده - بوشهر) ۴۶۴	بازارنو (شیراز) ۳۶۳
« علی بن حمزه (امامزاده - شیراز)	بازاروکیل (شیراز) ۷ ، ۴۳۳
۳۱۲	باغشاه (طهران) ۳۵۵
بقیع - ۱۰۰ : ۱۱۶	باغک (ده) ۴۲۶
بلیان (قریه) ۳۲۸ : ۳۷۰	باغ نو (ده) ۲۹۰
بمبئی - (بندر) ۴۵ : ۵۶ : ۱۳۴ : ۲۰۱ -	بالکفت (محلّه) ۱۷۲
	بحرین - ز - ۱۵۸ ، ۳۸۳ ، ۴۹۰

(حرف ت)

تبریز - ۸۹ : ۳۸۹ ، ۳۹۰ : ۳۹۶ : ۴۷۳

۴۸۱ : ۵۱۸ : ۵۴۷ : ۵۴۸ : ۵۹۰

ترزجانی (محله - یزد) ۵۴

ترشیز - ۳۷۸

ترکیه - ۳۵

تل بیضاء - ۶۵ : ۹۴

تل خسروی - ۶ : ۱۹۶

تل ضحاک - ۵۳

تنکابن - ۳۵۵

تنگ آب - ۵۵

« چنار - ۶۵

« زایجان - ۲۵۷

تنگستان - ۴۲۶

تنگ سعادت آباد - ۵

« شکن - ۵

(حرف ج)

جاپان (ژاپون) ۴۳۸

جام (کوه) ۱۳۱

جامع اهواز - ۱۳۸

جامع عتیق (شیراز) ۷ : ۸۹ : ۱۲۸ :

۱۶۹ : ۱۷۱ : ۲۴۷ : ۲۸۶ : ۳۳۳ : ۳۴۲

جامع مسعودی (شیراز) ۴۷۲

جبل عامل - ۱۲۰

جرجان (گرگان) ۹۵

جزوم - ۱۲۱

جشنی یان (قریه) ۲۵۷

جلالجان (ده) ۴۶۰

جویم (ده) ۴۳۳

چهرم - ۳ : ۶ : ۷ : ۳۸ : ۳۹ : ۵۲ : ۵۳

۵۵ : ۶۳ : ۱۶۹ : ۲۰۷ : ۲۳۷ : ۴۲۸

۴۳۳

۲۴۴ : ۲۸۴ : ۳۷۴ : ۳۸۲ : ۴۲۴ : ۴۹۹

۵۰۰

بندر ریگ - ۴۶۲

بندر عباس - ۵۵ : ۲۰۴ : ۲۰۵ : ۲۰۷

۲۴۹ : ۴۳۳ : ۴۹۹ : ۵۸۸ : ۵۸۹

بنگال - ۵۰

بوانات (رودخانه) ۲۵۷

« (قصبه) ۱۱۵ : ۲۵۷ : ۲۵۸ : ۴۱۳

۴۴۶ ، ۴۲۰

بوشهر - ز : ۶ : ۷ : ۹ : ۱۸ : ۳۸ : ۶۳

۸۰ : ۱۱۳ : ۱۱۴ : ۲۰۱ : ۲۰۴ : ۲۰۵

۲۰۶ : ۲۴۲ : ۲۶۶ ، ۲۷۴ : ۲۸۴ : ۳۱۲

۳۱۳ : ۳۸۲ : ۳۸۳ ، ۳۸۴ : ۳۸۸ : ۳۸۹

۴۱۴ : ۴۱۵ : ۴۱۷ : ۴۲۴ : ۴۲۶ : ۴۳۶

۴۶۱ : ۴۶۲ ، ۴۶۴ : ۴۶۶ : ۴۶۸ : ۴۹۰

۵۰۰ : ۵۴۸ : ۵۸۸ ، ۵۸۹ : ۵۹۰

بویر احمد (دهستان) ۴۲۹

بهار - ۵۱

بهبهان - ۴ : ۴۷ : ۴۸ : ۲۶۶ : ۲۶۷ : ۴۲۹

۴۶۰

بهمن (ده) ۵۰۲

بیجاپور - ۲۹۸ : ۲۱۱

بینخون گون (کوه) ۲۵۷

بیروت - ۶۴ : ۱۱۹ : ۲۵۸ : ۲۶۳ : ۴۱۶

۴۲۲ : ۴۲۳ ، ۴۲۴ : ۴۳۶ : ۵۲۲

بیضاء - ۶۵ - ۹۴ - ۲۹۷

حرف (پ)

بالانگران (محله - شیراز) ۱۲۸

پراشکفت (ده) ۱۷۹ - ۱۸۰

پل خان (بین شیراز و استخر) ۲۸۴

(حرف چ)

چرنداب (گورستان - تبریز) ۵۱۸

چهارده چريك (ده) ۲۹۰

چهریق (قلعه) ۳۸۹ : ۳۹۰

چهل تنان (تکیه - شیراز) ۷۲

چهل ستون (عمارت - اصفهان) ۲۳۶

(حرف ح)

حجاز - ۱۰۰ ، ۱۲۷ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳

۱۶۲ ، ۱۶۹ ، ۱۷۱ : ۲۴۷ ، ۳۸۸

حسین آباد (ده) ۵۰۲

حلب - ۱۶۰

حمام و کیل (شیراز) ۷

حویزه (هويزه) ۱۱۷

حیدرآباد - ۲۰۸ ، ۳۷۰

(حرف خ)

خارگ (جزیره) ۳۴۱

خانی من (ده) ۲۸۴

خاويز (قصبه) ۴۲۶

خراسان - ۳۰ : ۳۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۹۵ ، ۳۲۴

۳۹۶

خرمشهر (محمرة) ۴۵ ، ۱۲۰ : ۱۴۲ ، ۲۸۴

خفر (خبر) ۶ : ۱۲۹ ، ۱۶۹

خفرك (دهستان) ۲ : ۲۹۷

خليج فارس (خليج ايران) ۱۳۲ : ۴۲۶

۴۶۵

خنج - ۱۷۸ ، ۲۰۱

خوارزم - ۳۶ : ۹۲

خوانسار - ۲۹۰

خوزستان - ۴۷ : ۲۸۴ ، ۴۲۵ : ۴۲۹ ؛

۵۹۰

خير (ده) ۴۳

(حرف د)

داراب (داراب جرد) ۴۳ : ۵۲ : ۵۳ : ۱۳۰

۲۰۷ : ۲۳۴ : ۲۳۵ : ۳۸۰ : ۴۳۴ : ۵۱۴

دارالسلام (دارالسلام - گورستان قدیم شیراز)

۱۱۵ : ۱۹۷ : ۴۸۷ : ۵۲۷

دارالمعلمين (طهران) ۲۷۴

داریان (دهستان) ۶

دالکی (ده) ۱۸ : ۳۸۳

دانشرای عالی (طهران) ۲۷۵ : ۴۵۷

« مقدماتی (شیراز) ۴۹۵ ، ۵۶۰

۵۶۷

دانشکده ادبیات (شیراز) ۴۵۷

« افسری (طهران) ۲۷۵

« پزشکی « ۲۷۵

« حقوق « ۴۸۳

« علوم « ۲۷۴ ، ۲۷۵

« علوم (نانی - فرانسه) ۲۷۴

دانشگاه شیراز - ۲۶۴

« طهران - ۱۳۰ ، ۲۷۵ : ۲۷۶ : ۲۷۷

۳۴۱ ، ۵۵۸

دانشگاه کمبریج (انگلستان) ۴۹۰

دریس (ده) ۲۸۴

دشتستان (بلوك) ۳۸۳

دشتك (قصبه) ۲۸۴

« (کوه) ۶۵

« (محلّه - شیراز) ۲۸۵

دشتی (بلوك) ۳۸۳

دکن - ۲۹۸ : ۳۴۱

دمشق - ۱۰۰ ، ۱۲۴ : ۲۶۲ : ۳۸۱

دودج (دهستان) ۶

دورق (بندر) ۱۳۱

سمیرم - ۴۶۰
 سورات - ۲۱۱
 سوریان (قصبه) ۱۱۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸
 سوریه - ۱۰۰
 سویس - ۳۴۰
 سیاخ (ده) ۶
 سیراف (بندر) ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲
 سیرجان - ۶ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۲۰۷ ، ۲۳۵
 سیستان (سجستان) ۳۶ ، ۱۲۹
 سیوند (ده) ۵۱۶
 (حرف ش)
 شاپور (رودخانه) ۲۸۴
 « (قصبه) ۴۵ ، ۸۰ ، ۱۳۰
 شام - ۹۵ ، ۱۲۷ ، ۱۴۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲
 ۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۲۳۲
 شاهپور (بندر) ۱۱۳
 شاهجهان آباد - ۳۲۵
 شبانکاره - ۳۳۹
 شرف خلیل (ده) ۲۹۰
 ششده - ۵۳
 شمس آباد (ده) ۴۴۶
 شوشتر - ۱۱۹
 شسیدان (قریه) ۲۵۷ ، ۴۲۰
 شیراز - ز ، ۲ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ؛
 ۱۴ ، ۱۸ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۵ ،
 ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ،
 ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ،
 ۶۳ ، ۶۵ ، ۷۲ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۳ ،
 ۸۵ ؛ ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۲ ؛ ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۶ ،
 ۹۷ ؛ ۱۰۲ ؛ ۱۰۳ ؛ ۱۰۴ ؛ ۱۰۵ ؛ ۱۰۷
 ۱۰۹ ؛ ۱۱۰ ؛ ۱۱۱ ؛ ۱۱۲ ؛ ۱۱۴ ؛ ۱۱۵
 ۱۱۶ ، ۱۱۷ ؛ ۱۱۸ ، ۱۲۰ ؛ ۱۲۱ ، ۱۲۲

دهدشت (ده) ۴۲۹
 دهلی - ۲۰۷
 دهیا (قلعه) ۲۰۷
 دیر (ده) ۴۶۰
 دینار (دنا - کوه) ۵
 (حرف ر)
 راجیوتانا - ۵۸۸
 رامجرد - ۵ ؛ ۶۵ ؛ ۱۲۹ ؛ ۲۹۷
 رجا آباد (ده) ۲۹۷
 رشت - ۳۵ ، ۲۸۳
 روسیه (کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)
 ۱۰ ، ۲۴۳ ، ۵۱۶
 رونیز - ۵۳
 ری - ۱۲۵ ، ۱۹۷ ، ۲۴۶
 ریشهر (ده) ۱۱۳
 (حرف ز)
 زاهدان - ۳ ، ۵۳
 زرقان - ۲ ؛ ۵ ، ۶ ؛ ۱۲۷ ، ۲۹۷ ، ۴۳۰
 (حرف س)
 ساحلی (ده) ۴۲۶
 سامرا (سامره) ۴۷ ؛ ۱۳۴ ، ۲۳۳ ، ۴۱۱
 ۴۳۰
 سرای شیخ (بوشهر) ۳۸۸
 سرای گمرک (شیراز) ۲۷۳
 سرجهان - ۱۱۵ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸
 سروستان - ۵ ؛ ۶ ، ۵۳ ؛ ۱۱۴ ، ۲۵۷
 ۲۸۵
 سعدیه (قریه) ۳۰
 سلطان آباد - ۷
 سمرپور (قصبه) ۵۸۸
 سمرقند - ۵۵۴
 سمل (ده) ۴۲۶

(حرف ص)

صادق آباد (ده) ۴۴۶

صغاد (دهستان) ۵۰۲

(حرف ط)

طائفه عمله (ده) ۲۹۰

طاب (رودخانه) ۴۶۰

طامری (بندر) ۱۳۱

طایف - ۲۰۷

طرابلس - ۱۱۷

طمستان - ۱۲۰ ، ۱۲۱

طهران (دارالخلافه) - د - ح : ۷ : ۱۸

۴۳ : ۴۴ : ۵۱ : ۵۳ : ۵۸ : ۷۲ : ۸۱

۸۹ : ۹۳ : ۱۰۹ : ۱۲۲ : ۱۲۳ : ۱۳۵

۱۳۷ : ۱۴۴ : ۱۵۰ : ۱۶۱ : ۱۶۲ : ۱۸۵

۱۸۸ : ۱۹۱ : ۱۹۷ : ۲۰۵ : ۲۰۷ : ۲۱۲

۲۳۸ : ۲۴۲ : ۲۴۹ : ۲۵۷ : ۲۵۹ : ۲۶۰

۲۶۵ : ۲۶۶ : ۲۶۷ : ۲۶۸ : ۲۷۴ : ۲۷۵

۲۷۶ : ۲۸۱ : ۲۸۴ : ۲۸۹ : ۲۹۰ : ۲۹۱

۲۹۹ : ۳۰۶ : ۳۰۸ : ۳۱۱ : ۳۱۶ : ۳۲۴

۳۴۰ : ۳۴۱ : ۳۴۳ : ۳۴۵ : ۳۵۵ : ۳۵۶

۳۵۸ : ۳۵۹ : ۳۷۱ : ۳۷۲ : ۳۷۶ : ۳۸۲

۳۸۴ : ۳۹۴ : ۴۱۱ : ۴۱۴ : ۴۱۶ : ۴۲۳

۴۲۴ : ۴۲۶ : ۴۳۵ : ۴۳۶ : ۴۴۰ : ۴۴۸

۴۶۱ : ۴۷۷ : ۴۷۸ : ۴۷۹ : ۴۸۳ : ۴۹۱

۴۹۵ : ۴۹۹ : ۵۰۲ : ۵۱۶ : ۵۲۰ : ۵۲۸

۵۳۰ : ۵۳۱ : ۵۴۶ : ۵۴۸ : ۵۴۹ : ۵۶۰

۵۶۸ : ۵۹۱

(حرف ع)

عراق عجم - ۴۳۴

عراق عرب (عتبات عالیات) ۵۳ : ۶۳

۹۵ : ۱۲۰ : ۱۲۷ : ۱۳۸ : ۱۴۳ -

۱۲۳ : ۱۲۶ : ۱۲۷ : ۱۲۸ : ۱۲۹ : ۱۳۰

۱۳۱ : ۱۳۴ : ۱۳۵ : ۱۳۶ : ۱۳۸ : ۱۳۹

۱۴۰ : ۱۴۲ : ۱۴۴ : ۱۴۶ : ۱۴۸ : ۱۵۰

۱۵۱ : ۱۵۸ : ۱۶۰ : ۱۶۲ : ۱۶۶ : ۱۶۷

۱۶۹ : ۱۷۱ : ۱۷۲ : ۱۷۴ : ۱۷۵ : ۱۷۹

۱۸۵ : ۱۸۸ : ۱۹۰ : ۱۹۶ : ۱۹۷ : ۲۰۱

۲۱۱ : ۲۱۲ : ۲۱۳ : ۲۳۱ : ۲۳۲ : ۲۳۳

۲۳۷ : ۲۳۸ : ۲۳۹ : ۲۴۲ : ۲۴۳ : ۲۴۵

۲۴۸ : ۲۵۸ : ۲۵۹ : ۲۶۰ : ۲۶۲ : ۲۶۳

۲۶۵ : ۲۶۶ : ۲۶۸ : ۲۷۳ : ۲۷۴ : ۲۷۸

۲۸۰ : ۲۸۱ : ۲۸۳ : ۲۸۴ : ۲۸۵ : ۲۸۶

۲۸۷ : ۲۸۹ : ۲۹۰ : ۲۹۱ : ۲۹۷ : ۲۹۸

۳۰۶ : ۳۰۷ : ۳۰۸ : ۳۰۹ : ۳۱۱ : ۳۱۲

۳۱۳ : ۳۱۶ : ۳۲۰ : ۳۲۵ : ۳۳۴ : ۳۳۶

۳۳۷ : ۳۳۸ : ۳۴۰ : ۳۴۱ : ۳۴۲ : ۳۴۳

۳۴۴ : ۳۵۵ : ۳۵۸ : ۳۶۰ : ۳۶۲ : ۳۶۳

۳۶۸ : ۳۷۹ : ۳۸۱ : ۳۸۲ : ۳۸۳ : ۳۸۴

۳۸۷ : ۳۸۹ : ۳۹۳ : ۳۹۵ : ۳۹۶ : ۳۹۷

۴۰۲ : ۴۱۰ : ۴۱۱ : ۴۱۳ : ۴۲۱ : ۴۳۰

۴۳۱ : ۴۳۲ : ۴۳۳ : ۴۳۴ : ۴۳۵ : ۴۴۰

۴۴۱ : ۴۴۴ : ۴۴۵ : ۴۴۶ : ۴۴۸ : ۴۴۹

۴۵۰ : ۴۵۲ : ۴۵۳ : ۴۵۶ : ۴۵۸ : ۴۶۰

۴۶۸ : ۴۶۹ : ۴۷۰ : ۴۷۱ : ۴۷۲ : ۴۷۳

۴۷۴ : ۴۷۶ : ۴۸۵ : ۴۸۷ : ۴۸۸ : ۴۹۰

۴۹۱ : ۴۹۵ : ۴۹۹ : ۵۰۰ : ۵۰۶ : ۵۰۷

۵۱۵ : ۵۱۶ : ۵۱۸ : ۵۱۹ : ۵۲۰ : ۵۲۷

۵۲۸ : ۵۲۹ : ۵۳۰ : ۵۴۱ : ۵۴۲ : ۵۴۵

۵۴۷ : ۵۴۸ : ۵۵۸ : ۵۶۰ : ۵۶۷ : ۵۶۸

۵۶۹ : ۵۷۷ : ۵۸۷ : ۵۸۸ : ۵۹۰

شیروان - ۴۴۰

(حرف ق)

قاضي آباد (قریه) ۲۵۷
 قاهره - ۶۴ ، ۱۳۶ ، ۱۶۱ ، ۲۳۶
 قباد خوره (کوره قباد) ۴۷ ، ۱۳۰ ، ۴۶۰
 قراسو (رودخانه) ۳۶
 قره آغاچ (رودخانه) ۶۳ ، ۲۸۵ - ۲۹۰
 قره باغ (ده) ۵۳
 « (رودخانه) ۶
 قره قاج (رودخانه) ۶
 قصر ابونصر (حومه شیراز) ۷
 قلات - ۷
 قلیوب (قصبه) ۱۶۱
 قم - ۱۲۹ ، ۴۳۰ ، ۵۰۷
 قنقری بالا (دهستان) ۲۵۸ - ۴۴۶
 قنقری پائین (دهستان) ۲۵۸
 قهپایه - ۲۸۳
 قیر (ده) ۲۹۰
 قیس (کیش - جزیره) ۱۳۰ ، ۱۳۱

(حرف ك)

کابل - ۵۱ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱
 کارزین - ۲۹۰
 کاروانسرای مشیرالملک (برازجان) - ۲۰۱
 ۴۱۴
 کازرون - ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۴۵ ، ۶۳ ، ۸۰
 ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۱۱۲
 ۱۱۳ - ۱۶۲ ، ۲۰۱ ، ۲۸۴ ، ۳۲۸ ، ۳۳۲
 ۳۸۲ ، ۴۹۰ ، ۵۰۰
 کاظمین - ۲۶۷ ، ۴۳۵
 کاکان (ده) - ۵
 کالج امریکائی (طهران) ۲۸۱
 کتک (ده) ۱۲۷

۱۶۲ : ۱۶۹ : ۱۷۱ : ۲۰۶ : ۲۳۲
 ۲۳۳ : ۲۴۷ : ۲۷۳ : ۲۹۸ : ۳۱۰ : ۳۶۹
 ۳۷۱ : ۳۸۸ : ۳۹۰ : ۴۳۲ : ۴۳۵ : ۴۶۰
 ۴۶۸ : ۵۱۴ : ۵۶۰

عربستان (جزیره العرب) ۳۳

(حرف غ)

غزنین - ۹۵

(حرف ف)

فارس - ج - د - و - ز : ۲ : ۲۵ : ۳۵
 ۴۷ : ۴۹ : ۵۱ : ۵۵ : ۶۳ : ۶۶ : ۷۹
 ۸۳ : ۹۹ : ۱۰۹ : ۱۱۷ : ۱۲۱ : ۱۲۲
 ۱۳۱ : ۱۴۰ : ۱۴۴ : ۱۷۹ : ۱۸۰ : ۲۰۷
 ۲۳۳ : ۲۳۵ : ۲۴۷ : ۲۴۹ : ۲۵۹
 ۲۶۳ : ۳۰۷ : ۳۲۷ : ۳۳۵ : ۳۳۷ : ۳۳۸
 ۳۴۱ : ۳۵۶ : ۳۷۲ : ۳۷۸ : ۳۸۰ : ۳۸۳
 ۳۸۴ : ۳۸۹ : ۴۲۰ : ۴۲۵ : ۴۲۸ : ۴۲۹
 ۴۳۴ : ۴۴۶ : ۴۴۹ : ۴۵۰ : ۴۶۸ : ۴۹۵
 ۴۹۹ : ۵۰۲ : ۵۱۸ : ۵۲۰ : ۵۲۹ : ۵۸۸
 ۵۸۹

فال - ۳۱۳

فتح آباد (ده) ۲۹۷

فدشکوه (ده) ۳

فرانسه - ۲۷۴

فسا - ۳ ، ۴ ، ۷ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۵
 ۱۱۵ ، ۱۲۱ ، ۱۴۴ ، ۱۵۹ ، ۲۰۷ ، ۲۳۴
 ۲۳۵ ، ۳۸۰ ، ۵۱۴

فنلاند - ۳۵

فهلیمان (ده) ۴۵

فیروز آباد - ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۶۳ ، ۱۲۷ ، ۲۸۵
 ۲۹۰

(حرف ل)

لاڑ (شہر) ۳۸ ، ۵۲ ؛ ۵۳ ؛ ۵۴ ، ۵۵
 ۶۳ ، ۱۲۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۷
 ۲۴۰ ؛ ۲۵۹ ، ۳۱۳ ، ۴۳۳
 لارستان - ۲۵ ، ۳۸
 لاہور - ۵۱ ، ۵۲ ، ۹۲ ؛ ۱۷۷
 لب آب (محلہ - شیراز) ۲۸۵
 لبنان - ۴۲۳
 لرستان - ۱۱۴
 لکھنؤ (لکھنؤ) ۱۶۵
 لندن - ۵۱ ؛ ۶۴ ؛ ۱۲۵ ؛ ۲۶۱ ؛ ۴۱۵
 ۴۱۶ ، ۴۱۷ ؛ ۴۲۰ ؛ ۴۲۲ ؛ ۴۲۴ ؛ ۴۶۲
 ۴۶۳
 لنکھ (بندر) ۶ - ۵۵ - ۱۱۴ - ۲۰۴
 ۴۳۳
 لیپزیک - ۱۰۰ - ۲۳۲
 لیدن - ۲۶۱

(حرف م)

مارون (رودخانه) ۴۸
 ماکو (قلعہ) ۳۸۹ - ۳۹۲
 مدرس - ۴۹۹
 مدرسہ آقابا باخان (شیراز) ۲۵۸
 « اسلامی (کراچی) ۴۹۹
 « جاسبیه (اھواز) ۴۲۵
 « جاوید (بندرعباس) ۴۹۹
 « حکیم (شیراز) ۴۵۲
 « حیات (شیراز) ۴۹۰
 « خان (شیراز) ۷
 « دوشیزگان پھلوی (شیراز) ۵۶۰ -
 ۵۶۷
 مدرسہ سعادت (بوشہر) - ۳۱۲ ؛ ۴۲۴ ؛ ۴۹۰

کراچی - ۴۹۹ ، ۵۰۰ ؛ ۵۰۱

کربال - ۵ - ۲۹۷

کربلا - ۴۸ ؛ ۱۳۴ ؛ ۲۰۶ ؛ ۲۶۷ ؛ ۳۱۰

۳۸۸ ؛ ۴۲۸ ؛ ۴۳۰ ؛ ۴۳۶

کردیان - ۵۳

کرمان - ۶ ، ۳۸ ، ۱۱۰ ، ۱۳۱ ، ۱۷۱

۲۳۵ ، ۲۴۹ ، ۴۹۹

کرمانشاہ - ۳۹ ، ۱۸۵ ؛ ۲۱۲ ، ۳۵۶

۴۲۱

کشکولی کوچک - ۲۹۰

کشمیر - ۵۱

کفتک (دہ) - ۷

کلکتہ - ۵۷ ؛ ۲۵۹ ؛ ۴۳۶ ؛ ۴۹۹

کمبریج (انگلستان) ۱۳۱ - ۴۱۶ -

۴۲۲

کمبریج (دول متحدہ آمریکا) ۲۷۵

کمہر (دہستان) ۵

کمین (دہ) ۲

کنارہ (دہ) ۲۹۷

کنگان (بندر) ۱۳۱ ؛ ۳۱۳ ؛ ۴۲۶

کوار (دہستان) ۲۸۵

کوه گیلویہ - ۴۲۹ ؛ ۴۷۳

کوهمرہ سرخی - ۵ ، ۶ ، ۱۷۹

کوهمرہ نودان - ۶

(حرف گ)

گاوبندی - ۱۲۷

گجرات - ۵۱ ، ۱۱۲ ؛ ۳۷۰

گچساران - ۴۸

گلہ دار (دہستان) ۳۱۳

گناباد - ۳۱۰

گویوم - ۷

گیلان - ۴۸۱

مسجد نو (شیراز) ۷	مدرسه سلطانی (شیراز) ۵۲۸
« وکیل (شیراز) ۳۸۹ : ۵۱۶	« شاهپور (شیراز) - ۴۶۸ - ۴۹۰ :
مسقط (بندر) ۳۹۳	۵۲۸
مشهد مقدس - ۹۱ : ۲۸۱ : ۳۱۶ : ۳۹۷	مدرسه شریعت (شیراز) ۲۵۸ - ۴۶۹
مصر (کشور) - ۱۰ : ۶۴ : ۱۰۰ : ۱۲۵	« شعاعیه (شیراز) ۴۴۴
۱۲۹ : ۱۳۲ : ۱۳۹ : ۱۴۳ : ۱۶۹ : ۱۷۱	« عالی سپهسالار (تهران) ۲۸۶ ، ۳۵۵
۱۷۲ : ۱۷۶ : ۲۳۴ : ۲۳۶ : ۲۵۸ : ۲۶۱	۳۵۸
۲۶۳ : ۲۹۹ : ۳۸۱ : ۳۸۸ : ۴۱۵ : ۵۱۸	مدرسه عضدیّه (شیراز) ۴۷۳
۵۲۰	« فرازیه (شیراز) ۲۳۹ ، ۴۷۳
مظفری (ده) ۲۹۰	« مویدیّه (شیراز) ۲۷۴
مکه معظمه (بیت الله - خانه خدا) ۵۳ ، ۸۹	« نمازی (شیراز) ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۶۸
۹۵ : ۱۱۶ : ۱۱۸ : ۱۳۶ : ۱۴۳ : ۲۸۰	۵۶۴
۳۲۰ : ۳۴۳ : ۳۴۸ : ۳۹۲	مدرسه نوربخش (تهران) ۵۲۸
ممسنی (دهستان) ۳۵۸	مدینه طیبه - ۹۸ : ۱۱۶ : ۱۲۷ : ۲۳۴
مونج (قریه) ۲۵۷	مرند (ده) ۲۹۰
مهربان (بندر) ۱۳۱	مرودشت - ۵ : ۱۲۹ : ۲۹۷ : ۵۲۰
میدانشاه (محلّه - شیراز) ۲۱۲	مزار باباکوهی - ۱۵۰ ، ۵۶۳
(حرف ن)	مزار حافظ (حافظیه) ۷ - ۲۴۵ : ۳۲۶
نجد - ۳۸۲	« سعدی (سعدیه) - ۷
نجف اشرف - ۴۷ ، ۴۸ ، ۱۱۴ ، ۱۲۳	« شیخ کبیر (ابو عبدالله محمد بن خفیف)
۲۰۷ ، ۲۳۳ ، ۲۶۷ ، ۳۴۸ ، ۳۶۸ ، ۳۹۴	۱۱۸ : ۱۲۶ : ۱۶۲ : ۲۸۹
۴۱۱ : ۴۲۴ ، ۴۲۹ ، ۴۳۲ ، ۴۶۰ ، ۴۶۹	مزار عباس بن عبدالمطلب - ۱۳۷
۴۷۷ ، ۴۹۹	مزارعی (ده) ۱۸
نسا - ۱۶۷ - ۳۹۷	مزیجان (ده) ۴۲۰
نوبندگان (دهستان) ۵۳ ، ۲۳۴	مسجد بردی (باغستان - شیراز) ۷ -
نهایوند - ۳۶۹	۴۴۸
نیریز - ۶ : ۴۳ ، ۵۲ : ۵۳ : ۱۱۵ : ۲۳۵	مسجد جامع (ابرّقو) ۴۴۶
۲۵۸ : ۳۳۹	« « (نیریز) - ۲۳۵
نیشاپور - ۹۵ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۲۳۲ ، ۱۵۰	« سنگی (خنج) ۱۷۸
نیو (ده) ۴۶۰	« سنگی (داراب) ۲۰۷
(حرف ه)	« مشیرالملک (شیراز) ۱۸۵ : ۴۴۰
هارم (ده) ۵۱۴	« نصیرالملک (شیراز) ۷
هرابرجان (قریه) ۲۵۷	

۲۹۰ ، ۲۹۸ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ؛ ۳۷۰ ،
 ۳۷۱ ، ۳۸۱ ؛ ۳۸۲ ، ۳۹۱ ، ۴۲۴ ، ۴۳۱
 ۴۵۶ ، ۴۶۴ ؛ ۴۸۵ ؛ ۵۲۰ ؛ ۵۸۹

(حرف ی)

یانش (قریه) ۶۵

یزد - ۵۴ - ۹۱ - ۲۱۲ - ۲۴۹ - ۲۵۸
 ۳۰۰ - ۴۲۸ - ۴۴۶

هرات - ۲۸۵ - ۳۷۸ - ۳۹۵ - ۴۳۶

هرمز (جزیره) ۳۴۲

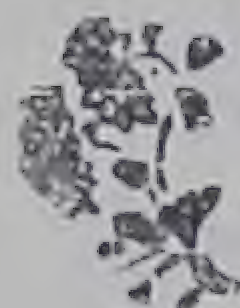
همایجان - ۶۵ - ۳۵۸

همدان - ۱۲۰ ، ۳۵۵ ؛ ۴۲۵

هند (هندوستان) - ۱۰ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۶

۹۲ ، ۹۴ ، ۱۱۲ ، ۱۲۵ ؛ ۱۸۴ ، ۱۸۵

۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۱ ؛ ۲۶۱ ، ۲۷۳ ،



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع

جلد دوم

اسلامبول (استانبول - قسطنطنیه) یب -
 یج - ید - ۱۰۰ - ۳۳۴ - ۳۴۰ - ۳۹۳
 ۴۷۸ - ۶۲۷
 اصطهبانات - ۲۱۵ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳
 ۵۵۶
 اصفهان (صفاهان - اسپاهان) - ۳ ، ۱۲ :
 ۱۴ : ۱۵ : ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ،
 ۴۱ ، ۷۳ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۴ ، ۱۱۶ ، ۱۶۱ ،
 ۱۶۲ ، ۱۸۹ ، ۱۹۷ ، ۲۳۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۳ ،
 ۲۵۷ ، ۳۶۴ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۴۳۶ ، ۴۵۴ ،
 ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۵۲۵ ، ۵۴۷ ، ۵۶۰ ، ۵۹۷ ،
 ۵۹۸ ، ۶۱۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۴
 افریقای شمالی - ۱۹۱
 افغانستان - ۱۹۱
 اکبر آباد ، ۱۲۲ ، ۲۶۴
 امریکا ، ۲۹۵ ، ۴۰۷ ، ۵۲۲
 انگلیس (انگلستان بریتانیا) ، ۶۴۱ ، ۶۵۱
 اوز - ۱ -
 اهرم (قصبه) ۲۸۶ - ۵۲۱
 اهواز ، ۱۷۰ ، ۲۷۲ ، ۳۴۴ ، ۳۶۲
 ایران - یا - یج - یط - کب - که ؛ ۱۵ -
 ۳۵ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۳

(حرف الف)

آبادان - ۹۸ - ۱۵۰ - ۳۸۳ - ۴۱۲
 آباده - ۸۶ - ۸۷ - ۱۶۶ - ۶۲۴
 آذربایجان - ۲۸۹ - ۳۷۴
 آرو - ۳
 آگره - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۲۴۸ - ۴۶۱ - ۵۵۰
 ۶۳۲
 آموزشگاه وصال - ۵۵۶
 ابرج (دهستان) ۱۰۵
 ابرقو - ۸۶ - ۱۲۵ - ۲۵۷
 ابوقبیس (کوه) ۳۳۶ - ۳۷۰
 اتازونی (دول متحده امریکا) ۴۰۸ - ۴۱۰
 احمد آباد - ۵۵۰
 احمد نگر - ۱۲۲
 اردبیل - ۴۶۰
 اردشیر خوره - ۹۷
 اردکان - ۱۲ - ۱۴ - ۸۷ - ۱۰۵
 اروپا - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۱۷ - ۴۰۷
 ۵۲۲
 اروپای مرکزی - ۱۹۱
 اسحق بیگ (محله - شیراز) ۵۲۸

بقعه امام زاده اسمعیل (چهرم) ۱۹۰
 « « « زید (طهران) ۱۷۸
 « سید علاءالدین حسین (شیراز) ۲۳۶
 « سید میراحمد (شاه چراغ-شیراز) ۵۰
 ۱۱۷ : ۲۳۴ : ۳۲۰ : ۴۳۹ : ۴۹۵ : ۴۹۸
 ۵۰۷ : ۵۵۹ : ۵۷۹ : ۶۵۴
 بقعه سید میرمحمد (شیراز) ۵۳۰ - ۵۳۲
 ۵۳۷
 بقعه شاه عبدالعظیم (طهران) ۴۷۵
 « علی بن حمزه (شیراز) ۹۲
 « موسی مبرقع (قم) ۳۶
 « میرزا (قریه و نیز علیای فسا) ۲۵۱
 « میرسید علی - ۲۱۶
 بقیع - ۲۶۰
 بلخ « ۲۴۳ - ۳۵۸ - ۴۶۳
 بلوک فسا - ۸۱
 بمبئی (بندر) ۱۲ : ۲۳ : ۲۷ : ۱۶۹
 ۲۶۴ : ۳۲۰ : ۳۶۴ : ۳۹۴ : ۴۰۶ : ۴۳۱
 ۴۴۶ : ۴۶۹ : ۴۹۵ : ۵۲۱ : ۵۳۹ : ۵۷۳
 ۶۴۰ : ۶۴۱ : ۶۵۶
 بنادر جنوب ایران - ۲۵۸ : ۴۰۶ : ۴۰۷
 ۵۱۷ : ۴۲۲ : ۶۳۴
 بنگاله - ۵۵۰ : ۳۰۶
 بوانات - ۸۷
 بورکی بالا (ده) ۲۴۹
 بوشهر (بندر) - ۵ : ۸۵ : ۹۲ : ۹۸ : ۱۶۳
 ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۱۴ - ۳۴۷ - ۲۴۸
 ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۲ - ۳۰۶ - ۳۹۳
 ۴۰۷ - ۴۲۲ - ۴۵۳ - ۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۳۹
 ۵۴۱ - ۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۷۳ - ۵۹۵ -
 ۶۳۷
 بویراحمد گرمسیر - ۲ - ۳

۱۸۲ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ، ۲۱۳ ، ۲۸۷ ، ۲۹۰
 ۲۹۵ : ۲۹۶ ، ۳۰۰ ، ۳۱۷ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴
 ۳۸۶ : ۳۹۴ : ۳۹۶ ، ۴۰۶ : ۴۰۷ ، ۴۱۳
 ۴۳۱ : ۴۳۲ : ۴۹۴ : ۵۰۷ ، ۵۱۷ : ۵۳۴
 ۵۴۷ ، ۵۷۹ ، ۵۹۸ ، ۶۰۰ - ۶۰۳ -
 ۶۲۳ ، ۶۴۱ : ۶۴۲ ، ۶۴۸ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱
 ۶۶۵
 ایوردن (سویس) ۱۵۹
 (حرف ب)
 باب الطاق (بغداد) ۳۴۷ - ۳۵۵ - ۳۵۸
 بازار گیوه دوزان (شیراز) ۱۱۵
 « مرغ (شیراز) ۲۵۰
 « وکیل (شیراز) ۱۴۴
 باغشاه (طهران) ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷
 ۱۶۰
 باغ نو (محلّه - شیراز) ۶۶۸
 بالا کفت (محلّه - شیراز) ۶۶۸
 بحرین (مجمع الجزائر) ۹۸ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹
 ۴۱۲ ، ۴۵۴ : ۵۶۷ ، ۶۵۱
 بخارا - ۱۹۶
 برازجان - ۵ ، ۹۲ ، ۱۰۹
 برما - ۴۰۷
 برهان پور - ۶۶۷
 بریتیش موزیم (موزه بریتانیا) ۴۱۴ -
 ۶۶۹
 بریلی (قلعه) ۵۵۰
 بصره (بندر) - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۹۲
 ۲۳۰ ، ۲۴۳ : ۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۴۰۶ ، ۴۴۶
 ۵۳۴
 بغداد - ۱۹۷ : ۲۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۴۳ : ۳۴۹
 ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۶۲ : ۳۶۶ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱
 ۳۷۴ ، ۵۷۱

بهار (هندوستان) ۱۲۲ - ۴۰۳

بهبهان - ۲ - ۳ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰

بهمئی سرحدی - ۳

« گرمسیر - ۲ - ۳

بهمن یاری بالا (ده) ۳۹۳

« « پائین (ده) ۳۹۳

بیت المقدس - ۳۶۱

بیضاء - ۳۳۵ - ۳۴۳ - ۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۶۶

۳۶۷

بیمارستان سیدلند - ۴۱۱

« کینگ سز - ۴۱۰

« گریس دست درجینی - ۴۱۱

« نمازی (شیراز) ۴۰۸ - ۴۱۰

۴۱۱

(حرف پ)

پاریس - ۲۹۵ - ۳۰۵ - ۳۶۳

پاکستان - ۱۹۱

پتنه - ۴۰۳

پطرز بورغ (لنین گراد) ۱۰۰

پل خان - ۱۰۵

پونه - ۶۴۱

(حرف ت)

تاج ملکی (ده) ۳۹۳

تبریز - ۶ ، ۸۵ ، ۹۹ ، ۲۸۹ ، ۴۷۵ ؛

۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۱۴ ؛ ۶۶۳

۶۶۴

تخت جمشید (استخر) ۵۸۰

تخت فولاد (گورستان - اصفهان) ۱۶۲

۴۵۵

ترکستان - ۱۶۱

تکاب (کوه) ۳۷ - ۲۴۹

تنگستان - ۵۲۱ - ۵۳۴

تنگ عمو (چشمه) ۳۷

(حرف ج)

جامع ازهر (قاهره) ۳۳۰

جزائر خلیج فارس - ۶۶۸

جسر بغداد - ۳۴۰

جلیل آباد (خیابان - تهران) ۱۷۷

جوان آباد (گورستان شیراز) ۴۴۵

چهرم - ۲۰ - ۴۰ - ۴۵ - ۱۹۰ - ۵۳۵

۵۶۶

(حرف چ)

چابهار (بندر) ۵۱۷

چاه روستائی (ده) ۳۹۳

چاه زمزم - ۶۶۴

چرام بهمئی سردسیر - ۳

چرام گرمسیر - ۲

چرانداب (گورستان تبریز) ۶

چهار باغ (اصفهان) ۷۳

چهار دانگه - ۲۲۱

چین - ۳۴۴ - ۴۰۶

(حرف ح)

حجاز - د - ۱ - ۲۴۹ ؛ ۲۶۲ ؛ ۳۴۳ ؛ ۶۳۴

۶۶۴

حجر الاسود - ۲۳۶

حسینییه قوام (شیراز) ۲۴۲ ، ۳۰۷

حیات داود - ۳۹۳

حیدر آباد - ۱۲۱ ؛ ۱۲۳ ؛ ۳۶۱

(حرف خ)

خانقین - ۵۹۵

خانی من - ۱۰۵

دبستان احمدیه (شیراز) ۴۹۱	خراسان - ۲۲۱؛ ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴
« تخت جمشید (شیراز) ۴۹۲	۶۱۲
« دانش (شیراز) ۴۹۱ - ۴۹۳	خرمشهر (محمدره) ۲۷۲
« عفتیه (شیراز) ۳۷۶	خشت (قصبه) ۳۷ - ۸۸ - ۲۴۸ - ۲۴۹
« علمیه (شیراز) ۴۹۱	خلیج فارس - ۱۶۵ : ۲۸۶ : ۶۴۹
« مویدیه (شیراز) ۴۹۱	خواجه جمالی - ۲۴۹
دبیرستان انوشیروان دادگر (طهران)	خوارزم - ه - ح
۵۵۶	خورموج (قریه) ۱۷۷ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۵۲۱
دبیرستان حیات (شیراز) ۶۲۳	۵۳۸
« سعدی (آبادیه) ۱۶۷	خوزستان - ۱۵۰ - ۳۴۴ - ۴۹۱
« سلطانی (شیراز) ۳۷۶ - ۵۷۲	(حرف د)
« سند (کراچی) ۳۹۴	داراب (داراب جرد) ۳۰۸
« شاپور (شیراز) ۲۷۸	دارالسلام (دارالسلام - گورستان قدیم شیراز)
« نمازی (شیراز) ۴۰۸	۱۵۱ - ۲۳۰ - ۲۴۳ - ۴۹۹ - ۶۰۲ - ۶۰۶
دجله (رود) ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۹ - ۳۶۱	۶۰۷
دشتستان - ۲۵۸	دالکی (رودخانه) ۲۴۹
دشتک (ده) ۱۰۵	دانشسرای عالی (طهران) ۲۷۶ - ۳۷۶
« (قصبه) ۱۰۵	دانشکده ادبیات (شیراز) ۲۷۶، ۲۸۸؛ ۵۰۶
« (محلّه - شیراز) ۱۰۶	۵۷۱؛ ۵۷۲
دشتی - ۱۷۷ - ۲۵۸ - ۲۸۷ - ۵۱۷ - ۵۳۸	دانشکده ادبیات (طهران) ۳۷۶
۵۴۱ - ۵۴۲	« پزشکی (طهران) ۴۲۳ - ۶۶۹
دشمن زیاری - ۳	« حقوق (طهران) ۱۹۰ - ۲۷۸
دکن - ۱۲۲ - ۳۱۹ - ۵۵۰	« دهاوا - ۳۹۴
دوان (قریه) ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۳	« سیراکوز (نیویورک) ۴۱۰
دوان (کوه) ۹۸	« معقول و منقول (طهران) ۲۷۶ - ۲۷۸
دولت آباد (هندوستان) ۶۶۷	۳۳۱
دهای - ۵ - ۴۶۱	دانشگاه (شیراز) ۶۴۲
(حرف ر)	« (طهران) ۲۳۸ - ۲۹۶ - ۲۰۵
رابغ - ۱	« ایلزات - ۴۱۰
رامپور - ۱۲۲	« سوربن (فرانسه) ۲۹۵
رامجرد (دهستان) ۸۷	« کلومبیا - ۴۱۰
	« هاپکینز هتمور - ۴۱۰

روسیه (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)

۶۵۱

(حرف ز)

زابلستان - کد -

زبید - ۳۷۱

زهره (رودخانه) ۲۴۸

زیرراه - ۵

زین آباد - ۶۶۷

(حرف ژ)

ژاپان (جاپان - ژاپون) ۶۵۰

(حرف س)

سامره (سامراء) ۹۲ - ۹۱ - ۳۸ - ۳۷

۲۷۳ - ۲۶۳ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۴۸ - ۲۲۲

۴۵۳

سبزوار - ۳۰۷

سرانندیب (جزیره سیلان) ۶۴۱

سرای قنبر سبیلو (طهران) ۱۷۷

سروستان - ۸۷ - ۱۰۵

سلطانیه - یب

سمرقند - ۴۲ - ۱۹۶

سمیرم - ۳۴

سنبل - ۵۵۰

سنگ سیاه (محله - شیراز) ۲۲۱

سولکان - ۳۴

سهل آباد (ده) ۶۱۲

سید میر محمد (محله - شیراز) ۶۱۳

سیرجان - ۶۳۴

صیستان - ۳۴۴

(حرف ش)

شاپور (رودخانه) ۵ - ۳۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹

شاه حاجات (گورستان چهارم) ۲۰

شوشتر (تستر) ۲۵۳ - ۳۴۳ - ۳۴۴

شهرضا (قمشه) ۳۲ - ۳۴ - ۸۶ - ۵۹۸

۵۹۹

شیراز - ی - یب - ید - یز - یج - یط

ک - کد : ۶ : ۴ : ۹ : ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴

۲۸ ، ۲۹ : ۳۱ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۱

۴۵ ، ۴۹ : ۵۱ ، ۵۰ ، ۵۶ : ۵۷ ، ۶۳

۷۳ ، ۷۴ : ۸۱ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷

۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ : ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸

۹۹ ، ۱۰۳ : ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹

۱۱۴ ، ۱۱۵ : ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳

۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۱ : ۱۴۴ ، ۱۴۸

۱۵۰ : ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ : ۱۶۳ ، ۱۶۷

۱۶۹ ، ۱۷۷ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ : ۱۹۵

۱۹۶ ، ۱۹۷ : ۱۹۸ ، ۲۱۴ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲

۲۲۳ ، ۲۲۶ : ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶

۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ : ۲۴۷ ، ۲۴۸

۲۴۹ : ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷

۲۵۸ : ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵

۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ : ۲۷۲ ، ۲۷۳ : ۲۷۷

۲۷۸ : ۲۷۹ : ۲۸۰ ، ۲۸۱ : ۲۸۷ ، ۲۸۸

۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۳۰۵

۳۰۶ : ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۷ ، ۳۲۰

۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۶۰

۳۶۳ : ۳۶۴ : ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸

۳۸۶ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۱

۴۰۲ ، ۴۰۳ : ۴۰۴ : ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷

۴۰۸ : ۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۲۰ ، ۴۲۲

۴۲۳ ، ۴۲۶ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ : ۴۳۵ ، ۴۳۸

۴۳۹ : ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۵۹

۴۶۴ ، ۴۶۶ ، ۴۶۹ ، ۴۷۵ : ۴۷۷ ، ۴۸۹

۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ : ۴۹۴ ، ۴۹۹ ، ۵۰۷

۵۱۷ : ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۸ : ۵۲۹

(حرف ع)

عدن - ۶۳۴

عراق عجم - ۱۱۶، ۴۰۴

عراق عرب (عتبات عالیات - اماکن مشرفه)

۲۸ : ۳۵ : ۳۷ : ۳۸ : ۳۹ : ۹۹ : ۱۶۹

۲۲۲ : ۲۳۶ : ۲۳۸ : ۲۵۳ : ۲۵۴ : ۲۶۱

۲۶۲ : ۲۶۳ : ۲۶۸ : ۲۸۷ : ۳۰۶ : ۳۳۵

۳۵۵ : ۳۵۷ : ۴۰۴ : ۴۲۶ : ۴۴۶ : ۴۶۹

۵۲۸ : ۵۳۴ : ۵۹۵ : ۶۰۰ : ۶۲۲

عربستان (جزیره العرب) ۶۰۰

عمارت دریاییگی (بوشهر) - ۱۶۶

(حرف ف)

فارس (پارس) - ب - ز - ط - یه - یو

یز - یح - یط - کا - که - ۵ : ۸ : ۱۴

۳۴ : ۳۶ : ۵۵ : ۷۱ : ۸۲ : ۸۳ : ۸۷ : ۸۸

۹۲ : ۹۴ : ۹۵ : ۹۸ : ۱۰۸ : ۱۱۰ : ۱۱۴

۱۵۴ : ۱۶۱ : ۱۶۳ : ۱۶۵ : ۱۹۶ : ۲۱۹

۲۲۶ : ۲۵۱ : ۲۵۳ : ۲۵۶ : ۲۸۰ : ۲۸۷

۲۹۲ : ۲۹۳ : ۲۹۴ : ۳۰۵ : ۳۰۷ : ۳۰۸

۳۴۴ : ۳۵۵ : ۳۵۷ : ۳۶۰ : ۳۶۶ : ۳۷۲

۳۹۶ : ۴۰۳ : ۴۰۷ : ۴۱۲ : ۴۱۵ : ۴۳۱

۴۴۵ : ۴۴۶ : ۴۵۰ : ۴۷۷ : ۴۹۱ : ۴۹۳

۵۰۶ : ۵۲۹ : ۵۴۱ : ۵۴۶ : ۵۴۷ : ۵۵۱

۵۷۴ : ۵۹۷ : ۵۹۹ : ۶۰۰ : ۶۰۲ : ۶۱۱

۶۱۳ : ۶۲۴ : ۶۲۵ : ۶۴۱ : ۶۶۱

فخرآوری (ده) ۳۹۳

فرات (رودخانه) ۳۴۰

فرانسه - ۲۹۲ - ۲۹۴

فزننگستان (اروپا) کج -

فسا (دروازه - شیراز) ۶۶۸

۵۳۰ : ۵۳۱ : ۵۳۲ : ۵۳۴ : ۵۳۵ : ۵۳۶

۵۳۷ : ۵۳۸ : ۵۴۱ : ۵۴۶ : ۵۵۵ : ۵۶۰

۵۶۱ : ۵۶۷ : ۵۷۱ : ۵۷۲ : ۵۷۳ : ۵۷۴

۵۷۹ : ۵۸۰ : ۵۸۱ : ۵۸۴ : ۵۹۲ : ۵۹۵

۵۹۶ : ۶۰۲ : ۶۱۳ : ۶۱۸ : ۶۲۱

۶۲۲ : ۶۲۳ : ۶۲۴ : ۶۲۵ : ۶۳۲ : ۶۳۴

۶۳۷ : ۶۳۸ : ۶۴۱ : ۶۴۲ : ۶۵۲ : ۶۵۴

۶۵۸ : ۶۵۹ : ۶۶۲ : ۶۶۳ : ۶۶۵ : ۶۶۷

۶۶۸ : ۶۶۹

(حرف ط)

طهران (ارالخلافه) ح - ید - یز - ک - کا

۵ : ۶ : ۳۲ : ۳۵ : ۳۶ : ۴۰ : ۴۹ : ۵۰

۵۱ : ۵۵ : ۵۶ : ۷۴ : ۸۲ : ۸۵ : ۹۴

۱۰۸ : ۱۱۱ : ۱۲۸ : ۱۴۸ : ۱۵۴ : ۱۵۵

۱۶۳ : ۱۷۷ : ۱۷۸ : ۱۸۳ : ۱۹۰ : ۲۱۹

۲۲۲ : ۲۳۸ : ۲۴۰ : ۲۴۳ : ۲۵۲ : ۲۵۸

۲۶۵ : ۲۶۸ : ۲۷۲ : ۲۷۴ : ۲۷۶ : ۲۷۸

۲۸۷ : ۲۹۰ : ۲۹۱ : ۲۹۲ : ۲۹۳ : ۲۹۵

۲۹۶ : ۳۰۵ : ۳۰۶ : ۳۰۹ : ۳۱۶ : ۳۱۷

۳۲۰ : ۳۳۲ : ۳۷۶ : ۳۸۶ : ۴۰۲ : ۴۰۴

۴۰۷ : ۴۱۰ : ۴۱۱ : ۴۱۴ : ۴۲۲ : ۴۲۳

۴۳۱ : ۴۳۵ : ۴۳۶ : ۴۳۸ : ۴۶۱ : ۴۶۲

۴۷۵ : ۴۸۹ : ۴۹۱ : ۵۰۷ : ۵۲۱ : ۵۲۲

۵۲۴ : ۵۲۹ : ۵۳۰ : ۵۳۴ : ۵۴۷ : ۵۴۸

۵۴۹ : ۵۵۶ : ۵۶۰ : ۵۷۴ : ۵۸۱ : ۵۹۷

۵۹۹ : ۶۰۰ : ۶۱۰ : ۶۱۱ : ۶۱۲ : ۶۱۴

۶۲۴ : ۶۳۷ : ۶۴۲ : ۶۴۷ : ۶۵۸ : ۶۶۱

۶۶۵ : ۶۶۹

طیبری سردسیر - ۳

« گرمسیر - ۲

کرمانشاه - ه - ۲۵۳ - ۶۱۲

کلکته - ۱۶۶

کلمبیا - ۴۱۱

کمارج (ده) - ۲۴۸ - ۲۹۳

کمالی (ده) - ۳۹۳

کنار تخته (ده) - ۳۷ - ۲۴۹

کناره (قریه) - ۱۷۷

کنگان (بندر) - ۲۸۶

کوار (رهستان) - ۸۷ - ۱۰۵

کوفه - ۱۹۲ : ۳۵۵ : ۵۴۶

کوه گیلویه - ۲ : ۳

کویت (بندر) - ۹۸

(حرف گ)

گاوسفید بزرک (ده) - ۳۹۳

گجرات - ۱۲۳ : ۲۴۹ : ۴۰۳

گلیرگه - ۴۲

گناوه (بندر) - ۳۹۳

گوری گاه (ده) - ۲۴۹

گیلان - ۹۹

(حرف ل)

لار - ۴۲۵ : ۶۵۷

لارستان - ۱

لاله گون (قریه) - ۲۲۱

لب آب (محلّه - شیراز) - ۱۰۶ ، ۴۹۸ ، ۵۲۲

۵۳۴

لکنهو - ۱۰۰

لندن - ۱۹۴ ، ۲۹۵

لنگه (بندر) - ۱۵۴

(حرف م)

ماریلاند - ۴۱۱

مازندان - ۵۵۵ : ۶۴۲

فسا - ۸۷ - ۲۱۸ - ۲۵۰ - ۲۹۱ - ۳۸۶

۶۱۴

فیروز آباد - ۱۰۵ - ۲۸۶ - ۴۰۱

(حرف ق)

قاهره - ۱۰۰ - ۱۲۴ - ۳۱۷

قراسو (رودخانه) - ه - ح

قره آغاج (رودخانه) - ۱۰۶

قزوین - ۱۲۱ - ۱۵۴ - ۶۱۲

قطر - ۱۶۶

قلعه نی ریز - ۹۰

قم - ۳۶ - ۹۸ - ۲۳۸ - ۳۶۶ - ۳۸۶ - ۶۱۴

۶۲۳

قندهار - ۴۶۰

قیر (قصبه) - ۴۰۱ - ۴۰۲

(حرف ک)

کارزین - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۶۶۱

کارون (رودخانه) - ۶۵ - ۳۶۶

کازرون - ۳۷ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۶۹ - ۲۴۸

۵۷۹ - ۴۳۵ - ۲۴۹

کاشان - ۹۹ - ۱۱۶

کالیفرنیا - ۴۱۱

کامفیروز - ۸۷

کتل رودک - ۲۴۹

کتل ملو - ۲۴۹

کچی (قریه) - ۶۰۰

کر (رودخانه) - ۸۷

کراچی - ۳۹۴ - ۵۲۱

کربلا - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۲۳۶ - ۲۵۸

۶۰۰ - ۵۹۵ - ۵۴۶ - ۲۷۳ - ۲۶۵ - ۲۶۰

۶۱۱

کرمان - ۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۹۱ - ۴۹۴

۶۳۴

مدرسه منصوریه (شیراز) ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۳	مال قائد (ده) ۳۹۳
۶۱۲، ۲۹۵	ماوراءالنهر - ۳۴۴
مدرسه مهرآئین (شیراز) ۵۵۶	ماهورمیلانی - ۲۴۸
« میرزا علی اکبر - (شیراز) - ۶۲۲	محلات - ۱۱۶ - ۵۹۹
« نمازی (شیراز) ۴۰۸	محلّه عربها (طهران) ۲۷۸
« هاشمیه (شیراز) ۵۷۱	مدرسه آقا باباخان (شیراز) ۵۵۵ - ۵۷۹
مدینه - ۱ - ۱۲۴ : ۱۹۲ : ۲۶۰ : ۳۶۲	۶۲۲
مرقد مطهر سیدالشهداء - ۴۰	مدرسه امریکائی (کالج - طهران) ۱۶۳
مرودشت - ۱۷۷	« تربیت (شیراز) ۵۷۱
مزار ابن بابویه (طهران) ۸۵ : ۴۸۱	« جدّه بزرگ (اصفهان) ۳۲
مزار باباکوهی (شیراز) ۵۹۵	« حسینی (کربلا) ۵۴۶
« برهان الدین (هندوستان) ۶۶۷	« حکیم (شیراز) ۲۳۶
« حافظ (حافظیه) ۹۴، ۱۹۷، ۳۰۸	« خان (شیراز) ۲۷۸
۵۱۷، ۵۸۱، ۶۳۷	« خان مروی (طهران) ۲۳۸
مزار شاه داعی الله (شیراز) ۶۶۳	« خواجه حسن شاه بقال (شیراز) ۹۸
« شاه شجاع (شیراز) ۶۲۶	« دارالفنون (طهران) ۲۹۱ - ۲۹۲
« شیخ ابوالوفاء (سید ابوالوفاء - شیراز)	« زحمت (شیراز) ۲۳۸، ۶۳۷
۵۷۴	« سعادت (بوشهر) ۲۹۴، ۴۲۲، ۵۲۱
مزار شیخ عبدالقادر گیلانی (بغداد) ۲۳۰	۶۳۷
« شیخ کبیر (ابوعبدالله - شیراز) ۱۲۹	مدرسه سلطانیه (هرات) ۱۰۵
مزارعی - ۹۳	« شریعت (شیراز) ۳۹۶ : ۶۳۷
مزایجان (رودخانه) ۸۷	« شعاعیه (شیراز) ۴۹ : ۲۳۸ : ۳۷۶
مسجد باقرآباد (شیراز) ۶۲۳	۴۳۲، ۶۳۷
مسجد بردی (شیراز) ۱۷۰	مدرسه صدر (اصفهان) ۳۵ : ۱۶۱
مسجد جامع عتیق (شیراز) ۹۰ : ۱۰۷ : ۱۲۷	« عالی سپهسالار (طهران) ۳۲ : ۲۳۸
۱۲۸ : ۲۳۶، ۵۳۳ : ۵۳۴ : ۶۳۴ -	۳۰۹ : ۴۷۷
۶۶۲	مدرسه علمیه (شیراز) ۴۹
مسجد حاج علی (شیراز) - ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۷	« قوام (شیراز) ۲۶۳، ۵۷۲
۶۶۲	« کوشکناری (شیراز) ۹۸
مسجد حاج میرزا کریم (شیراز) - ۲۶۴، ۶۳۷	« مسعودیه (شیراز) ۴۳۱
« فاطمیه (طهران) - ۲۷۸	« مقیمیه (شیراز) ۲۳۶، ۲۷۹، ۳۸۶
« کردها (شیراز) - ۱۱۶	۵۷۹

(حرف ن)

نجد - ۲۵۴

نصف اشرف - ۳۵ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ؛
 ۱۱۶ ، ۲۱۵ ، ۲۲۲ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ،
 ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۹ ؛ ۴۰۱
 ۴۵۳ ، ۴۵۹ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۴۹ ، ۵۷۹
 ۶۱۳

نعمت آباد - ۲۴۹

نوبنجان - ۹۷

نور - ۵۵۵

نهروان - ۳۴۰

نی ریز - ۸۷

نیشابور - ۹۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۲ ، ۳۶۶

نیویورک - ۴۱۱

(حرف و)

واسط - ۳۳۵ ، ۳۵۵

واشنگتن - ۴۱۱

ونك (قصبه) - ۳۴

(حرف ه)

هايد پارك (باغ - لندن) - ۱۹۴

هرات - ۹۹ ، ۴۶۲

هرمز (جزیره) - ۱۹۷ ، ۶۶۸

هفت تنان (تکيه - شیراز) - ۴۰۴

همدان - ۵۹۷ ، ۶۱۲

هندوستان (هند) - کب - ۴ ، ۱۲ ، ۱۴ ،

۱۵ - ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۴۲ ، ۸۸

۹۹ ؛ ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹ ؛ ۱۸۹

۱۹۱ ، ۲۳۰ ، ۲۴۹ ، ۲۶۴ ، ۲۹۶ ؛ ۳۰۰

مسجد گوهرشاد (مشهد) - ۲۷۲

« لنبان - ۴۰

« مشير الملك (شیراز) - ۶۲۲

« مولی (شیراز) - ۹۲

« نصير الملك (شیراز) - ۵۲۸ ، ۵۲۹

۵۳۵

مسجد نو (شیراز) ۹۱ ، ۴۹۸ ، ۵۷۹

۵۹۵

مسجد وکیل (شیراز) - ۲۴۲ - ۲۶۸ ،

۵۵۴

مشهد مقدس (ارض اقدس) ۳۵ - ۳۶

۱۰۰ ، ۲۳۸ ، ۲۴۲ ، ۲۶۱ ، ۲۷۲ ، ۴۳۵

۴۹۴ ، ۵۴۹ ، ۵۶۰ ، ۵۸۰ ، ۵۹۵ ، ۶۰۰

۶۴۲

مصر - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۲۳۰ - ۲۳۶ -

۳۱۷ - ۳۳۵ - ۶۶۱ - ۶۶۵

معشور (بندر) - ۲۵۹

مقابر جامع عتيق (شیراز) ۱۲۹

مقابر مصلی (شیراز) ۱۲۹

مقبرة الباهلیه (شیراز) ۱۲۹

مکه معظمه (خانه خدا - بیت الله) -

۱ - ۲۹ ، ۱۲۳ ، ۱۴۱ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱

۱۹۲ ، ۲۳۰ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۹۲ ،

۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۴ ، ۳۵۳ ، ۳۷۰ ،

۳۷۳ ، ۴۵۴ ، ۶۳۲ ، ۶۳۴ ، ۶۶۴ ،

۶۶۷

مورچه خوار (ده) ۵۶۰

موزه ایران باستان (طهران) ۵۵

میناب - ۵۱۷

هنگانك (بندر) ۴۰۷، ۴۰۶

(حرف ی)

یزد - ۴۹، ۸۶؛ ۱۹۷، ۲۵۲

یمن - ۳۷۰؛ ۳۸۶

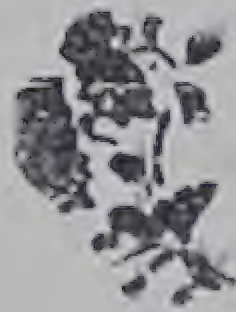
۳۱۷، ۳۲۰، ۳۴۴، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۴

۳۹۴؛ ۳۹۸، ۴۰۳؛ ۴۰۷، ۴۳۱

۴۴۶؛ ۴۶۱؛ ۴۶۹؛ ۵۲۵ - ۵۷۳

۶۰۰؛ ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۳؛ ۶۴۱، ۶۴۹

۶۶۷



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع

جلد سوم

(حرف الف)	
آبادان - ۶۸۰ ، ۲۵۶	۴۱۹ ، ۴۶۹ ، ۶۲۲ ، ۶۸۲
آباد شاپور (قریه) ۲۹۷	استرآباد (گرکان) ۲۵۳
آبادیه - ۱۶۷ ، ۶۶۴	اسکاتلند - ۴۶۹
آب سرد (قریه) ۲۹۷	اسکندریه (بندر) ۷۰۴
آذربایجان - ۱۰۷ ، ۱۲۰ ، ۱۹۶ ، ۲۶۳	اسلامبول (استانبول - قسطنطنیه) ۱۶۲
۲۶۴ ، ۲۹۲	۲۵۴ ؛ ۲۵۵ ، ۶۰۴ ، ۶۴۴
آسمان جرد (قریه) ۲۹۷	اشکنان (قریه) - ۵۳۶
آسیای صغیر (اقلیم روم) ۱۱۰ ، ۱۸۱ ، ۴۸۴	اشکنوان (قلعه) ۷۱۶ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹
۷۲۵	اصطهبانات - ۲۵ ، ۵۷ ؛ ۲۲۹ ، ۴۱۶ ، ۵۸۴
آغا جاری - ۶۷۸	۶۰۵
آگره - ۲۳۲ ، ۲۶۲	اصفهان (اسپاهان-سپاهان) ۵۲ ، ۶۱ ، ۱۶۸
آلمان - ۶۸۲	۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۶ ؛ ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۸
ابزد (ابرج) ۷۱۶	۲۱۳ ؛ ۲۱۵ ، ۱۴۱ ؛ ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۹
احمدآباد (کجرات) ۲۴۳ ، ۷۰۵	۴۱۰ ، ۴۱۳ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹
احمدنکر - ۲۱۵ ، ۲۳۳	۴۵۲ ، ۴۹۹ ، ۵۲۱ ، ۵۴۷ ، ۶۲۳ ، ۶۴۴
احمدی (ده) ۲۵۰	۶۵۷ ، ۶۵۹ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱
اردبیل - ۲۶۰	اطیبه قلائی (ده) ۹۵
ارجان - ۱۷۸	افریقا - ۶۸۲
اردکان (قصبه) ۲۴۲ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۵	افغان (افغانستان) ۲۹۳ ؛ ۲۹۴
۷۱۶	اقلیم روم - رجوع شود به آسیای صغیر
ارسنجان (قصبه) ۷۰۶ ، ۷۰۷	انگلستان (بریتانیا) ۱۰۰ ، ۴۶۸
اروپا (فرننگستان) ۴۲ ، ۶۱ ، ۲۷۱ ، ۳۷۹	اود - ۵۴۸
	اورنگ آباد - ۲۱۵

بستک (قصبه) ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۳۳۶ ، ۴۲۴
 بصره - ۱۷۴ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۴۴۲ ؛ ۶۰۰
 ۶۲۳
 بطایح - ۶۲۳
 بغداد - ۱۰۵ ؛ ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۲۰ ، ۲۱۲
 ۳۰۸ ، ۳۱۳ ، ۵۵۵ ، ۶۷۱
 بقعه سید میراحمد (شاه چراغ) - ۱۷۰
 ۲۱۵ ، ۲۶۰ ؛ ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ؛ ۵۷۹
 ۵۸۰
 بقعه سید میرمحمد (شیراز) ۶۴۵
 بلیان (ده) ۱۶۲
 بمبئی (بندر) ۲۸ ، ۵۲ ، ۶۲ ، ۹۷ ؛ ۲۲۳
 ۲۵۵ ، ۲۸۶ ، ۳۳۱ ، ۴۳۱ ، ۴۵۹ ؛ ۴۶۹
 ۵۴۸ ، ۶۰۹
 بنادر جنوب ایران - ۶۳ ، ۹۶ ، ۱۷۵ ، ۳۴۹
 ۵۵۶ ، ۵۵۷ ؛ ۶۵۵ ، ۷۰۷
 بنار سلیمانی (ده) ۹۵
 بنار قائد (ده) ۹۵
 بندر دیلم - ۵۴۰
 بندر عباس (جرون) ۱۷۳ - ۲۲۲ -
 ۲۲۳ ، ۳۲۳ ، ۳۶۱ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷ ؛ ۶۰۸
 ۷۲۷
 بندر معشور - ۶۷۸
 بوانات - ۵۱۵
 بورنجان (قریه) ۳۲۴
 بوشهر (بندر) ۱۶ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸
 ۹۰ ، ۹۵ ، ۱۰۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۶ ، ۲۲۲
 ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۳۲۳
 ۳۵۴ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۴۶۸

اوز - ۲۲۳
 اهرم (قصبه) ۶۵۲
 اهواز (ناصری) ۲۷ ، ۶۷۸
 ایج - ۶۰۲ ، ۶۰۴
 ایران - ج - ۳۸ ؛ ۶۲ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۵
 ۱۱۹ ، ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۲۲۵
 ۲۳۲ ، ۲۴۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۳۲۵ ، ۳۶۹
 ۳۷۸ ، ۴۱۹ ؛ ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۵۹ ، ۴۶۴
 ۴۶۹ ؛ ۴۷۳ ؛ ۴۸۴ ، ۵۲۱ ، ۵۳۰ ، ۵۳۳
 ۵۵۱ ، ۵۵۶ ، ۵۷۹ ، ۵۹۵ ، ۵۹۹
 ۶۰۶ ، ۶۲۳ ، ۶۲۶ ؛ ۶۴۳ ، ۶۵۰
 ۶۵۲ ، ۶۵۶ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۶۷۱ ، ۶۷۲
 ۶۷۷

(حرف ب)

بازار مرغ (محلّه - شیراز) ۲۱۶
 « وکیل (شیراز) ۲۷۰ ، ۴۶۵
 باغ کلانتری (شیراز) ۳۰۲
 باغ نو (محلّه - شیراز) ۴۴۶
 بانس (کوه) ۷۱۶
 بتخانه سومنات - ۱۱۵ ، ۱۱۷
 بحرین (مجمع الجزائر) ۱۷۵ ، ۲۲۳ ؛ ۲۵۵
 ۵۹۸
 برار - ۲۱۵
 برازجان (قصبه) ۹۵ ، ۲۵۰ ؛ ۴۹۴ ، ۵۴۰
 ۷۰۷
 برایجان (قریه) ۲۹۷
 برلن - ۲۱۲ ، ۲۱۷
 بروگرد - ۶۸۰ ، ۶۸۱
 برهان پور - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۹۱ -
 ۳۰۰
 بریتانیا - رجوع شود به انگلستان

(حرف ج)

جامع الازهر (قاہرہ) ۱۷۴

جامع دمشق - ۶۲۲

جامع سنقری (شیراز) ۴۶۲

جامع عنیق (شیراز) ۱۰ ، ۲۵۲ ، ۲۶۰

۴۴۶ ، ۶۵۱

جامع مرشدی (مصر) ۷۱۶

« معشور - ۶۸۳

جان پانیر - ۲۳۳

جرون (بندر) رجوع شود به بندرعباس

جره - ۱۶۲

جزیرۃ العرب (عربستان) ۲۶ - ۱۰۶ -

۱۲۰ ، ۱۶۲ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ : ۱۸۰ ، ۲۱۵

۲۳۳ ، ۲۶۲ ؛ ۳۰۸ ، ۴۵۲ ، ۴۶۲ ، ۴۸۴

۶۲۴ ، ۷۱۴

جصاصان (مجله - شیراز) ۴۰۷

جویم - ۳۶۵

جهرم - ۲۶۶ ، ۲۹۷ ، ۴۱۹ ، ۴۹۷ ،

۵۳۴ ، ۵۷۷ ؛ ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹

۶۶۵ ، ۷۲۳

جی (قریه - اصفهان) ۱۷۷

جی (قریه - رامهرمز) ۱۷۸

(حرف چ)

چارکی (دهستان) ۳۱۲

چاه کوتاه (دهستان) ۲۵۰

چاه موشی (ده) ۹۵

چشمه سلمان (دشت ارژن) ۱۷۸

چمن (قلعه) ۶۴۰

چند ولال (باغ - حیدرآباد دکن) ۲۴۱

چهل تنان (تکیه - شیراز) ۲۰۹ ، ۲۸۲

چهل ذرعی عجم (ده) ۹۵

۵۵۵ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷ ؛ ۵۸۰ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹

۶۰۰ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵ ؛ ۶۵۶

۷۲۶

بویری (ده) ۹۵

بهبهان - ۱۶ ؛ ۱۷۸ ؛ ۵۹۸ ؛ ۶۷۱ ، ۶۷۷

۶۷۸

بیت المقدس - ۱۱۵ ، ۶۰۳

بیجاپور - ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۴۳

بیرم (قریه) ۴۲۳ ، ۵۳۶

بیروت (بندر) ۱۰۳

بیضاء - ۲۱۱ ، ۲۱۲

بیمارستان نمازی (شیراز) ۲۰۴ ، ۲۰۵

(حرف پ)

پاریس - ۴۲ ، ۲۱۲ ، ۲۳۵ ، ۲۶۸

پازارگاد (مزار کوروش) ۵۰

پاقلعه (ده) ۴۱۰

پانی پیت - ۲۳۷

پل مرودشت - ۱۶

(حرف ت)

تادوان (قریه) ۲۹۷

تبرآباد (مازندران) ۲۸ ، ۳۵

تبریز - ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ؛ ۱۵۲ ، ۱۹۶

۱۹۸ ، ۲۳۳ ، ۷۱۲

تخت جمشید (استخر) ۵۰

تخت فولاد (گورستان - اصفهان) ۴۳۸

ترکیه - ۱۷۴

تفت - ۴۴۵

تکیه دولت (طهران) ۴

تل اشکی (ده) ۲۵۰

تنگستان (بلوک) ۶۵۲ ؛ ۶۵۴

توران پشت (قریه) ۴۴۵

تونس - ۱۷۴

(حرف ح)

حبشه (حبش) ۱۰۶ ، ۱۸۱ ، ۵۱۱
 حجاز - رجوع شود به جزيرة العرب
 حظيره جمال الدين (شيراز) ۳۱۱
 حلب - ۱۶۸ ، ۶۰۳
 حومه شيراز - ۱۶۰
 حيدرآباد (دکن - کجرات) - کد - ۲۱۴
 ۲۱۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۴۱ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰
 ۵۴۸

(حرف خ)

خانقاه (صفی علیشاه - طهران) ۳۷۸ ، ۳۸۰
 ۳۸۱
 خانه کهبدان (قریه) ۲۹۷
 خراسان - ۲۶ ، ۶۵ ، ۱۸۸ ، ۲۶۲ -
 ۴۸۴ ، ۴۹۱ ، ۶۶۳ ، ۷۱۴
 خفر (دهستان) ۲۹۷
 خلف آباد - ۶۷۸
 خليج فارس - ۲۴۲ ، ۲۵۰ ، ۳۱۲ ، ۳۴۲
 ۳۶۳
 خليفه (ده) ۹۵
 خنج - ۲۹۸
 خورموج (قصبه) ۲۴۸
 خوزستان - ۲۸ - ۹۶ - ۱۷۷ - ۲۱۷
 ۶۷۸
 خیابان زند (شيراز) ۳۷

(حرف د)

داراب (دارابجرد) ۲۳۰ ، ۴۱۲
 دارالسلام (دارالسلام - گورستان شيراز)
 ۲۵ - ۲۸۶ - ۶۵۹ - ۶۶۱ - ۷۲۳
 ۷۲۵
 دارالمعلمين (تبريز) ۶۱

دانشسرای عالی (طهران) ۱۰۱
 دانشسرای کشاورزی (کرج) ۵۸۸
 دانشسرای مقدماتی (اهواز) ۵۴۰
 « مقدماتی (شيراز) ۳۷۳
 دانشکده ادبیات (شيراز) ۴۹ ؛ ۵۰ ؛ ۵۷
 ۲۴۷ ، ۴۶۹
 دانشکده ادبیات (طهران) ۱۰۱ ، ۱۹۷ ؛ ۲۲۵
 ۴۶۹
 دانشکده ادبیات (لندن) ۱۰۰
 « حقوق (طهران) ۱۹۷ - ۲۳۵
 ۳۲۰
 دانشکده حقوق (پاریس) ۲۳۵
 « نظامیه (بغداد) ۱۰۶
 دانشگاه آزاد آسیائی - ۴۹
 « (طهران) ۱۰۱ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 ۷۱۲ ، ۵۸۸
 دانشگاه (کلمبیا) ۴۶۹
 دبستان ادب بنات (شيراز) ۴۰۱
 دبستان پهلوی (شيراز) رجوع شود به مدرسه
 محمدیه
 دبستان جاسبيه (اهواز) ۲۷
 « فردوسی (بوشهر) ۵۴۰
 « محمدیه (بندرلنگه) ۲۲۳
 « ملی اسلامیة (چهرم) ۵۸۸
 « نمازی (شيراز) ۲۰۴
 دبیرستان ابن سینا (شيراز) ۲۳۵
 دبیرستان ادب (طهران) ۱۰۰
 دبیرستان حیات (شيراز) ۲۴۵
 دبیرستان خواجه نصیر (چهرم) ۵۸۸
 دبیرستان دخترانه شهنواز (فسا) ۵۸۹
 « سنت زویر (بمبئی) ۲۲۳
 « شعاعیه (شيراز) ۹۶ - ۴۱۸

ری (شهری) ۶۶ : ۱۸۶ : ۶۸۹

(حرف ز)

زاهدان (سیستان و بلوچستان) ۲۵۶

زاهدان (فسا) ۴۱۶

(حرف ژ)

ژاپون (جاپان) ۵۱۱

(حرف س)

ساری - ۳۹۰

سامره (سامرا) ۵۷۸ : ۶۸۹

سانفرانسسکو - ۴۶۹

ساوه ۲۱۲

سبزوار - ۶۵

ستاره (قلعه) ۶۶۳

سدچم (ده) ۳۱۲

سرای حاج آقا جان (شیراز) ۴۱۷

سرای گمروک (شیراز) ۵۳۱

سرباغ (محلّه - شیراز) ۵۷۷

سرذرك (محلّه - شیراز) ۳۱۷ : ۳۴۲

سروستان (قصبه) ۲۳۸ : ۷۰۷

سفیدار (کوه) ۲۹۷

سفیل (ده) ۳۱۲

سمرقند - ۲۵۳

سمیعا (ده) ۹۵

سنك سیاه (محلّه - شیراز) ۲۱۲

سواحان (محلّه - شیراز) ۲۵۲

سورات - ۴۵۲

سوریه - ۱۷۴

سیستان - ۵۵۱

(حرف ش)

شاپور (رودخانه) ۹۵

شام - ۱۰۶ : ۱۱۵ : ۱۶۸ : ۱۷۹ : ۶۰۳

۷۱۴

دیرستان فرخی (برازجان) ۷۰۷

« نمازی (شیراز) ۱۹۲

درازی (ده) ۲۴۸ ؛ ۲۴۹

درشیخ (محلّه - شیراز) ۳۴۲

دروازه درب سلم (شیراز) ۳۰۱ : ۳۱۲

دروازه شاه داعی (شیراز) ۳۰۱ ؛ ۳۰۲

درواهی (ده) ۹۵

درود زن (ده) ۷۱۶

دره رود - ۲۴۲

دریای فارس - رجوع شود به خلیج فارس

دشت ارژن (ده) ۱۷۸

دشتستان (بلوک) ۲۴۲

دشتك (ده) ۷۱۶

« (کوه) ۷۱۶

دشتی (بلوک) ۲۴۹

دکن - ۶۰۸ ؛ ۷۲۲

دمشق - ۴۴۴ ؛ ۵۹۶ : ۶۰۳

دوان (قصبه) ۶۸۰

دوبیره (ده) ۲۵۰

دول متحده امریکا (اتازونی) ۴۶۹ ؛ ۵۱۱

ده (ده) ۳۱۲

دهداری پائین (ده) ۹۵

ده شاه - ۲۴۲

ده کهنه (قریه) ۹۵

دهلی - ۶۳ : ۱۰۶ : ۲۵۵ : ۲۶۲ : ۶۶۴

۷۲۲

(حرف ر)

رامهرمز - ۱۷۷ : ۱۷۸ : ۶۷۷ : ۶۷۸

رفسنجان - ۲۲۳

رونیز پائین - ۵۷

رونیز جنگل - ۵۷

رونیز علیا (رونیز بالا) ۵۷

۴۹۵ : ۴۹۱ : ۴۸۹ ، ۴۸۷ : ۴۸۵ : ۴۸۴
 ۵۱۷ : ۵۱۶ : ۵۱۴ : ۵۱۱ : ۵۰۸ : ۴۹۸
 ۵۴۴ : ۵۴۰ : ۵۳۵ : ۵۳۱ : ۵۲۸ : ۵۱۹
 ۵۷۴ : ۵۶۴ : ۵۵۳ : ۵۵۱ : ۵۵۰ : ۵۴۷
 ۵۸۴ : ۵۸۳ : ۵۸۱ : ۵۸۰ : ۵۷۹ : ۵۷۷
 ۶۰۰ : ۵۹۹ : ۵۹۷ : ۵۹۲ : ۵۸۷ : ۵۸۶
 ۶۲۶ : ۶۲۴ : ۶۲۳ : ۶۰۶ : ۶۰۵ : ۶۰۲
 ۶۵۰ : ۶۴۷ : ۶۴۴ : ۶۴۰ : ۶۳۷ : ۶۲۹
 ۶۶۰ : ۶۵۹ : ۶۵۷ : ۶۵۶ : ۶۵۲ : ۶۵۱
 ۶۶۶ : ۶۶۵ : ۶۶۴ : ۶۶۳ : ۶۶۲ : ۶۶۱
 ۷۰۷ : ۷۰۶ : ۷۰۳ : ۶۹۱ : ۶۹۰ : ۶۸۸
 ۷۱۵ : ۷۱۴ : ۷۱۳ : ۷۱۰ : ۷۰۹ : ۷۰۸
 ۷۲۸ : ۷۲۶ : ۷۲۵ : ۷۱۸ : ۷۱۶
 شیرکوه - ۴۴۵

(حرف ط)

طائف - ۲۱۵

طهران (دارالخلافه) ب - ج - و - ۱ : ۳
 ۵۱ : ۴۲ : ۴۰ : ۲۹ : ۲۸ : ۱۷ : ۷ : ۴
 ۱۰۰ : ۹۶ : ۹۵ : ۸۵ : ۶۶ : ۶۵ : ۵۲
 ۱۷۵ : ۱۵۶ : ۱۵۲ : ۱۱۵ : ۱۰۲ : ۱۰۱
 ۲۱۳ : ۲۱۰ : ۲۰۹ : ۱۹۸ : ۱۹۷ : ۱۹۶
 ۲۴۵ : ۲۴۴ ، ۲۳۵ : ۲۳۴ : ۲۲۷ : ۲۱۷
 ۲۹۲ : ۲۹۱ : ۲۷۲ : ۲۶۷ : ۲۵۶ : ۲۵۵
 ۳۵۳ : ۳۳۱ : ۳۲۵ : ۳۲۴ : ۳۲۰ : ۳۰۲
 ۴۱۰ : ۳۹۱ : ۳۹۰ : ۳۷۹ : ۳۷۸ : ۳۵۵
 ۴۷۰ : ۴۶۹ : ۴۵۴ : ۴۴۴ : ۴۴۳ : ۴۱۸
 ۵۲۱ : ۵۱۹ : ۴۹۵ : ۴۹۱ : ۴۸۹ : ۴۸۷
 ۵۸۸ : ۵۶۱ : ۵۵۷ : ۵۵۶ ، ۵۵۵ : ۵۲۹
 : ۶۷۲ : ۶۵۵ : ۶۵۳ : ۶۳۷ : ۶۰۵
 ۷۱۵ : ۷۰۸ : ۶۹۰ : ۶۸۹ : ۶۸۱ : ۶۷۸
 ۷۲۴

شاهجهان آباد - ۳۷۰ : ۶۶۳

شیانکاره - ۹۵ : ۶۴۳

ششده (قریه) ۶۴۰

شوشتر - ۳۱۷

شولستان (بلوک) ۲۴۲

شولستان (رودخانه) ۲۴۲

شهرخفر (قریه) ۲۹۷

شهرضا (قمشه) ۶۶۵

شهرک (ده) ۷۱۶

شیراز - ه - کد : ۳ : ۴ : ۱۰ : ۱۲ : ۱۶

، ۳۲ : ۲۹ ، ۲۸ : ۲۷ : ۲۶ : ۲۵ : ۱۷

۵۱ : ۵۰ : ۴۹ : ۴۸ : ۴۱ : ۴۰ : ۳۸

۷۰ : ۶۵ : ۶۲ : ۶۰ ، ۵۷ : ۵۳ ، ۵۲

۹۹ : ۹۸ : ۹۶ : ۹۵ : ۸۳ ، ۸۲ : ۷۱

۱۱۰ : ۱۰۹ ، ۱۰۶ : ۱۰۵ ، ۱۰۴ : ۱۰۰

۱۶۲ ، ۱۶۱ : ۱۵۹ : ۱۲۰ : ۱۱۹ ، ۱۱۴

۱۸۲ : ۱۷۸ : ۱۷۷ : ۱۶۹ : ۱۶۸ : ۱۶۳

۲۰۵ : ۲۰۴ : ۱۹۶ : ۱۹۲ : ۱۸۸ ، ۱۸۶

۲۲۸ : ۲۲۵ : ۲۱۶ : ۲۱۵ : ۲۱۳ : ۲۱۲

۲۳۸ : ۲۳۴ : ۲۳۳ : ۲۳۲ : ۲۳۰ : ۲۲۹

۲۵۰ : ۲۴۸ : ۲۴۷ : ۲۴۶ : ۲۴۵ : ۲۴۳

۲۶۹ : ۲۶۳ : ۲۶۰ : ۲۵۴ : ۲۵۳ : ۲۵۲

۲۹۸ : ۲۹۳ : ۲۹۰ : ۲۸۶ : ۲۷۹ : ۲۷۰

۳۱۰ : ۳۰۹ : ۳۰۲ : ۳۰۱ : ۳۰۰ : ۲۹۹

۳۲۳ : ۳۲۰ : ۳۱۹ : ۳۱۷ : ۳۱۲ : ۳۱۱

۳۶۵ : ۳۶۴ : ۳۶۳ : ۳۵۴ : ۳۳۴ : ۳۲۴

۴۱۰ : ۴۰۷ : ۳۹۲ : ۳۹۰ : ۳۸۱ : ۳۷۸

۴۲۱ : ۴۱۹ : ۴۱۸ : ۴۱۶ : ۴۱۳ : ۴۱۱

۴۳۷ : ۴۳۶ : ۴۳۵ : ۴۳۴ : ۴۲۴ : ۴۲۳

۴۵۴ : ۴۵۳ : ۴۵۲ : ۴۵۱ : ۴۵۰ : ۴۳۸

۴۶۵ : ۴۶۴ : ۴۶۳ : ۴۶۰ : ۴۵۹ : ۴۵۵

۴۸۳ : ۴۷۸ : ۴۷۰ : ۴۶۹ : ۴۶۸ : ۴۶۶

(حرف ظ)

ظفر آباد (ده) ۱۵۹ : ۱۶۰

(حرف ع)

عدن - ۶۸۸

عراق عجم - ۶۵

عراق عرب (مشاهد مشرفه - عتبات عالیات)

۱۰ : ۲۶ : ۲۷ : ۱۴۷ : ۱۷۵ : ۱۸۸ :

۲۱۵ : ۲۳۳ : ۳۱۲ : ۳۷۶ : ۳۹۰ : ۴۱۰ :

۴۶۲ : ۵۱۴ : ۵۱۶ : ۵۷۷ : ۵۷۹ : ۵۸۰ :

۶۵۵ : ۶۵۶ : ۶۷۲ : ۶۷۷ : ۶۷۸ : ۶۸۹ :

۷۰۶ : ۷۱۳

عربستان - رجوع شود به جزیره العرب -

علی آباد (قریه) ۲۹۷

عمان - ۵۵۶

عموریه - ۱۸۰

(حرف غ)

غزنین - ۷۱۳

(حرف ف)

فارس (پارس) ب - ۱ : ۲ : ۳ : ۱۶ : ۳۲ :

۵۰ : ۶۱ : ۹۵ : ۹۶ : ۱۰۱ : ۱۰۲ : ۱۰۴ :

۱۰۷ : ۱۱۲ : ۱۲۰ : ۱۲۱ : ۱۶۳ : ۱۶۹ :

۱۷۷ : ۱۷۸ : ۱۸۱ : ۱۸۶ : ۲۱۴ : ۲۳۸ :

۲۴۶ : ۲۸۶ : ۲۹۷ : ۳۲۴ : ۳۳۴ : ۳۶۱ :

۳۷۸ : ۴۲۴ : ۴۳۶ : ۴۵۱ : ۴۵۳ : ۴۵۴ :

۴۶۴ : ۴۶۷ : ۴۸۵ : ۵۱۱ : ۵۲۴ : ۵۷۸ :

۵۷۹ : ۵۸۰ : ۶۰۳ : ۶۰۴ : ۶۰۶ : ۶۳۶ :

۶۶۵ : ۶۸۰ : ۶۹۱ : ۷۱۶

فتح آباد کته (قریه) ۲۹۷

فداغ (قریه) ۴۶۸

فرنګستان - رجوع شود به اروپا

فسا - ۵۷ : ۳۲۰ : ۴۱۸ : ۵۸۹ : ۶۶۵ :

فیروز آباد - ۱۵۹ : ۲۹۲ : ۳۶۵ : ۵۸۱ :

(حرف ق)

قازان - ۲۵۵

قاهره - ۲۱۲ : ۲۵۵ : ۵۹۴ : ۵۹۷ : ۶۰۳ :

۶۰۴

قره آغاج (رودخانه) ۲۹۷

قره باغ (دهستان) ۱۵۹

قره سو (رودخانه) ۶۷۲

قزل قلعه (طهران) ۷۰۸

قزوین - ۴ : ۲۹۱

قلات (ده) ۶۸۹

قم - ۶ : ۳۷۵ : ۳۹۰ : ۴۳۸ : ۴۴۱ :

۴۴۲ : ۵۱۵ : ۵۱۶ : ۵۹۲ : ۶۷۹ : ۶۸۰ :

۶۸۳

قوژد (ده) ۴۱۰

قونیه - ۱۰۶ : ۱۰۹ : ۱۱۱ :

قیر (قریه) ۱ : ۳ : ۳۶۵ : ۵۸۱

(حرف ك)

كاخك (کوهستان) ۴۱۰

کارزین - ۱ - ۳ - ۳۶۵

کازرون - ۲۷ : ۴۸ : ۶۰ : ۹۵ : ۹۸ : ۱۰۴ :

۱۶۲ : ۱۶۳ : ۱۷۸ : ۱۸۳ : ۱۸۴ : ۴۳۶ :

۵۲۴ : ۵۲۵ : ۵۲۶ : ۵۲۷ : ۵۵۳ : ۷۰۳ :

۷۰۴ : ۷۰۵

کاشان - ۱۶۸ : ۲۹۷ : ۶۲۹

کاظمین - ۶ : ۶۷۱

کالج (اصفهان) ۶۴۴

کامبريج - ۴۱۹

کتنی کور (رودخانه) ۲۴۲

کربلاي معلی (مشهد حسين ع) ۵ : ۶ : ۱۸۹ :

۲۹۶ : ۴۴۰ : ۵۴۸ : ۶۷۱ : ۶۷۸ :

کرزه (بندر) ۳۱۲

کرمان - ۲۲۳ : ۴۸۳ : ۵۹۵ : ۶۴۳ :

(حرف م)

- مائین (رودخانه) ۷۱۶
مازندران - ۳۹۰ ؛ ۴۹۵
ماشه (ده) ۳۱۲
ماوراءالنهر - ۱۱۹
ماهور - ۲۱۵
مدائن - ۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷
۱۸۸
مدرسه آقاخان (شیراز) ۱۹۲ ، ۲۴۸
« افتتاحیه (طهران) ۹۵
« حکیم (شیراز) ۷۰۶
« خان (شیراز) ۱۰ ؛ ۱۶ ، ۲۱۳ ، ۲۴۸
۶۰۴
مدرسه دارالشفاء (شیراز) ۲۵۳
« دارالفنون (طهران) ۴۲ ، ۶۱
« رحمت (شیراز) ۴۵۳
« رونیز (فسا) ۴۲۳
« سعادت (بوشهر) ۲۷ ، ۹۶ ، ۹۸
۲۴۹ ، ۱۰۰
مدرسه شریعت (شیراز) ۲۳۴ ، ۴۱۸
« شعاعیه (شیراز) ۲۳۴ ، ۴۶۸
« صاحب‌دیوانی (نجف) ۱۸۹
« صنعتی (شیراز) ۴۸۹
« عالی‌سپهسالار (طهران) ۱۰۰ ؛ ۲۱۶
۶۰۹
مدرسه عظیمی (شیراز) ۲۲۸
« علوم سیاسی (طهران) ۲۳۴
« علوی (نجف) ۹۸
« قدسیه (اصفهان) ۱۹۶
« قوام (شیراز) ۲۲۹ ، ۵۷۷
« کرمانشاه - ۶۸۲

کرمانشاهان - ۶ ، ۴۹۹ ؛ ۶۷۱ ، ۶۷۲

۶۷۴ ؛ ۶۷۷

کشمیر - ۴۵۲ ، ۶۰۷

کلکته - ۹۱ ، ۱۵۲ ، ۴۸۹ ، ۶۰۶

کوالیار (قلعه) ۵۵۰

کورده (قریه) ۵۸۱

کوشک زرد - ۲۵۳

کوفه - ۱۶۲

کوهمره نودان - ۱۷۸ ؛ ۳۲۴

کیش (جزیره) ۳۱۲

(حرف گ گ)

گاو‌بندی (بخش) ۵۳۶

گجرات - کد - ۲۳۳ ، ۷۲۲

گناباد - ۴۱۰

گناوه (بندر) ۵۴۰

(حرف ل)

لار - ۶۳ ؛ ۱۷۳ ، ۲۲۲ ؛ ۳۳۶ ؛ ۴۱۳

۴۲۳ ؛ ۴۲۴ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ ؛ ۵۷۷ ، ۵۷۷

۵۷۸ ؛ ۵۷۹ ، ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ؛ ۷۱۲

۷۲۲ ، ۷۲۷

لارستان - ۹۶ ؛ ۱۰۰ ، ۳۱۲ ، ۵۷۸

لاهور - ۲۹۱ ، ۴۵۲ ، ۶۰۸

لب‌آب (محلّه شیراز) ۳۰۱

لکنه‌و - ۲۵۵ ؛ ۲۸۷ ؛ ۵۴۸ ؛ ۵۶۵

لندن - ۱۵۲ ؛ ۴۶۸ ؛ ۴۶۹

لنگه (بندر) ۱۷۳ ؛ ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶

۲۲۲ ، ۲۲۳ ؛ ۳۱۲ ، ۳۳۶ ؛ ۵۵۶ ،

۵۷۹

لنین‌گراد (بطروگراد - بطرز بوزع) ۴۶۸

لیپزیک - ۶۴۴

مسجد سیاوشان (شیراز) ۶۶۱ ، ۶۶۲	مدرسه محمدیه (شیراز) ۷۱۰
« عظیم (هامبورگ) ۶۸۲	« مسعودیه (شیراز) ۴۵۳
« لنبان - ۱۶۷	« منصوریه (شیراز) ۹۸ ، ۲۱۵ ، ۴۵۰
« مشیرالملک (شیراز) ۶۶۲	۵۸۶ ، ۶۶۲
« میرزا محمد (شیراز) ۵۷۷	مدرسه نجف - ۶۸۲
« نو (شیراز) ۳۵۴	« نظامیه (بغداد) ۳۱۳ ، ۳۱۷
مشهد مقدس - ۴ - ۱۶۸ - ۱۸۸ :	« نیاورد (اصفهان) ۱۹۶
۲۱۵ - ۲۶۶ - ۲۹۶ - ۳۱۹ - ۳۹۱	« نو بنیاد (قم) ۶۸۲
۴۱۰ - ۴۶۰ - ۵۲۱ - ۵۷۹ - ۵۸۶ - ۶۲۹	« هاشمیه (شیراز) ۴۱۶ ، ۷۰۶
۶۸۹	مدینه طیبه - ۱۸۰ ، ۲۱۴ ، ۲۹۹ ،
مصر - ۶۱ : ۱۷۴ ، ۱۸۱ : ۱۸۶ ، ۱۸۷	۳۱۱ ، ۴۱۲ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶ ، ۶۰۲
۲۷۱ ، ۶۰۴ ، ۶۴۴ ، ۹۸۸	۷۰۴
مصلی (گورستان - شیراز) ۷۰	مراکش - ۱۰۶ ، ۱۷۴
مکه معظمه (خانه خدا - بیت الله) ۲۵ ، ۷۰	مرقد حضرت رسول (مدینه) ۱۸۲
۱۰۷ ؛ ۱۶۳ ، ۱۶۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۵ ، ۲۶۶	مرودشت - ۵۰ - ۵۲۴
۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۱۳ ، ۳۲۳ ؛ ۳۶۹ ، ۳۹۰	مزار ابن بابویه (طهران) ۳۸۱
۴۱۲ ، ۴۵۲ ، ۴۶۳ ، ۵۷۹ ؛ ۵۹۳ ؛ ۵۹۴	« ابو عبدالله حریمی (شیراز) ۶۲۴
۵۹۵ ، ۶۰۰ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ؛ ۶۰۴ ، ۶۷۹	« امام زاده احمد (اصفهان) ۵۲۲
۶۸۸ ؛ ۷۰۳	« بابا کوهی (شیراز) ۴۶۶
ملتان - ۱۱۴	« حافظ (حافظیه - شیراز) ۵۰ ، ۲۰۹
ممالك اسلامیه - ۴۱۹	۴۳۶ ، ۵۱۱
ممسنی (بلوک) ۲۴۲	مزار سعدی (سعدیه - شیراز) ۳۲۵ ، ۳۳۱
مند (کوه) ۲۴۸	« شاه داعی الی الله (شیراز) ۴۰۵ : ۴۱۱
موزه پارس (شیراز) ۸۳	۶۳۷
موصل - ۱۸۰	مزار شیخ کبیر (شیراز) ۷۱۳
مهارلو (صحراء) ۶۴۰	« میرعلی (امام زاده - لار) ۴۲۴
میدان بهارستان (طهران) ۴۹۰	« نظام الدین مدیوانی - ۶۶۳
(حرف ن)	مسجد آقا قاسم (شیراز) ۶۶۰
نائین - ۱۶۸	« اعظم (قم) ۶۸۲
نجد - ۲۱۵	« اقصی (بیت المقدس) ۵۹۷
نجف اشرف - ۶ - ۲۶ ، ۶۱ ، ۹۵ ، ۹۸	« بردی (شیراز) ۳۸
۱۰۰ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۲۲۹ ، ۲۳۳ ؛ ۲۴۲	« حاج میرزا هادی (شیراز) ۶۵۹

هفت تن (تکیه - شیراز) ۲۸۲

همدان - ۱۸۸ ، ۲۹۱

هندوستان (هند) ۱۶ ؛ ۲۸ ، ۵۲ ، ۶۲

۶۳ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ؛ ۱۱۴

۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ؛ ۲۱۲ ، ۲۱۴

۲۱۵ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ؛ ۲۳۳ ؛ ۲۳۷ ، ۲۴۱

۲۴۳ ، ۲۶۲ ، ۲۷۱ ؛ ۲۹۹ ؛ ۳۰۲ ؛ ۳۶۹

۴۰۷ ، ۴۵۲ ، ۴۶۸ ، ۴۸۴ ، ۴۸۹ ، ۵۳۰

۵۵۰ ، ۵۵۱ ، ۵۵۳ ، ۵۶۴ ، ۵۷۳ ؛ ۵۹۷

۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۶۰۹ ، ۶۲۶ ؛ ۶۲۹

۶۴۴ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۷۰۶

(حرف ی)

یزد - ۲۷ ، ۲۵۳ ، ۴۴۵ ، ۴۸۹ ، ۶۵۷

۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۴۶۰ ، ۵۱۶ ؛ ۵۷۸ ، ۵۹۸

۶۰۹ ، ۶۵۲ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۷۷ ؛ ۶۷۸

۶۸۰ ؛ ۶۸۱ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ ؛ ۷۰۹

نصیبین - ۱۸۰

نودان - ۱۷۸

نوریه (خانقاه - شیراز) ۳۰۱

نی ریز - ۷ ، ۲۸۶ ، ۳۱۷

نیشاپور - ۲۱۵

نیمروز - رجوع شود به سیستان

(حرف و)

وادی السلام (گورستان نجف) ۱۸۹

وادی قری - ۱۸۰

واسط - ۶۲۳

(حرف ه)

هرات - ۲۹۸ ، ۳۰۱ ، ۴۸۴ ، ۵۵۱

هروشیما - ۵۱۱



فهرست اسامی امکنه و بلاد و بقاع

جلد چهارم

(حرف الف)	استانبول (اسلامبول - قسطنطنیه) ۱۶۲
آبادان - ۷۷۲ ، ۷۸۱	۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۷۱ ، ۷۲۸
آباده - ۲۰۱ ، ۶۰۰ ، ۹۱۵	استخر - ۶۶۶ ، ۹۳۰
آذربایجان ایران - ۳۱۶ ، ۳۲۹ ، ۴۲۱	استرآباد (گرگان) ۱۴۳ ، ۹۲۰
۶۷۰	اسکندریه - ۸۱۵
آذربایجان شوروی - ۲۴۷	اشکنان (دهستان) ۷۵
ارسنجان (قصبه) ۹۱۵	اصطهبانات - ۶۸ ، ۱۴۴ ، ۲۰۳ ، ۶۴۰
آسیای صغیر (بلادروم) ۱۵۷ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶	۹۹۵ ، ۱۰۰۵
۴۷۰ ، ۲۱۰	اصفهان (صفاهان - سپاهان) ۵ ، ۱۲ ، ۳۹
آگره - ۶۰	۱۳۶ ، ۱۵۴ ، ۱۸۷ ؛ ۲۰۹ ؛ ۲۱۰ ، ۲۳۰
آلمان - ۳۱۱ ؛ ۶۵۷ ؛ ۸۷۹	۲۴۷ ، ۲۵۲ ، ۲۶۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۹ ؛ ۳۳۱
آمد - ۴۵۲	۳۳۸ ، ۳۵۱ ، ۳۶۴ ، ۴۱۲ ، ۴۵۱ ؛ ۵۷۳
آموزشگاه پست و تلگراف (طهران) ۸۷۹	۵۸۱ ؛ ۶۰۶ ، ۶۵۸ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳ ، ۷۱۸
« عالی پزشکی (شیراز) ۸۳۳	۷۲۱ ؛ ۷۸۹ ، ۸۰۴ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۲
ابرکو - ۱۱ ، ۳۴۷	۸۵۳ ؛ ۸۵۴ ، ۸۶۰ ، ۹۷۹ ، ۹۸۱ ، ۹۸۶
ابزر - ۱۰۱۴	۱۰۱۹
اجمیر (هندوستان) ۸۱۴	افریقا - ۵۶۲
احسا - ۷۱ ، ۸۲۰	افغانستان - ۲۱۵
احمدان (قریه) ۷۵	اکبرآباد (هندوستان) ۵۴۵ ، ۹۲۲
اردکان - ۳۱۱ - ۹۷۳	الجزیره (کشور) ۲۹۳
اروپا - ۲۰۱ ، ۴۷۵ ؛ ۴۸۷ ، ۵۸۸ ، ۶۷۰	امریکا - ۲۰۱ ، ۸۳۳
۸۷۹ ، ۸۷۷ ، ۸۱۵ ، ۷۳۰ ، ۶۹۱	انگلستان - ۲۰۱
ارومیه (رضائیه) ۳۱۴	اوز (قصبه) ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۵۶۳

اهرم (قصبه) ۴۳۱ - ۴۸۲

اهواز - ۳۸۴ - ۳۸۵ : ۵۵۹ : ۵۶۰

ایج (قریه) ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۶۴ ، ۶۴۰

ایران - ۸ ، ۲۲ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۷ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۹ ؛ ۱۳۸ ، ۱۵۵ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ،

۲۰۱ ، ۲۱۵ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۸۶ ؛ ۲۸۷ ؛ ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۲۱ ، ۳۴۲

۳۴۸ ، ۳۵۵ ؛ ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۴۱۴ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۵۰ ؛ ۴۷۲ ؛ ۴۷۳ ؛ ۴۷۴

۴۷۷ ، ۴۹۴ ، ۵۰۲ ، ۵۱۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۶ ، ۵۵۹ ، ۵۶۲ ، ۵۸۴ ؛ ۶۰۲ ؛ ۶۰۴ ، ۶۰۸ ؛

۶۱۶ ؛ ۶۴۵ ؛ ۶۴۶ ، ۶۴۸ ، ۶۵۰ ؛ ۶۶۸ ، ۶۷۰ ، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۲

۷۸۶ ، ۷۹۰ ، ۸۰۵ ، ۸۱۵ ، ۸۵۲ ، ۸۷۳ ، ۸۷۴ ، ۸۹۲ ، ۸۹۴ ، ۹۰۳ ، ۹۱۱ ؛ ۹۱۵

۹۲۶ ، ۹۷۳ ، ۱۰۰۵ ؛ ۱۰۱۲

(حرف ب)

بازارنو (شیراز) ۶۲۲

بازار وکیل (شیراز) ۲۶۷

باغچه بانک (شیراز) ۹۷

باکو - ۷۴۷

بالاگهات (قریه) ۳۹۷

بحرین (مجمع الجزائر) ۷۱ ؛ ۷۲ ؛ ۷۵

۷۶ ؛ ۱۹۳ ، ۳۸۵ ؛ ۵۸۸ ؛ ۷۲۹ ؛ ۷۴۴ ، ۸۹۲

بخارا - ۶۵۸

بدخشان - ۱۶۴

برازجان (قصبه) ۷ ؛ ۸ ، ۴۱۰ ، ۴۴۱

۵۶۰ ، ۷۶۱ ؛ ۱۰۱۸

بردخون کهنه (قریه) ۲۲

بردخون نو (قصبه) ۲۲

برلن - ۲۶۸ ؛ ۵۳۶ ؛ ۹۸۰

بروسا - ۴۷۱

بروکسل - ۶۷۰

برهان پور - ۴۵

بریتیش موزیم - (لندن) ۲۱۵

بستک - ۷۱ ؛ ۷۲ ، ۷۵ ، ۳۴۳ ، ۴۶۱

۶۴۰ ، ۷۱۰

بشار (رودخانه) ۲۰۳

بصره - ۲۹۲ ؛ ۴۷۳

بغداد - ۱۸ ؛ ۱۵۷ ؛ ۲۰۵ ؛ ۲۰۷ ؛ ۲۰۸

۲۱۰ ؛ ۲۴۶ ؛ ۲۷۵ ؛ ۲۸۳ ؛ ۳۵۴ ؛ ۶۶۳

۶۶۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸

بقعه سید میراحمد (شاه چراغ - شیراز) -

۳۱۵ ، ۳۱۶ ؛ ۳۲۳ ؛ ۳۳۹ ؛ ۴۳۱ ؛ ۴۷۷

۴۸۰ ؛ ۷۶۰ ؛ ۸۰۶ ؛ ۸۰۸ ؛ ۸۲۲

بقعه سید میرمحمد (شیراز) ۱۳۲ ، ۲۴۲

۸۶۶ ؛ ۸۹۰

بقعه شاه عبدالعظیم (شهرری - طهران) ۴۹۰

۹۲۶

بقیع (مدینه) ۳۵۷ ؛ ۳۵۹ ؛ ۳۶۲

بلژیک - ۶۷۰

بلوچستان - ۵۵

بمبئی - ۳ ؛ ۵ ، ۸۳ ؛ ۹۴ ؛ ۹۷ ، ۱۰۱

۱۴۴ ؛ ۱۶۲ ؛ ۱۶۹ ؛ ۴۷۲ ؛ ۵۶۱ ؛ ۶۱۸

۶۳۸ ؛ ۶۵۰ ؛ ۷۹۹ ؛ ۸۱۵ ؛ ۸۲۳ ؛

۸۷۸

بنادر جنوب ایران - ۳۰۶ ؛ ۵۸۸ ؛ ۷۴۴

بندر ریگ - ۴۷۲

بندر عباس - ۴۷ ، ۱۹۲ ؛ ۱۹۳ ؛ ۳۴۳

۴۵۰ ، ۵۶۴ ، ۷۸۲ ؛ ۷۸۴

بنگش (هندوستان) ۸۱۴

بوانات - ۸۷ ، ۳۷۹

تنگ الله اکبر (شیراز) ۴۳۴

تنگستان - ۲۴ - ۳۶۸ - ۴۲۷

(حرف ج)

جارکی (دهستان) ۷۵

جام (جم - قریه) ۳۷۷

جده - ۳۶۴

جرجان (گرگان) ۳۱۵ - ۴۹۰

جزیره العرب (عربستان) ۷۱ - ۷۶ - ۱۵۷

۲۱۵ - ۲۶۰ - ۵۶۴ - ۶۵۹ - ۷۱۰ -

۸۸۴

جمن (نهر) ۷۳۶

جنوب ایران - ۲۲ - ۲۹ - ۲۶۵ - ۸۴۸

جوین - ۱۳۷

جهانگیریه - ۷۰۹ - ۷۱۰

جهرم - ۱۹۳ - ۳۴۲ - ۳۴۹ - ۴۲۱

۴۲۲ - ۴۲۵ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۷۷۲ -

۸۷۱ - ۹۰۳ - ۹۸۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۵

(حرف چ)

چراغ برق (خیابان - طهران) ۷۲۹

چهل تنان (تکیه - شیراز) ۱۴۸ - ۸۰۳

چهل مقام (کوه - شیراز) ۲۰۴

چین - ۶۱۰

(حرف ح)

حسینیہ مشیر الملک (شیراز) ۴۴۰

حلب - ۳۶۰ - ۳۶۴ - ۴۷۰

حمدادی (دهستان) ۷۵

حومه (دهستان) ۷۵

حیدرآباد - ۴۵ - ۹۳ - ۳۶۷ - ۷۳۶

۷۵۹ - ۸۸۴

(حرف خ)

خان زنیان (ده) ۴۴۱

خانقاه احمدی (شیراز) ۹۳۰

بوشهر - ۱۰ : ۱۱ : ۲۲ : ۴۷ : ۷۳ : ۷۵

۲۲۰ : ۳۰۶ : ۳۶۷ : ۳۶۸ : ۳۷۶ : ۳۸۳

۳۸۴ : ۳۸۵ : ۴۲۷ : ۴۲۸ : ۴۲۹ : ۴۳۱

۴۴۱ : ۴۷۱ : ۴۷۲ : ۴۷۳ : ۴۷۴ : ۴۸۲

۴۸۳ : ۵۲۳ : ۵۵۹ : ۵۶۰ : ۵۶۲ : ۶۳۳

۶۳۸ : ۷۴۴ : ۷۸۸ : ۸۰۷ : ۸۵۰ : ۸۷۲

۹۰۴ : ۹۰۶ : ۹۶۵ : ۹۹۹ : ۱۰۰۰

۱۰۱۸

بولاق - ۱۶۲

بهبهان - ۲۹۲ - ۳۴۰ - ۷۲۹ - ۷۸۹

۷۹۰

بیاض - ۱۰

بیت المقدس - ۱۴۲ - ۱۵۹ - ۳۵۴ - ۳۵۹

۳۶۴

بیجاپور - ۵۹ - ۶۰ - ۲۴۷

بیروت - ۲۰۱ - ۴۴۹ - ۷۲۸

بیضاء - ۹۷

(حرف پ)

پاریس - ۴۷۵ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۸۱۵

پاکستان - ۵۰۲

پامنار (محلہ - طهران) ۵۱۷

پای تاوه عالی (قریه) ۷۵

پنجاب - ۸۱۴

(حرف ت)

تانه (قریه - نزدیک بمبئی) ۳۸۴

تبریز - ۱۵ - ۴۴ - ۱۳۹ - ۲۰۶ - ۲۱۰

۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۳ - ۳۱۵ - ۳۶۴ -

۴۲۱ - ۷۴۸ - ۸۲۵ - ۸۴۳ - ۸۹۴

تجریش (قریه - حومه طهران) ۴۲۱

تربت حیدریه - ۱۳۷ - ۸۸۶

ترکستان - ۴۸۹ - ۵۸۳

ترکستان چین - ۶۱۰

دانشسرای مقدماتی (شیراز) ۹۱۵	ختا - ۶۱۰
دانشکده ادبیات (برلن) ۸۷۹	ختن - ۶۱۰
دانشکده ادبیات (تبریز) ۳۶۵	خراسان - ۱۳۷ ، ۱۶۶ ؛ ۱۶۸ ، ۲۰۹ ، ۲۳۰ ، ۳۴۹ ؛ ۴۳۷ ، ۵۹۳ ؛ ۷۲۶ ، ۷۳۶
« ادبیات (شیراز) ۴۱۵ - ۴۹۵	۸۵۳ ؛ ۸۸۱
۹۴۲	خرمشهر (محمده) ۱۵۴ ، ۲۹۲ ، ۳۸۴ ، ۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۷۷۲
دانشکده ادبیات (طهران) ۴۱۵ ، ۷۳۷	خلیج فارس - ۲۲ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۱۵۷ ، ۳۶۷
۸۷۹ ، ۹۱۶ ؛ ۹۷۵	۹۱۵ ، ۵۶۲
دانشکده پزشکی (شیراز) ۲۰۱ ، ۲۰۲	خنج - ۴۴۸ ، ۷۹۶
۲۲۲ ، ۵۸۹ ، ۸۳۳	خوزستان - ۱۵۴ ، ۲۹۲ ، ۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۲
دانشکده حقوق و علوم سیاسی (طهران)	خورموج (قصبه) ۱۱ ، ۳۶۷ ، ۴۳۱ ، ۴۸۲ ، ۹۹۹
۹۱۴	خیابان زند (شیراز) ۸۹۵
دانشکده علوم (طهران) ۲۳۶ ، ۸۷۹	خسیر (قریه) ۶۴۰
« معقول و منقول (طهران) ۴۱۰ ؛ ۴۵۱	(حرف د)
۵۸۴ ، ۷۶۱	داراب (دارابجرد) ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۳۵۵ ، ۶۶۸
دانشگاه برلن - ۸۷۹	دارالسلام (دارالسلام - صفة تربت - گورستان شیراز) ۳ - ۶۱ - ۲۸۴ - ۴۵۴ - ۴۷۸
« بیروت - ۴۴۹	دارالفنون (طهران) ۵۱ - ۱۳۷
« تبریز - ۸۲۳	دارالمعلمیات (طهران) ۶۷۱
« جنگ (طهران) ۴۷۵	دارالمعلمین (شیراز) ۷۲۸
« ژرژتاون (دول متحده آمریکا)	دارالمعلمین (طهران) ۶۴۵ ، ۶۷۱
۴۷۵	دالکی (ده) ۴۴۱
دانشگاه سوربن (فرانسه) ۴۴۹ - ۶۴۵	دانشسرای عالی (طهران) ۲۴۱ - ۴۱۰
« شیراز - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۷۳۷ - ۹۲۸	۶۰۰ ؛ ۶۰۲ ؛ ۷۶۱ ، ۸۷۸ ، ۸۷۹ ، ۸۸۰ ، ۹۱۶
۱۰۱۵	دانشسرای عشائری (شیراز) ۹۱۶
دانشگاه طهران - ۴۵۱ ، ۵۸۸ ؛ ۶۴۵	
۸۸۰	
دانشگاه لندن - ۶۴۶	
« لیون - ۲۰۱	
« مونیخ - ۸۷۹	
دبستان اسلامی (چهرم) ۷۷۲	
« باقری (شیراز) ۹۱۵	
« بهشت آئین (اصفهان) ۸۶۰	

درواحمد (قریه) ۲۲	دبستان تربیت (بوشهر) ۶۳۳
دریای عمان - ۱۹۴ ؛ ۱۹۵	« جاسبیه (اهواز) ۵۵۹
دز آشیب (قریه - طهران) ۳۶۵	« جاوید (شیراز) ۹۵۰
دزفول - ۵۶۰	« حاقظ (شیراز) ۴۵۰
دشتستان - ۲۳ ، ۲۴ ، ۷۰ ، ۴۱۰ ، ۴۲۷	« خزعلیه (خرمشهر) ۵۵۹ ، ۵۶۰
دشتی - ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۹ ؛ ۳۶۸	« دانش پهلوی (اهواز) ۵۶۰
۴۱۰ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۳۱ ؛ ۶۱۰ ، ۹۹۹	« سادات (شیراز) ۴۵۰
دکن - ۱۹۴ ؛ ۲۴۳ ، ۳۴۷ ، ۴۳۰ ، ۴۹۱	« شعاعیه (شیراز) ۹۳
۶۷۸ ؛ ۷۵۹ ، ۸۰۷	« صدرا (شیراز) ۸۳۳
دمشق - ۱۵۷ ، ۱۵۹ ؛ ۳۴۸ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹	« علویه (شیراز) ۶۰۲
۳۶۴	« فردوسی (بوشهر) ۶۳۳ - ۹۹۹
دمی گز (قریه) ۲۲	۱۰۰۰
دولت آباد (مزرعه) ۳۵۵	دبستان فرهنگ (شیراز) ۹۳
دولت متحده آمریکا (اتازونی) ۵۸۸ - ۶۰۲	« قاموس (فیروز آباد) ۲۷۱
ده بکری - ۵۵	« مرتضوی (شیراز) ۹۳
ده شیب (مزرعه) ۳۵۵	دبی (بندر) ۵۸۸
ده کهنه (قریه) ۱۰۱۸	دبیرستان آذر (طهران) ۶۰۲
دهلی - ۱۵۰ ، ۱۵۷ ، ۴۱۴ ، ۶۰۲ ، ۶۹۰	« بهمنیار (طهران) ۶۰۲
دیر (بندر) ۲۲	« ثریا (شیراز) ۹۵۵
(حرف ر)	« حیات (شیراز) ۸۳۳
رامپور (هندوستان) ۶۴۹	« دانش (مسجد سلیمان) ۵۶۰
رشت - ۶۷۰	« روزبهان (فسا) ۹۱۶
رفسنجان - ۳۴۴	« سعدی (آباد) ۹۱۵
رکن آباد (نهر - شیراز) ۴۳۴	« سلطانی (شیراز) ۸۳۳
رودخانه دالکی - ۴۴۱	« شاهپور (شیراز) ۴۵۰ - ۴۶۲
رودخانه سیوند - ۵۸۱	۹۱۵
رودخانه قره قاج - ۴۴۱	دبیرستان شعاعیه (شیراز) ۷۱۹ ، ۸۷۸
رودخانه مند - ۲۲	دبیرستان عبرت (طهران) ۶۰۲
رودخانه مهران - ۷۵	« نظام (طهران) ۸۷۹
رودخانه هوانگهو - ۶۱۰	« نمازی (شیراز) ۶۰۱
رونیز (قریه) ۶۴۰	« نوربخش (طهران) ۶۰۲
	درب شاهزاده (محل - شیراز) ۴۷۷ - ۵۸۲

ری (شهر) ۱۶۸ ، ۲۳۰

(حرف ز)

زاهدان (داب) ۹۳

« (فسا) ۱۰۱۸

زبید - ۱۵۷

زرقان - ۴۹۵ ، ۴۹۶ ، ۵۸۱ ، ۶۲۲ ،

زمزم (چاه) ۲۰۴

زنگبار (جزیره) ۵۶۲

زیدان (قریه) ۲۲

زیررود (قریه) ۲۲

(حرف س)

سأمره (سامرا) ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۳۲۴

۶۳۸

سبزوار - ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۰۱۰

سرای حاج معین (اهواز) ۳۸۵

سرخاب (گورستان - تبریز) ۲۷۵ -

۲۹۹

سرذرك (محلّه - شیراز) ۵۱۸

سرکوه داراب - ۲۰۳ ، ۶۶۹ ، ۹۱۰

سعادت آباد کمین (قریه) ۹۱۵

سمرقند - ۲۰۰

سمنان - ۴۳۱

سوریه - ۱۵۷

سیراف (بندر) ۴۷

سیرجان - ۶۷۱

سیستان - ۵۱۴

سیواس - ۲۱۰

(حرف ش)

شام (شامات - سوریه) ۲۰۳ ، ۲۱۰ ، ۲۶۰

۳۵۰ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱

شاهجهان آباد - ۸۸۳

شبانکاره - ۱۰۱۸

شب برم (قریه) ۲۲

ششده (فسا) ۳۵۴

شمران - ۴۲۱

شمس آباد (محلّه - اصفهان) ۱۳۶

شولستان - ۵۱۴

شه نیا (قریه) ۲۲

شیبکوه (دهستان) ۱۰۱۸

شیراز - ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶

۱۸ ، ۲۳ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹

۵۲ ، ۵۷ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹

۷۳ ، ۷۵ ، ۸۲ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۳

۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲

۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴

۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸

۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵ ، ۲۰۰

۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸

۲۱۵ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳

۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۴۰ ، ۲۴۵

۲۴۷ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵

۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵

۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳

۳۰۶ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۲۰

۳۲۳ ، ۳۱۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱

۳۴۲ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۶۴ ، ۳۶۸ ، ۳۷۹

۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۴۰۳ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۱۰

۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۵ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲

۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۷ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰

۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱

۴۵۲ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵

۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸

۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۵

طرشت (درشت - طهران) ۲۳۰

طهران (دارالخلافة) ۲۳ : ۴۶ : ۵۱ : ۵۲

۷۳ : ۷۵ : ۷۶ : ۷۷ : ۸۳ : ۹۵ : ۹۶

۱۰۱ : ۱۲۶ : ۱۳۲ : ۱۲۷ : ۱۴۰ : ۱۵۴

۱۶۲ : ۱۶۶ : ۱۶۸ : ۱۶۹ : ۲۰۶ : ۲۰۷

۲۱۱ : ۲۱۲ : ۲۲۰ : ۲۲۱ : ۲۳۰ : ۲۳۱

۲۳۳ : ۲۳۵ : ۲۴۰ : ۲۴۶ : ۲۶۳ : ۲۶۵

۲۸۴ : ۲۸۶ : ۳۰۶ : ۳۱۱ : ۳۳۶ : ۳۳۹

۳۶۴ : ۳۶۵ : ۳۷۵ : ۴۱۰ : ۴۱۵ : ۴۱۷

۴۲۰ : ۴۳۴ : ۴۴۹ : ۴۵۱ : ۴۵۲ : ۴۶۰

۴۷۱ : ۴۷۲ : ۴۷۵ : ۴۸۷ : ۴۹۰ : ۴۹۱

۴۹۳ : ۵۰۴ : ۵۱۵ : ۵۱۷ : ۵۴۵ : ۵۶۲

۵۷۵ : ۵۸۴ : ۵۹۱ : ۵۹۷ : ۶۰۰ : ۶۰۲

۶۰۴ : ۶۱۲ : ۶۴۵ : ۶۴۸ : ۶۴۹ : ۶۵۰

۶۷۰ : ۶۷۱ : ۶۷۲ : ۶۷۹ : ۷۲۹ : ۷۳۷

۷۵۶ : ۷۶۱ : ۷۷۲ : ۷۹۹ : ۸۰۷ : ۸۲۲

۸۲۵ : ۸۳۳ : ۸۴۹ : ۸۵۳ : ۸۷۲ : ۸۷۳

۸۷۵ : ۸۷۷ : ۸۷۹ : ۸۸۰ : ۸۹۴ : ۹۰۴

۹۰۶ : ۹۱۴ : ۹۱۵ : ۹۱۶ : ۹۲۶ : ۹۲۸

۹۳۰ : ۹۴۳ : ۹۴۴ : ۹۴۵ : ۹۴۷ : ۹۵۰

۹۶۲ : ۹۷۵ : ۹۷۹ : ۹۸۰ : ۹۸۶ : ۹۹۰

۹۹۱ : ۹۹۸ : ۱۰۰۵ : ۱۰۰۸ : ۱۰۱۲

۱۰۱۶

(حرف ع)

عراق عجم - ۱۶ : ۱۶۸ : ۲۰۵ : ۲۰۹

۳۲۹ : ۴۲۱

عراق عرب (عتبات عالیات - مشاهد مشرقه)

۱۶ : ۵۲ : ۹۴ : ۹۷ : ۱۴۰ : ۱۵۷ : ۲۳۲

۲۳۴ : ۲۴۹ : ۲۹۲ : ۳۲۴ : ۳۲۹ : ۳۴۱

۳۵۴ : ۴۰۷ : ۴۴۰ : ۴۷۳ : ۴۷۷ : ۴۸۲

۴۸۸ : ۴۸۹ : ۴۹۰ : ۵۰۱ : ۵۵۸ : ۵۶۴

۵۰۰ : ۵۰۱ : ۵۰۲ : ۵۰۴ : ۵۱۲ : ۵۱۴

۵۱۵ : ۵۱۶ : ۵۱۷ : ۵۲۰ : ۵۲۲ : ۵۲۳

۵۲۴ : ۵۳۲ : ۵۳۷ : ۵۴۲ : ۵۴۳ : ۵۵۱

۵۵۶ : ۵۷۰ : ۵۷۱ : ۵۷۳ : ۵۷۴ : ۵۷۵

۵۸۱ : ۵۸۲ : ۵۸۴ : ۵۸۵ : ۵۸۸ : ۵۸۹

۵۹۱ : ۵۹۳ : ۵۹۴ : ۶۰۰ : ۶۰۱ : ۶۰۳

۶۰۴ : ۶۰۷ : ۶۱۱ : ۶۱۲ : ۶۱۶ : ۶۱۷

۶۱۸ : ۶۲۰ : ۶۲۲ : ۶۲۳ : ۶۲۸ : ۶۲۹

۶۳۲ : ۶۳۳ : ۶۳۸ : ۶۴۵ : ۶۴۹ : ۶۵۰

۶۵۸ : ۶۵۹ : ۶۶۲ : ۶۶۳ : ۶۶۵ : ۶۷۲

۶۷۳ : ۶۷۴ : ۶۷۷ : ۶۷۹ : ۶۸۹ : ۶۹۱

۷۱۱ : ۷۱۹ : ۷۲۰ : ۷۲۶ : ۷۲۷ : ۷۲۸

۷۲۹ : ۷۳۶ : ۷۳۷ : ۷۴۵ : ۷۴۶ : ۷۵۲

۷۵۳ : ۷۵۹ : ۷۶۰ : ۷۶۱ : ۷۶۲ : ۷۷۱-۷۷۰

۷۷۹ : ۷۸۶ : ۸۰۴ : ۸۰۵ : ۸۰۶ : ۸۰۷

۸۲۲ : ۸۲۳ : ۸۳۳ : ۸۳۸ : ۸۴۱ : ۸۴۲

۸۴۳ : ۸۴۸ : ۸۴۹ : ۸۵۰ : ۸۵۲ : ۸۵۳

۸۵۹ : ۸۶۰ : ۸۷۱ : ۸۷۲ : ۸۷۴ : ۸۷۵

۸۷۷ : ۸۸۱ : ۸۸۲ : ۸۸۶ : ۸۸۸ : ۸۹۲

۸۹۵ : ۹۰۰ : ۹۰۷ : ۹۱۰ : ۹۱۵ : ۹۱۶

۹۱۸ : ۹۲۰ : ۹۲۷ : ۹۳۰ : ۹۳۳ : ۹۳۴

۹۳۶ : ۹۳۸ : ۹۴۲ : ۹۴۳ : ۹۴۴ : ۹۴۵

۹۴۷ : ۹۴۹ : ۹۵۰ : ۹۵۵ : ۹۵۷ : ۹۶۲

۹۶۳ : ۹۶۴ : ۹۶۵ : ۹۷۳ : ۹۷۵ : ۹۷۸

۹۸۱ : ۹۸۶ : ۹۸۹ : ۱۰۰۰ : ۱۰۰۴

۱۰۰۵ : ۱۰۰۶ : ۱۰۱۰ : ۱۰۱۱ : ۱۰۱۴

۱۰۱۶ : ۱۰۱۹

(حرف ص)

صالح (امامزاده - طهران) ۴۲۱

(حرف ط)

طائف - ۱۵۹ : ۳۵۰ : ۶۷۸

طاهری (بندر) ۴۷

۵۸۲ : ۶۰۶ : ۶۱۲ : ۶۳۸ : ۶۹۱ : ۷۹۰
 ۷۹۱ : ۸۲۲ : ۸۴۲ : ۸۴۳ : ۸۹۳ : ۹۱۱
 ۹۲۰ : ۹۴۵ : ۹۹۵ : ۹۹۸ : ۱۰۱۲
 عکا - ۵۶۴

(حرف غ)

غیاث آباد (مزرعه) ۳۵۵

(حرف ف)

فارس - ۱۸ : ۵۲ : ۶۲ : ۷۱ : ۷۲ : ۷۶
 ۸۹ : ۹۳ : ۹۴ : ۹۵ : ۹۹ : ۱۰۰ : ۱۳۲
 ۱۵۲ : ۲۰۱ : ۲۱۹ : ۲۴۷ : ۲۶۰ : ۲۶۳
 ۲۶۴ : ۲۶۵ : ۲۷۱ : ۲۸۹ : ۲۹۵ : ۳۰۶
 ۳۱۵ : ۳۱۶ : ۳۱۷ : ۳۲۱ : ۳۲۸ : ۳۲۹
 ۳۴۲ : ۳۴۸ : ۳۸۴ : ۳۹۸ : ۴۰۷ : ۴۰۸
 ۴۴۰ : ۴۴۱ : ۴۴۹ : ۴۸۷ : ۵۳۲ : ۵۳۴
 ۵۴۷ : ۵۵۹ : ۵۷۵ : ۵۸۱ : ۶۰۰ : ۶۰۵
 ۷۲۸ : ۷۳۰ : ۷۴۴ : ۷۶۱ : ۷۸۶ : ۷۹۹
 ۸۰۴ : ۸۱۴ : ۸۳۹ : ۸۴۰ : ۸۴۳ : ۸۴۸
 ۸۵۲ : ۸۶۶ : ۸۶۹ : ۸۷۳ : ۹۰۳ : ۹۱۵
 ۹۴۹ : ۹۸۰ : ۹۸۱ : ۱۰۱۸ : ۱۰۱۹
 فاطمیه (گورستان-مدینه) ۴۸۰

فامور (ده) ۹۹۸

فامور (کوه) ۹۹۸

فتح آباد (ارستانجان) ۵۸۱

« (نیارویه) ۵۸۱

« (خفر) ۵۸۱

« (داراب) ۵۸۱

« (رستاق) ۵۸۱

« (شاپور) ۵۸۱

فتح آباد (عرب) ۵۸۱

« (کوار) ۵۸۱

« (مرودشت) ۵۸۱

« (نیریز) ۵۸۱

فتح پور - ۲۲۴

فتویه (ده) ۶۴۰

فرامرزان (دهستان) ۷۱ : ۷۵

فرانسه - ۲۰۱ : ۴۷۵

فسا - ۴۰ : ۲۰۳ : ۲۵۵ : ۳۵۴ : ۳۵۵

۶۶۸ : ۶۶۹ : ۶۹۱ : ۶۹۲ : ۷۵۳ : ۸۹۳

۹۴۸ : ۹۴۹

فیروز آباد - ۱۵۶ : ۲۷۱ : ۷۸۰ : ۸۳۵

۱۰۱۸

(حرف ق)

قاهره - ۱۴۲ : ۲۱۲ : ۳۵۰ : ۳۵۳ : ۳۵۴

۳۶۳ : ۳۶۰ : ۳۵۹ : ۳۵۶ : ۳۵۵ : ۳۶۴

۴۷۲ : ۳۶۴

قروین - ۴۹۱ : ۶۰۶ : ۷۳۰ : ۷۴۸

قشم (جزیره) ۱۹۳

قطر (شبه جزیره) ۷۶ - ۵۸۸

قطیف - ۸۲۰

قفقاز - ۴۲۱

قلعه نارنجی (ده) ۹۹۸

قم - ۱۲۶ : ۲۳۴ : ۵۰۳ : ۶۱۲ : ۶۱۳

۷۷۲ : ۸۷۳ : ۹۱۰ : ۹۴۴ : ۹۴۵ : ۹۷۸

۹۸۶ : ۹۹۰ : ۱۰۰۴

قندهار - ۴۴

قونیه - ۲۱۰ : ۵۱۷

قیر (قیرجان) ۲۰۴ : ۷۷۰ : ۹۸۰

(حرف ك)

کابل - ۴۴ : ۴۵ : ۵۰۲

کارزین - ۱۵۶ : ۹۸۰

کاروانسرای مشیری (برازجان) ۴۴۱

« مشیری (خان زنیان) ۴۴۱

« مشیری (شیراز) ۴۴۱

کمشك (قریه) ۷۵

کنگان (بندر) ۳۶۷ - ۳۷۷ - ۴۸۲ - ۵۶۲

کوده (دهستان) ۷۵

کوهج (کوهك - قریه) ۷۱ : ۷۲ : ۷۱۰ : ۱۰۱۸

کوه - سلیمان - ۶۰

کوه گاوبست - ۷۱۰

کوه گیلویه - ۴۰ : ۷۲۹

کوهمره سرخی (دهستان) ۴۴۱

کوه مند - ۹۹۹

(حرف گ)

گاوبندی (دهستان) ۷۵ ،

گبرگه (هندوستان) ۶۷۸

گجرات - ۴۳۰ ، ۹۲۳

گرجستان - ۷۴۹

گچویه (قریه) ۷۱ - ۷۵

گراش (قریه) ۹۲۵

گرگان - رجوع شود به جرجان

گناباد - ۴۹۰

گود عربان (محلّه - شیراز) ۳۸۳

گورك (قریه) ۲۲

گیلان - ۲۱۲ - ۶۷۰

(حرف ل)

لار - ۷۵ : ۷۶ : ۲۵۴ : ۳۴۳ : ۴۴۸ : ۴۵۲

۵۲۴ : ۵۸۵ : ۶۴۰ : ۶۶۸ : ۷۱۰ : ۹۱۴

۹۲۵ : ۹۲۶

لارستان - ۷۱ : ۳۴۴ : ۴۶۱ : ۵۲۴ : ۷۸۵

۷۹۶ : ۹۱۴ : ۹۱۵ : ۹۲۵

لاهور - ۸۱۴

لای گردو (ده) ۶۶۹

لرستان - ۹۸۶

کاروانسرای میان کتل - ۲۲۰

کازرون - ۸۹ : ۱۵۶ : ۱۸۸ : ۲۰۷ : ۲۲۰

۲۶۰ ، ۲۷۱ : ۴۰۴ : ۴۲۷ : ۴۴۱ : ۵۰۲

۵۲۳ : ۵۲۵ : ۵۲۶ : ۵۳۲ : ۵۳۳ : ۵۳۴

۵۳۷ : ۵۵۸ : ۵۶۰ : ۵۸۸ : ۶۰۷

۶۳۲ : ۶۳۳ : ۶۳۸ : ۷۸۰ : ۹۰۷ : ۹۰۸

۹۹۸

کاشمر - ۱۳۷

کاظمین - ۲۳۲ : ۳۲۴ : ۱۰۱۲

کالج اسلامی (کراچی) ۸۴۸

« امریکائی (طهران) ۵۶۲

کبگان (بندر) ۳۶۷ : ۳۶۸

کت نو (مزرعه) ۳۵۴

کراچی (بندر) ۹۳ - ۵۶۲ - ۸۴۸ -

۸۷۲

کرامت آباد (ده) ۹۹۸

کربال (دهستان) ۱۳۷

کربلا - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۳۲۴

۳۴۱ - ۳۶۵ - ۴۲۷ - ۴۷۱ - ۴۷۲

۴۷۳ - ۴۸۹ - ۶۲۱ - ۷۲۷ - ۷۹۰ - ۷۹۵

۸۹۳

کرمان - ۱۳۸ : ۱۶۶ : ۳۲۹ : ۵۶۴ : ۶۱۶

۷۲۰ : ۸۵۳ : ۸۹۲

کرمانشاه - ۲۶۸ : ۶۰۶ : ۸۲۲

کشمیر - ۶۰ : ۱۵۲ : ۷۰۶

کعبه (بیت الله) ۵۷۳ : ۱۰۱۱

کلات باغچه (کوه) ۹۹۹

کلکته - ۱۶۲ - ۴۷۳ : ۸۱۵ : ۸۷۸

۸۷۹

کلل (ده) ۹۹۹

کلیسای آرامنه (شیراز) ۷

کماسج (قریه) ۱۰۱۴

مدرسه قوامیه (شیراز) ۱۹۴ - ۴۹۳	لکنهو - ۱۶۲
مدرسه کشاورزی (کرج) ۷۰۵ - ۷۰۶	لندن - ۴۷۵ - ۶۴۶ - ۸۱۵
« مسعودیه (شیراز) ۴۹۳ - ۵۷۵	لنگه (بندر) ۲۲ - ۳۴۳ - ۳۶۷ - ۷۹۶
« مصطفی پاشا - ۴۷۱	(حرف م)
« منصوریه (شیراز) ۱۶ ، ۴۰ ، ۴۰۴	ماحوز - ۸۹۲
۴۶۰ ، ۴۶۱ ؛ ۴۹۳ ، ۵۸۴ ، ۷۶۱ ؛ ۹۹۸	مازندران - ۳۴۵ - ۵۸۲
۱۰۰۰	مالکی (ده) ۹۹۸
مدرسه نظامیه (شیراز) ۸۴۲	مالوه (هندوستان) ۴۳۰
« نیم آورد (اصفهان) ۸۴۲	ماوراءالنهر - ۱۴۳
« هدایت (کازرون) ۵۵۸	محلات - ۸۹۵
مدینه طیبه - ۱۴۲ ؛ ۱۵۹ ؛ ۳۲۴ ؛ ۳۵۴	مدارس (هندوستان) ۲۵۴
۳۵۶ ، ۳۵۸ ؛ ۳۵۹ ؛ ۳۶۱ ؛ ۳۶۲ ؛ ۳۶۳	مدرسه الاسلام (هندوستان) ۵۶۲
۳۷۸ ، ۴۲۵ ؛ ۴۸۰ ، ۸۲۰ ، ۸۹۲	مدرسه امریکائیها (طهران) ۶۴۵
مراغه - ۲۰۸	« باباخان (شیراز) ۴۰۷
مرقد حضرت حسین (ع) - ۷۹۵	« پانزده بهمن (شیراز) ۲۴۹
« « علی (ع) - ۳۲۵	« حکیم (شیراز) ۲۷۱ ، ۴۶۲
مرودشت - ۴۹۶	« حیات (شیراز) ۲۵۵
مزار بابارکن الدین - ۱۳۶	« خسروپاشا - ۴۵۲
« باباکوهی - ۵۲۰ ؛ ۸۰۷ ، ۹۵۷	« رحمانیه - ۱۹۲
« بی بی دختران - ۵۴۶	« رحمت (شیراز) ۴۹۳
« حافظ (حافظیه) ۹۸ ، ۹۹ ؛ ۱۴۸ ؛ ۴۰۸	« زمانیه (چهرم) ۷۷۲
۴۷۷ ؛ ۵۱۱ ؛ ۵۶۳ ؛ ۵۸۰ ؛ ۶۸۹ ؛ ۸۰۳	« سامیه (شیراز) ۳۲۶
۸۴۳ ، ۸۷۴ ؛ ۹۰۰	« سعادت (بوشهر) ۱۱ ؛ ۴۳۱ ؛ ۴۷۴
مزار شاه داعی الی الله (شیراز) ۸۷۴	۴۸۳ ، ۵۵۹ ؛ ۵۶۲ ؛ ۶۳۳ ؛ ۷۴۴ ؛ ۹۰۷
« شیخ ابوبکر (هندوستان) ۷۳۶	۹۹۹
« شیخ ابوالفتوح رازی (شهرری) ۱۶۸	مدرسه شریعت (شیراز) ۲۷۱ ؛ ۴۷۷ ؛ ۷۲۸
مسجد اتحادالمومنین (قم) ۹۷۹	۸۷۷
« بردی (شیراز) ۵۰۴	مدرسه صالحیه (کازرون) ۵۵۸
« بغدادی (شیراز) ۴۹۳	« عالی سپهسالار (طهران) ۳۱۱
« جامع (تبریز) ۲۸۳	« علمیه کمالیه (جزیره قشم) ۱۹۲
« جامع عتیق (شیراز) ۲۰۶ - ۲۱۶	« علوم (بندرلنگه) ۷۹۶
مسجد حاج میرزا هادی (شیراز) ۳۴۱	مدرسه العلوم (علیگر) ۷۴۴

مسجد الحرام - ۳۵۰ - ۴۸۹

مسجد علی (شیراز) ۲۴۹

« انبان - ۶۰۶

« مشیرالملک (شیراز) ۴۴۰

« نو (شیراز) ۱۴۴ : ۲۲۰ : ۳۴۱ : ۸۰۶

۸۸۲ : ۸۲۱

مسجد وکیل (شیراز) ۴۰۷ ، ۴۰۸ ؛ ۸۸۲ : ۹۱۰

مشرقین (تکیه - شیراز) ۴۳۴

مشهد مقدس (مشهد رضا) ۶۴ ؛ ۱۳۷ : ۱۶۳

۲۲۰ : ۳۱۵ : ۳۲۹ ؛ ۳۵۱ : ۴۸۹ : ۴۹۰

۶۰۶ ، ۶۴۹ : ۸۱۵ : ۸۴۲

مشهد صالح (گورستان - قاهره) ۳۵۱

مصر - ۱۵۷ : ۱۶۱ : ۱۶۲ : ۲۰۵ : ۲۰۶

۲۱۰ : ۳۶۴ : ۴۷۲ : ۴۷۵ : ۵۶۴ : ۷۳۱

۸۰۶ : ۸۱۵ : ۸۱۶

معلاة - ۳۴۸ : ۳۵۴

مکه معظمه - ۱۰ ، ۱۴۰ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹

۲۰۳ ، ۲۲۴ ، ۳۲۴ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ؛ ۳۵۰

۳۵۲ ؛ ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱

۳۶۲ ؛ ۳۶۴ ، ۴۴۰ ؛ ۴۵۳ ، ۴۷۲ ، ۴۸۹

۵۲۲ ، ۵۵۷ ، ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۹۰

۷۸۲ ؛ ۷۸۳ ، ۸۱۵ ، ۸۱۶ ، ۸۴۳ ، ۸۹۲

۹۱۱ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۲۰

ملاطیه - ۲۱۰

مل سوخته (قریه) ۲۲

منصور آباد (قریه) ۵۲۴

موردی (مزرعه) ۳۵۵

موزه ارمیتاژ (لنین گراد) - ۲۸۷

موزه پارس (شیراز) ۹۴۷ ، ۹۵۰

موزه لندن - ۴۳۷ - ۶۵۷

موصل - ۳۲۹

میان خره (ده) ۹۹۹

میدان مدیری (شیراز) ۴۷۵

میمند (قصبه) ۴۹ - ۱۰۱۸

میناب - ۳۴۴

(حرف ن)

نجد - ۱۰ - ۳۵۸

نجف اشرف - ۱۴۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ،

۳۲۴ ؛ ۳۲۵ ، ۳۷۷ ، ۴۰۷ ؛ ۴۱۱ ، ۴۲۷

۵۵۶ ، ۵۸۲ ، ۵۹۲ ، ۶۱۲ ، ۶۳۸ ،

۶۶۸ ، ۷۲۷ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰ ، ۸۴۳ ؛

۹۰۷ ، ۹۱۵ ، ۹۱۸ ، ۹۴۴ ، ۹۷۸ ، ۹۷۹

۱۰۰۴ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۲ ؛

۱۰۱۳

نره کوه (قریه) ۲۲

نظامیه (بغداد) ۱۵۷

نوبندگان (قریه) ۷۵۳

نودایجان - ۶۶۸ ؛ ۶۶۹ ، ۹۱۸

نهایوند - ۹۲۰

نیاوران (طهران) ۹۶۸

نی ریز - ۲۰۳ ، ۲۱۵ ، ۳۶۴ ، ۵۳۷

۵۷۳ : ۶۴۰ ؛ ۶۶۸ ، ۶۶۹

نیشاپور - ۱۳۷ : ۲۰۹

(حرف و)

واسط - ۳۵۳

ورامین (دهستان) ۷۶

(حرف ه)

هرات - ۲۱۹ - ۳۶۵ - ۸۸۱

هرمود باغ - ۳۴۳ - ۳۴۴

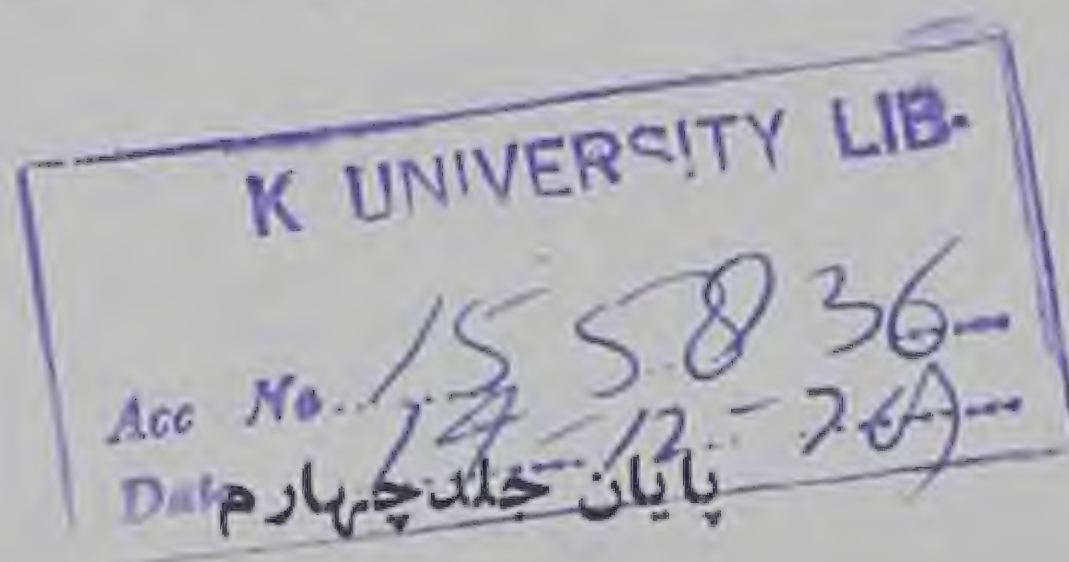
هرمود میرخند - ۳۴۳

هفت تنان (تکیه - شیراز) ۲۴۲

همدان - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۸۴۹

(۱۱۳۵)

۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۱۹ - ۷۰۵ - ۶۹۰	هندوستان - ۶۰ - ۵۹ - ۴۶ - ۴۴ - ۴۲
۷۷۰ - ۷۵۹ - ۷۵۲ - ۷۴۹ - ۷۴۴	۱۵۷ - ۱۵۱ - ۱۳۹ - ۹۸ - ۹۲ - ۸۲
- ۸۱۹ - ۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۰۷ - ۷۷۹	- ۲۳۱ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۱۹۵
۸۵۲ - ۸۴۸ - ۸۲۵ - ۸۲۳ - ۸۲۲	- ۲۴۷ - ۲۴۴ - ۲۴۳ - ۲۴۰ - ۲۳۵
۱۰۰۴ - ۸۸۴ - ۸۸۳	۲۸۷ - ۲۷۰ - ۲۶۰ - ۲۵۲ - ۲۴۸
هنرستان (شیراز) ۹۳۴	۴۱۴ - ۳۸۴ - ۳۶۵ - ۳۵۶ - ۳۴۵
هنگام (جزیره) ۶۳۸ - ۹۲۲	- ۴۷۷ - ۴۷۵ ، ۴۷۲ - ۴۵۲ - ۴۳۰
(حرف ی)	۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۰۵ - ۴۸۹ - ۴۸۳
بارقند - ۶۱۰	- ۵۷۳ - ۵۷۱ - ۵۶۴ - ۵۴۵ - ۵۱۷
يمن - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۰۲۰	۶۷۸ - ۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۳۸ - ۶۰۸



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

